مسئلهٔ ضعیفه [illegible]

[illegible] بصفحه ۲

مسئلهٔ توجیه [illegible]

خواندن قبل تکبیر تحریمه [illegible]

[illegible] طرفین [illegible]

بصفحه ۲۴۸ سطر ششم مرقوم

بتاریخ ۱۲ ماه جیٹ [illegible] ۱۱ [illegible] صفر

٢٥٥

شب گذشته روز دوشنبه بوقت بالای نیم شب که شب سه شنبه بود

سیدنا و مولانا سید عالم صلی الله علیه وسلم بخواب دیدم که بر فرش تخت

جلوس فرموده اند و سیدنا امام حسین رضی الله عنه [illegible] دیدم که قریب فرش

زیر تخت ایستاده اند من که از فرط تعظیم و محبت دست و پای مبارک حضرت امام

رسانیده گفتم که یا حضرت قدم مبارک خود را بر سرم بنهید که در این سعادت دارین

در بین [illegible] حضرت یعنی جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم جانب ایشان اشارت کرده

فرمودند که تو کلان سال و این خورد سال است نباید که قدم بر سرت نهند در آن

هنگام عرض کردم که یا حضرت قدم سبطین بر فرق من داشتن برای من سبب فخر و وسیله نجات

خود میدانم و بجناب امام عرض کردم که قدم مبارک بر سرم بدارند و مرا از زبان

مبارک غلام خود بفرمایند حضرت امام سکوت کردند پس من قدم مبارک را بر فرق برداشته

بر سر مالیدم و بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کردم آنجناب اجازت دهند که

حضرت امام مرا غلام خود بفرمایند پس حضرت رسول کریم که [illegible] فردا اجازت

خواهم [illegible] تو تشنگی [illegible] بزیارت شاد شدم و بر روی مبارک جناب قدس

نگریستم و از خواب بیدار شدم صلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و آله وصحبه

و اهل بیته وسلم امر قوم ۱۲ شهر صفر مطابق ۱۹ ماه جیٹ سنه ۱۲ [illegible]

۱۲۹۱ [illegible]

[illegible] الله تعالی عنه

ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى

جلد هفتم

در مطبع حسنی واقع لاہور مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد مر خدای جهان را که یکتاست باوصاف کمال و مبراست از سمات نقص و زوال وصلوة بر رسول او محمد صلی الله علیه وسلم که مبین حلال است و حرام و بر آل و اصحاب او که حامیان دین اند و داعیان اسلام **اما بعد** این کتابیست در مذهب شریف و مشرب لطیف امام المسلمین و زینت المتقین شمع ملت و سراج امت امام اعظم صوفی ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه و عن اتباعه و این فقیر حقیر در اثنای این جمع شبی می بیند که این حقیر بسعادت صحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسیده و بشرف مجالست آن سرور مشرف گردیده و ایشان از آن محل بخانه تشریف فرمودند و از آن خانه دو کتاب بدست یکی از اصحاب بجانب این فقیر ارسال نمودند یکی بر دست راست نهاده و دیگری بر دست چپ میگوید که بگیر شمایل و برهنه خود را تا تیسر الکل مافی الشمال و ذر آن آن محظوظ شد که این کتاب که او را برهنه نامیده مجموعه فقیه

خوشحال شدم و بعد از گشتن این واقعه بحضرت مخدوم العلما و عمدة الصلحا و قدوة الاتقیا و وارث الانبیا استاذی و والدی عرض کردم فرمود شاید که برهنه عبارت ظاهر روایت باشد و در دل فقیر چنان بود که بواسطه عبارت پارسی که بر هیچ یکی پوشیده نیست چنان فرمود و این حقیر که این پارسی کرده بود محض بهمین نیت تا فایده عام شود انما الاعمال بالنیات والله اعلم بذات الصدور **بدانکه** بنده قبل از بلوغ بچیزی از شرایع مکلف نیست اما پدر را بحکم حدیث نبوی که مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا لازم ست که فرزند نابالغ را امر کند در هفت سالگی و اگر ده ساله شود و بجا نیارد بدست بزند و چون مکلف شود بعقل و بلوغ اول چیزی که بروی فرض شود قبل از همه طاعتها ایمان ست از انکه شرط وجوب سایر طاعتها ایمان ست بغیر ایمان بر ذمه لازم نشود بلکه صحت ندارند و ازینجهة گفته اند هر که صفت ایمان و احکام و ارکان او نداند هر عبادتی که کند از نماز و روزه و زکوة و حج درست نیاید و هر که از مرد و زن اینها را نداند نکاح در میان ایشان روا نبود و فرزندان ایشان حرام زاده باشند و قصاب که اینها را نداند کشته او میته باشد و خوردن از و حرام بود و امام محمد رحمه الله این چنین کسان را مرتد خوانده و بلوغ غلام باحتلام باشد یا باحبال یا بانزال و بلوغ دختر باحتلام یا بحبل یا بحیض و بفقدان این علامات بپانزده سالگی و فتوی برینست و از امام ابو یوسف آمده که غلام بموی عانه و دختر بنهود پستان نیز بالغ شود و ادنی مدت بلوغ در غلام دوازده سال ست و در دختر نه سال بر مختار

باب اول در بیان ایمان و درین باب سه فصل ست

فصل اول در انکه ایمان آوردن بر دو گونه ست مجمل و مفصل مجمل آنست که بدل تصدیق کنی و بزبان گوی امنت بالله وبجمیع ما قال الله وعلی

شود و آنچه فرض موقت باشد از عبادات چون سوم و نماز و غیره و از معاملات چون طلب کسب حلال و مناکحت و غیره چون وقت آن میرسد

ما اراد الله وامنت برسول الله وما قال رسول الله وعلی ما اراد
رسول الله ومجمل را باین الفاظ نیز گفته اند امنت بالله کما هو باسمائه
وصفاته وقبلت جمیع احکامه ودر تمهید امام ابو شکور سالمی گفته که مجمل
نزدیک امام اعظم بیکی شهادت تمام شود که بگوید لا اله الا الله وبعد ازین
واجبست اثبات وتقریر باوصاف ایمان ونزدیک امام شافعی بدو شهادت لا اله الا
الله محمد رسول الله ودر سراجی گفته که ایمان مجمل بسندست ودر عمده گفته
که نزدیک فقها مجمل معتبرست ونزدیک متکلمین مفصل وصحیح نیست که ایمان مفصل باید
تا باتفاق درست باشد ولهذا امام در فقه اکبر ایمان مفصل را اختیار کرده وآن اینست
که گویی امنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر و
القدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت یعنی ایمان
آوردم بخدای تعالی که واحدست نه بعدد وقادرست نه بقوی وحی است نه بجان گویا است
نه بزبان شنواست نه بگوش بیناست نه بچشم عالمست نه باستدلال رازقست نه باحتیال
مختارست که در ایجاد حکیم است در افعال ازلیست که ابتدا ندارد وابدیست که انتها ندارد
ولا شریک له ولا مالک الا له موصوفست بصفات کمال متعالیست از نقصان
وزوال جسم وجوهر وعرض وکل وبعض نیست وصورت وجهت وکیفیت وجا وماهیت ندارد
از اصل وفرع ووزن منزه است وخلق وآنچه بان محتاج اند محتاج نیست وبهیچ وجه بچیزی نماند
ونه چیزی بوی ماند سبحانه وتعالی شانه وایمان آوردم بفرشتگان که بندگان
خدا اند مطیع ومعلوم اند وعاقل ودر عمل ودر علم وقدرت کامل روز وشب بعبادت خدای تعالی
واز شهوت ونفرت بکلی معصوم اند وایشان مخلوق اند روحانی بطعام وشراب وخواب

حاجت ندارند و موصوف بمردی و زنی نیند و ایمان آوردم بکتابهای خدای تعالی
که کلام اوست و فرستاده است بر پیغمبران گفته پیغمبران و ساخته ایشان نیند و آنچه در کتابها ست
همه حق است و درست و کتابی ابر کتابی فضل نیست لیکن ما ماموریم بعمل کردن بقرآن
و ایمان آوردم بر همه پیغمبران که بندگان خدا اند صادق ناصح مطیع و معصوم آنچه حق
تعالی برایشان فرستاده بخلق رسانیده اند و آن حق است و در آن زیاده و نقصان نکرده اند
و در هیچ چیز از سهو نگفته اند و همه فرزندان آدم اند علیه السلام و هر یکی احسن اند در عقل و کمال
در عبادات از اهل زمان خود بوده و همه بیک دین بوده اند و هو الاسلام و از خوف خاتمه ایمن اند
و ایمان آوردم بروز قیامت که آمدنی است و در آمدن او هیچ شبهه نه و ایمان آوردم
برینکه نیکی و بدی بتقدیر و قضا و ارادت و مشیت حق تعالی است لیکن نیکی برضا و
محبت اوست نه بدی و ایمان آوردم برینکه همه خلق را فنا کند الا ما شاء الله و باز
همه را زنده گرداند الا ما شاء **فصل دوم** در فقه اکبر گفته است که خدای تعالی همیشه بود و همیشه باشد
باسما و صفات خود ذاتیه چون حیات و قدرت و علم و کلام و سمع و بصر و اراده و فعلیه
چون تخلیق و انشا و ابداع و صنع و فعل و ایجاد و احداث و تکوین و حادث نشده او را
هیچ صفت و نه اسم همیشه عالم است بعلم خود قادر است بقدرت خود و متکلم است بکلام خود
خالق است بتخلیق خود فاعل است بفعل خود و علم و قدرت و کلام و تخلیق و فعل صفت او ست
در ازل مفعول مخلوق است و فعل او غیر مخلوق پس هر که گوید که صفات او مخلوق اند
یا محدث یا توقف کند یا شک آرد کافر گردد لیکن در شرح مولانا علاء الدین بخاری
گفته که با نموذج التنبیه است پس اولیتر آنست که گفته شود که عالم و له علم و العلم
صفته فی الازل خالق و له خلق و التخلیق صفة فی الازل و هو تعالی

صفت اوست در ازل خالق است و مراد است خلق و خلق صفت اوست در ازل ۱۲

خالق بود قبل از خلق خلق و متکلم بود قبل از کلام کلیم و عالم بود باشیا قبل از کون آنها و او

شیئ است نه چون اشیا ای موجود ثابت الذات واو را است ید و وجه و نفس گفته نشود که

مراد از ید قدرت است یا نعمت اگرچه مختار خلف است که درین ابطال صفت است و این مذهب معتزله

است لیکن ید صفت او است بی کیف و غضب و رضا صفت او است بی کیف در تمهید گفته که

خدای تعالی قدیم است بصفات خویش گفته نشود با صفات خویش و نگوییم که صفات او قایم

اند بذات او بلکه گوییم که ذات او موصوف است بصفات خویش لیکن در رساله قطبیه امام ابو البرکات نسفی

گفته که صفات او قایم اند بذات او یعنی مختص اند و نگوییم که موصوف است بوصف بلکه بصفت

و نه گوییم که قدیم است بهمه صفات خود بلکه بصفات خود و صفات خدای تعالی نه عین ذات اند

و نه غیر ذات و همچنین هر صفت با صفت دیگر نه عین او است و نه غیر او و علمای سنت و جماعت

گفته اند که صفات او نه متکثر اند و نه متعدد یعنی او فعال است بیک فعل و حی است بیک حیوة و سمیع است

بیک سمع و همچنین همه صفات او و الا لازم آید و آن او حدوث وی و این کفر است اگر گفته

شود که صفات حق تعالی همه یک صفت است یا هر یکی علیحده گوییم اختلاف است لیکن

بر اصح همه یک صفت است در حقیقت و در نمی آید تحت عدد تا اگر گوید حیات و قدرت دو

چیز است یا دو عدد یا اثنان یا غیر آن کافر شود اما باعتبار تاثیر و بهما متعدد اند تا اگر

صفتی را انکار کند یا افزاید کافر گردد و همچنین هیچ صفت ضد و منافی و نقیض دیگر نیست پس رضا نه

عین سخط است و نه ضد او و سخط نه عین رضا است و نه ضد او که رضای حق تعالی مزیل

سخط او نیست و نه شاغل از و که شغل در صفات او روا نه و نه زوال صفت از و در رساله قطبیه

گفته که صانع عالم متکلم است بکلام واحد ازلی قایم بذات او که نیست از جنس حرف و آواز

و منافی است سکوت و آفت را و حق تعالی با آن یک کلام آمر است و ناهی و مخبر که مرجع همه

سکوت بالضم خاموش شدن و فرو نشستن غضب ۱۲ رشیدی

بسوی اخبارست وبقول این تعدد بسبب اختلاف تعلقاتست چنانچه در علم وقدرت این در شرح عقاید گفته است و این عبارات مخلوق اند و تسمیه باعتبار دلالت است پس اگر تعبیر کرده شود از وی بعربیه قرآن باشد و اگر بعبریه توریت و بسریانیه انجیل و این اختلاف در عبارتست نه در کلام در شهابیه قاضی شهاب الدین گفته که کلام حق تعالی به نزدیک امام الورى علم الهدى شیخ ابو منصور ماتریدی غیر مسموع است که محال است سماع آنچه آواز ندارد وموسی علیه السلام آواز دال شنید نه کلام وخاص شد باین نام از جهت نا وساطت ملک وکتاب وهمچنین جبرئیل علیه السلام نیز آواز دال شنید نه کلام خدای تعالی ونزدیک شیخ ابو الحسن اشعری مسموعست بخلق حس که بان اهل سماع شود بی حرف و آواز چنانچه رویت در آخرت بی کم وکیف در تمهید گفته که علمای سنت وجماعت گفته اند که نامهای حق تعالی همه قدیمست نه عین او ونه غیر او ودر وی نیست تفضیل وتفریق در اسما چنانچه در صفت واجماع کرده اند که نه محدود اند ونه معدود ونه متناهیه اما اذکار والفاظ محدود اند ومعدود پس اسما باعتبار ذکر وایمان معدود باشند وهر اسمی علیحده حتی لو اقر با بعضها وانکر بعض اسما کفر ودر حقیقت همه یکی تا اگر ایمان آرد بمسمی وذکر کند یک اسم را ایمان او صحیح باشد وهر اسم نه عین اسم دیگر ونه غیر او پس اگر گوید الله در عبادت غیر رحمن است یا رحمن غیر رحیم کافر شود در شرح فقه اکبر گفته که اسمای او باجماع اهل سنت ماخوذ اند از توقیف شرع ودرو نیست اطلاق هیچ نامی که ماخوذ نباشد از کتاب یا سنت یا اجماع که او موصوف نیست باسما که موصوفست بانچه در معنی آنهاست که روا نیست اطلاق جواد وعالم ورحیم بمعنی فاضل وشفیق ودر عقیده نجاح گفته که روا نیست اطلاق اسما بعربیه وفارسیه چون اسم شی وموجود وبعضی از آنها بان است تاویل چون اسم نور ومد ووجه وعین وجنب واطلاق بعضی باضافت نه بی او چون رفیع الدرجات

وقاضی الحاجات و لازم الاخراج و خارج الهم و شدید العقاب و اطلاق اسم حمیل و نه اطلاق اسم مطیع و مستطیع و ساکن و تیقظان و عاقل و ضد اد اینها و نه دخل در عالم و نه خارج از و نه غایب از خلق روا است و نه محجوب اما محجوب یقتضی لی روا است و در **عین الاسلام** گفته که اطلاق محبوب و معشوق و عاشق و ساقی و فقیه و طبیب و جوهر روا نه و نه یزدان کما فی العمده و در **عقیده سنجاج** گفته روا است که حق تعالی را نامی یا صفتی باشد که خلق آن را ندانند **نوع** بدانکه محبت ملائکه فرض است و عداوت شان کفر است در **تمهید** گفته که بعضی از اینها رسولند بسوی خلق چون جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بعضی مقیم اند بر طاعت و بعضی رقیب اند بر آدم و بعضی موکل اند بر مصالح بشر و همه ملائکه در درجه نبوت و رسالت اند و لهذا شاتم و محقر ایشان کافر میشود در **شرح قصیده امالی** لمولانا شمس الدین قهستانی گفته که هر یکی را است مقام معلوم و عبادت معلومه متعلق است بجبرائیل القاء علوم و تبلیغ وحی و بمیکائیل اعانت ارزاق و باسرافیل نفخ صور و بعزرائیل قبض ارواح و نمیداند عدد ایشان مگر حق تعالی و گفته اند که آدمیان عشر جن اند و هر دو عشر حیوانات بر و همه حیوانات بحر و همه عشر ملائکه زمین و همه عشر ملائکه آسمان دنیا و همچنین تا سابع و همه اندکی در برابر ملائکه کرسی و همه عشر ملائکه یکی از سرادقات عرش و او شش هزار سرادقات دارد و همه چون قطره از دریا بمقابله طائفان عرش و همه مخلوق اند از نور چون جن از آتش **نوع آخر** بدانکه در **تمهید** گفته که کتابهای حق تعالی همه کلام او است و وحی او و تنزیل او و همه یک کلام است و کسیکه انکار چیزی ازین کتب کند یا کلمه کافر شود و فرق نیست میان اینها باعتبار کلام و نه تفضیل یکی بر دیگری اما باعتبار کتابت و تلاوت تفضیل روا است کما فی القرآن و همچنین قرآن کلام حدیث است و تفضیل بعضی بر بعضی روا نه اما در حق تلاوت و کتابت روا است

کما فی آیة الکرسی والاخلاص که در اینها دو فضیلت است فضیلت ذکر و فضیلت مذکور و
در قصهای کفار فضیلت ذکر است نه فضیلت مذکور لانه لیس للکفار فضیلة
کما فی الفقه الاکبر و افضل کتب چهار اند توریة و انجیل و زبور و فرقان و فاضلتر
از اینها قرآنست و باجماع قرائت و کتابت سایر کتب منسوخ شده به نزول قرآن و
اجماع کرده اند که کلام معنی است که مفهوم میشود از تکلم و این معنی بقرائت و کتابت و سماع
و حفظ یکسان مفهوم میشود تا اگر بهزار لغت خوانده شود یا در هزار مصحف نوشته شود
یکی باشد و نیز گفته اند که قرآن کلام خدا است غیر مخلوق پس کسیکه مخلوق گوید کافر شود
و نیست قرآن را آواز و نه حرف و نه کلمه و نه آیت و نه سورة و نه تقطیع و نه بدایت و نه نهایت و اینها
همه راجع بقاری اند اگر گویند که حق تعالی تکلم بقرآن بیک قرائت کرد یا بهفت گوییم
بیک لغت اما جبرئیل کلام او را بپیغمبر بزبان او فرود آورد و بامر او و قرآن را بهفت قراءة
فرود آورد در **شرح عقاید** گفته که قرآن مکتوب است در مصاحف ما محفوظ است در قلوب
ما مقرو است بالسن ما مسموع است باذان ما لیکن حال نیست در اینها و لفظ کلام الله مشترک
است میان کلام نفسی قدیم و میان کلام لفظی حادث که معجز است و در رد است نفی
اسم کلام الله از هر یکی و معنی نسبت در کلام نفسی آنکه صفت او است و معنی اضافت
در کلام لفظی آنکه مخلوق او است از تالیفات مخلوق نیست و ازین جهت معجز است و در
حافظیه گفته که سلف در متشابه بر آنند که تصدیق کنیم او را و تفویض کنیم تاویلات او را
بحق تعالی و خلف بر آنند که تاویل کنیم بر آنچه لایق او باشد و قطع نکنیم آن اسلم است
و این احکم در **تمهید** گفته که تاویل نزدیک معتزله واجب است و نزدیک اهل سنت و
جماعت جایز و در اشعری متقدمان مشایخ بخارا را گفته اند که متشابه صفت خدا است

بی کیفیت گفته اند که او موصوفست بصفت ید و وجه و نزول و قدم و این مستقیم نیست که

این زمان معتبر نیشود نه متشابه و علمای سنت گفته اند که چنین نگوییم که او موصوفست بدین

صفت بل گوییم که این کلام حق است و آمنا به کما اراد و این خبر رسول اوست و آمنا به

کما اراد و از امام محمد رضی الله تعالی عنه آمده امروها کما جاءت علی ما اراد الله تعالی

نوع سنه در شرح لامیه گفته که پیغمبران علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره بقصد و از کبیره

مطلقا قبل از وحی و بعد از آن و آنچه از ایشان منقولست بطریق احاد مردودست و اگر بطریق

تواترست او را زلت و سهو گویند و ایشان پیغمبر اند قبل از وحی و بعد از موت بخلاف

اشعری و این خطاء عظیم ست و در نبوت اسکندر و لقمان و خضر و ذی الکفل خلاف

ست لیکن اکثر بر آنند که این دو پیمبر اند نه آن دو و اول پیغمبران ابو البشر آدم ست صفی

الله علیه السلام و خاتم ایشان پیغمبر ماست امام الانبیاء تاج الاصفیاء و هو

ابو القاسم احمد المجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

النبی الامی القرشی الهاشمی العربی صلی الله علیه و سلم

کما یجری پس هر که بعد از و دعوی نبوت کند یا از مدعی معجزه طلبد کافر شود کما فی

التمهید اما عیسی روح الله علیه السلام بعد از نزول یکی از امت او باشد و عمل کند بنصوصات

و مجتهدات امام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه در **خلاصة السیر** گفته که پیغامبر ما ابن

عبد الله ست بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و نام والده او آمنه بود بنت

وهب بن عبد مناف و میلاد او عام فیل بود بر اصح روز اثنین ثامن ربیع الاول بر

اصح و بعثت او بعد از چهل سال و یک روز بود روز اثنین ثامن ربیع الاول وی در غار حرا

مشغول بود که جبرائیل علیه السلام رسید گفت اقرأ و بعد از پنجاه و دو سال کم از سه ماه

10

معراج او بود و این تا به مسجد اقصی قطعی است منکر او کافرست و تا باسمان ثابت بمشاهیر
و از ین تا بجدیکه حق سبحانه تعالی خواسته ثابت باحاد و قصه او آنست که قبل از هجرت
بیک سال در شب بیست و هفتم ربیع الاول یا رجب برده شده فرمود علیه السلام که
میان خواب و بیداری بودم که جبرائیل آمد و امر کرد مرا بتوضی پس گفت بیا بسوی
خدای من و براق آورد دابه جلیل القدر فوق حمار و دون بغل گام او منتهی نظر او فرو شد
من بر او سوار شدم تا بمسجد اقصی رسیدم چون در آمدم ناگاه پیغمبران و ملک دیدم
خواستم که دو رکعت گزارم گفت که با ایشان گذار پس بایشان گزاردم و این امامت اولو
پیغامبران بود کما فی السراجیه بعده براق مرا باسمانها برد پس دیدم آدم را در اول یحیی و عیسی
را در دوم و یوسف را در ثالث و ادریس را در رابع و هارون را در خامس و موسی را در سادس و
ابراهیم را در سابع و این عرض ارواح بود متشکل بصور دنیا که ارواح انبیا را چون ملائکه
قدرت تشکل است بصور انسان کما فی المدارک پس بسدره رفتم در میان او مقام جبرائیل
و از بیخ او نیل و فرات بسوی زمین آمده پس رفرف آمد و مرا از جبرائیل گرفت و بجانب عرش
برد تا مرا به پروردگار من رسانید مرویست که در آن شب هزار بار خطاب شد ادن منی و هر
بار ترقی کرد تا بمقام قاب قوسین رسید فرأی ما رأی و اعطی ما اعطی و چون
گاه انصراف شد رفرف او را گرفت و بجبرائیل رسانید و این همه تن بود در بیداری بر اصح
در شهابیه گفته که پیغمبر حق تعالی را بچشم سر دید جمهور برینست و بقولی صحیح بدید دل
و هو مختار التمهید و هجرت او در پنجاه و سیوم سال بود روز اثنین ثامن ربیع الاول و وفات او
بر سر شصت و سه سال بود بر اصح در وقت ضحی یوم اثنین ثانی عشر ربیع الاول و دفن او در شب
اربعا بود و در خطبه جامع الرموز گفته که پیغمبر ما افضلست از همه پیغمبران و فرشتگان

یعنی از مجموع ۲ اگرچه مجموع ملائکه فاضلتر اند از پیغمبر جز پیغمبر یاد رحا قطیه گفته که رسل ملک فاضلتر اند از عوام بشر ای اتقیا و ایشان فاضلتر اند از عوام ملایک در تمهید گفته علمای سنت و جماعت گفته اند که افضل خلق بعد از انبیا و رسل ملک امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث لَمْ يُفَضِّلْكُمْ أَبُوْبَكْرٍ بِكَثْرَةِ صَلٰوةٍ وَلَا بِكَثْرَةِ صَوْمٍ وَاِنَّمَا هُوَ بِشَيْءٍ وُقِرَ فِيْ قَلْبِهٖ و نگوییم که علی شجاعتر از وی بود بلکه علی شجاع بود و او شجاعتر کما فی الجواهر تُوُفِّيَ سَنَةَ الثَّالِثَ عَشَرَ فِيْ جُمَادِی الْاٰخِرِ عَنْ ثَلٰثٍ وَسِتِّيْنَ سَنَةً بعده امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث لَوْ كَانَ بَعْدِیْ نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرَ اَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُهُ الْحَقُّ عُمَرُ وَاَوَّلُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَاَوَّلُ مَنْ يَّاْخُذُ بِيَدِهٖ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ لَوْ كَانَ بَعْدِیْ نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرُ اُحْشُرُ اَنَا وَاَبُوْبَكْرٍ وَعُمَرُ هٰكَذَا و اشاره کرد بسبابه و میانه و بنصر و سبابه پیغمبر علیه السلام اطول بود از میانه کما فی شرح اللامیه تُوُفِّيَ شَهِيْدًا سَنَةَ ثَلٰثٍ وَعِشْرِيْنَ فِيْ ذِي الْحِجَّةِ عَنْ ثَلٰثٍ وَسِتِّيْنَ سَنَةً و بعد امیر المؤمنین عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيْقٌ وَرَفِيْقِيْ یعنی فی الجنة عُثْمَانُ تُوُفِّيَ شَهِيْدًا سَنَةَ خَمْسٍ وَثَلٰثِيْنَ ثَانِيْ عَشَرَ ذِي الْحِجَّةِ عَنْ بِضْعٍ وَثَمَانِيْنَ سَنَةً وَقِيْلَ تِسْعِيْنَ و بعده امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث اَنْتَ مِنِّيْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰى اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِيَّ بَعْدِيْ اَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَاَسَاسُهَا اَبُوْبَكْرٍ وَجُدْرَانُهَا عُمَرُ وَسَقْفُهَا عُثْمَانُ وَبَابُهَا عَلِيٌّ تُوُفِّيَ سَنَةَ اَرْبَعِيْنَ صُبْحَةَ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ سَبْعَ عَشَرَةَ خَلَتْ

من رمضان عن ستين سنة قال ابو هريرة كنا قعودا مع النبي
عليه السلام فجاء ابو بكر فقال مرحبا بمواسي عال مرحبا
بموثري بنفسه فجاء عمر فقال مرحبا بوزيري مرحبا
بالفرق بين الحق والباطل مرحبا بمن اعز الله به الدين
وسما كربه المؤمنين ثم جاء عثمان فقال مرحبا بختني
وزوج ابنتي والذي جمع له النوران السعيد والشهيد
ويل لقاتله بالنار ثم جاء علي فقال مرحبا باخي وابن عمي
واب ولدي والذي خلقنا انا وهو من نور واحد يا معاشر
الناس هؤلاء اربعة لا يتفق حبهم الا في قلب مؤمن ولا
يتفرق في قلب احد الا من كان منافقا فمن احبهم فبحبي
احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم هؤلاء سادات
المؤمنين في الدنيا والآخرة لا يبغضهم الا شقي ولا يحبهم
الا مومن تقي اللهم اني قد بلغت پس جواب حطان و آستانه در جد
گفتند اللهم العن مبغضيهم دیوار گفت آمین و در آن روز سی یهودی و
پنجاه منافق اسلام آوردند تعده اهل بیت رضی الله تعالی عنهم تعده سته یا قیه ابو عشر
مبشره طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص و
عبیدة ابن الجراح رضی الله تعالی عنهم تعده اهل بدر و اینها سیصد سیزده کس بودند
تعده اهل حدیبیة و فی الحدیث انتم الیوم خیر اهل الارض اینها یکهزار
و چهار صد مرد بودند کما فی المشارق تعده باقی اصحاب تعده تابعین تعده

١٣

تابعین رضی الله عنهم در شرح لامیه گفته که امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین فاضلتر
اند از عائشه صدیقه رضی الله عنها و فی الحدیث ان الحسن و الحسین سیدا
شباب اهل الجنة و این هر دو سردار زنان اولین و آخرین و فی الحدیث فضل
عائشة علی النساء کفضل الثرید علی الطعام و از فاطمه زهرا رضی الله
عنها نیز و علیه الفتوی کما فی مجموعه خانی و فی الحدیث یا بنیة الا تحبین ما
احب قالت بلی قال فاحبی هذه و زهرا افضلترست از سائر دختران پیغمبر
علیه السلام و فی الحدیث فاطمة سیدة نساء اهل الجنة و تفضیل
اولاد خلفاء راشدین بقولی چون صولست غیر از امیر ع و بقولی بعلم و ورع نه بنسب
کما فی الجواهر در شرح قصیده امالی گفته که یار پیغمبر در شریعت مومن است که پیغمبر
را دیده باشد چون عیسی و خضر علیه و علیهم السلام و همچنین بعضی از جن نه آنکه او را در شب معراج
دیده از انبیا و ملائکه و نه مرتد و نه رائی در خواب و نه طفلی که بی تمیز بود و در شرح
عقائد گفته که یاد نکنیم اصحاب را مگر بخیر و فی الحدیث لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی
بیده فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه
الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن
احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من آذاهم فقد
آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فیوشک ان یاخذه
و آنچه میان شان از نزاع و حرب افتاده محامل و تاویلات دارد پس سب شان اگر مخالف
قطعی باشد کفر بود چون قذف صدیقه رضی الله تعالی عنها و صلی الله علی ابیها و
رضی الله عن ابیها و لعن الله علی مبغضها و الا بدعة و فسق منقول است از سلف

لعن بر معاویه رضی الله تعالی عنه و اعوان او که غایت کار او بغی است و همو جب لعن
در شرح لامیه گفته که اهل حق بر آنند و هو الصحیح پس معاویه نه ظالم بود و نه فاسق
و بقول باغی بود که پیغامبر علیه السلام عمار را فرمود یقتلک الفئة الباغیة
و اما جواب او دادند که باغی نام خاطی در اجتهاد نیست و اینجا بمعنی طلب است ای یبغی القوم الطالب
لدم عثمان رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث انه قال لمعاویة اللهم اجعله
هادیا مهدیا واهد به اللهم علم المعاویة الکتاب و
الحساب وقه العذاب و او بیست سال امیر بود بشام و بیست سال خلیفه در
تمهید گفته که معاویه با یاران او در حق علی مخطی بودند در دعوی امارت و بیعت که در آن
وقت علی افضل و احق از و بود و وقت او بعد از علی بود و باغی بودند بسبب قتال نه فاسق و
توبه معاویه در زمان علی رضی الله تعالی عنهما ظاهر نشد اما علی با وی صلح کرد و بعد از علی
رضی الله عنه خلیفه بحق بود عادل در دین و حسن رضی الله عنه با وی صلح کرد و بیعت
کردند با او همه یاران پیغمبر علیه السلام و جمیع اهل اسلام و حسن نیز متابعت و تسلیم خلافت نمود
کما فی الجواهر اما حسین رضی الله تعالی عنه بر حق بود و بظلم کشته شد که معاویه اگرچه یزید را
خلیفه ساخته بود اما بسیاری از اهل اعتبار با وی بیعت نکردند و بقول امام بفسق معروف
میشود و وی شارب خمر و آمر بملاهی و غناء و مانع حق و فاسق بود پس امام حسین باغی نباشد
و در شرح لامیه گفته که لعنت و دشنام کرده نشود یزید را اصح که حال او معلوم
نگر یقین شود که امر کرده اگر مستحل بوده کافر شود و الا نه که قتل غیر نبی کفر نیست و اگر امر
نکرده بمجرد گمان تفسیق کرده نشود و علیه المحققون و شیخ الاسلام زمانه ما شیخ عبد الله
سلطان پوری فتوی داده بود بر تعذیر او و فی الحدیث لا یرحم من لا ...

رجلاً بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ارتدت علیه ان لم
یکن صاحبه کذلک و کرامت ولی اعنی عامل بامر و نهی حق است ای خارق
عادت از ملتزم متابعت چون قصهٔ آصف و حضور رزق بمریم و رؤیت فاروق بر منبر
وجیهی نیل با لقای کتابت عمر و نوشیدن خالد زهر را و تسبیح کاسه و حدیث اویس و ملاقات
او با هرم بن حیان و مشی علی حضرمی با یاران بر دریا و رؤیت حبیب عجمی بصره روز
ترویه و بعرفات روز عرفه و تحرک کوه فضیل و دوران تخت در خانه ذوالنون و نار ابن
ادهم و برء علیل سهل الکل فی الاعتماد و طیران در هوا و کلام حماد و عجماوات و اندفاع بلا و
کفایه مهم اعدا الکل فی العقاید و فرق میان کرامت و معجزه آنست که این واجبة الاظهار
است و آن واجبة الاخفاء **در حاقطیه** گفته که اظهار کرامت روا است از جهت ترغیب مستعد
نه از جهت فخر و اعجاب و پیغمبر قاطع است و ولی که او عالم نبوت خود است بخلاف ولی که خاتمه نیز
یکی را معلوم نیست و هیچ ولی از پیغمبر فاضلتر نه و تفضیل کفر است و از ینجهت تکفیر کرده شد در منقول
که ولایت فاضلتر است از نبوت اگرچه تاویل کرده شده که مراد ولایت پیغمبر است
در شهابیه گفته که ولایت غیر باتفاق فاضلتر از نبوت نیست اما ولایت پیغمبر بقولی فاضلتر
است از نبوت که بآن تصرف در خلق است و باین اخبار از حق تعالی و آن فاضلتر است که
است و بقولی نبوت او فاضلتر است از ولایت که آن توجه بحق تعالی است و این بخلق
و نیز هیچ ولی بدرجهٔ پیغمبر و بمنزله که تکالیف از و ساقط شود و خوارق چهار اند معجزه
پیغمبر و کرامت ولی و معونت عوام و استدراج کفار **نوع آخر منه** حق تعالی خالق
افعال عباد است و بنده را افعال اختیاریه مختار است در صورت و مضطر است در معنی
بآن اعتبار فعل منسوب است باو و این را کسب گویند و باین اعتبار منسوب بحق تعالی است

از بعضی اولیاء الله که فرموده که ولایت از نبوت فاضلتر است مراد ای آنست که ... یکی جهت ولایت که باطن نبوت است و دیگر جهت نبوت که ظاهر ولایت است ... جهت ولایت از حق تعالی

۱۶

واین را خلق نامند و اصلح بر حق تعالی واجب نه و رزق گاه حلال میباشد و گاه حرام
و هر یکی مستوفی رزق خودست و نمیخورد هیچ یکی رزق دیگری و تکلیف ما لیس فی
الوسع روا نه اما تکلیف مریض و شیخ فانی بر صوم و حج تکلیف ایجاب نه تکلیف
اتیان کما فی التمهید و افعال حق معلل نیستند با غرض یعنی محتاج نیستند بآنها نه اگر قایل
میند و استطاعت مقارن فعلست و تکلیف معتمدست بر سلامت اسباب و آلات نه برین و حسنات
مذهبه گناهان اند نه عکس مگر کفر اما آنچه واردست در عتاب صایم و حسد و منه تصدیق
و ایذا و لست کما فی عقیدة النجاح و دعا را تاثیر کثیرست و دعای کافر نزدیک جمهور
مستجاب نیست و نزد امام ابی القاسم حکیم و ابی نصر دبوسی و هست استجابت آن
هو المختار لیکن در عقیده گفته آنچه از قبیله عطاست رد هست و آنچه از قبیله اکرامست
نه هو الصحیح قال الصدر الشهید به یفتی در روایت اکفار اهل قبله تا انگاه که بدعت او
بکفر نرساند و بقولی این مذهب متکلمین ست و تکفیر قایل بخلق قرآن و استحالت رویه
و مثل این مذهب فقهاست و مقترف کبیره مومن ست و اگر بی توبه بمیرد اگر خواهد عفو
کند و اگر خواهد عذاب کند بقدر گناه عاقبت او جنت ست و رحمت کرده شود او را
نه لعنت و توبه او قبول ست هر چند که یاس باشد و علیه الفتوی کما فی مجموعه خانی
و از توبه صغایر بی نیاز نه در روایت عفو او بی توبه و این ندم ست بر گناه از جهت
گناه و بقولی با عزم بر ترک او ابدا و قبول او فضل موعودست در روایت خلف
در وعده او و نه در وعید او بر صحیح و بقولی این کرم ست در حافظیه گفته
که عقل از آن ابی نبود قبول او واجبست چنانچه لوح و قلم و آنچه درو مرقوم شده جف
القلم بما هو کاین ست یعنی قلم از احکام فارغ شده اگر گویند یمحو الله ما یشاء

١٧

یعنی محو میکند خدای تعالی چیز یکه میخواهد ١٢

ويثبت وكل يوم هو في شأن گويم جف القلم بالمحو والاثبات

در فقه اكبر گفته كه كتابت در لوح بوصف ست نه بحكم با جبر لازم

اشراط ساعت و في الحديث انها لن تقوم حتى تروا قبلها عشر آيات

و يكي از آنها دخان ست و آن دودي ست كه پر كند ميانه مشرق و مغرب و دور

كند چهل شبانه روز مسلمانان چون زكام مي شوند و دماغ كفار بجوش آيد و ديگر دجال

كور ابن يهودي متولد شده در زمان پيغمبر عليه السلام اول دعوي ايمان و صلاح كرد

پس نبوت پس الوهيت مدعي برآيد از جزائر شام و يمن سوار بر حمار سلطنت او در بر و بحر

رسد تا احياي اموات و كنوز زمين و امطار سما و انبات زمين بامر او باشد باقدار

الله سبحانه و تعالى استدراجا و مثل بهشت و دوزخ باشد او در حقيقت بهشت او دوزخ

و دوزخ او بهشت و بسيار مردم بر وي ايمان آرند و خضر عليه السلام بكشند و همه بلاد را

ضرر رساند الا مكه و مدينه و بيت المقدس و طور سينا و درنگ كند در زمين چهل روز روزي

چون سال و روزي چون ماه و روزي چون هفته و باقي چون معهود و بر وي آيد چهل سال

و اين واقعه آنگاه شود كه اين امت فاسد شود و هيچ كسي پناه از ظلم نيابد حق تعالى

امام مهدي ابن عبد الله را پيدا كند از فرزندان فاطمه زهرا رضي الله عنهم بر سر او

ابري باشد در آن فرشته ندا كند كه اين مهدي است او را متابعت كنيد بر وي آيد آن از

از مغرب تا بمشرق شوند و دنيا را مالك شود و مسلمانان او را اطاعت كنند بي جنگ

پر كند زمين را بالعدل چنانچه پر بود بجور راضي شوند از و ساكنان زمين و آسمان هفت

سال زندگاني كند و در اثناي اين دجال بمكه رسد و مسلمانان مستعد قتال شوند و تسويه

صفوف كنند كه اقامت فجر گفته شود و عيسى على نبينا و عليه السلام نازل شود كه

ازحجره تلکین نزدیک مناره بیضا امامت کند مردم او مهدی بوی اقتدا کنند بر اصح
و چون آن لعین او را ببیند چون نمک که در آب گداخته گردد اگر او را بگذارد بگدازد ولیکن او را
بنیم نیزه بکشد و زمین را باسلام پر کند و قرار مردم بر شریعت باشد گویا او صحابی است
در قرن رابع ملحق بقرون ثلثه و ادیان باطله را ناچیز کند خاصه دین نصاری و تسجد
بر خیز دو دنیا معمور شود تا قابل گوته یافته نشود و زن کند و او را اولد شود و چهل و پنج
سال درنگ کند پس بمیرد و او را در روضه شریفه خلف عمر دفن کنند فطوبی
للمحلین بین الشیبین و دیگر دابة الارض طول او شصت گز باشد کسی با و نمی تواند
رسید و کسی نتواند گریخت با مردم بسخن در آید مومن را مومن گوید کافر را کافر و دیگر
یاجوج و ماجوج پسران یافث بن نوح علیه السلام بعضی از هر بلندی بلندتر و بعضی بقدر
بلشت و دیگر طلوع آفتاب از مغرب در **شرح حصن حصین** گفته که از ابن عباس
آمده رضی الله تعالی عنهما که چون فواحش منتشر شوند و امر معروف و نهی منکر برخیزد
آفتاب سه شب محبوس شود با ماه بعده از مغرب سر بر زده و مسلوب النور بر آیند تا میان
آسمان و باز گردند و صباح آفتاب چون معتاد بر آید و این زمان در توبه بسته شود
یعنی هرگاه فرزان لیکن توبه مومن و ایمان کودک مولود بعد از آن قبول باشد
چنانچه در عین المعانی و مکمل گفته و خسوف ثلثه بمشرق و مغرب و بجزیرهٔ عرب و
عاشر ناری که از یمن بر آید و خلق را بمحشر راند در **عمده** گفته عن ابن مسعود
رضی الله تعالی عنهما قال علیه السلام ان اول آیات الساعة طلوع
الشمس من مغربها اول علامات طلوع آفتاب باشد و پس دجال و دیگر
معلوم نیست در **شرح قصیده** گفته ترتیب آیات قیامت اول مهدی

پس کسف قمر سیه شب پس خسف بیابان حرمین پس دابه پس دجال پس عیسی پس

دابه پس یاجوج و ماجوج پس موت عیسی پس هدم کعبه پس طلوع آفتاب پس دابه

ثالثاً پس رفع علم و قرآن پس بقای مردم صد سال تا گوینده کلمه توحید پس

نفخ در صور در مدارک گفته که این سه بار باشد نزد جمهور یکی از برای فزع و دیگر

از برای اماتت و دیگر از برای احیای میته **فصل دوم** بدانکه حق تعالی همه خلق

را بقهر بمیراند در شرح قصیده گفته مگر عرش و حمله او و کرسی و لوح و قلم

ارواح را که در برزخ آنند ارواح مطیعان در ریاض بهشت باشند ناظر بدیدار و ارواح

عاصیان میان آسمان و زمین و ارواح کافران در اجواف طیر سیاه در سجین زیر

زمین هفتم و اتصال ایشان با جسام اتصال جزء گوشت بدن است و دیگر بهشت

و دوزخ و ما فیهما که این همه را نیز فنا نباشد اما قول ابی القاسم یعنی از معتزله

ثم نخلقهما درست نیست این در زاهدی گفته اگر گویند کل شیء هالک

الا وجهه گوییم که ما سوای حق تعالی ممکن است و ممکن بنظر ذات خود مستحق وجود

نیست نه آنکه بر ما سوای وی عدم طاری خواهد شد این در شرح طوالع گفته و سوال

منکر و نکیر حق است با عادت حیوة در تن و در اعاده روح توقف کرده اند گویند من

ربک و ما دینک و من نبیک پس اگر جواب با صواب گوید قبر او را فراخ کنند هفتاد

گز و منور سازند و گویند نم کنومة العروس و الا معذب شود این در اعتماد گفته و

این هر انس و جن صغیر و کبیر راست در گور بر با خود اگر چه بیرون از وی چند روز باشد

بعد از غیبت مردم و غریق و ماکول سبع را نیز باشد نه انبیا را علیهم السلام و امام صحیح

و امام در سوال اطفال مشرکان توقف کرده اند و حکیم ترمذی گفته که سوال مخصوص است

این است لیکن در ظهیری گفته که بقول عامه متقدمین عام است وضغطه گور در گور

عذاب گور کفار و بعضی عصاة را حق است و فی الحدیث اجزاء لعذاب القبر

ثلثه ثلث من الغیبة وثلث من النمیمة وثلث من البول

واین روح و تن را باشد بر اصح و بقولی آنرا و بقولی این را لیکن با مشغول کیفیت

نشویم گفته اند که کافر را تا قیامت باشد مگر شب جمعه و ماه رمضان و مر فاسق را

شب جمعه منقطع شود لی عود اگر در آن شب بمیرد یکساعت و بس و باز همه را زنده

گرداند و اعاده کند احیا در را بهمه اجزاء اصلیه لیکن حکیم ترمذی حدیثی روایت کرده

که بگر ملک الموت که او را حشر نباشد و همچنین بهایم را و بقولی اینها را نیز زنده کند و

بعد از عدل در اینها خاک گرداند و بر مختار ما قطعیه بهایم و طیور و حشرات نیز حشر

شود و حساب حق است ای علام اعمال خیر و شر و تعلم ملایکه با شند هر ملکی را

ملکی و بقولی حق تعالی مستوجبان رحمت را و ملایکه مستوجبان غضب را وحتی را نیز

حساب شود نه انبیا را بر اصح و مطیعان را آسان شود که ابرار و تجاوز باشد و فاسقان

و کافران را دشوار باشد که مطالبه باشد بکم و بیش و ترک مسامحه و فی الحدیث ان الله

یدنی المؤمن فیضع کنفه ویستره فیقول اتعرف ذنب

کذا کذا فیقر بذنوبه ورای فی نفسه قد هلك قال سترتها

علیك فی الدنیا وانا اغفرها لك الیوم فیعطی کتاب

حسناته واما الکافر والمنافق فینادی بهم علی رؤس

الخلائق هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله

علی الظالمین و میزان حق است و این است راست بر اصح نه انبیا را

ونه گناه ولرا بر اصح مگر بعد از عزم اگر گویند که اعمال اعراض اند واینها بقا ندارند

گوئیم ایمان آریم ومشغول بکیفیت نشویم و بقولی صحایف را وزن کنند لیکن در تمهید گفته

که بنده را با عمل وزن کنند و میزان بقولی اکثر یکیست بدستهای سکائیل که شاهین دارد

و لسان و کفتان یکی از نور و دیگر از ظلمت و عرض هر یکی چون عرض آسمان

و اعطای کتب حفظ حق ست مومن را بیمین و کافر را بشمال یا وراء ظهر و صراط حق ست

و آن پلی ست ممدود بر دوزخ باریک غایت از موی و تیز غایت از شمشیر سست و دیگر بهشت و هر یکی از وی بجای

بهشت بتفاوت عمل گذارد و چون ساعت برق و باد و جواد و رکاب و پیاده و بشکم و

بسیاری بدوزخ افگنده شوند کافر مخلد باشند و مومن درنگ کند ساعتی یا روزی

یا سالی یا ماهی و آخر مومنان درنگ کنند در دوزخ مدت دنیا هفت هزار سال

در فقه اکبر گفته که قصاص در میان خصوم به حسنات در قیامت حق ست و اگر

نباشد طرح سیآت بر ایشان حق ست و حوض حق ست و فی الحدیث حَوْضِی

مَسِيرَةُ شَهْرٍ وَزَوَايَاهُ سَوَاءٌ مَاؤُهُ اَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ وَرِيحُهُ

اَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ وَكِيزَانُهُ اَكْثَرُ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ

مَنْ يَشْرَبُ مِنْهُ فَلَا يَظْمَأُ اَبَدًا و این بر اصح غیر کوثر ست که

حوض در موقف ست و کوثر در بهشت این در حاشیه خیالی گفته و شفاعت پیغامبر

و پیغمبران علیه و علیهم السلام برای اهل کبایر حق ست و فی الحدیث شَفَاعَتِی

لِاَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِی و حکم نکنیم بوجوب این تا امر اتکال

و جرأة لازم نیاید بلکه جایز و مقرر ست در هر فرد تا راجی باشند نه آیس در شرح

قصیده گفته که شفاعت اهل خیر ای انبیاء و ملائکه و علماء و شهدا و صلحا و ...

و بلا نده و آبا و ابنا و اقربا مر خوبست برای عفو صغایر و کبایر و دفع اهوال و
تعجیل حساب و ادخال بغیر حساب و اخراج از نار و رفع درجات و شفاعت کسانی
را باشد که جز ایمان عملی ندارند و آنها که ندارند حق تعالی آنها را بفضل عمیم از آتش
خلاص بخشد و بهشت و دوزخ حق است و اکنون موجود اند و دوزخ را هفت
درکه است جهنم و لظی و حطمه و سعیر و سقر و جحیم و هاویه هر یکی قومی معین است نام
خازن او مالک است و در اینهاست عذاب گوناگون چون زقوم و حمیم و غساق
و سلاسل و اغلال و انکال وقانا الله تعالی بفضله من عذاب النار و بهشت
بر مختار فقیه ابو اللیث چهار اند و هر یکی ازو در جنة عدن و جنة النعیم مقربانرا که طالب
حق اند و جنة الفردوس و جنة المأوی اصحاب یمین که طالب جنة اند و از ابن
عباس آمده هشت اند مذکور و دار الخلد و دار السلام و علیون و نام بواب او رضوان
و در اینهاست حور و قصور و غلمان و ولدان و حلل و انهار و اشجار و اطعمه و اشربه
و فواکه و ضیافات و فی الحدیث یقول الله اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی بال بشر و فقیه
ارسدی گفته که اگر آسمانها و زمینها بمقدار دانه سپند ساخته شوند حق تعالی
بشمار هر دانه بهشتی است که عرض او چون عرض آسمانها و زمین هاست و دخول در
بهشت محض بفضل خدای تعالی است و درجات باعمال همچنین دخول در دوزخ
بعدل است و درکات بحسب اعمال و دخول در بهشت و دوزخ در آخرت باشد نه در
برزخ و جزا بر کفر مخصوص است با آخرت و در تمهید در باب اول گفته شک نیست که
اطفال مومنان مومن اند در دنیا و آخرت و از اهل بهشت اند اما اطفال کفار

اینجا به تبع ابوین محکوم اند بکفر و اینجا بقول اهل سنت و جماعت معذب نباشند بقولی

خادم بهشتیان باشند و بقولی از اصحاب اعراف و بقولی از اصحاب یمین و امام توقف

کرده و امام محمد گفته من میدانم که خدای تعالی هیچ یکی را بغیر گناه عذاب نکند و بر

هیچ حکم کرده نشود بکفر ایشان قبل از بلوغ و همچنین اطفال جن در حافظیه گفته

که جنی کافر معذب باشند بنار باتفاق و مسلم مثاب بود به بهشت چون انسی

نزدیک صاحبین و امام در کیفیت ثواب ایشان توقف کرده در تمهید گفته که

نزدیک امام حنفی را نجات باشد نه ثواب و اصح آنست که او را اکل و شرب نباشد

لیکن نفع گیرند بنظر و شم و سماع چون در دنیا و بر اصح جماع کنند با اهالی خود نه با اهل

بهشت اما ملائکه از بهشت ممنوع نیند و اکنون نیز در می آیند باذن حق تعالی لیکن راحت

نمیگیرند از وی غیر از نظر و رویت خدای تعالی جایز است بعقل و واجب است بنقل بعد از

دخول بهشت در خانی گفته که در رویت ملک و جن اختلاف کرده اند لیکن صحیح

هر که در بهشت در آید ببیند آدمی باشد یا فرشته یا جن در شرح قصیده

گفته که این متفاوت باشد بحسب اعمال پس حاصل شود بدیده سر بجهت و کیف

هر سالی و هر ماهی هر هفته و هر ساعتی و هر بار که محظوظ شود و علی الدوام رزقنا الله بفضله

فصل سوم در حافظیه گفته که ایمان بخدای تعالی فرض است باتفاق

و موجب او خدای تعالی است لیکن بواسطه عقل تا امام گفته که لا عذر لاحد

فی الجهل بخالقه و اگر پیغامبری نیامدی بر عاقلان معرفت او واجب بودی

و ایمان عبارتست از تصدیق و اقرار شرطست از برای اجرای احکام نزد

محققان و نص امام و اختیار شیخ ابومنصور ماتریدی همینست لیکن در فقه اکبر گفته که ایمان

اقرار است و تصدیق پس ایمان ادو رکن باشد تصدیق و اعمال ساقط ندارد
و اقرار که محتمل است این قول مختار امام شمس الائمه و فخر الاسلام و اعمال از ایمان
نیستند چنانچه اهل حدیث گفته اند و ایمان زیاده و کم نمیشود و زیادتی منقول محمول است
بر زیادتی ثمرات و ایمان مخلوق است که بنده بهمه افعال خود مخلوق است و روایت
کرد ایمان نام هدایت و توفیق باشد اگرچه بی این یافته نمیشود چنانچه قایل بعدم خلق گمان
برده که ما مأمور نیم و امر بما نباشد مگر بمقدور و ما شأنه هذا یکون مخلوقا و این اعتبار
گفته و مقر مصدق مؤمن است حقا و صحیح نیست که گویند انا مؤمن ان شاء الله تعالی
چنانچه انا حی ان شاء الله تعالی که اگر آن از برای شک است کفر است و اگر از برای
تادب و احالت امور بمشیت حق تعالی است یا از جهت شک در عاقبت نه در حال یا از
جهت تبرک بذکر حق تعالی یا از جهت تبری از اعجاب خود در همه وجوه ترک اولیست
که موهم شک است این در شرح عقاید گفته و در شهابیه گفته که اگر قایل ماسول باشد
اکثر اصحاب با بر منع اند بخلاف بعضی و کسیکه مرتد شود ظاهر نمیشود که مؤمن نبود در علم الله
تعالی پس مؤمن در حال از اولیاست چون ابلیس اگرچه میدانند که کافر خواهد شد و کافر
از اعداست در حال و اگرچه بعد از این مسلم شود و سعید شقی شود و شقی گاه سعید گردد
و تغیر در سعادت و شقاوت نه در اسعاد و اشقاء و نزدیک اشعری اعتبار خاتمه راست
و ایمان برسالت نبوت باقی باشد بعد از موت که اینها صفات روح اند و این
باقی است و ایمان مقلد صحیح است و ترک استدلال معصیت این انگاه است که تقلید
صحیح باشد چنانکه با وی نوع تفکری باشد تفکر کند در آلای و تسبیح گوید نزد یک سیح و
برق و رعد و نور و ظلمت اما تقلید فاسد باتفاق فاسد است لیکن در عمده از

اصول صفار گفته که صحیح آنست که چون کلمه گوید او را گویند که چه گفتی گوید که این کلمه ست که
مسلمانان میگویند قایل مسلمان میشود من نیز میگویم برای اسلام اما اگر گوید من نمیدانم که
این چیست نه ایمان و اسلام تمکیست در تمهید گفته که بقول عامه اهل سنت فرق
نیست در ایمان و اسلام و معرفت و توحید پس هر که دارد هر چهار دارد اگر پرسیده
گر ایمان تو چون ایمان صدیق ست گوئی که ایمان من و صدیق و پیغمبران و فرشتگان
یکی ست نه بصورت لیکن بصفت که من ایمان آورده ام بهمه آنچه ایشان ایمان آورده اند
و نگویم که ایمان من چون ایمان ایشان ست و از امام محمد آمده مکروه ست که گوید که
ایمان من چون ایمان جبرائیل ست یا پیغمبران یا ملایکه یا صحابه که ایشان چیزها
دیده اند که از ما غیب اند پس در یقین و ثبات تفاوت باشد نه در اقرار و تصدیق
در **فقه اکبر** و **شرح** او گفته که ما مسلمانان می شناسیم خدای تعالی را چنانکه حق
شناختن ست که ما می شناسیم او را چنانچه وصف کرده بنفس خود را در کتاب خود
بهمه اوصاف و حق معرفت همین ست و شعریه میگوید که خدای تعالی را هیچ مخلوقی
نمی شناسد حق شناختن اگر چه نبی مرسل یا ملک مقرب باشد و او خود را خود می شناسد
و این مردود و باطل ست و هیچ یکی قادر نیست بر عبادت حق تعالی حق عبادت و برابر
اند همه مومنان در معرفت و یقین و توکل و محبت و خوف و رجا در امور ایمانی و متفاوت
اند در غیر ایمانی بتفاوت ترک علایق و هوا و معاصی و توجه حضرت احدیت که اینها
تاثیر تمام ست در تصفیه باطن و چون مشکل شود بر یکی چیزی از دقایق علم توحید
باید که اعتقاد کند در حال آنچه صواب باشد نزدیک حق تعالی تا عالمی بیابد و از وی بپرسد
و تاخیر نکند از طلب و توقف نکند که کفر ست در **سراجی** گفته که عامی را از ایمان

نباید پرسید لیکن باید که از خود بیان کند و اگر گوید که آیا ایمان هست چون نعم
گوید ایمان او درست شود و در عمده گفته که حکم ایمان درین جهان آنست که جان و
مال او از قتل و اسیر و نهب ایمن شود و انبیا و گمان بد بروی روا نبود و در آنجهان
آنست که از عذاب ابدی خلاص یابد و عاقبت به بهشت رسد و در تحفه گفته که ایمان
را شرایط است چنانچه ایمان بغیب آوردن نه بمعاینه عذاب و احوال آخرت که این
ایمان یاس است و علامت او آنست که کسی نتواند شنید مگر فرشتگان و با اختیار
و عقل نه در حیض و خواب اما ایمان مکره در آخرت نفع نکند لیکن ویرا در دنیا بر اسلام
جبر کنند و خوف و رجا پس ایمنی بغیر دلیل و نومیدی کفر است و نیت تابید بر اسلام
پس نیت وی کفر بعد از هزار سال کافر شود در حال و حلال را حلال دانستن و حرام را حرام
دانستن و بزرگ داشتن اوامر و نواهی و آنچه او را حق تعالی تعظیم داده پس تحقیر
معظم و تعظیم محقر چون کفر و ضلالت کفر است و امام ابو شجاع گفته که شفقت بر
مسلمانان از شرایط ایمان است یعنی غم بغم ایشان و فرحت بفرحت ایشان و در
حصن الایمان گفته که آرام دل شرط صحت ایمان است یعنی آرامی که از طریق
دلایل و اخبار باشد نه از راه مشاهده و عیان که منافی ایمان است در **کراهیه جامع**
گفته که نزدیک علمای حق یکی است و بر عامی لازم است که متابعت یکی امام کند
و اگر از هر مذاهب چیزی بگیرد فاسق تمام باشد در **جواهر** گفته که در مذهب خود
صلابت کند یعنی عمل کند بر آن و او را حق و صواب داند و تعصب نکند یعنی سفاهت
و جفا در مذهب دیگر و آنچه رجوع کند نقصان او و این روا نیست که ائمه مسلمانان
همه در طلب حق بوده اند در **مصفی** گفته اگر پرسیده شویم از مذهب خود در

اعتقادیات گوییم که مذهب ما حق است و مذهب خصم باطل و در فرعیات گوییم که مذهب ما صواب است احتمال خطا دارد و مذهب مخالف خطاست احتمال صواب دارد ایده تعالی و تقدس اعلم

باب دوم در احکام شریعت

و درین باب پنج فصل است

فصل اول

در آنکه احکام شریعت هفت اند فرض و واجب و سنت و مستحب و مباح و مکروه و حرام فرض آنست که ثابت باشد لزوم او بدلیل قطعی و حکم او ثواب است بفعل و استحقاق عقاب بترک و کفر بانکار متفق و واجب آنست که ثابت باشد بدلیل ظنی و حکم او چون فرض است لیکن ثواب و عقاب این از آن کمتر باشد و عدم کفر بانکار او بر اشهر و اصح لیکن ضال و مبتدع باشد و سنت موکده آنست که مواظبت کرده بر وی پیغامبر علیه السلام با ترک یکبار یا دو بار یا ثابت شده با مر او لی الایجاب و حکم او ثواب است بفعل کم از واجب و عتاب بترک و اثم باشد بر صحیح و کافر نشود بانکار و بقول شود و همچنین بتهاون و استخفاف و مستحب آنست که او را پیغامبر علیه السلام گاه گاه کرده و گاه گاه نکرده و یا دوست داشته او را سلف و حکم او ثواب است بفعل کم از سنت و ناعتاب بترک و این را مندوب و تطوع و نفل می نامند بلکه با دب نیز و قسم ثانی از اول فروتر است که آن سیرت پیغامبرست نه این و مباح آنست که تخییر باشد در فعل و ترک او و حکم او نا ثواب و ناعقاب گفته اند که مباح خاص است از حلال که هیچ نزد یک نیز حلال است و مباح نیست از جهت کراهت و مکروه بر دو گونه است تنزیهی آنست که در فعل او محذوری نباشد و حکم او اندک ثواب است بترک و این مقبول باشد در ترک مستحب و گفته اند که لا باس دلیل است بر استحباب غیر و تحریمیه آنست که در فعل او محذوری باشد چون حرمان شفاعت نه عقوبت بنار

وحکم او ثواب ست بترک و بزهکاری بفعل و حرام آنست که ثابت باشد منع آن
بدلیل قطعی یا ظنی و حکم او ثواب است بترک لله تعالی و عقاب بفعل و کفر باستحلال
قطعی نه ظنی اینهمه نزدیک شیخین ست وهو المختار والصحیح و نزدیک امام محمد اگر
منع بدلیل قطعی باشد حرام بود و اگر بدلیل ظنی باشد تحریمیه بود و اگر منع نباشد
لیکن ترک اولی بود تنزیهیه باشد و بدعت مرادف مکروه ست نزدیک امام محمد
و الا قریب بنزدیک کراهت ست لیکن کم از و و منفی از ایجاب کمتر و از استحباب
بالاتر پس فوت سنت باشد و گفته اند هر کاری که متردد باشد در سنت و بدعت
ترک او اولیترست و هر جا که جمع شود حرام و حلال غالب ساخته شود آنرا برین
و در توضیح گفته که علما را اختلاف ست درین که امر و نهی را حکم در ضد هست
یا نه و صحیح آنست که اگر مقصود با امر و نهی فوت شود حرام و واجب بود و الا کراهت
و سنت موکده **فصل دوم در شمار فرایض** بدانکه فرض دو نوع
ست یکی فرض عین که بر گردن یکی از دیگران ساقط نشود چنانچه ایمان آوردن
بر وجه مبسوط و تعلم علم توحید و نماز و روزه و حیض و نفاس و زکوة و حج و بیع
و شرا و نکاح و طلاق و عتاق و حرفتی و معامله که بآن مشغول است و لهذا علما
در اسواق در می آمدند و از مسایل می پرسیدند کسیکه بیان میکرد او را امر باخراج
میکردند و کسب بقدر کفایه خود و عیال در **خزانة المفتین** گفته فی
الحدیث طلب الکسب فریضة علی کل مسلم و انبیا علیهم
السلام کسب کرده اند مهتر آدم زراعت میکرد و مهتر نوح نجار بود
و مهتر ابراهیم بزاز بود و مهتر داود زره میساخت و مهتر سلیمان زنبیل از خوص

سیبافت و مهتر ادریس خیاط بود و مهتر ذکریا نجار بود و پیغمبر ما علیه و علیهم السلام
راعی غنم بود و هر پیغمبر غنم میچرانید و صدیق بزازی میکرد و فاروق کار ادیم میکرد
و عثمان تاجر بود و علی کسب میکرد و بصحبت پیوسته خود را باجرت میداد و امام
اعظم نیز بزازی و تجارت میکرد رضی الله تعالی عنهم و التفات کرده نشود سوی کسانیکه
در مساجد و خانقاهات نشسته اند و انکار از کسب کرده اند چشمهای شان
طامع و دستهای شان مادة خود را متوکل می نامند و مینشیند در کافی گفته که نزد
علمای سنت و جماعت توکل مامور به آنست که اول کسب اسباب کند بعد توکل
بر خالق اسباب نه بر اسباب و افضل اسباب جهاد است پس تجارت پس زراعت
پس صناعت و بقولی زراعت فاضلترست از تجارت و در ذخیره گفته
که همه انواع کسب در اباحت برابرند بر صحیح و این قول جمهورست و در خلاصه
گفته اگر کسب نتواند کرد طواف ابواب برو فرض است و اگر قادر بر خروج نباشد
اعانت او باعطا یا باخبار فرض است تا اگر امتناع آوردند او هلاک شد هم
آثم شوند در ملتقط از امام ابی منصور گفته کسی که برای طلب علم برآید کفایت او
بر مسلمانان لازم است و اکل شرب اگرچه حرام نزدیک خوف هلاک در برجندی
گفته اگر میت یابد نخورد آثم شود اما اگر مال غیر نخورد ماجور باشد و اگر خورد ضمان
دهد هم روا باشد و جهاد در نفیر عام بشرط قدرت بر قتال و سلاح و زاد و راحله
و جز آن و در شرح وقایه گفته که کافران چون بر حدی غلبه کنند بر قربان
آن حد جهاد فرض عین شود چون قادر باشند بر جهاد اما بر غیر ایشان چون خبر رسد
فرض عین شود اگر حاجت باشد چنانچه آنها مقاومت نتوانند یا تکاسل ورزند

وهمچنین بر اهل شرق وغرب فرض عین شود و بر اساتذه وعلما و والدین وسلطان

در مأمورات ومباحات و توبه از گناهان و دیگر فرض کفایت که بکردن یکی

از گردن غیر ساقط شود چون تعلم فقه و اصول فقه وقرآن زیاده از قدر حاجت و

وخطابت وفتوی در خزانه گفته که واجب نیست بر فقیه که جواب از هر مسئله دهد

چون در اینجا غیر وی از فقها باشند والا لازم است که فتوی وتعلیم فرض کفایت است

وجهاد چون غلبه کفار نباشد در جامع الرموز گفته که بر امام لازم است که هر سال

بدار حرب جماعتی فرستد والا آثم باشد واین آنگاه است که ظن مکافات باشد

والا مباح نیست واین بر کودک و بنده و زن حره مطلقا ومقعد واقطع نیست و فرز

وبعد نیست بی اذن یکی از والدین واین نزد و امر معروف ونهی منکر اگرچه خود

عاصی باشد در ظهیری گفته که بر امر اسید است و بر علما بزبان و بر عوام ال این اختیار امام

زندوسی است در طهارت خلاصه گفته اگر داند که خواهد شنود واجب باشد

والا نه لیکن امام سرخسی گفته که بی این تفصیل واجب است در عین العلم گفته که این

بر حسب معروف ومنکر است در مسعودی گفته در خبر است که مستحق را باید فرخ

برند فرمان رسد که او را باز گردانید که او را در خزانه ما طاعتی است یکی در نماز دست

تا دوش می آورد او را گفت تا گوش برآرد در مطالب المومنین گفته پسری منکری کند

یکی خواست که به پدر او نویسد اگر گمان دارد که پدر تغییر آن میتواند نویسد والا نه وهمچنین

در زوجین و سلطان با رعیت واین از جهت حق پدری و مادری ساقط نشود یکبار بگوید

اگر قبول نکند خاموش شود دعا کند اگر یکی گناه بخفیه می کند روا نبود که او را کشف کند

و باید که امور ستر کند اگر تواند تا ابلغ باشد در نصیحت واگر نافع نشود در علن گوید

و باید که قاصد وجه الله و معزاز دین باشد تا نصرت یابد نه از جهت حمیت نفس و الا خوار شود و باید که عالم باشد و باید که عتاب او بلین و شفقت باشد نه بدرشتی و غلظت و رد سلام نه سلام طامع و زن بیگانه در **قران خوانی** گفته اگر جواب نتواند ساقط شود و کر را تحریک لبها نماید و همچنین جواب عطسه در **شرح حصن حصین** گفته که فاصله در روایت که با واو باشد و حذف او در روایت لیکن در **شرح جنه** گفته که ذکر واو در جواب مسلم ثابت است اما در جواب اهل ذمه بی واو گوید اکثر روایات بر عنید و عامه محدثان چنین گفته اند و نزدیک ابن عیینه بگوید و خطابی گفته صواب بی نیت در **مطالب** گفته فرق نیست در جواب بتقدیم السلام علیکم و تاخیر آن از این و در **بستان** گفته که از ابن عباس آمده رضی الله تعالی عنهما که جواب کتابت چون رد سلام است و تشمیت عاطس که از وحمد شنود با سماع در **خلاصه** گفته که زن جوان استنوا نده و تا سته با ر جواب گوید و دو سه بار ده نیکو ست نه فرض و عیادت مریض در **عین العلم** گفته نه عیادت صاحب رمد و دنبل و جرب و درد دندان و رشته که منهی است در **مطالب المومنین** گفته نه باک نیست بعیادت جهود و ترسا که همسایه باشند و بعیادت فاسق بر اصح و همچنین مجوس نقولی و اقولی نه و در خانه مغصوبه بعیادت نرود و تجهیز میت مسلم در **سراجی** گفته اگر چیزی نگذاشت بر مردم است تکفین او و اگر نتوانند سوال کنند در **شرح وقایه** گفته که نماز جنازه او لا فرض بر جیران شود نه بر بعیدان و با قامت بعضی از همه ساقط شود اگر به بعیدان رسد که جیران اقامت نکردند بر ایشان فرض شود و اگر همه ترک گیرند هر که خبر موت او رسد آثم گردد **فصل سوم** در آنکه احکامی که آنها را وجوب باید

کرده اند یکی از آنها تعظیم حق تعالی است چون مذکور شود در جامع گفته که در هر بار لیکن
در نظم گفته که یکبار کفایت کند در هر مجلس در فتح القدیر گفته اگر فوت شود بر وی
دین بگردد بخلاف درود که این دین نگردد پس قضای این لازم باشد نه آن در عمدة
الواعظین گفته هر نامی که شنود جل جلاله گفتن واجبست و درین ثواب بسیار است وفی
الحدیث مَنْ سَمِعَ اِسْمًا مِنْ اَسْمَاءِ اللهِ تَعَالٰی وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ كَتَبَ
اللهُ لَهٗ سَبْعِیْنَ حَسَنَةً وَمَحٰی مِثْلَهَا سَیِّئَةً وَلَوْ قَالَ بِالشَّوْقِ
غَفَرَ اللهُ لَهٗ ذُنُوْبَهٗ وَلَمْ یَسْلُبْ اِیْمَانَهٗ وفقیه ابو اللیث گفته که یکی
ذکر بلند میگوید بر سامع واجبست که او هم ذکر گوید یا جل جلاله والا بزه گار شود و اگر
آهسته گوید جواب لازم نیاید چنانچه در قرآن و درود گفتن هر بار که نام پیغامبر ما علیه
السلام شنود بر اختیار امام طحاوی و بقول امام کرخی یکبار در عمر در جامع گفته که این
مختار است و آن خلاف اجماع لیکن از تحفه گفته که صحیح قول طحاوی است و تکرار نام
پیغمبری از پیغامبران علیهم السلام در حکم درود چون تکرار آیتست در حکم سجده و در
خلاصه گفته اگر نام پیغامبری بوقت خواندن قرآن شنود بر وی درود واجب شود
در مطالب گفته که ترضیه نزدیک ذکر اصحاب واجبست و در اوراد منیری
گفته که مستحب است و همچنین ترحم نزدیک ذکر سلف و ترضیه غیر اصحاب نه سایر مومنان
روا است بر صحیح و تعلیم قرآن و فقه محارم را چون مادر و خواهر و زن و فرزندان و بندگان
را بقدر حاجت وفی الحدیث كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُوْلٌ عَنْ رَعِیَّتِهٖ
و خدمت و زیارت والدین اگرچه کافر باشند مگر چون بکفر کشند و حق والده اعظم است
از والد و نیکوئی واجب ترست و از حق والدین است که تملق کنند خدمت کنند تا زنده باشند

تا بروی ایمنی شوند و بمکروهی پیش نیاید و آواز خود بر آواز ایشان بر نکشند و سخن با ایشان
بلند نکنند و اطاعت کنند در مباح و خود را الغیر نسبت نکنند از جهت استنکاف و نفقه کنند
بر ایشان و از خدمت ترفع نکنند اگر چه مشرک باشند و تصدیق بر ایشان در مجلس نکنند
و بنام نخوانند و دشنام والدین غیر نکنند تا والدین او را دشنام ندهد و سبقت بر ایشان
نکنند و بجانب ایشان تیز نه بینند و اگر متعذر شود رعایت حقوق چنانکه هر یک را رعایت
دیگر متأذی شود حق پدر در تعظیم و احترام و حق مادر در خدمت و انعام تا اگر هر دو
بخانه در آیند برای پدر برخیزد و اگر مالی خواهند اول بمادر دهد و اینهمه در مطالب گفته
و اگر پدر خواهد که پسر کاری فرماید گوید خوب آید ای پسر اگر فلان کار بشود و امر نکند
تا بمعارضه عاق نشود امام ابوسعود گفته که بر پدر لازم است که ولد را جود و احسان بیاموزد
چنانچه تعلیم ایمان که حب دنیا سر همگناهان است در تنبیه فقیه گفته که حق ولد
بر والد آنست که زن کمینه نکند تا ولد باو متعیر نشود و نام او نیکو نهد و تعلیم کند او را
چون عاقل شود و تزویج او کند چون بالغ شود و امر نکند او را بچیزی که داند که نخواهد
کرد و حق استاذ چنانچه او را بنام نخواند و بجای او ننشیند در غیبت و حضور و پیش
وی بادب نشیند و نخندد و از آواز او آواز خود بر نکشد و با وی نستیزد و سخن او
قبول کند و از و در سخن و رفتن پیش نکند این در خلاصه و عمده گفته و در تعلیم المتعلمین
گفته باید که طالب علم اختیار کند از هر علمی علم که در آن احتیاج دین باشد و علم توحید
مقدم دارد و از کتب کتابی عتیق را نه محدث را که این از اشراط قیامت است
و از علما اعلم و اورع و اسن گفته اند تا دو ماه در تامل کند که اگر پیش عالمی رود و سبق
گیرد و شاید که خوش نیاید و ترک گیرد و پیش دیگری رود و او را در آن تعلم برکت نباشد

وشاگرد بعلم نرسد و نفع نگیرد مگر بتعظیم علم و استاذ مرتضی علی فرموده رضی الله
تعالی عنه انا عبد من علمنی حرفا واز تعظیم استاذ است ترک آغاز سخن
نزد او مگر باذن او و ترک کثرت سخن پیش او و ترک سوال نزد ملال او و رعایت وقت
کنند و در نکوبند بل منتظر نشینند و حاصل آنست که طلب رضای او باشد و از سخط او پرهیز
و از توقیر اوست توقیر اولاد او و متعلقان او گویند که یکی از کبار ائمه در بخارا در اثنای
درس چندگاه بار برخاست پرسیدند گفت که پسر استاذ من با کودکان بازی میکند چون
بدر مسجد میرسد برمی خیزم بتوقیر مشغول است که قاضی شهاب الدین که ملقب است بملک
هندی یکبار برای شاگردی عالمی روان شد در میان راه با وی گفتند که عالم خویش را
بسیار دارد و فاضل عادت داشت که احترام ایشان بغایت میکرد بنا بر این از راه
بازگشت و فاضل در کبر سن چون از آن راه میگذشت پیاده میشد و کلیه یاران نیز
و میگفت آخر من نیت شاگردی او کرده بودم گویند که امام حلوائی یکبار از بخارا
بدیهی رفت تلامذه زیارت کردند غیر از امام ابی بکر زرنجری بعد از آن چون ملاقات
افتاد پرسید گفت بخدمت والده مشغول بودم فرمود عمری یابی در رونق درس نه
و همچنان شد پس که استاذ او میرنجد برکت علم نمی یابد و نفع نمیگیرد مگر اندکی و باید
که کتاب نگیرد مگر بطهارت و پای دراز نکند بجانب کتاب و کتب تفسیر بالای کتاب
دیگر نهد و بر کتاب چیزی ننهد تا محبره مگر چون اراده سبکی نباشد و باید که کتاب را
روشن نویسد نه تنگ و نه باریک گویند که امام رکنی را دید که باریک مینویسید فرمود
ان عشت تندم وان مت تشتم و باید که تقطیع کتاب مربع باشد و این
تقطیع امام است و باید که در کتاب چیزی سرخی نباشد که صنیع فلاسفه است نه صنیع سلف

۳۵

لیکن در شرح حصن حصین گفته که رواست و بزرگان این چنین کرده اند و از تعظیم علم است
تعظیم معلم و شریکان و تملق مذموم است مگر در طلب علم و باید که نوعی از علم برای خود
اختیار نکند بلکه باستاد سپارد و گفته اند که اول تفویض باستاد میکردند و بمراد می رسیدند
و اکنون خود اختیار میکنند و نمیرسند گویند که محمد بن اسمعیل بخاری کتاب نماز پیش
محمد رحمهما الله تعالی آغاز کرد امام او را بعلم حدیث اشارت کرد بغیر سوده امام درین
اشتغال کرد و مقدم همه شد و باید که شاگرد نزدیک استاد نه نشیند و بقدر یک کمان
نشیند و از خصایل ذمیمه احتراز کند خصوصا از تکبر که علم با تکبر حاصل نشود و مواظبت کند
بر درس و تکرار بین المغربین و وقت سحر که درین اوقات برکت است شعر یا طالب
العلم باشر الورعا وجنب النوم واحذر الشبعا داوم على الدرس
لا تفارقه فالعلم بالدرس قام وارتفعا واتفاق کرده اند استادان پیغمبر
علیهم السلام که نسیان از کثرت بلغم است و این از کثرت آب و این از کثرت اکل و از امام
آمده که توقف میفرمود در بدایة سبق بر روز چهارشنبه و همچنین سایر علما رحمهم الله تعالی و فی
الحدیث ما من شیء بدئ فی یوم الاربعاء الا وقد تم در مطالب
گفته نباید که کتاب بر خاک نهد و چون از خلا بر آید وضو کند یا دست شوید انگاه کتاب
گیرد و حق معلم را بر حق والدین و دیگران مقدم دارد و نباید که در دل خود انکاری آرد و
اعتراضی کند بلکه توقف کند و اگر یکی از طلبه محبره دیگری نویسد باک نباشد و اذن نیکو
و قلامه قلم جدید انداختن جایز است نه قلم مستعمل چون گیاه مسجد و نیفگنند در جایی که ذلل
در تعظیم افتد و جاهل چون شاگرد است در جواهر گفته که معلم صبیان را کار فرمودن
باذن روا بود و چیزی ستدن بی شرط روا بود و حق شوهر در تنبیه الغافلین

گفته که پیغامبر علیه السلام گفته که این سه چیز است منع نکند خود را از و در هیچ وقت و روزه
ندارد مگر باذن او الا رمضان واگر دارد ثواب شوهر را باشد و وزر بر زن و بدر
نیاید مگر باذن او والا در لعنت باشد تا رجوع ورنه که از خانه شوهر بگریزد نماز او قبول
نه تا باز آید و دست در دست وی نهد و بگوید بکن هرچه خواهی گفته اند نمازی که بعد از زن
بشوهر دعا کند قبول نشود تا دعا کند و نیز جایز نه بد کسی اگه شوهر از و کاره شود و مال
متاع او نگاه دارد و نیکو خواه او باشد این در تحفه گفته و فی الحدیث لا یسجد لاحد
لغیر الله ولو کنت آمر احدا لامرت المرأة ان تسجد لزوجها تعظیما
لحقه وفی اخر لو ان الزوج سال من احدی منخریه دم ومن
الاخری صدید فلحسته المرأة ما ادت حق الزوج و حق زن
بر مرد پنج چیز است استخدام اندرون پرده و بیرون نفرستد و تعلیم ما یحتاج و طعام از حلال
که بعضی که از حرام به وعید با تش بگدازد و ترک ظلم بروی که امانت است و تحمل تطاول او تا در زبان
نیفتد وسئل علیه السلام ای المؤمنین اکمل ایمانا قال احسنهم خلقا
مع اهله در جامع گفته که زن بنفس خانه و غسل جامه و طبخ و خبز و ارضاع مأمور نیست
مگر دیانت در ذخیره گفته که اگر امتناع آرد از طبخ خبز اگر ملتی دارد یا از بنات اشراف
است جبر کرده نشود و اگر توانا باشد و از آنهاست که خدمت میکنند جبر کرده شود از
جهت ترک واجب که پیغامبر علیه السلام خدمت داخل خانه بزهرا تعیین کرده و خدمت
خارج بر مرتضی رضی الله تعالی عنهما لیکن امام سرخسی گفته که جبر نکند لیکن او را ادام ندهد
بر صحیح و صله ذی رحم محرم با عطا و زیارت و دعای خیر در غیبت و فی الحدیث من
احب ان یبسط فی رزقه و ینسأ له فی اثره فلیصل رحمه

مَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتُهُ در مطالب گفته که
زیارت ایشان کند گاه گاه و در این قرابت الفت و محبت است بلکه هر جمعه و یا هر ماه و در
نکند حاجت او را گر این قطیعه است و نزدیک بعضی مجاورت اقربا بکرده است که رافع
عورت و هیبت است و حق جار اینکه متصل خانه او باشد و فتوی بر نیست تا کی
جامع و عمدة الواعظین گفته و در تنبیه گفته که این ده چیز است اعطاء قرض و
اجابت دعوت و عیادت و اعانت و تعزیت و تهنیت و حضور جنازه و حفظ خانه
و عیال او در غیبت و نا ایذا ببوی دیگ مگر آنکه بوی نیز دهد و ترک تطویل بناء الا برضای
او و در تحفه گفته که تکبر برو نکند و در خانه او نه بیند و نادوان بخانه او نگذارد و او را بخانه
و چون دعوت کند او را بخوراند و در احیاء العلوم گفته اگر فاکهه بخرد بوی نیز دهد و اگر
نتواند بخفیه در آرد و پسر او بفاکهه بدر نیاید تا پسر جار با خواهش نشود و بسیار نه بیند آنچه بخانه
برد و در غیبت او از ملاحظه ولد او غافل نباشد و تلطف کند با و در سخن و مصلحت نیک دهد
و خدمت خواجه در عمده گفته که حق خواجه بر غلام چنانچه حق پدر بر پسر است پیغامبر گفت
علیه السلام هر غلامی که از خواجه بگریزد نماز او مردود باشد و حق غلام چنانچه حق فرزند بر پدر
آنچه خود خورد او را بخوراند و آنچه خود پوشد او را بپوشاند و کاری که طاقت ندارد او را نفرماید
و در وقت نماز و در شب کار فرمودن برو روا نباشد و بناحق نرنجاند که در روز قیامت
خصمی ایشان حق تعالی کند و فی الحدیث مَنْ لَطَمَ عَبْدَهُ فَكَفَّارَتُهُ اَنْ
يُعْتِقَهُ و در تحفه گفته که چون پیغمبر علیه السلام رحلت میفرمود آخرین سخن او این بود
الصَّلٰوةُ وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ فصل چهارم در آنکه یکی از سنن موکده ختنه
است در حق مردان و اگر زنان را ختنه کنند روا بود لیکن در ذخیره گفته که بقول بعضی سنت است

و بقول حلوانی مکروه است اما کودکی که حشفهٔ او ظاهر باشد و پوست قدر جلد او ممکن نبود مگر بشدت او را ختنه نکنند و همچنین پیری که مسلمان شود تا آنکه طاقت آن ندارد و در کنز العباد گفته که پیغمبران علیهم السلام مختون تولد شده اند مگر ابراهیم خلیل الله که او را ختنه کرده شد در هشتاد سالگی بقریهٔ قدوم تا سنت ادا شود و در سراجی گفته که وقت او از هفت ساله تا ده و از ده سال بر مختار و در مکارمی گفته که مستحب است روز دوشنبه بعد زوال و روز یکشنبه مکروه است و موی لب کم کردن چندانی که با بروها ماند و حلق او بدعت است و لیکن سنت در ترغیب و حمادیه و مختار الجوابات گفته که حلق بر اصح مکروه است و در کنز العباد گفته که از کرانهٔ لب بالا گیرد تا برابر اطار شود و در مطالب گفته باکی نیست ترک سبالت این همه در حق غیر غازی است اما غازی دراز کند تا مهیب نماید و ناخن گرفتن آغاز کند در دست از مسبحهٔ یمنی تا ابهام یسری و ختم کند بر ابهام یمنی و در پای از خنصر یمنی تا خنصر یسری و تعیین وقت نکند تجاوز نبرد اگر چه در شب و بدندان نگیرد که برص است و دراز نگذارد که تنگی رزق است در ترغیب الصلوة و دستور القضاة گفته بعض شارب و قلم اظفار در روز جمعه قبل از نماز مکروه است و در مطالب گفته که در خبر آمده مکروه است تعلیم و قص شارب و حلق قبل از نماز جمعه و نیز آمده مَنْ قَلَّمَ اَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَعَاذَهُ اللّٰهُ مِنَ السُّوْءِ اِلَى الْجُمُعَةِ الْقَابِلَةِ وَثَلٰثَةِ اَيَّامٍ پس بعد از نماز کند تا عمل هر دو شود و اگر دراز نباشد تاخیر تا جمعه مستحب است والا مکروه و موی بغل بر کندن یا ستردن در مصابیح الایمان گفته که موی بغل و موی زهار و ناخن گرفتن هیچ روز منع نیست اما فاضل روز جمعه است که پیغامبر علیه السلام چنین کردی و عانه تراشیدن مردانرا و کندن زنانرا و اگر نوره

پاک کنند هم روا بود و در حلق عانه آغاز از زیر ناف کند و در مختار الفتاوی
گفته که پیغامبر علیه السلام این چهار چیز را بچهل روز سوقت کرده و اگر تعجیل کند افضل باشد
در جامع گفته که قلم و قص و حلق و تنظیف بدن در هر هفته یکبار مستحب است و روز
جمعه فاضلتر پس در هر پانزده روز و زیادت تا چهل آثم است و سواک در کنز گفته
که این در ظاهر روایت سنت طهارت نیست بل سنتی است علیحده و باید که بعد طعام و خواب
نیز مسواک کند و در جامع گفته که این از زوائد است و فرق موی سر در مفاتیح
گفته که فرق آنست که موی سر دو نیمه کند یکی از جانب یمین بر سینه ارسال کند و دیگر
از جانب چپ و در کنز گفته که مخیر است در فرق و حلق تمام سر اما حلق جوانب و ترک
میانه چون عکس کرده است و نزا حلق سر از جهت درد باکی نیست و از جهت مشابهت
کرده است و در مطالب گفته که موی مقطوع و قلامه اظفار دفن کنند تا سحره با و
بازی نکند و از امام آمده که در سفر قبله حجام مرا سه جا تخطیه کرد پشت بقبله نشستم گفت رو
بقبله کن و جانب چپ دادم گفت راست ده و بعد از حلق برخاستم گفت موی خود را
دفن کن اما موی بینی را قص کند و نکند که مورث آکله است و موی حلق را حلق کند و از
امام ابو یوسف آمده که باک نیست و از امام ابی الفضل آمده که حلق سینه ترک ادب است و از
امام آمده که حلق کردن مکروه است مگر نزد حجامت **فصل پنجم** بدانکه مستحب است
شعر گاه گاه در کنز گفته که آغاز از ابرو کند که دافع از صداع است پس از بروت و ریش
پس سر و گوش و ناف و زیر قدم و باطن انو و تر جل او گاه گاه از جهت زین و سنت اما
تسریح ریش از جهت حلق و ترک از جهت اظهار زینت نشاید و کسیکه هشتاد شانه دهد فرصد آن
شود و امراض برابر و آن عافیت است از وبا و شانه ریش پس از وضو دافع فقر است و در

آن سوره الم نشرح بخواند و در آینه نظر یا آب صاف از جهت اصلاح هیئت سنت ست

وتیاسن و در **شرح شمایل** گفته ای در آنچه از باب تکریم ست چون پوشیدن جامه و

سراویل و دخول مسجد و خانه و خروج از مبرز و تنعل و ترجل و سواک و اکتحال و تقلیم اظفار

و نتف ابط و حلق سر و اکل و شرب و تیاسر در آنها و در این باب چون خروج از مسجد و خانه

و دخول و مبرز و نزع کفش و تطیب فی الحدیث طیب الرجال ما ظهر ریحه

وخفی لونه وطیب النساء ما ظهر لونه وخفی ریحه و آن چون مشک

و عنبر و کافور و عود و این چون زعفران و خلوق و در **مطالب** گفته یعنی باید که طیب

مردان آنچه باشد که او را رنگ نبود چون گلاب و طیب زنان رنگی باشد که او را بوی نبود

چون خضاب و آنچه اینها را بیرون خانه روا نبود و نزدیک شوهران روا بود و در **کنز**

گفته و لباس سفید و سبز و همچنین سیاه جبه باشد یا عمامه این در کنز الدقایق گفته

نه سرخ و نه زرد که از ینها مردان به پرهیزند و فی الحدیث ایاکم والحمرة فانها

زی الشیطان مگر جامه که از پنبه سرخ خلقی منسوج بود این در ذخیره گفته و ارسال

ذیل میان دو شانه تا نیمه پشت و بقولی قدر یک شبت و بقولی تا جای نشستن و در

شمایل گفته که ابن عمر و قاسم و سالم رضی الله عنهم شمله فرو می هشتند مولانا عصام

الدین گفته ای دایما یعنی سنت موکده ست و در **ذخیره** گفته هر که خواهد که دستار خود را

باز پیچد باید که پیچ پیچ بکشاید و این نیکوتر ست از انکه بیک دفعه بر زمین زند و پاک

نیست پوشیدن قلانیس که پوشیدن پیغامبر علیه السلام بصحت رسیده و در

ترغیب گفته دستار نشسته و سراویل استاده نباید پوشید و الحدیث من تسرول

قائما و تعمم جالسا ابتلاه الله تعالی ببلاء لا دواء له

در کنز گفته پوشیدن سراویل سنت است زن و مرد را واین استر جامه است و همچنین پوشیدن پیراهن قبل از سراویل و چون جامه فرود آرد باز پس چید تا شیطان آن را نپوشد و تقصیر ثیاب و در جامع الرموز گفته که پیراهن از نصف ساق تا بالای شتالنگ و آستین تا سر انگشتان و دامن بقدر یک شبر و ازار از نصف ساق تا بالای شتالنگ اما زن ازار فرو افگند و قدم بپوشد و در شمایل گفته که پیغامبر علیه السلام جبهٔ رومیه تنگ آستین پوشیده و پیغامبر علیه السلام هرگاه که جامهٔ نو پوشیدی نام آنجامه میگرفت و میگفت اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا كَسَوْتَنِيْهِ اَسْئَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ و در حلاء و مطالب گفته باید که در عامه اوقات جامهٔ غسیله پوشد و در بعضی اوقات احسن احب اظهار نعم حق تعالی و دایم چنین نپوشد تا بمحتاجان ایذا نرسد و نباید که در زمستان و و جبه پوشد چون یکی بسنده بود و بعضی مکروه داشته اند که قیمت جامها و ملبوسه از چهل درم گذرد و اگر از صد در گذرد اسراف است و مرویست که قیمت ثیاب جمهور علما و خیار تابعین از بیست تا سی درم میرسیده و پیغامبر علیه السلام از جامهٔ بسیار مرتفع و بسیار محتقر نهی کرده و در سراجی گفته که جامهٔ میانه افضل است نه بسیار جید و نه بسیار ردی و در ذخیره گفته که پیغامبر علیه السلام روزی بدر آمد و بر و چادری بود بقیمت هزار درم و بسیار بنماز می ایستاد با چادری بقیمت چهار هزار درم و امام اعظم رضی الله تعالی عنه نیز گاهی چادر میپوشید که بقیمت چهار صد دینار میرسید و بشاگردان میگفت چون بخانه روید جامهای نفیس بپوشید و از خسیس پرهیز کنید تا مردم بچشم حقارت در شما ننگرند و امام محمد جامهای خوب میپوشید

از وی پرسیدند گفت تا آن دو امان داریم خود را می آرایم تا بغیر من ننگرند و آنچه منقول است
که فاروق رضی الله عنه جامهها می پوشید که بران رقعها بود محمول است بحکمت که اگر وی
جامهای خوب می پوشید و الوان طعام میخورد عمال لشکر اقتدا بوی میکردند و بسیار
بودی که نزدیک عدم مال از مال مسلمانان میگرفتندی و در مطالب گفته
که امام کلاه و چادر و موزه خوب میپوشید و میگفت که دشمن اول نظر بر قدم میکند
بعد ازان بر روی و خف سیاه که امام ابو القاسم صفار گفته که سرخ موزه فرعون است
و سفید هامان و سیاه موزه علماست و کسی که نعل زرد پوشد همیشه در سرور بود
و در کنز گفته که گاهی پای برهنه هم شود از جهت تواضع حق تعالی که این سنت است اما
در یک موزه و در یک کفش رفتن بعذر باک نیست و الا مکروه است و ولیمه یعنی طعام عروس خانه
آرد گوسفندی کشد همسایگان و خویشان و یاران را طلبد و ایشان را طعام دهد این ها
سنت است و پس ازین ... ولیمه نماند و اجابت دعوت مگر چون دعوت ظالم
باشد یا مبتدع یا بخیل و فی الحدیث طعام الجواد دواء و طعام البخیل
داء یا فاسق معلن یا قصد ریا یا سمعت و مباهات باشد یا در طعام شبهه باشد
و همچنین اگر در مجلس منکر باشد چون تماثیل بر سقف و دیوار و فرش ابریشم و آوند زر و
نقره باشد یا سماع ملاهی یا غیبت یا رویت زنان گشاده روی یا نیت ادارت حرم
پس از نماید این در مطالب گفته و همچنین اگر در راه لهوی باشد که رویت لهو
چون سماع او حرام است این در شرح حصن حصین گفته و در جامع صغیر حسامی
گفته اگر بولیمه حاضر شد و در منزل غنا ست باک نیست نشستن و خوردن و اگر بر مائده
باشد نه نشیند این آنگاه که مقتدا نباشد و الا در هر دو صورت بدر آید اگر قادر بر منع

نباشد وا بیہمہ انکاہ ست کہ بعد از حضور وآید و اگر قبل از حضور و آید حاضر نشود و در ہر
صورت کہ حق ولیمہ او را لازم نشدہ در ذخیرہ گفتہ کہ اجابت دعوت مجوسی یا نصرانی
مکروہ ست و اگر نصرانی گوید کہ از بازار خریدہ ام باک نبود لیکن در مطالب گفتہ کہ اجابت
ہر دو مکروہ ست و اگر چنین گویند و اجابت یہودی باک نیست و باک نیست باجابت
دعوت مدیون و اگر از برای دین طلبد یا اشتباہ شود تورع کند و حالت اشتباہ
آنست کہ قبل از قرض در ہست روز میطلبید و بعد از و در دہ روز یا در باجابت افزاید
و روا ست اجابت ماذون و مکاتب و فاسق اما افضل تورع ست در کراہت
ظہیری گفتہ کہ چون زن بخانہ آرد باید کہ ولیمہ کند و یاران و خویشان و جیران را
طلبد و باید کہ ایشان اجابت کنند و الا آثم شوند پس اجابت سنت بود کہ باشد در
عین العلم نیز چنین تصریح کردہ و در کنز گفتہ کہ ضیافت از سنن اسلام ست و
الحدیث ایما لا یدخلہ الضیف لا یدخلہ الملئکۃ ان الضیف
اذا دخل بیت اخیہ المؤمن ینزل معہ الف برکۃ والف
رحمۃ و مستحب ست کہ اعلام کند قبل از دعوت بروزی و وقت تعیین کند و خاص
نکند بضیافت غنیا را و فقرا را محروم کند تا در شرح الہدایہ از عمدہ گفتہ کہ در خبرست
کہ چون مایدہ قرار شود از وجہ حلال اگر عدل کند مستحق رحمت شود و الا شایان عذاب شود
پس باید کہ طعام پیش خاص و عام یکسان باشد لیکن در صوفیہ از بستان گفتہ کہ سایلی
پیش صدیقہ رضی اللہ عنہا گذر کرد از برای او پارہ نان امر کرد باز مردی باہیبت
گذشت او را نشاند و بمایدہ فرمود پرسیدہ شد گفت کہ امرنا رسول اللہ علیہ
السلام ان ننزل الناس منازلہم وقال اذا جاءکم کریم قوم

بفرمود او را ... مردمان بجای خود ۱۲ و فرمود ہرگاہ کہ آید شما را سردار ... ۱۲

فائده پس اگر برابری کنی در غنی و فقیر و مجلس یا مائده یا حکایت یا هدیه
فساد بیشتر باشد از صلاح که اندک و چشم فقیر پیش نماید و بهمین قانع میشود و غنی
باین عادت نگرفته نخواند از یک خانه پدر بی پسر و برادر اگر کلان باشند و سنت است
که مهمان را دست گرفته بمنزل در آرد با استبشار و بشاشت و نه نشاند بادی کسی
که بر و گران آید و تاخیر نکند اکثر را برای یکی یاد و پس دست بشویانند و باید که اول
خود شوید و باید که خادم در حالت استاده باشد و طشت بجانب است بگرداند بعد
نمک کوفته بیارد و دستر خوان تعجیل کند و از برای مهمان طعام خوب اختیار کند در حسن
اوانی و خدمت باهل خانه نگذارد بلکه خود کند لیکن در بستان گفته اگر قوم اندکی باشند
باکی نبود که با ایشان نشیند و بر مائده خدمت کند و الا نشیند و خدمت کند و از ایشان
غایب نشود و سنت است که مضیف اول طعام دست نهد اگر در میان نشیند و
آخر همه ی برکشد و اگر خیار یا خربوزه برد اول خود بچشد و احیانا بگوید که بخورید
نکند و سوگند نه دهد و از خدمت نجوید و خاموش ننشیند بلکه سخن نافع کند و قیمت طعام
نکند و بر خادم خشم نگیرد و نزد اهل خانه و از مهمان نه پرسد که فلان چیز بیارم و تکلف نکند
بیش از طاقت و تاخیر کند در نقل سفره و گفته اند که حلاوت بعد از طعام خوبتر است از کثرت
الوان و بعد از فراغ زود رخصت دهد اگر شب آنجا باشند باحتیاج با ایشان سازد
و اجابت نیز سنت است و از جهت بعد و فقر امتناع نیارد و قصد نکند حاجت شکم را
بلکه نیت کند اقتدا به سنت پیغمبر علیه السلام و اکرام مسلم و دفع گمان بد از دل او و بعد از
اجابت امتناع نیارد از حضور که درین جفا و خلف است مگر بعذر ظاهر و کسی را همراه
نبرد مگر باذن او و نشیند جای که او را بنشاند و نگاه ندارد و چیزی از امور خانه و تغیر چیزی

مگر آنچه حرام شده و بسیار نه بینند موضع طعام و راضی شود بانچه پیش او نهند و انتظار
ادام نکشد و از و چیزی نخواهد مگر نمک و آب و دست در طعام ننهد مگر باذن یا مشاهده
وی و عیب نکند طعام را و مدح نیز بسیار نکند که دلیل حرص است و نپرسد که ترا این طعام
از کجاست از غصب یا سرقه این در طهارت خلاصه گفته و گفته اند که اگر مبتلا شود بضیافت
که در و شبهه حرام بود حیله آنست که صاحب ضیف گوید که این مال ملک فلان فقیر کردم
و چون مالک ساخت او مالک شد و اگر آن فقیر دیگری را مالک کند روا بود و آنچه
گفته اند که از مال فقیر خوردن مکروه است یعنی از مالیکه از صدقه گیرد نه آنچه از جهت دیگر
مالک شود اینهمه در جواهر گفته و بقدر خانه خورد که انصاف است یا زیاده که تفضل است
و کم نکند که خیانت و نفاقست و شیر و خوشبوی رد نکند و نگوید مضیف و خادم که نحو
بعد از فراغ او را دعا کند که پیغامبر علیه السلام میفرمود اَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُونَ
وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلٰئِكَةُ وَنَزَلَتْ عَلَيْكُمُ الرَّحْمَةُ و اذن طلبید
برای سخن ننشیند مگر آنکه نشانند و اگر دو کس دعوت کردند اجابت سابق کند و اگر
یکجا طلبند اجابت کسی کند که بدر نزدیکتر باشد و اگر برابر باشند اجابت دوستر کند
و خلع نعلین بگاه خوردن و غسل یدین تا رسغین قبل از طعام از جهت دفع فقر
از جوانان تا پیران انتظار نکشند لیکن در بستان گفته که قیاس آنست که از آخر مجلس
آغاز ند باکی نبود اما شستن یکدست یا انگشتان از سنت نیابت نکند و وضع
طعام بر سفره و آئین ابر زمین گفته اند که در سفره سرخ ثواب بسیار است و خوردن در آوند
سفال یا چوبین و فی الحدیث مَنِ اتَّخَذَ اَوَانِيَ بَيْتِهِ خَزَفًا زَارَتْهُ الْمَلٰئِكَةُ
این در خزانة المفتین گفته و احضار سرکه و سبزه و فی الحدیث مَنْ اَكَلَ الْخَلَّ عَامًّا

حاضر آوردن ۱۲

عَلٰی رَاْسِهٖ مَلِکٌ یَسْتَغْفِرُ لَهٗ حَتّٰی یَفْرَغَ مِنْهُ و نشستن بر پای
چپ و ایستانیدن پای راست و بر پای باز انو نشستن نیز مرویست و تسمیه بلند
در آغاز و اگر فراموش شود در میان و آخر گوید بسم الله اوله و آخره و گفتن اللّٰهُمَّ
بَارِکْ لَنَا فِیْهِ وَارْزُقْنَا خَیْرًا مِنْهُ و در شیر گوید اللّٰهُمَّ بَارِکْ
لَنَا فِیْهِ وَزِدْنَا مِنْهُ و بدست راست خوردن اما وقت حاجت باک نیست
که از چپ استعانت کند که پیغامبر علیه السلام نان بدست راست میگرفت و نوش
بچپ و از هر دو میخورد و آغاز و ختم بنمک کند که شفاست از هفتاد مرض چون جنون
و جذام و برص و درد شکم و درد دندان و بردارد نمک را بمسبحه و ابهام و الحدیث مَنِ
افْتَتَحَ الطَّعَامَ بِالْمِلْحِ وَاخْتَتَمَ بِالْمِلْحِ فَاِنَّهٗ لَا یُحَاسَبُ بِذٰلِکَ الطَّعَامِ
وَغُفِرَ لَهٗ ذُنُوْبُهٗ وَغَفَرَ اللّٰهُ لِمَنْ اَکَلَ ذٰلِکَ الطَّعَامَ این در صوفیه
گفته و شکستن نان بدو دست و نخورد صحیح مادام که شکسته یابد و خوردن بسه انگشت ابهام
و مسبحه و وسطی و نه بدو و نه به پنج که آن دلیل تکبر است و این دلیل حرص لیکن در مطالب
گفته که ضم نکند رابع را مگر بعذر و از بالای نه از وسط مگر در فاکهه و اکل سو اقط که مهور
ست و فی الحدیث مَنْ فَعَلَ ذٰلِکَ یَصْرِفُ اللّٰهُ مِنْهُ الْجُذَامَ وَالْبَرَصَ
وَالْجُنُوْنَ وَعَنْ وَلَدِهٖ مَنْ اَکَلَ مَا سَقَطَ مِنَ الْمَائِدَةِ لَمْ
یَزَلْ فِیْ سَعَةٍ مِنَ الرِّزْقِ وَوُقِیَ الْحُمْقَ عَنْ وَلَدِهٖ وَوَلَدِ وَلَدِهٖ
و لیسیدن کاسه که چون عتیقه قبیست و کاسه او را مغفرت میخواهد و حمد بعد از فراغ
طعام اگر در طعام شبه نباشد و الا استغفار کند و غم و گریه پیش گیرد این در مبین العلم
گفته و نباید که حمد بلند گوید مگر چون یاران فارغ باشند تا منع ایشان نشود

جلد اول

دلیسیدن انگشتان قبل از مسح بمندیل از وسطی تا ابهام وفی الحدیث ان الله

وملائکته یصلون علی الذین یعقون اصابعهم وبرا

راسه بار بلیسد این در حنفی گفته و بخلال مندان بخلاف سیاه و رزد یا درخت

تلخ تاپس و ریحان و قصب و قت و طرفا و مکنه و ریحان و برویی و زر و نقره

و آنچه بخلال برآید نخورد بلکه بیندازد ولیکن در بستان گفته که آنچه بخلال برآید بخورد

و تا خوردن او رواست و آنچه بزبان برآید خوردن او نیکوتر است و غسل هر دو تا

سیقین بعد از فراغ از برای دفع جنون از بیران در یک طشت وفی الحدیث اجمعوا

وضوءکم یجمع الله شملکم پس افراغ طشت هر بار مکروه بود ولیکن

در بستان گفته که بقول بعضی باک نیست بلکه مروست که شاید دست از طشت

بیجامه بسد و مضمضه سه بار آماده کردن بعضی احادیث مشعر اند باین که بعد از

غسل دست سنت باشد و بعضی مشعر اند باینکه قبل از غسل سنت باشد این

در شرح حصن گفته و اجتماع بر طعام اگرچه از اهل و فرزندان که درین برکت و شفا

ست وفی الحدیث احب الطعام الی الله ما کثرت علیه الایدی

اشتهاء الناس من اکل وحدة وضیق معیشة ومنع رفده

و نگه بکنده حضور نام پیغمبر علیه السلام و ناکشیدن دست از طعام قبل از

یاران که شاید یکی را طعام حاجت باشد و به تنهایی شرمش آید و مسح چشم بلب

دست وجای گفته که روی و دز لبین را مسح کند و دست نفشاند تا مروحه

شیطان نشود این همه بیست و چهار عدد باشد این چهار را مستحب گفته و

آنها را سنت و ادب طعام آنست که بعد از گرسنگی خورد و قبل از

سیری کسب کند و دست بمندیل نمالد در آغاز تا اثر آب باقی باشد نزد یک جز ون
لیکن در بستان گفته باکی نیست اما در آخر مسح کند تا اثر طعام بکلی زایل شود و این در
قرآن خانی گفته و بسم الله خیر الاسما بگوید و آغاز نکند بطعام تا متقدم یا شیخ
نه آغازد و لقمه خرد گیرد و بسیار بخاید و قبل از ابتلاع لقمه دیگر بر ندارد و دهن
بسیار نگشاید و بسیار بزرگ نکند و در اول هر لقمه تسمیه گوید و در آخر هر لقمه حمد گوید و چشم
بر طعام دارد و گاه سرفه و عطسه روی از طعام گرداند و اگر باشند آنرا از دهن برآید روی
بگرداند و بجانب چپ بنداز د و در اد خال و اخراج دست در کاسه با رفیق موافقت
کند و لقمه چرب در سرکه نینداز د و نه سرکه در چربی تا غیر کراهت نکند و استخوان
و پوست خربوزه و مثل این نیندازد بلکه پیش نهد و جمع نکند میان فاکهه و پوست
او در یک طبق که خلاف سنت ست این در بستان گفته و کسی را حبت نکند و
شربت بدست راست گیرد و بعد از فراغ تیر بدست راست رد کند و ریزنده
آب را دعا کند طهرک الله من الذنوب و برأک الله
من العیوب و آب از دهن بهر کسی بریزد تا یاران و فرش را رشاش
نرسد و در حالت دست شستن یاران آب نخورند و بعد از فراغ دوگانه شکر
گذارد بعد آنکه بغدا مباکرت کند بقدریکه تواند که از مرتضی آمده رضی الله عنه
کسی که بقا خواهد پگاه خورد و قرض کم گیرد و نزدیکی اندک کند این در بستان
گفته و عشا نگذارد که در ترک او مهرمه ست و چون بسنج خورد در دو پیاله
فرستد و تبرک کند بخربوزه که در و قطره ایست از آب بهشت و خربوزه نیز دو
تقلیب و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ان البقر تشابه علینا

وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُوْنَ و نزدیک بریدن فَذَبَحُوْهَا وَمَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ آن خربوزه خوب برآید و اگر تواند پوست و مغز و تخم او نگذارد و آب او نریزد و احب ثمار پیغامبر علیه السلام خربوزه و خرما بود و شفا جوید بشهد از همه امراض که مبارکست و پیغمبر کدو را دوست سیداشت و در زمان قطره ایست از آب بهشت و خیار نمک خورد و از سفل و پیغامبر علیه السلام کدو را بیخورد و فضل او میفرمود وَمَنْ اَكَلَهٗ عَلٰى اَنَّهٗ دَوَاءٌ كَانَ لَهٗ دَوَاءٌ وَمَنْ اَكَلَهٗ عَلٰى اَنَّهٗ دَوَاءٌ كَانَ لَهٗ دَوَاءٌ و سنت در خوردن ترب آنست که پیغامبر علیه السلام را در اول یاد کند تا بوی نیاید و خوردن بعدی که نماز استاده گذارد و روزه بر و آسان شود و فی الحديث اَلْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيْفِ این در خزانة المفتين گفته و احتراز از طعام بازار که بنجاست نزدیکست و برکت ندارد و غفلت از وی خیزد و این در تعلیم المتعلمین گفته و نوشیدن آب بشسته بسه دم بدانکه چون خواهد که آب بنوشد کوزه بدست راست گیرد و در آب نظر کند و در ابتدای سه دم بِسْمِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و در آخر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و اسفل کوزه را رعایت کند و آب را بنوشد بمص نه بعب که ازین درد جگر خیزد و بشمال و بیکدم و استاده و بر تکیه داده و از مشک و از جانب خنبه ننوشد و در اثنای طعام بسیار ننوشد مگر چون گلو گیرد یا تشنه شود و از نهر و حوض بکرع ننوشد و آب چاه و جوی در شکم جمع نکند

ودر شب بعد از خواب ننوشد مگر از جهت غلبه حرارت یا تپ و گفته اند که اگر
پای از لحاف برآرد تشنگی تسکین یابد و آب بارد قبل از طعام آتش معده را
فرو می نشاند و بعد از طعام گرم میکند و فربه میسازد و چون فاکهه خورد مانند سیب
و کشمش و انگور و خرما و یا برنج گرم یا چیزے از شیرینی گرم یا سرد باید که آب در عقب او
ننوشد و لقمه چند از نان خورد انگاه نوشد تا ضرر بدندان نرسد و در آب دادن به
پیران آغاز دهد کوزه و آنچه بر قومی بگرداند از جانب راست بگرداند و سؤر مسلم
برکت دارد که و رو وعده مغفرت است و هفتاد حسنه اگر آوند نیابد بدست نوشد
وا زسنت است که آوند مخمر باشد و در بستان گفته که بسیار نوشیدن در زمستان
بسیار ضرر است و در تابستان اندک و آب ننوشد مگر بعد از فراغ طعام که این
از ضرر دور است و در مسعودی گفته که آب از دست نارسیده و بنده نشاید خورد
مگر باجازت ولی و خواجه در بستان گفته و گفتن نزدیک خروج از خانه بسم الله
توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله و نشستن در وسط راه
راکب و بجانب اجل را در شهر و بر عکس آن در بیابان و در مطالب
المؤمنین گفته چون از خانه بر آید نظر بر قدم دارد و در راست و چپ نه بیند
و کفش پوش یا برهنه را در میانه راه راه دهد و اگر کافر یا زن پیش آید خود در میان
نشود و از زیر بنا بشرف شتاب نرود و از کسی تعبیت نخواهد که خالی از فتنه
نیست و نباید که آب دهن یا بینی در گذر اندازد و در مدارک گفته که در مشی
معتمد اختیار کند نه خبب یهود و نه دبیب نصاری که منهی است و وسط در تکلم
نه خفض صوت و نه رفع آن که بکر ... اند و سلام ... ن اهل اسلام ابتدا ...

تعریف یا تنوین که جز اینها رد فرض نشود و بصیغه جمع تا ملائکه را محروم نکند
واز جواب اینها محروم نماند و در خزانه گفته چون مهدیکی رد داد ولا اذن طلبید
و بعد از دخول سلام گوید و در بیابان اولا سخن کند بعده سلام دهد و در مختار
الفتاوی گفته سلام گوید راکب بر ماشی ماشی بر قایم قایم بر قاعد
قلیل بر کثیر صغیر بر کبیر غنی بر فقیر و در مسعودی گفته بزرگ تر بر خورد تر
مهتر بر کهتر شهری بر روستائی خواجه بر غلام بی بی بر کنیزک استاد بر شاگرد
مادر بر دختر پدر بر پسر و هر که بجاه و منزلت بیشتر بود بر اوست که سلام گوید
جماعتی فساق که بفسق مشغول اند چون شطرنج و شراب و سرود بر اینها نزدیک
امام گوید که در معنی امر معروف است تا لحظه از حرام باز آیند و نزدیک صاحبیه نشاید
و در گرمابه اگر برهنه اند نشاید والا شاید در ترغیب الصلوة گفته سلام
بر طفلان رواست و فتوی بر نیست و بر اهل ذمه نشاید و فتوی بر نیست و اگر
اینها گویند وعلیک نیفزاید لیکن در ملتقط گفته اگر حاجت حاجتی سلام گوید
یا اطال الله بقاءک گوید و نیت کند تا اسلام آرد یا جزیه دهد بدل و صفا پاک
نبود دلی نیت روا نبود و اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند اگر بتقدیم و تاخیر است
نیابت کند و اگر برابر است بر هر یکی رد واجب است و در بستان گفته جمیعی
سلام گفت جواب یکی بسنده است و اگر کسی نگوید همه آثم شوند و اگر یکی تعیین کنند
جواب بروست و در کنز گفته که خاص نکند بسلام معارف را بلکه افشا کند بر
هر مسلم شناسد او را یا نه و در حدیث افشوا السلام و اطعموا الطعام
وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة

بالسلام و سلام باشارت انگشت نشاید که عادت یهود ست و نه بکف که از
عادت ترسا ست و نه توانگر را از جهت توانگری و فی الحدیث مَنْ تَوَاضَعَ
غَنِيًّا لِأَجْلِ غِنَاءِهٖ ذَهَبَ ثُلُثَا دِيْنِهٖ این در ترغیب ست و در
ذخیره گفته اگر برای کافر استاده شود بطمع اسلام پاک نیست و اگر بی این
نیت استد برای تعظیم او یا از جهت غنای او مکروه ست و همچنین خدمت او و حمام
برای تعظیم او اما بطمع اسلام یا فلوس پاک نیست و سلام غایب بغایب رساندن
واجبست و این بر فور رساند که امانتست این در کنز گفته و غایب را جواب اول
بمبلغ کند نیز بر غایب لیکن در شرح حصن حصین گفته که درین دو روایتست و در
اصح جواب بغایب گوید پس بر و و مصافحه بعد از سلام بهر دو دست بغیر حایل
از جامه و جز آن ای الصاق کف بکف و اقبال روی بروی و فی الحدیث مَنْ
صَافَحَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ وَحَرَّكَ يَدَهٗ تَنَاثَرَتْ ذُنُوْبُهٗ و چون
یکبار درود گویند از گناهان چنان پاک شوند که گویی ساعت از مادر آمدند و
بیکدست نشاید که خلاف سنت ست و سر انگشتان نشاید گرفت که تشبیه بفضیان
ست و هنگام مصافحه دست نشاید ربود و با جامه نشاید که این جفاست و بر دست
و کف و روی بوسه نشاید داد بقول طرفین بخلاف امام ابو یوسف و تقبیل
دست جهت طمع دنیا مکروه ست مگر دست عالم و عادل اما امام صدر شهید فتوی
بکراهت داده مطلقا اما مصافحه کردن و دست خود بوسیدن و بوسیدن پای
مردمان از افعال جهلست و نشاید مگر پای مادر و نشاید که ذمی را مصافحه کند
و الا وضو کند ای دست بشوید اینهمه در جامع و ترغیب گفته و اخذ عصا در کبر سن

۵۳

و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که مساک عصا سنت پیغمبران و علامت
مومنان است این در بستان گفته و استقبال قبله در حالت نشستن مگر از جهت ضرورت
و قبول هدیه مگر چون در وی ذلت پیند و فی الحدیث لَیْسَ لِلْمُؤْمِنِ اَنْ یُذِلَّ
نَفْسَهٗ اینهمه در تعلیم المتعلمین گفت **در بستان** گفته اگر غالب مال امیر حرام
بود جایزه او نگیرد مگر چون داند که این از حلال است و اگر غالب حلال بود باک نبود
بقبول مگر چون داند که از حرام یا شبهه است **و در مجموعه نادرات** گفته اگر غالب
یا نصف مال حرام بود قبول نکند تا نپرسد و حکم بازار نیز همین است **و در ظهیری**
گفته جایزه سلطان بقبول روا است تا نداند که این از حرام است و بقول امام محمد
گفته که اول ماخوذ است و همین است قول امام و یاران او **و در مختار** گفته که اگر
در دست مردم است حکم کنیم که حلال است که غلبه قایم مقام ضرورت است و از ابی القاسم
حکیم آمده که قرض میکرد و جایزه میگرفت و باین ادای قرض میکرد **در کراهت**
خلاصه گفته که حیله درین مسایل آنست که اول چیزی از کسی بخرد بعده ثمن او
از هر کجا که خواهد دهد امام ابو یوسف میگوید که از امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما
پرسیدم ایشان بهمین حیله اشارت کردند و از امام پرسیده شد از خوردن طعام
ظالم فرمود که تحری کند و اگر در دل او افتاد که حلال است بخورد و الا نه **در خلاصه**
گفته کسیکه او را صدقه حلال نبود افضل آنست که جایزه سلطان نگیرد. اگر از بیت المال باشد
و اگر از ارث باشد روا بود و اگر از غصب باشد قبل از خلط حلال نبود و بعد از خلط باک
نبود که آن ملک او شده بخلط نزد یک امام و قول او ارفق است **در ذخیره**
گفته هدیه مدیون اگر مشروط است حرام بود و الا اگر داند که از جهت دین فرستاده

ازو اولیترست والا قبول کند گفته اند اگر هدیه قبل از قرض جاری بود بسبب قرابت
یا صداقت یا مدیون بجود معروف بود قبول کند والا تورع کند تا تصریح کند که
از جهت دین نفرستاده ام و امام محمد باک نداشته در ملتقط گفته که امام تورع
فرموده از استظلال بدیوار غریم لیکن در مطالب از ظهیری گفته که این از امام بصحت
نرسیده و گفته اند کسی که نگیرد و ندهد فاضلترست از کسیکه گیرد و دهد و مکافات
بافضل یا بمثل و نزد یک عجز بدعا و حسن ثنا این در بستان گفته در مطالب
گفته که ربو بر دو نوع ست حرام و این ظاهرست و مکروه و این چنان بود که عطا
دهی کسی را که ترا مکافات کند و مهمان آری کسی را که ترا از وی امید مکافات
بود یعنی چون همین نیت او را باعث شود بر هدیه و لهذا قبول هدیه ازو مکروه
گفته اند و کسب از برای احسان و تعمیر مساجد و مواساة فقیرا در خزانه گفته
این فاضلترست از تخلی برای عبادت که این نفع لازم ست و آن متعدی است
و فی الحدیث خَیرُ النَّاسِ مَنْ یَنفَعُ النَّاسَ و سعی در حاجت مسلم
که اشتغال در آن یکساعت بهترست از اعتکاف دو ماه این در عین العلم گفته
و فی الحدیث مَنْ خَاطَ ثَوْبَ مُسْلِمٍ اَوْ غَسَلَ ثَوْبَهُ اَوْ خَصَفَ نَعْلَهُ
اَوْ حَمَلَ ثَوْبَهُ حِسْبَةً لِلّٰهِ ضَمِنْتُ لَهُ عَلَی اللّٰهِ الْجَنَّةَ و مجالست
اهل خیر و آنها که باخرت میل کنانند و مرگ یاد دهند در مطالب گفته
کسیکه او را در مجلس جای دهند او در جای دیگر نشیند و بکره در میان نشیند و کسی
از جای بر نخیزاند و اگر برخیزد آنجا نه نشیند و در مجلس بصدر نخوید بلکه در پایان
مجلس نشیند در میان سایه و آفتاب و میان دو برادر و در وسط حلقه و فی الحدیث

ملعونٌ علی لسانِ محمدٍ مَن قعد وسط الحلقة واین را دو وجه است یکی آنکه بحلقه قومی رسد و تخطی رقاب کرده در میان نشیند و در آخر مجلس نشیند و دیگر آنکه وسط حلقه نشیند و میان وجوه حجاب شود و امام تورپشتی گفته که مراد ازین ماجن است که خود را در محل سخریه نشاند تا ضحکه شود و سخن مجلس نگاهدارد که افشای سر خیانت است و دو کس سخن آهسته نگویند با وجود ثالث که در این ایذار مومن و بدگمانی خواهد شد و نزدیک قیام از مجلس رخصت گیرد و ایستاده نشود برای بعضی که این سنت اعاجم است خضاب سر و ریش کردن بحمره یا سیاه از جهت تزئین کراهت است نزدیک عامه و نزدیک بعضی نه امام ابو یوسف گفته که چنانچه مارا تزئین زن خوش می آید او را نیز تزئین ما خوش می آید اما غزاة باتفاق محمود است این در ذخیره گفته و اکتحال سه بار در هر چشم و بر وتر دو در یسری این در مطالب گفته و در شمایل گفته قال علیه السلام علیکم بالاثمد عند النوم فانه یجلو البصر وینبت الشعر و این نکبت که با وسرمه سیاه کشند و آن بر اصح سرمه اصفهانی است و در جامع گفته باک نیست کحل سیاه از جهت تداوی و بقصد زینت مکروه است در ذخیره گفته که نزدیک عامه مکروه نیست در مطالب گفته که اکتحال روز عاشورا بسرمه باجود است لیکن در ظهیریه گفته که بر مختار مستحب است و فی الحدیث مَن اکتحل یوم عاشوراء بالاثمد المسک لم ترمد عیناه ابداً و در کنز گفته که شب برات در یک چشم سه بار سرمه کشد و در دوم دو بار تا سال دیگر چشم او بدرد نیاید و در عبادت کاهلی نکند و خفض آواز عطاس و جهر تحمید این در

گفته و باید که گاه عطاس سر فرو کند و روی بجامه پوشد و آواز کم کند که تصریح
با واز از حماقت است این در مطالب گفته و باید که عاطس گوید الحمد لله رب
العالمین الحمد لله علی کل حال زغیر اینها و حاضر گوید یرحمک
الله و باز عاطس گوید یغفر الله لنا ولکم یا یهدیکم الله و یصلح
بالکم زجز اینها و فی الحدیث من عطس او تجشی فقال الحمد
لله علی کل حال دفع الله بها عنه سبعین داء اهونها
الجذام من سبق العاطس بالحمد لله علی کل حال امن من
الشوص واللوص والعلوص یعنی از درد دندان و گوش و شکم
العطاس من الله والتثاؤب من الشیطان فاذا
تثاءب احدکم فلیضع یده علی فیه فاذا قال اه اه
فان الشیطان یضحک فی جوفه ان العطسة عند
الحدیث شاهد عدل و عطسه دو گواه باشد و هر کاریکه عطسه آید
آن کار مبارک باشد و آنکه هنگام بیرون آمدن بجای یعطسه باز میگردد و بد میکند
و بعضی میگویند کافر شود و در بزه شبه این در عمده گفته و القاء براق
جانب چپ باز بر قدم نه قبله در استا این در بستان گفته و قیلوله چون آفتاب
نزدیک بزوال آید کسی که اراده قیام شب دارد آنا در اول روز و میان
مغرب و عشا مکروه است و گفته اند که خواب دوازده نوع است سنت بدعت غفلت
جنت شبب عقوبت عادت غفلت شبب فقر غرامت ندامت رحمت عبادت
کراهت و آن قیلوله است فی الحدیث القیلولة تزید فی العقل

و وقت چاشتن و بعد از عصر و نماز خفتن ناگزارده خفتن در خبر است و در دوزخ
دریای است آب وی تلخ و سیاه آماده کرده اند برای کسانیکه نماز خفتن ناگزارده
خسپند و نماز خفتن گزارده خفتن و صبحدم پیغمبر علیه السلام وقت صبح بحجره در آمد
فاطمه رضی الله تعالی عنها خفته بود گفت ای دختر برخیز که درینوقت سه چیز قسمت
کنند عافیت و خوی نیک و برکت در روزی تا نیم ازین سه چیز محروم ماند
و بعد از نماز بامداد و اگر بعد از بلند شدن آفتاب بخسپید باک نبود و خفتن در
مسجد و در مجلس علم و خواب بیماران و خواب عالم و صایم و خواب در سجده چون
مومن در سجده بخواب رود حق تعالی مباهات کند بفرشتگان بنگرید که تنش
بخدمت من است و جانش بحضرت من و حجامت واین نافع از هر درد و بر
گرسنگی اشفی و نافع تر است و بر سیری درد و ضرر و حجامت در سر شفا است
از هفت چیز جنون و جذام و برص و نعاس و درد دندان و تاریکی چشم و درد
در بستان گفته حجامت میان کتفین نافع تر است نه در قفا که ازین فراموشی
خیزد و نه در تابستان در شدت گرمی و نه در زمستان در شدت سردی و بهترین
زمانها ربیع و نصف اخیر است و مکروه است در اول ماه و محاق و بهترین اوقات هفدهم
و نوزدهم و بیست و یکم است روز دوشنبه و پنجشنبه و یکشنبه این در عقیده امام یافعی
گفته و فی الحدیث الحجامة یوم الاحد شفاء این در کنز گفته روز شنبه
و چهارشنبه و در سه شنبه دو قول است و چون حجامت خواهد مستحب است که قبل
از آن روز یکشبانروز زن نزدیکی نکند و نه بعد ازین و در آن روز عشا نزدیک عصر کند
و اگر بادی تخمه باشد چیزی خورد آنگاه حجامت کند و در آن روز بحمام نرود و نمکین

ای زحمت تخمه ۱۲ یعنی گرمی و صفرا ۱۲

بخورد که خوف دنبل و حرارت و سرگرد زود و مرقه چشند و شیرینی تناول کند و در آن روز
آب اندک نوشد و از مانند شیر و جغرات احتراز کند در ظهیری گفته که حجامت
مستحب ست هر یکبار و فی الحدیث ما مررت بملاءٍ من الملائکة
الا قالوا انبئ امتک بالحجامة و آنچه میگویند که بحجامت بدن ضعیف
میشود بعد از پنجاه سال تقلیل او مستحب ست غلطست و این دو غیر این آیت
بوده که نور درین امت بیشترست که روز قیامت با هر پیغمبر دو نور باشد و با امت او
یک نور و پیغامبر ما را علیه السلام بعدد هر موی نوری باشد و امت را دو نور
پس حرارت نور و خون جمع شوند و اگر حجامت نکنند شاید که بغلبه حرارت بمیرد
و معرفت طب بقدر یکه از ضرر امتناع توانند و در قطعه تمام الطب فی البیتین
جمع + وحسن القول فی قصر الکلام + تقلل ان اکلت
وبعد اکل + تجنب فالشفا فی الانهضام + ولیس علی
النفوس اشد باسا + من ادخال الطعام علی الطعام
در بستان گفته که نافع تر بعد غذا تمدد ست و بعد عشا حرکت و مشی
لهذا گفته اند تغد تمد تعش تمش و از ابن عباس آمده رضی الله
عنهما از پنج چیز نسیان خیزد خوردن سیب ترش و بول در آب ایستاده و
حجامت بر قفا و القا شپش بر خاک و خوردن سور موش و خنین خواندن
الواح قبور و خوردن گشنیز و رفتن میان دو زن و دو شتر مقطور و سفر باید
شنبه و پنجشنبه و روز دوشنبه **در ترغیب** گفته آداب سفر یکی رد دیه
و رسانیدن نفقه واجب و گرفتن توشه بقدر کفاف و دیگر رفیق صالح

و دیگر وداع اخوان که در دعای ایشان برکت ست و ایشان دین و عمل او را
در پناه حق کنند و پیغمبر علیه السلام چنین میگفتی زَوَّدَكَ اللّٰهُ التَّقوىٰ
وَغَفَرَ ذَنبَكَ وَوَجَّهَكَ إِلَى الخَيرِ حَيثُ تَوَجَّهتَ و دیگر
چهار رکعت نماز الحمد و اخلاص یکبار گوید خدایا و دیعت نهادم پیش تو
خود را و مال و اهل و دولت خود را حق تعالی همه را محفوظ دارد و امور او بصلاح
آرد و سوره اخلاص را یازده بار بخواند تا شهر سفر از و بگردد و خیر آن بوی روزی
شود و آین در کنز گفته دیگر چون بدر سرای رسد و پای بیرون نهد گوید بسم الله
الرحمن الرحیم توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و چون سوار شود گوید سُبحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا
كُنَّا لَهُ مُقرِنِينَ دیگر ستور را بار سبک کند و بر پشت او نه استد و خوب
بر رو نکند و چوب بر روی او نزند و بامداد و شبانگاه یکساعت فرود آید و به پای
خود رود تا صدقه شود بر ستور و دل مکاری شاد شود و دیگر آنچه بر ستور نهد اول
بمکاری بنماید و بر آن زیاده نکند گویند که امام عبد الله بن مبارک بر ستور کرایه
نشسته بود کسی بوی نامه داد که بفلان برسان در حال فرود آمد که بمکاری شرط
نکرده ام با وی گفت بحل میکنی تا بستانم بعضی گفته اند که این کمال ورع ست و الا
اینقدر را وزنی نبود و بعضی گفته اند انهم نشاید که آورده اند که بزرگی نامه نوشت
و قدری خاک از دیوار همسایه برگرفت و بر آن افگند که این را چه مقدار باشد هاتف
آواز داد خواهد دانست کسی که پیش در عزیزی چقدر بیشم که فردای قیامت
در جواب آن چگونه درخواهد ماند آن بزرگ بیهوش شد چون بهوش باز آمد

بجای خواست آنگاه نامه فرستاد و دیگر چون از سفر باز آید و نظر بر شهر خود افتد گوید
اللّهمّ اجعل لنا قرارًا ورزقًا حسنًا آنگاه خبر بخانه فرستد
و ناگاه بخانه درآمدن منهی است و چون بمحله خویش رسد اول در مسجد درآید و نماز
گزارد و در کتب گفته که چون مسافر بمنزل فرود آید اول بعلف مرکب خود [illegible]
قبل از طعام خود و اختیار کند زمین نرم را که در وی گیاه بسیار باشد و قبل از قعود
دو رکعت گزارد تا ملالت برود و بگوید اللّهمّ انزلنی منزلًا مبارکًا
وانت خیر المنزلین و مستحب است که شب رفیقان بنوبت پاس دارند
و در راه خواب نکنند که محل حیات و سباع است و قوم در یک محل فرود آیند
و فی الحدیث علیکم بالدلجة فانّ الارض تطوی باللیل ما
لا تطوی بالنهار و در اول شب نرود که خطر است بلکه پس از نصف
شب و آواز بر نکند تا دزدان آگاه نشوند باید که از هر منزل بدو رکعت وداع کند
و سنت است که از هر منزل بگاه رحلت کند و چون بشهر درآید اول اسرکه و پیاز خورد تا
آب آن شهر بوی ضرر نرساند و اگر راه گم کند بانگ نماز گوید حال ظاهر شود و اگر تشنه
شود سوره کوثر بر سنگریزه دمد و در دهن نهد این در خانی گفته و اگر تاجری زیادت
سود خواهد نزد یک تجارت گوید اللّهمّ صلّ علی محمّد عبدک و
رسولک وصلّ علی المؤمنین والمؤمنات وعلی المسلمین
والمسلمات و اگر بر چهار سفالینه نو پاک این آیت بنویسد انّ الّذین
یتلون کتاب الله واقاموا الصّلوة وانفقوا ممّا رزقناهم
سرًّا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفّیهم اجورهم

وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ و در شارع بنهد سود و برکت
بسیار معاینه کند این در شرح جنة گفته و مستحب است که در آید بر اهل خود بروز نه در شب
و در حال غفلت تا برکرد نهی اطلاع نیابد اما اگر سفر او قریب باشد و ایشان او در شب
متوقع باشند باید و هم او شهرت یابد و زن بداند باکی نبود که بشب در آید که مقصود
تهیئو است و آن حاصل شد این در مطالب گفته و باید که برای اهل هدیه بیارد اگرچه
سنگی باشد و بقول بعضی ره آوردن سنت مؤکده است و پیغامبر علیه السلام چون بمدینه
می آمد نحر میکرد جزور را یا بقره را و ازینجا مشایخ مستحب داشته اند این را
برای کسیکه نیت قرار دارد و عیادت مریض گاه گاه ای روزی عیادت کند
و دو روز ترک کند و مستحب است که بنزد زانوی مریض نشیند نه سر و چشم برو
دارد نه بجانب چپ راست و بسیار و تیز بر وی نه بنید و بر وی با جامه کهنه
و غمگین در نیاید و دست بر وی برو ترش نکند و سخن نکند مگر آنچه او را خوش کند
و بشارت دهد او را بصحت و درازی عمر و کم نشیند و فی الحدیث تَمَامُ
عِيَادَةِ الْمَرِيضِ أَنْ يَّضَعَ أَحَدُكُمْ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ أَوْ عَلَى
يَدِهِ فَيَسْأَلُهُ كَيْفَ هُوَ و از وی دعا طلبد که دعای مریض چون دعای
ملائکه است و وی را دعا کند بشفا و فی الحدیث مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَعُودُ
مُسْلِمًا فَيَقُولُ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَسْأَلُ اللهَ الْعَظِيمَ رَبَّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَنْ يَّشْفِيَكَ إِلَّا شُفِيَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ
حَضَرَ أَجَلُهُ و بر وی هفت بار بخواند أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ
مَا أَجِدُ و سنت است که در مرض بنالد و توبه کند از معاصی بعد از صحت

غسل کند گفته اند که مریض شده کار کند استغفار کند که شاید زحمت از جهت معصیت باشد و صدقه دهد که شاید بلای از آسمان فرود آمده باشد و دوا کند که شاید علت از اندرون او خاسته باشد و در شرح جنه گفته که بر لدیغ فاتحه هفت بار بخواند و پیغامبر علیه السلام بر لدیغ کژدم آب و نمک بر محل لدغ بمالید و کافرون و معوذتین بخواند در معالم گفته که مار و کژدم پیش نوح علیه السلام گفتند کسی از حضرت ما ترسد گوید سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ از ما ایمن شود و هر کسیکه بول او حبس شود بخواند رَبَّنَا اللّٰهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ وَأَمْرُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الْأَرْضِ وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا خَطَايَانَا إِنَّكَ أَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ فَأَنْزِلْ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ وَرَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ عَلَىٰ هٰذَا الْوَجَعِ نیکو شود

فصل ششم

بدانکه مباح چون کسب است از برای تجمل این در شرح خلاصه گفته در **ظهیری** گفته باک نیست بجمع مال از حلال چون متکبر و مضیع فرایض و مانع حقوق نباشد گویند که عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه که یکی از عشره مبشره بود ربع ثمن مال او حصه یکی زن او شد مصالحه بر هشتاد و سه هزار دینار یافت لیکن انفاق اولیتر و فی الحدیث نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ این در خزانه گفته و باک نیست با سباک قوت یکسال برای خود و عیال خود و تصدق بباقی که پیغمبر علیه السلام چنین کرده بود در انزال خیر این در مطالب گفته و پوشیدن از برای تزیین نه تکبر ای باوی چنان باشد که قبل از آن بود و انگشتری نقره بقدر مثقال

وفتوی بر زینت این در ترغیب گفته و در مختار گفته که چون احتیاج باوی نباشد ترک اولیست مختار از برای فتوی زینت و باید که نگین او به بطن کف کند در خزانه گفته بخلاف زنان که در حق ایشان زینت ست و در بستان گفته اگر بر نگین اسم خداتعالی یا پیغامبری باشد مستحب ست که چون بخلا رود نگین در کف کند وگاه استنجا در راست اندازد و استعمال مفضض و مذهب ای مزین بنقره و زر چون آوند وکارد و تخت وکرسی و اطراف آینه و مجمر و مکحله و لگام و رکاب و شفر و دوال نزدیک امام چون پرهیز کند از موضع نقره و زر نزد یک صاحبیه مکروه ست لیکن در کافی گفته که از امام محمد دو روایت ست و صحیح قول امام اینهمه آنگاه ست که با ذات جدا شود والا چنانچه بآب زر و نقره طلا کند با جماع باک نبود این در جامع گفته گویند که امام با ابن شبرمه و ابن ابی لیلی طعام میخورد پس پالوده را در طبق زر آورده ند این هر دو بر خاستند امام گفت خلیفه می بیند و شما میروید گفتند سنت پیغمبر علیه السلام را فراموش کردی که وی منع فرمود از خوردن و نوشیدن در آوند زر و نقره امام فرمود فراموش نکرده ام پس طبق را گرفت و او را بر نان ریخت و خوردن گرفت و آنها نیز خوردند بعده قدح مضبب بر آب آوردند امام از و نوشید لیکن دهن بر بند زر ننهاد گفتند سنت پیغمبر نگاه نداشتی فرمود داشتم و پیرا قصعه بود چنین بود و میخورد و اگر شما را بدریا گذر افتد و حاجت بآب باشد و آوند نبود و در دست انگشتری باشد خوردن بدست روا بود یا نه گفتند نه خلیفه بخندید چون بدر آمدند یکی بدیگری گفت همینا این مرد که بود گفت نه لیکن ما را فضیحت کرد امام حلوائی در شرح چنین گفته و استعمال

مسئله وکان علی خاتم النبی [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله سه سطر کرده بودند ۱۲ حیرت الفقه ۱۲ وکان علی خاتم ابی حنیفة قل الخیر والا فاسکت وکان علی خاتم ابی یوسف من عمل برایه فقد [illegible]

۶۴

ویکان علی خاتم [illegible]

احجار چون رصاص و شبه و آهن و آبگینه و بلور و عقیق و نحاس و صفر آنیه ساختن
و نفع گرفتن لیکن از مفید و شرعیت گفته که خوردن در نحاس و صفر مکروه است
همچون فضه و عقیق و زمرد و فیروزه و یاقوت این در جامع گفته و در ذخیره
گفته باک نیست که نگین از سنگ باشد و این دلیل است برینکه اعتبار حلقه است نگین
را و تحلیه منطقه و حمایل شمشیر بنقره نه بزر که نزدیک بعضی مکروه است و اینهمه
آنگاه است که زر و نقره از وجدا تواند شد والا نزدیک همه باک نه این در
جامع گفته و در کنز الدقایق گفته که تحلیه مصحف رواست و در جلالی
گفته که این نزدیک طرفین است و نزدیک امام ابو یوسف مکروه بود اما نوشتن
او بزر از ابراهیم آمده که مکروه است و در جامع صغیر حسامی گفته که باک
نیست بنقش مسجد بجونه و ساج و آب زر و لفظ لا باس دلیلست برینکه مستحب نیست
این است یعنی صرف بفقرا و بقولی قربت است و بقولی مکروه است اما صحیح اول است
و فتوی برینست و در مطالب گفته اینهمه آنگاه است که مال حلال باشد و اگر
در آن شبهه باشد یا مال وقف بود مکروه است که خدای تعالی قبول نمیکند مگر طیب را
پس مکروه باشد تلویث خانه او بآنچه مقبول او نبود و در نصاب گفته
اینهمه وقتی است که منظور تعظیم مسجد باشد و اگر از جهت ریا و زینت باشد یا مال
وقف بود مکروه است و در ظهیری گفته رواست تزئین خانه بجونه و آجر و ساج
و انواع رنگها و آب زر و نقره لیکن صورت در هیچ محل نکشد و مسابقه بفرس و ابل
و ارجل و رمی تیر این در کنز الدقایق گفته و همچنین بازی حلال بود و فی الحدیث لهو المؤمن باطل الا
الثلاثة تادیبه لفرسه و مناضلة عن قوسه و ملاعبته مع اهله این در هدایه گفته و مسابقت از جهت حصول

وهمچنین بازی جوانان در تابستان بزدن خربوزه بعضی بر بعضی این در جواهر گفته ۹ و شرط از یک طرف نه از دو جانب مگر به تخلل محلل این در کنز گفته یعنی ثالث گویند اگر تو بر ما هر دو سابق آمدی هر دو مال ترا باشد واگر ما هر دو بر تو سابق گشتیم ما را چیزی ندهی پس ثالث بسبقت مستحق مال شود واگر ایشان سابق شده اند اگر برابر یکدیگر بوده اند هیچ یکی را چیزی نیاید واگر بر طریق تعاقب باشد سابق مستحق شود این در عالمگیری گفته و ثالث آنگاه حیله جواز شود که متوهم باشد سابقیت و یا مسبوقیت او واگر چیزی محقق باشد نه وامام محمد بن الفضل گفته اگر میان دو کس در مسئله فقه خلاف افتد و رجوع باستاد کنند و شرط کنند بر وجه مذکور روا بود و ماخوذ امام حلوانی همینست این در ذخیره گفته ۱۰ و خوردن زیادت از قدری که نماز ایستاده تواند گزارد که درین نه اجرست و نه وزر و درین حسابی ست یسیر اگر حلال بود این در خزانه گفته ۱۱ و مشک این در تحفه ملکیه گفته ۱۲ و چونه با برگ این در نصاب الاحتساب و مجموعه خانی گفته ۱۳ و بیضه ماکیان مرده این در ذخیره گفته و در سراجی گفته و همچنین شیر شات مرده دباک نیست بدو و زنبور قبل از نفخ روح وجوز یافته شود در افگنده شتر و گوسفند شسته خورده شود نه آنچه از سرگین گاو یافته شود ونانی که درو افگنده موش باشد اگر سخت باشد انداخته شود ونان خورده شود در خلاصه گفته اگر در روغن افگنده موش یافته شود ویا در گندم وهمچنین انزار دساخته شده واست خوردن اینها مگر چون مزه متغیر شود وفقیه ابو اللیث گفته که ماخوذ اینست واگر در دیگ پخته پلیدی افتاد واگر حالت جوش نباشد گوشت او را شسته خورند والا نه مرقه او مطلقا نخورند در ذخیره گفته ۱۴ و نظر مرد بر مرد دیگر از ناف تا زانو وهمچنین نظر زن بر زن وهمچنین نظر زن بر مرد بیگانه و برو اتی به پشت و شکم او نیز نه بلند و این

مسلم ... کرده شود ۱۲ مسلم ... پاک ست ... ۱۲ مسلم ... پاک ست مسلم در واقعات ... خوردن ... درست ست ... ۶۶ ... ۱۲

وفتنیست که در دل زن شهوت نیفتد اما اگر داند یا شک افتد نه آماس او روانه چون
هر دو مشتهی باشند اگرچه امین باشند و اگر یکی بحد شهوت نرسیده حرام نبود و دو ثانیه
روا است که نظر کند مرد بیگانه بگر از ناف تا زانو و مس کند چون امین باشد همچنین نظر
مرد بمحارم نسبی و رضاعی و صهری بنکاح و همچنین بسفاح بر اصح بسر و روی و سینه و ساق
و باز و اگر امین باشد و الا نه بر پشت و شکم و ران در کافی گفته مس چون نظر است
و این هر دو آنگاه است که امین باشد و الا نه و روا است خلوت و مسافرت با اینها و اگر
حاجت افتد بانزال و ارکاب از وای جامها مس کند و ظهر و بطن گیرد نه از زیرا و چون
امین باشد و الا پرهیز کند پس اگر زن خود سوار نتواند شد مرد امتناع آرد و الا بجامها
تکلف کند تا حرارت او بوی نرسد و اگر جامه نیابد در دفع شهوت بکوشد و همچنین برای
غیر اگرچه مدبره یا مکاتبه یا ام ولد باشد و روا است خلوت و مسافرت با اینها بر اصح
چون امین باشند و مس او نیز روا است چون امین باشد بر خود و باک نیست مسیر
واهی که اراده خریدن او دارد اگرچه امین نبود لیکن بر مختار نظر او بر شعر و صدر و ساق
داه روا است اگرچه خائف باشد و مس مباح نیست چون امین نبود اما بحلال خویش
نظر بهمه تن جایز است لیکن اولیتر آنست که هر یک بفرج دیگر نه بیند که
از مرتضی آمده مَنْ اَكْثَرَ النَّظَرَ اِلٰى سَوْءَتِهٖ عُوْقِبَ بِالنِّسْيَانِ و از
ابن عمر آمده رضی الله تعالی عنهما اولیتر آنست که ببیند تا ابلغ باشد در لذت ۱۵
و عقیقه و این نزد یک ما مباح و واجب و سنت نیست

و آن صدقه الیست معتبره ۱۲۵ نه در پسر و نه در دختر و نزدیک امام شافعی سنت است

در کنز گفته از پسر دو گوسفند است واز دختر یکی واگر دران بر یکی بس کند باک نبود و نزدیک ذبح گوید اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ عَقِیْقَةُ اِبْنِیْ فُلَانٍ دَمُهَا بِدَمِهٖ وَلَحْمُهَا بِلَحْمِهٖ وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهٖ وَجِلْدُهَا بِجِلْدِهٖ وَشَعْرُهَا بِشَعْرِهٖ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا فِدَاءً لِابْنِیْ واستخوان او را نشکنند وران او را دست بدایه دهد وباقی را تصدق کند واین در هفتم یا چهاردهم یا بیست ویکم کند وسر مولود تراشد وبوزن موی مولود نقره تصدق کند وعزل از زن در این زمانه این در خلاصه گفته وفی الحدیث خِیَارُ اُمَّتِیْ بَعْدَ الْمِائَتَیْنِ کُلُّ خَفِیْفِ الْحَاذِ اَیْ قَلِیْلُ الْاَهْلِ قَلِیْلُ الْوَلَدِ این در ظهیری گفته ودر حره رضا زن شرطست ودر امه نه در امه غیر نزدیک امام رضای مولی شرطست ونزدیک صاحبیه رضا داده این خزانه گفته وقید بنده اگر خوف اباق باشد بغل باک نبود این در کنز الدقایق گفته وقبول هدیه بنده ماذون واجابت دعوت او واستعادت دابه او قبول کرده شود وهدیه اذن قول بنده وداه وکودک که در عادت هدیه بدست ایشان فرستاده میشود واگر قبول نبود حرج باشد واگر داهی گوید مرا خواجه من تو هدیه فرستاده گرفتن او روست اینهمه در کافی گفته واگر بگریزد از خانه بقضا گاه لزله این در سراجی گفته وگرفتن طیور بسبب اعتاق حیوانات که عتق در بنی آدم است وسبق آنحیوانات همچنان در ملک او اینند وهر دانه که از مردم خورند فردا قیامت از عهده آن بیرون باید آمدن ما اگر گوید هر که گیرد او را اسباح کردم آن وبال در گردن او نباشد این در نصاب گفته ودر صدیه گفته که فتوی بر مذهب امام شافعی بر آنکه آزاد کردن حیوانات مطلقا ودر قول امام ابی حنیفه روا باشد بشرط آنکه در وقت سر دادن مباح گرداند بر هر که بگیرد واما حیوان اهلی چون اسپ وشتر وگوسپند وگاو آزاد کردن او روا نیست باتفاق وگناه است و کشتن گربه موذیه بکارد تیز نه زدن او وگوش مالیدن وبریدن این در

خلاصه گفته و همچنین کشتن مار همه انواع و کژدم و کرفس و کلیک و پشه و زنبور
و سگ عقور اگرچه در نماز باشد گویند که امام رضی الله تعالی عنه در مسجد نماز میکرد که از
سقف ماری افتاد همه از هیبت نماز شکستند مگر امام که آن مار را البته نعلین در سه کرکن زد
مار سست شد امام نماز تمام کرد و ما نیز تمام شد آن مار را بوزن در کشیدند سیزده من شد و
بروایتی هفده من شد هر من ششصد درم سنگ و از ینجاست که مار و کژدم بمجرد ظهور کشتن روا است
اگرچه بقول بعضی تا قصد نکند نشاید کشت و صحیح اول است اینهمه در ترغیب گفته و همچنین کشتن کبیکه
و سپس و گرگ و کلاغ مردار خوار و موش و موش گیر این در ذخیره گفته و در **جامع الرموز**
گفته کشتن آدمی موذی واجب و در **مختار الفتاوی** گفته که کشتن اعونه و سعات
و ظلمه مباح است بلکه ثواب است و بسیار مشایخ فتوی برین داده اند و این را در ترغیب
تخصیص کرده و امام ابو شجاع فتوی داده بر کفر اعونه از سفیان ثوری پرسیدند از ظالمی
که در بیابان تشنه و بر هلاک مشرف شده او را آب توان داد گفت نه گفتند خواهد مرد گفت بگذار
تا بمیرد این در مدارک گفته و روا است کشتن کسی که او را با زن یا محرم یا داه خود در زنا ببیند
و زن را نیز اگر مطاوعت باشد و همچنین کشتن مخنثی که با زنی زنا کند و بنصیحه نماند و اگر
غلام یا زن را بر فاحشه اکراه کرد ایشان با وی جنگ کنند و اگر کشته شود هدر است اگر
او بجز قتل ممکن نبود اگر مطلقه ثلثه قادر نبود بر امتناع نبود مگر بقتل او را بدارو بکشد و زن
خود را بکشد و اگر شخصی در صحرا از شخصی مال خواهد اگر ده درم یا اکثر بود او را بکشد و اگر
کم باشد نکشد اما جنگ کند و اگر دزدی معروف دیوار را رخنه کند و بنصیحه نماند روا است
کشتن او و در **ترغیب** گفته کشتن جادو پلیدی روا است
اما اسیر کردن و در زندان بستن و غنیمت گرفتن

مال ایشان روا نیست بلکه مال ایشان جمع کنند و بعد از توبه بایشان دهند

۴۳ و تفاول در مطالب گفته که تفاول روا است که کلمه شنود و بمقصود تاویل کند چنانچه مریض و طالب لفظ سالم و واجد شنود اما تطیر رخصت نیست تا اگر کسی بسفر برآید و آواز عکه شنید و بازگشت نزد بعضی کافر شود

فصل هفتم در آنکه مکروه است نظر در روی زن بیگانه بی شهوت این در سراجی گفته لیکن آنگاه که حرة باشد و حاجت نبود این در تحفه گفته و فی الحدیث الاولی لک و الثانی علیک اما حصاص گفته که نظر اول عفو است اگر بسهو باشد و اگر بقصد بود اول چون ثانی حلال نیست و این در نصاب گفته

۴۴ و نظر در آئینه زر این در تحفه خانی گفته ۴۵ و سخن بالایعنی گفتن آنچه بد و ثواب و اثم متعلق نبود این در عین العلم گفته و در ظهیری گفته که سوال از اخبار نو بقولی مکروه است و بقولی مباح نیست باخبار لیکن در مختار مطلقا باک نه در بستان گفته که باک نیست مزاح چون سخن بزه نگوید و قصد خنده قوم نکند و در ذخیره از امام ابو یوسف گفته که امام و ابن ابی لیلی بسیار مزاح میکردند در بستان گفته مزاح بسیار کمن و نه باکسی که با وی مخالطت نبود و اخلاق وی ندانی ۴۶ و سخن مباح بعد از طلوع فجر الی صبح تا نماز و بقولی تا طلوع آفتاب و بقولی تا ارتفاع او این در تحفه گفته و در خلاصه گفته اگر آب وضو و جامه تن طلبد مکروه نبود که اهیت در تشمیر است اما کلام فاحش در همه اوقات مکروه است اما سخن بعد از عشا در کنز گفته که مباح نیست مگر بضرورت در بستان گفته اگر مذاکره علم باشد از خواب خوبتر بود و اگر سخنهای پیشینیان است و سخنهای دروغ مکروه بود و اگر سخن از جهت سو انست کند و از دروغ بپرهیزد باک نبود و کف از ین فاضلتر است و باید که رجوع بمنازل بذکر خدا بود تا ختم بخیر باشد در کفایه شعبی گفته که در خبر است

چون کرام الکاتبین نامهٔ اعمال پیش حق تعالی برند اگر در اول و آخر ذکر حق تعالی باشد آنچه درمیان باشد مغفور گردد و ازینجاست که متقدمان گفته اند نباید که اشتغال کنند بسخن یا بعمل دنیا از فجر تا طلوع و ازینجهت ایقاظ بکلام مکروه داشته اند لیکن بد ستها می جنبانند و همچنین از عصر تا غروب که درین دو ساعت انتهار یک نامه و ابتدار دیگر میباشد و خندیدن نزد جنازه و در مقبره و پیش مصیبت زده و نزدیک مصلی و چون کسی هزل کند این در ترغیب گفته و در **تنبیه الغافلین** گفته که خنده قهقهه مکروه است و منهی است و این از عمل سفهاست اما تبسم مباح است لیکن از اوزاعی آمده که در تفسیر **لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها** گفته تبسم صغیره است و قهقهه کبیره و سلام بر قاری جهراً و بر قاضی نزدیک قضا و سلطان وقت حکم و مذاکرهٔ علم و در حالت وعظ و اذان و اقامت و خطبه و نماز و بر مفتی گاه کتابت جواب فتوی و بر امرد خوبروی و زن جوان بیگانه و بر کسیکه سرود میکند یا در خلا باشد یا بول میکند یا کبوتر می پراند و بر عاری آما رد جواب در مطالب گفته که برین همگین واجب نشود در محیط گفته که مصلی رد کند و در ترغیب گفته که بر سلطان و قاضی و مفتی و خطیب و عالم و موذن واجب نشود اگر گویند استماع خطبه واجب و رد جواب فرض است گویم که علمای گفته اند که جواب سلامی فرض است که سنت باشد و این بدعت است و اگر امرد و زن سلام گویند علیک واجب نباید و در کنز گفته که اگر عجوز باشد جواب شنوانند و اگر جوان باشد رد کند در دل و اگر یکی وردی وارد از قرآن یا دعوات و اوراد در آنحالت سلام گفتند رواست که رد کند و در مطالب گفته که قاری بر مختار صدر شهید رد کند و بقولی رد بدل کنند و بر ولیتی از امام دل را بدان مشغول نه کنند ✤

واگر بر خطیب سلام گوید آثم شود و در خطبه رد نکند و بعد از فراغ بر قیاس قول
شیخین رد کند و بر قول امام محمد نه و اگر بر قاری یا مذاکر و قاضی گوید آثم شود بر صحیح و رد نکند
اگر بر جماعتی که میخوانند گذشت اگر محتاج باشد و داند که خوانندگان طلب کنند گوید والا نه و توسد بحیط
که در آن قرآن باشد یا کتب اخبار یا کتب احکام مگر بقصد حفظ نخوابد بامی که زیر او مصحف
که پاک نبود و نه رکوب جوالقی که بر دابه باشد و در آنها مصحف یا کتب شریعت باشند اما دراز
کاغذی که برو نام خدای تعالی باشد زیر دلیجه و برو نشستن بقولی مکروه است و بقولی نه و پای
دراز کردن عمداً بجانب مصحف یا کتب تفسیر و فقه چون بحذای او باشد والا نه کما فی
الخزانه و همچنین بسوی قبله در خواب مکروه کما فی الذخیره و همچنین تیر انداختن بسوی قبله
و بسوی هدفی که برو حرف نوشته شده و محو کردن نام خدای تعالی را باب دهن که پیغامبر علیه السلام
ازین نهی کرده و امر کرده بغسل تخته با آب پاک نزدیک حاجت و مصحف کهنه که از و نتوان
خواند و سوخته نشود باید که او را بخرقه پاک به پیچد و حفره کاود و لحد کند و در آن نهد
و شق نکند اما اگر سقف کند تا خاک بروی نرسد پاک نبود و شق این در ذخیره گفته و اگر
خواهد بآب بشوید و اگر خواهد جای پاک نهد که آنجا اغیار دست نرسد و کتب سایل
که از و بی نیازی شود اولا نام خدای تعالی و پیغامبران و فرشتگان محو کنند پس در آب
کثیر جاری انداز دیا در زمین پاک دفن کنند یا قبل از محو چنین کنند اما نسوزد و اگر بآب
کثیر جاری بشوید وانه کاغذی گیرد و بهتر باشد و بهره و فایده ازین مقابل اگر بعد از محو
بسوزد و بنید از دنیز خوب باشد و انداختن چیزی در کاغذیکه برو اسم حق تعالی نوشته بود
نه در کیسه چنین که این را تعظیم سید نهند آنرا و همچنین بچیدن چیزی
در کاغذ که در وی کلام یا فقه نوشته بود نه اگر طب بود و همچنین مسح دست

بکاغذیکه صالح باشد برای کتابت وهمچنین پاندن کاغذ نوشته را بر آتش تا زود خشک شود وسوختن کاغذیکه بر وے اسم فرعون نوشته این در تحفه گفته آنا نشر درراهی که بر آنها کلمه نوشته بقولی مکروه ست که در زیر پا می افتد و بر صحیح نه که قصد او تعظیم ست نه اهانت ۱۱ و گستردن بساط یا مصلی که بر وحرفی نوشته وجلوس بر و د استعمال او وهمچنین عصا و طشت وابریق و قدح وغلاف و مثل اینها اگرچه حروف از هم جدا باشند بقطع یا بخیاطت چیزے دیگر بر وکه هر حرف حرمت دارد وازین جهت گفته اند روا که علامت ساخته شود پاره کاغذ را که مکتوب بود بر و نام خدا تعالی یا پیغامبر علیه السلام میان اوراق که درین ابتذال است وهمچنین بجیدن چیزیکه بر و نام خدا تعالی باشد بر سر گرفتن ملوس چنین بیوضو وگداختن درمی که بر و کلمه یا قرآن باشد مگر بعد از کسر و نوشتن رقاع در نوروز والزاق آنها با بواب از جهت دفع هوام ۱۲ واسترقا بعبرانیة وسریانیة وهندیة و آنچه معنی او فهم نشود نه بآنچه از کتاب خدای تعالی باشد یا از کلام پیغامبر علیه السلام که این مستحب ست وهمچنین تعلیق تمایم و خیوط وخرقات وفی الحدیث من علق تمیمة فقد اشرک بالله این در نصاب گفته و باک نیست بوضع جماجم در زراعت از جهت دفع عین تا نظر عاین اولا بر آنها افتد از جهت ارتفاع ونظر که بعد ازین افتد مضر نشود وسنت درین آنست که عاین غسل کند یا وضو سازد و عاین را ازین بخته شود شفا یابد واز ذی النورین آمده رضی الله تعالی عنهم که کودکی دید ملیح فرمود که نقره ذقن او سیاه کنید تا بوی چشم نرسد و در مختار گفته که استرقا بقرآن نخواندن بر مریض وملدوغ وکتابت بر ورق وتعلیق آن ونوشتن بر طشت وشستن آن وخورانیدن بقول

و مجاهد مباح است و بقول نخعی و حسن بصری مکروه است و در جلالی گفته که بصحت رسیده که پیغمبر
علیه السلام تعوذ میکرد خود را و امیرین را بآیات قرآن و صدیقه رضی الله تعالی عنها گوید که چون پیغمبر
علیه السلام مرض میشد بمعوذات یعنی اخلاص و فلق و ناس میخواند و خود را میدمید ۱۳ و قصه
خواندن که بدعت است این در نصاب گفته و در مطالب گفته که یکی نزدیک حجره صدیقه قصه
میگفت صدیقه با بن عمر رضی الله تعالی عنهم گفت که مرا رنجانید و از تسبیح باز داشت امیر
او را بزد چنانچه عصا بر پشت او شکست و او را از انجا بر آورد ۱ و جلوس ابی وعظ نزدیک
بعضی اما بر اصح باک نیست و بقول ابی سلمه نقیه درین زمان واجب است و باید که مذکر
صالح باشد تا عاقلان از و نگریزند و ورع باشد تا سخن نادرست نگوید و عالم باشد تفسیر
و اخبار و اقوال فقها و متواضع نرم باشد نه متکبر سخت و مجلس دراز نکند تا خلق ملال نگیرد
و اقبال بیکی نکند بلکه بعمیم کند و چون خبر کند بچیزی از فضایل و نماز و روزه و صدقه و خیرات
اول خود عمل کند تا وعید یا و ملحق نشود و این در بستان گفته و نباید که طماع باشد و اگر کسی
بغیر سوال چیزی بوی هدیه کند باک نیست بقبول آن و ذکر کند در مجلس خوف و رجا و
خاص نکند بذکر یکی اما واعظانیکه کلمات را بیارایند و الفاظ را باشعار بخوانند اینها
نواب دجال اند و خلفای شیطان اخراج از بلاد از اینها لازم است و تکثیر اشعار در موعظ
مذموم است و در جامع گفته مکروه است و اعظ را القای آستین و زدن پای بر منبر و قیام
و قعود و نزول و صعود و همچنین ذکر مقتل امیرین رضی الله تعالی عنهما و اگر خواهد باید که اولا
ذکر مقتل صحابه کند رضی الله تعالی عنهم تا مشابهت روافض نشود ۱۵ و خواندن شعر
که در وی ذکر فسق یا خمر باشد این در خزانه گفته و در مطالب گفته اگر در شعر صفت زن
معینه نباشد و آن زنده بود مکروه است و اگر معینه نباشد و یا زنده نبود نه و سامع نیک

جلد اول

قایل است در بستان گفته که انشاد شعر بقولی مکروه است و بقولی رخصت است و نهی آنگاه است که اشتغال کند در آن چندانکه از ذکر و قرآن بماند اما بر قصد استعانت بر علم تفسیر و حدیث باک نبود و این در ظهیری گفته و در مدارک گفته که انبیا علیهم السلام از شعر معصوم اند و در جامع گفته که نظر در کتب اشعار بقول بعضی مکروه است اگرچه زبان نخجنبانند و بقول جمهور نه ۶ او درود گفتن در وقت خطبه و رواج دادن کالا وقت بیع و در قصه خوانی و برای جمعیت و شغل این در تحفه گفته بخلاف آنکه عالم یا غازی در مجلس علم یا قتال گوید صلوا یا کبروا این در ظهیری گفته و در خلاصه گفته که بقول امام درود نگوید بر غیر انبیا و ملائکه علیهم السلام و از امام ابویوسف آمده که باک نیست لیکن در مطالب گفته که بر صحیح کراهت تنزیهیه است اما به تبعیت جایز است بی کراهت و در حاشیه مولانا عصام الدین گفته که اهل سنت و جماعت لازم گرفته اند و خالی کنند برغم شیعه ۷ او گفتن در دعا بمقعد العز یا بمعقد العز و از امام ابویوسف آمده که بمقعد باک نیست و ماخوذ فقیه ابو اللیث اینست اما احتیاط آنست و همچنین بحق فلان بحق انبیا یا رسل یا بحق البیت الحرام و المشعر الحرام که خلق بر خالق حقی ندارد و اگر یکی گوید بحق الله یا بالله چنین کن واجب نبود اگرچه کردن اولیتر است این همه در کافی گفته و در شرح حصن حصین گفته بحق بمعنی بحرمت مکروه نیست و الا مکروه بود و در خلاصه گفته که در دعا بدعوت نبیک گوید و در ترغیب گفته اگر بحرمت مصطفی و اهل بیت گوید شاید ۸ او بانگ زدن بر سایل غیر ملح این در تحفه گفته اما الصدقه بر شکدی که در بازار قرآن بلند خواند نزد بعضی مکروه است زجرا له این در ذخیره گفته و در نصاب گفته

سایلی که بر در طبل زند یا تغنی کنند فاضلتر آنست که او را ندهد و فی الحدیث لا تأکل الا طعام تقی ولا یأکل طعامک الا تقی ای اسعیانت بر خلیل الرحمن علیه السلام مؤنست و در ملتقط از ابن مبارک گفته که چون سایل بنام خدای تعالی بطلبد بوی ندهد که محقر را تعظیم داد و غیر او گفته اند که اندکی دهد پاک نبود ۱۹ و کلام فضول خصوصیست در مسجد فی الحدیث الحدیث فی المسجد یأکل الحسنات کما یأکل الدابة الحشیش این در مدارک گفته در خزانة الفتاوی جلالی گفته که سخن مباح از سخن دنیا در روا ست و لیکن ترک اولی است گویند که غلام نزد خلف بن ایوب رحمهما الله تعالی آمد و چیزی پرسید امام از مسجد بر آمد و جواب داد پرسیده شد فرمود که چندی سال است که در مسجد سخن دنیا نکرده ام و در مطالب گفته که ملبوس رو برای سخن روا است که اهل صفه ملازم مسجد میبودند و می خفتند و سخن میکردند لیکن از ظهیریه گفته که مکروه است و لهذا امام فخر الاسلام و صدر شهید گفته اند که اگر در مسجد برای سخن نشست و مردی باو هلاک شد ضامن باشد با جماع که این مباح نیست ۲۰ و تعلیم و کتابت در و چون بمزد باشد و الا نه و همچنین دوختن مگر چون نگاهدارد مسجد از کودکان و جز آن ۲۱ و توضی و مضمضه در و مگر در موضعی که متخذ باشد برای این و در آن نماز گزارده نمیشود این نزدیک شیخین است و نزدیک امام محمد باک نیست که آب مستعمل پاک است و اگر تشنه وضو کند بعده بخارج ریزد باک نبود ۲۲ و تطیین او بگلی که مبلول بود باب پلید بخلاف سرگین که در گل کنند از جهت کلاه که درین ضرورت است ۲۳ و اغلاق در او و گفته اند که درین زمان باک نیست از جهت غلبه اهل فساد و فتح و اغلاق مر اهل مسجد راست نه غیر ایشان ۲۴ و دخول در و و خروج از آن بغیر وضو پس محتلم در و بعد از

تیمم بدر آید لیکن بر اصح دخول روی پاک بنیت ۲۵ وخواب در وی بر شبهه اما غریب را
پاک نیت بر مختار رو و پاک نیت بر پا کردن باد در رو لیکن اصح گاه حاجت بدر آید این
در جامع گفته ۲۶ وخوردن غیر معتکف در رو و اگر خواهد اول نیت اعتکاف کند و تعدد
نیت طاعت کند پس هر چه خواهد بکند این در سراجی گفته ۲۷ و اتخاذ طریق در رو مگر بعذر
چون خوف ظلمه و سختی سرما و گل و مرض و جز آن ۲۸ و مسح پای بستون یا دیوار او
و اگر در مسجد خاک باشد مجتمع یا بوریای کهنه یا گیاهی بهم آورده مسح پا بوی پاک نبود
اما بر خاک منبسط بر مختار مکروه است ۲۹ و القاء بزاق بر ستون او و دیوار او
از داخل و بالای بوریا و زیر او و سنت آنست که باستین گیرد یا بجامه و اگر ناچار شود
بر بالای بوریا اولیتر باشد از نشیب او و اگر بوریا نباشد در نشیب خاک کند و بر روی
زمین نگذارد ابن مبارک گوید که امام رحمه الله تعالی را دید که کفش در مسجد می
افشاند فرمود اگر کفش در ریش خود میمالیدی هر آینه بهتر بودی ۳۰ و نهال کردن
درخت در و مگر از جهت نفع او چنانکه زمین او تر باشد و ستونها قرار نگیرند از امام
ابی جعفر آمده که اگر برای سایه میکند پاک نبود و برای بیع اوراق مکروه است و همچنین
اگر تنگ شود یا تفریق صفوف آید ۳۱ و دخول رو با کفش مگر از جهت خوف
نجاست یا ایذار سنگریزه ۳۲ و نقش کردن بر محراب یا دیوار قبله او و همچنین بر سقف
اگر بسیار باشند ۳۳ جماع و بول بر بالای او و نه در مسجد خانه و نه در مسجد جنازه و عید
و فتوی بر نیت ۳۴ و صعود بر بام او و نماز بر و مگر چون تنگ باشد نه از جهت سختی گرما
این در نصاب گفته ۳۵ و تمرغ لیس ذره ۳۶ و برهنه شدن در و ۳۷ و کندن
چاه در روا اما قدیم دو نکند ۳۸ و دخول کسیکه بر تن او پلیدی باشد این در جامع گفته

اما دخول کفار مشرع نیست نزدیک علمای مالکیه در مسجد حرام که درواست از امام محمد و قول است
جواز و منع و جنابت او مانع نیست بخلاف مسلم این در ذخیره گفته ۴۷ و شانه کردن سر
در یش درو این در مصابیح گفته ست و قیام در روا ز جهت تعظیم داخلی که پیغمبر علیه السلام
فرموده ست لا تعظموني في بيت ربي این در کنز گفته لیکن در جامع گفته مکروه
نیست اما در غیر مسجد مکروه نیست و مکروه تحت قیام ست این در مطالب گفته اند و عاریت
دادن مصلاهای مسجد برای مسجد دیگر بی اذن مالک و بر آنها نشستن این در تحفه
گفته ست و جامه مصبوغ بعصفر یا زعفران یا ورس مردان را این در ملتقط گفته آمده است
مذهب امام و بقولی باک نیست لیکن برا صح و ماخوذ اول ست این در بستان گفته در صراح
گفته الورس اسپرک **در خزانه** گفته که احمر و معصفر مکروه ست **و در مطالب** گفته که
از امام محمد آمده که جوانان را زردی جامه در ایام عروس حضرت ست و تکیه از ابریشم
نزد صاحبین و نزدیک امام باک نیست لیکن از مسعودی و در مختار گفته که باجماع مکروه
ست از جهت استعمال و همچنین موی بند از ابریشم و همچنین کلاه اگرچه زیر دستار باشد این در
حمادیه گفته ست و بستر و بالین از ابریشمی نزدیک صاحبین و از امام آمده که باک نیست
لیکن در بستان و جامع گفته که ماخوذ اولست و از امام محمد آمده و باک نیست که تخت از زر یا نقره
در خانه نهند و بر آن فرشهای ابریشمی افگنند برای تجمل لیکن بر آنها ننشینند و خواب نکنند که
از صحابه و تابعین منقول ست رضی الله عنهم گویند که پیغمبر علیه السلام روزی فرمود که بی
در نکاح فرزندی از فرزندان من در آید که پیوسته بکر باشد بنا بر این امیر المومنین حسن
رضی الله تعالی زنان بسیار در نکاح در آورد و بعد از مدتی در عهد فاروق رضی الله تعالی عنه
ولایت عجم را تاراج کردند و دختر یزدجرد شهربانو نام بدست آمد و زیر لعبه از اسلام بصحا

ایران را پادشاه

جلد اول

کرد کراین دختر را بزرگی باید داد مصلحت چنان افتاد که او را بر شتر سوار کرده بر بلندی

نشانیدند و دسته گل بدست او دادند و لشکر تمام او را نمودند سواری پسین امیر المومنین

حسین بود رضی الله تعالی عنه که با سکینی و جامهای سمگین گذشت شهربانو دسته گل

بر وی انداخت همه لشکر شکرانه بجا آوردند چون امیرزاده او را بخانه آوردند خانه را بفرشهای

ابریشمی و اوانی زر و نقره بیاراست بعضی از صحابه در آمدند فرمود که زنی خواسته ام

و وی این چیزها آورده منع نتوانستم کرد بعده گفت ای برادران آنچه مسعود بن رسید

امیر المومنین حسن رضی الله تعالی عنه از آن باز مانده هم و فرو هشتن ازار بر پشت پای

بر وجه تکبر در **مشارق** گفته و فی الحدیث ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة

ولا ینظر الیهم ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم قاله ثلثا ثم قال

المسبل والمنان والمنفق سلعته بالحلف الکاذب و همچنین تطویل

آستین از سر انگشتان **در جامع** گفته هر لباسی که مخالف شرع است مکروه است **در مسعودی**

گفته که پیراهن جبه دار و سراویل فراخ پایچه مکروه است **در حمادیه** گفته که نعل چوبین

پوشیدن بدعت است **در ملتقط** گفته باک نیست بکلاه ثعالب **در بستان** گفته

که پوشیدن جلود سباع و افتراش آنها بقول بعضی مکروه است و بقول صحابه ما باک نیست

چون مدبوغ یا مذکی باشند مگر خوک و سگ هم و جامه یا موزه بر طریقه فاسقان دوختن

این در ظهیری گفته و در جامع گفته مکروه است پوشیدن آنچه شعار مخالفان دین باشد هم و

پوشیدن جامه که بر وی صورت حیوانی باشد این در [illegible] گفته هم و جوالق و مانند این در انصاب گفته

هم و بستن دستار گرد سر و تارک کشاده داشتن که این سنت [illegible] و نقص است اما اگر اندکی بود یا در خرقه

ماند باک نبود و سفیهان سمرقند کلاه از برای این ساخته اند تا کراهت برخیزد نه از جهت فقه دستار این در [illegible]

گفته ۵ و روا باک بغیر حاجت بر وجه تکبر نه از جهت حاجت بر صحیح و همچنین تکیه زدن و مربع

نشستن این در هدایه گفته ۱۵ و دیوارهای خانه برای زینت و تکبر در جامه گرفتن نه از جهت

دفع سردی و گرمی این در خلاصه گفته ۵۲ و بودن دختر در خانه والدین بغیر ازار در

کافی گفته که بالغه را در ریگ آن از گذارند و ازار آنست که بپوشد از ناف تا زانو و از امام

محمد آمده که مشتهاة نیز همچنین ست اگرچه بالغه نباشد که پشت و شکم او عورت ست ۵۳

و جلاجل بالغه را و صغیره را این در نصاب گفته ۵۴ و خلخال و سوار صغار را این در

ملتقط گفته ۵۵ و انگشتری در سیمین که شعار زنان و فض ست این در سراجی گفته در

گفته که در غیر خنصر نپوشد ۵۶ و خاتم چون خاتم زنان که او را دو فص یا سه فص باشد این

در خلاصه گفته و در جامع گفته که حرام ست ۵۷ و سخت کردن دندانها بزر نه بنقره

در کافی گفته که نزدیک شیخین ست و نزدیک امام محمد بزر نیز باک و نزد شیخین نیز مروی ست

اما مسمار زر که در سوراخ نگین کند بآن باک نیست که تابع ست چون علم در جامه ۵۸

و طعام یا دارو خوردن برای فربهی مردان را نه زنان را و نه از جهت دفع لاغری چنانچه

حقنه این در ظهیری گفته و باک نیست بحقنه از جهت تداوی و فی الحدیث تداووا

فَاِنَّ اللّٰهَ مَا خَلَقَ دَاءً اِلَّا وَضَعَ لَهٗ دَوَاءً اِلَّا السَّامَ وَالْهَرَمَ

و فرق نیست میان مردان و زنان و استعمال نکند محرم را در حقنه چون خمر که تداوی بمحرم

حرام ست و مذهب توکل نزدیک اهل سنت و جماعت آنست که اولا کسب اسباب

کند بعده بر خالق اسباب توکل کند و در جامع گفته که نیست چیزی بر کسی که

خلقت شکم کلان دارد و آنچه در حدیث آمده که اِنَّ اللّٰهَ یُبْغِضُ الْحَبْرَ السَّمِیْنَ

محمول ست بر تعمد در کنز گفته ۵۹ و خوردن در آوند زر و نقره و صفر و نحاس

و نهادن کاسه بر نان و همچنین نمکدان و مانند آن این در ظهیری گفته نه با بوکل
و نه نمک این در خزانه گفته و گفته اند که هر لقمه سیصد و شصت صانع دارد اولین میکائیل
علیه السلام که آب از خزانه رحمت میرساند و آخرین خباز آنرا و الا مر کردن با وردن طعام
که این استهانت ست و باید که خود رود و دمیدن در طعام و شراب که برکت از
طعام میرود لیکن در خلاصه گفته از امام ابیوسف که مکروه انگاه ست که مسموع باشد
و بوئیدن طعام که عمل بهایم ست و طعام گرم که برکت ندارد و نظر بر لقمه
غیر و خاموشی حالت خوردن که تشبه ست بمجوس و باید که معروف گوید و سخن صالحان
کند و سیر خوردن گفته اند که درین شش آفت ست فقدان حلاوت
عبادت و قصور در حفظ حکمت و حرمان شفقت بر خلق و ثقل عبادت و زیادتی شهوات
و دوران او در مزابل در انحال که مومنان بمساجد باشند فضیل بن عیاض
رحمة الله علیه گفته دو چیز دل را سخت کند اکل و کثرت کلام و مسح انگشتان پاکا ر
بنان مگر چون مسوح بخورد لیکن در مطالب گفته که بعضی فتوی بکراهت داده
مطلقا و دور راه مگر بعذر این در تحفه گفته و کراهت طعام مگر ضیار را عیب
طعام پس اگر خوش آید بخورد و الا ترک دهد و خوردن از میانه نان و ترک جوانب
و همچنین خوردن منتفخ و ترک دیگر این در مطالب گفته و این انگاه ست که غیری آن
را نخورد و این در تحفه گفته و الا باک نیست این در خزانه گفته و در تاریکی و
ترک طعام که در آن مگس افتد و باید که غوطه دهد و بکشد پس بخورد و استاده الا
این در مطالب گفته و در وان و قطع گوشت و نان بکارد و باید که گوشت
بدندان گیرد خانه اهنار و امر او و افشاندن دست در کاسه و تقدیم سه جانب کا

پس تحقیق آن ناضم ست و ناضم شد ۱۲

گاه نهادن لقمه در دهن ۸۰ و قیام برای آینده بر مائده یا بسوی کاری با حاجت طعام
مگر چون خوف فوت جماعت باشد و همچنین بعد فراغ قبل از رفع مائده این جمله بیست و دو
شده ده اول را مکروه گفته و اینها را منهی در مطالب گفته ۸۱ و اکثار اباجات و الوان مگر
نزدیک حاجت و قصد دعوت اضیافه ۸۲ پالوده و مثل آن نزدیک بعضی لیکن بقول عامه مکروه
ست گویند که حسن و مالک بن دینار رحمهما الله تعالی بر مائده بودند پالوده آوردند مالک امتناع
گفت بخور که نعمت حق تعالی بر تو در آب سرد بیشتر است ازین ۸۳ و ترک لقمه که از دست
بیفتد و باید که او را بخورد که در ترک او سبکی است و ما مأموریم باکرام خبز و فی الحدیث اکرموا
الخبز فانها من برکات السماء ۸۴ و انتظار ادام مگر در ضیافت که منتظر اذن باشد
۸۵ و خوردن تکیه نشسته و بیست اما اگر بر وجه تکبر نباشد باک نبود لیکن در شرح ابی المکارم
گفته که بر صحیح مکروه نیست و همچنین سر برهنه بر مختار باک نیست این در مختار گفته ۸۶ و خوردن
جنب قبل از غسل ید و فم که مورث فقر در دین و دنیا است بخلاف حایض ۸۷ و ذکر مرض و
موت و امثال آن در آن خوردن ۸۸ و خوردن گل و امام حلوانی گفته که اگر بر خود از ضرر
نترسد مباح نبود و همچنین غیر این و اگر اندک میخورد یا گاهی باکی نباشد و فی الحدیث اذا اراد
الله بعبد شرا ابتلاه الله بنتف اللحیة و اکل الطین ۸۹ و خوردن بوت
زنا بر روایت خلف ایوب لیکن از ولوالجیه گفته که خوردن آنها قبل از نفخ روح باک نیست
و همچنین ۹۰ و نوشیدن آب مستعمل ۹۱ و خوردن در اوانی کفار قبل از غسل که غالب
و ظاهر در آن اوانی نجاست است اما چون معلوم شود در آن نخورد و الا حرام خورده
باشد پس ما نیاتی که از کفار خریده میشود چون روغن و شیر و سرکه اگر ناچار شود
مجتنب از ایشان عهد گیرد که از سرگین و میت به پرهیزند و اگر مشکل شود

مسلمی دهند که او را بشویند و یا بحضور او بشویند و الا اهانت فتوی است و احتراز
تقوی است ۹ و ملازمت در خوردن با کفار اما یکی دو بار از جهت تالیف دل او بر اسلام باک
نیست در تحفهٔ خانی گفته ۳ ۹ و خوردن سیر و پیاز نزد حضور شوهر و شوهر
رهست که او را منع کند لیکن در کنز گفته که باک نیست بخوردن سیر و پیاز و خام نخورد
که ملائکه را میرنجانند ۹ و نوشیدن و توضی آبکه در آن بزاق و مخاط افتد و آبکه
در آن پوست کودکی افتد که او را ضمانطلبی نبوده ۹ و خوردن آبی یا شربتی یار وغنی که از
موش زنده بر آید و باید که او را تصدق کند ۹ و ختیار خشک ممالیک را و میده خود را
وفی الحدیث انهم اخوانکم جعلهم الله تحت ایدیکم فاطعموهم مما
تاکلون والبسوهم مما تلبسون ولا تعذبوا عباد الله ۷ ۹ و اجابت
طعامی که بهر مرده ساخته اند این در کنز گفته ۹ ۸ و ضیافت اهل بیت در ایام مصیبت که آن
سه روز اند مگر فقیر انرا چون صغیر و غایب و رثه نباشد و همچنین خوردن از و این در
ظهیری و جامع گفته لیکن در خزانه گفته که مباح نیست اتخاذ ضیافت در سه روز و اگر رفت باک
نیست نزد ۹ ۹ و ارسال طعام بر صاحب مصیبت نزدیک بعضی لیکن بر صحیح باک نیست این
در مطالب گفته در فتح القدیر گفته مستحب است جیران اهل بیت را و اقارب اباعد اکه
طعام یکشبانروز برای اهل بیت مهیا کنند و الحاح کنند بر ایشان برای خوردن
و در خلاصه گفته که روز دوم و سوم فرستادن مکروه است اگر نایحه در
میان باشد که اعانت میشود بر گناه ۱۰۰ و سفر و نکاح در محاق و از مرتضی
آمده رضی الله تعالی عنه که سفر نکنید چون قمر در عقرب باشد این در کنز گفته و
و در ترغیب گفته که قمر راه انی بود و عقرب یهی زمین نه آنچه منجمان میگویند

محاق بالضم
سه روز
آخر ماه که
در آن روزها
ماه ناپدید
میشود ۱۲

و در جواهر گفته آنچه میگویند که چون قمر در عقرب باید باشد از مسافرت و خطبه و خبر

و زفاف منع است سخن منجمان است از برای تنقید متعلقات خود نسبت به پیغامبر علیه

السلام میکنند و این دروغ محض است و در باب ششم او گفته که هیچ روز نحوست

نشاید گفت ۱۲ و سفر دادن محرم درین زمانه و فتوی بر نیست این در ذخیره گفته ۱۲ و بردن غلامی

با خود در سواری که طاقت ندارد و این در ظهیری گفته و در ذخیره از امام گفته که روایت کرده

بعضی از یاران پیغمبر علیه السلام که دیدیم پیغمبر را در فتح مکه در قبه سرخ از پوست و دیدیم بلال

که آب از برای طهارت پیغامبر آورد و باز بدید حضرت پس پیغامبر برآمد و بر وی حله سرخ بود و

درین حدیث دلالت است که باک نیست به تزئین و بگرفتن خادم و باید که او را بقدر طاقت

کار فرماید و اگر غلامی با خواجه سوار بود و او اگر طاقت دارد باک نیست و الا مکروه است اما حله

یا قبل از تحریم است یا محمول است بر قطنی اما سرخ یا قبل از تحریم معصفر و مزعفر بوده یا آنکه

است بجامه که بافته شده به پنبه سرخ خلقی ۱۲ و تعلیق جرس بر دواب در حضر و سفر

نزدیک بعضی و امام محمد گفته آنجا که در دار حرب باشند یا در بیابان و ترس کفار یا دزدان

باشد اما در غیر این اگر منفعت باشد باکی نبود و بی منافع است چنانکه گم شده امی یابد و دام

در شب دور میشوند چون گرگان و در نشاط دواب افزاید چون حدی ۱۲ او کسب برای

تفاخر و تکاثر و فی الحدیث من طلب الدنیا متفاخرا متکاثرا لقی الله و هو علیه

غضبان این در خزانه گفته ۱۵ و گرفتن و این مسلم از ثمن خمر که او را مسلم فروخته اگر بایع کافر

باشد این در کنز الدقایق گفته و در مختار گفته که ورثه از کسب باده فروشی تورع کنند

و گیرند اگر شناسند و الا تصدق کنند و همچنین در رشوت و ظلم اما در مفتی ز ناحیه

و قوال امر آسانتر است که اعطا برضاست و اگر پسر بیند اند که کسب پدرم از حرام بود

اما نمی شناسند تا رد کنند میراث او را حلال بود و اگر تصدق کند بنیت خصمای پدر او لیتر
باشد ۱۳ و قصر ریش قبل از آنکه بقدر قبضه شود و در مکارمی گفته باک نیست به
شیب گرفتن اطراف ریش و سنت بقدر قبضه ست و آنچه زاید باشد قطع آن مستحب در
ملتقط گفته که سنت ست و اگر بسیار دراز شده همچنان گذارد و در حمادیه گفته
که مزاحمت کنند در چشم یا در مضمضه یا در خوردن و نوشیدن قطع آنها روا است و همچنین
هر موی که مانع باشد از زینت ریش ۱۷ و قطع ناخن و موی در حالت جنابت این در کنز
گفته و فی الحدیث مَنْ حَلَقَ شَعْرَهُ وَهُوَ جُنُبٌ جَاءَ ذٰلِكَ الشَّعْرُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَلَهُ هَمْهَمَةٌ كَهَمْهَمَةِ الْبَغْلِ وَيَقُولُ يَا رَبِّ سَلْ هٰذَا لِمَ فَارَقَنِي وَ
اَنَا جُنُبٌ این در کفایه گفته ۱۸ و القای اینها در کنیف و مغتسل مکروه ست زحمت ست
در ظهیری گفته ست ۱۹ و سوختن کژدم و شپش و ملخ اما کشتن ملخ مباح ست همچنین احراق
نمله و اغراق او و همچنین کشتن او قبل از ایذا اما بعد از آن روا است ماخوذ از منیة این
در مطالب گفته و در جواهر گفته که قتل زنبور و حشرات قبل از ایذا ثواب نیست و اولیتر آنست
که نکشد اما اغراق اینها باتفاق مکروه ست این در خزانه گفته و در سراجی گفته که زنده
گذاشتن شپش مباح ست لیکن ادب نیست ۲۰ و رفتن مگر بایه گاه غروب من المغرب بین آن
در کنز گفته و در سراجی گفته که بگاه رفتن در گرمابه از مروت نیست که در وی اظهار حیز ... است
که اخفای او مستحب ست گویند که چون شیخ ابو بکر ابو حفص بخاری بعد از کمال علم ...
رجوع فرمود چند روز بیرون شهر اقامت فرمود از محرمان شیخ پرسیدند ایشان عرض
کردند فرمود که گمان دارم که این ایام ایام حلیله باشد چون بخانه تشریف آورد نیم شب
برای غسل برخاست و بجو منی رفت چون برگشت لباس تبان در بر گرفت و ...

٨٥

وبتاسف شدید برسیدند چون بجوش فرو شدم از کرانه دیگر شخصی سر برکشید و من
ترسیدم که شاید ازین حال وقوفی یافته باشد بنا برین الم وافسوس دارم ۱۲ و غمز
اعضا در حمام مگر از جهت ضرورت لیکن در مطالب گفته که بالای ناف و زیر زانو مباح
ست و در میان نه و بقول فقیه ابو جعفر باک نیست بد خواندن زنان در حمام ولی این
حرام ست در ذخیره گفته که زنان بحمام نروند مگر بعذر نفاس و حرمت و همچنین بعذر
حیض نزدیک بعضی ولی اینها مباح نیست شیخ الاسلام خواهر زاده بن مالیست وفی الحدیث
أَيُّمَا امْرَأَةٍ وَضَعَتْ جِلْبَابَهَا فِي غَيْرِ بَيْتِ زَوْجِهَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ
اللهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِيْنَ ونزدیک بعضی روا ست چون اذن زوج
باشد امام شمس الائمه برنیت اما رکوب اینها منهی ست و به نقول فی الحدیث لعن
الله الفروج علی السروج مگر عجوز مطلقه وشابه با شوهر بعذر جهاد و حج ۱۲ او
تصویر صورتها که روح دارند آنچه روح ندارند چون درخت وفی الحدیث لا یدخل
الملٰئکة بیتا فیه کلب او صورة مگر چون سر برند یا فراش کنند این در بستان
گفته در خلاصه گفته که صورت بر جامه مکروه ست نماز بران بگذارد یا نه اگر صورت
در خانه غیر ببیند روا ست که او را تغیر دهد و در جامع گفته که آنجا که صورت در خانه مکروه است
و همچنین دخول در رود و دیدن او و نشستن در رو که درین ترویج حرام ست و قبول نیست گواهی و شنونده
او و بافنده او و اجرت مصور لازم نیاید ۱۲ و امساک سگ مگر از جهت صید یا حراست یا
در سراجی گفته پس او را جای معین کند تا بخانه مردم نرود و چیزها پلید نکند وفی الحدیث من اقتنی
کلبا الا ماشیة او صیدا او زرع نقص من اجره کل یوم قیراط پس برای حاجت باک نیست
و برای اعزاز کراهت باشد این در بستان گفته در ظهیری گفته روا ست کشتن سگ عقور

ساکنان آن موضع ادا گر یکی را گزید یا جامه پاره کرد صاحب او ضمان کشد اگر قبل از ین
بوی گفته باشند والا نه واگر یکی سگی نگاه داشت و همسایگان همیران ضرر میرسد اگر در ملک خود داشته
منع نتوان کرد و اگر در کوچه گذاشته منع کرده شود و بحاکم رسانده شود و همچنین باکیان و
مانند آن ۱۱۵ او امساک حرام برای مبیع او چون شراب برای کافر نه از برای مسلم او که طاهر
از حال مسلم آنست که از برای سرکه ساختن نگاه داشته این در ذخیره و تحفه گفته ۱۱۶ و علاج
باستخوان خوک از جهت نجاست و باستخوان آدمی از جهت کراهت بر صحیح و باک نیست
باستخوان گاو و گوسپند و شتر و اسپ و سایر دواب همچنین سگ مگر بقول حسن بن زیاد
اینهمه آنگاه که ذکیه باشند و اگر میته باشند آنگاه که خشک باشند نه تر این در ذخیره گفته ۱۱۷
وقلع حشیش و حطب بی حاجت نباید این در نصاب گفته ۱۱۸ او صحبت سفله و ارا
واحداث و صبیان و سفیهان و مجالست با اهل دنیا که ایشان را دین و عیش مردم را افسد
کنند و تقرب یاران سلطان بوی چون جبر از و بینند و مجالست اهل تهمت و فی الحدیث
مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ این در مطالب گفته ۱۱۹ او افروختن مشعل
بسیار در شب برات که بدعتست این در تحفه گفته ۱۲۰ او انحناء سر و پشت پیش ملوک و
مشایخ و قبور این نیز در تحفه گفته ۱۲۱ او تشبه مردان بزنان بپوشیدن دامنی و چادر و سر بافتن
بطریق زنان و همچنین تشبه زنان بمردان این نیز در تحفه گفته و در مطالب گفته غزل مرد اگر
بهیئة زنان باشد مکروهست و فی الحدیث لَا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ و حنا ست
زنان است و غیر را مکروهست اما بعذر باک نیست این
در جواهر گفته و نباید که کودک را رنگ کنند
این در حمادیه گفته ۱۲۲ و پیوند کردن و

زن موی زنی دیگر را بموی خود اما در موی غیر بنی آدم رخصت ست و این از امام ابویوسف مرویست در مختار گفته که روا نیست بیع موی آدمی و انتفاع از و در حضرت درویست که با گیسوی زنان بافته نشود و در مطالب گفته و فی الحدیث لعن الله الواصلة والمستوصلة والواشمة والمستوشمة ۱۲ و زیادتی در بنا مگر آنکه در آن احتیاج باشد و سنت مقدار کفایت ست و آن شش گز ست و کم از دو و از ین افزاید فرد آنرا بر داشته آید و باید که نزدیک بنا نیت عبادت کند و نیت بنا از گرمی و سردی و الا بروی باشد و در اتمال بسیار خرج نکند و انداختن بنا معمور جانیت و عمارت مساجد فرض کفایت ست و بروا نیست بدم مبنی تا قویتر بنا کند مگر چون خوف انهدام باشد ۱۲ و تمنی موت از گروه تنگی یا غضب یا خوف فقر اما از سبب تغیر زمان و خوف معصیت باک نیست که از پیغمبر علیه السلام درین صورت آمده بطن الارض خیر لکم من ظهرها و اگر ناچار شود چنین گوید اللهم احینی ما دامت الحیوة خیرا لی و توفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی **فصل هشتم** در آنکه حرام بود و جه ست یکی آنکه مرتکب آن کافر نشود چنانچه اعجب طاعت در عین العلم گفته که این عبارتست از استعظام نفس و خصال او که نعم الله مع میل نفس با آنها و نسیان نسبت بحق تعالی و امن از زوال اما اگر از حق تعالی داند و خوش شود از نعمت که از دست و بترسد از زوال سبب شد و این عجب از دلال ست و این عجب مع رویت استحقاق نزد حق تعالی و فی الحدیث ان صلوة المدل لا ترفع فوق راسه و معرفت این عجب کردن ست از رد دعا و استقامت احوال اعدا و در تنبیه الغافلین گفته که قالع او بچهار چیز ست توفیق عمل از حق تعالی داند و نظر کند به نعمتهای او تا عمل و

جلد

جنب او کم نماید و بترسد از نا قبول عمل و نظر کند در ذنوب گذشته و تکبر ای این و ی

کبر که خود را فوق غیر داند در صفت کمال و فی الحدیث الکبر یاء ردائی والعظمة

ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما القیته من خصف نعله و رفع

ثوبه و غسل وجهه لله فقد بری من الکبر و در عین العلم گفته که آثار او

ترفع در مجلس و تقدم در طرق و نظر بگوشه چشم و تعویج گردن و اطراق سر و ضرورت و

حب قیام مردم در پیش و ترک خروج مگر بشخصی دیگر و سوار رفتن با پیشاده و ضرورت

حسد ای ارادت زوال نعمت غیر که او را در آن صلاح باشد نه غبطه که این ارادت

مثل اوست برای خود نه زوال و نه غیرت که این اراده زوال نعمتی است که در آن صلاح

نباشد و حسد در نعمت کافر و فاسق که بآن مستعین باشد بر فسق حرام نیست و در شرح

حصین گفته که غبطه در قربت روا است چون تلاوت و التصدق و جهاد و شهادت

اما در غیر قربت منهی است چون حسد اگرچه اثم آن ازین کم است و در قشیریه گفته که از

علامات اوست تملق در حضور و غیبت در غیبت و خوشی در مصیبت و در تنبیه گفته که

کس را دعا مستجاب نیست آکل حرام و مکثار غیبت و کسیکه در دل حسد یا حقد دارد

و پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم که از سه چیز نجات کم است حسد و گمان بد و فال

پرسیدند که نجات چگونه بود فرمود اذا حسدت فلا تبغ یعنی اظهار مکن که بعمل و ل

از قول و عمل مواخذه نباشد و اذا ظننت فلا تحقق یعنی تحقیق مگیر و اذا تطیرت

فامض یعنی باز مگرد و فی الحدیث ان الغل والحسد یاکلان الحسنات

کما یاکل النار الحطب ؎ و حقد و فی الحدیث لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه

فوق ثلث لیال یلتقیان فیعرض هذا بوجهه و هذا بوجهه و خیرهما

٨٩

اَلَّذِے یَبۡدَءُ بِالتَّسۡلِیۡمِ مرویست که روز دوشنبه و خمیس ابواب بهشت کشوده میشوند و آمرزیده میشود هر مسلم مگر مشاحن و بغرتیگان حکم میشود که انتظار کشید تا صلح کنند او بعد از سه روز مردود شود و مصلح را بهر کلمه ثواب عتق رقبه باشد و یکی از مقربان حق باشد در قیامت **در تحفه** گفته که حرست کینه و متی ست که بغیر حق باشده و ریا در عین العلم گفته ای طلب منزلت نزدیک غیر حق تعالی بعبادت و این بتن باشد چون اظهار نحول و بهیئه چون القاء اثر سجود و بلباس چون پوشیدن صوف و بقول چون وعظ و بعمل چون تطویل نماز و جز اینها چون کثرة تلامذه **در شعبه** گفته و فی الحدیث اِتَّقُوا الرِّیَاءَ فَاِنَّهُ الشِّرۡکُ بِاللّٰهِ فَاِنَّ الۡمُرَائِیَ یُنَادٰی یَوۡمَ الۡقِیٰمَةِ عَلٰی رُءُوۡسِ الۡخَلَائِقِ بِاَرۡبَعَةِ اَسۡمَاءٍ یَا کَافِرُ یَا فَاجِرُ یَا خَائِنُ یَا غَادِرُ ضَلَّ عَمَلُکَ وَبَطَلَ اَجۡرُکَ فَلَا خَلَاقَ لَکَ الۡیَوۡمَ فَالۡتَمِسِ الۡاَجۡرَ مِمَّنۡ کُنۡتَ تَعۡمَلُ لَهٗ یَا مُخَادِعُ و نشان او سه چیز ست کسل در وحدت نشاط در خلق و زیادتی و نقصان در ثنا و ذم و گفته اند حسن عمل سه چیز ست اول آنکه توفیق از حق تعالی داند تا عجب نشود و آغاز برضاء حق تعالی کند تا هوا ناخیز شود یعنی کاری کند که در آن رضاء حق تعالی باشد و ثواب عمل از حق تعالی طلبد تا ریا نشود یکی میخواهد که عمل کند و از ریا میترسد باید که سعی کند و اگر بد نشود عمل کند و استغفار کند شاید که توفیق اخلاص یابد مرویست که یکی عرض کرد یا رسول الله من عمل میکنم پنهان و چون ظاهر میشود خوش میشوم فرمود ترا دو اجر ست اجر سر و اجر علانیه یعنی اطلاع داده شود او را بر عمل و اقتدا کرده شود بوی پس وی اجر عمل و اقتدا یابد اما اگر منش بلو خوش شود نه بجهت اقتدا بوی خوف ست که آن اجر نیز برود سعط

گفته اگر نماز با قرارت میخواند اما از ریا میترسد نگذارد و اگر بعد از افتتاح در آید معتبر نیست و ریا آنگاه است که در خلوت نگذارد و با مردم بگزارد اما اگر در مردم تحسین کند بخلاف وحدت ثواب نماز یابد نه ثواب تحسین و در ذخیره گفته که ریا در صوم فرض در نیاید ای ثواب عود نرود و در سایر فرایض اختلاف است لیکن مذهب مستقیم آنست که اصل ثواب نرود . . . . لیکن تضاعف نرود

از امام ابویوسف آمده که نماز او روا است و قبول معلوم نه و حب دنیا ای اختیار کارهای دنیا بر انجهان و بر کارهای خدای تعالی این در مفتاح النجات گفته و فی الحدیث جمودُ العَینِ لِقَسوَةِ القَلبِ وَقَسوَةُ القَلبِ لِکَثرَةِ الذُّنُوبِ وَکَثرَةُ الذُّنُوبِ لِاَکلِ الحَرَامِ لِنِسیَانِ المَوتِ وَنِسیَانُ المَوتِ لِحُبِّ الدُّنیَا وَحُبُّ الدُّنیَا رَاسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ این در حاشیه گفته و همچنین حب جاه و فی الحدیث حسب امرءٍ مِنَ الشَّرِّ اِلَّا مَن عَصَمَهُ اللّٰهُ اَن یُشِیرَ النَّاسُ اِلَیهِ بِالاَصَابِعِ فِی دِینِهِ وَدُنیَاهُ اما اگر جاه طلب دست دهد مذموم نباشد این در حاشیه عین العلم گفته و همچنین حب مدح بچیزی که نکرده و صفتی که ندارد اما ستودن بوجهی که مفضی شود بتکبر ممدوح مکروه و همچنین حب کفار و قبایح و اشاعت فاحشه مومنه و مانند این و حب فساق از گروه فسق آنهمه در تحفه گفته و همچنین الرد و این در شرح عقیده گفته و طول امل و در تنبیه گفته که درین چهار آفت است تکاسل در طاعات و کثرت هموم دنیا و حرص بر جمع مال و قسوت دل و این از چهار چیزست شکم پر و صحبت بد و نسیان گناه و طول امل پس باید که امل کوتاه کند تا قوت بر طاعت و قلت غم دنیا باندک تا تغیر دل حاصل آید و این بچهار چیزست شکم گرسنه و یار نیک و حفظ گناه و قصر امید در عین العلم گفته که سبب این حب دنیاست و جهل بحقایق پس باید که مرگ بسیار

یاد کنند تا اعراض از دار الغرور و استعداد آخرت درست و بهر صدیقه رضی الله تعالی

عنها پرسید هَلْ يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ اَحَدٌ سید عالم صلی الله علیه وسلم گفت مَنْ

يَذْكُرُ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عِشْرِينَ مَرَّةً و افراط و غضب و فی

الحدیث الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْاِيْمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الصَّبِرُ الْعَسَلَ و اعتدال

محمود است یعنی ضبط نفس زیر شرع و عقل و در شعبه گفته که در حدیث آمده اِنَّ الْغَضَبَ

جَمْرَةٌ مِنَ النَّارِ فَمَنْ وَجَدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَاِنْ كَانَ قَائِمًا فَلْيَجْلِسْ

وَاِنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَضْطَجِعْ گویند که داه میمون ابن مهران آش می آورد

و بلغزید و شوربا بر میمون افتاد خواست که او را بزند گفت الکاظمین کار کن وَالْكَاظِمِينَ

الْغَيْظَ گفت كَظَمْتُ داه گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ گفت عَفَوْتُ باز گفت

وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ گفت اَعْتَقْتُكَ گویند که یکی اسپی داشت و با او خوش

میبود روزی او را بر سه پا یافت پرسید غلام گفت که من کرده ام پرسید چرا گفت تا ترا

غمگین کنم گفت من نیز غمگین سازم امر ترا آن آزادت کردم و اسپ بتو بخشیدم و ظن نیک

بر حق تعالی و همچنین بر اهل اسلام و فی الحدیث اِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَاِنَّهُ اَكْذَبُ الْحَدِيثِ

و از سفیان گفته گمانی که بآن تکلم کرده شود اثم است و اگر در دل ماند نه اما ظن جمیل نیکو است

وَفِي الْحَدِيثِ حُسْنُ الظَّنِّ مِنَ الْاِيْمَانِ این و در عین العلم گفته آ و عزم بر گناه

و در مدارک گفته که درین اختلاف است و جمهور بر آنند که درین مواخذه باشد امام ماتریدی

و حلوانی نیز بدان مائلند لیکن سخن نفس که بدان ثبات نباشد عفو است چون خطا و نسیان

و فی الحدیث اِنَّ اللّٰهَ عَفَا عَنْ اُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ اَنْفُسُهُمْ مَا لَمْ

تَعْمَلْ اَوْ تَتَكَلَّمْ بِهِ و در مطالب گفته اگر یکی هم کند بگناه و عزم نکند آثم نبود

جلد

چون عزم کرد آثم شود وازروضه گفته اگر کسی نیت گناه کرد ونمی آرد نوشته نشود وچون آرد یکی نوشته شود یا مغفرت شود واگر قصد طاعت کرد یکی نوشته شود بعد از عمل ده در تنبیه گفته وفی الحدیث نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهٖ یعنی از برای آنکه بی نیت ثواب باشد بعمل نه بر عمل بی نیت ونیز از جهت طول نیت وقصر عمل ویعنی از برای آنکه عمل دلست مرو نیت که یکی را در روز قیامت نامه سبت را است دهند و در آن انواع عبادات بیند در دل گوید من اینها نکرده ام این نامه من نباشد حکم شود بخوان که کتاب الست که تو نیت میکردی اگر مالی باشد حج گزارم وجهاد کنم دانستم که در نیت صادقی این ثواب را بتو دادم فقیه گفته که صدق نیت ببذل قلیل ظاهر شود مثلاً منقطع حاجی یا غازی میدید گفت اگر مالی میبود حج یا غزا میکردم ومرا درین زمان همین ده درم است یاو دادم واگر چنین نباشد ثواب نیت نیابد وهمچنین اگر حافظ میبودم میخواندم اگر محفوظ میخواند ثواب نیت یابد والا نه ۱۱ وحیله در کودک و در غیر او بدعت است این در تحفه گفته ۱۲ وسجده تحیت که این از کبایر است وایما در سلام که نزدیک رکوع باشد چون سجده است این در جامع گفته ودر ملتقط گفته که تواضع برای غیر خدای تعالی حرام است ۱۳ ودیدن زن بیگانه بشهوت در کافی گفته في الحديث اَلْعَيْنَانِ تَزْنِيَانِ وَزِنَاهُمَا النَّظَرُ وَالْيَدَانِ تَزْنِيَانِ وَزِنَاهُمَا الْبَطْشُ وَالرِّجْلَانِ تَزْنِيَانِ وَزِنَاهُمَا الْمَشْيُ وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذٰلِكَ كُلَّهٗ اَوْ يُكَذِّبُ ودر روایت نظر بروی زن وکف او نیز جایز است مگر بروایت حسن از امام واز امام ابی یوسف آمده که نظر جانب ذراع او روا است که در خبز وطبخ وغسل احتیاج بکشف می افتد اینهمه چون شهوت نباشد واگر داند یا شک شود نه وفي الحديث مَنْ نَظَرَ اِلٰى مَحَاسِنِ اَجْنَبِيَّةٍ عَنْ شَهْوَةٍ صُبَّ فِي عَيْنَيْهِ

٩٣

الا ناک یوم القیمة و درو امیست مس روی و کف اگرچه امین باشد و فی الحدیث
من مس کف امرءة لیس منها بسبیل وضع فی کفه جمرة یوم القیمة حتی
یفصل بین الخلائق و این آنگاه که مشتهات باشد و اگر عجوز باشد مصافحه او
باک نیست و همچنین اگر شیخ باشد و از خود و از و امین بود و الا نه و اگر صغیره مشتهات
نبود مس و نظر او مباح ست و روا هست دیدن اجنبیه نزدیک قضا و ادای شهادت
اگرچه امین نبود لیکن بقصد قضا و ادا کند نه بقصد قضای شهوت اما نزدیک تحمل چون
امین نبود بر اصح نه و اگر ارادت تزویج دارد باک نیست اگرچه امین نبود و همچنین طبیب
بر جای مرض و باید که طبیب زن آموزد و اگر یافته نشود یا نتواند که زنی را بیاموزد
و ترس هلاک باشد باک نیست که همه تن او را بپوشد مگر جای مرض و طبیب بقدر استطاعت
نظر بپوشد و دارو کند و همچنین بموضع احتقان مرد و این روا ست برای مرض و لاغری
بسیار چون گویند که احتقان مزیلست و خصی و مجبوب و مخنث در حق نظر چون مرداند حلال
نیست نظر اینها و بنده زن حکم اجنبی دارد و در سکارمی گفته حرام ست نظر شهوت بر اجنبیه
و در ملتقط گفته امردی که بمبلغ رجال رسیده اگر صبیح نبود حکم مردان دارد و الا حکم زنان دارد و او
عورت ست از سر تا پا نظر بشهوت بر وی حلال نیست و بی شهوت باک نیست و لهذا اما نبوده
بنقاب گویند که عتبة الغلام را بخواب دیدند که نیمه روی او سیاه شده پرسیدند گفت که چون
مرا بخاک سپردند حکم شد که به بهشت بریم در راه ماری از دوزخ سر کشید دم زد و گفت که این عقاب تو
آن نظرست که بسوی زنی کرده بودی این در تذکره گفته و در مطالب گفته که ابو بکر
اعمش روزی بدر آمد و زنان بر سر وی سر و پا برهنه بودند وی متحالی گذشت و تحامی از
نظر نکرد پرسیدند گفت این زنان حرمت ندارند که اینها خود حرمت خود را ضایع کرده اند و نظر

۹۴

مسئله

برزن از ناف تا زانو حرام ست اگرچه داه باشد این در جامع گفته و در میان عورات وقت غسل و غیر آن ابتلا عام ست و نظر نکند بشکم زن دیگر بشهوت و نظر در عضو جدا شده نامحرم بر اصح حرام ست چنانکه ذکر مقطوع و موی عانه و استخوان سر زن بعد موت و همچنین موی سر و قلامهٔ پای او و نظر در خانهٔ غیر بی اذن او و اگر صاحب خانه چشم او کند با خود ضمان نکشد و همچنین نظر در حرام بهوای نفس و رغبت در آن این در تحفه گفته و از مرتضی علی آمده رضی الله عنه کسیکه نظر کند بحرام بی تناول تمنی حیلر و زد در عبادت حلاوت نیابد و اگر تمنی بر د چهل سال نیابد بس وای بر کسیکه طالب باشد و تناول کند و از کفایه گفته که نظر بر آسمان بر وجه غفلت گناه ست و مکروه ست نظر در درهای مردم و بسوی عورات مردم در حمام و جز آن و بفایق در دنیا بر وجه رغبت و یاد دون در دنیا و از کمینگی ست نظر در مرآت حجام و کرخی گفته که نظر در حمز بهه حلال نیست ۵ او شنیدن کلام نامشروع بقصد و رغبت در آن چون غیبت و نمیمه و سرود و نوحه و این در تحفه گفته و مکروه ست استماع کلام فضول و بسوی کسی که بهم سخن نهان کنند و فی الحدیث مَنِ اسْتَمَعَ اِلَی حَدِیْثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهٗ کَارِهُوْنَ صُبَّ فِیْ اُذُنَیْهِ الْآنُكُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ۶ او استماع آواز اجنبیه بشهوت بی ضرورت این در تحفه گفته ۷ او استماع ملاهی در جامع الرموز گفته چون رقص و تصفیق و تقلیس و طنبور و بربط و رباب و قانون و مزمار و چنگ و طبل و بوق و همچنین نوبت از جهت تفاخر نه از جهت تنبیه چنانچه بعد از عصر از جهت اشارت بنفخهٔ فزع و بعد از عشا از جهت اشارت بنفخهٔ موت و بعد از نیم شب از جهت اشارت

۹۵

جلد

نعت و نه بوق حرام و نه طبل سفر و خنگ نه دف در عروس چون جلاجل در آن نبود و بر سبیت تطرب نبود اما امام توربشتی گفته که حرام است نزدیک اکثر و آنچه مروی است کنایت است از اعلان و اگر ناگهان آواز سماع بگوش افتد معذور است و واجب است که بکوشد تا نشنود و لهذا پیغامبر علیه السلام انگشت در گوش در می آورد چون ملاهی بگوش او می افتاد و این در قفر گفته و فی الحدیث استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها من الکفر و این یا از جهت تغلیظ گناه است یا از برای استحلال او سرود شنیدن و همچنین گفتن آن و این گناه است کبیره در همه ادیان تا کفار را منع کرده شود و در مطالع البدعة گفته که این نزدیک امام اعظم و صاحبیه حرام است مطلقا خواه اهل باشد یا نه برای خود باشد یا برای غیر و هفتاد و هفت مجتهد نعمانی بر این اتفاق کرده اند و هیچ یکی را از علمای نعمانی در این مسئله اختلاف نیست مگر آنکه نزدیک شمس الائمه سرخسی اگر سرود کند برای خود برای دفع وحشت چنانکه غیر نشنود حرام نبود و از ذخیره گفته که بقولی در عرس باک نه و بقولی در عیاد و بقولی از برای فصاحت زبان و بقولی تنها از برای دفع وحشت اما شیخ الاسلام خواهرزاده گفته که نزدیک علمای ما اینهمه مکروه است و شیخ اکمل الدین در کتاب اشراق گفته که غنا نزدیک امام ابی حنیفه و اهل عراق حرام است و نزدیک امام شافعی مکروه یعنی حرام و مشهور از مذهب مالک نیز همین است و امام احمد بن حنبل در اهل عراق داخلست و شیخ شهاب الدین در عوارف گفته که اجماع کرده اند همه علما بر حرمت سماع و مبالغه کرده اند و از بزنغنی گفته که لهو حدیث غناست و مستحل او کافر است و مبتلا با و منافق است و فی الحدیث ان الغناء ینبت النفاق کما ینبت الماء البقل والذی نفس محمد بیده لا یرفع رجل صوته بالغناء الا علی کتفه

گفته شیطانان احدهما علی هذا الجانب والآخر عن هذا الجانب

یضربان باجلهما حتی یسکت و در خبرست که صوفی چون رقص میکند

شیطان انگشت در دبر او می آرد تا یمین و شمال وثبه زند و در شرعة مطالب گفته که

قرآن شنیدن حلال ست و سرود شنیدن حرام ست و قصاید لسرود مشابه تر اند پس مکروه باشند

و تقبیل زمین پیش علما و امرا این در تحفه گفته و فقیه ابو جعفر گفته که کبیره ست این در جامع

گفته و تقبیل اجنبیه و امارد و همچنین عناق و مس و شمیدن بوی خوش با اینها بشهوت

در کافی گفته که تقبیل دهن مرد و دست او یا چیزی از وی و عناق او مکروه ست نزدیک طرفین

و نزدیک امام ابیوسف باک نه و گفته اند که آن محمول ست بر شهوت و این بر کراهت

و خلاف آنگاه ست که بر اینها غیر ازار نبود و الا باجماع باک نبود و در برجندی گفته تقبیل

زن بر لب یا خد زن دیگر وقت لقا و وداع مکروه ست و در مطالب گفته دروغ

گفتن و همچنین کتابت او و کتابت هر باطل مکروه ست مگر در صلح و حرب و با زن چنانچه

یکی با دیگری خیر رساند و اگرچه نشنیده و در حرب اظهار قوت کند و با زن وعده

کند و اظهار محبت بسیار تر از آنچه باشد و اگر یکی از دشمن مخفی شد نباید که عالم از دنشان دهد

و اگر مسلمی از دار حرب پنهان شد حلال نیست اعلام او اگرچه بکشتن رسد اما از برای احیا

حق خود و دفع ظلم از خود مباح ست چنانچه شفیع در نیم شب علم شد و اشهاد ممکن نه بود

که نزد یکی صبح گوید اکنون دانستم و اختیار کردم و در حالت اکراه نیز مباح ست و اگر اگر

ده بتره پنج سوگند خورد حانث نشود و همچنین مشتری بده اگر پنج سوگند خورد و از

عمر و ابن عباس رضی الله عنهم و جزاو آمده ان فی المعاریض لمندوحة عن الکذب

سخنی گوید که مراد او خلاف ظاهر باشد و این نیز در وقت حاجت ست و الا التعریض و التصریح

چنانکه از شعبی آمده که چون کسی او را مطلبید و او نمیخواست دایره بکشید و بدانگشت انگشت اینجا نه و بگوی اینجا نیست و در خزانه گفته مکروه است تعریض بکذب عند الحاجت پس اگر در جواب بخور گوید خورده ام یعنی در گذشته دروغ باشد و در ایمان خلاصه گفته کی را سلطان تهمت گرفت و سوگند دهد که خویشان فلان نمیدانی تا از ایشان بظلم چیزی ستاند وی سوگند نکند لیکن حیله آنست که بنام آنکس گیرد و اراده غیر کند و این نزدیک خصاف صحیح است نه در ظاهر روایت و درست خاص از عام اگر حالف مظلوم باشد فتوی بقول وی داده شود و غیبت آنست که ذکر مسلم در غیبت بمکروهی که در وی است یا در متعلق وی چون دابه و خانه و جامه بتصریح یا بتعریض یا باشارت مگر متظلم و مستفتی و مستشار و مستعین بر تغییر منکر که ذکر ایشان غیبت نیست و مگر مشتهر بعیب و فاسق معلن و موذی و مبتدع که در ذکر ایشان بوجه تعریف غیبت نیست و اگر غیبت کند اهل دهی یا کوچه را غیبت نباشد تا قومی معین را نام نگیرد و سامع از قایل بدتر است و از بزه بدر نشود مگر آنکه بزبان انکار کند و اگر ترسد بدل و اگر بر قیام یا قطع کلام قادر باشد و نکند او را بزه لازم است و اگر بزبان گوید و بدل خواهان باشد نفاق بود و فی الحدیث الْغِيبَةُ اَشَدُّ مِنَ الزِّنَا که زانی توبه کند مغفور میشود و صاحب غیبت مغفور نشود تا خصم عفو نکند انتهی در کنز گفته یا از برای آنکه این گناه نهان است و آن آشکارا یا این کمست و آن بسیار یا این بداعیه غلبه شهوت است بخلاف آن یا آنکه قباحت این در دل هر یکی متمکن است از استحلال و استخفاف دور است بخلاف آنکه بر وجه حکایت در مجالس افتد و بعضی او را زشت نه انگارند معاذ الله در معرض استخفاف افتد و استخفاف گناه کفر است این در تیسیر الاحکام

گفته و در شرح گفته که غیبت بر وجه چهار است یکی کفر است چنانچه غیبت کند
و گویند که مکن گوید که این غیبت نیست و من درین صادق ام که وی حرام را حلال دانست
و این کفر است و دیگر چنانچه غیبت کند از کسیکه سامع شنیده اند و نام نگیرد اظهار را
للتورع و دیگر معصیت که غیبت کند و خود را عاصی داند و دیگر غیبت فاسق
معلن و مبتدع که درین ناجور است لیکن آنگاه که اظهار آن فسق و بدعت کند
نه ذکر عیبی دیگر و همچنین سلطان ظالم مرویست که در عهد پیغامبر علیه السلام
بادی گنده پراگنده شد فرمود که منافقان غیبت مسلمانان کردند این همان
بوی است اگر گویند حالا چون نیست گوییم که از جهت کثرت غیبت مبنی پر شده است
مرویست که یکی در روز قیامت در نامه خود حسناتی یابد که نکرده پرسد بفرمایند که
بسبب غیبت است که ترا میکردند و نمیدانستی گفته اند که غیبت میوه ترا است و ضیافت
فساق است و مراتع زنان است و ادام سگان مردم است و مزبلة الفیاست
و در توبه او اختلافست بقولی بی استحلال روا است و بقولی از وی چاره نه و نزدیک
ما اگر بوی نرسیده استحلال کند و استغفار کند و عزم کند که باز نکند والا استغفار
کند و بوی نرساند تا دل او باین مشغول نشود اما اگر بعد ازین بوی رسد توبه او
نشکند و هر دو مغفور شوند آن بتوبه و این بمحنت این در مطالب گفته و اگر بهتان
گفته که دروغ بود سه توبه کند اول پیش قومی رود که نزد شان گفته گوید که آن
سخن دروغ گفته ام و دیگر استحلال و ثالث استغفار و توبه سوم و نمیمه ای
تبلیغ کلام مقول در حق غیر بوی و این گناه کبیره است و فی الحدیث لا یدخل الجنة قتات
یعنی نمام من شر الناس ذو الوجهین یاتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه و من کان ذا

۹۹

لِسَانَيْنِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ اللّٰهَ يَجْعَلُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِسَانَيْنِ مِنْ
نَارٍ و از ابن مبارک آمده که ولد زنا سخن نمیوشد و واجب بر سامع که او را
تصدیق نکند و نمام مردود الشهادت ست و منع کند او را ازین منکر و دشمن دارد
که بغض عاصی واجب و گمان بد بر غایب نکند که بدگمانی حرام ست و تجسس نکند که
منهی ست و آن سخن را بکسی نگوید ۲۴ و استهزا رای استحقار غیر بذکر عیوب او قولاً یا فعلاً
بوجهیکه بخندند و در عین العلم گفته که این حرام ست که این ایذا ست الا در حق مسخره
که باین خوش شود چون مزاح ست ۲۵ و لعن مسلم و همچنین کافر زنده و مرده از جهت
احتمال اسلام مگر چون متیقن باشد چون ابی جهل و فرعون اما العمیم روا ست لیکن
اولیتر ترک ست و فی الحدیث اَلْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِلَعَّانٍ و همچنین دشنام مسلم ۲۶
و نوحه و گفتن کلماتیکه در آن اشارت باشد بنارضای حق تعالی این در تحفه گفته
و فی الحدیث اَلنَّائِحَةُ وَمَنْ حَوْلَهَا وَمَنْ مُسْتَمِعُهَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ
وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ این در ظهیری ست و در مطالب گفته که
نوحه و صیاح مکروه ست در خانه و بر جنازه اما گریه بی آواز باک نیست و ثنا بر میت
تجاوز از حد و گفتن آنچه در وی نباشد مکروه ست و الا نه ۲۷ و گفتن کلام لغو برای
خندانیدن مردمان این در تحفه گفته و مروی ست که او را سالها در دوزخ بدارند این
سراج الهدایه گفته ۲۸ و گفتن شعر که در آن کذب یا هجو مسلم باشد این در تحفه گفته
و حکایت شعر غیر مضر نه و هجو کفار و مبتدع روا ست این در مطالب گفته ۲۹ و خاموشی
از امر معروف و نهی منکر با قدرت و فی الحدیث مَا مِنْ قَوْمٍ يَكُوْنُ فِيْهِمْ
رَجُلٌ يَعْمَلُ بِالْمَعَاصِيْ وَيَقْدِرُوْنَ اَنْ يُغَيِّرُوْا عَلَيْهِ فَلَا يُغَيِّرُوْنَ

اِلّا اَعَمَّهُمُ اللّٰهُ بِعَذَابٍ قَبْلَ اَنْ يَمُوْتُوا سفیان ثوری گفته عالم که محبوب باشد در جیران ومحمود نزدیک اخوان دانی که او مداهن ست وباید که تا قادر بر کاره باشد وسه بار گوید الٰهی مد میکنند تا ثواب امر ونهی یابد این در تنبیه گفته اگر یکی را دید که در وضو یا نماز تقصیر میکنید لازم ست که او را بیاموزد واگر زنا ویا سرقه یا شرب منع کند واگر ظلم بر مسلم یا ذمی دید منع کند ونصرت دهد وفی الحدیث مَنْ رَاٰی مَظْلُوْمًا فَاسْتَغَاثَ بِهٖ فَلَمْ يُغِثْهُ ضُرِبَ فِي الْقَبْرِ مِائَةَ سَوْطٍ مِنْ نَارٍ این در روضه گفته وعده بر عزم خلف وفی الحدیث اٰيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلٰثٌ اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ وَاِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ ووفا در وعده که جزم از وفهم شود اگرچه انشاء الله گفته باشد مگر بعذر این در عین العلم گفته ودر مطالب گفته که صاحب محیط نص کرده در اضحیه که خلف وعده حرام است واز کاشف گفته که نزدیک امام وجمهور ایفای وعده مستحب ست وبترک کراهت سخت باشد نه آثم ونزدیک بعضی واجبست ومنهم عمر ابن عبد العزیز ۱۲ وتعلم علم الکلام زیاده از قدر حاجت این در ظهیریه وخلاصه وجامع گفته وبر اینند امام مالک وامام شافعی وامام احمد حنبل وسفیان وائمه حدیث از سلف رحمهم الله تعالی گویند که امام حماد پسر امام اعظم در کلام سخن میکرد امام او را منع کرد وی گفت که تو نیز این مکالمه میکردی فرمود که این سخن میکردم باهستگی گویا که طیر بر سر ما ست از هیبت ترس لغزش معارض شما امروز بحث میکنید وهر یکی لغزش دیگری میخواهد وکسیکه چنین خواهد کافر شود قبل از کفر او گویند که امام ابی یوسف بهارون آمد ودو کس آنجا بحث میکردند هارون گفت میان ایشان حکم کن امام فرمود که من خوض نمیکنم در مالایعنی هارون تحسین کرد

وبصد هزار دینار امر کرد وگفت بنویسید که امام تبرک مالا یعنی این اگرفت و
فقیه ابو اللیث گفته کسی که شغل کند بعلم کلام محو شود نام او از علما لیکن در سراجیه
گفته که از قدر احتیاج منع نیست ومنع آن انگاه است که بمناظره بسیار کند یا بناظر
کم فهم باشد یا طالب غلبه بود نه تحقیق وهمچنین تعلم نجوم زیاده از حاجت تا مالقدر وقوف
بر موقیت وقبله باک نیست وامام حلوانی گفته که علم نجوم ممنوع است وعمل باو
باطل است ومنجم مخطی است وکسیکه فعل وتقدیر از غیر حق تعالی داند او کافر است
ودر جامع گفته که روانیست تعلیم وتعلم واستماع درکتابت نجوم وعلم فلاسفه وانچه
درو تقریر دین باطل واعتقاد فاسد باشد وتعلم منطق چون شرب خمر است واشتغال
بعلم جدل تضییع عمر است **ودر ظهیری** گفته روا نیست نظر درکتب معتزله وامثال
آنها ونه درکتب فلاسفه اما درکتب شعری باک نیست بشرط وقوف بر مسائلی که در انها
خطا خورده ودر جامع گفته که تعلیم وتعلم عربیه باجر است **ودر خزانة الجلالی**
گفته فی الحدیث مَنْ تعلّم العربیّة یسهل علیه علم الشریعة فکانّما عبد
الله سبعة ایام ولم یعصه طرفة عین وفرمود که اساس جمله علوم علم ادب است
وآن شش است لغت وصرف ونحو ومعانی وبدیع وبیان ودر مجموعه نادرات گفته که علم
صرف ونحو بقدر حاجت واجب است برمرد وزن آزاد وبنده ودر بستان گفته باید که علم فقه اهم
باشد از غیر وفقه قوام دین است وبعد از کمال نظر کند درعلم زهد و حکما وشمایل صلحا
والادل فتوت گیرد واگر بعد از فقه علم رویا نخواند باک نبود ومناظره وجدل درعلم نکرده
است مگر بقصد اظهار حق **ودر تحفه** گفته که مجادله بهوای نفس ودر غلط افگندن
حرام است ودر مطالب گفته که تمرین در مناظره با متعلم ومنصف حلال نیست وبا

جلال ست که دفع این مشروع ست بهر وجه که تواند ۴۲ وکتمان علم از جهت غرضی
فاسد چون تسهیل بر ظلمه یا جر منفعت یا رفع اذیت یا بخل بعلم این در مدارک گفته
واز ابن مبارک آمده که بخیل مبتلا شود بیکی از سه چیز بموت یا بسلطان یا بنسیان
وفی الحدیث مَنْ كَتَمَ عِلْمًا نَافِعًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامِ النَّارِ
لیکن در زاهدی گفته این وعید انگاه ست که آن علم نزدیک او یافته شود ونه نزد
غیر او گویند که یکی از علما را پرسیدند جواب نداد سایل گفت نشنیده که پیغمبر علیه السلام
چنین فرموده گفت اگر کسی پرسید که او را نافع باشد واز وی پوشم مستحق وعید
شوم گفته اند که از این نیز شد که ظلم ست و بنا اهل نیاموزد که اضاعت ست وفی
الحدیث لا تطرحوا الدُّرَّ فِي أَفْوَاهِ الْكِلَابِ ۴۳ وگفتن اُف بر والدین
یعنی کلمه تر جر و سخن بلند بمنازعت بر وجهیکه اهانت شود این در تحفه گفته قال الله تعالی
فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ یعنی تنگدل مشو از قذر والدین ونه از سوءت ایشان و
آواز مکش که دال بود بر تنگدلی وَلَا تَنْهَرْهُمَا یعنی زجر مکن ایشان را بدرشتی
از آنچه ناخوش آید ترا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا یعنی بگو ایشان را سخن نیکو و نرم
این در بیضاوی گفته ۴۴ وخوردن زیاده از سیری مگر از جهت رعایت مهمان یا
قوت صوم این در وقایه گفته و در خزانه گفته که پیغمبر علیه السلام در تمام عمر خود یک
مجلس نخورده مگر نه لقمه ۴۵ وامتناع از خوردن نزدیک خوف هلاک از گرسنگی ورو است
ریاضت بتقلیل اکل چنانچه از ادای فرائض ضعیف نشود اما تجویع نفس بر وجهیکه
از ادای عبادت عاجز نشود مباح ست واگر از تداوی امتناع آورد تا هلاک شد
آثم نشود که شفا متیقن نیست اما جایع اگر از تغذیه امتناع آورد تا مرد آثم شود

١٠٣

جلد

و مقدار آن شیر ریق ۳۶ و خوردن گوشت گنده نه ر و غن و شیر و زیت گنده پاک نیست بدانکه آب پلید گاو و گوسفند و شتر را نه خمر و اگر خمر خورده در همان ساعت ذبح کرده شد خورده شود این در مختار گفته و در مطالب گفته که حلال گفته بود با کراهیت و از شرح طحاوی گفته که اگر در همان دم ذبح کند کراهیت نبود و الا بود و در خزانة الفتاوی گفته که طعام بتغیر بسیار پلید شود اما اشربه بتغیر حرام نشود و در مطالب گفته که آنچه گفته است بر آنکه تغیر بنهایت برسد و این بر آنکه بنهایت نرسد ۳۷ و تداوی بمحرمات مکرم چون متعین و متیقن باشد و پاک نیست تداوی باستخوان بز و گاو و اسپ و شتر و جز آن تر باشد یا خشک چون حیوان ذکی باشد اما از میت آنگاه که خشک باشد و مکروه است تداوی بعظم خوک و آدمی و روا است باستخوان سگ خلافاً للحسن رحمة الله تعالی و آنچه از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه منقول است ان الله لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم تواند بود که این در مرضی باشد که او را دواء جز حرام باشد یا گویم که نزد حاجت از و حرمت زایل گردد یا این در امیست که در و شفا نباشد و الا پاک نیست تداوی بآن و این در نصاب گفته و در مطالب گفته و فی الحدیث ان الله لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم این آنگاه که در و علم شفا نبود و الا حرمت از و منکشف شود و یکی تلخه در انگشت در آورد از جهت تداوی بقول امام مکروه است و بقول امام ابی یوسف نه و ماخوذ فقیه ابو اللیث است از جهت حاجت و اگر آرد بر جراحت نهاد و شفا درین مید نهاد باک نبود و اگر یکی از والدین بنخواهد که انگشت زایده ولد ببرد در مختار تواند اگر خوف تعدی و وهن در دست نبود و غیر والدین بهلاک ضامن شود ۳۸ و خمر نوشیدن در جامع گفته اگرچه یک قطره و فی الحدیث اذا وضع الرجل قدماً من خمر علی یده یلعنه ملائکة السموات و الارض فان شربها لا تقبل صلوته اربعین لیلة و ان داوم علیها فهو کعابد الوثن

حاشیه

واین عبارتست از آب انگور خام که بجوشد وسخت شود و **در برجندی** قذف بزبد نزدیک امام شرطست ونزدیک صاحبین نه وماخوذ امام ابی جعفر کبیر اینست واین درحق حدست اما درحق شکر باتفاق شرط نه وهمچنین طلا ، ونقیع خرما ومویز خام بعد از جوش وسختی ودرقذف همان خلافست ومختار امام صدرشریعت ماخوذست اما حلهما باتفاق حلالست وطلا آنست که قبل از غلیان آب انگور باتش یا آفتاب بپزند چندانکه از دو ثلث ازو چیزی رود چون منصف وباده وحلالست نزدیک شیخین مثلث عنبی نبیذ خرما ومویز پخته اگرچه سخت شوند چون نیت لهو وطرب نبود والا مشی وجلوس حرامست چون شرب یکقطره پس اگر بقصد استمرا یا تداوی یا تقوی قیام یا صیام یا قتال باشد حلالست چون بسکر نرساند والا قدح اخیر که در وگمان سکر بود حرامست اما نزدیک امام محمد نبیذ سخت حرامست چون مثلث و **در جامع** گفته که آب انگور باتش یا آفتاب بپزند چندانکه دو ثلث ازو رود وآنچه از جهت شدت غلیان از دیگ بیرون افتد اعتبار ندارد پس اگر از ده پیمانه یکی بیرون افتد وشش بپختن رود وباقی حلال باشد وباید که پی درپی بپزند والا اگر اعاده قبل از تغیر باشد حلال بود اگر بعد از تغیر باشد چون حدوث مرارت نه وفتوی بر اباحت وباید که سفل دیگ چون اضلاع برابر باشد واز نفاع دیگ یا سه بجنبش برابر کنند وسه علامت کشد وبپزد تا علامت پائین اما نبیذ حبوب وحلاوات بی نیت لهو وطرب نزدیک شیخین حلالست ونزدیک امام محمد حرامست وفتوی بر اباحت وتفسیر سخت نزدیک امام محمد حرامست ونزدیک شیخین حلالست واما سکر ازو باتفاق حرامست وشیر اسب باصح حلالست این در هدایه گفته وحرامست دردی خمر وانتفاع ازو چون احتقان واستشاط اما حد زده نشود بی سکر وسکر آنست که

که اکثر کلام او هذیان باشد و فتوی بر نیست و نزدیک امام محمد هر مسکر مکروه است و گفته‌اند
که در اشربه فتوی بر قول امام محمد است این در عمده گفته و بنگ حرام است و فتوی بر اینست واز
ابوهریره آمده رض بپرهیزید از بنگ که شرم ببرد و ایمان در حالت نزع و این در ذخیره گفته که در زمان امام
مزنی شاگرد امام شافعی اکل بنگ فاش شد وی فتوی بحرمت او داد و این فتوی با امام اسد بن عمرو
شاگرد امام اعظم رسید و این اول مباح گفت چون فتنه عظیم دید امیه تا در آخر النهج
و همه فتوی بر حرمت داد و نیز اکنون فتوی بر همین بر نیست و در مصابیح فقه گفته که جوز بویه
متغیر مزاج بود مکروه است **و در حد و دو جامع** گفته اند از ابن عباس رض من بات
سكران بات عروسا للشياطين فعليه ان يغتسل اذا اصبح و در تنبیه گفته از
ابن عمر رض يجاء بشارب الخمر يوم القيمة مسودا وجهه مزرقة عيناه ولعابه
على صدره يسيل لعابه منه يتقذر كل من وراءه ولا تسلموا على شربة
الخمر ولا تعودوهم اذا مرضوا ولا تصلوا عليهم اذا ماتوا و في الحديث كل
مسكر حرام یعنی مطبوخ باشد یا نه ما اسكر قليله وكثيره حرام و از امیر المؤمنین
عثمان رض آمده انها ام الخبائث وانه والله لا يجتمع الايمان والخمر في
قلب رجل الا يوشك احدهما ان يذهب بالاخر و في الحديث ثلثة لا
يجدون ريح الجنة وان ريحها لتوجد من مسيرة خمسمائة عام البخيل
المنان ومدمن الخمر والعاق لوالديه ۳ و سوال کسیکه قوت یکروزه دارد
این در کنز الدقایق گفته لیکن در زکوة خلاصه گفته که این نزدیک بعضی است و نزد
بعضی آنگاه که کسوب باشد یا مالک پنجاه درم اما آنچه بی سوال داده شود حلال است اما
تصدق در مطالب گفته که در وقت خطبه واز اگرچه خوف هلاک سایل باشد اما قبل از

خطبه اگر سایل بر جا باشد و از صفی بصفی نرود و ابود و مشابه شود و اگر بتخطی کند حرام بود و فی الحدیث اذا کان یوم القیمة نادا منادٍ الا لیقم اعداء الله فلا یقوم احد الا سؤال المسجد تا گفته اند که اگر بعد یکفلس چهل فلس صدقه کند تلافی نشود ۱۲ه و رفع ذلک بود در نصاب گفته مگر باذن صریح لیکن در اسنیه از مبسوط و در واقعات گفته که ذلک حلال است تا منع کرده نشود ۱۲ه والله اعلم خیری بشخصی غیر طلبیده در دعوت عام مگر سنگ آنچه انداخته شود از استخوان سوخته مگر آنکه خدمی که بر سر مایده باشد و این در خلاصه گفته ۱۲ه و پوشیدن ابریشم ذکور را و در جامع گفته اگرچه متصل نباشد بتن بر صحیح مگر بقدر چهار انگشت نه مضموم و نه منشوره متفرق جمع کرده شود لیکن ظاهر آنست که جمع کرده شود و نماز بر سجاده ابریشم مکروه نیست که حرام پوشیدن است نه انتفاع لباس وجوه درست پوشیدن جامه که تار او ابریشم بود و پود او از غیر چون پنبه و کتان و صوف نه عکس او مگر در جنگ باجماع که اعتبار وصف اخیر است و فی الحدیث من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة ۱۲ه و پوشیدن صوف از جهت اظهار فقر که این کبیره است وفی الحدیث اربعة من الکبائر لبس الصوف بطلب الدنیا وادعاء محبة الصالحین وترک فعلهم وذم الاغنیاء والاخذ منهم ورجل لا یسعی الکسب ویاکل من کسب الناس این در نصاب گفته ۱۲ه و پوشیدن جامه پلید در خارج نماز چنانچه در داخل مگر در ضرورت این در ذخیره گفته ۱۲ه والباس زینه و گوشواره نقره و ابریشم کودکان را چنانچه سقی خمر این در برجندی گفته ۱۲ه و استعمال آوند زر و نقره و شرب و اکل و ادهان و تطییب و توضی و اکتحال و همچنین مجمر و آیینه و ابریق

جلد

و طشت و ملعقه ساختن و فی الحدیث من شرب فی اناء من ذهب و فضة
فانما یجرجر فی بطنه نار جهنم و درین حکم مرد و زن برابر است این در جامع گفته
و در مطالبه گفته که این انگاه است که دهن از ظرف بر تن بریزد اما اگر دست در آورند
در آرد و دهن بدر کشد و استعمال کند باک نبود و همچنین اگر طعام بر نانی نهد و بخورد باک نبود
و تختم بزر و سنگ و آهن و رصاص و صفر و یشب حرام است لیکن امام شمس الائمه سرخسی گفته
که اصح آنست که باک نیست به یشب چون عقیق زیرا که پیغامبر علیه السلام انگشتری عقیق ساخته
و فرموده تختموا بالعقیق فانه مبارک و پوشیدن آهن حرام است هشام گفته که دیدم
نعلین امام ابیوسف بمیخهای آهن مخصوف بود پرسیدم که یا امام درین هیچ باک هست گفت
نه گفتم که ثوری مکروه داشته که تشبیه است برهبان فرمود که پیغامبر علیه السلام نعال حرم
پی دباغت موی دار پوشیده و این لباس رهبان است پس معلوم شد که صورت مشابهت
در آنچه صلاح با و بود مضر نیست در تحفه گفته هر پیرایه که بزنان مخصوص است مردان را منهی است
مگر انگشتری نقره و لولوئی که و بازی بنرد و اربعه عشر و شطرنج در جامع گفته که نرد و
شطرنج نزد ما کبیره است و نزد شافعی مکروه غیر محرم مگر چون بر شکل حیوانی باشد یا ضم شود
بوی قمار یا فحش یا تاخیر نماز از وقت و از احیا را و گفته که باصرار کبیره شود ۸۴ و
عقوق استاد و والدین در غیر گناه و فی الحدیث ایاکم و عقوق الوالدین
فان الجنة یوجد ریحها من مسیرة الف عام و لا یجد ریحها
عاق و لا قاطع رحم و لا شیخ زان و لا جار ازاره خیلاء ان
الکبریاء لله رب العلمین این در مدارک گفته و در فاتحة العلم
گفته که عقوق والدین را توبه محو کند و عقوق استاد را نکند و در جواهر گفته که

جلد

چهارم چیز اطاعت والدین نکند جمعه و جماعت و حج و نفیر آنا حج نفل بقولی روا نه مگر برضای والدین بقولی اگر بی نیازی بود روا ست و در بیکاری گفته باک نیست بخروج برای طلب علم بی اذن والدین و این عقوق نیست و بقولی این آنگاه که ملتحی باشد و اگر صبیح بود پدر را هست که او را منع کند و بحج نرود مگر چون پدر بی نیاز بود و فی الحدیث مَا مِنْ رَجُلٍ نَظَرَ اِلٰی وَالِدَیْهِ نَظَرَ رَحْمَةٍ اِلَّا کَانَ لَهُ بِهَا حَجَّةٌ مَقْبُوْلَةٌ • قِیْلَ یَا رَسُوْلَ اللهِ وَاِنْ نَظَرَ اِلَیْهِ فِی الْیَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ قَالَ وَاِنْ نَظَرَ اِلَیْهِ فِی الْیَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ و بدر نیاید بجهاد مگر باذن والدین و اگر یکی اذن هم نتواند که این فرض عین ست و آن فرض کفایه و پدر پدر چون پدر ست و مادر مادر چون مادر و در **ذخیره** گفته اگر والدین فقیر باشند و نفقه ایشان بر وی بود روا نبود که بی اذن ایشان تجارت و حج و عمره رود و الا در سفر که در آن خوف هلاک نبود روا و الا نه و سیوم اعانت بر معصیت چنانچه پیاله شراب یا سکری بقصد خورانیدن بدارد و در **مطالب** گفته اگر پدر و پسر در بیابان باشند و با ایشان بقدر کفایت یکی آب پسر احق ست و الا بر پسر واجب بودی سقی او ورخود از تشنگی هلاک شدی و این اعانت ست بر قتل خود و اگر خود مینوشید اعانت نمیشود چنانچه یکی از دو خود را بجارحه میکشد و دیگر غیر را اثم آن اعظم ست لیکن در کراهیت خلاصه گفته که بر مختار پدر احق ست که او احق تملک مال ولد ست نه عکس و نه وجه دیدن پدر را بمعصیت نکشد و راه ننماید لیکن روا ست که از آنجا بنجانه آرد که در آن اعانت ست در دین و اگر کسی بر راه میفروشد اگر بجاره ضرر میرسد از وی خریده نشود و الا باک و بقولی مطلقا مکروه ست که اعانت ست بر معصیت این در خلاصه گفته ٥٠ و ترک

اطاعت سلطان در مصلحت عامه پس اگر امر کند بعدم قتال و لشکر یقین داند
که درین کار نفع ست اطاعت کند و اگر ضرر یقین باشد یا در شک اطاعت نکند که
ترک فرض برای امر موهوم روا نه و همچنین در امر قتال و اگر ازیکی گناه واقع شود
نباید که امیر او را اول وهله ادب کند بلکه نصیحت کند و بار دوم ادب کند مگر چون عذر
بیان کند یا سوگند خورد که بعذری کرده ام آه و بغی ای خروج از اطاعة امیر حق
بغیر حق و در جامع گفته که از جهت ظلم امام بغی نورزند و اگر ورزیدند حرام ست اگر [illegible]
بزار کس باشند متفق بهم و اگر کم باشند نه آه و خصا بر آدمی وجب و اما خصار حیوانات
چون گربه و اسپ روا ست و شیخ الاسلام گفته که خصار اسپ حرام ست و خصار غیر او اگر
در آن منفعت باشد باک نیست والا حرام ست و بکارت حامله بگر نزدیک ولادت [illegible]
به سفیه یا پدرم و اسقاط بعد از سه حامله و انزو قبل آن و نزدیک بعضی مکروه ست و نزدیک بعضی
جایز و اگر حامله بمیرد و فرزند زنده باشد شکم از جانب چپ شق کرده شود و در عکس عضو
ولد قطع شود و باک نیست ثقب گوش دختران خورد و استخدام خصی پانزده ساله ازوول
در حرم حرام ست اما قبل از آن باک نه لیکن در پرخندی گفته که بعضی تخصیص به خواهر
حرم کرده اند و اما مقتضی تعلیل مطلق ست و در ظهیری گفته اگر یکی در کسی فرو برد
و بمیرد شکم او اشق نکنند و بری قیمت ست بخلاف حامله و در مطالب گفته که وسم آدمی
حرام ست و مثله ساختن حیوانی مشروع نیست و داغ بهایم بر روی منهی ست و در
غیر آن روا ست و نزدیک بعضی مکروه ست و باک نیست بزار خر بر اسپ که پیغمبر علیه السلام
بر استر سوار شده است آه و ضرب دواب چون ضعیفه باشند یا گران بطبع یا سخت
مانده یا زیر باری باشند اما اگر قوی باشند و زیر باری نه و مانده نشده اگر بحرکت

پار روان شود زدن روا نه والا یکبار زنند و اگر زود دو بار و از سه نیفزاید

و بر روی او نزند و مخاصمه نکند زننده حیوان را در قدر یکه احتیاج باشد برای

تادیب و در زیادتی مخاصمه کند و بدی نکند بحیوان هیچ گاه و کثرت بار و عنف

استعمال و لازم است حفظ آنها در شب الا آنکه شوند گفته اند اگر پایگاه از خانه عنکبوت

پاک نکنند لاغر شوند و ملحق غله بدست خود کنند نه بدابه و مباح نیست جلوس بر

ازهیت قرار مگر در حال خطبه و فی الحدیث اضربوها علی النفار ولا تضربوها

علی العثار که آن از بدعادتی است و این از ضعف پس ضرب نافع نخواهد شد بلکه مضعف

لیکن در قنیه گفته که نزد یکی امام دابه را نزنند هرگز اگرچه ملک او باشد

و همچنین هر حیوانی را که استعمال کنند و شیر بقره و ناقه و شاة علاله نوشند

و بهره بار نکنند و سوار بر روی نشوند و بر دابه بیش از طاقت بار ننهند و سه کس بر وی

ننشینند و لعنت نکنند و دشنام ندهند و دیگ سفید را و گوش شاة نگیرند بلکه از ساعد

گیرند و در تحفه گفته که تعذیب حیوان بغیر حاجت منهی است چون

جنگ کنانیدن میان حیوانات و بازی کردن بوی و غلطانیدن دنبه بر دنبه همه ظلم

و فی الحدیث الظلم ظلمات یوم القیمة و امام قشیری در تفسیر ولا ترکنوا

الی الذین ظلموا فتمسکم النار گفته یعنی عمل ایشان مکنید و راضی باعمال

ایشان مشوید و مدح اینها بر اعمال مکنید و امر معروف از اینها مگذارید و از مال حرام

اینها چیزی مگیرید و مخالطت با اینها مکنید گویند که خلیفه امام را امر کرد تعلم راست کردن

الهم راست کرده بخلیفه سپرد و باز از دست او گرفت و شکست پرسید که آن چه بود و این

چه گفت که اطاعت خلیفه فرض بود بجا آوردم و بر واندشتم که تعلم من ظلم نوشته

شود در ظهیری گفته یکی مسئله اغلاط میکند برای دفع شر او اگر از مشاهیرست سخت
مکروه است والا باک نه واگر امیر از یکی مسئله پرسید واین اظهار حق بسبب خوف تخلف کرد
نباید مگر چون خوف جان یا تلف عضو یا اخذ مال باشد و در مطالب گفته اگر یکی میگوید
یا خبیث زر و است که این که بقابل گوید انت خبیث وفقیه گفته که تجاوز فاضل است
ومماثلت باک نیست مگر در کلمه که موجب حد است که در و نباید و گفته اند که ظلامه کافر سخت
ترست از ظلامه مسلم که درین امید عفوست و در کافر عقوبت شنیع است که نکافر را
ثواب مسلم داده شود و نه بر مسلم وبال کافر نهاده شود و ازینجا گفته اند که خصومت ذمی
اشدست از آدمی که علاج او درین ممکن نه پس امروز رعایت ایشان کما ینبغی کند تا
پشت دست بدندان نگزد و در کراهت ذخیره گفته مرد ذمی خصمی دارد و او مرد
و وارثی ندارد باید که تصدق کند از صاحب حق آن مقدار تا ودیعت باشد نزد حق تعالی
و برساند به خصمای او روز قیامت و در تنبیه گفته که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
مفلس کیست گفتند کسیکه درم و متاع ندارد فرمود که مفلس در امت من کسی است که بیاید
فردا با نماز و روزه و زکوة و صیام و شتم و قذف و اکل مال غیر و ضرب و سفک پس داده شود
هر یکی را از نیکیهای او تا تمام شوند قبل از تنها پس گرفته شود از خطایا شان و نهاده شود
برین و انداخته شود در آتش ه و انتفاع از مال غیر بی اذن او و اگرچه گلی باشد
یا گلی در تحفه گفته که حرام است استعمال کاغذ جامه غیر و تخمین دادن آن بغیر و تخمین
پوشیدن آن غیر بعد از علم در مطالب گفته که یکی در تابستان بر میوه ها و ساقط
زیر درختان گذشت اگر در شهرست نگیرد مگر بعلم اباحت بنص یا بدلالت و اگر در جها
دیوارست که ثمار بقا دارند چون جوز نگیرد مگر بعلم اذن و اگر بقا ندارند چون توت

۱۱۲

بر مختار باک نه تا منع معلوم نشود بنص یا بدلالت و اگر در روستا باشد چنان بگیرد و تفاح چنین نگیرد مگر بعلم نهی اما بر درخت نگیرد مگر جائیکه کثیر الثمار باشد و داند که این امر بر آنها شاق نخواهد شد روا است که نخورد تا آنکه بر ندارد و امام محمد بن سلمه گفته که اغصان درخت یکی بجانب راه است و میوه از و بر زمین می افتد درین سلف وسعت کرده اما ورع تنزه است و در ذخیره گفته که اگر هزار درم یکی در خانه غیر افتاد و میترسد که اگر وی دانست مانع خواهد شد در آید و بصلحا بگوید که ازین جهت در می آید و اگر صالحی نیاید و میتواند که بعلم او در آید باک نه اما اگر خوف تلف آن نباشد بی اذن او در نیاید که دخول در ملک غیر بی اذن او روا نه مگر بضرورت یکی میخواهد که بر زمین غیر در آید اگر بر آن زمین دیوار یا حایل باشد نتواند و الا باک نه و اگر در راه آب باشد و راه نیابد مگر در زمین غیر در آن گذرد و از **نوازل** گفته که مرور بر زمین غیر اگر راه دیگر نباشد روا است که دلالت بر رضی است و آین و ملکیت اما جماعت نتواند و اخذ رشوت و اگر گرفت رد کند و اگر نتواند به بیت المال نهد در **خلاصه** گفته هدیه سه گونه است حلال است از طرفین که برای محض محبت باشد و حرام است از طرفین که از برای اعانت بر ظلم دهد و حلال است از جانب دهنده نه آخذ که از جهت دفع ظلم دهد در خزانه گفته اگر خواهد که حلال شود آخذ را بگیر و زر اجیر گیرد بانچه خواهد داد لعده بهر عملی که خواهد استعمال کند او را و اگر از و نشوید کار خود طلبید رشوت ذکر نکند و بعد از کار چیزی بوی دهد بر صحیح حلال بود و در **مطالب** گفته که رشوت برای تقلد قضا حرام است معطی و آخذ را و همچنین برای قضا بر معطی حق باشد خواه بجور و قضا نافذ نشود و همچنین محتسب را و ظلمه که مانع میشوند از حق طالب در مرجع مگر بچیزی دفع و اخذ اینجا حرام است و در تحفه گفته گرفتن مرسومات غیر شرعی حرام

چون و بیگانه و سلامی و تهکرائی و بیگاه و جز آن ۵ و اسراف ای تفریق مال در غیر

محل و در مدارک در تفسیر المبذرین کانوا اخوان الشیاطین گفته که مسرفان چون شیاطین

اند در شرارت یا یاران .. اینها هستند ۸ و بیش گرفتن شارع راه و ربام و

شو که در و بمضرت عام ست این در تحفه گفته و در خلاصه گفته باک نیست بخر بدین از

کسی که بر راه بیفروشد اگر فراخ باشد و ضرر نرسد و الا نباید و بقولی مطلقاً مکروه است

که اعانت بر معصیت این در مختار گفته و در مطالب گفته اگر در راه نشسته ا

است بر جهت ازماندگی منع کرده نشود اگر مضر نباشد لیکن بتلف ضامن شود و اگر بغیر

حاجت نشسته منع کرده شود که نشستن در شارع بی حاجت مکروه است این در

قصص گفته یکی در راه نافذ جناح کشید در آنمضرت است حلال نبود در دیانة و اگر کسی دفع

او مطلبد دور کند نزدیک امام و انتفاع از وی حلال نبود و نزدیک صاحبیه حلال است

و اگر کوچه غیر نافذ باشد روا نبود و اهل او از آن منع کننده مضرت باشد یانه ۹ ۵ و القاء

بول و آب پلید در شارع عام و از امام ابونصر دبوسی آمده که باک نیست بپاشیدن

آب در راه برای تسکین غبار و زیادت از آن حلال نیست و از امام ابوبکر اصم آمده

که هرگز رخصت نیست اگر بکسی در شارع آب ریخت یا پاشید یا توضی کرد و شخصی

و یا دابه هلاک شد ضامن باشد اما انگاه که آب بسیار شد و اگر اندکی باشد چنانچه معتاد

ست خطا بر است که نخواهد لغزید و اگر کوچه نانافذ باشد و از اهل است نه چنانچه

در وضو و صنیع متاع و از ابونصر آمده است که رفع گل از راه در ایام و حل برای پاکی

راه امید است که روا بود چنانچه اماطت اذی و بعضی گفته اند که گل راه و خاک که از

جوی عام برداشتن روا نه مگر باذن والی و فقیه ابو اللیث گفته اگر ضرر نباشد

بالکنیت و هرود قول حسن ست و بسلف مکروه داشته اند القابر گر به دوا به مرده در راهها تا مسلمانان از بوی او متضرر نشوند و آز امام نصر بن محمد مروزی تلمیذ امام آمده که خانه او را از کوچه کلاوه کردند و یک گل زآنطرف دور کرد تا چیری از هوا نگیرد و آامام احمد بن حنبل شاگردی داشت و آن درخانه را از جانب شارع کلاوه کرد و قدر یک باخن از راه گرفت امام او را مهجور کرد و گفت نباید که چنین کس را تعلیم کنم و اگر ظله در شارع کشد و مضر نیست هر یکی را حق منع و رفع باشد نزد یک امام و نزد امام محمد نه این و نزدیک امام ابیوسف هر دو نه و اگر مضر باشد هر یکی را حق منع و رفع ست اما در عزنا فدا عتبار اذن شرکاست و امام طحاوی گفته که محدث در شارع قبل از مخاصمه آثم نیست و بعد ازین آثم شود و انتفاع حرام گردد بر قول امام و بر قول صاحبیه عتبار ضرر ست و مردم بترک تعرض آثم نشوند اما بالوجه اگر باذن سلطان ملت جاز او ضمان نخشند و الا کشند و سلطان را اذن آنگاه روا ست که راه فراخ باشد و تنگ نه یکی خانه خود را خراب کرد و بنا نمیکند و جیران متضرر میشوند جبر کرده می شود و بر مختار نه یکی سرای دارد در محله عامره میخواهد که ویران کند در قیاس تواند و در استحسان بر آن فتوی کرخی ست و برین فتوی صدر شهید یکی در دیوار خود دریچه میگذارد تا نظر او بر زنان جاره افتد منع کرده نشود و لیکن فتوی بر منع ست و اگر غرآس در خانه می نهد و بخانه جاره ضرر به نیت بنا میرسد منع کرده شود و اصل در جنس این مسایل آنست که هر که در ملک خود تصرف کند در قیاس منع نیست و اگر موذی باشد بعضی منع کرده شود و علیه الفتوی و پیش از کبرا

ای علما و صلحا و فی الحدیث المشی بین یدی الکبراء کبیرة و لا یتقدم

الا ملعون کذا این در کنز گفته آه و خروج زنان از خانه شوهران و فی الحدیث ایما

امراءة خرجت من باب دارها بغیر اذن زوجها بنی لها بکل قدم

بیت فی النار و لعنها کل شیء طلعت علیه الشمس و القمر حتی

الحیتان فی البحار این در تفسیر عزایب گفته و در **ترغیب** گفته مگر زیارت عبادت و

تعزیت والدین و زیارت محارم نه اجانب و چون قابله و غساله یا دایه یا مدیونه باشد

و از جهت حج فرض و تعلم لابدی چون محرم نمی دانسته باشد بشرط آنکه چادر کهنه پوشد و

گلیم زیر آن کند و عصابه بندد و قد خم کند و نوک موزه بر بندد و چیزی در دهن کند تا

سخن آید و دست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد گفته اند هر زنی را که در خمی کنند و چهار کس

آنرا گرفته بیرون آیند نخست اینها در دوزخ روند آنگاه آن زن و هر زنیکه بی اذن شوهر برآید

در لعنت خدای تعالی بود تا رجوع بخانه و اگر باذن او رود هر دو در لعنت باشند و در **ملتقط**

گفته بدر نیاید مگر پوشیده در محمل یا بر خر در وقت عشا یا سحر در تحفه گفته زن پا نزند تا قعقعه

خلخال وی نشنوند در خلاصه گفته منع کند زن را از زیارت و عیادت اجانب و ولیمه اگر

اذن کند و بدر آید هر دو عاصی باشند و از حمام و مسافرت حره بی محرم و با بنده خود

که خصی باشد یا نه آما یا دایه و پسر شوهر و پدر او در روایت و پیر و جوان برابر است و صغیره

غیر مشتهات را باک نیست که بنا محرم مسافرت کند و در **مطالب** گفته که مسافرت

و خلوت بمحرم روا است اگر امین باشند و اگر شک یا علم باشد نه و خلوت نکند بخواهر رضاعی

اما با دایه غیر اختلاف است و مجوز آن بعضی منع کرده اند از انزال و اکناف و بعضی روا

داشته اند اگر امین بود مرد در خانه از سیرای زنی در خانه دیگری او و هر یکی را غلقی

جلد

اما در سرای یکی ست مکروه نیست تا در یکخانه نباشند که خلوت با اجنبیه کراهت تحریمیه است
ازینجهت گفته اند که اگر زوج و معتده را یک خانه باشد باید که درمیان پرده کنند گویند که فاروق
رضی الله تعالی عنه مردی را دید با زنی در راه که بهم سخن میکردند امیر هر دو را تعزیر کرد بعده مرد
گفت که این زن منست فرمود اگر زن تست چرا بخانه نیاوردی تا متهم نشدی بعده پشیمان
شد و پیش ابی ابن کعب رفت رضی الله تعالی عنهما وی وساده انداخت فرمود که برای
این نیامده ام آمده ام تا مشکل بگشائی گفت ملامت مکن مرا که من از پیغمبر شنیده ام علیه
السلام مَن دَخَلَ عَلَيهِ اَخُوهُ مُسلِمٌ فَاَلقَاهُ وِسَادَةً غَفَرَ اللهُ لَهُمَا
جَمِيعًا قَبلَ اَن يَجلِسَ عَلَيهَا پس امیر قصه باز گفت ابی گفت ای امیر تو بود
مسلمانان هستی و سبب کرتو ایشان را نگاه داری امیر خوش شد وی گریستن گرفت امیر گفت
چه جای گریه است گفت مرا حدیثی یاد آمد که چون جمع شوند اولین و آخرین اسلام با حسن صور
بیاید و ترا طلبید و گوید اعزک الله یا عمر کما اعززتنی امیر سجده شکر کرد و هفت بنده را آزاد
کرد ۶۳ و وضع تعویذ تا شوهر او را دوست دارد و در تحفه گفته و همچنین نوشتن او ۶۴ و
سوار کشتی چون دفع غرق ممکن نباشد ۶۵ و اعطای امارت کفار را بر مسلمانان و
همچنین گذاشتن بنده مسلم را در خدمت کافر کسی را که قادر بود بر فروشانیدن ۶۶ و رنگ
کردن دندان را مرد باشد یا زن غازی یا غیر او و این در ترغیب گفته ۶۷ و تعزیت امیرین
رضی الله تعالی عنهما در هر سال ۶۸ و سوگ داشتن بیش از سه روز مگر برای شوهر چهار
ماه و ده روز و در بیضاوی در تفسیر قوله تعالی يَومَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأتُونَ
اَفوَاجًا از امام ثعلبی گفته که از پیغامبر علیه السلام ازین آیت پرسیدند فرمود که از امت
من ده گروه محشور شوند بعضی بصورت بوزنه و بعضی بصورت خوک و بعضی نگونسار آویخته

بر انگیخته ۱۲

وبعضی نابینا وبعضی کر وگنگ وبعضی نابنده زبان وآن بر سینه افتاده وریم از دهان وآن گشته چنانکه اهل محشر از آن در کراهت باشند وبعضی دست وپا بریده وبعضی از دارهای آتشین آویخته وبعضی با بوی بدتر از مردار وبعضی با جبهای قطران لاذقه بجلود شان پس تفسیر کرد به نمام وحرام خوار وربوا خوار وجائر در حکم ومعجب وعالم که قول او مخالف فعل او بود وموذی جیران وساعی بسوی سلطان وتابع شهوت که بازدارد او را از حقوق حق تعالی ومتکبر بانازو ودر

طهارت القلوب از ابو طالب مکی گفته که کبایر از اقوال صحابه جمع کردم هفده یافتم شرک واصرار بر گناه وقنوط واَمن وشهادت زور وقول زور وقذف محصنه ویمین غموس وسحر وشرب خمر واکل مال یتیم با علم وزنا ولواطت وقتل وسرقه وفرار از زحف وعقوق والدین یعنی اگر ابوین بر ولد سوگند خورند واو را بار نسازد یا حاجتی خواهند واو روا نکند یا گرسنه شوند ونخوراند وعلما در کبیره اختلاف کرده اند بقولی آنچه منع از و در قرآن ست کبیره ست وآنچه منع از و در حدیث بود صغیره ست وبقولی اگر وعید با تش باشد کبیره بود والا صغیره پس ای برادر کوشش دار که ارتکاب گناه بکفر رساند لیکن خوف آنست که مبادا بشومی معصیت در کفر وضلالت افتد چنانچه در مدارک در تفسیر ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون گفته این کفر وقتل انبیا بسبب عصیان واعتدا ست چه ایشان در معاصی غلو کردند تا دل ایشان قسوت گرفت ودلیر بر کفر وقتل انبیا شدند گفته اند که هر گناه نقطه سیاه بر دل می نشیند وهمچنین متضاعف شده آئینه دل زنگ میگیرد ودر مسعودی گفته که مذهب سنت وجماعت آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بجواز داشتن گناه کافر شود چنانچه لغو ودروغ گوید بو غیبت

کند و مومن را آزار دهد و در دل ترسی و پشیمانی نیارد و بسا کسانیکه ایمان بباد داده العیاذ
بالله و اینها از آن خبر ندارند و فی الحدیث المؤمن یری ذنبه کالجبل فوقه
یخاف ان یقع علیه والمنافق یری ذنبه کذباب مرّ علی انفه
فاطار پس علاج آنست که عزلت اختیار کند از برای تهذیب نفس و صحبت
نکند مگر با عالم متقی یا کتاب شریعت و بدر نیاید الا برای جمعه یا جماعت یا امر ضروری
بقدر ضرورت و سخن نگوید الا بقدر حاجت و چشم بند و گوش بند و لب به بند
گر نه بینی سرّ حق بر من بخند و اگر ناگاه گناهی بوی را ه یابد کار اورا عظیم پندارد و بر فور از و
توبه آرد در تنبیه الغافلین گفته که پیغمبر گفته علیه السلام که ملک یمین ملک شمالست چون بنده یک نیکی
کند آنرا ملک ده نویسد و اگر بدی کند خواهد که نویسد ملک یمین گوید که تا شش ساعت یا هفت
درنگ کند پس اگر استغفار کند هیچ ننویسد الا یکی بدی و بروایتی تا پنج گناه و دیگر درنگ کند
و اگر پس ازین یک نیکی کند پنج نیکی بنویسند و پنج دیگر بمقابله گناهان کند اینزمان شیطان
فریاد کند همه محنت من بیک نیکی برباد رفت و به روایتی پس اگر از کتابت ملک در آن وقت توبه
کند چون نامه اعمال او بدرگاه حق تعالی برند و عرض کنند چون بدان گناه رسند حق تعالی
فرماید بنهید پس ازین عذر خواسته و ما از و گذشته ایم این در کفایه گفته و توبه عبارتست از
ترک در حال و ندم بر ماضی و عزم بر ناعودن در استقبال پس تدارک اما در حقوق حق تعالی
بقضا و کفارت باحتیاط و در حقوق عباد در مال باستغفار یا رد مال بر
وجه کمال بمالک یا وارث اگر ممکن بود و الا تصدق کند یا صرف مصالح
مسلمانان یا تسلیم بقاضی امین و در نفس باستغفار یا توبه و یا قود و در نحو غیبت و
سب و ایذا باستغفار و ذکر مفصل و اگر با ظهار تا ذی بسیار شود اجمال کند

ونزدیک بعضی بتکثیر حسنات بسبب مظالم گویند که حق تعالی بمقابلهٔ آنها درعرصات قصری بنما
بنا فرماید صاحب حق سا مخیر سازد و یی قصر به استیفا اختیار کند پس غسل کند و غسله
پوشد و چهار رکعت در جای خالی گزارد و روی بر خاک نهد با اشک گرم و دل نرم و گناهان را
یک یک شمارد و نفس ملامت و توبیخ کند پس دست بردارد و بعد از حمد و صلوة دعا کند و مغفرت
خواهد و فی الحدیث مَا مِنْ عَبْدٍ یُذْنِبُ ذَنْبًا فَیَتَوَضَّأُ وَیُحْسِنُ الْوُضُوْءَ ثُمَّ
یُصَلِّیْ رَکْعَتَیْنِ فَیَسْتَغْفِرُ اللهَ اِلَّا غُفِرَ لَهٗ ابن مسعود گوید رضی الله تعالی عنه که
یکی پیش پیغمبر آمد علیه السلام گفت که در باغ رفتم زنی را دیدم او را در کنار گرفتم و بوسه دادم
و همه چیز بوی کردم الا جماع پیغمبر علیه السلام ساعتی خاموش شد تا این آیت آمد اقم الصلوة
تا ان الحسنات یذهبن السیات یعنی پنج نماز کفارهٔ گناهان میانه است پیغمبر علیه السلام
وی را طلبید و این آیه را بر وی خواند آنگاه فاروق رضی الله عنه عرض کرد یا رسول الله این
آیه خاص بوی است یا عام فرمود بهمه کس است و بقولی مراد از حسنات این چهار کلمه است سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر این در مدارک گفته و در شرح حصن گفته
که توبه بر فور واجب است اگرچه صغیره باشد و باید که توبه بصفت جرمیه باشد در سر و علن تا
اظهار گناه نشود و بدگمانی خلق نماند و در عین العلم گفته باید که بجنب سیئه حسنه بجنب
آن بر فور کند چون سماع قرآن در ملاهی و اعتکاف در قعود بر معصیت و تصدق بشراب
حلال لذیذ در شرب خمر و اعتاق در قتل و ذکر جمیل در غیبت و صدقه در غصب فی الحدیث
اَتْبِعِ السَّیِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا و در زبان استغفار کند و از جهت خوف عود ترک
نکند شاید که قبل از عود بمیرد تا از غفران سابقه محروم نماند و فی الحدیث خیارکم
اَلْمُفْتَتَنُ التَّوَّابُ و تسویف حرام است و فی الحدیث اَکْثَرُ صِیَاحِ

اهل النار من المسئويف و اختلاف کرده اند در صحت توبه از بعض گناه و حق آنست
که فایده نقصان عقوبت دارد و در صحت توبه عاجز از گناه ماضی و آخرت عدم صحت است
لیکن اگر تندم و تالم او بحدی باشد که اگر درین آن قادر شود تهرنفس کند امید قبول
ست و در نفع استغفار با اصرار و حق آنست که نافع ست و فی الحدیث ما اصر
من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة و انچه در حدیث دیگر
آمده ست المستغفر بلسانه المصر علی ذنبه المستهزء بربه محمول
ست بر استغفار بغفلت بر وجه عادت نه ابتهال و صدق مقال و در تذکره در ذکر فضیل
عیاض رحمة الله علیه از توریت گفته هر که توبه کند و در آن صادق باشد چون دست بر خاک
نهد زر گردد و این بتجربه رسیده اما قسم دیگر از حرام که بارتکاب آن کافر شود بسیارست
و اینجا از کتب معتبره جمع کرده شد چون ذخیره و ظهیریه و خلاصه و سراجی و عمادی و مضمرات
و نصاب و تحفه و تیسیر تا هر کسی خود را ازینها نگاه دارد نوع اول آنچه متعلق ست بحق تعالی
چنانچه انکار کند وجود حق تعالی را یا خلق او مر عالم را یا بعض او را یا نسبت کند او را
بشریک یا زن یا اصل یا فرع یا مکان یا چیزی نالایق یا بانچه مختص ست بمخلوق چون
خوردن و آشامیدن و بیداری و خفتن و آمدن و رفتن و خواستن و نشستن یا تسخر
کند بنامی از نامهای او یا بفرمانی از فرمانهای او یا انکار کند از وعده یا وعید او
یا نسبت کند فعل او را بنا حکمتی یا شک کند در اوصاف او یا نفی کند صفات
کمال از او چون علم و قدرت یا وصف کند او را بجهل یا نقصان علم یا ظلم یا قایل
شود بحدوث صفات او یا گوید ای شکیبا خدای که شکیبائی بمعنی بود و صبور
بمعنی حلیم ست و در عمادی گفته که درین اختلاف ست لیکن در سراجی گفته باید که

کافر نشود که بمعنی سور ست وهو المختار کما فی الخلاصة آیا یکی گوید ای خدا یا ایجدای
بزرگ وهمچنین ای بار خدای بقولی بار بمعنی بزرگ ست لیکن در خلاصه گفته که
بقول اکثر واصح نشود در مضمرات گفته که فتوی بر اینست ودر ظهیریه گفته
از امام محمد بن الفضل که اگر داند که معنی وی اینست و قصد کند کافر شود والا نه
واز فقیه ابی نصر دبوسی وفقیه ابی جعفر وائمه بلخ آمده که نشود وصواب اینست که بار
بمعنی متولی ست لیکن نزدیک اکثر نشود ۳ یا گوید اگر تو خدائی چنین کن
۴ یا گوید خدای بر تو ستم کند چنانچه تو بر من ستم کردی بر اصح
وبعضی حمل بر مجازات کرده اند وگفته اند که کافر نشود ۵ یا گوید ای رب این ظلم
چرا پسندی یا این جور تا کی پسندی یا رب این ستم مپسند بر اصح اما یا رب از وی
مپسند و اگر تو بپذیری من نه پذیرم کفرست ۱۵ یا گوید بارک الله فی کذبک اما دروغ
تو خدا راست کرد و قریب بکفرست ۱۶ یا گوید اگر انصاف دهد در روز قیامت از تو
انصاف گیرم همچنین اگر قضا بحق کند از تو حق خود گیرم نه اگر چون بجای اگر گوید یا
خدای تعالی مر او را ایستاده یا نشسته ۱۸ یا گوید خدای در همه جاست یا نه تو در هیچ
مکانی نه از تو خالی یا خدا را در بهشت بینم نه از بهشت ودر مضمرات وعمادی گفته
اگر گوید خدای تعالی عالم ست در آسمان یا باراده یا مکان کافر شود وبابه ده حکایت اینچه
در ظاهر اظهار آمده نه اما بی نیت نزدیک اکثر کفرست وفتوی بر اینست وهمچنین فرموده
نگر دیانتی بینند از آسمان یا عرش مگر آنکه مطلع گوید بعربی واگر گوید خدای بر آسمان
گواه ست کافر شود وعلم خدا در همه جا ست خطاست وصواب آنست که گوید هر چیز
معلوم خداست اگر خدای از زیر عرش بیداند کفرست ودر خلاصه گفته فلانرا

قضاي بد رسيده خطاي عظيم است و آنچه در دعاست قضاي بد از ما بگردان
مراد از و مقتضي است و خداي نيك كناد خطاست صواب آنست كه خدايت نيك
مرد كناد و در ويشي بدبختي است خطاست آميد بخداست و ديگر همه خطاست ۱۹
يا در جواب انشاء الله اين كار كن يا كنم بلي انشاء الله و همچنين بي تقدير خداي
تعالى يا در جواب حق نعم ترا مي بايد گويد نه اين در نصاب گفته ام يا گويد خداي
بر زبان تو بس نيايد من چگونه آيم و همچنين خداي با زنان بس نيايد من چگونه
بس آيم چون از زن مراد طلبد و زن تمردي كند تا ربي بس نيامدي اين در عمادي
گفته ۲۳ يا در موت كسي گويد خداي را او مي بايست ۲۴ يا گويد بكسي كه او را حاجت
نميشود اين فراموش كرده خداست هو الصحيح اين در ظهيري گفته ۲۴ يا گويد
سر بسته كرديم اين نيز در ظهيري گفته ۲۵ يا گويد خداي رهمن همه نيكولي كرده است
بدي از من است اين در عمادي گفته ۲۶ يا گويد اي خداي رحمت خود از من دريغ مدار
اين در سراجيه گفته ۲ يا در جواب حكم خداي چنين است گويد من چه كنم و حكم خداي
چه دانم و همچنين در جواب اين با تو بحكم خداي كار سازم گويد من حكم خداي ندانم
يا اينجا حكم خداي نرود يا اينجا حكم خداي نيست يا خداي جاكي نشايد اين در مضمرات
گفته و در عمادي گفته اگر بر وجه گويد كفر است و از جهت تغير زمانه نه و اين احسن است و اگر گويد
كار كنم بحكم اگر از جهت فساد خلق گفته شد حكم كافر نشود و اگر ماو ربه بسير گويد چرا اين كار كرد
گفت والله نكرده ام وي بغضب گفت منه تو و منه الله اختلاف است يا گويد خدا باشد
و هيچ چيز ديگر نباشد نزد بعضي و نزد ديگران خطاي عظيم است و در ظهيري گفته
كه اين كفر است كه اين قول است نعنا رجعت د جحيم و اهل ايشان و ازينجاست كه اگر

پرسند حق تعالی عدد انفاس اهل جنت و نار رسیده اند گوید این محال است و علم او بحق
تعالی حواله نکند ۲۹ یا عبد الله نامی را نداکند و کاف را آخر درآرد و در مضمرات گفته
اگر دانسته گوید کفر است و الا نه و همچنین عبد الخالق و عبد العزیز و امثال آن ۳۰ یا زن
را گوید تو دوستری بمن از خدای ۳۱ یا دیوان را گوید اگر خدای بر دو جهان گردی سیم
از تو بستانم ۳۲ اگر پیغامبر گردی گوید و تعوی در آن نیز شود و این در عمادی گفته ۳۳ یا در حالت
ظلم در جواب از خدا نمیترسی گوید از خدا نترسم و در ظهیری گفته اگر در غیر حالت ظلم
گوید و پندارد که کار بحق سکینم کافر نشود و در خلاصه گفته اگر در معصیت باشد کافر شود
و اگر در کاری باشد که در آن از حق تعالی ترسیده نشود نه و قاضی امام فتوی بر عدم کفر
داده مطلقاً مگر چون بطریق استخفاف باشد و در عمادی گفته اینک تو و اینک
خدای تو تسبیح است و همچنین از خدای میهنم و از تو یا تجدای امید دارم و بتو اما از خدای
میهنم و ترا سبب میدانم نیکوترست ۳۴ یا بظالمی گوید این از خدای ظالمترست یا تو
ظلم نمیکنی خدای سیکند در ظهیری گفته که ابو نصر دوسی را پرسیده شد از قایل ای خدای
روزی بر من فراخ یا جور بر من مکن هیچ جواب نداد امام ابو حفص گفته که نسبت
جور بحق تعالی کفر است و در شراحی گفته اولی تکفیر است لیکن در جح ظهیری و فتح
القدیری گفته که چون آب زمزم نوشند دعا کند بوسعت رزق ۴۴ یا گوید نکنم در جواب
این کار بهر خدا کن این در تحفه گفته ۳۵ یا گوید شرم ندارم در جواب از خدای شرم
دار این در مضمرات گفته ۳۶ یا گوید سوگند تو همان است و تیز خر یا تیز تو همان است
این در عمادی گفته ۳۷ یا گوید سوگند خدا نخواهم سوگند طلاق خواهم بطریق
استخفاف و در مضمرات گفته که نزد یک عامه کفر است و هو الاصح لیکن

١٢٥

لیکن از خزانه گفته که کفرست و همچنین سخن مردم سوگند نیست نیک ست و نه در و غ
یا گوید بخدا و بخاک پای فلان و فتوی بر نیست این در سراجیه گفته اما بخدا و بجان تو
یا بسر تو اختلاف ست این در خلاصه گفته لیکن در جامع گفته اگر گوید بجان تو و سر تو و اعتقاد
کند که این سوگند ست و جز با این و اجب ست کافر شود و اگر گوید بخدای و بپیغامبر درین خطر
عظیم ست کما فی المطالب یا میگوید خدای میداند که ترا از فرزند خود دوستر می
دارم این در تحفه گفته یا میگوید خدای میداند که چنین نکرده ام و خلاف آن باشد
بقول اکثر و در سراجیه از امام حلوانی گفته که اصح اینست و از امام سرخسی گفته
انگاه که معتقد باشد که چنین سخن بکذب کفرست و فتوی امام حسام الدین بر نیست
و در عمادی گفته خدای میداند که بغم و شادی تو چنانم که بغم و شادی خود نزد
عامه کفرست و بقولی اگر در غم و شادی او دمال و تن قیام نماید چنانچه بکار خود نشود
والا شود اما خدای میداند که پیوسته ترا بدعای یاد میکنم یا همیشه ترا یاد میکنم درین
اختلاف ست با درشدت رحمت گوید اگر عتاب کند حق تعالی بمن با آنکه بمن چنین
محنت ست ظلم کرده باشد لیکن اگر در مرض یا تنگی روزگار گوید ندانم مرا چرا آفرید
چون از لذت دنیا هیچ بهره ندارم اختلاف ست لیکن در ظهیری گفته که این خطای عظیم ست
که تنگدلی او را برین حمل کرده و فی الحدیث یقول الله لملائکته لا تکتبوا
علی عبدی فی ضجره شیئا یا صاحب مصائب گوید مال گرفتی و
ولد گرفتی آن گرفتی و این گرفتی باقی چه مانده که نگرفتی و اگر وی دعوی خطا کند
مصدق نباشد این در نصاب گفته نه در ثبوت بسیر بقول بسگیری از کسیکه یکی دارد و بسگیری
کسیکه ده دارد و نه بدادی و باز ستدی و نگفتن مریض خدا ترا دیده مرا دیده ترا چنان

آفریده مرا چه گناه بر تقیه و بقولی کفر است که ظلم نسبت کرد ۳ یا گوید تا ما میشویم بتر
خدای نیز با ما میشود بتر و تا ما میشویم نیکوتر خدای نیز با ما میشود نیکوتر ۴ یا گوید فلان
در عیب من چنان است که بیهوده در عیب خدا نزدیک جمهور و بعضی گفته اگر مراد استقباح
فعل اوست نه ۵ یا گوید خدای فلان را آفریده و از پیش خود رانده ۶ یا گوید روزی
از خداست لیکن از بنده جنبش خواهد و در عالم ملکی گفته تا فلان زنده است یا بر پای
یا تا سر فلان سبز است یا تا چرخ بکام فلان میگردد یا تا بازوی من بجاست مرا غمی
نیست کافر شود و در خلاصه گفته تا این دستها زرین با من است یا تا بازوی
با من است هیچ وزری کم نیاید مخاطره است ره وا از کار کنیم و آزاد وار خوریم از کلمات
مجوس است ۷ یا گوید من خدایم بر وجه مزاح یعنی خود آیم ۸ یا گوید یا حق سر سبز
کردیم آی بار خدای ۹ یا گوید خدای چه تواند کرد چیزی دیگر نتواند کرد بجز دوزخ بردن
۱۰ یا در جواب فلان با تو راست نمیگوید حق تعالی نیز با او راست نبود ۱۱ یا گوید خدای
رز دوست نمیدارد مرا نداده است بقصد نسبت بخل والا نه و در ظهیری گفته اگر
جواب خدای تعالی با تو احسان کرده گوید رو با خدای خنگ کن که چرا داده اختلاف است
لیکن در خلاصه گفته که قاضی ابو علی نسفی فتوی بر عدم کفر داده و اگر گوید رو بالای نبه
و آسمان بر آی و با خدای جنگ کن کافر شود ۱۲ یا در جواب حق تعالی ترا عذاب
کند بر دعا گوید خدای را تو نشانده تا کند آنچه تو گوئی ۱۳ یا گوید دست خدای دراز است
نزد یکی اکثر و بقولی اراده قدرت نه در خلاصه گفته که امام حاکم گفته که این کفر نیست
و در عمادی گفته در جواز بیش الله دو قول است و امام حلوائی و امام سرخسی توسعه کرده
در پارسی و عربی ۱۴ یا گوید پای خدا باید گرفتن درین جا دشنه با اعتقاد جارحه باراده

لا نجات فی ہذا الا بالاعتصام باللہ لیکن لفظ قبیح ست **در مضمرات** گفتہ بیزارم از خدای تعالی اگر چنین کنم سوگند ست و بفعل کافر نشود و اگر نزد وی چنان ست کہ بکردن کفرست و الا نہ و بر و کفارت یمین ست کافر باشم اگر این کار کردہ باشم و میداند کہ کردہ اگر نزد وی آنست کہ یمین ست و کفر نیست نشود و الا شود و فتوی واگر ناسی باشد نزدیک ہمہ کافر نشود و ہمین حکم ست اگر تعلیق بامری کند کہ یاد علم غیب کند چنانچہ نزدیک فوت ہالہ در گرد قمر گوید باران خواہد شد و دعوی علم غیب کند اما اگر مرید سفر آید و از علگہ باز گردد نزدیک بعضی کافر شود **و در ظہیری** گفتہ اگر نزدیک قاہی ہامہ گوید کی می میرد یا غلہ گران خواہد شد یا مثل این اختلاف ست **و در عمادی** گفتہ اگر در جواب غیب سیدانی گوید آری کافر شود و ہمچنین آری در جواب قول آن سر خدای سیدانی لیکن از ذخیرہ گفتہ باید کہ درین اختلاف باشد شاید کہ مراد او تہدید بود **و در عالم ملکی** گفتہ کہ فلان چیز خوردہ ام درد چشم آمد شفا گرفت سکنجبین خوردم بہتر شدم کافر نشود لیکن شرک خفی باشد یا گوید خدای و رسول خدای و ملایکہ را برین نکاح گواہ کردم **و در نصاب** گفتہ اگر فرشتہ دست چپ را گوید نہ و اگر گوید خدا و رسول را بر تو گواہ کردم بارادہ تہدید خلاف ست یا تصدیق کند کاہن را در خبر غیب **و در مضمرات** گفتہ کاہن آنست کہ گوید مرا جن یار ست از غیب خبر میکند یا بنفس خود میدانم و فی الحدیث من اتی کاہنا فصدقہ فیما یقول فقد کفر بما انزل علی محمد و از تفسیلی آمدہ کہ کاہن ساحر ست اما قایل تعلم مسروقات درین خبر داخل نہ **نوع دیگر** کہ متعلق ست بانبیاء و ملائکہ علیہم السلام یا عیب کند یا تحقیر کند انبیا چون قصد نا وہ یا غیبت گیرد برانبیا چنانچہ باہانت گوید مہتر سلیمان دنیا داری بود حریص این در تیسیر گفتہ یا انکار آرد از پیغمبرے **و در عمادی** گفتہ کہ انکار پیغمبری خضر و ذی الکفل

پیغامبری او باجماع مقرر نشده کفر نیست اما ایمان آوردم بهمه پیغمبران و انبیا و نمیدانم
که آدم پیغامبر بود یا نه این در تتمه گفته ٦١ یا گوید اگر فلان پیغمبر بودی بروا ایمان نیاوردی
٦٢ و یا گوید اگر گفته پیغمبران حق است سیتیم ٦٣ یا گوید من رسول الله ام یا پیغمبرم اما طالب
معجزه از مدعی بقولی کافر است و بقول متاخرین باراده تعجیز و افتضاح او نه ٦٤ یا گوید اگر
تو پیغامبری من از تو بیزارم ٦٥ یا گوید پیغمبر مجنون بود نه بقول مغنی علیه ٦٦ یا گوید ندانم
پیغمبر جنی بود یا انسی ٦٧ یا گوید جامه پیغامبری و ایمار ریمناک بود یا دراز ناخن بود بر وجه
اهانت و بقولی مطلقا ٦٨ یا موی رسول را مویک گوید باهانت در ظهیری گفته بقول
باراده تعظیم نه و همچنان بتصغیر عضوی از اعضای او چون دستک و پایک و در خلاصه
گفته محمد درویشک بود بر وجه اهانت کفر است و در ظهیری گفته اگر محمد یا احمد یا ابو القاسم
نام را گوید ای پسر انیه اگر ذاکر باشد کافر شود و از امام محمد آمده که اگر مکره بر سب پیغامبر
علیه السلام و دشنام کرد اگر در ان آن غیر پیغمبر در دل او گذشته و مطلقا کرد کافر شود
و باراده غیر نه و الا نه و در مضمرات گفته این بر سه گونه است اگر غیر در دل او گذشته بقصد
محمد علیه السلام کافر شود و بقصد او نه و اگر در دل او چیزی نگذشته و دشنام داد محمد را
و راضی بر آن نموده نه چنانچه در کلمه کفر ٦٩ یا گوید اگر پیغامبر مرا مردک خواند باز خوانم
فرو نگذارم ٧٠ یا در جواب آدم گندم نخوردی گوید پس ما همه جولاهه بچگان باشیم
٧١ یا گوید اگر آدم گندم نمیخوردی ما بدبختان نمیگشتیم لیکن اگر گوید درین بلائی افتادیم
اختلاف است این در عمادی گفته ٧٢ یا در جواب پیغامبر که دوست میداشت گوید
من دوست ندارم و همچنین هر چیزیکه او را دوست داشته و بقول متاخرین باراده
اهانت شود و الا نه و در زمن امام ابو یوسف با هارون رشید رحمهما الله تعالی بر مایده بودند روایت

کرد که پیغامبر علیه السلام کدو را دوست میداشت حاجب گفت اما من دوست نمیدارم امام گفت که کافر شدی و حکم کرد بعود یا قتل وی تا تایب شد تا این گشت ۳ ، یا نزدیک روایت این حدیث بَيْنَ الْمِنْبَرِ وَقَبْرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ گوید منبر و حظیره می بینم و چیزی دیگر نه ۴ ، یا نسبت کند پیغمبر علیه السلام را بی ادبی چنانچه در برابر پیغمبر علیه السلام هر بار که خوردی انگشتان بلیسیدی این بی ادبی ست ۵ ، یا در جواب این کار بکن که سنت ست گوید نکنم اگرچه سنت ست چون حلق سر و قطع ناخن و سبلت و مسواک **در مضمرات** گفته که روز عاشورا یکی گفتند سرمه کن که درین روز سنت ست وی گفت که کار زنان و مخنثان بود کافر شود **و در عمادی** گفته کسیکه راضی نشود بسنتی از سنن مرسلین کافر شود **و در خلاصه** گفته اگر گوید سبلت بیست کافر شود ۶ ، یا گوید نمیدانم ملائکه افضلند یا پیغامبران یا آدمیان دیگر ۷ ، یا گوید آه ازین پیغامبران ۸ ، یا گوید آنهم چنین گفته باراده پیغامبر علیه السلام نه آنکه بزرگوار لیکن در عمادی گفته که در آن اختلاف ست ۹ ، یا گوید اگر فلان پیغمبر ست از وی لبتانم **در ظهیری** گفته آنگاه که طالب غیر حق باشد والا نه لیکن در سراجی گفته اگر خدای جهان ست لبتانم کفر ست و اگر پیغمبر ست نه ۱۰ ، یا گوید اگر پیغامبران و فرشتگان گواهی دهند که فلان را سیم نیست استوار ندارم و همچنین نشنوم گواهی فلان اگرچه جبرائیل و یا میکائیل باشد آه ۸ ، یا عیب کند فرشته را از فرشتگان **و در عمادی** گفته من فرشته ام بقولی کفر ست **در مضمرات** گفته روی فلان دشمن میدارم چون روی ملک الموت کفر ست نزدیک اکثر و بر من چون دیدار ملک الموت ست خطای عظیم ست و بقولی کفر ست و بقول اکثر نه و بقولی از جهت عداوت او کفر ست و از جهت کراهت

۱۲۹

و در تحفه گفته و همچنین از مهابت اوست ۸۲ یا انکار کند از صحبت صدیق رضی الله
تعالی عنه نه از صحبت فاروق و ذی النورین رضی الله تعالی عنهم ولی مستحق لعنت
شود ۸۳ یا قذف کند صدیقه را نه قذف سایر زنان پیغمبر علیه السلام رضی الله
تعالی عنهن اما مستحق لعنت شود ۸۴ یا انکار کند از خلافت شیخین رضی الله تعالی
عنهما در صحیح ما و همچنین اگر رافضی سب و لعن کند شیخین را این در خلاصه گفته و در دیگر
که متعلق است بقرآن و خبر و علم ۸۵ یا انکار کند آیتی را از قرآن نه بانکار معوذتین
و در ظهیری و عمادی گفته که بقول بعضی کافر شود که بعد از صدر اول اجماع
شده بر آنکه از قرآن است لیکن صحیح اولست که اجماع متاخر رافع اختلاف متقدم
نیست نزدیک شیخین رحمهما الله تعالی و در مضمرات گفته که بانکار خبر متواتر
کافر است نه بانکار مشهور بر صحیح و نه بانکار احاد ولیکن در آن تضلیل است و در آن
اثم و در خلاصه گفته که بقولی بانکار احاد کافر شود و بقولی آنگاه که بروجه استخفاف
باشد ۸۶ یا سخریت یا عیب کند قرآن را ۸۷ یا اعتقاد کند که مخلوق است حقیقة
و اگر معلم گوید تا قرآن آفریده شده سیم پنجشنبهی استاد نهاده شده اختلاف است
مگر چون معتقد باشد ۸۸ یا کسی که قدح پر کرده بیارد و گوید کاسا دهاقا یا کاسا
سرابا بطریق مزاح و استهزا و همچنین در وقت جمع قومی گفتن و حشرناهم فلم نغادر
منهم احدا یا و جمعناهم جمعا و همچنین هر چه باستخفاف قرآن سازند ۸۹ یا مردی را که
سورتی بسیار [illegible] اند گوید که این سوره از نون گرفته و در تحفه گفته که چون صدر شهید از
خراسان آمد و نام او برهان بود خلقی باستقبال او بر آمدند و قرآن خواندند یا ایها الناس
قد جاءکم برهان من ربکم امام احمد صاحب تفسیر گفت کافر شدید و فرمود [illegible] این

۱۳۰

آن برهان نیست که در قرآن هست ۹۰ یا قرآن را بر ضرب دو دست یا دف یا قضیب خوش اندر
لعب و سبکی آورد یا پای نهد بر قرآن عمداً ۹۱ و یا مصحف در قاذورات انداز و این در
شرح عقاید گفته ۹۲ یا در جواب چه اقرآن نمیخوانی گوید سیر شده ام این در ذخیرة الفقها
گفته و در عمادی گفته ۹۳ یا گوید ای کوتاه تر از انا اعطیناک ۹۵ یا گوید قرآن عجمی
ست اما اگر گوید در وی کلمه عجمی هست نه ۹۶ یا قاری اگر گوید اینچه بانگ طوفان ست ۹۷
یا نزد سماع بانگ گوید دروغ میگوید یا آواز جرسست یا بانگ شبان هست و همچنین آنچه
بانگ طوفان ست یا بانگ خرست این در عالمگیری گفته و اگر اعاده کند بر وجه استهزا کافر
شود ۹۸ یا گوید کاسه ثرید بهترست از علم و اگر گوید نمیدانم که این تاویل دارد نه آن
۹۹ یا گوید اینها که علم آموزند داستانهاست که می آموزند ۱۰۰ یا گوید تزویرست یا باد است
آنچه عالمان میگویند ۱۰۱ یا گوید علم حیل را منکرم ۱۰۲ یا کسیکه حیله شرعی میکند گوید از راه
رخنه در دوزخ میروی ۱۰۳ یا گوید که میتواند کرد گفته ایشان را ۱۰۴ یا در جواب بمجلس علم برو
گوید مرا بمجلس علم چه کار ۱۰۵ یا گوید درم باید علم چکار آید ۱۰۶ یا گوید فساد کردن بهتر
ست از دانشمندی ۱۰۷ یا گوید فعل دانشمندان همان ست و فعل کافران همان چون
فقیه معین گوید ۱۰۸ یا کسی را که از مجلس علم آید از کنیست آمده ۱۰۹ و یا فقیه یا علوی
را دانشمندک یا علویک گوید بقصد استخفاف بدین و الا نه ۱۱۰ یا نظر کند عالم را
بحقارت یا باهانت اما بغض او بی سبب ظاهر ترس کفرست در جامع گفته یا باهانت
علم و علما کافر میشود در اصح و در تحفه گفته آنگاه که از علم دین باشد ۱۱۱ یا زن گوید
لعنت بر شوی دانشمند باد ۱۱۲ یا تشبیه کند بمذکران یا معلمان بطریق استهزا
در خلاصه گفته و همچنین جماعتی که با وی بخندد ۱۱۳ یا استهزا کند شریعت را و همچنین بزدن

فتوی بر زمین و گفتن چه شرع ست یا چه باد نامه فتوی آورده یا آروغ بلند زند گوید اینک شریعت را این در سر آن گفته ۱۱۵ یا در جواب با من بشرع بیا گوید پیاده بیار تا بروم

بی جبر نروم نه در جواب با من بقاضی و ده ۱۱۵ یا گوید آنوقت که سیم ستدی شریعت و قاضی کجا بود و بقولی بارادت قاضی شهر نه ۱۱۶ یا گوید من شریعت را چه دانم و این چنینها

پیش نرود یا سود ندارد و در عمادی گفته بر سم کار میکنیم نه بشرع اختلاف ست و در مضمرات گفته ۱۱۷ یا گوید با علم یا شریعت را چه کنیم یا من علم را چه دانم مارا خود

ترس ست ۱۱۸ یا برابر طلاب العلم مشیون علی اجنحة الملائکة گوید این باری دروغ ست گوید که یکی از طلبه این حدیث را شنید در راه پا بر زمین زد تا بازوی ملایکه شکند پای او

خشک شد **نوعدیگر** که متعلق ست باذکار و طاعت و قبله ۱۱۹ یا در جواب دروغ مگو گوید که این سخن راستتر ست از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله **در تحفه** گفته اگر در

جواب چرا خیانت میکنی یا چرا دروغ میگوئی گوید تا خیانت نمیکنم و دروغ نمیگویم روزگار نمیگذرد یا تا در خرید و فروخت دروغ نگوئی نانی نیابی یا از اینها چاره نیست

یا سکند شت محارم خدا یتم کرده باشد و ظهیری گفته ۱۲۰ یا در جواب بگو لا اله الا الله گوید تو نگفتن این کلمه چه بر سر آورده تا من گویم و همچنین نمیگویم بقولی و بقولی باراده

آنکه با مر تو میگویم نه و بقولی مطلقا نه ۱۲۱ یا گوینده کلمه را گوید چه لا اله الا الله چه لا اله الا الله یا هزار بار لا اله الا الله محمد رسول الله بسبیل تخفیف **و در تحفه** گفته اگر در جواب لا اله الا

الله مرد شوار کار گوید ای لا اله الا الله کار شود که کلمه اخلاص را باستخفاف گفت ۱۲۲

یا نزدیک خوردن گوید لاحول بکار نیست یا لاحول را چکنم حق من ده یا لاحول بی نیاز نمیکند از گرسنگی یا لاحول بجای نان سود ندارد یا از لاحول چیزی نیاید ۱۲۳ یا در جواب مسل گوید

قرطبان بود کسیکه نماز کند و کار بر خود دراز کند با مردمان از بهر ما میکنند یا بش تا ماه رمضان آید تا نماز کنم یا نماز میکنیم چیزی بسر نمی آید یا توکه نماز کردی چه بر سر آوردی یا که تو ابتلا این کار بسر بردن یا نماز کرده ناکرده یکسان است تا چند نماز کنم مرا دل بگرفت یا خوش کاری است بی نمازی یا نماز مرا لنی سازد یا نماز در طاق نهاده ام و در

مضمرات از امام ابی حفص گفته اگر مریض در جواب صل گوید بالعبد لا اصلی ابدا و نگذارم تا مرد نماز بروی نگذارم که کافر مرده و امام ناطقی گفته که اگر مطلق گفته نشود لیکن در خلاصه گفته که لا اصلی در جواب صل کفر است مگر بارادهٔ با مرگ اما اصح آنست اگر فرض ندانند کافر شود ۱۲ یا در جواب نماز کن تا حلاوت نماز یابی گوید که تو مکن تا حلاوت بی نمازی یابی ۱۲ یا در جواب بیا تا آن کنیم برای حاجت گوید من بسیار نماز کردم حاجت روا نشد استخفافا **در عالم ملکی** گفته اگر گوید نماز حاجت چیزی نیست من آزموده ام کافر شود یا تعوید الحمد چیزی نیست من آزموده ام یا انگبین چیزی نیست من آزموده ام کافر شود که نماز خوار داشت و در قرآن در انگبین شفا نهید **در عمادی** گفته ۱۲ یا بنده در جواب نماز گزار گوید نگذارم که ثواب خواجه راست و همچنین اگر مصلی در رمضان فقط گوید این خود بس است یا زیاده می آید که یکی بهفتاد برابر است ۱۲ یا در جواب زکوة ده گوید بمنید هم و بقولی در اموال ظاهره نه ۱۲ یا گوید حق تعالی نقصان در مال من کرده من در حق او کم میکنم ۱۲ یا زکوة را گوید تا چند این تاوان ادهم ۱۲ یا رمضان را گوید آمد ماه گران **در خلاصه** گفته اگر بدخول جب گوید بتعقیبها اندر افتادیم اگر تهاون بر رمضان و موسم کرده کافر شود و بواسطه تعب ۱۲ یا گوید اگر ده نماز فرمودی یا زکوة از پنجدرم یا روزه از یکماه زیاده فرمودی نکردمی ۱۲ یا گوید هر چند طاعت میکنم هیچ

جلد اول

زیاده نمی بینم ۱۳۳ یا در جواب چرا امر معروف نکنی گوید مرا چه کار یا مرا او چه کرده است یا مرا از دوجه آزار رسیده است یا من عافیت گزیده ام یا مرا باین فضولی چه کار یا مرا او را

روا است و در عمادی گفته که اگر امر آن معروف اگوید غذا آمد بوجه رد خوف

کفر است ۱۳۴ یا گوید اگر مرا خدای بفرماید چنین نکنم ۱۳۵ یا گوید اگر قبله اینجانب گردد

نماز اینجانب نگزارم ۱۳۶ یا گوید اگر فلان قبله شود یا ناحیه کعبه روی سوی او نکنم ۱۳۷

یا گوید قبله دو است کعبه و بیت المقدس نوع دیگر که متعلق بهشت و دوزخ و قیامت

۱۳۸ یا گوید اگر فرمان شود که با فلان در بهشت در آی در نیایم و همچنین اگر مرا بهشت دهد

جز تو آنرا نخواهم یا در نیایم و در سراجیه ملتقط اگر خدای مرا بهشت دهد بی تو نخواهم بر

اصح نه ۱۳۹ یا گوید اگر مرا بهشت از کرده تو یا از کرده این عمل دهد نخواهم ۱۴۰ یا گوید اگر

بهشت دهد نخواهم دیدار خواهم ۱۴۱ یا در جواب دنیا بگذار تا آخرت یابی گوید نقد

ترک نیارم از کرد نسیه ۱۴۲ یا در جواب رضای حق طلب گوید مرا رضا نمی باید ۱۴۳

یا در جواب بسیار مخور که خدای تعالی ترا دوست ندارد گوید بخورم دوست دارد خواه دشمن

۱۴۴ یا گوید ندانم کافر در بهشت بود یا در دوزخ ۱۴۵ یا گوید از دوزخ نیندیشم ۱۴۶

یا گوید بلب دوزخ روم ولیکن اندر نیایم و در عمادی گفته بیزارم از ثواب و عقاب

کفر است در تحفه گفته اگر در جواب کدام مذهبی امام ابوحنیفه یا شافعی گوید من لعنت

میکنم هر دو مذهب را صدر شهید گفته اگر تو به کند تعزیر کنند و الا بکشند آما بیزارم از مذهب

امام شافعی نه لیکن نشاید گفت ۱۴۷ یا در جواب عذاب خدای تعالی بسیار است گوید یک

دست بردارم ۱۴۸ یا در جواب قرض من ده و اگر نه روز قیامت گیرم گوید ده دیگر بده

و در آنجهان بستان خواه بقول اکثر و فتوی محمد بن الفضل بحنفی الا کجا یابی مرا در

انبوهی اختلاف ست در خلاصه گفته که بدان جهان باز خواه تا باز دهمت بر اصح
کفرست ۴۹ ایا در جواب باش تا بمحشر رسی تا حق خود از تو در محشر گیرم گوید ترا بمحشر چه
کار نوع دیگر آنچه متعلق است بکفر در سوم او ۵۰ ایا معلم صبیان گوید یهود بهتر از
مسلمانان که حقوق معلم سید هند ۵۱ ایا کافری به از خیانت نزدیک اکثر و
ابوالقاسم صفار فتوی بدین داده ۵۲ ایا بشوهر گوید کافر بودن بهتر از با تو بودن
لیکن در ملتقط و سراجی گفته نه در ظهیری گفته کفر نیست از آنچه تو میگوئی بقولی
کفرست و بقول فقیه ابی اللیث یا براده تقبیح المعامله نه تحسین کفر نه ۵۳ ایا گوید
نصرانیه بهترست از مجوسیه یا یهودیه و یهودیه بترست از نصرانیه ۵۴ ایا در حالت
خصومت گوید اگر اینچنین مسلمان باشد کافر بهتر از چنین مسلمانان ۵۵ ایا
یکی از دو خصم دیگری را گوید بیزارم از دین تو مگر باراده عبادت چون معروف باشد در
عمادی گفته از مسلمانی بیزارم بقولی کفرست و اگر بشوهر گوید نیست ترا حمیت و دین
اسلام که راضی میشوی بخلوت من با بیگانه وی گفت نیست مرا حمیت و دین اسلام لی
کفرست ۵۶ ایا در جواب مومن هستی گوید بغضب نیم بعمد نه بخطا و فتوی امام عبدالکریم
بن محمد بر نیست و در ظهیری گفته که ابعضی آمده اگر در جواب یا مسلمان هستی گوید نه
کافر نشود که مراد از قول مردم که فلان مسلمان نیست ۵۷ اکه افعال او چون افعال مسلمانان
نیست یا در جواب این سخن مگو که بر تو کفر لازم کنیم گوید چه کنی اگر کفر مرا
لازم آید ۵۸ ایا در جواب کافر شدی گوید کافر شده گیر ۵۹ ایا زن در جواب
یا یهودیه یا کافره یا مجوسیه گوید همچنین ام طلاق ده اگر چنین هستم یا تو نباشمی
نه اگر چنینم مراد ار بر اصح و در تتمه گفته اگر در جواب تو مغی یا ترسائی یا کافری

زیاده نمی بینیم ۱۳۳ یا در جواب چرا امر معروف نکنی گوید مرا چه کار یا مرا او چه کرده است
یا مرا از وچه آزار است یا من عافیت گزیده ام یا مرا این فضولی چه کار یا مرا اورا
روا است ودر عمادی گفته که اگر امر آن معروف اگوید غوغا آید بوجه رو خوف
کفر است ۱۳۴ یا گوید اگر مرا خدای بفرماید چنین نکنم ۱۳۵ یا گوید اگر قبله اینجانب گردد
نماز اینجانب نگزارم ۱۳۶ یا گوید اگر فلان قبله شود یا ناحیه کعبه روی سوی او نکنم ۱۳۷
یا گوید قبله دو است کعبه و بیت المقدس نوع دیگر که متعلق بهشت و دوزخ و قیامت
۱۳۸ یا گوید اگر فرمان شود که با فلان در بهشت در آی در نیایم و همچنین اگر مرا بهشت دهد
جز تو آنرا نخواهم یا در نیایم ودر سراجیه ملتقط اگر خدای مرا بهشت دهد بی تو نخواهم بر
اصح نه ۱۳۹ یا گوید اگر مرا بهشت آن کرده تو یا از کرده این عمل دهد نخواهم ۱۴۰ یا گوید اگر
بهشت دهد نخواهم در رویت خواهم ۱۴۱ یا در جواب دنیا بگذار تا آخرت یابی گوید نقد
ترک نیارم از کرده نسیه ۱۴۲ یا در جواب رضای حق طلب گوید مرا رضا نمی باید ۱۴۳
یا در جواب بسیار مخور که خدای تعالی ترا دوست ندارد گوید بخورم دوست دارد خواه دشمن
۱۴۴ یا گوید ندانم کافر در بهشت بود یا در دوزخ ۱۴۵ یا گوید از دوزخ نیندیشم ۱۴۶
یا گوید بلب دوزخ روم ولیکن اندر نیایم در عمادی گفته بیزارم از ثواب و عقاب کفر است
کفر است در تحفه گفته اگر در جواب کدام مذهبی امام ابوحنیفه یا شافعی گوید من لعنت
میکنم هر دو مذهب را صدر شهید گفته اگر توبه کند تعزیر بکنند والا بکشند اما بیزارم از مذهب
امام شافعی نه لیکن نشاید گفت ۱۴۷ یا در جواب عذاب خدای تعالی بسیار است گوید یک
دست بردارم ۱۴۸ یا در جواب قرض من ده و اگر نه روز قیامت گیرم گوید ده دیگر بده
و در آنجهان بیست باز خواه بقول اکثر و فتوی محمد بن الفضل رحمه الله [illegible] یا لی مراد [illegible]

انبوهی اختلافست در خلاصه گفته که بدان جهان باز خواه تا باز دهمت بر اصح

کفرست ۴۹ ه یا در جواب باش تا بحشر سے تا حق خود از تو در محشر گیرم گوید ترا بحشر چه

کار نوع دیگر آنچه متعلق ست بکفر در شوم او ۵۰ ه یا معلم صبیان گوید یهود بهتر از

مسلمانان که حقوق معلم سید هند ۵۱ ه یا کافری به از خیانت نزدیک اکثر و

ابو القاسم صفار فتوی برین داده ۵۲ ه یا بشوهر گوید کافر بودن بهتر از با تو بودن

لیکن در ملتقط و سراجی گفته نه در ظهیری گفته کفر نیست از آنچه تو میگوئی بقولی

کفرست و بقول فقیه ابی اللیث باراده تقبیح امر معامله نه تحسین کفر نه ۵۳ ه یا گوید

نصرانیه بهترست از مجوسیه یا یهودیه و یهودیه بهترست از نصرانیه ۵۴ ه یا در حالت

خصومت گوید اگر انچنین مسلمان باشد کافر بهتر از چنین مسلمانان ۵۵ ه یا

یکی از چنین دیگری اگوید بیزارم از دین تو مگر باراده عبادت چون معروف باشد در

عمادی گفته از مسلمانی بیزارم بقولی کفرست و اگر بشوهر گوید نیست ترا حمیت و دین

اسلام که راضی میشوی بخلوت من با بیگانه وی گفت نیست مرا حمیت و دین اسلام لی

کفرست ۵۶ ه یا در جواب مومن هستی گوید بغضب نیم بعمد به بخطا و فتوی امام عبد الکریم

بن محمد بر نیست و در ظهیری گفته که بعضی آمده اگر در جواب آیا مسلمان هستی گوید نه

کافر نشود که مراد از قول مردم که فلان مسلمان نیست ۵۷ ه اکه افعال او چون افعال مسلمان

نیست یا در جواب این معنی مگو که بر تو کفر لازم کنیم گوید چه کنی اگر کفر مرا

لازم آید ۵۸ ه یا در جواب کافر شدی گوید کافر شده گیر ۵۹ ه یا زن در جواب

یا یهودیه یا کافره یا مجوسیه گوید همچنین ام طلاق ده اگر چنین نیستیم یا تو نباشمی

نه اگر چنینم مراد ار بر اصح و در تیسیر گفته اگر در جواب تو سغی یا ترسائی یا کافری

گوید چنینم با من صحبت مدار یا اگر چنین نبودمی با تو صحبت نداشتمی کفر ست و **در عمادی**
گفته اگر شوهری در جواب این الفاظ گوید اگر همچنینم با من صحبت مدار بر اصح کفر ست
و همین حکمت در بیگانه ۱۶۰ یا در جواب ای کافر ای یهودی ای مجوسی گوید لبیک
لیکن اگر گوید خود تویی یا خاموش باشد نه اما اگر مخاطب اراده دشنام دارد کافر نشود و
اگر اعتقاد کفر مخاطب دارد کافر شود مختار همینست و آنچه در موقف ست که باجماع کافر
نشود مراد اجماع متکلمین ست این در تفریر جامع گفته و اگر کافر پسر را گوید ای بابا ای ماما
کفر نبود و ای کافر بچه بر قول اکثر و اصح کفر نیست اگر مرید کفر خود نباشد **و در ظهیری**
گفته اگر گوید بدتر ای کافر خداوند اگر نزد وی زاده کافر شود و الا نه لیکن در خلاصه گفته که
مطلقا نشود ۱۶۱ یا گوید این روزگار کافران ست روزگار مسلمانی در زندین نیست
در عمادی از محیط گفته هذا لیس بصواب عندی ۱۶۲ یا کلاه مجوس بر سر نهد ضرورت
باشد یا نه بر صحیح نه عمامه مشابهت آن کلاه بر مختار این در خلاصه گفته ۱۶۳ یا زنار در میان
بندد و در خلاصه گفته و در دار حرب در آید و بقولی اگر برای تخلیص اساری میکند نشود
و اگر برای تجارت در می آید شود **و در ظهیری** گفته زنی ریسمان سیاه در میان
بست گفتندش که این چه چیزیست گفت زنار کافره شود ۱۶۴ یا عسلی بر کتف نهد
خواه بسخریه و خواه باعتقاد این در مضمرات گفته ۱۶۵ یا بعد از نصیحت بخشم گوید
بعد ازین کلاه مغان بر سر نهم ۱۶۶ یا بسوی معبد مجوس تعظیم بر آید **و در خلاصه**
گفته یکی بکوچه نصاری گذشت دید که می با مطرب مینوشند گفت زهی کوی عشرت
رسن بر میان می باید بستن و با ایشان در بزده و دنیا را خوش خوردن کافر شود
در تحفه گفته ۱۶۷ یا بسوی نیروز مجوس بر آید و موافقت کند با ایشان در فعال

در ظهیریه از امام ابی حفص کبیر گفته که دخول در عید کفار از جهت تعظیم کفر است
واز جهت تفنن نه ۱۶۸ یا هدیه فرستد بسوی مسلم یا مشرک در نوروز و در مهر تعظیم آن روز
نه اگر بحکم عادت باشد واراده تعظیم نبود ولیکن نباید بلکه قبل از آن فرستد یا بعد از آن
ونه بحضور دعوت او که برای حلق سر کودک باشد گویند که مغی بود غنی و بر فقرا مسلمانان
ومساجد نفقه میکرد وقرض میداد دعوتی ساخت برای حلق ناصیه ولد و آنجا بسیار
مسلمانان حاضر شدند وبعضی هدایا فرستادند مفتیان شهر بشیخ الاسلام ابی الحسن
سغدی نوشتند که شهریان مرتد شدند زود در اینجا برس فرمود اجابت دعوت
دنیایان روا هست ومجازات محسن مروت ست وحلق سر از شعایر اسلام انه اهل صلابت
وحکم بردت باینقدر ممکن نیست لیکن در عمادی گفته او نیز نا موفقت ست ۱۶۹ یا گوید هدیه
فرستادن در نوروز نیکوست و در مضمرات گفته باتفاق مشایخ تحسین امر کفار
کفر ست تا اگر گوید که ترک سخن در طعام از مجوس نیکوست یا ترک مضاجعت در حیض
از ینها نیکوست کافر شود و در خلاصه گفته اگر نزدیک اجتماع مجوس در نوروز
گوید خوب سیرت نهاده اند یا از مجوس برسد امسال چه نسبود آدم کافر شود ۱۷۰
یا خرید کند در نوروز نه بهر تعظیم آن روز ۱۷۱ یا گوید فلان از من کافر است ۱۷۲ یا گوید
چنان دلتنگ شدم که خواستمی کافر شوم ۱۷۳ یا گوید بت را سجده کنم و این صلح نکنم
لیکن در سراجیه و ملتقط گفته بت را سجده کنم و با وی آشتی نکنم کفر نیست که مراد تبعید
زنار بر میان بندم و ترا نخواهم به نیت تبعید از نکاح او کفر نه ۱۷۴ یا در جواب مرا مرز ن
آخر مسلمان ام گوید لعنت بر تو باد و بر مسلمانی تو ۱۷۵ یا در سختی مرض گوید ان شئت
توفّنی مسلماً وان شئت توفّنی کافراً ۱۷۶ یا گوید من ملحدم که کافر ست

۷۷ ایا مسلمانی تورا گوید ترا چه بد آمده بو و از دین خود ۷۸ ایا از کلمه کفر بخندد و از قاضی امام پرسیده شد شاید که آن کلمه مضحک باشد فرمود که این کفر نیست و بحث و خنده ایست که با رضا باشد ۷۹ ایا وقصد کفر کند و همچنین عزم بر امر عجزی بکفر تا اگر زنی را کلمه کفر بیاموزد تا از شوهر جدا شود یا بی حلاله روا شود هر دو کافر شوند ۸۰ ایا راضی شود بکفر خود و در عمادی گفته هر چه فلان گوید بکنم اگر چه همه کفر گوید کافر شود لیکن در رضا بکفر غیر اختلاف ست و از ذخیره گفته که از امام آمده که این کفر ست بی تفصیل و در تمهید گفته اگر کافری گوید بر من اسلام عرض کن وی گفت ساعتی باش تا پیش فلان رو کافر شود لیکن در خلاصه گفته پیش فلان عالم رو و اسلام آر بر اصح نه و در سراجیه گفته که رضا بکفر احد بر صحیح کفر نبود چون مستقبح کفر باشد و در مضمرات گفته اگر تو کافر باشی مرا چه باین و خدا تعالی ترا سلامت دین و دنیا دهاد کفر ست اگر گوید خدای تعالی از وی مسلمانی بستاند و دیگری آمین گوید هر دو کافر شوند لیکن در عمادی گفته نه و در خلاصه گفته خدای تعالی جان تو بر کفر قبض کند کفر ست نعوذ و از امام ابو یوسف آمده که نه و بر هان ائمه برین ما نیست نوع دیگر که متعلق ست بحرام و معصیت و تمنی آن ۸۱ ایا فاسقی او فسق بیند گوید که این نیز راهی و مذهبی ست لیکن در کنز العباد گفته که بر اصح نشود اگر مراد او باطل باشد و در عمادی از شیخ ماتریدی گفته اگر سلطان زمانرا عادل گوید کافر شود که وی بیقین ظالم ست و بقولی نه که با دل ست بمایل از حق و در ملتقط گفته و اما کافر نشود که وی بخبری عدل کرده باشد ۸۲ ایا مرتکب صغیره بجواب توبه کن گوید من چه کرده ام تا توبه کنم یا توبه باید کرد ۸۳ ایا نزد اشتغال بفساد گوید بیا تا یکی خوش بزییم یا نشاط باید

الحمد بشادی ما شاد نیست یا مسلمانی آشکارا سکینم یا آشکارا شد و بقولی نه ۱۸۴ یا
گوید باید تا مسلمانی بینید و اشارت کند بمجلس فسق ۱۸۵ یا همچو ار گوید شاد باد آنکه
بشادی ما شاد است ابوبکر طرخان فتوی برین داده ۱۸۶ یا گوید هر که با سکاره نخورد
وی مسلمان نیست ۱۸۷ یا دراهم و شکر بر شارب مبتدی اندازند و همچنین اگر سباب
باد کردند ۱۸۸ یا گوید خمر را دوست دارم و از وصبر نتوانم کرد ۱۸۹ یا در جواب هر صباح
بر بیخیری خدا و خلق خدا امیر بخاری گوید خوش آری این در ظهیریه است و در خلاصه
گفته خوش می آرم ۱۹۰ یا در جواب بخور از حلال گوید حرام بسوی من احب ست یا کسی
حلال خوار بیار تا او را سجده کنم یا مرا حرام روا است یا خوش کاری ست حرام خوردن
۱۹۱ یا گوید حرام خوش ست که خوش حلال را گویند ۱۹۲ یا در جواب سی از حلال دوست
داری یا صد درم از حرام هر کدام که زودتر آید چه که وی فرق نکرد میان حلال و حرام
و همچنین مال بد خواه حلال خواه حرام و همچنین تا حرام با هم گرد حلال نگردم ۱۹۳ یا امید
ثواب از تصدق حرام دارد و اگر فقیر دانسته دعا کند و معطی آمین گوید هر دو کافر شوند
۱۹۴ یا حرام را حلال داند یا حلالی را حرام چون مجمع علیه باشد چون استحلال ترک پنج نماز
و سماع مزامیر و سماع اصوات غیر ازین اصوات تنها این در شرح علامه تفتازانی گفته
و نه وطی حایضه منکوحه و لواطت منکوحه بر صحیح این در شرح عقاید گفته و نه لواطت مملوکه
و نه مملوک بقول امام حسام الدین این در سراجیه گفته اما اباحت متعه کفر ست
این در نکاح جامع گفته و استحلال گوشت سگ مرده کفر نیست و نه این
در مضمرات گفته و در تحفه گفته استحلال گناه قطعی کفر ست صغیره باشد یا کبیره
۱۹۵ یا گوید خراج ملک سلطان ست ۱۹۶ یا بسمله کند نزد خوردن حرامی و در خلاصه گفته

ای این ملک ساکنین ست ۱۲

اگر نزد شرب خمر و زنا و قمار بسم الله گوید کافر شود و لیکن در مضمرات از قاضی بدر الدین
که در زنا نشود الحمد لله بعد از فراغ نزد بعضی نزد عادی گفته ۱۹۷ یا گوید کاش مسلمان
نشدمی تا میراث پدر بردمی ۱۹۸ یا نزدیک اسلام کسی را عطا دیگری بودی گوید کاش
کافر بودمی پس مسلمان شدمی تا مرا نیز سید ادند ۱۹۹ یا بهر دیت نصرانیه سمینه گوید کاش
نصرانی بودمی تا او را خواستمی ۲۰۰ یا تمنی کند حل محرمی را که گاهی حلال نبوده چون زنا و لواطت
و ظلم و قتل و خمر و مناکحت میان برادر و خواهر بر صحیح این در شرح عقاید گفته ۲۰۱ یا گوید
کاش نماز فرض نبودی و در روزه اختلاف است و صواب آنست که اگر از جهت نا امکان اداء
حقوق او گوید نشود ۲۰۲ یا نماز گزارد بغیر قبله عمداً اگرچه موافق افتد نزد بعضی امام و ا
ماخوذ فقیه ابی اللیث یا بجامه پلید یا بغیر طهارت نزد امام ا نزد امام رکن الاسلام
علی السعدی و در یکی نهد و آن ۲۰۳ و اینست ماخوذ امام صدر شهید فتوی بر سنت و این اختلاف
آنگاه که استخفاف نماز نباشد و الا باتفاق کفر است و در مضمرات گفته اگر بغیر جهت
تحری گزارد از امام آمده که از کفر او بترسم لیکن در سراج گفته که بر اصح کافر نشود و اگر بجامه
پلید گذارد نزد بعضی کافر نشود و در ظهیریه گفته که وجهت اکفار قدریه بقول اینها
که شر بتقدیر حق نیست و فاعل خالق افعال خود است و اکفار روافض که قایلند برجعت
اموات بدنیا و بتناسخ ارواح و انتقال بروح اله بائمه و الوهیت ائمه و خروج امام باطن
و بتوقف امر و نهی تا خروج وی و تغلیط جبرئیل در وحی بمحمد علیهما السلام نه بعلی و باکفار
امامت شیخین رضی الله تعالی عنهم بر صحیح و کفار خوارج که قایلند باکفار جمیع امت و اکفار
یزیدیه که منتظر اند پیغامبری را از عجم که ناسخ باشد ملت محمدی را و اکفار نجاریه که قایلند بنفی
صفات و آنکه چون قرآن نوشته شود جسم است و چون خوانده شود عرض و اکفار جبریه

که قایلند بانکه بنده هیچ فعل ندارد و اکفار معتمر که قایلند بان که انسان غیر تن ست او
حی و قادر مختار ست و متحرک و ساکن داو صانع تن بر او روانه و اکفار معتزله که قایلند
بانکه حق تعالی چیزی را نمی بیند و اکفار قایل بانکه بری ولا یری و اکفار قایل بانکه
کرارادت و تقدیر کند و اکفار کرامیه مجسمه خراسان اما قایل تخلید اصحاب کبایر
و همچنین منکر عذاب گور اما منکر شفاعت در قیامت کافر ست در تمهید گفته و
الحدیث ان بنی اسرائیل تفرقت بعد موسی علی احدی وسبعین
فرقة وبعد عیسی علی اثنین وسبعین فرقة وستفرق امتی من
بعدی علی ثلاثة وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة
بدانکه اصل این هفتاد و دو فرقه شش ست رافضیه خارجیه قدریه مشبهه جبریه
معطله و هر یکی دوازده گروه میشود و اقوال اینها بعضی کفر ست و بعضی بدعت و فسق
اما کفر چنانچه قول بالوهیت علی و نبوت او و اتصال نبوت از آدم تا قیامت و
علم و جواز نکاح بی گواهان از جهت حضور علی و اولاد او و حل خمر و متعه و لواطت و عدم
وقوع طلاق در حیض و سه بیک دفعه و چنانچه قول بکفر علی و مجهولیت ایمان و ناجواز
ترک جهاد لاحد پس تارک کافر باشد و ناجواز دفع زکوة لاحد از تان یا حین اندو
ایشان بی ملک و ... و چنانچه قول بانکه بهشت و دوزخ مخلوق نیند و باقی نباشند
و انکار صراط و میزان و حساب و مخلوقیت همه اعمال الله تعالی مگر ایمان و کفر و عدم
جواز نسخ و نا مقبول توبه صاحب کبیره و چنانچه قول بانه تعالی خلق الاشیاء و فرغ
و استراح و جف القلم و کل شیء یظهر فی وقته من غیر امر الله تعالی و موت کفار
بعد از سوختن در آتش و اتباع خطره دل از خیر و شر و سقوط تکالیف بعد از بلوغ

بغایت محبت و اشتراک اموال بسبب وراثت از آدم و حوا علیهما السلام و عدم
تکلیف بجز ایمان و کفر و نا وجوب تکرار عبادات بامر د مؤمن و کافر در حقیقت
و کافر نیست از جهت جواز تغیر در عاقبت و ایمان عملیست نه اقرار و تصدیق چنانچه
قول بنفی حقایق اشیا یا شک در دین و عدم معرفت صانع بحقیقت که مدرک نیست
و توقف در مشیت حق تعالی و خلق صفات جز علم و قدرت و تخلیق و مشیت و سکوت
از عدم خلق قرآن و عدم دخول مومن در آتش و انکار عذاب گور که این بر اصح کفر
ست و چنانچه قول بآن که او جوهر ست یا جسم ست یا نور ست یا مثل این ابد
چون تفضیل مرتضی یعنی بر سه یار و لعن بر معاویه و طلحه و زبیر و عایشه رضی الله تعالی
عنهم و ناجواز نماز پس فاجر و علمیت مرتضی بر سه یار و اولویت حب علی و اهل
رضی الله تعالی عنهم و چون نا نفع موتی بدعا و صدقه احیا و ناجواز بول بر زمین که
مسجد ست و بقا بر عرض و لهذا نماز در سرا اول سوا نداشته اند شاید که باد در رو با
باشد و چون نا صحت عهد در مردم و وجوب کسب بهر حال و چون قول تقسیم ثواب
و عقاب عمل کند بانیه و ناحجت قیاس مگر باراده همه کفر ست و چون قول با آنکه حوض
و صراط و میزان بحقیقت نیست بلکه حوض آسمانست و صراط دین و میزان عدل
و عرش ملک و کرسی علم ست و چون اثبات نزول و مجئ حق تعالی بی کیف و
انتقال که خطا ست و باراده انتقال کفر ست و در **عمادی** در مضمرات گفته
که کلمه کفر بعلم و اعتقاد کفر ست و اگر علم اعتقاد ندارد اما باختیار گفته نزد عامه کفر ست
و بخطا نه گفته اند که این در دیانت ست لیکن قاضی قبول نکند و از امام محمد آمده یکی خواست
که الحمد لله گوید و بر زبان او کفر رفت نشود و در **ظهیری** در مضمرات گفته کلمه کفر بعلم

کفرست بر صحیح اگرچه اعتقاد ندارد و اگر در مسئله چند وجه تکفیر اند و یکی مانع مفتی باید
میل کند و فتوی بکفر ندهد پس اگر نیت قایل نیز چنین باشد مسلم ست و اگر چنان نباشد
فتوی مفتی نافع نبود و او را بتوبه و تجدید نکاح امر کند و اگر هیچ نیت ندارد مفتی حمل
بر مانع کند لیکن او را امر کند بتجدید و توبه در جامع گفته که اسلام بر مرتد عرض
کند و شبهه او را کشف سازد پس اگر امتناع آرد و مهلت نخواهد در حال کشته شود
در ظاهر روایت و اگر مهلت خواهد برای تفکر سه روز او را حبس کند پس اگر کلمه شهادت
گفت و توبه کرد قبول کند و الا قتل کند اما مرتده را نکشند حره باشد یا داه لیکن او را حبس
کند و هر روز او را لقمه و آبی دهد تا اسلام آرد یا بمیرد و کودک مرتد را جبر کند بر اسلام
بحبس و ضرب اما بامتناع کشته نشود و اما اگر او را کسی قبل از بلوغ یا بعد او بکشند
هدر بود این در برجندی گفته و صحیح ست ارتداد کودک عاقل که حق تعالی را یکی و
اسلام را سبب نجاة و بیع اخلاف شمرده اند و الا نه چون دیوانه دست و خلاف امام
ابیوسف در احکام دنیاست نه در حق آخرت و اسلام او نیز صحیح ست اگرچه بر وی
مکلف نیست لیکن در مختار الفتاوی گفته اگر کودک بعد از کمال عقل بمیرد قبل از
استدلال و معرفت معاقب باشد و در تمهید گفته مبتدعی که بدعت او بکفر رساند
قتل او مباح ست مگر چون توبه کند که قبول ست و بقولی آنگاه که قبل از
اظهار باشد و الا نه و اینست قیاس قول امام و بدعتی که بکفر نرساند موجب
او زجر و حبس و سوط ست و اگر توهم انتشار بدعت باشد روا بود
قتل او از جهت سیاست و زجر در جامع گفته که توبه مرتد بیزاری ست
از هر دین جز اسلام یا از آنچه بآن انتقال کرده و انکار از آن نیز رجوع ست

و اگر کافر کلمه طیب گوید مسلمان شود و همچنین نماز در جماعت و باذان در وقت نه در غیر وقت و بقول حنفی انا مسلم و بقول نصرانی انا مسلم شلک این در مختار گفته و دانستن معنی کلمه طیب شرط نیست چون داند که این اسلام ست و معرفت نام پیغامبر علیه السلام شرط ست نه معرفت نام پدر و جد لیکن از نور منهاج الجنان از تقویم گفته که اینهم شرط است و اگر کلمه شهادت بر وجه عادت گوید و رجوع نکند کفر او بر مختار نبود و اگر پیغامبر را عیب کند توبه او قبول نیست لیکن از شفاء قاضی عیاض از اصحاب ما و سائر مذاهب حنفیه گفته که نه و تقبولی باجماع نه و حقوق عباد بردت ساقط شود و همچنین حقوق حق تعالی که بانها مطالبند چون حدود مگر حد شرب و همچنین حقوقیکه بانها مطالب نباشند چون نماز و روزه و زکوة و نذر و کفارت که بعد از اسلام قضا کند اما آنچه از معاصی در حالت ردت و قبل از آن افتاده باسلام ساقط شود نزد یک عامه و نزد یک بسیاری از محققان نه و در **مختار الجوابات** گفته ثواب طاعتها تیکه قبل از ردت کرده بعد از اسلام باز دهند و در **عمادی** گفته آنچه باتفاق کفر ست و اجب میکند حباط عمل و اعاده حج را و سایر فرایض از نماز و روزه و زکوة و وطی او با زن زنا ست و کشته او حرام و آنچه در و اختلاف ست توبه کند و نکاح نو و آنچه خطا ست در و استغفار کند و بردت زن بعضی فتوی داده اند بعدم فرقت اما عامه فتوی به فرقت داده اند و در ظاهر روایت بردت هر یکی فرقت افتد بی طلاق و بی قضا قاضی و در **تیسیری** گفته که اگر احتیاط در وطی خواهد باید که با زنی تجدید گوید قبول کردم اوامر حق تعالی را و بیزارم شدم از منهیات او و از زن وکیل شود تا نفس او را هر بار که بخواهد بجود بزنی دهد و برای ثبوت وکالت عند الله بگواه حاجت نیست بعده بحضور دو گواه بحکم وکالت

زن را بخود نزدیکی دهد و بحکم ولایت قبول کند وطی و فرزند بی شبهه باشد در مختار
الجوابات گفته که بتجدید عقد هر دو مهر لازم شوند و فتوی بعضی بر نا لزوم است
مگر باراده زیادتی مهر و تجدید بهر احتیاط بقولی زیادتی است و بقولی لغو و بقولی بی
لازم نشود و اگر بعد از هبه تجدید کنند بر مختار لازم نشود مگر چون زوج محتال باشد و
مجموعه نادرات گفته که خرابی ایمان بچهار چیز است حب دنیا که دل را سیاه کند
و زندگانی بر هوای نفس و طلب جاه و پیر رسوم زیستن و فی الحدیث لا یؤمن احدکم
حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و در **تحفه** گفته که خوف نزع ایمان
از سه چیز یکی ترک شکر بر اسلام و ترک پنجگانه نماز دوم ترک خوف از رفتن ایمان سیوم ظلم
بر اهل اسلام و گفته اند که سه کار کن تا دایم با ایمان شکر بر اسلام و خوف از زوال ایمان و
رحمت بر اهل اسلام و در **عمده** از امام گفته اکثر ما یسلب الایمان عند
النزع و آنچنان است که بر خلاف دین اعتقاد کرده و اگرچه کلمه بحکم عادت گفته مسلمان
نشده پس وقت نزع روشن شود که بی ایمان میرود و گفته اند که علامت با ایمان آنست
که در آن وقت آب از چشم او رود یا سوراخ بینی او فراخ شود یا خوی بر ناصیه او پدید آید
و علامت بی ایمان آنست که آواز او چون آواز مخنوق باشد یا لبان او سیاه شوند یا گو
او بنجا گستر زند و اینها در حق کسی است که بی تجدید کلمه میرود و هر که این دعا پیوسته خواند
ختم او با ایمان باشد اللهم یا ولی الاسلام و اهله مسّکنا بالاسلام
و ثبّتنا علی الایمان حتی نلقاک به و انت عنا راض غیر غضبان
یا الله یا الله یا الله و در **حیرة الفقها** گفته که پیغامبر علیه السلام فرموده
هر که هر روز هر شب سه بار این دعا بخواند الفاظ کفر که از و صادر شده اند کفارت آنها

شود اللّهمّ انّی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئاً وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم در ظهیری و بعضی گفته که این دعا سبب نجات است از زین و سبب
وعده پیغمبر علیه السلام

فصل پنجم

در حدود و تعزیر بدانکه در برجندی گفته که زنا عبارتست از وطی
مکلف در قبل مکلفه زنده که خالی باشد از ملک و شبهه ملک بی اکراه در دار اسلام چون هیچ یکی
نباشد و این ثابت شود بگواهی چهار عدل بصریح زنا در یک مجلس چون امام پرسد از کیفیت و مکان
و زمان و مزنیه بیان کنند و گویند دیدیم ذکر او را در فرج او متحرک چون میل در مکحله و بعد تعدیل شهود
در سر و علن و شرط است که او را نکنند والا گواهی باطل شود و تفحص کرده شود که زن بکر و مرد
مجبوب نباشد والا نه و حد متقادم نبود والا نه و بچهار اقرار در چهار مجلس مقر بر صحیح امام
رد کند او را در سه اول و در رابع از آن پنج چیز پرسد و بعد از بیان مستحب است تلقین او
بلعلک قبلت و مثل این پس اگر رجوع کند قبل از حد یا در وسط او گذاشته شود و حد رجم است
اگر محصن باشد ای حره مکلفه مسلمه را بنکاح صحیح وطی کرده باشد پس آغاز کنند گواهان پس امام
پس مردم تا بمیرد و اگر گواهان امتناع آرند یا غایب شوند یا بمیرند ساقط شود و در مقر امام آغاز دو
پس مردم و بعده غسل دهند و کفن پوشانند و نماز گزارند و صد تازیانه بی ثمره اگر غیر محصن است
زدن میانه چنانچه لعل نماید متفرق بگر بر سر و روی و فرج و جامه فرو آرند مگر ازار نه جامه
زن الا پوستین و پنبه دار و بنده را پنجاه و حد زنند زن را نشسته و مرد را استاده و
روا است جمع آنرا نه این را و جمع نکنند میان جلد و رجم در محصن و نه میان جلد و نفی در غیر
او اما از جهت سیاست و مصلحت روا است چنانچه نفی تنها از جهت سیاست گویند
که در زمن فاروق غلامی بود صبیح زنان نوبی مفتون میشدند او را نفی کرد
از مدینه به بصره وی گفت ای امیر چه گناه است فرمود که گناه از منست

که هرده آزاد نباشند و مکلف یعنی عاقل و بالغ و همچنین مسلمان و مرد باید که بنکاح صحیح از وی مجامعت بظهور آمده باشد و زن باید که همچنین

که وار ہجرت را از تو پاک منکیم واین محقق ز زنا نیست بلکه روا ست در هر جنایت
ورای امام است چنانچه منقول ست که صاحب صحیح بخاری در مسئله رضاع غلط کرد شیخ
ابو حفص کبیر بخاری باخراج وی امر کرد و در لواطت نزدیک امام حد نیست بلکه تعزیر ست
باحراق یا بجلد یا برجم یا به نکیس از بلندی واتباع باحجار یا بحبس تا انکه بمیرد یا بموضع
یا بهدم دیوار و نزدیک صاحبیه حد ست رجم در محصن و جلد در غیر او و در جامع گفته که
صحیح قول امام ست اما اگر بغلام خود یا داه خود یا منکوحه خود لواطت کند باتفاق
حد نیست و در ترغیب گفته که در لواطت مطلقاً فتوی بر نیست مگر حبس کرده
شود تا بمیرد و در ظهیریه گفته که در وطی بهیمه تعزیر ست امام محمد گفته که ما را
از مرتضی علی رسیده رضی الله تعالی عنه که بذبح بهیمه امر کرده اما این نزدیک ما و
و تاویل آنست که مبادا باز بوی رجوع کند و در جامع گفته که اقامت حد نکنند کسی را
که وطی کند بشبهه عقد چنانچه تزوج کند بی شهود زنی را یا داهی بی اذن مالک داه
یا بر حره یا مجوسیه یا خامسه یا جمع کند میان دو خواهر یا نکاح کند با محارم یا نکاح کند بنده
داهی بی اذن خواجه خود که نزدیک امام حد ست اگرچه علم بحرمت دارد و تعزیر کنند و همچنین
نزدیک صاحبیه مگر چون داند که حرام ست و صحیح اول ست لیکن از مضمرات گفته که در
تزوج بمحارم نزدیک صاحبیه حد زنند و فتوی بر نیست و بسبب شبهه فعل چنانچه وطی
پدر و جد و مادر و زن و خوانیه بسی زده نشود اگر گمان حل دارد اما اگر گوید که میدانستم که حرام
است زده شود این در سراجیه گفته و بسبب شبهه محل چون داه پسر و پسر پسر و داه مستاجر
پس زده نشود و اگرچه گوید میدانستم که حرام ست اما بوطی داه
برادر و او و ذوی رحم محارم زده شود مطلقاً

و همچنین است وطی صنبیه را که اورا بر فراش یابد اگر چه ظن برد زن وا است **مسئله** مکلفی که قذف
کند حر مکلف اگر عفیف باشد از زنا شرعی و وطی شبهه بصریح زنا یا بلسبت لابنک
یا لاب یا یا ابن فلان و بر آن چهار گواه نیارد و او بشتاد تازیانه زنند و احیل بر وجهی
که گذشت لیکن در هدایه اخیره را مقید بغضب کرده اگر یکی بگوید بفلان بگوی ای زانی و وی
گفت فلان ترا میگوید ای زانی کسی را نزنند و زده شود در حلبی ای زانی بهمزه اگر چه
اراده صعود کند و ای زانی زنی را نه ای زانیه مرد را نزدیک شیخین بخلاف امام محمد و زن وطی
کرده فلان با تو وطی حرام **در برجندی** گفته اگر در جواب ای زانی گوید بلکه تو هر دو
زده شوند و اگر زن چنین گوید زده شود و بر مرد لعان نه و اگر زن در جواب گوید با
تو کرده ام هر دو سخن لغو باشد **مسئله** کسی اقرار کند یکبار بشرب خمر در هشیاری یا گواهی
دهند برین دو مرد و بوی او موجود بود زده شود چون قذف و همچنین اگر گرفته شود مست
بشراب فواکه و حلاوات وجوب گواهان برین گواهی دهند و آن نزدیک امام کسی است
که نشناسد مرد را از زن و نزدیک صاحبین کسیکه اکثر سخن او هذیان شود و فتوی برینست
و نه بالسان و نه بر بیچ نزدیک شیخین صحیح است و نزدیک امام محمد زده شود و فتوی بر اینست و
باید که قاضی از شهود از ماهیت و کیفیت و زمان و مکان بپرسد انگاه شارب را حبس کند
تا تعدیل و نزنند مکره را و این ثابت نشود مگر بحجت و نه کسی را که بسبب تشنگی نوشیده مگر
چون زیادت از قدر سیری نوشد و نه اخرس را که اقرار کند یا گواهی دهند و نه ذمی را که بر وی
هیچ حد نیست نزدیک طرفین مگر حد قذف و نزدیک امام ابیوسف زده شود مگر حد شرب و
سکر و نه بمجرد بوی یا سکر یا تقیئو و نه چون برجوع کند از اقرار **در هدایه** گفته مکلفی که
سرقه کند ده درم یا چیزی که بقیمت ده درم زده برسد از حرزی که در آن شبهه نباشد

بریده شود دست او را از زند و داغ کرده شود و اگر باز کند پای چپ او را قطع کرده شود و در سجن انداخته شود تا توبه کند و بعد از قطع اگر عین موجود باشد رد کرده شود و اگر هلاک شده یا هلاک کرده ضمان نکشد و در **جامع** گفته اگر جنایات بسیار جمع شوند یک حد کفایت کند اگر یک جنس باشد چنانچه بارها زنا کرد یا خمر نوشید یا سرقه کرد یا قذف کرد یکی را یا بسیار کس را بیک کلمه یا بکلمات تا اگر قاذف بعد از هشتاد و نه قذف دیگر کند زده نشود مگر یکی و اگر مختلف باشد هر یکی را حد زده شود و اگر جمع شوند تا قتل آغاز بحد قذف کنند پس بکشند و باقی ساقط شوند و در **برجندی** گفته اگر بعد از حد جنایتی دیگر افتد از جنس او حد دیگر اقامت کنند و در **ظهیری** گفته اگر بعد حد قذف کلمه همون آ کنند نه **مسئله** در جامع گفته که تعزیر کرده شود بقذف مملوک غیر یا کافر بزنا چنانچه ای زانی ای فاجر ای پسر فاجر ای پسر قحبه ای حرامزاده لیکن از جواهر گفته که بر صحیح دیدن حد است و در **شرح وقایه** گفته که تعزیر کرده شود بر قذف مسلم به ای فاسق ای کافر ای خبیث ای سارق ای فاجر ای مخنث ای خاین ای لوطی ای زندیق ای ای دیوث ای قرطبان ای شارب خمر ای ربا خوار ای پسر قحبه ای پسر فاجره ای ... دزدان یا زانیان ای بازی کننده با کودکان ای حرامزاده و همچنین ای عوان که عوان ظالم را گویند این در جواهر گفته ای بی نماز این در سراجیه گفته ای پلید ای جامع گفته نه بای خر ای خوک ای سگ ای بوزنه ای تیس ای حجام ای مواجر ای ای ناکس ای ضحکه ای مسخره و اصل آنست که اگر نسبت کند بفعل اختیاری که حرام باشد در شرع و عار بود در عرف تعزیر واجب شود و الا نه مگر چون تحقیر اشراف باشد چون عالم و علوی و صالح **در جامع** گفته اگر بعالم گوید ای نادان ای ابله ای

تعزیر کرده شود چون بر وجه مزاح باشد واگر بطریق حقارت گوید کافر شود که اهانت
اهل علم بر مختار کفر است واقل تعزیر سه تازیانه است واکثر او سی ونه نزدیک طرفین
وهفتاد ونه نزدیک امام ابی یوسف بر اصح وکیفیت تعزیر وکمیت او مفوض است برای
امام پس رعایت کند عظم جنایت یا صغر او را وحال قایل ومقول فیه این در شرح
وقایه گفته واقامت او امام راست نزدیک هر سه وبقولی هر یکے را لیکن در آن اشتغال
نه بعد فراغ مگر باذن حاکم والا محتسب راست که مغرر را تعزیر کند وزدن تعزیر اشد
پس زدن زنا پس زدن شرب پس زدن قذف وشدت تعزیر بقولی باعتبار صفت است
وبقولی باعتبار جمع بر یک عضو لیکن از محیط گفته که درین مسئله دو روایت است که در اکثر تفریق است
ودر اقل جمع وروا است حبس او یا ضرب روا است تعزیر بلطم وکلام درشت وشتم غیر قذف
چون یا احمق ونظر بروی عبوس واعراض وباخذ مال پس اگر توبه کند رد کند بوی الا
صرف کند بآنچه خواهد تا اگر مردی بجماعت نمی رسد روا بود تعزیر او باخذ مال اگر مصلحت
باشد این در مختار گفته لیکن از مشکل الآثار گفته که تعزیر بمال منسوخ شده وتعزیر بگوش
واحراق خانهٔ خمار این در برجندی گفته وگفته اند که تعزیر مثل علما وعلویه باعلام
است که بما رسیده که چنین میکنی باز مکن وتعزیر امرا ودهاقین بجر نیز وتعزیر مثل سوقیه
بحبس نیز وتعزیر اراذل بضرب نیز روا است عفو تعزیر مجنی علیه را نزدیک
امام طحاوی وامام را نزدیک غیر او وتوفیق داده اند که آن در حق عباد
است واین در حق حق تعالے اگر کودکی دشنام دهد تعزیر کرده شود ودر قول
امام سرخسی در قول ترجمانی وتوفیق داده اند که آن در حقوق عباد است
واین در حقوق حق تعالے در کبراسے گفته تعزیر کرده شود کسے را

که انتقال کند بمذهب شافعی و کسی که مسلمانی را طبانچه زند یا دستار او را در
بازار بردارد اما کسی که بانواع فساد عادت گیرد خانه بروی انداخته شود و در
دستور القضاة گفته که بمخالفت وزیر سلطان تعزیر است و در **ظهیری**
گفته بنده که فروختن طلبد مفر باشد بحسن صحبت تعزیر کرده شود و در جامع گفته که تعزیر
کرده شود بمجرد بوی خمر و سکر و بمجرد اقرار و بمجرد شهادت بشرب نبیذ و در نصاب گفته
که تعزیر کرده شود از جهت تهمت چنانچه امام یکی ابن فساق در مجلس شرب یا با سراق
بیند و از جهت انتزاع غریم از دست و این لیکن ضمان نیست و از جهت گفتن عمل یکی
کنم بفتوی فقها یا نیست چنانچه میگویند علما اما کافر نشود و از جهت ادخال
خمر و خوک در شهر اسلام مسلم را زند و حبس کند تا توبه کند و کافر را نیز اگر عالم حرمت
باشد و الا گزارندش و بیاموزندش و از جهت کتابت خط بتند و بر و از جهت
ابن آزر زهد گویند که در زمان فاروق رضی الله عنه یکی خرما در بازار یافت گرفت
و گفت از کیست دیگر کرد امیر ذلت است که عرض او اظهار زهد است فرمود که بحور بر
ورع غضب جنس است و او را تعزیر کرد و فرق میان حد و تعزیر است که اول مقدر است
و این مفوض آن شبهه ساقط شود و این واجب آن بر کودک واجب نشود و اول
مشروع است و در نیست تسخیم روی در تعزیر لیکن اطاقت گواه زور و بازار بان بعد
تحقیق جائز است و سر و روی ایشان برهنه کرده شود و در **ملتقط** گفته که زنان را نزنند مگر چون
اجابت نکنند بفراش یا از خانه شوهر بدر آید و منع ممتنع نشود یا امر کند تند بیرون
ابا آرد یا جبرانش را بر نجاند و همچنین ترک زینت و ترک نماز و غسل جنابت و حیض
این در مختار گفته و همچنین بشتم زوج چنانچه ای خر ای ابله ای جاهل این در خلاصه گفته

و چون کودک ده ساله شود پدر برای نماز او را بدست زند نه بچوب و همچنین برای غیر نماز
این در سراجیه گفته واز سه تجاوز نکند و معلم غیر ماذون تجاوز و بهلاک ضمان کشد و ماذون
نه مگر چون چنان زند که متعارف نباشد واگر باذن مادر زند بهلاک دیت دهد که او خود
مالک نیست پس معلم مجوز نباشد این در مطالب گفته و معلم بچوب نزند اگرچه ماذون بود و بنده
و داه را تعزیر کنند بدره و چوب **و در ظهیریه** گفته که بر مختار از حد تعزیر آید **و در مطالب**
گفته که زدن خواهر ده ساله روانه **و در فتاوی جامع** گفته که ضرب ده جایزست در
کراهت تنزیه

باب سوم در نماز

و درین بیست و شش فصل است

فصل اول

در آنکه نماز پنجوقت گذاردن فرض عین ست بکتاب و سنت و اجماع

و در مسعودی في الحديث الصلوٰة عماد الدين فمن اقامها
فقد اقام الدين ومن تركها فقد هدم الدين الصلوٰة للايمان بمنزلة
الرأس من الجسد الصلوٰة معراج امتى علم الايمان الصلوٰة الصلوٰة
وحجة دينكم فلا تشينوه اول ما يحاسب به العبد يوم القيمة
الصلوٰة فان اصلح فقد افلح وانجح ان افسد فقد خاب وخسر
و اصلاح نماز باعمال واجب و سنت ست و با همال حرام و کراهت و امام مالک بن انس
گفته که ادب در عمل علامت قبول عملست و در خلاصه گفته هر که سنت بعذر ترک کند معذور
واگر بی عذر بطریق تهاون ترک آرد فرض او قبول نیفتد و از ترک مسئول باشد **و در تیسیر**
گفته در خبرست که عمل غیبت کننده از آسمان اول گذشتن نتوانند و عمل سپاهی از دوم و
عمل متکبر از سیوم و عمل معجب از چهارم و عمل حاسد از پنجم و عمل بی رحم از ششم و عمل مرایی
از هفتم **و در مشارق** آورده من سأل عرافا فلم يقبل له صلوٰة اربعين ليلة

در سراجی گفته نماز چون با فرایض ادا کند شریعت بجواز او حکم کند لیکن مقبول
معلوم نیست که حق تعالی فرموده إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ وشرایط تقوی
بسیار است پس بر مومن لازم است که دل بحق تعالی بیاویزد و از نامشروع بکلی بپرهیزد
وفی الحدیث تَرْكُ ذَرَّةٍ مِنَ الْحَرَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ بدانکه فرایض
نماز دوازده چیز است معرفت اوقات و طهارت تن وجامه وجای وستر عورت و
استقبال قبله ونیت وتکبیر اولی وقیام وقرأت در رکوع وسجود وقعده اخیره وخروج
بفعل مصلی ودر مسعودی از شیخ ابی حفص کبیر بخاری گفته هر که نام فرایض نماز نداند
نماز او روا نبود اگرچه بجا می آرد لیکن در ظاهر روایت روا است **فصل دوم** در معرفت اوقات
بدانکه نماز در وقت گزاردن فرض عین است اگر قبل او گذارد از ذمه ساقط نشود واگر در خلال
بر آید نشکند مگر فجر ودر جامع گفته این اولی است بر اصح نه قضا واگر تاخیر کند از ذمه ساقط شود
لیکن آثم گردد ووقت فجر از صبح صادق است تا طلوع جزوی از آفتاب ووقت ظهر از زوال
تا دو مثل غیر سایه اصلی نزد یک امام وتا یکی نزد یک صاحبیه وبر روایتی از امام اما ظاهر
روایت ومفتی به اینست لیکن در حمادیه گفته که فتوی بر اینست **ودر خزانة المفتین** گفته
که نزد یک امام مادام که قرص در گنبد آسمان باشد هنوز زوال نیافته وچون اندکی منحط شد
زوال یافت اما صحیح اینست که چوبی مستوی در زمین مستوی خلاند ونزدیک منتهی سایه علامت
کند اگر از آن سایه کم میشود آفتاب در ارتفاع است واگر در کمی ماند آن وقت زوال است
آن سایه اصلی است وچون افزود زوال یافت ووقت در آمد وهمچنین در خلاصه ومختار است
وفتح القدیر تعیین مذکور شده **ودر جامع** گفته که وقت عصر از آخر ظهر تا غروب آفتاب است
اگر ظاهر شود الا با اقبال ظلمت از مشرق ووقت مغرب از این تا غیبت شفق ای بیاض

نزدیک امام و سرخسی نزدیک صاحبین و گفته اند که امام بقول صاحبین باز گشته و فتوی

برینست و وقت عشا از بیاض تا فجر و همچنین وقت وتر نزدیک امام ولیکن مامورست بتقدیم

وبقول صاحبین وقت این پس از آنست و مختار اول ست پس اگر بعد ادای هر دو معلوم کند

که آن بوجهی فاسد گشته یا این سگزارد بر گمان آنکه آنرا گزارده پس ظاهر شد

که آنرا نگزارده نزدیک امام عشا اعاده کند و نزدیک صاحبین هر دو و مستحب ست

بدایت نماز فجر در روشنائی و فی الحدیث اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و حد این بر صحیح آنست

که ممکن باشد ترتیل چهل آیت در رکعتین و اعادت نماز با وضو این در ظاهر روایت

و بر قول امام طحاوی آغاز کند بتاریکی و ختم کند بروشنائی و بعضی از کبرا گفته اند تاخیر

کنند چندانکه بنا ممکن شود که حدث امر موهوم ست و در ملتقط گفته تاخیر نکنند چندانکه

مسبوق را قضا ممکن نباشد و ادای ظهر تابستان در آخر وقت و در برخی

گفته که غایت ابراد بقولی یک گز ست جز سایه اصلی و بقولی ربع قامت و بقولی

ثلث و بقولی نصف و در هدایه گفته که شدت گرمی تا بحدی باشد و فی الحدیث

اَبْرِدُوا بِالظُّهْرِ فَاِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ و تاخیر عصر مطلقا تا

عدم تغیر و اعتبار تغیر قرص است بر صحیح این چنان شود که چشم در وی خیره نشود

نه تغیر ضوء را که این حاصل میشود بعد از زوال و تاخیر عشا تا ثلث شب و در جامع

گفته که این در زمستان ست اما در تابستان تعجیل افضلست و تاخیر وتر تا آخر شب کسی

را که اعتماد انتباه دارد و الا تعجیل افضلست و تعجیل ظهر در زمستان و نماز مغرب مطلقا و

تعجیل عصر و عشا روز ابر و تاخیر غیر اینها و از امام آمده که روز ابر در هیچ نماز تاخیر کنند

که مبادا اهمال از وقت افتد و در مسعودی گفته که مسافر و زن را تعجیل اولیترست و در هدایه گفته که

نزدیک امام شافعی مستحب ست تعجیل برای هر نماز و در بکاری گفته که در ظهر
تابستان نزدیک وی نیز ابراد مستحب ست **و در جلالی** گفته که در فجر و ظهر وقت مکروه
نیست **و در جامع** گفته که مکروه ست تاخیر ظهر تا حد اختلاف و ادا عصر در تغیر لیکن
در هدایه گفته که تاخیر مکروه نیست نه ادا و تاخیر مغرب از اول وقت بر اصح مگر بعذر
سفر یا تاخیر اندک و همچنین اگر بر مائده باشد این در سراجیه گفته و از امام آمده که مکروه نیست
و اکثر علما بر آنند اما تا اشتباک نجوم کراهیت تحریم ست ای کثرت نجوم و دخول بعضی
در بعضی و فی الحدیث لا یزال امتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب الی +
اشتباک النجوم و تاخیر عشا تا نصف شب اثم و بعد او باثم و مکروه ست تحریم شروع
در نفل نزدیک خطبه جمعه و عیدین و استسقا و کسوف و نکاح که استماع واجب ست و بعد
صبح تا طلوع مگر سنت و بعد عصر تا تغیر و بعد غروب تا مغرب نه فوائت و نماز جنازه و سجده
تلاوت اما سنت و نذر و قضا نفل که او را شکسته در ظاهر روایت مکروه ست و از امام
ابی یوسف آمده که نه و صحیح اول ست و روا نیست نماز نزدیک طلوع تا ارتفاع و نزد
انتصاف و عرفی یا شرعی و نزدیک تغیر تا غیبت مگر عصر آن روز و نه نماز جنازه اما
اگر در آن وقت حاضر شود مکروه نبود و نه سجده تلاوت اما اگر در آن زمان لازم شود روا ست تاخیر
فاضلتر و در خلاصه گفته در وقت مکروه خواند ادای آن روا و در وقت دیگر در ظاهر روایت نه و از حسن
آمده که روا ست و نه نماز نفل لیکن در جامع گفته که کراهت تحریم ست اگر نماز در این اوقات آغاز
کرد قطع کند در ظاهر روایت و قضا دهد و بروایتی از امام بروی قضا نه **فصل سوم در طهارت**
تن بدانکه طهارت تن شرط نماز ست از پلیدی حقیقی تفصیل این بیاید انشاء الله تعالی و از
پلیدی حکمی تفصیل این در ضمن چند مسئله مذکور شود **مسئله** بدانکه فرائض وضو چهار اند

غسل روی ای اسالهٔ آب از موی ناصیه تا زیر زنخ و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر
در جامع گفته اگر تر کند و اساله نکند روا نه و اگر بعد از ادهان امرار کند روا بود اگرچه سوست
مانع باشد از قبول آب در خلاصه گفته که غسل موضع متلعقه بر اصح لازم نه و لهذا
مسح بر وی بر اصح کفایت کند این در فتح گفته و داخل عین در وجه داخل نه و از امام آمده باک
نیست که روی بشوید و چشم بپوشد و فقیه احمد گفته اگر سخت بندد روا نه و ما فی داخل
است تا اگر آب بدان نرسد روا نه و بقولی روا است لیکن در خانی گفته اگر خشک باشد
ایصال فرض است و بیاضی که میان عذار و گوش است داخلست تا اگر نشوید روا نه و
فتوی بر این است و شفت داخلست بقدری که نزد یک انضمام معنی ظاهر بود نه جز این بر صحیح
و اسفل ذقن داخل نه اما ذقن قبل از ریش ایصال آب بوی واجب و بعد از او نه نزد
ما باتفاق روایات لیکن سنت است و از شیخین آمده که لازم است امرار آب بر ظاهر ریش
هو الصحیح این در جامع گفته و همچنین سبلت و ابرو که امرار بر ظاهر لازم است و اگر به زیر او
نرسد روا بود و علیه الفتوی این در تحفه گفته و در کنز العباد گفته که مسح آنچه
از ریش آویزان باشد باتفاق واجب و در ریش تنک که اندام نماید ایصال آب بنابت
سوی فرض است و غسل یدین تا آرنج با آرنج و مسح ربع سر و در سراجی گفته که این مقدار
است به سه انگشت اصغر از دست بر مختار و اگر با طراف انگشتان مسح کند روا نبود مگر چون
آب متقاطر باشد لیکن در خلاصه گفته بر صحیح روا است مطلقاً و اگر یک انگشت را بقدر سه
انگشت کشید بر اصح روا نه و اگر یک کشد و هر بار تر کند روا بود و در شرح وقایه
گفته روا است بللی که از آوند گیرد و یا باقی ماند در دست بعد غسل عضوی نه آنچه باقی مانده
بعد از مسح ممسوحی یا از مغسول یا از ممسوح گیرد و در جامع گفته که مسح بر مقایه

بقولی و اگرچه بآب رسد و نزدیک عامه اگر رسد روا بود سوم و غسل رجلین تا نشتالنگ
با نشتالنگ و سنت است و ابتدا به تسمیه بسم الله العظیم والحمد لله علی
دین الاسلام یا بسم الله الرحمن الرحیم و جمع نیکوست و محل او پیش از
استنجاست پیش از کشف و بعد او پس از ستر این در هدایه گفته در ظاهر روایت او سنت
لیکن بر صحیح سنت است و سوم غسل یدین تا رسغین سه بار قبل از استنجا و بعد او و مختار
این در برجندی گفته پس اگر آوند صغیر باشد بشمال گیرد و بر یمین ریزد سه بار باز عکس
کند و در کبیر یسیری بکف در آرد و الا مستعمل شود و اگر دست پلید باشد بغیر امر کنند بصب
و الا بمندیل گیرد و بشوید و الا بدهن گیرد و الا تیمم کند و در حاشیه حلبی گفته که جمع سنت
حاصل نمیشود بلکه نزدیک است که مخل فرض باشد و بسا بود که سودی باشد
لیکن در مسعودی از امام طحاوی گفته که چون سه بار دست را بشوید و هر بار از عروه
همانجا گیرد که اول بار گرفته دسته نیز پاک شود و بقول امام سرخسی و رای بار اول
سه بار دیگر بشوید و همانجا گیرد که اول بار گرفته پاک شود سوم و استعمال مسواک و در
جامع گفته که مسواک کند در حالت مضمضه طولا بر ظاهر عرض سن یمین از علیا پس از
سفلی و همچنین الیسر پس زبان و استعمال نکند بقوت این در کنز گفته و بقبضه نگیرد که موجب
بواسیر است بلکه ابهام و خنصر زیر مسواک نهد و باقی زبر او و استعمال نکند بهر دو طرف او
و او را نمکد که موجب نابینائی است و بعد از فراغ بشوید تا شیطان با و مسواک نکند
و بعرض ننهد بلکه ایستاده دارد و الا خطر جنون است و باید که از درخت تلخ باشد بغلظ
خنصر و طول شبر و کم ازین روا است اما زیاده ندارد تا مرکب شیطان نشود و زنان را
علک بجای مسواک است و نزدیک فقدان مسواک مسبحه و ابهام بجای او است

ودر کنز گفته باید که از راک باشد و استعمال کند با و تا شود ودر شرح خلاصه گفته
که سنت مشایخ سه بارست سه مضمضه بسه آب و سه استنشاق بسه آب دیگر ودر جامع
گفته که این بیان سنت ست اما روا ست که ببعض کف آن کند و بباقی این و روا ست مضمضه سه بار
بیک کف نه استنشاق کما فی الخلاصه مبالغه سنت ست در آن بغرغره یا باکشا آب در بینی
باستنشار یا بجذب اما صایم جذب نکند بلکه انگشت خود تر کند و در بینی در آرد کما فی الحیرة
ودر خلاصه گفته که تقدیم آن برین سنت ست و ادخال انگشت در دهن و بینی بروی سنت
و بقول امام زندویسی ادخال اولیست و تثلیث غسل چنانچه هر بار بتمام محل رسد و الا
تثلیث نبود و این در کنز گفته و اکتفا بر یکبار از جهت عزت آب یا برودت یا حاجت
مکروه نه و همچنین اگر گاهی واقع شود اما اعتیاد مکروه ست و اگر چهار بار شوید مکروه ست و فقیه
ابو جعفر گفته آنگاه که این را سنت داند و این قبل از فراغ آبدست ست اما بعد او
باتفاق استیناف مکروه نه و تخلیل ریش بعد از تثلیث نزد امام ابو یوسف و نزد
امام محمد مخیر ست در کنز و شرح گفته که بر اصح و مختار سنت ست ودر جامع گفته که انگشتان
را از زیر ریش در آرد و دهانه کند و تخلیل انگشتان دو دست به تشبیک ودر پا
با دنبال خنصر آغاز کند از خنصر پای راست یا خنصر پای چپ و وقت او وقت غسل ست
و مستحب ست که خلال از اسفل کند و از جهت امام ثمانین سال قضا کرد که تخلیل از
بالا میکرد ودر برجندی گفته که این بعد از وصول آب ست اما اگر انگشتان چسپیده باشد
تخلیل تا آب متقاطر واجب ست و اگر گشاده باشد یا در آب جاری یا حوض وضو کند بی تخلیل
روا بود و مسح تمام سر یکبار و کیفیت آن ست که سه انگشت از هر کف بر مقدم سر نهد
و سبابه و ابهام و کف دور دارد و تا موخر کشد و بکفین مسح کند فودین را و بباطن

دو طرف ۱۲ ای سبابه و ابهام ۱۲

تا مسح باشد بلل نامستعمل ودر **فتح القدیر** گفته که این کیفیت در سنت اصلی ندارد وطریق مسنون آنست که هر دو کف و انگشتان را بر مقدم سر نهد وتا قفا کشد چنانکه استیعاب شود پس گوش را مسح کند که استعمال قبل از انفصال ثابت نشود وگوش از سرست اما نزدیک امام مالک وامام احمد استیعاب فرض است **ودر خلاصه** گفته که بدایت از مقدم سر سنت است ومسح گوش بآب سر باطن گوش را بباطن سبابه وظاهر او را بباطن ابهام بی آب نو نگیرد واگر گیرد نیکوتر **در جامع** گفته از افعال ودر مضامین بر مشهور ادب است نه سنت ونیت ای قصد ازاله حدث یا جواز نماز و اگر نیت نکند نماز روا بود ومحل وقبل از همه سنن است وترتیب پس دست آغاز پس دهن پس بینی پس روی پس بازوها پس بسر وگوش پس بپا واین هر دو نزدیک امام شافعی فرض است وولا ای متابعت در افعال بر وجهی که عضو اول خشک نشود در هوای معتدل پس اگر عضوی را خشک کند بمندیل تارک سنت باشد لیکن از تحفه واختیار وصغری گفته که ولا آنست که در اثنا افعال بغیر شغل نکند پس تخفیف تارک شود واز جهت مشایخ ازین منع کرده اند واین نزدیک امام مالک ودر قولی امام شافعی فرض است واین سه چیز را در خزانة الفقه وقدوری ومختار مستحب گفته لیکن در شرح وقایه گفته که نبی علیه السلام بر این چیز مواظبت کرده **در خلاصه** گفته که تحریک خاتم سنت است اگر فراخ باشد والا فرض است وسنت در غسل دست وپا آنست که آغاز کند از انگشتان و در مسعودی گفته باید که آب از سر دست به بن آرنج آرد اما اگر از بن آرنج بسر دست برد ترک سنت بود و آوردن بدعت **در منیة المصلی** گفته که ادب در وضو آنست که قبل از وقت مستعد شود برای نماز وفی الحدیث من دوام علی الطهر ... الوضوء

١٥٩

دخول وقت الصلوٰة والدخول فی المسجد قبل الاذان وترک کلام الدنیا بعد الوتر والقیام قبل الصبح این در حصین سعودی گفته که ا ر وضو خود

بکند و بغیر نفر باید مگر بوقت پیری و ناتوانی و مثل این در تهذیب است لیکن در عمده گفته

که نهی از آنست که دیگری شوید اما در ریختن غیر منع نه و مستقبل قبله نشیند لیکن در سعیه

فقیه گفته که ادب ترک استقبال و استدبار است و سخن دنیا نکند لیکن در سعودی

که حرام است و تشهد گوید بر هر عضو یاد عای ماثور خواند لیکن در صوفیه گفته که آن امر مستحسن

و مضمضه کند بدست راست و استنشاق بدست چپ لیکن در تهذیب کنز و برجندی گفته

که استنشاق بدست راست کند و استنثار بدست چپ و تقتیر نکند در آب و نه اسراف اگر چه

بر کرانه جوی باشد لیکن در جواهر گفته که استعمال آب در وضو و غسل بر جوی وان اکثر است

تقدیر شرع اسراف نیست که درین تضییع نیست بخلاف آب ایستاده که در وی وعید شدید است

و در کنز گفته که گاه طهارت سر برهنه کند و در فتح القدیر گفته مستحب است که دسته ابریق

سه بار بشوید و آوند را دریسار نهد و اگر آوندی باشد که از آن آب باغتراف میگیرد در

یمین نهد و دست بر اعضا مغسوله امرار کند و اعضا را بمالد خاصه در زمستان لیکن در

خلاصه گفته که دلک نزد یک با سنت و نزد یک امام مالک واجب است و نزد امام شافعی شرط است و

تعجیل نکند و تجاوز کند از حدود اعضا تا بیقین شسته شوند و جامه از قطرات نگاه دارد

و در خانیه گفته که چون روی شوید آب بر جبین نهد تا بزیر زنخ فرود آید و بر چشم و

بینی نه نهد و سخت نزند و در جامع گفته که مستحب است تبا ئین در مسح کردن یعنی بظاهر

کف کرده باشد با آب نو و در ترغیب گفته که بعد از تمام دست تر کند و

گردن مسح کشد که از فاروق آمده رضی الله تعالی عنه که فرد اطوق یابد که غل از و شکند

جلد اول

ودر منیه گفته که نزدیک تمام یا درمیان گوید اللّٰهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی
من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون وبعد از فراغ بآسمان
نظر کند وگوید سبحانک اللّٰهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک و
رسولک لیکن در مقدمه گفته که در شهادت دوم بر زمین نگرد وگفته اند که
ایستاده مستقبل گوید این در خلاصه گفته وسوره قدر بخواند یکبار یا دو بار یا سه بار و
وضو بخورد ایستاده وگوید اللّٰهم اشفنی بشفائک وداونی بدوائک و
اعصمنی من الوهل والامراض والاوجاع ودر کنز گفته که امام مذکور
امام خواهرزاده است وهمی گفته که مکروه است آب ایستاده خوردن مگر این آب وآب زمزم
وبذکور امام حلوائی مخیر است در قیام وقعود ونافله گزارد مگر در وقت مکروه اگر قبل
از دخول مسجد شود وتحیت مسجد گزارد از هر دو واقع شود وبعد از فراغ آوند پر کند برای
طهارت دیگر وتوضی نکند در آوند آهن ومس بلکه از سفال کند وآوند برای خود خاص
نکند وامام عبدالواسع گفته توضی از کوزه که هر کسی در وضو کند درست است از کوزه
حلیجن سرپوشیده ومکروه نیست توضی به آب مسخن بنجاست نزدیک امام بخلاف احمد ومالک
ونه بآب زمزم بقول امام ومالک بخلاف احمد ونه مشمس حیاض وبحار وانهار و
نه بمشمس اوانی بقول مالک بخلاف امام احمد اگرچه سر شود وتوضی کند در جایی
که این آب محترم است ومکروه است اخراج خلم بدست راست بعد ازاده حال آب بدهن
بدست چپ باک نیست مسح بمندیل متوضی ومغتسل را بصحیح لیکن باید که مبالغه نکند

ومسح نکنند بخرقه که مقعد را بآن مسح کرده و در منیه گفته که بزاق و مخاط در آب
نیفکنند و دهن و چشم سخت نه بندد و در سراجیه گفته کروهست کشف عورت برای استنجا
وضو و نواقض وضو خروج چیزی از سبیلین و در جامع گفته که آنچه از پس بود مطلقا
شکند و آنچه از پیش بود معتاد باجماع شکند و همچنین غیر معتاد نزدیک امام محمد و فتوی بر
دنزو کیست عامه لیکن در خانیه و منیه گفته که باد بر صحیح نشکند و در ... شکند و در خلاصه
گفته که انگشت در دبر برد و آورد و نزدیک استنجا وضو و روزه او را بشکند و همچنین قتیل این
ظهیری گفته و اگر دبر برآمد و علاج کرد و در آورد وضو را شکند و بقول امام حلوائی بخروج
خروج شکند لیکن در جواهر گفته زنی باسور دارد و چون برای استنجا می نشیند چیزی بیرون آید
و چون برمیخیزد درون میشود طهارت و صوم او را نشکند حقنه در آورد و سیم را آورد بخشند
همچنین بر مغیب باخراج یا بخروج وضو او را خلل روزه شکند و اگر طرفی از و خارج باشد
پنبه نهاد بظهور بول نشکند و اگر چنان باشد که پنبه اگر نبودی بول برآمدی اگر ظاهر تر شد
شکند و الا نه و اگر تر برآمد اکنون شکند و گذشته اعاده نکند و خون روان و مانند آن
چون بموضعی رسد که غسل آن فرض بود در هدایه گفته پوست از نقطه دور کرد و ازو
آب یا خون روان شد شکند اگر بقوت خود بدر شود و اگر بعصر بدر شود نه که مخرج است نه خارج
در مختار الجوابات گفته هو المختار لیکن در جامع گفته که بخارج با اخراج شکند صحیح از روایت
و اشبه بصواب نیست و در حاشیه چلپی گفته که این احوط است و آن ارفق و در شرح
وقایه گفته اگر بعصر تجاوز کرد و چنان بود که بی این نگیرد یا چیزی اگر زد با خلال کرد
یا انگشت در بینی آورد و اثر خون دید یا افشرد و خون چون عدس پاره پاره برآمد نزد بعض
نا نشکند بخلاف ذخیره و در ذخیره گفته که بعضی در صورت گزیدن گفته اند که انگشت

جلد اول

یا آستین آنجا نهد اگر خون باید بشکند والا نه و بچکیدن قطره از بینی بشکند اندکی خون از ریش بدر شد و قبل از سیلان بچیزی برداشت یا خاک انداخت باز بر آمد باز چنان کرد جمع کند اگر مجموع بجائی باشد که بقوت خود روان میشد بشکند والا نه و این در یک مجلس است والا نه **در ظهیری** گفته سواک کرد و اثر خون دید بشکند تا آنکه سایل است انگشت از بینی خون آلوده کشید اگر خون در پره بینی رسیده بشکند والا نه رشته بشکند و اگر از و آب رود بشکند خون بسر ریش رسیده و از و کلانتر شد بشکند و علیه الفتوی این در ذخیره گفته مگر در روایت شاذه از امام محمد **و در جواهر** گفته که فتوی بر نقض است **در خلاصه** گفته که ریم یا ... از گوش بر آید یا درد بشکند و بی او و اگر از چشم نابینا یا صاحب مد اشک بر آمد برای هر وقت وضو کند کرمی که از جراحت یا دهن یا بینی یا گوش بر آید بشکند و از احلیل بشکند و بخروج ابی که در جهت خالی در آمد **در خانیه** گفته که کنه اگر صغیر است چون پشه و مگس است پس نشکند و اگر کبیر است که خون روان از و بدر می آید چون دیوچه پس بشکند و قی پری دهن **و در هدایه** گفته که ... است که ضبط او ممکن نبود مگر بتکلف مره باشد یا طعام یا آب یا خون بسته و اگر بلغم باشد نزد یک طرفین نشکند و نزدیک امام ابیوسف بشکند و این در صاعد است اما نازل بالاتفاق نشکند **و در جامع** گفته خون روان قی کرد اگر بزاق غالب بود نزدیک امام نازل باشد یا صاعد پری دهن یا نه و نزدیک امام محمد اگر صاعد پری دهن بود بشکند والا نه و قول امام ابی یوسف مضطرب است اگر مغلوب بود نه و فارق سرخی و زردی است و اگر برابر بود بقول جمهور بشکند مختار هدایه و ظهیری و خانیه زینت و قی متفرق جامع

ست نزدیک امام محمد وتحلیل نزدیک امام ابیوسف واصح اولست **ودر برجندی** گفته از حسن از امام گفته اگر طعام همان ساعت کشد نشکند تا تغیر نیابد واین انگاه است که بمعده رسیده واگر هنوز در مری ست باتفاق نه واگر دوده کبیره بدر آید نشکند مگر دهن باشد یا نه **ودر ظهیری** گفته اگر نوشید وصاف کشید شکند **ودر جامع** از حسن گفته که خروج طعام وآب همان ساعت نه هم وخواب بر پهلو وهمچنین بتکیه شخصی یا دیواری یا ستونی چنانکه بازالة افتد مختار هدایه وکنز است لیکن در منیه گفته که اگر سرین او برابر اند وبر زمین محکم بر اصح قولین نشکند **ودر ذخیره** گفته که ظاهر مذهب اینست وفتوی فقیه ابی اللیث وابن مبارک بر نیست ودر حاشیه چلپی گفته که اصح وماخوذ عامه مشایخ بر نیست **ودر خلاصه** گفته که سر بر زانو نهادن بخواب رفت بقولی بشکند وبقول ابن مبارک نه واگر شکم بر آنها چسپانید وچون منکب بخواب شد از امام ابیوسف آمده که شکند واز امام محمد آمده که نه اگر مربع بخواب شد نه وهمچنین متورک که هر دو پا از یکطرف بیرون کشد وسر نهاد بر زمین نهد ودر مقعود بخواب شد وسر نهاد بر پاها نه واگر افتاد ومتنبه شد قبل از وصول یا با وصول بی فصل نزدیک امام نه و نزدیک امام ابیوسف شکند ونزدیک امام محمد اگر ازالة مقعد قبل از انتباه باشد شکند واگر انتباه قبل از آن باشد نه وفتوی بر اولست وامام حلوائی گفته که در ظاهر مذهب امام چون امام محمد است وگفته شده هو المعتمد **ودر کنز** گفته اگر بعد از وقوع خفته ماند اگرچه اندکی بر صحیح شکند اما بخواب در قیام ورکوع وسجود بر اصح نه لیکن در خانیه گفته که این هر دو در ظاهر روایت حدث نیست وبقولی سجده آنگاه که بروجه سنت نباشد والا اینهمه بیرون نماز است اما در نماز در جمع گفته که خواب ودر هر هیئتی که باشد وهر صفتی که بود

جلد اول

بعمد یا بغلبه نشکند و امام ابو یوسف گفته که بعمد اصح نزدیک من بشکند و در خانیه گفته که بعمد در سجود وضو و نماز شکند و در قیام و رکوع نه بقول همه و در هدایه گفته که خواب در قیام و قعود و رکوع و سجود نشکند در نماز و بیرون نماز هو الصحیح و در خلاصه گفته مریض مصلی در اضطجاع بخواب شد شکند فربه باشد یا لاغر اما در سجده تلاوت و غیره نشکند و همچنین در سجدهٔ شکر نزدیک صاحبیه و خواه سجده بر وجه سنت باشد یا نه بخلاف امام و در منیة المصلی گفته که خواب بر دابه برهنه بر وجه هبوط شکند و در حالت استوا و صعود نه و اگر در زین یا پالان باشد نه مطلقاً و در ذخیره ظهیری و مختار گفته که نعاس گران که در آن عامهٔ فهم نکنند شکند نه سبک و در جامع گفته که اغما و جنون شکند و همچنین سکر که نشناسد مرد از زن بر مختار صدر شهید و خلاصه و خانیه لیکن اصح کسی است که در رفتار او حرکت افتد و مختار ظهیری و صدر شریعت اینست ه و قهقهه بالغ در نماز مطلق در بیداری یا خواب بعمد یا بفراموشی و بقول در خواب بفراموشی نه اما قهقهه کودک در سجده تلاوت و در نماز جنازه وضو نشکند و از صدر شهید آمده که کودک چون بالغ است این در برخی گفته و قهقهه آنست که غیر تواند شنید و دندان ظاهر شوند یا نه این در خلاصه گفته و ضحک آنست که خود شنود و تبسم آنست که دندان سپید کند و در کنز گفته نزدیک طلوع آب یا غروب در فرض آغاز کند بقهقهه نشکند که در نماز در نیامده مگر عصر آن روز اما در نفل شکند و اگر در فرض نشسته آغاز کرد و بعد رنجنده نزدیک امام محمد نشکند که شروع درست نشد و نزد شیخین در نفل شارع شده و در ظهیری گفته در نماز مظنون بر اصح شکند و مباشرت فاحشه در جامع گفته که این عبارتست از تماس فرجین یا تجرد هر دو و انتشار آلت از قبل قبل باشد یا از قبل دبر این در خلاصه گفته اما طهارت زن شکند اگرچه انتشار آلت نشود

١٦٥

اما میان دو مرد و میان دو زن مباشرت نشود نزدیک اکثر ائمه نزدیک شیخین

است وهو الاصح و نزدیک امام محمد نشکند بظهور بلل صحیح است و وطی بهیمه و میته

نشکند و لازم نیست مگر غسل ذکر و مس ذکر خود یا غیر و مس زن اگرچه مکروه اند و نزدیک

امام شافعی مس ذکر و فرج بباطن کف بشکند این در حصر گفته و در ترغیب گفته و نه بخوردن

مطبوخ بآتش و نه بدروغ و غیبت و نمیمه و فحش ای سخنی که در شریعت زشت باشد نزدیک

ما و نزدیک اصحاب ظواهر بشکند و اگر گوشت شتر خورد نزدیک امام احمد بشکند و در

خلاصه گفته که بعد حلق لحیه و موی سر و تقلیم و اخذ شارب اعاده وضو و امرار آب

بر و نیست و همچنین بعد اخذ پوست لیکن در کنز گفته اگر جراحت به شده چنانچه الم نرسد

بشوید و نماز گزارده بازگرداند و الا نه مگر بخروج چیزی و اگر در خلال وضو شک

افتاد موضع شک را بشوید و اگر عادت شده یا بعد از فراغ افتد التفات نکند و اگر متیقن

را شک در حدث افتد وی بر همان وضو است و اگر در وضو افتد وضو کند و اگر بلل

از ذکر سایل مثل بیند اعاده کند و اگر شیطان آن را بسیار نماید یا نمی داند که بول است یا آب

نماز تمام کند و باید که از جهت قطع وسوسه خشتک و فرج تر کند این آنگاه است که وضو

قریب باشد و اگر بعد جفاف آنرا نماید یا تیقن کند که بول است اعاده کند و این حیله او را

نفع نکند و اگر از دبر بادی بر آید و سید اند که از بالا نیست این وهم است و بر وضو

و در کنز گفته که از نماز بوسوسه خروج باد یا بول باز نگردد تا تیقن نشود و فی الحدیث اذا

وَجَدَ اَحَدُكُمْ ذِرَاعًا فِي بَطْنِهِ وَتَحَرَّكَهَا فَاَشْكَلَ فَلَا يَنْصَرِفْ

حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا اَوْ يَجِدَ رِيحًا وَتَيَقَّنَ بِحَدَثٍ و در خانیه گفته

وضو فرض است برای نماز و همچنین برای سجده تلاوت و نماز جنازه این در خلاصه

گفته و واجبست از برای طواف واگر نکند روا بود لیکن تارک واجب باشد و مندوب
است از برای خواب محافظت بر وضو و بعد غیبت و انشاد شعر و قهقهه و از برای
غسل میت و تجدید وضو و در **ملتقط** گفته مباح است تاخیر وضو و غسل تا وقت نماز
مسئله بدانکه فرض در غسل سه چیز است شستن دهن و بینی و ظاهر همه تن در **منیه**
گفته که فرض است ایصال آب بمنابت شعر اگرچه انبوه باشد باجماع و باثنا ریش و
ناف و سوراخ گوش و استنجا آب اگرچه نجاست نباشد و تخلیل اصابع که پیوسته
باشند و القا ربشره و بل اشعار اگر بقدر موی از تن آب نرسد از جنابت بدر نشود
در **شرح وقایه** گفته اگر در دندان طعام باشد باک نه لیکن در ذخیره و خلاصه گفته
از امام ملتقی و در ظهیری از امام علی بزدوی گفته روا نیست تا قلع نکند اما در وضو
خلاصه و مجموعه خانی گفته که فتوی بر جواز است و عجین که زیر ناخن ماند مانع است لیکن
در حلیه از اسرار گفته که بر صحیح مانع نه و درن و گل و رنگ حنا مانع نه شهری باشد یا دهقانی
و علیه الفتوی این در ذخیره گفته و سوراخ گوش که در وی گوشواره بود و گمان چنان است
که بی تحریک نخواهد رسید تحریک کند و اگر نبود و گمان چنان نیست که بی تکلیف نخواهد رسید
تکلیف کند و اگر ضم شده چنانکه بامرار در نمی آید و بغفلت نه در آرد اما تکلف بچوب و مثل
او نکند و تحریک خاتم تنگ واجب لیکن در ظهیری از امام گفته که واجب نه تنگ باشد
یا فراخ و در اقلف دو قول است لیکن در مسعودی گفته اگر آسان بر می آید و فرو میشود
بر کشیدن شرط بود و الا نه و کشودن گیسو بر زن لازم نه و نه بل او و چون اصول
مبتل شوند بقولی تر کنند و نشیلند و اصح اولست لیکن در مسعودی گفته که صحیح قول
ثانی است و اینهمه انگاه که مفتوله باشند و الا ایصال آب باثنا رموی واجب است

واگر مردی گیسو بند گشودن برو واجب نیست وبقولی نیز واحوط آنست در **جامع** گفته اگر در شق مجوف طعام ماند ویا درنبی در آن باشد تر یا خشک مانع نبود بخلاف یابس وید
خلاصه گفته که بر زن تطهیر داخل نیست وانگشت در نیارد وهمین بشرب پاک شود اگر بر وجه سنت نبود الا انه وبقول اطفی تا نریزد پاک نشود وهو الاحوط در **ذخیره** گفته اگر قرحه
یکی بر شد وپوست او مرتفع واطراف او موصول بجلد بگر طرفیکه از وریم بدر می آید وآب
بزیر او نیز رسد روا بود واگر پوست ماهی یا نان ممضوغ بر تن خشک شد وبزیر او آب نرسید
بخلاف انگشتری گس وپشه که از آنها احتراز ممکن نیست نه از اینها ودر نسخه مولانا عثمان غزنوی
از واقعات گفته که اگر بعد غسل یا وضو بر ناخن سیاهی مرکب دید اگر غلیظ بود وآب در زیر او نرسیده از جنابت بر نیامده وهمچنین خون **ودر جامع** گفته اسالة آب نزدیک طرفین
فرضست بخلاف امام ابیوسف ودلک شرط نیست مگر بروایتی از وی اما نزدیک امام مالک
شرطست وسنت در غسل آنست که اولا دست تا بند دست شوید پس فرج پاک کند
پس نجاست از تن دور کند اگر باشد تا نجاست زیاده نشود پس وضو کند ومسح نیز کند
بر صحیح وپا نشوید مگر چون بر تخته وسنگ باشد بعده آب بر تن ریزد سه بار وتقدیم
لازم نیست تا زیادتی ونقصانی اسراف وعبث است پس اولا بر دوش ایمن سه بار ریزد
پس ایسر پس بر سر وبقولی بر ایمن پس بر سر پس بر ایسر واصح اولست بعده پارا در
جای پاک بشوید واگر یکی در آب روان در آید روا بود لیکن ترک سنت است مگر آنکه ساعتی
توقف کند ووضو وغسل باکمال رساند ونقل بلل از عضوی بعضوی دیگر نزدیک ما
آب جاریست در غسل نه در وضو اما بهمان عضو در هر دو روا است **ودر منیه** گفته سنت
که استقبال بقبله نکند ودر بار اول همه عضو را بمالد وغسل کند در جایکه کسی ورا نه بیند

وسخن اصلا نکند و مستحب آنست که بعد فراغ خود را بمندیل مسح کند و قدم بعد لبس شو لکه

دنا فله گزارد و غسل بر چهار گونه است فرض است و آن بخروج منی است از مرد یا زن در

خواب یا در بیداری با دفق و شهوت نزدیک انفصال اگرچه گاه خروج نباشند نزدیک

طرفین و نزدیک امام ابویوسف در هر دو حال تا اگر بعد از جماع در غیر فرج یا نظر بشهوت

یا احتلام جدا شده و او سر آلت گرفت تا ساکن شد پس برآمد نزدیک آن دو واجبست

بخلاف این و در سراجیه گفته ماخوذ فقیه ابو اللیث است و در حیرة الفقها گفته که سنت

بر اختیار مولانا حمید الدین ضریر اگر در خانه غیر باشد فتوی بر سنت و اگر در خانه خود فتوی بر

و در ذخیره گفته که اگر قبل از بول و نوم غسل کرد و بعده بقیه برآمد نزدیک طرفین اعادت واجب

شود و نزدیک امام ابیوسف و ماخوذ امام خلف است و در ظهیری و در جامع گفته

که اگر بعد از بول یا خواب یا مشی غسل کرد بخروج بقیه باتفاق غسل واجب نشود که این

ست نه منی که بول و خواب و مشی قاطع ماده شهوت اند و در ذخیره و خلاصه گفته که

اگر انفصال و خروج بشهوت نباشد چنانچه کسی چیزی برداشت یا از جای بلند افتاد نزدیک ما غسل

و عامه متاخرین نشود و بعضی از ایشان چون عیسی بن ابان و شادان بن ابراهیم و ابو عبد الله

قلانسی گفته اند که واجبست و همین است قول امام شافعی و اگر محتلم آب بر احلیل نیافت نشود

و همچنین محتلمه بر صحیح و اعتبار در خروج خارجی است و اگر بعد از غسل منی زوج از فرج او

بدر آید نشود و اگر جماع در غیر فرج کرد و آب او در فرج زن درآمد بر زن نشود مگر چون بار دار

شود که آب از زن نازل شده باشد و نماز را قضا کند و اگر محتلم بر فور آب ندید و بعد ازان

مذی دید نشود و اگر منی برآید شود و آن نمازی که در میان گزارده اعاده نکند و اگر با بول

منی بدر آید اگر منتشر است شود والا نه و تعیین ذکر دیگری از آن در بر هر دو انزال شود

یا نه واگر یکی رسیده و دیگر نارسیده بر آن شود و برین نیز اما از نماز منع کرده شود تا اغتسال و همچنین اگر یکی دیوانه باشد این در جلالی گفته اما بجماع صبیه که مثل او را جماع کرده نشود و جب نشود مگر با انزال بقولی شود و با یلاج میت و بهیمه نشود بی انزال و اگر با بکره نزدیکی کند نشود بی انزال که بکارت از التقا مانع است **و در جلالی** گفته که با یلاج با حایل از جامه و جز آن نشود لیکن در خانی از حجه گفته که اگر آلت را بجامه پیچیده ایلاج کند اگر نرم باشد شود والا نه و برودت ستیقظ منی را یا مذی را **و در ذخیره** گفته اگر متذکر احتلام بر فراش بللی یابد اگر منی باشد یا مذی یا مشکوک شود و اگر ودی باشد نه اما غیر متذکر اگر ودی یابد نشود و همچنین مذی این در خلاصه گفته اگر منی بود شود و همچنین مشکوک نزدیک طرفین و نزد امام ابیوسف بی یقین نه **و در منیه** گفته اگر غیر متذکر در احلیل تری یابد اگر قبل از خواب آلت او منتشر شود نشود والا شود از جهت احتیاط و فتوی بعضی بر آنست و این آنگاه است که او یا نشسته بخواب رفته اما اگر بر پهلوی خفته یا یقین کند که منی است شود **و در خلاصه** گفته اگر نشسته یا استاده یا روان بخواب شد و بعد از بیداری تری یافت این و آنکه بر پهلو خفته برابر است و اگر مفیق و صاحی بعد از اغما و سکر مذی دید نشود و اگر زن صبی بر فراش منی یابند فاروق بیاض و صفرت است بقولی طول و دور بقولی و احتیاط آنست که غسل کنند در ظهیری گفته هو الاصح و در ترغیب گفته منی آبیست غلیظ سفید که آلت با و منکسر شود و شهوت منقطع گردد و مذی آبیست تنک سفید که نزد یک ملاعبت یا تفکر بر آید و ودی آبیست سفید که بعد از بول بر آید **و در جامع** گفته اگر بعد از جماع و بول و غسل خیری بی لذت بر آید ودی بود و با انقطاع حیض و نفاس اما اگر بعد از ولد خون نه بیند نزدیک امام شود ماخوذ اکثر اینست و نزدیک امام ابیوسف نه و ماخوذ بعضی اینست لیکن وضو باتفاق کند

جلد اول

مسئله بدانکه حیض خونی است که رحم بالغه سالمه غیر آیسه او را اخراج کند و اگر بداخلی
رسد در ظاهر روایت حیض نبود و فتوی بر اینست و حد ایاس بر مختار زاهدی پنجاه سال است
و بر مختار خلاصه پنجاه و پنج معتمد و اعدل اینست **و در مسعودی** گفته فتوی بر اینست لیکن آنچه
بعد ازین بیند حیض نبود و هو الصحیح **و در شرح وقایه** گفته که ظاهر مذهب اینست
لیکن بر مختار سیاه و سرخ حیض است و زرد و سبز و خاک رنگ و حد بلوغ بر اصح نه سال است
پس اگر خون او به نصاب رسد با جماع حیض باشد و از پنج ساله با جماع نه و درمیان اختلافست
و در سراجی گفته که بر مختار نه و چون مراهقه بنصاب خون و طهر دید معتاده شد در
عدد و محل و تکرر معتبر شود و منتقض نشود مگر بخلاف مکرر و از امام ابویوسف آمده که بیکبار شود
و فتوی بر اینست پس اگر پنج روز عادت افزود و از ده نگذشت همه باتفاق حیض باشد اما نزدیک
طرفین بعادت نشود خلافا له پس اگر در شهر آتی استمرار شود نزدیک طرفین همان پنج روز حیض
باشد و نزدیک ثانی این با آنچه افزوده اما اگر در ثالث نیز چنان دید و در رابع مستمر شد باتفاق
چنین و همچنین اگر کم از عادت منقطع شود الکل فی الخلاصه اما زنی که خون از پس بیند
نماز و روزه و قرآن ترک نکند لیکن در ذخیره گفته مستحب که شوی با وی قربان نکند
و بعد از انقطاع غسل کند و اقل او سه شبانروز است و اکثر او ده شبانروز **و در شرح
وقایه** گفته آغاز مدت از وقت وصول دم بخارج است پس بحیلوله کرسف نماز قطع
نکند و اگر محاذی داخل از وتر شود خروج نبود و اگر محاذی خارج تر رسد یا کرسف بردارد
این زمان حایض شود و کرسف مستحب است بکر را در حالت حیض و ثیبه را در هر حالت و جای
او جای بکارت است و در داخل او مکروه است ظاهره در اول شب نهاد و صبح آلوده دید این
زمان حایض شد و اگر حایض نهاد و بیاض دید آن زمان پاک شد و اقل طهر پانزده روز است

۱۷۱

والله اعلم ... ۱۲ نوادر

واکثر او حد ندارد و طهر که در میان دو خون باشد در مدت حیض حیض است خون نفاس
رسد یا نه طهر روزی باشد یا کثر این در هدایه گفته و هر رنگ که در مدت حیض بیند
حیض است مگر سفید خالص یا غالب که این باتفاق نبود لیکن در ترغیب گفته که بقول
شیخ ابی علی اگر غالب سرخی باشد حیض باشد و اگر سفیدی باشد نه و بقول علمای
ما رحمهم الله تعالی جز سفیدی خالص آنچه بیند حیض بود و درست اینست و در سراجی
وسوی گفته که اعتبار در رنگ تری راست نه خشکی را اما اگر کرسف برگرفت سفید بود خشک
شد رنگین شد حیض بود و اگر تر بود رنگین خشک شد سفید شد حیض بود و پس اگر اول و
آخر ایام حیض دید و در میانه هیچ نه همه حیض بود نماز اگر از ده در روزهای گذشته آورد
واینها را قضا کند نه آنها را و نفاس خونیست که عقیب ولد باشد و اگر نه که بعض خلق
او نمود شود چون موی و ناخن و انگشت ولد است و اقل او حد ندارد و اکثر او چهل
روز است و اگر میان پاکی بیند نزدیک امام خون است اگر چه پانزده روز باشد و نزدیک
صاحبیه پانزده روز فاصل تر اند پس اول نفاس باشد و ثانی حیض در خلاصه گفته
که فتوی بر قول امام است و حکم حیض و نفاس آنست که نماز و روزه ترک کند و این ا
قضاست نه آنرا و در جامع گفته که مبتدیه بمجرد رویت ترک کند و اگر پنجروزه و در ششم بیند
نزدیک مشایخ بلخ او را بغسل و نماز امر کرده شود و بقول صدر شهید تا آن نه
باین و بقول محمد سیدانی هردو نه مختار خلاصه اینست و اگر در چهارم پاک شود
تا آن امر کرده شود و باین نیز چون خوف فوت شود این در سراجی گفته و در
شرح وقایه گفته که اعتبار آخر وقت راست پس اگر در آخر دید نماز
ساقط شد و اگر در . و پاک شد لازم شود اگر چه باقی لمحه باشد و این انگاه است

که بعد از اکثر پاک شده والا وقت غسل و تحریمه شرط است و اگر صبا لیه دید باطل
شد و قضا کند اگر واجب باشد والا نه و اگر در روز پاک شد و چیزی نخورد روزه صحت
ندارد لیکن امساک کند و اگر در شب شد صحت دارد و اگرچه باقی لمحه باشد این و نیت
که بر اکثر پاک شده الا وقت غسل شرط است و اگر غسل در شب نکرد روزه باطل نشود
در سراجیه گفته اگر در خلال نماز نفل دید قضا دهد اگر حایضه شروع کند نه و در خلاصه
گفته اگر در خلال فرض دید بر و قضا نبود ۳ و مسجد در نیاید لیکن از مسجد خانه منع نه ۴
و طواف کعبه نکند ۵ و قرآن نخواند و در شرح وقایه گفته که نزدیک کرخی نه آیت
خواند و نه کم از و و هو المختار و نزدیک امام طحاوی کم از و روا بود و هو الصحیح این
جامع گفته و برجندی و مکارمی گفته این آنگاه است که مقصد قراءت بود والا باک نه چنانچه
از جهت شکر نعمت گوید الحمد لله رب العلمین و معلمه نزدیک آن بر هر کلمه قطع کند و نیز
این بنصف آیت مکروه است قراءت توریت و انجیل و زبور و فرقان همچنین [?]
لیکن از محیط گفته که نه و لبس آید از ادعیه و اذکار باک نه بلکه در جامع گفته که مستحب ست
که در وقت نماز وضو ساخته در مسجد خانه نشیند و تسبیح و تهلیل گوید بقدر نماز و در سعود و
گفته و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب هفتاد بار استغفار گوید و چون پاک شود
غسل کند و دو رکعت نماز گزارد در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص صد بار که درین ثواب بسیار است و اگر بلا
از حیض بگیرد بمیرد شهید میرد و شیخ الاسلام برهان الدین صدیقی [?] روایت کرده مگر بی [?]
مرتی بشود ده بمیرد شهید بود ۵ و مصحف را مس نکند در جامع گفته نه با عضاء طهارت و نه بغیر
آنها بر اصح و نه بغلاف قبل از نکاسان برا اصح مگر بغلاف منفصل چون خریطه و جلد غیر مشرز
بمتصل و بعض در حکم سواد و بقولی نه این اقیس ست و آن اقرب بتعظیم و مکروه

ست مس او باستین و دامن بر صحیح و نزدیک عامه نه و مس کتب شرعیه اما بر مذکور تعالی
داگر در کتب فقه آیات باشد حمل و اخذ او روا نه مگر بجامه بر مختار بعضی آنست که اگر در آن حال
ذاکر باشد روا نبود و در **شرح وقایه** گفته اگر مصحف بر لوحی باشد و چنان نویسد که
مکتوب خود را مس نکند نزدیک امام ابی یوسف روا ست و نزدیک امام محمد در کتن گفته
که فتوی بر نیست و در ین دو حکم جنبی آنیز چنین است و از امام آمده اگر سفره کند و بخواند
باک نبود و نجم الدین بخاری برین فتوی داده و در **ظهیریه** گفته که بر اصح روانه و نهیتر
مس او بعد از غسل دیگر گرفتن باستین و خواندن کم از آیت بر اصح روانه و مس نکند
کتب سماوی و تفسیر را و در سراجیه گفته که نزدیک بعضی روا است که فقیه کتب فقه را
کند و محدث درین حکم چون جنبی است پس خواندن را و ابو دوس نه و در **مسعودی** از فقیه
ابی اللیث گفته که اگر قطار شتران باشد و بر شتر پسین مصحف باشد و من محدث باشم مهار
شتر اول نگیرم و خواجه ابو منصور ماتریدی گفته که چون محدث بودمی بر پل نگذشتمی که در آن
کاغذ بدان قریب است و خواجه ابو حفص بخاری گفته که چون محدث بودمی در باز
در آن نگذشتمی و نفع نگیرد شوهر از ناف تا زانوی او از همه جوانب بجماع و تفخید و
این نزدیک شیخین است و نزدیک امام محمد منع نیست مگر از فرج اما قبله و مس او در این
روا است و در **جلالی** گفته که علما در معنی این اختلاف کرده اند بقولی از موضع ازار
پرهیزد و از بالای ناف و زیر زانو نفع گیرد و بقولی مباشرت بالای ازار روا است که از آن
بستره حایل است و در **مسعودی** گفته که درین حالت فراش جدا نشاید گرفت که تشبه با اهل کتاب
ست و در خبر است که صدیقه رضی الله تعالی عنها با رسول الله صلی الله علیه وسلم آسوده
بود ناگاه بایان فراش رفت فرمود که مگر حیض آمد گفت بلی فرمود که میزر خود گیر و باز آ

صدیقه مینهٔ خود گرفت و باز بفراش در بر رسول رفت معلوم شد که فراش بعد انشاید
کردن و برهنه را نشاید شدن **در جامع** گفته روا است وطی زنیکه پاک شود بر اکثر قبل
از غسل لیکن مستحب است زنیکه پاک شود بر اقل مگر بعد از گذشتن خبر وقت نماز از آخر وقت نماز
که در وغسل و تحریمه گنجد مبتدا باشد که بر وسه روز گذشته یا معتاده که پاک شود بر عادت
یا فوق او و همچنین دون او و بعد از سه روز لیکن با کراهت لیکن بر مختار هدایه قربان نکند
تا بعادت نرسد اگرچه غسل کرده و بعد از عادت غسل دیگر بکند و قربان کند **و در**
خلاصه گفته احتیاط آنست که قربان نکند و روزه دارد و نزدیک خوف فوت غسل کند
و نماز گزارد **و در شرح وقایه** گفته تاخیر غسل تا وقت مستحب واجب و اگر بر عادت یا
اکثر پاک شده یا مبتدئه بود مستحب است اگر بر اقل از سه پاک شده نزدیک خوف فوت وضو
کند و نماز گزارد و خونیکه از اقل حیض کم باشد یا حامله بیند استحاضه است تابع این احکام
نیست و آنچه از عادت گذرد و اگر از اکثر تجاوز کند ما ورای عادت استحاضه بود و الا حیض
و نفاس **و در جلالی** گفته که مستحاضه یا مبتداه است و حیض او ده روز است از اول
و طهر او بیست روز است نزدیک طرفین و نزدیک امام ابیوسف در حق نماز و روزه با قل گیرد
و در حق وطی باکثر پس سه روز نماز و روزه ترک کند و هفت روز بجا آرد و بعد ده روزه
قضا کند اما نفاس او چهل روز است باتفاق یا معتاده است و این نه صورت دارد
آیا حافظه عدد و وقت است و این بعادت کند یا حافظه اول وقت است و یا
آخر و آین بغالب رای عمل کند و اگر رای ندارد سه روز نماز نکند و هفت روز بنجو قت
غسل کند و نماز گزارد و روزه سه روز ترک کند و بقیه ماه نگاه دارد و بعده ده روزه
قضا کند و یا عکس این چنانچه یاد دارد که آخر ماه پاک میشد و این سه روز آخر ماه

175

نماز ترک کند بعده غسل کند هم یا هر دو فراموش کرده لیکن یاد دارد که روز شنبه و یکم بود آن روز ترک کند و بعده نه روز برای هر نماز غسل کند یا یاد ندارد و مگر طهر در عاشر یا عشرین و گمان دارند که این اول طهرست یا اوسط یا آخر سه روز اول از آن عشره بوضو گزارد و شش بغسل و عاشر بوضو یا یاد دارد که پنج روز بود اما نمیداند که کدام پنج روز اول ماه بوضو گزارد و روزه دارد و گرده نشود و بقیه برای هر نماز غسل کند یا نا سیه عدد و وقت ست امانمیداند که در هر ماه یکبار بود سه روز اول ماه نماز و روزه ترک کند و وطی کرده نشود و بقیه برای هر نماز غسل کند و در شوال بیست روزه قضا کند یا اینهم نمیداند تمام ماه غسل کند برای هر نماز و حکم روزه گذشت یا تغیر یافت عادت او بتقدیم یا تاخیر پس اگر قبل از ایام نصاب دید و از ده نیفزود و در ایام پاک شد و یا کم از سه دید استحاضه ست نزدیک امام تا مکرر نشود و نزدیک امام ابویوسف متقدم حیض ست و اگر قبل کم دید و در ایام نصاب از ده نیفزود حیض ست و اگر در هر دو نصاب دید اما از ده نیفزود و بر و ایتی از ایام همه حیض ست و بر وایتی آن استحاضه و این حیض نزدیک صاحبیه همه حیض ست و در خلاصه گفته اگر قبل دو در ایام کم دید یا کم از نصاب لیکن جمع خواهد رسید نزدیک امام ابویوسف حیض ست و نزدیک امام اگر مکرر شود حیض و الا استحاضه و در متاخرین این نحو جبر بر طریق متقدم ست و اگر پنج روز در ایام دید و دو قبل و چهار بعد یا قلب این ایام حیض ست و باقی استحاضه مبتداه روز خون می بیند در روزی طهر و همین مستمر شد ده روز اول هر ماه حیض ست و باقی طهر و کسیکه نگذرد بر وقت فرض مگر بوجود حدثی که بآن مبتلاست چون استحاضه و رعاف وضو کند در وقت هر نماز و بآن آنچه خواهد از فرض و نفل گزارد و در ذخیره گفته کدام

عذر در حق ابتدا اینست که قادر نشود در وقت نماز بر زمانی خالی که در آن وضو
و نماز تواند کرد پس اگر در وقت نماز خون روان شد و هی وضو و نماز کرد و خون
نه ایستاد تا وقت دیگر در آمد و این نیز بآن گذشت نماز اعاده نکند و اگر در میان وقت
ایستاد اعاده کند اما در حق بقا عام ست حقیقةً باشد یا حکماً چنانچه گاه نماز یا وضو
مبتلا شود و این در جامع گفته و معتبر درین عذری ست که مقارن باشد یا وضو یا طهارت
سابق پس اگر مستحاضه را وقت عصر در آمد خون ایستاد پس ایستاد و وضو ساخته
نماز شروع کرد بعد از قعده اولی و وقت مغرب در آمد نماز تمام کند و در خلاصه
گفته که اگر خون از بینی یا جراحت روان شد انتظار کشد تا آخر وقت اگر نه ایستاد وضو
کند و نماز گزارد و حکم اعاده گذشت و اگر جراحت را از سیلان بند کند عذر نماند بخلاف
حایض اما مستحاضه را جای گفته که بدر آید و جای گفته که نه این در ذخیره گفته و باید
که معذور ریش را ببندد از جهت تقلیل نجاست و اگر نه بندد باک نبود لیکن در جامع
گفته که واجبست منع سیلان برباطی یا حشوی یا جلوس در نماز یا ایما و اگر علاج نکند با قدرت
و با سیلان گزارد روا نبود و جامه آلوده را بقولی نزدیک هر نماز شوید و بقولی نه که
او از تن قوی تر نیست و بقولی اگر داند که قبل از فراغ آلوده نخواهد شد شوید
والا نه و فتوی برانیست اما مستحاضه را امر باستنجا نیست که خون
او پلید نیست این در ذخیره گفته و اگر از یک منخر او خون
میرفت و بعد از وضو بند شد و از منخر دیگر روان شد نکند
و همچنین دامیل و جدری و ناقض طهارت
معذور خروج وقت ست نه دخول نزد یک طرفین

امام ابیوسف این نیز پس اگر بعد از طلوع آفتاب وضو کند برای نماز عید یا ضحی روا است که طهر بآن گزارد بخلاف امام ابیوسف در هدایه گفته که صحیح اولست ۲ و واجب و آن از برای مسلم است و در منیة گفته که نماز بر و قبل از این روانه و در ظهیری گفته که بقولی سنت موکده است ۳ و سنت و آن از برای جمعه است در هدایه گفته که نزدیک امام ابیوسف برای نماز است و نزدیک حسن برای روز و صحیح اولست لیکن در ظهیری گفته که این قول امام محمد است پس اگر قبل از نماز محدث شد نزدیک آن مثاب نباشد بخلاف این و زن حائضه بنیت نزدیک آن بخلاف این ۲ و برای عیدین و این نیز نزدیک امام ابیوسف برای نماز است و نزدیک حسن برای روز ۳ و برای بستن احرام ۳ و در روز عرفه و در ترغیب گفته که این هر دو در حق حجاج است و در ظهیری گفته که بقولی هر چهار مستحب اند ۳ و مستحب و آن از برای کافر است که غیر جنب اسلام آرد اما جنب را بر اصح واجب و اگر بعد از انقطاع خون اسلام آرد برو واجب اینهمه در خلاصه گفته و در جامع گفته که اگر با حتلام و حیض بالغ شود در غسل او اختلاف است لیکن احتیاط در وجوب است و مستحب بعد از افاقت و بلوغ بغیر احتلام و بعد از حجامت و شب برات و قدر و عرفه **مسئله** چون بمستراح رود سر و پا برهنه نرود و نه بکلاه مگر آنکه بر و چیزی باشد و نبرد با خود چیزی که بر و چیزی نوشته باشد و نه چیزی محترم و نزدیک دخول تعوذ کند و در صحرا قبیل از حضور آن موضع یا قبل از تعری تعوذ و پای چپ در آن نهد و پای راست بر زمین نزند و جامه بچیند و ازار بند بدست چپ کشاید و خود را تقعد حاجت برهنه کند و پهلوی چپ بسوی قبله کند و پای راست بر زمین باشاند و زور بر پای چپ کند و دست چپ بر روی خود نهد چون غمگینان گویند که امام محمد در اوان سلطنت در مستراح بود که معاندان او زه در گلوی او افگندند لیکن چون مراعی این سنت بود هیچ ضرر بوی نرسید تعدیل

کره که برعایت یک شخص بدین فایده حاصل شد بعده طلب علم بسلطنت اختیار کرد و شد آنچه شد و بزاق و مخاط نیفکند که سبب بی دهان و نسیان است و سخن نگوید و عمل نکند مگر ضروری و تفکر در امر آخرت و علم نکند بلکه تفکر در امر دنیا کند و نظر بآسمان و حوای خود نکند بلکه بر زمین نگرد و در فرج و خارج نه بیند مگر بقدر ضرورت و قبله ابتن نکند و نیس بر اصبع و استقبال نیرین نکند و برنخیزد تا فارغ نشود و بسیار نشیند که مورث باسور است و بعد از فراغ استبرا شد و زود بیرون آید و گاه خروج پای راست پیش دارد و بعد از گوید الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی و امسک فی ما ینفعنی غفرانک ربنا و الیک المصیر و نه نشیند در راه و در مشرعه جوی و زیر درخت باردار و سایه دار و موارد و مقابر و بول نکند در زمین سخت و برابر باد و بر روی بالا و تابستان در سایه و زمستان در آفتاب از راه آبا به و استاده مگر بعذر و در سوراخ گویند که یکی چنین کرد جن از آن بیرون آمد او را هلاک کرد دید روی آمد و با پای سخن کرد و بی گفت ما بعبادت مشغول بودیم چون بول کرد بر آمدیم او دا ثابت دیدار ما نبود هلاک شد و در آب ستاده و نه در روان و محتار و این فعل جهالت و غسل و فی الحدیث عامة الوسواس منه و در راه که این نشان فرزند بی نکاح است و بر خاکستر و برهنه و بزاق بر بول نیفکند و از برای بول کشاده نشیند و زمین نرم و نشیب باید تا آنجا بول نماند و کلوخ قبل از دلوج آماده کند و چون بر دارد سه بار بر زمین زند و گوید خاموش شو بعد از فراغ استنجا کند و این سنت مؤکده است نزدیک ما و فرض نزدیک شافعی و روا است بسنگ کلوخ و خاک و ریگ و نمد و پنبه و جامه کهنه و نه بدست است و گیاه و استخوان و سرگین خشک و تر و نمک سنگ و انگشت و پوست پیراسته و خشت پخته و سفال و چوب تیز و سنگ تیز و کاغذ

اگرچه سفید باشد و بچیزی که او را قیمت باشد چون گندم و جو و ابریشم و در
جامع گفته که استنجا نکند بغیر مدر و حجر و خاک که موش قصر است و نه با یمین اگر بتواند
سنگ بیمین گیرد و بجنباند و از شلل یدین ساقط است و نه بسنگی که غیر او آن استنجا کرده
مگر چون او را گوشها باشد و در استنجا عدد سنت نیست مقصود پاکی است اگر بیکی
شود کفایت کند و اگر بسه نشود افزاید لیکن فاضله سه است و در کیفیت خاصه نیست
و بقولی در حق مرد در تابستان اول بار اول و ثالث و اقبال دوم و در زمستان بعکس
و در حق زن چنین در همه ایام و در ترغیب گفته که کلوخ بیمین بگیرد و به بسیار
بعده بر سر سفره نهد تا میانه کشد و بیشتر بزند پس کلوخ را بر خاک مالد و بکنار دیگر نهد
تا میانه کشد و همچنین تا تری بچیند و بعد از فراغ او را پاک کند تا اگر دیگری گیرد
در دل او کراهت نبود و ذکر را بشمال گیرد و بر سنگ یا دیواری یا کلوخی مالد
بعده استبرا کند و این واجب است و در کنز گفته که در کیفیت او اختلاف است
و صحیح آنست که طبایع مختلف اند چون در دل افتد که پاک شده پاک گردد و بعده استنجا
کند با آب و این واجب است و بقولی در زمان سنت است و کیفیت او چنان است که قبل
از کشف دستها شوید و تسمیه گوید بعده روی بشمال کند و کشاده نشیند و در فطار
و مخرج سست کند و سر بر دارد و بند بر پشته پاها کند و آب اول اندک ریزد و میانه انگشت
میانه کیسر شوید چنانکه آب پراگنده نشود و آب دوم بادت ریزد و بنصر پاک کند و زنان پاره بر لعل هر دو
بهم سه استنجا کنند و از مردان کشاده تر نشینند بعد آب دیگر ریزند و خنصر و سبابه نیز پاک کنند چندانکه شیح نیند
که خاطر قرار گیرد و فتوی بر نیست و در ترغیب گفته اولا دبر شوید پس قبل نه چنانکه ایام عکس کنند
و فتوی هم اول است تا زنان کدام پیشتر شویند یا بهم شویند روا بود و سر انگشتان نشوید که مورث باسور

۱۸۰

و در زمستان باب گرم استنجا کند که مستحب ست و اگر بسبرد کند مبالغه کند و درین
ثواب بیشتر ست بعده محل را بخرقه یا بدست خشک کند تا آب مستعمل بجامه و ران نرسد
و بعد فراغ زود خود را بپوشد گویند که شیخ ابو القاسم گرگانی در مجلس شیخ ابو سعید ابو
الخیر در آمد و دید که بپایان مسح در غایت کمال ستاده در دل تعجب کرد شیخ را اینمعنی مکشوف
شد گفت کسیکه امروز بامداد استبرا بر وجه سنت نکرده تعجب میکند از حال کسیکه سی سال
استکه یک سنت را ترک نکرده و سنت آن بود که دست را از آستین اندرون جامه
کشیدی پس ای عاقل ببین که رعایت ادبهای شرع چه اثرها دارد و ترک چه نقصانها
دارد و در **ترغیب** گفته که استنجا باب فرض ست جنب و معذوره و کسی که نجاست
او از درم بیشتر باید و واجبست اگر برابر باشد و سنت ست اگر کم ازو بود و مستحب ست اگر از
مخرج تجاوز نکند و احتیاط است از بادی که خطرتری ارد و در **ملتقط** گفته که دست یا پای
محل پاک شود و در **خلاصه** گفته اگر آب بزیر موزه گذرد با طهارت محل پاک شود و
همچنین تخته که برو استنجا کند و اگر بآستین او این رسد اگر اول یا دوم یا سیوم باشد پلید
شود بنجاست مغلظه و اگر چهارم باشد پلید شود باب مستعمل و اگر درون موزه یا کفش در آید
پاک نشود بپاکی آن اما اگر خرقی دارد که از راهی در می آید و براهی بدر میشود پاک شود و استنجا
باب جای کند که جای ساتر باید و الا فاسق گردد لیکن در **کنز** گفته اگر استنجا بر فرض
شده بناظران گوید روی بگردانید و خود در کار شود و اگر روی نگردانند آثم نشود و اگر نکند
آثم شوند و صایم باید با تکلف گاه استنجا و اگر در او بدر آید باید که برخیزد تا بجا آنجنید تا آب بیرون او نرسد روزه
او نشکند و اگر موضعی استنجا بر چه سنت کند شکند و در **عین** گفته اگر صایم استنجا بسنت کند بقول
امام صغار شکند بقول امام ابی الحسن نسفی و بقول امام زاهد گذشته روا بود و آینده و صاحب

۱۸۱

با سور مبالغه نکنند و اگر از وی سفره بر آید و تر شود شکنند در ذخیره گفته کسیکه استنجا

پاک کند روا است باتفاق که نماز گزارد اگرچه نشوید و متاخران اتفاق کرده‌اند که بقیه

در حق عرق اعتبار ندارد تا عرق سایل مانع نماز نیست اگرچه از درم با ذر کنند اما اگر در آب

اندک نشیند بر صحیح پلید شود و استنجا بسنگ آنگاه بسنده است که نجاست مقتصر باشد بر

محل و الا اگر نجاست غیر محل از درم فزون باشد استنجا بآب فرض بود و همچنین اگر بطرف

احلیل اکثر از درم رسد و اگر کمتر از و باشد یا برابر او لیکن با ضم محل اکثر شود و اکتفا بسنگ

بقول شیخین روا بود بی کراهیت و بر قول امام محمد نه و از امام ابی یوسف نیز چنین آمده

اگر نجاست محل اکثر از درم باشد اکتفا با و روا بود بر ماخوذ اما اگر بمحل از خارج رسد بر

صحیح بی آب پاک نشود و این در ظهیری گفته اگر بعد از استنجا باد برآمد و تن یا جامه تر است

بقول عامه پلید نشود مگر چون زردی او پیدا شود در منیه گفته هو الاصح مسئله

گفته در جامع گفته که روا است طهارت باب آسمان و زمین اگرچه متغیر شود رنگ و بوی و مزه او

بسبب رنگ اما اگر گمان افتد که بسبب نجاست است نه یا خلط شود با وی پاکی از جنس

زمین باشد یا نه قصد نظافت دارد و یا نه چون خاک و خزبا و صابون و برگ مگر چون برآید

او را از رقت پس وضو نکند باب سیل که شیخین بود و اعتبار در غلبه اجزا است نه رنگ را

بر صحیح لیکن از زاهدی گفته اگر طاهر مخالف در رنگ است چون شیر اعتبار رنگ است

و اگر هر دو یک رنگ اند لیکن در مزه مخالف اند چون نبیذ اعتبار مزه است و اگر در رنگ

نیز موافق اند چون آب اعتبار اجزا راست یا تغیر دهد طبخ او آب را این الکاه است که از

قصد نظافت نباشد چون مرق و الا چنانچه اشنان اگر تنک باشد روا بود و الا نه

در وضو نیست باب که معتصر باشد از شجر یا ثمر اما آبیکه از انگور چکیده از امام ابی یوسف آمده

کہ توضی باو روا ست لیکن در مکارمی گفتہ کہ روانہ وامام حلوائی و صاحب کافی

برین مائلند و مختار ہدایہ اول ست و برین خلافست آب بوغہ و خربوزہ در خلاصہ

گفتہ کہ توضی بآب زردج و عصفر و صابون اگر تنک باشد و آب از و نماید روا بود و اگر

سرخی غالبست و چون نشاستہ شدہ نہ و ہمچنین اگر صابون غالب شدہ و بآب نمک

روا نہ و بآب برف اگر گداختہ و میچکد روا بود در ذخیرہ گفتہ بآبی کہ بکثرت

اوراق متغیر شود و رنگ اینہا در کف نماید روانہ لیکن در نہایہ گفتہ کہ روا ست اگرچہ

بوی و رنگ و مزہ تغیر یابد اگر خلط شود باوی پلیدی توضی از و نکنند مگر چون جاری

یا دہ در دہ کہ زمین بغرف کشف نشود و جاری آن ابست کہ کاہ ببرد و ہو الصحیح

لیکن در ترغیب گفتہ کہ آنچہ دست شویہ ببرد و فتوی برینست و در جامع گفتہ کہ داخل ست

در آب جاری آب برف کہ روان شود در راہ و در و نجاستہا باشند پس غایب شوند

و مخلوط چنانچہ لون و اثر نماید و ہمچنین آب باران در آن باریدن تا اگر بجا ہم رسد

بعد از وقوع بر بامی کہ بر و عذرات باشد پلید نشود مگر چون متغیر شود و ہمچنین آب

حمام تا با دخال ست پلید نشود و این بقولی مطلق ست از جہت ضرورت و بقول حاکم

انگاہ کہ آب از انبوب آید و اغتراف متدارک باشد یعنی آید در میان غرفتین لیکن

بکیرد و فتوی برینست و در خلاصہ گفتہ کہ متوضی اب کم روان اگر روی بجو رود از و

واگر میل وارد نہ مگر انکہ در رنگ کند بقدر گذشتن غسالہ آب روان از ما لا بند شدہ

از آب جوی روا بود اگر جریان آن باقی باشد آب پلید در جوی اندا ختند اگر تغیر

یکی از سہ نشدہ پلید نشود و الا شود اما بعد از انقطاع بوی و رنگ باز پاک شود اگر

بعض آب بر جیفہ سگ بند و اگر ملاقی اکثر یا برابر باشد پلید شود و الا نہ در جامع گفتہ

اگر حفیره را آب بند کرد و آب از زیر و زبر او بگذرد پلید نشود مگر به تغییر اثر و فتوی بر نیست
اما حوض اگر مربع ست دور او چهل گز باید و فتوی بر نیست و اگر مدور ست دور او چهل و
گز باید و بقولی چهل و چهار و بقولی شصت و شش آن احوط ست و این صحیح و فتوی بر نیست
و اعتبار گز مساحت است بر صحیح لیکن در هدایه گفته که فتوی بر گز کرباس است هفت
قبضه هر قبضه چهار انگشت هر انگشت شش جو که بطن بعضی بر بعضی منضم باشد این در تحفه
گفته و اگر در زمین رخنت باشد متصل یا در حوض طحلب باشد یا پاره های هیزم یا جمد که
متحرک شود بتحریک آب توضی در آن روا بود و آب نیست و از بی همین چنانچه بضم ده در ده
شود به صحیح جایز نیست و همچنین چاهی که عمق او ده گز باشد بر اصح لیکن در سراجی گفته
که عمق اعتبار ندارد و توضی روا است در حوض صغیر که آب در آن از جانبی در آید و بجانبی
بر آید چهار در چهار باشد یا اکثر و فتوی بر نیست و همچنین چشمه که آب از و سر زند و هفت در
هفت باشد یا پنج در پنج و فتوی بر نیست در **خلاصه** گفته اگر در حوض کبیر نجاست افتاد
انتا در محل وقوع باجماع پلید شود پس از آن محل بقدر حوض صغیر که چهار در چهار ست
گذارد و وضو کنند و بقولی ده گز و بقولی قدری که بتوضی نجنبد و بقولی تحری کنند و همچنین غیر متدار
نزد یک مشایخ عراق اما نزد یک مشایخ بلخ و بخارا در ین از محل وقوع نیز روا ست و در
برجندی گفته صحیح اینست و در ترغیب گفته اگر گوسفند یا موش در حوض مرده و گندیده
لیکن آب تغیر نیافت از هر طرف و از هر جا که وضو کند روا بود و فتوی بر نیست اما در آب جاری
توضی بقرب پلیدی روا است اگرچه متدار باشد لیکن در ذخیره گفته اگر متدار است از طرف
نکند در حوض کبیر وضو سکند و غساله پیش می افتد توضی از و در قول امام ابیوسف روا نیست
تا تحریک نکند و فقیه ابو جعفر بن مالیست و غیر او روا داشته اند اگرچه نجنباند مانند آب

جاری **در منیه** گفته توضی در حوض کبیر از جای غسل غیر روا است **در ذخیره** گفته اگر بر آب جاری مردم صف کرده نشینند و وضو کنند روا بود و همچنین حوض کبیر اگر بر کرانه جوی یا حوض جوی باشد متصل و در وی آب باشد لیکن جریان آن درین ظاهر نشود توضی از روانه اگر بقدر دو نیم گز باشد والا روا بود و بقولی مطلقا فی حوض کبیر بعد از خشکی نجاست و سرگین پلید شد بعده آب پر شد اگر این آب ولا در محل پلیدی در می آید پلید است و اگر در جای پاک جمع میشود و ده در ده گشته انگاه در می آید پاک است و همچنین حکم و اگر آب پلید در حوض کبیر که پر شده در آید پلید نشود اگرچه غالب بود اگر در حوض صغیر پلید آب پاک در آید و چیزی بدر نشد توضی از آن روا نه و اگر چیزی بدر شد بر صحیح پاک شود اگرچه مثل آن بدر نشود و همچنین کاسه این در منیه گفته و توضی از آن خارج نیز روا بود و اگر در آمد و بدر نشد اما اغتراف شد از آن پاک شود **و در غیاثیه** گفته اگر خارج باز در آید اگر در همان راه در آمده پلید شود و اگر براه دیگر در آمده نه **و در ملتقط** گفته که آبی جمع شد کم از ده در ده و پلیدی افتاد و پس منبسط شد و اگر گشت پلید است اگر آن ده است و در وی افتاد بعده در جای دیگر جمع شد و کم گشت پاک است و حوض کبیر کم شد و در وی پلیدی افتاد بعده پر شد پلید است و اگر چیزی بدر آید پاک شود و این انگاه است که از جانبی در آید و بجانبی دیگر بر آید و روا است غسل در حوض کبیر و همچنین استنجا و غسل جامه پلید اگر بر راه بنا شد والا مکروه است چراکه هست بر راه کودکان و روستایان دست بر لوا می نهند پاک است **در فتح القدیر** گفته توضی از حبی که کوزه از نواحی خانه نهند و از وی نوشند باکی نیست تا متیقن نشود نجاست اگر آب جاری یا حوض باشد وضو کنند از ین عبد در مختار گفته امروز فتوی بر آنست که وضو از کوز کنند تا مقدار آب باند و چاه

185

که در نجاست افتد اندک یا بسیار همه آب از و کشند اگر ممکن باشد و غایت نزح آنست

که اکثر دلواز و پر نشود **و در جامع** گفته اگر قبل از نزح آب چاه فرو رفت پس باز گشت

بر صحیح پاکست و اگر زیاده شد بقولی کل کشند و بقولی مقدار وقت وقوع و توالی بر

شرط نه پس اگر پاره آب کشیدند بعده آب چاه روز دیگر بیفزود بر صحیح قدر باقی کشند و

اگر ممکن نبود کشیده شود قدر یکه در و بود بقول دو مرد با بصارت و از امام محمد آمده

که سه صد دلو کشند و فتوی برینست بد بوئی که مستعمل باشد بر چاهها ی شهر و غیر آن

را بر این حساب کنند و نزح مقدار تمام چاه پاک شود و دلو و رسن و دست به تبع پاک

شوند و حاجت نزح کل نیز با خود نه در نزح نافع انگاه است که اول نجاست بدر کنند و الا

در جواهر گفته کعب کودکی افتاد و نمی یابند اگر پاک است پاک نه و اگر پلید است و بعد

نزح تمامی آب او را یابند مضر نه عصفوری افتاد و اخراج او متعذر است تا در میان

است پاک نشود و طریق آنست که چاه را معطل دارند تا دانند که گل شده باشد و

بعضی تقدیر به شش ماه کرده اند و اگر پاره پنبه از فراش کودک افتاد لیکن پلید نشود

و در خلاصه گفته استخوانی بنجاست آلوده افتاد و اخراج آن متعذر شد بنزح مقدار

پاک شود در چاه حیوانی افتاد و زنده بر آمد در سگ و خوک همه کشند و در غیر چیزی نه

اگر دهن ما به آب نرسیده و الا چون سؤر او شود پس در پلید و مشکوک همه کشند و مستحب است

که در مکروه ده دلو کشند و بروایتی بیست و در آدمی پاک بیست و در محدث چهل و در مثل موش

و گنجشک و در ماکیان کوچه گرد چهل اما در گوسفند بروایتی چیزی نه و بروایتی همه زیرا آنچه

بول بر ران و پای ادمی افتد و آن مغسول است بر آنکه بول بر انها نباشد و در سپید چیزی نه

بقول صاحبین و چند دلو کشند بقول امام و در سگ از امام آمده که اگر دهن او

بآب نرسید و بمرد ذبح او نجاست نبود و پلید نشود و اگر بمیرد در مانند موش و گنجشک بیست تا سی و در مانند گربه چهل تا شصت و در مانند گوسفند و آدمی همه و از امام آمده که در مانند کنه بزرگ و ولد موش ده و در مانند کبوتر سی و از صاحبین بیست و در آن و چهل و درین مرویست در جامع گفته اگر حیوانی صغیر یا کبیر در و بمیرد و آماس گیرد یا پوسیده شود یا موی از و بریزد همه آب از و کشند و پاک نیست بموت مائی المولد خواه در آب بمیرد خواه در مایع دیگر اگرچه متقطع شود هو الاصح و از امام محمد آمده اگر غوک در آب متقطع شود شرب او مکروه است لیکن نه از جهت نجاست آب بلکه از جهت حرمت گوشت غوک آیین در فتح القدیر گفته و مائی المولد حیوانیست که توالد و مثوای او در آب بود اما المائی المعاش اگر در غیر آب بمیرد پلید کند و همچنین در آب اگر کبیر بود نه صغیر که خون ندارد و لیکن در خلاصه گفته که از امام در آب دو روایتست و صحیح انیست و پاک نیست بموت آنچه خون روان ندارد مطلقا چون مگس و زنبور و کژدم و جراد و قمل و کیک و پشه و همچنین کرفس و علقی که خون نه مکد اما اگر مکد بر اصح پلید کند در چاه میته یافتند اگر وقت وقوع او متیقن شود از آن گاه نماز اعاده کنند والا از هنگام یکشبانروز و اگر آماس گرفته از سه شبانروز نزدیک امام و نزدیک صاحبین از وقت وجدان متفسخ باشد یا نه و حکم عجین و معشوق و وضو و غسل برین خلافست و فتوی رکن ائمه بر آنست در آنچه متعلق است بنماز و برین در غیر آن لیکن در مکارمی و منیه از عتابیه و در حاشیه عصام از حقایق گفته که فتوی بر قول صاحبینست در ذخیره گفته جنب دلوی بر سر ریخت باز در چاه افگند و قطرات در آن میچکید پلید نکند از جهت ضرورت و در خلاصه گفته و همچنین در آمده اما اگر درین روان شود پلید کند

اگر جنب یا محدث از جهت دلو در چاه افتاد نزدیک امام ابی یوسف هر دو بحال و
نزدیک امام محمد هر دو پاک و از امام دو روایت بر روایتی چون ابی یوسف بروایتی دیگر هر
پلید و فتوی بر پسیت چنانچه در ترغیب گفته و بر قول امام محمد چنانچه در حاشیه کنز
گفته و پلیدی هر دو بر اصح از جهت پلیدی آبست نه از جهت جنابت تا اگر آب در دهن
و بینی کند قرآن بخواند اینهمه اختلاف آنگاه است که بر تن و مخرج او نجاست نباشد والا اجماعا
پلید و فرجه میان چاه با کوعه هفت گز است لیکن اعتماد بر نفوذ رایحه است اگر رنگ
یا بوی یا مزه او تغیر یابد پلید شود والا نه همچنین میان چاه و چاه آب مستعمل در روایت
امام ابی حفص است افتاد کافر مطلقا پلید کند و مسلم قبل از غسل و بعد از آن نه لیکن در
ذخیره گفته که افکانه مطلقا پلید کند پوست آدمی افتاد اگر اندک است مقدار آنچه از
شقوق پا ستانا شر میشود پلید نکند و مقدار ناخن کند اما ناخن پلید نکند و روایت
طهارت با کراهت با آب مکروه اگر مطلق موجود بود والا نه در جامع گفته چنانچه
سور سباع طیر و این بقولی تنزیهیه و بقولی تحریمیه و از امام ابی یوسف آمده اگر نجاست
بمنقار او متیقن نباشد مکروه نبود و فتوی متاخرین برین است در خلاصه گفته
که سور سباع طیر و غیر ماکول از طیور پاک است استحسانا و مکروه است قیاسا و سوا کن
خانه چون مار و موش و این باتفاق مکروه است لیکن تنزیهیه بر اصح پس جایز است تیمم روا نه
است و کراهیه تحریمیه نزدیک طحاوی و تنزیهیه نزدیک کرخی لیکن بر اصح تنزیهیه است
نزدیک طرفین و نزدیک امام ابی یوسف مکروه نه اما اگر بعد از خوردن موش گربه آب
نوشد پلید شود باجماع و اگر بعد از ساعتی نوشد نه نزدیک امام ... و ناپاکیان گربه
بود و اگر محبوسه باشد نه و سور خر و استر مشکوک است بقولی شک در طهوریه است

نه در طاهریت و بقولی در هر دو و صحیح اول است پس آب پلید نشود و اگر آب دیگر نیابد
جمع کند در وضو و تیمم و تقدیم آن فاضلتر و اکتفا بر یکی روا نه در **جامع** گفته که سور سگ
و خوک و سباع و بهایم چون شیر و روباه و پیل پلید ست و از امام ابو یوسف آمده که خفیف
ست و از امام محمد دو روایت این در **خلاصه** گفته و سور آدمی پاکست اگرچه خورنده حایض
یا کافر باشد و همچنین شارب خمر که چون چند ساعت خواهند گذشت و شفت بزبان
و لعاب خواهد لیسید پاک خواهد شد مگر طویل الشارب و سور اسپ و مأکول از طیور و
انعام پاک ست و عرق هر یکی چون سور او ست مگر عرق خر و استر که در ظاهر روایت
پاک ست و از امام حلوانی آمده که پلید ست لیکن در تن و جامه عفو ست و در
خلاصه گفته که لعاب هر یکی چون سور او ست **مسئله** شرط جواز مسح آنست که
ملبوس باشند بر طهر که تمام باشد گاه حدث اگرچه گاه لبس تمام نبود و مسح کند معذور در
وقت نه بعد او و اگر تیمم کند یا وضو بسور خر یا نبیذ تمر کرده پوشیده بعده آب یافت مسح
روا نبود که طهارت ضروری بود و آن رفت و مسح کند بر ظاهر موزه تا بر باطن روا نه
در **جامع** گفته که فرض او مقدار سه انگشت اصغر از دست بر اصبع و انها خطوط در
ظاهر روایت شرط نه لیکن سنت است و لازم ست که مسح پشت قدم بود تا مسح هم فاضل
روا نه اگرچه مقطوع الاصابع بود نه بر اسفل قدم و عقب و جوانب و بالای کعب نه بر باطن
موزه کما فی الخلاصه و ست بظهر انگشتان لیکن مستحب بطن ست اگر از عرض موزه
یا ساق او آغاز در روا بود لیکن سنت آنست که انگشتان یمنی بر مقدم یمین نهد و یسری
بر الیسری کف با انگشتان نهد و تا ساق کشد و نیکوتر آنست که تمام دست کشد و اگر مسح
فراموش کرد و آب بدو رسید مسح شد و همچنین اگر در گیاه رفت و ظاهر موزه تر شد یا

۱۸۹

یا باران و همچنین به شبنم بر صحیح و در ذخیره گفته که مسح سر انگشتان روا نه گر چون آب متقاطر باشد و بلل غیر متقاطر که در دست دارد روا است اگر مستعمل نبود و روا است بر جرموق ادیم و مانند آن تنها پوشد یا بر موزه لیکن آنگاه که قبل از حدث پوشد و الا نه و اگر بعد از مسح بر آورد مسح کند بر دیگر یا موزه و از امام ابو یوسف آمده که دوم نیز کشد و بر خفین مسح کند اما جرموق کرباس و مثل او اگر تنها پوشیده مسح روا نبود و الا روا بود اگر تری به موزه رسد در ظهیریه گفته زیر جرموق دست در آورد و بر پشت موزه مسح کرد روا نه و مسح بر جورب ثخین که بی ربط بساق استمساک گیرد روا است نزد صاحبین و امام نیز بر همین رجوع کرده و فتوی برین است و در ذخیره گفته کعب پوشید و از کعب او دو انگشت مینماید مسح بر وی روا بود و موزه فراخ پوشیده و بعض او از قدم خالی است و بران مسح کرد پس اگر مسح بر پا بقدر سه انگشت واقع شده روا است و الا نه و اگر پا نزدیک آن فضله آورد و مسح کرد بعده پای و از انجا ایل شد اعاده کند و مدت مسح مقیم را یکشبا روز است از گاه حدث و مسافر را سه شبا روز و در سفر مقیم و اقامت مسافر اعتبار اخیر است اگر یکشبا روز نگذشته و الا بر کشد و شوید و در جامع گفته که مسح شکند با نچه وضو شکند و مضی مدت اما اگر در نماز گذرد و آب نبود نماز تمام کند بی تیمم بر اصح و تعلق شکنند و بخروج قدم بسوی ساق موزه و همچنین بخروج اکثرا و بر صحیح و از امام محمد آمده اگر ظهر قدم در محل مسح بقدر سه انگشت مانده نشکند و اکثر همین هو الصحیح این در مختار گفته این همه آنگاه که به نیت نزع بجنبانند اما اگر از جهت وسعت موزه یا جز آن از محل آید ایل شود با جماع نه و آب بقدم و همچنین بر اکثر او بر اصح این در ظهیری گفته و بعد از یکی از ینها سه لازم است

که پا را بشوید گر بجهت سردی از ذناب یا ترسد که موزه نکشد و مسح کند و اگرچه
مدت بسیار گذرد و مانع است از مسح خرقی که در وی سه انگشت اصغر از پا ظاهر شود
در حالت مشی که دخول انامل نه ظهور نزد یک مشی معتبر نه آما ظهور بطانه بی ظهور
قدم مانع نیست هو الاصح و جمع کرده شود خرق یک موزه نه دو و اعتبار خرقی است
که در وی سه انگشت یا اکثر از وی نه اشفی و روا است مسح بر جبیره و اگرچه بر حدث بسته و از
حاشیه هدایه گفته که اگر حل او مضر است پس اگر مسح نیز مضر بود باتفاق مسح نکند و الا
پس اگر غسل مضر نبود شوید و الا پس مسح نزد امام روا است و نزد صاحبین واجب
و اگر مضر نیست پس اگر غسل با تحت مضر نبود باتفاق شوید و الا اگر مسح مضر نبود در آن
اختلاف است و الا اگر مسح جبیره نیز مضر باشد ترک کند باتفاق و الا بران اختلاف
است و از محیط گفته که صحیح از مذهب امام آنست که مسح بر جبیره فرض نیست و اگرچه ضرر
نبود و در شرح وقایه گفته اگر مضر نبود از امام چند روایت است لیکن بر ما خود ترک او
روا نه و در خلاصه گفته اگر مضر نباشد ترک روا است نزد امام بخلاف صاحبین و این
قول اول امام است بعده بقول صاحبین رجوع کرده در شرح وقایه گفته که در این
هیچ مدت مقدر نیست اگر قبل از برء بیفتد باطل نشود و الا غسل آن محل لازم است همچنین بعد از برء اگرچه
نیفتاده باشد اگر در اعضای یکی شقاق باشد و از غسل آن عاجز است بر وی امرار آب لازم است و اگر از این هم
عاجز باشد مسح کند و اگر از این هم عاجز باشد ما حول او شوید و اگر در دو دست شقاق دارد
و توضی نمیتواند استعانت کند غیر و اگر نکند و تیمم روا بود بخلاف صاحبین اما اگر بوضو نیاید بنفسه
روا بود کما فی المنیه و اگر در پای دارو دوا بر او نهاده آب بر وی امرار کند پس
اگر دوا بیفتاد اگر به شده آن محل را بشوید

والا بمقصد خرقه نهاد و عصابه بر و بست نزدیک بعضی مسح بر آن کند و برین روانه و نزدیک بعضی اگر عصابه بی اعانت نمیتواند بست برین روا بود والا نه و نزدیک بعضی اگر حل عصابه و مثل یا بنین مضر باشد مسح برین روا بود والا نه و همچنین هر خرقه که از محل متجاوز بود اما اگر حل مضر نبود و لیکن نزع از محل مضر بود کفاید و تا محل شوید و بعد از شد بر محل مسح کند و عامه بر آنند که مسح بر عصابه روا است و فتوی بر نیست اگر چه متجاوز باشد این در جواهر گفته و فرجه که میان دو گره بود مسح او بر اصح بسندست و استیعاب در مسح جبیره و عصابه شرط است بروایت حسن از امام و نزدیک بعضی مسح اکثر بسندست و علیه الفتوی این در خلاصه گفته و اگر مسح کرد و بعد از آن او را نزع کرد و باز عاده کرد و مسح را اعاده کند اگر نکند روا بود اما تبدیل عصابه بعد سقوط اعاده آن نیکوترست و در مسح جبیره تثلیث و شرط نیت بکار بر اصح کفایت کند در خلاصه گفته اگر مرآره یا مرهم در قرحه ماند و از محل تجاوز کرد و مسح او اگر بتمام عصابه کشد و همچنین در حق مقصد و فتوی بر نیست و بعضی شرط بر اکثر کرده اند در ذخیره گفته اگر بر جراحت دو عصابه بست و بعلیا مسح کرد و بعده برداشت مسح بر سفلی کند و اول بسنده نه

مسئله تیمم کند عاجز از آب از جهت بعد او بقدر گروه بر مختار آب در جانب قدام باشد یا جانب دیگر و فتوی بر نیست و اگر کم از گروه بود باجماع علمای ثلاثه روا نه اگر چه خوف فوت نماز باشد در جامع گفته که مقیم چون مسافرست بر اصح و گروه سه هزار گزست تا چهار هزار گز و گز بیست و چهار انگشت است ۲ یا از جهت خوف مرض یا فتن مرض یا ایذای سخت بسبب استعمال یا حرکت اگر چه وضو کننده یا مجروح یا بنده در آن خلاف صاحبین است و درین بر قول امام اختلاف کرده اند لیکن

۱۹۳

ظهیریه گفته اگر موضعی بدل نطلبد تیمم روا نه والا نزدیک امام روا ست مطلقا و نزدیک صاحبین اگر بدل ربع درم طلبد روا نه و در ذخیره گفته اگر خادمی یا بدیا بدان اجیر گیرد یا سلمی که از و بر وضو یاری خواهد و وضو مضر نباشد روا نه و بقول نزدیک امام روا ست صحیح اینست و همچنین اگر در جائی پلید یا بجهت غیر قبله باشد و با وجود محول و متوجه چنان گزارد روا بود و بقولی آنگاه که آن منع نباشد والا تیمم و نماز روا نه ٣ یا از جهت خوف سردی ممرض یا متلف در سفر یا اقامت و نزدیک صاحبین جنب مقیم تیمم نکند در جامع گفته که این اختلاف در آن عرف بود لیکن در عرف ما روا نه که اجرت بعد خروج سید هند و این زمان میتواند که بعبرت تغلل کند و حلوائی گفته که محدث مقیم باجماع تیمم نکند اگر چه خوف هلاک باشد هو الصحیح این در کنز گفته و گرمی سخت این صحیح تیمم ست ٤ یا از جهت خوف دشمنی از آدمی و جز آن اگر کفار منع کنند اسیر از وضو و نماز تیمم کند و باشارت گزارد و پس اعاده کند و همچنین اگر یکی مردی از وضو منع کرد به تیمم گزارد و اعاده کند این در خلاصه گفته و همچنین محبوس مقید مگر چون خارج شهر باشند که نزدیک امام اعاده نکند اما خاصیت از دو ده باتفاق اعاده نکند ه یا از جهت تشنگی خود یا غیر بفعل یا قوت پس وضو نکند بآبی که از برای طبخ تتاج محتاج بود لیکن در ظهیری گفته اگر از برای عجین احتیاج بود تیمم روا بود و از برای مرقه نه ه نه بآبی که در بیابان در کوزها جز آن موضوع باشد از برای شرب مگر چون از کثرت او استدلال کرده شود که از برای شرب و توضی ست و نزدیک فضلی آنچه از برای شرب ست از دو وضو کند و آنچه از برای وضو ست از و نخو شند پس با وجود آب شرب نزدیک تیمم روا نه ٦ یا از جهت نا یافتن آله پس اگر دلو چی بر

۱۴۳

۱۵

یا آلت دلو یا جمد یا آلت نقر تیمم نکند و بقولی روا بود در خلاصه گفته اگر سنگ
پاک دارد تیمم نکند و اگر یاری دلو دارد سوال از وی واجب و اگر کرد وی نمی ناید انتظار فرمود
نزد امام مستحب ست تا آخر وقت و نزدیک خوف تیمم گذارد و نزد صاحبین منتظر شود
اگرچه خوف فوت بود و یا از جهت خوف فوت نمازیکه خلف ندارد چون نماز عید پس
اگر در مصلی قبل از نماز محدث شد پس اگر امید ادراک چیزی از نماز دارد وضو کند و الا
تیمم و اگر بعد از شروع محدث شد پس اگر خوف زوال آفتاب باشد باجماع تیمم کند و الا
با امید ادراک تیمم نکند و الا پس اگر به تیمم شروع کرده تیمم کند باجماع و همچنین اگر بوضو شروع
کرده نزدیک امام بخلاف صاحبین و گفته اند که این در کوفه ست لیکن در دیار ما در ابتدا
و بنا گر روا نه که آب بمصلی محیط ست و چون نماز جنازه و این انگاه ست که امید ادراک هیچ
تکبیر نباشد و الا وضو کند آما ولی و سلطان و قاضی و امام حی در ظاهر روایت تیمم
نکند و بر صحیح سواست وقت تیمم وقت حضور جنازه ست و اگر جنازه دیگر حاضر شد و در میان
قادر بر وضو شده اعاده کند و نزدیک امام محمد بر حال اعاده کند و فتوی بر آنست در
خلاصه گفته اگر یکی جدری دارد یا جراحت اعتبار اکثر ست در محدث اعضا و در جنب
تن پس اگر اکثر جبان ست و اقل صحیح تیمم کند و در عکس این را شوید و آن را مسح کند اگر
مضر نبود و الا بر جبیره و خرقه و جمع نکند میان غسل و تیمم و در نصف و نصف بر اصح
تیمم کند و آب استعمال نکند و معرفت قلت و کثرت بقولی باعتبار اعضاست پس اگر
روی و دست و سر محدث مجروح باشد و پای صحیحست تیمم کند و الا شوید و بقولی اعتبار تمام
عضو اگر اکثر او مجروح ست تیمم کند و الا شوید و فرض در تیمم سه چیز ست نیت اداء نماز
و در هدایه گفته که تعیین حدث و جنابت بر صحیح شرط نیست دوم دست زدن بر خاک پاک

از برای مسح روی و در خلاصه گفته که ضرب باز وضع اولیتر ست و اگر قبل از استعمال
محدث شد بر اصح استعمال نکند مختار امام حلوانی همینست و بر مختار قاضی امام کند و ضرب
دیگر برای مسح یدین تا آرنج با آرنج و کیفیت این چنان ست که مسح کند بباطن چهار انگشت
یسری ظاهر یمنی را از انگشتان تا آرنج و بباطن کف او باطن آنرا تا زند و بباطن ابهام او
ظاهر ابهام آنرا و همچنین در دست دیگر یا ظهر کف یمنی بر بطن کف یسرے نهد و ثلثه انگشت
ظاهر یمنی را مسح کند تا آرنج و با ابهام و مسبحه باطن او را تا سر انگشتان و همچنین در دست دیگر
آن احوط ست و این احسن و کف ابر صحیح مسح نکند که ضرب او بسند ست و در ذخیره گفته
که استیعاب در ظاهر روایت واجبست پس اگر غبار در اصابع در نیاید بضرب ثالث احتیاج باشد
برای تخلیل و اگر خاتم تنگ و سوار نکشد روا نبود و همچنین اگر زیر ابرو و یا بالای چشم مسح نکند
و فتوی برینست لیکن فقیه ابو جعفر گفته که در ظاهر روایت اگر متروک اقل از ربع باشد روا بود
در جامع گفته که استیعاب بخاک شرط نیست باجماع اما مسح بر صحیح شرط ست و تکرار
مسح باجماع مکروه ست و اگر غیر را تیمم دهد سه ضرب زند برای روی و یمنی و یسرے اما نیت
بر غیر ست و در **مسعودی** گفته سنت در و تسمیه ست پس اقبال و ادبار پس نفض خاک و بار
نزدیک ابو یوسف یکبار نزد امام محمد و بقولی آن محمول ست بر کثرت خاک و این بر قلت
پس مسح روی پس یمنی پس یسرے در روایت نزدیک طرفین هرچه از جنس خاک باشد
چون ریگ و سنگ و گچ و نوره و هرتال و خشت خام و توتیا و سرمه و گل
سرخ و زرنیخ و مرداسنگ و زبرجد و یاقوت و عقیق و مرجان و سفالینه
چون سبو و کوزه و تغاره و آبگینه پس [illegible] سوختن
خاکستر نشود و نقش نگیرد و نزد ابو

یوسف روایت مگر بخاک وریگ و در خلاصه گفته که بقول اخیر روایت مگر بخاک و دیگر
گفته روا است بر زمین و خاک سوخته و فتوی بر روایت دیگر است خشت پخته کوفته باشند یا نه بقول
امام و بیکر روایت از امام محمد لیکن در منیه گفته نزدیک امام محمد روا است اگر کوفته باشد یا
بروی غبار بود و در روایت آبر دو مروارید و آهن و روی و زر و نقره و ارزیز لیکن در
ظهیری گفته که مثل آهن روا است مادام که در زمین اند و مصنوع نشده اند والا نه مگر
چون بر اینها غبار باشد و نه بر خاکستر و عنبر و کافور و مشک و حنا و نمک آبی اما بکوهی و
شوره روا است لیکن در خلاصه گفته که بر اصح بکوهی روا نه و در ذخیره گفته که بر شوره
روایت و در خلاصه گفته که اگر از خاک منعقد بود روا بود نزدیک طرفین بخلاف
امام ابویوسف و نه بر زجاج و گندم و جو باتفاق و نه بر زمین پلید بعد از ذهاب اثر در
ظاهر روایت و در منیه گفته که بروایتی از اصحاب ما آمده روا است و در ظهیری گفته که
اگر بخاک چیزی خلط شود اعتبار غلبه است و بیختن خاک شرط نه نزدیک امام بخلاف
امام محمد پس بر زمین نمناک روا نبود نزدیک این در خلاصه گفته روا بود یعنی نزدیک ایشان
اما تیمم بگل نکند بلکه جامه یا تن را ملطخ سازد و بعد از جفاف بمالد و تیمم کند و بقول کرخی
روا است و در روا است بحجر املس و مغسول نزدیک امام ابویوسف و نزدیک امام محمد نه روا
روا است اگر بر وی غبار باشد و بر روایتی روا است مطلقا و در خلاصه گفته جنبی تیمم کرد و
دیگری نیز همانجا تیمم کند روا بود و در [illegible] اگر بر خاک پاک
قادر نباشد و همچنین اگر قادر باشد نزدیک طرفین بخلاف امام ابویوسف [illegible] اصح
گفته صحیح اول است و اگر در حبس بود [illegible]
تیمم روا [illegible] اگر نکرد لیکن [illegible] روا بود که [illegible] فعل است

اما بغبار جامه پلید نه **در جلالی** گفته بغبار زمین و گندم روا است در برجندی گفته روا است
بغبار هر جسم اگرچه از جنس زمین نبود و از امام ابو یوسف آمده روا است بغبار پشت حیوان
ماکول نه غیر ماکول و روا است قبل از وقت و قبل از طلب آب نزد حاضر و این شش صورت
دارد یکی آنکه علم به آب قبل از نماز داشت و نه طلبید قبل و بعد از نماز روا نه مگر بقول حسن
که در سوال فرو است لیکن زاهدیه گفته که نزدیک امام روا بود بخلاف صاحبیه و از امام ابی یوسف
آمده که طلب واجب است در جایی که آب عزیز نباشد و الا نه ۲ قبل از آن طلبید و نیابد مگر بثمن
پس اگر ثمن زاید بر زاد ندارد یا بغبن فاحش فروشد تیمم روا بود و الا نه و آن دو چند قیمت
است و بقولی آنچه زیر تقویم در نیاید و بقول غیر درم در جنابت و نصف درم در وضو اختیار
کند و عبرت بقیمت جایی است که اقرب باشد بجایی عزت آب ۳ نطلبید و بعد طلبید اگر
دهد اعاده کند و الا نه ۴ قبل طلبید و نداد و بعد ادا اعاده نکند ۵ در نماز دانست و ظن یا
شک عدم اعطا دارد تمام کند و بعده اگر طلبید و داد باطل شد و اگر نداد بر خلاف مسئله
اولی است و اگر قطع کرد و طلبید اگر داد تیمم باطل شد و الا نه و همچنین اگر بعد از این بار دوم
طلبید ۶ در نماز دانست و ظن وفا دارد قطع کند و طلبید مگر بقول حسن و اگر قطع نکند در وجوه
مسئله اولی است و امام السغدی گفته که در نماز دید و بعد از اتمام طلبید و داد اعاده نکند و آنچه
کرخی گفته که اعاده کند آن در آب سبیل است **و در خلاصه** گفته آب طلبید و گفت
منتظر باش باجماع انتظار کشد اگرچه وقت برآید و روا است که بیک تیمم گزارد آنچه خواهد در وقت
و بعد آن و تیمم را شکند آنچه وضو را شکند و زوال مرض مبیح و قدرت بر آبیکه کفایت
کند پس اگر آبی یابد که اعضا فریضه را یکبار تواند شست بر مختار شکند و اگر آب نزدیم
دارد و سر او بیماص بسته تیمم روا نه و حیله آنست که بغیر بخشد و بعد از تسلیم و دیعت بیشتر

خود نهد یا گلاب یا آب زعفران در آن ریزد تا آب مقید شود لیکن در محیط گفته که حیله صحیحه
ندارد که تا هست بر استعمال بواسطه رجوع جنب مسافر آب بقدر وضو یابد تیمم کند نه وضو
نزدیک ما و همچنین محدثی که آب بقدر غسل بعضی اعضا یابد اما اگر جنب بعد از تیمم محدث شود
بر و وضو واجبست این در جواهر گفته محدث آب یافت و جامه او پلید ست شوید و تیمم کند گویند
که اول مسئله که امام را با استاد خود حماد مخالفت افتاد همینست که نزدیک او وضو کند و اگر
وضو کند و بجامه پلید گزارد روا بود لیکن بد کرده و اگر آب میان پسر و پدر باشد این
اولیترست و در ظهیری گفته اگر در سفر با جنب و حایض و میت آبی بقدر کفایت یکی باشد
اگر آب مباح ست بقولی غسل این اولیترست و جامه برآنند که غسل ان اولیترست و اصح
میت و الا مالک احق ست و در ذخیره گفته که اگر آن آب مشترک باشد کسی غسل نکند
و اگر بجای حایض محدث باشد نیز جنب غسل کند و در کنز گفته که جماعت
میهمان آب یک وضو دارند مالک وضو کند و اگر مباح ست تیمم همه بشکنند و چون یکی
وضو کند دیگران اعاده کنند و اگر آن آب بهمه بخشیده باشند تیمم کسی نشکنند و اگر آن
آب یکی را مباح کنند در مختار الجوابات گفته تیمم او بشکنند نزد صاحبین بخلاف
امام و صحیح اول ست و در جامع گفته که رفت تیمم نا بشکند و مستحب ست که راجی تا خیر
کند تا آخر وقت مستحب پس اگر وی را در اول وقت گزارد و بعده یافت اعاده نکند کما
فی شرح الوقایه و این انگاه ست که بعد بقدر کوه باشد و الا تیمم کند و اگر چه خوف
فوت باشد و غیر راجی تاخیر نکند بر صحیح و واجبست طلب بقدر غلوه سیصد گز تا چهار صد
گز اگر گمان قرب دارد با خبار و جز آن یاد آمد که آب در رحل ست اعاده نکند و اگر چه وقت
باشد نزد امام ابو یوسف اعاده کند این انگاه ست که خود نهاده یا غیر او با مر او دا

باتفاق نه و در **خلاصه** گفته کسی که نماز آب به تیمم گزارد و بعده ظاهر شد که فنا نشده ست باجماع روا نه و اگر بر آب گذشت و فراموش کرد که متیمم ست شکند اگر بخواب گزرد یا بغیر خواب و آگاه نشود شکند اما اگر آگاه شود و از جهت خوف نزول نتواند نه و از **شرح طحاوی** گفته که در هر دو جا نه و در **ظهیری** گفته مریض بر وضو و تیمم قادر نیست و متوضی و متیمم نی یابد نگزارد و بی دست و پای بر روی جراحت دارد بی طهارت گزارد و تیمم نکند و باز نگرداند اصح اینست و در **جامع** گفته اگر خاک پاک نیابد نزد امام نگزارد و از ابو یوسف چهار روایت ست بروایتی چنین و بروایتی باشارت گزارد تا تشبه شود و بروایتی تیمم کند بخاک پلید و ایما کند و بروایتی رکوع و سجود کند و باز گرداند و قول امام محمد مضطرب ست و در **خلاصه** گفته که ایما در قول ابو یوسف که زمین خشک نباشد والا رکوع و سجود گزارد این همه وقتی ست که نقر زمین و دیوار ممکن نبود والا خاک پاک کشد و نماز گزارد باجماع اما مشی و سایح و سایف باجماع نگزارد و اگرچه خوف فوت بود اما عاری در پلید جامه گزارند و اعاده نکند

فصل چهارم در طهارت جامه و جای

بدانکه پاکی جامه شرط نماز ست در **ظهیری** گفته اگر بر سر مصلی از جامه معلق طرف پلید افتاد شکند نه مجرد مس بلی حمل آن که مضر نیست و در **خزانة الفتاوی** گفته اگر بجامه یا تن نجاست اکثر از درم رسیده یا در اثره حام مبتلی از امام یا در جماعت زنان یا در جای پلید افتاد یا عورت او کشف شد اگر اینها متعمد اند

شکند کم باشد یا بسیار والا اگر رکنی اداکند شکند علم اینها دارد یا نه و اگر ادا نکرد لیکن
درنگ کرد بعذر نشکند و در ظهیریه گفته بی عذر اختلاف ست و در ظاهر روایت
از امام شکند و بقولی امام نیز باوی ست و در ترغیب گفته نزدیک امام ابی یوسف
شرط امکان اداست پس تا خیر بقدر رکنی شکند و نزدیک امام محمد نشکند تا ادا نکند
و فتوی بر نیست اما اگر به ید تنگ پوشد باجماع روا بود این جامع گفته ست و در جامع
گفته از دحام شد و از جهت خوف وقت ضیاع نعلین پلید بر پشت و استاد و بعد از
خفتن نهاد و اگر در ازدحام در صف زنان یا قدام امام افتاد یا پشت بقبله داد و بعد از ان
بمحل آمد و اگر بسیار استاده نکند والا نه در فتح القدیر گفته اگر طرف پلید از دستار
که بر سر بسته بر زمین افگند اگر بتحریک یعنی بقیام منجنبد نماز روا بود والا نه و همچنین سندیل
و هر جا که ملبوس او بود در ظهیری گفته اگر از دابه عنان پلید گرفت اگر جای قبضه
پلید ست روا نه والا بر مختار روا ست اگرچه بتحریک در رکوع و سجود مجنبد در سراجیه
گفته اگر با تن یا جامه او نجاست ست که اگر آنرا با موضع استنجا ضم کند از درم گذرد
مضر نه و اگر بجامه نجاست بود و ندانند که کی رسید هیچ نماز باز نگردانند لیکن در جلالی از
معلی گفته که نزدیک امام اگر تر ست یکروزه گرداند والا سه روزه در ظهیری گفته بر
نزدیک امام نگرداند الا نمازی که در وی ست کودک پلید یا جامه پلید در کنار مصلی نشست
و کودک مستمسک ست یا کبوتر پلید بر سر او افتاد و همچنین بیگزارد روا بود و اگر مستمسک
نباشد نه این در فتح القدیر گفته در منیه گفته اگر در وقت سجده جامه بر نجاست
خشک افتد روا بود و طهارت جای نیز شرط نماز ست یعنی جای دو قدم و جای
سجده نیز بقول صاحبین بخلاف امام که اکتفا بینی نزدیک او روا ست و علامه

شرح خلاصه گفته که طهارت جای زانو در ظاهر روایت شرط است لیکن در تحفه گفته که بر مختار نزدیک همه شرط نه اما طهارت جای دست نزدیک علمای ما شرط نه بخلاف زفر و شافعی در منیه گفته اگر جای قدم و زانو پاک است و جای جبهه و بینی پلید نزدیک امام سجده بر بینی کند روا بود بخلاف صاحبیه اگر جای بینی پلید است پس باتفاق روا و اگر جای زانو پلید است بر اصح روا نه و اگر زیر یک قدم پلید است روا نه اگر بر و نهد و اگر معلق دارد روا بود و اگر زیر هر قدم اقل از درم است و بجمع افزاید روا نه چنانچه در جامه و طاقه و همچنین بر قدم و جای سجده باشد و بجمع افزاید اما آنچه بر جامه و جای باشد جمع نکند این در شرح خلاصه گفته نماز بر سطحی که در و نجاست باشد اگر محیط نبود روا است و الا نه زمین پلید اگر گل یا گچ فرش کرد روا است و اگر بخاک کرد اما کلاه نکرد و اگر اندک باشد چنانچه بشم بوی او یافته شود روا نه و الا روا است در خلاصه گفته پلید تر جامه اند خشت و گزارد و اگر آنجا نماز ساختن ممکن بود نزدیک امام محمد روا و بقول امام حلوائی روا نبود تا طرف دیگر از جامه بر و نفیند اند در این است قول امام ابو در ظهیری گفته اگر بر روی پاک خشت گزارد اگر در زمین مرکب باشد روا بود و همچنین اگر مرکب نباشد بقولی و اگر بر طرف پاک لبد یا بوریا گزارد روا بود بر صحیح طرف دیگر متحرک شود یا نه هو المختار کما فی الخلاصه در جامع گفته بر طرف پاک جامه که بحرکت آن نجبند روا نه و بر روایتی روا است در فتح القدیر گفته هو الصحیح مطلقا در ترغیب گفته هر چیز که چون پاره کنی دو شود چون تخته سطبر نماز بر روی پاک او روا است و اگر بر روی پاک پوست گزارد دو قول است مصلای تنک که بر روی پلید افگند عین آن نماید بر زمین پلید افگند و گزارد بر مختار امام فخر الدین روا است و بر مختار شیخ برهان الدین روا نه و اگر بر روی

پاک بجامه دو تو گزارد اگر مضرب ست روا نبود والا بود و اگر نعلین پاک بر پلیدی
فراش کند و بروی بایستد روا بود و اگر در پوشد روا نه و اگر آستین گسترد و بر وی سجده
کرد روا بود و بعضی نه مسئله نجاست بر دو گونه ست غلیظه و خفیفه غلیظه آنست
که چون از درم افزاید روای نماز با نه دارد و در کنز گفته که شستن آن باید فرض
ست و درم واجب و کمتر سنت و در جلالی گفته که کم از درم عفوست و همچنین آنچه
احتراز از و دشوار بود چنانچه بولی که بر جامه پراگنده شود چون سر سوزن اما اگر آن جامه
در آب افتد پلید شود بر اصح این در خلاصه گفته و این همه آنگاهست که بر جامه نمایان نشود
و الا مثل آن واجبست اگر چه افزاید این در جامع گفته و چنانچه مگس بر پلید می
نشیند آنگاه بر جامه لیکن در خلاصه گفته مگر چون فاحش باشد و این بر اصح
مقدرست بربع جامه و چنانچه باد خاک پلید بر جامه و تن افگند لیکن
در خلاصه گفته که چون اثر نجاست یابد اما اگر باد از نجاست گذشت و بجامه
تر رسید بقول حلوانی پلید شود و امام زفر در بول گفته که خاصه اندک او چون
بسیار مانع ست و بقول شافعی اندک نجاست عفو نیست مگر چون پشه که بسیار
نبود و اثری که بر محل بعد از استعمال سنگ بماند و در منیه گفته که نزدیک با هم
و کم از درم عفوست اما باید که شوید و اگر چه اندک بود و از امام آمده که انکه قطره
خون شسته و در جلالی از امام ابو یوسف گفته اگر کم از درم باشد و ترسد که
اگر بشوید جماعت برود فاضله آنست که بجماعت برسد و در فوز جیزه گفته اگر
مصلی دید افضل آنست که قطع کند و بشوید اگر در وقت سعت باشد و الا نه و اگر
خوف فوت جماعت باشد بجای دیگر میتواند رسید قطع کند و الا نه و در جامع

گرد و حلیة الفقه و فرق میان هرود که بر پاچه دار و سوزه و امثال باشد نجری که در فتح القدیر است پس بیغتوی بول غوک بری هم نجس

جلد اول

گفته که درم بر صحیح در تنداروزن مثقال است و در غیر آن قدر عرض کف یعنی قدریکه آب بر دست کشاده قرار گیرد و اعتبار گاه اصابت است بر مختار پس آنچه بعد از آن افزاید مانع نشود و به بقیتی **در ظهیری و فتح القدیر** گفته روغن پلید بقدر درم رسید و با نبساط افزود مانع نبود در اختیار امام مرغینانی و جماعتی چنانچه بخار است چون سر های سوزن رسید آب پلید نشود اما مختار دیگران نجست **و در منیه** گفته ما خوذ این است پس اگر قبل از آن گزارد روا بود و بعد از آن نه **و در جلالی** گفته نجاست درم رسید و آن به بطانه تجاوز کرد نماز در آن روانه نزدیک ابو یوسف بخلاف امام محمد و ابو سلیمان از امام محمد گفته که در جبه مبطنه روا نبود که این دو جامه است و بجمع می افزاید پس بعضی گفته اند که از امام محمد دو روایت است و بعض حمل کرده اند این را بر وجود فاضل از منیه و غیره و آنرا عدم آن و فقیه ابو اللیث از امام صفار گفته در سکه طرفین او پلید باشد نماز با او روا نه لیکن در خلاصه گفته که بر مختار روا و آن چون خمر است با جماع و سایر اشربه محرمه در ظاهر روایت و بر او خفیفه است و خون ماهی و زرداب نیست **در هدایه** گفته که خون و گرد ... نباشد بر صحیح پلید نبود پس اگر در آب اندک افتد پلید نشود بر صحیح و آنست قول شیخین این در مختار الجوابات گفته و آلهنده آدمی و سگ و سباع بجایم و ماکیان و بط و او زمانچه افگنده او بوی ناخوش دارد از طیور غیر ماکول این در خلاصه گفته و ابوال غیر ماکول از غیر طیور چون گربه و موش و غوک بری بقولی و بول این بر غلیظه نیست و تیغوبول گربه و موش پاک است این در جامع گفته و آلهنده گاو و گوسفند و شتر و اسپ و خر نزدیک امام و زیادی خفیفه است **در هدایه** گفته که امام محمد چون بری آمد و ابتلا عام دید فتوی داد که بسیار نیز مانع نیست و علما بخارا را نیز برین قیاس کرده اند و خفیفه آنست که اگر ربع بجامه یا موزه یا عضو رسد نماز با آن روا نبود و کم از آن عفو است **در جامع گفته** مراد از

بیع ربع طرف جامه ست چون و امن و آستین و اصح اینست و فتوی اکثر برینست و آن
چون بول ست و ماکول نزد شیخین و نزدیک امام محمد پاک ست و فتوی برینست لیکن
از مفاتیح گفته که بول ماکول نزدیک امام غلیظ ست و نزدیک امام ابو یوسف خفیفه ست
و نزدیک امام محمد پاک و فتوی در آب اولست و در حجابیه بر دوم و در کدس بر سیوم
و افگنده مرغان حرام نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد غلیظ ست لیکن در خلاصه
گفته که نزدیک آنها پاک ست و نزدیک این غلیظه اما افگنده ماکول باتفاق پاک
ست و در ملتقط گفته که افگنده طیر که بوی ندارد پاک ست در خلاصه گفته کرمی که از
نجاست زاید پلید نیست و همچنین هر حیوانیکه در پلیدی باشد تا اگر بعد از غسل در آب
افتد پلید نشود و نماز روا ست و همچنین باد و د ابریشم و سرکه و کرم که آب را پلید نکند و
یا بیضیه گنده که در آستین دارد و یا بیضیه که در وی بچه مرده نماز تا روا و بول شبنیه خمر و روا است
اما نافه خشک مشک یا تر نیز اگر آن نافه مذبوحه باشد لیکن در ذخیره گفته که بر صحیح تفصیل
روا ست در کراهت حمادیه گفته که مشک عنبر و زباد پاک ست در صیدیه گفته
که مشک پاک و حلال ست و آنچه از شیعه نقل میکنند که پلید ست باطل ست در مسعودی
گفته که در آب دهن آدمی یعنی خوی امام اسپیجابی از مسلمان فارسی روایت ست که
پلید ست لیکن در ظاهر روایت پلید ست که پیغامبر گفته علیه السلام که آب دهن و منی
و چشم و خوی شما پاک ست اما آب دهن خفته را ابو نصر بلخی گفته که اگر بعد از جفاف
رنگ و بوی ماند پلید ست لیکن در ظاهر روایت پاک ست و در کنز گفته از دهن باشد
یا از جوف نزدیک طرفین پاک ست و فتوی برینست و در خلاصه از امام ابی
یوسف گفته که آب دهن خفته پلید ست بخلاف بلغم و همچنین نماز با خرقه مخاط

جلد اول

۲۰۵

نزدیک طرفین نجاست وبنزدیک آن نه اگر واحصل باشند در مختار گفته که بجار
نجاست بهم بعمل پر بعنا پلید نه ودر خلاصه گفته مگر چون اثر پلیدی نماند اگر بر سقفی
نجاست باشند تند ار یا غیر تند ار و آب باران از و چکیده بجامه رسید اگر میبار د پاک ست
والا نه وصابون ونیل وروغن کتان پلید نه در ذخیره گفته که غساله میت هر
پلیدست که جای قرار گرفت وبچیزی رسید پلید شود واما اگر بغاسل در آن غسل
وازو احتراز ممکن نبود نه واز خلف آمده که اگر سنگ پلید در آب روان انداخت وتقطر
بجامه رسید اگر از آبی ست متصل تا بن پلید شود والا نه واگر نداند خوب آنست که شوید
واگر همچنان گزارد روا بود لیکن ابن شجاع ونصیر گفته اند بر وست که شوید از امام
محمد نیز چنین آمده وابراهیم بن یوسف وابو بکر بر آنند که مضر نه مگر چون رنگ نجاست
نماند فقیه ابو اللیث گفته هو الماخوذ وهمچنین اگر در آب بول کند ورشاش آن
بجامه رسد مضر نه تا نداند که بول ست هو الماخوذ واز محمد بن الفضل آمده که
یکی در آب بر هپا میرود وآب بجامه او میرسد واگر در پای او پلیدی باشد پلید
شود آب روان باشد یا استاده والا نه واگر بغاسل واب از آب یا عرق رسد
ابو نصر گفته مضر نه وانچه از بول وسرگین با و رسیده بعد از جفاف وتنا ثر مضر نه
اگر با گل سرگین آمیخته چیزی اکلاوه گردند وبعد از خشکی جامه تر بر وبنهاوند
پاک نه واگر کاه پلید در گل نا باشد اگر محل او نمود ه شود پلیدست والا نه لیکن در
خلاصه گفته اگر خشک شود پاک گردد واگر باز تر شود عود کند بروایتی واگر یکی از
آب وخاک پلید باشد بقول اعتبار آنراست وبقولی این را وبقولی پاک را
وعلیه الاکثر این در فتح گفته وبقولی پلید را وبعضی گفته که بقولی امام محمد کل پاکست

و بقول ابو یوسف پلید لیکن در خلاصه گفته که بر ماخوذ فقیه پلید ست هو الصحیح اگر جامه پلید
تر در جامه پاک خشک پیچیده شده در طوبت و اثر آن در بن ظاهر شد لیکن چنان نشد که بعصر از ان
آب روان شود بر اصح پلید نه و همچنین اگر بر زمین پلید تر گسترده شد در خانیه گفته اگر بر فراش
پلید خواب کرد و بعرق تر شد اگر اثر بلل در تن او ظاهر شود پلید شود و الا نه در خلاصه
گفته اگر پای تر بر زمین پلید یا لبد خشک نهاد و آنجا نه استاد بلکه روان گذشت پلید نشود اما
اگر پای خشک بر زمین تر نهد و تری پیدا شود پلید گردد و اگر سگ عضو یا جامه کسی را
در حالت غضب گیرد پلید نشود و اگر در حالت فراخ گیرد شود لیکن در ملتقط گفته در هر دو
صورت نشود تا تری نه بیند اگر سگ از آب بدر شد و خود را افشاند پلید شود و اگر
آب باران نرسیده اما آب مستعمل بروایت حسن از امام غلیظه ست و بروایت ابو یوسف
خفیفه ست و بروایت امام محمد پاک نه پاک کننده و هر یکی بروایت خود اخذ کرده در خلاصه
گفته که بر صحیح امام با امام محمد ست و در ترغیب گفته که امام بقول او رجوع کرده و فتوی بر
قول او ست در جامع گفته که این خلاف را مشایخ بلخ ثابت کرده اند و مشایخ عراق گفته
اند که پاک ست بخلاف و مختار محققان مشایخ ماوراء النهر اینست پس اگر در آب افتد
توضی از و روا بود بر صحیح مگر چون غالب شود و آن آبی ست که او را از جهت تحصیل ثواب
یا رفع حدث استعمال کنند نه آبی که بدان جمادات را شویند چون جامه و کاسه و دیگ و میوه
ورنه آبی که بآن بهایم را شویند یا ران یا جز آن را از آنچه اعضای وضو نیست بر اصح و چون
آب از عضو جدا شود بر صحیح مستعمل گردد و اینست مذهب علمای ما و بر اینند اکثر مشایخ اما
لیکن امام نخعی شرط کرده که در جای قرار گیرد و اینست مختار طحاوی و بعضی از مشایخ بلخ و امام
ظهیر الدین مرغینانی و صاحب خلاصه و کنز و اگر از جهت وضو اعضای خود را هزار بار شوید

اخیر چون و لیست اما انکه بر عضو باشد یا از عضو بر جامه چکید باجماع مستعمل نه و در مختار

گفته خرقه که بآن روی خود را مسح کند پلید نشود و این نص است از امام و همچنین انچه بر جامه چکید

و اگر آب وضو بر جامه یا تن وان شود مکروه در خلاصه گفته که وضوی کو بک جا قبل مستعمل

ست راصح و در حماد یه از حجت گفته که آب مستعمل سه گونه ست غلیظه باتفاق چون آب

استنجا و غساله جامه پلید دیگر طاهر طهور باتفاق چون غساله گیاه و جامه پاک دیگر مختلف فیه

چون آب وضو و غسل و فتوی بر قول امام محمد ست که طاهر ست غیر طهور تا اگر جامه یا بدن

تر نشود نماز روا بود مسئله اگر نجاست بجامه یا تن رسد اگر تندارست پاکی آن بازاله عین

آب پاک و بهر مایع مزیل چون آب مستعمل و علیه الفتوی و آب مقید نه بروغن و شیر و مثل

این باجماع و در جامع گفته اگر باقی ماند اثر آن یعنی بوی دشوار باشد ازاله آن چنانکه

بغیر آب احتیاج شود عفو ست اگر چه بسیار بود این در ذخیره گفته و ازاله کافیست در

ظاهر روایت و اگر چه بیک غسل باشد و بقولی بعده یکبار شوید و بقولی دوبار و بقولی

سه بار و ازاله در مصبوغ باسالهٔ آب سفید ست و همچنین بو که او را بالحرّ یا بخیر کنند و اگر غیر

تندارست پاکی آن بغسل و عصر ست ثلثاً در ظاهر روایت و در ذخیره گفته

اگر بعد از غسل و عصر قطره از جامه چکید اگر مبالغه کرده چنانکه بعصر آب از آن روان

نشود جامه درست و قطره پاک ست و الا هرسه پلید و اعتبار در هر شخص قوت

و طاقت او ست تا اگر مبالغه نکند از جهت رعایت جامه روا نبود این در خانیه

لیکن در ترغیب گفته که عصر تقوی بقدر قوت عاجز ست و تقوی قدر

قوت جامه هو المختار و انچه آمده که عصر ممکن باشد و الا آب روان

روان کنند تا از شستن ماند ایمان حافظ آمده اگر بتن رسد و شسته با ریایی

شوید پاک شود و بطانهٔ موزه که پاس بود پلید شد بعده موزه نشست و مالید و
سه بار آب بر کرد و رخت نیز پلید پاک شود که جریان آب قایم مقام غسل ست و
در جامع گفته اگر عصر ممکن نبود سه بار شوید و هر بار تا عدم تقاطر درنگ کند
نجاست نوشیده باشد نزدیک امام ابیوسف و علیه الفتوی و نزدیک امام محمد
هرگز پاک نشود همچون کوزه که نجاست نوشیده باشد و خشت پخته که نو باشد و بوریا
و پوست مدبوغ بآن و مانند اینها در ملتقط گفته که عضو پلید چون زائل شد چند بهمه
اثر رفت پاک شد و از امام محمد آمده اگر محل نجاست را بسه خرقه پاک تر مسح کند
کفایت کند در ذخیره گفته اگر بول بتن رسید دست سه بار تر کرد اگر متقاطر
باشد پاک شود و الا نه و اگر تن بمائعی شوید جز آب مطلق از امام ابیوسف در روایات
او دو روایت و از امام محمد یک روایت که پاک نشود اما جامه باجماع پاک شود
و نجاست چاه بعد از اخراج نجاست و قبل نزح غلیظه ست و بعد نزح کم شود
و خفیف می باید و امام حلوائی گفته که نجاست آبها تیکه بآن جامه پلید شسته
شود نیز بدین ترتیب ست پس اگر بجامه آب ثالث رسد بعصر پاک شود و حاجت
غسل نبود و اگر دوم رسد یکبار و اگر اول رسد دو بار و امام سرخسی گفته که از هر سه
پاک نشود مگر بسه بار لیکن از شرح جامع گفته که این قول امام ابیوسف ست
و بقول امام محمد از اول بسه بار و از دوم بدو و از سوم بیکی در خلاصه گفته
که پاکی جامه از منی بتر بغسل ست و از خشک بفرک نیز لیکن آنگاه که سر ذکر ببول
و مذی آلوده نباشد و الا نه لیکن در جامع گفته از فقیه ابیجعفر که مشایخ مذی را
اعتبار نکرده اند که تابع منی ست و اگر بعد از این آب بوی رسد به مختار عود نکند

لیکن از محیط گفته که بر صحیح عود کند وظاهر روایت اینست وگفته اند که آن نزدیک
صاحبین ست واز امام در روایت اظهر اینست اما تن ازو پاک نشود مگر بغسل لیکن
از محیط گفته که تن چون جامه ست واصل از دو علاقه پاک نشود مگر بغسل لیکن از
زاهدی گفته که بر صحیح پاک شود اما غیر منی اگر تنک باشد چون خمر وبول پاک نشود
از دیگر آب یا بتن رسد یا بجامه یا بموزه لیکن از زاهدی گفته اگر موزه انجاک
یا ریک بمبالغه مسح کند پاک شود وعلیه الفتوی واگر سطبر باشد آن نیز پاک
نشوند مگر بآب وهمچنین این اگر تر باشد واز امام ابویوسف آمده اگر بزمین مالد
چنانچه هیچ رنگ نماند پاک شود وعامه برینند وهو الصحیح واگر خشک باشد پاک شود
بمالیدن بزمین وذهاب اثر نزدیک شیخین بخلاف امام محمد لیکن از محیط گفته
که صحیح اول ست ورجوع این نیز مرویست واگر آب با ورسید عود کند در یک روایت
واگر تیغ یا کارد رسید اگر بول ست پاک نشود مگر بغسل واگر خون ست مسح دو تا بدان
اثر پاک شود چنانچه کارد را بعد از ذبح بپشم یا جز آن مسح کند اثر برد پاک شود تا
اگر خربوزه بآن قطع کند پاک باشد واز فتاوی گفته نه لیکن در برجندی از کافی
گفته هر املس که درو نجاست در نیاید چون تیغ وکارد وآینه پاک شود بمالیدن نیز
وجز آن وفرق نیست میان پلیدی تر وخشک عذره وبول واگر بزبان لیسید
یا برق مسح کند نیز پاک شود وهمچنین اگر کودک بر پستان قی کرد چون چند بار بمکید
پاک شود واگر باهن رسید ودر آتش در آورند پاک شود مانند کله خراب آلوده
اما اگر آهن را باب پلید تویه کرده شد نزدیک امام محمد پاک نشود ونزدیک امام ابویوسف
سه بار بآب پاک او را تویه کنند لیکن از قنیه گفته که هر بار رش سر کنند واز کافی گفته

کرهر بار تا عدم تقاطر ورنگ کنند واگر تنور را بعد از مسح بخرقه پلید تافت اگر
قبل از الصاق تا نان خشک شده نان پاک ست الا نه واگر بزمین رسید بجفاف
وزوال اثر پاک شود وهمچنین آجر مفروش بعد از قلع در عود ور وایتست اگر از گل پلید
آوند ساخت وبخت پاک شد اگر بدخت یا ران رسد پاک شود واگر نرسد اختلاف ست
وگیاه تا ایستاده بر مختار بجفاف پاک شود وبعده نه مگر بغسل وسنگریزه چون زمین ست
اگر متصل باشد والا نه وخص یعنی نوازه چوبی زمین ست واگر بر زمین بعد از جفاف
آب رسد بر مختار عود کند لیکن از کبیری گفته شد صحیح نه اگر بنیه رسید اگر بقدری باشد
که احتمال زوال نبدف دارد پاک شود واگر کم باشد نه اگر سرگین یا عذره
خاکستر شود نزد امام محمد پاک شود وفتوی بر اینست ونزد ابو یوسف نه وهمچنین خوکی که
در مملحه افتد ونمک شود وهمچنین هر عین نجاست که عین دیگر شود نزد امام محمد پاک شود
وعلیه الفتوی بخلاف ابو یوسف این در مختار گفته چنانکه سرگین در جا لای شود یا خر
نمک شود ودر عینیه گفته یا بالوعه گل شود این در ملتقط افتد اگر طرفی از جامه پلید شد وفراموش
کرد وبعده یکطرفی از وبی تحری نشست بر مختار پاک شود تا اگر بعد از نماز ظاهر شود بر مختار
بر وی اعاده نه این در مختار گفته واجری که نجاست نوشید اگر کهنه باشد سه بار ریک دفعه
بسنده ست واهر بار خشک کند چنانکه تری نماند بشرط آنکه مزه ورنگ وبوی نماند ولا
اینهمه حکم ظاهر اوست نه باطن وتا اگر پاره از وی در آب افتد پلید شود وکوزه خم سه بار در آب
کنند هر بار بعد ساعتی اگر نوشید این نزد یک شیخین ست ونزد امام محمد هرگز پاک نشود واگر
بعصیر رسید اگر خشک ست از دو لک حاجت نه والا پس اگر از نی باشد آب بر
روان کنند تا زایل شود واگر از درخ باشد وامثال او سه بار

شوید وهر بار خشک کند نزد ابو یوسف ونزد امام محمد بی دلک پاک نشود
وتلیوے هر بار پرود چنیز گران نهد یا انسانی استد تا آب بدر شود واگر بزمین رسید سه بار
آب برو ریزد وهر بار بمالد وآن آب را بخرقه بردارد ویا بکاود وزبر او را زیر کند واگر باران
شد اگر آب باران روان شد پاک شد والا نه واگر طایری در دیگ گوشت افتاد مرقه
باجماع نخورد اما گوشت اگر وقوع او در حاله سکون خورده شود واگر در حالت غلیان ست
نه بر قیاس قول امام محمد اما بر قیاس قول ابو یوسف سه بار آب نوجوش دهد وهمچنین
اگر در شکم بریان بعره باشد وآن بلحم در حاله بریان کردن رسیده واگر بروغن روان آب
در و انداخت و ریخیت پاک شد واگر جامد ست آن قدر را زمیان دور کنند و باقی پاک
ست وفرق آنست اگر بعد تقدیر آن محل همان دم برابر نشود روانست الا نه ودر
جامع گفته که روغن در شک کند وآب دهمانقدر بریزد وبجنباند وبگذارد تا بالا شود
وبگیرد یا از زیر سوراخ کند تا آب بر شود وهمچنین سه بار ودو شاب عسل در دیگ کند وسه بار
آب بر آتش بپزد چندانکه هر بار بقدر اول ماند درینجا تقدیر آب مذکور نیست لیکن بخط
بعضی ثقات یافتم که دو من و من آب کافیست و این طریقه را در مختار در روغن نیز گفته و این همه
نزدیک شیخین ست ونزدیک امام محمد هرگز پاک نشود واگر به بساط ولید و جامه کلان
مثل آن رسد بجریان آب یکشب پاک شود واز کافی یکشبانروز گفته و دلک و خشک
شرط ست و در تر نه ودر ذخیره گفته اگر گندم بخمر پرورده شده واما
گرفت نزد امام محمد پاک نشود و نزد ابو یوسف سه بار آب بپرورد
وهر بار خشک کند واگر رسید اما اما اس نگرفت بعده
سه بار شست تا بوے و مزه

همانند نزد یک این هر دو پاک نیست و نزد یکی آن حلال نیست در مختار گفته که قلمی بازدابت پاک شود در خانیه گفته اگر دست بحنا پلید رنگ کرد پس به غسل پاک گردد و باید که او را چندان شوید که آب او رنگین نشود و خشب بسطر پاک شود در جامع گفته پوست به دباغت پاک شود مگر پوست خوک و آدمی و عود نکند بانبلال در حقیقی باتفاق و در حکمی اصح و آنچه پوست او به دباغت پاک شود بزکوة نیز پاک شود و همچنین گوشت و شحم او و همه اجزای او بر صحیح اختیاری باشد یا ضروری و موی میت و عظم او و عصب او پاک ست بی سومت و الا نه و استخوان فیل نزد یک امام محمد پلید ست لیکن در مجموعه گفته که فتوی بر پاکی ست و این هر سه از انسان پاک ست و از امام محمد آمده که موی او پلید ست اما فتوی بر پاکیست نه از خوک و از ائمه ثلثه آمده که موی او پاک ست **فصل** بدانکه ستر عورت شرط نماز ست اگرچه بآب یا با وراق یا بگل نه بظلمت تا اگر در خانه تار یا شب تار برهنه نماز گزارد روا نبود و در **شرح منیه** گفته که نماز با جامه تنک که از و اندام نماید و مقنعه تنک که از و موی نماید روا نبود اگرچه بجای تار بود و در **ذخیره** گفته که نماز در پیراهن جیب دار بی ازار روا ست اگر بر عورت نظر نیفتد و الا نه و این صریح ست که ستر از خود لازم ست لیکن عامه بر آنند که از غیر لازم ست نه از خود تا نماز درو روا ست اگرچه نظر افتد هو المختار این در شرح گفته و همچنین اگر نظر کند هو الصحیح این در مختار گفته و عورت مرد از زیر ناف ست تا زانو یا نو و همین ست عورت داه با پشت و شکم و عورت تمام تن مگر روی و کف دست از بند تا انگشتان و قدم از زیر شتالنگ تا انگشتان و ساق یک عضو ست و همچنین ران لیکن

برصحیح بازانو شست وهمچنین الت وهمچنین انثیین برصحیح هر دو یک عضو اند اما دبرو
انثیین بقول یک عضو اند وبقولی سه هو الصحیح این در فتح گفته و پستان مراهقه
تبع سینه ست بخلاف بالغه وهر گوش عضوست وموی نازل برصحیح عضو تام ست
در خلاصه گفته که کعبین تبع ساق ست ومیان ناف عانه عضو تام ست و
ناف عضو تام ست بر شکم این در کنز گفته در جامع گفته که کشف ربع عضو مانع ست
نزدیک طرفین هو الصحیح ونزد امام ابو یوسف فوق نصف و در نصف دو روایت ونزد
حکم غلیظه قبل و دبر و خفیفه برابر اند ودر خلاصه گفته هو الاصح ونزدیک شافعی ظهور
اندکی از عورت مانع ست مطلقا ودر جامع گفته که انکشاف متفرق جمع کرده شود
چون نجاست حکمی جامه پلید دارد لیکن مزیل نمی یابد یا می یابد لیکن ثمن ندارد یا خوف
تشنگی یا دشمن ست نماز بآن جامه گزارد واعاده نکند اگرچه مزیل یابد و وقت باقی باشد
این در مسافرست اما مقیم را طهارة جامه شرطست اگرچه مالک نباشد وکسیکه
جامه او پاک ست نماز او برهنه باجماع روا نه ودر کم ازان افضل ما اوست ودو روا
که برهنه گزارد استاده با شارت این نزدیک شیخین ست ونزدیک امام محمد برهنه
جامه گزارد وهمچنین اگر تمام جامه پلید باشد این در جلالی گفته ودر سراجیه گفته که اشارة
روایت نشسته با یما اولیترست اگر جامه پاک با پلید خلط شد تحری کند اگرچه اینها مشتبه
باشند ودر جلالی گفته که در جامه نجاست یافت بر مشهور اعاده نکند تا یقین نشود لیکن
معلی گفته که بر قول امام اگر ترست یکروزه اعاده کند واگر خشک سه روز ودر جامع
گفته روایت که عام برهنه گزارد استاده برکوع وسجود ومستحب ست که نشسته گزارد با شارت
ودر معینه گفته که نشیند و پا بقبله کشد ودست بر عورت غلیظه نهد روز باشد یا شب

خانه یا صحرا هو الصحیح و در تتمیم خلاصه گفته برهنه از یار جامه طلبید گفت باش تا نماز گذارم و تبو و هم مستحب ست که تا آخر وقت انتظار کشد و اگر خوف فوت شود برهنه گذارد و این نزدیک امام ست و نزد یک صاحبینه انتظار کشد و اگرچه خوف فوت بود و در سراجی گفته اگر بحضور عاری کسی باشد با جامه از وی طلبد و اگر ندهد برهنه گذارد و اگر در میان نماز یابد از سر گیرد و در نیے جا نه دارد و اگر می ایستد ربع ساق او برهنه میشود و اگر می نشیند پوشیده میماند چنین گذارد و داود را اولیتر آنست که بی قناع گذارد و اگر مراهقه برهنه گذارد امر کرده شود او را با جادو

فصل ششم بدانکه بکی را اصابت عین کعبه شرط ست و غیر را اصابت جهت آن بر صحیح این در هدایه گفته و در تحقیق آن اقاویل بسیار اند و در **خلاصه** گفته مختار آنست که در مغربین بنید و حصه جانب راست گذارد و یک حصه جانب چپ و در **ترغیب** گفته که این احتیاط ست و اگر در میان مغربین گذارد نیز روا بود لیکن این قبله خراسان و ماوراء النهر ست اما قبله دیار هند و دهلی است میانه دو مغرب ست این در کنز گفته و علامه در شرح خلاصه گفته که اقرب بصواب دو قول است یکے مذکور و دیگر آنکه بنات النعش صغری برگوش است نهند و اندکی بسیار میل کنند و این احسن ست و در **ذخیره** گفته که کعبه قبله اهل مسجد ست و مسجد قبله اهل مکه و مکه قبله اهل حرم و حرم قبله اهل عالم و بقولی مکه ناف دنیاست پس قبله اهل مشرق مغرب ست نزد یا و قبله مغرب مشرق و قبله جنوب شمال و قبله شمال جنوب و در **جواهر** گفته پرسیده شد از سید عالم محکی ست که کعبه بزیارت اولیا میکند گفت درست نزد یک اهل سنت و جماعت

گفته شد که چون بنا رفت حکم مصلیان چه باشد گفت که قبله موضع کعبه است
نه بنا تا اگر بنای او بجای دیگر نهند و بسوی او گذارند روا نبود این در خلاصه گفته
و در جامع گفته قبله کسیکه استقبال نتواند جهت قدرت اوست و نزد کسیکه اشتباه
از اهل آن موضع پرسد اگر چه یکی باشد فاسق چون گمان صدق بر وی بود در ذخیره از
فقیه ابی بکر گفته اگر در انجا دو مرد بجهتی خبر کنند و تحری او بجهتی دیگر افتد اگر دانند که ایشان
بالقطع میدانند عمل کند والا نه و از فقیه ابو اللیث گفته اگر آنجائی اند عمل کند و اگر
چون وی مسافر اند نه و در جلالی گفته اگر در شهر یا بحضور عارف نه پرسد و بتحری
گذارد اعاده نکند مطلقا و بقول امام ابو یوسف مصیب باشد نکرداند در جامع گفته اگر کسی
نباشد بتحری بکند و بجهت گمان گذارد و اگر در میان نماز جهت دیگر گمان شود بدان جهت
باز گردد و بس و اگر چهار رکعت بچهار جهت گذارد و اگر باز بجهت اول گمان شود همان
روا دارد و بقولی از سر گیرد و اگر بعد از نماز خطای او ظاهر شود باز نگرداند و اگر هیچ طرف
گمان نشود بهر جهت که گذارد روا بود و بقولی تاخیر کند و بقولی بهر جهت یکبار گذارد لیکن در
سراجی گفته که این مکروه است و اگر بجهت تحری نگذارد روا نبود در ظاهر روایت و اگر چه مصیب باشد
و همچنین شاک که تحری نکند و اگر چه مصیب بود که قبله شاک جهت تحری است و آن نشد لیکن در
برجندی گفته که بالقطع مصیب باشد روا بود و همچنین اگر گمان اصابت بود و بقول عیسی بن ابان و بقول غیره
الصحیح کما فی الخانیه و بعدم ظهور چیزی اصابت کند بتحری الکن شک ندارد و تحری بجهتی
آغاز ید و نماز ظن یا علم اصابت نشد نزد یک محمد بن الفضل اعاده کند و نزد یک محمد بن حامد
و هو الاصح اگر خطا ظاهر شود از سر گیرد و این در خانیه گفته اما اگر بعد نماز ظن یا علم اصابت شد یا هیچ معلوم نشد
نکند و در علم خطا شد نه گرداند در جلالی گفته نماز بغیر قبله روا نه والا در سه جای که مخطی باشد

در تحری ۳ و دیگر چون عاجز باشد از توجه از جهت خوف عدو یا سبع یا مریض محمول
بنا بر یا تحویل او را مضر بود این در خلاصه گفته یا در دریا بر تخته ماند ۳ و دیگر چون نفل
گزارد بر راحله در غیر شهر و در شهر نیز نزدیک امام ابویوسف نه نزدیک طرفین **فصل**
هفتم در آنکه نیت بدل فرض ست و بزبان مستحب و از برای نفل نیت مطلق نماز
بی قید نفل و عدد کافیست باجماع و همچنین از برای سنت نزدیک جمهور لیکن احوط آنست
که نیت متابعت پیغمبر علیه السلام کند این در ذخیره گفته لیکن در ظهیری گفته که بر صحیح
تراویح بمطلق نیت موده نشوند لیکن در هدایه گفته که صحیح اولست و در جلالی گفته که نیت
عدد رکعت لازم نشود اگر دو رکعت بر سهو ادا از برای فرض و واجب تعیین نماز شرطست
بدل پس اگر بزبان سهو کند روا بود و در ظهیری گفته اگر ظهر گوید و فرض الوقت نگوید
بر صحیح روا بود که وقت متعین ست و اگر فرض الوقت گوید و ظهر نگوید روا بود مگر در جمعه
و در ذخیره گفته اگر نیت ظهر وقت یا فرض وقت کرد و وقت بر آمده وی نمیداند روا نه
لیکن در ظهیری گفته بر صحیح روا ست اما در ظهر روا نه روا بود که ادای بنیت قضا و قضا
بنیت ادا بر صحیح روا ست و در ظهیری گفته که کار مشتبه وقت اول صلوة علی
گوید و بقول سرخسی آخر صلوة علی گوید و قاضی فوائت بسیار تعیین وقت و روز کند
و اگر آسانی خواهد اول ظهر علی یا آخر ظهر علی گوید و آن اولیترست کما فی الترغیب لیکن در
جامع گفته که اول صلوة علیه یا آخر صلوة علیه برامع نه ط نیت شارع در فرض نظر ن
نفل تمام کرد از آن افتد و همچنین در نفل که قرآن نیت تمام عمل متعذر ست این در ذخیره
گفته مسبوق در یا تقضی از جهت شک که بنیت استقبال گفت از نماز امام بر آمد و منفرد
تا سخن نکند و نیت عدد رکعات شرط نه پس اگر ظهر را پنج رکعت نیت کرد یا چهار یا سلام داد

روا بود و این در ذخیره گفته و نیت قبله بر اصح شرط نه که توجه مغنی ست این در سراجی گفته و شرط است که در نیت اقتدا گوید لیکن در خلاصه که اگر نگوید شارع نفل شود و مقتدیرا متابعت لازم ست امام را نیت امامت تا اگر نیت کند که امامت نکنم و جماعتی با وی اقتدا کردند روا بود و این در ترغیب ست لیکن در ذخیره گفته که این نزدیک عامه ست اما نزدیک شیخ ابی حفص کبیر و کرخی لازم ست و در خانیه گفته باید که امام را در نیت تعیین نکنند تا اگر گوید اقتدا کردم بزید و غیر ظاهر شود نماز روا نبود اما اگر مخطور نشود یا در ظن بزید غیر ظاهر شود روا بود و همچنین و نزد و اگر نداند که امام مقیم ست یا مسافر نماز روا نه این در خلاصه گفته نیت اقتدا کرد و تعیین نکرد روا نبود و بقولی روا ست و همچنین نویت ان اصلی مع الامام اگر نیت اقتدا نکند و نیت نماز امام یا فرض امام کند روا نه و نیکوتر نیت نَوَيْتُ اَنْ اُصَلِّيَ مَعَ الْاِمَامِ مَا يُصَلِّي الْاِمَامُ لیکن در ترغیب گفته که اگر خایف گفته یا جماعت دخلت فی صلوة الامام یا اقتدیت بهذا الامام گوید بسند ست اگر تعیین نکند و بقولی نیز روا ست اما فاملسر صمد نیست و اجماع کرده اند که افضل مقارنت نیت ست تحریمه و با تاخیر شارع نشود و ان کرخی آمده که روا ست و بر قول وی در غایت تاخیر اختلاف کرده اند بقولی انتهای ثنای و بقولی تا تعوذ و بقولی تا رکوع و بقولی تا قومه اما تقدیم نیت از علمای ثلثه آمده که اگر نزد یک وضو نیت کند که نماز ظهر با امام گزارد و بعد که از جنس نماز نبود شغل نکرد و چون بجای نماز بحضور نیت با امام نو پیوست روا بود و از محمد بن سلمه آمده که اگر گاه شروع از وی پرسند کدام نماز میگزاری بیدرنگ جواب دهد نماز روا بود و اگر بتامل حاجت شود نه در جلالی و ملتقط گفته که از امام ابی یوسف آمده که اگر از منزل به نیت نماز ظهر با امام برآید چون بمسجد رسید بحضور نیت نو پیوست روا بود و ابن مقاتل و ابن شجاع گفته اند که هیچ یکی را از علمای ما

٢١٧

که مخالف او باشد درین مسئله و در جامع گفته که تقدیم در ظاهر روایت روا نه و همچنین
تقدیم نیت اقتدا بر تحریمه امام بر صحیح لیکن در جواهر گفته بر اصح روایت و
بقول عامه چون امام موقف امامت است نیت اقتدا روا بود و فاضلتر آنست
که بعد تکبیر نیت اقتدا کند و بقول جوالقی بعد از الله قبل اکبر و این هردو
به قول امام مشکل است که نزدیک او افضل مقاربت است اینهمه در ذخیره گفته و
حضور دل گاه تکبیر کافیست و اگرچه در سایر ارکان دل وی مشتغل باشد مسئله و جزان
و اعاده او مستحب نه واجب او کم نه اگر تقصیرے نکرده و در ملتقط گفته که قول بعضے
زهاد کسیکه دل او در نماز با نماز نباشد نماز او هیچ قیمت ندارد چیزی نیست و همچنین
هرکه سیداند که بر راست و چپ او کیست وی نماز ندارد که پیغمبر علیه السلام دانست که ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما در جانب چپ اوست او را در جانب راست آورد و در
مدارک در آیة الذین یؤتون الزکوٰة وهم راکعون گفته که مرتضی رضی الله تعالی عنه در
نماز بود سائلی سوال کرد انگشترے از دست بجانب وی انداخت حق تعالی مدح او
در کلام مجید خود فرمود و آن انگشتری فراخ بود بعمل اندک او را بیرون کشید در جلالی
گفته مصلیان شش نوع اند یکی آنکه سیداند که ظهر چهار رکعتست و این فرضست و دو رکعت
بعد او سنت است و معنی فرض و سنت سیداند پس اگر وی نیت ظهر کند روا بود و حاجت
به نیت فرض نیست دیگر آنکه فرضیت آن چهار و سنیت این دو سیداند لیکن معنی فرض و نفل
نمیداند نماز او روا نه دیگر آنکه سیداند آنچه مردم میگزارند بعضی فرض اند و بعضی نفل و
میگذارد چنانچه می بیند و فرض را از نفل تمیز کند روا نه که علم بفرضیت و تعیین نیت شرط
ست و کیفیت آنچه پس امام میگذارد روا بود و آنچه تنها بود نه مختار ظهیرے آنست

لیکن در تتارخانیه گفته اگر بنیت فرض در همه روا بود و الا فرض روا نه دیگر آنکه میدانند
آنچه میگذارند از فرض و سنت همه فرض ست روا بود و آن از جهت یافتن نیت فرض
و این از جهت جواز سنت به نیت فرض دیگر آنکه نمیدانند که نماز بر عباد فرض ست لیکن
در وقت میگذارد روا نه و بر و قضا است دیگر این چیزها میدانند لیکن آنچه در و فرض
و سنت ست نمیدانند روا بود و در ظهیری گفته اگر رابع امامت کند نماز او روا بود
همچنین نماز قوم که قبل از و سنت نبود چون عصر و مغرب و عشا اما نماز که سنت دارد
چون فجر و ظهر روا نبود **فصل هشتم** در جامع گفته بدانکه اذان سنت موکده ست
بر صحیح مردانرا از برای پنج نماز و جمعه و وقت او وقت نمازست در جواز و استحباب پس اعاده
کنند اگر قبل از وقت گوید و اگرچه مخبر باشد و علیه الفتوی و لهذا اگر قبل از صبح گوید اجابت
واجب نبود و این در کنز ست و آنزا امام ابو یوسف آمده که اذان فجر در نصف اخیر روا ست
لیکن در عمده گفته که وی ازین سخن رجوع کرده و چون خواهد که بانگ نماز گوید روی بقبله کند و الا کراهت
باشد و انامل در گوش در آرد و الا ترک افضل باشد و همچنین اگر هر دو دست بر هر دو گوش
یا یکی بر یکی داشته شود و الا مکروه ست مگر چون از برای خود گوید و اگر سوار گوید مکروه بود
در ظاهر روایت این همه در حق مقیم ست اما مسافر را مکروه نه این در جلالی گفته و ترسل
کند ای فصل کند در کلمات او و باید که اندک باشد و الا اعاده کند و ترتیب نگهدارد پس
بتقدیم بعض اعاده افضل ست ای اعاده آن بعض این در جلالی ست و تغییر نکند
کلمه را بزیادتی حرف یا حرکت یا مد و جز این در اوایل و آخر که مکروه ست مگر
حیعلتین که در هر دو با مد باک نه اما مجرد تحسین آواز بی تغییر حسن ست این در شرح
وقایه گفته و در شهادتها پیدا کند و الا خطا باشد این

٢١٩

در کنز ست و ترجیع نکند و روی بگرداند نه سینه را در صلوة در طرف راست و در فلاح در
طرف چپ و این سنت ست اگرچه اذان مولود بود بر صحیح یا اذان منفرد و هو الصحیح این در کنز
گفته و جهر با اذان واجبست مگر چون برای خود باشد اما انطاقت نکند تر نگوید که مکروهست
این در ملتقط گفته و در جای بلند گوید که سنت ست نه در مسجد که مکروهست لیکن در جلالی
گفته که در مسجد گوید یا آنچه حکم او دارد نه در جای بعید از و و اقامت چون اذان ست درین
احکام مگر آنکه کلمات او بسرعت گوید و الا ترک سنت باشد و روی نگرداند مگر متنظر انکه
وقد قامت الصلوة افزاید و الا اعاده کنند اذان با فزودن این در جلالی گفته و
تمام کند در جای آغاز مگر چون امام باشد که وی از پی روان تمام کند و بقولی نزدیک قد
قامت الصلوة روان شود تا وا از نرم و در جای نماز تمام کند و در ترغیب گفته که
بقول فقیه ابی اللیث بر در مسجد تمام کند بعده در آید و این روایت درست ترست در
کنز گفته که مشی در اقامت مکروهست در هدایه گفته که گاه اقامت از جای اذان انتقال
کند و آهسته گوید که برای اعلام حاضرانست و اگر چون اذان بلند شروع کرد پس آگاه شد
بقانون سنت انسر گیرد و این در خلاصه گفته در جلالی گفته مکروهست که بانگ اقامت
گوید و تنها نماز گزارد یا گزارد و بعده باز در جمعی دیگر گوید و نگزارد و همچنین خروج از مسجد موذن را
قبل از نماز در خلاصه گفته با کی نیست بتثویب حی علی الصلوة الصلوة یا قامت یا قامت
بلکه بر شتابی نماز فجر این نیکوست و از امام آمده باید که بعد اذان بقدر بیست آیه درنگ کنند
پس تثویب کند بعده سنت فجر گزارد و اندکی درنگ کند پس تکبیر گوید و در اذان و اقامت
ننشینند و وصل مکروهست مگر در مغرب که در و ننشینند اما ساعتی خاموش ایستند تا نزدیک
امام بقدر یک آیه دراز یا سه آیت کوتاه و نزد یک صاحبین بقدر جلسه خطیب نشینند و [illegible]

نزدیک آن مکروهست نه آن نزدیکی اینها و اگر غیر موذن اقامت گوید باک نیست
مگر چون راضی نباشد که مکروهست بر آن شیخ زاهد زاده لیکن نزدیک یا مطلقا باک نه
صحیح نزدیک اذان و اقامت مکروهست و سخن نکند در هر دو و اگر اندکی سخن کرد استیناف
لازم نه و در **فتح القدیر** گفته اگر سخن کند از سر گیرد و رد سلام و جواب عطسه بر و لازم
چنانچه رد سلام بر مصلی و قاری و خطیب لازم نیست بلکه رد در دل کند نزدیک امام و بعد فراغ
نزدیک امام محمد و نزدیک امام ابی یوسف نه در دل و نه بعد از فراغ هو الصحیح اما مشغول را
باجماع لازم نه نه در حال و نه بعد فراغ بخلاف کسیکه در حمام باشد یا بیرون سامع اجابت
کند و گوید آنچه موذن گوید مگر حیعلتین که حوقله گوید و در **ترغیب** گفته که در فلاح ما شاء الله
کان و ما لم یشاء لم یکن گوید بر صحیح مگر در الصلوة که صدقت و بررت بکسر را گوید و در دوم
اَللّٰهُمَّ نَبِّهْنَا عَنْ نَوْمَةِ الْغَافِلِيْنَ و مگر در قد قامت که اَقَامَهَا اللّٰهُ وَ اَدَامَهَا
مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُوْنَ گوید و در فتح القدیر گفته که بعد از فراغ گوید
اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ اٰتِ مُحَمَّدَنِ الْوَسِيْلَةَ
وَالْفَضِيْلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَنِ الَّذِيْ
وَعَدْتَّهٗ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ حلال شود او را شفاعت پیغمبر علیه السلام
و اجابت واجبست و نزدیک امام حلوائی بقدم ست تا اگر بزبان گوید و بمسجد نرود مجیب نباشد
و اگر در مسجد باشد بزبان لازم نه پس نزدیک او بزبان مستحب ست اگر گوید ثواب یابد
و الا نه بکراهت و اثم سخن نزدیک اذان باجماع مکروه نه لیکن باید که سخن نکند و مشغول
نشود بچیزی مع اذان و اقامت اما اجابت اقامت مستحب ست و اگر بدعا مشغول شود
باک نبود اما آن اولیتر ست این در ترغیب گفته و اگر در یکوقت از چند جهت شنود اجابت

اولی کند در مسجد محله باشد یا در مسجد غیر لیکن در ملتقط گفته که اجابت مسجد غیر
ماند و مسجدے را جواب گوید و اگر از چند جهت یک جا شنود اجابت کند باعتبار
مسجدے تا اگر سابق یا مسبوق شود مقید باو باشد و اگر ترک این اعتبار کند ترک
اولی کرده باشد و اگر قاری شنود افضل آنست که باز ایستد و شنود لیکن در ملتقط
گفته که اگر از مسجد خود در خانه شنود ترک کند و اگر در مسجد باشد یا در خانه اذان غیر
شنود نه در کنز گفته کسیکه اجابت اذان نکند کلمه شهادت بر زبان او نزدیک نزع گران
شود و کسیکه اجابت اقامت نکند از سجده روز قیامت ممنوع شود و چون آواز اذان
برآید باید که ماشی بایستد و نشسته را نوزند هر چه بتعظیم قریب تر آن کند و بجواب
مشغول شود تا نقل ست که خاتون جنت رضی الله عنها گاه رسیدن اذان نشسته
همانجا می ماندی و پیش نرسیدی گویند که امام ابو الحسن امام ابو منصور ماتریدی را
بخواب دید گفت ای ابی الحسن حق تعالے زنان ترا که هرگز نماز نکرده بود بخشید گفت
بچه سبب گفت از جهت تعظیم اذان در خلاصه گفته که جنب اجابت کند که این اذان
نیست و مستحب ست که موذن عالم باشد بسنت و اگر وقت نداند مستحق ثواب نبود
و مکروه ست اذان بنده و نابینا و اعرابی و حرامزاده و غیر انثیان اولیتر و در جامع
گفته که مکروه ست اقامت محدث نه اذان او و هر دو را اعادت نه و از جنب هر دو مکروه اند
و این اعاده کرده شود بر اشبه آن و مکروه ست اذان زن و دیوانه و مست و کودک
و فاجر و راکب و قاعد و ماشی و منحرف و اعاده نشود لیکن بر اصح مستحب ست و اذان
مراهق عاقل مکروه نه و بانگ و اقامت گوید برای فائته و اکتفا برین مکروه ست و همچنین
اند برای فوائت برای هر یکے نزدیک شیخین و نزد امام محمد در اولی چنین و در

براقی مخیرست در جمع واکتفا و مسافر را ترک هر دو مکروه ست اگرچه منفرد بود و اکتفا بر اقامت روا ست که آن برای استحضار غایبان ست و در فقه حاضرانند و این برای اعلام شروع ست و باین محتاج اند اگر در خانه در شهر گذارد هر دو گوید تا ادا بر هیئت جماعت باشد و ترک هر دو نیز روا ست و همین ست حکم باغ و صیاع این در خلاصه گفته و آن نیکوترست که اقتدا میکنند چندان از ملایکه که راه افق بند میشود و در اقامت تنها اقتدا میکنند مگر این دو فرشته که باوی اند و مکروه ترک اینها در مسجد محله و قارعه طریق و در کنز گفته مسجدی که امام و موذن دارد فضل آنست که هر جماعت باذان و اقامت علیحده گذارد و اگر در مسجد قومی بعد از نماز در آید تنها گذارد بی اذان و اقامت و اگر گویند مکروه بود و در خلاصه گفته جماعتی از اهل مسجد اذان آهسته گفتند چنانچه غیر اینها نشنیدند پس جماعت دیگر در آید و دانستند بانگ و اقامت گویند و بجماعت گذارند که آنرا اعتبار نه و در جماعت بیابان ترک اقامت مکروه ست و ترک اذان نه و در فتح القدیر گفته باید که موذن انتظار جماعت کنند و اقامت گوید برای ضعیف شتابان و از جهت رئیس منتظر نه نشینند و در کنز گفته که تاخیر موذن و تطویل قرارت برای ادراک بعض حرام ست چون میل کنند باهل دنیا و تاخیر کند چندان که دشوار شود بر مردم اما تاخیر اندک برای اعانت اهل خیر مکروه نه و باک نیست که انتظار کنند از برای امام انتظار بیانه و در ملتقط گفته که چون موذن اقامت شروع کند انتظار امام و غیر نکشد و در هر نماز الصلوة الصلوة نگوید و الحاح بسیار نکند و نباید که از خود فایق را در علم یا جاه گوید وقت نماز در آمده مگر موذن در حماد یه گفته یکی بانگ نماز

گفت بعده دیگری آغاز یدا و را منع نکنند و اگر کره ند باید که خاموش نشود که تکرار بانگ نماز مشروع ست بخلاف اقامت این در هدایه گفته در جامع گفته که امام و قوم نزدیک حی علی الصلوة برخیزند نزدیک علمای ثلثه و اگر امام مؤذن باشد اگر در مسجد اقامت گفته برنخیزند مگر بعد از فراغ و الا برنخیزند مگر بعد از دخول و ازینجا معلوم شد که اقامت امام و اذان او روا ست بلکه در فتح القدیر گفته فاضلتر آنست که امام و مؤذن یکی باشند و امام تیز بین بوده اگر امام بعد از اقامت سنت فجر گزارد اعاده واجب نشود و اگر گاه اقامت یکی در آید بنشیند که قیام در انتظار مکروه ست و نزدیک قدقامت شروع کند نزدیک طرفین در ذخیره گفته امام نزدیک امام تکبیر گوید قبل از قدقامت که درین بتصدیق مؤذن ست این در حصر ست و ظاهر کتاب آنست که بعد از فراغ ازین گوید لیکن صحیح اول ست و نزدیک امام ابویوسف بعد فراغ از اقامت تکبیر گوید که مستغنی قدقامت قرب نماز ست نه حقیقت قیام در حصر گفته زیرا آنچه در تاخیر فضیلت جواب مؤذن ست و فضیلت یافتن مؤذن تکبیر افتتاح و این خلاف در فضیلت ست نه در جواز در مختار گفته که مؤذن فضیلت تکبیر می یابد اگرچه مقارن با امام نگوید که وی در استعداد نماز ست و اصح آنست که امام بعد از قدقامت تکبیر گوید در ذخیره گفته که اگر مقتدی تکبیر مقارن با امام گوید فضیلت تکبیر میابد والا نه و این نزدیک امام ست و نزدیک صاحبیه اگر در ثنا تکبیر گفت یافت والا نه هو الاصح این در کنز ست و بقولی اگر حاضر قبل از سه آیت و غایب قبل از هفت آیت تکبیر گوید فضیلت دریابد و بقولی اگر رکعت اولی پیوست فضیلت دریافت هو الاوسع در حمادیه گفته هو الصحیح **فصل** یکی از فرایض نماز تحریمه ست و در خلاصه گفته که این شرط ست نزدیک ما نه رکن تا اگر

به ظهر سنت بنا کند روا بود و برای هر نماز تکبیر علیحده شرط نه در شرح خلاصه
گفته اگر محدث یا حامل نجاست یا مکشوف العورة یا قبل از زوال یا منحرف تکبیر گفت
بعده در آب غوطه زد و سر بر آورد یا نجاست انداخت یا عورت پوشید یا آفتاب زایل
شد یا استقبال کرد و نماز گزارد روا بود و نزدیک کسیکه رکن میگویند نه واگر به سنت ظهر بنا کند
یا بر ظهر سنت بنا کند یا عصر یا فایته روا بود و در جلالی گفته تحریمه اسم شرطست یکی
آنکه بعد از شرایط سنت گوید دیگر آنکه استاده گوید در فرض بعذر پس اگر مسرع قبل
از اتمام قیام گوید روا نبود و فاصله قرب بقیام و قرب برکوع ست و همچنین اگر الله در قیام گوید
واکبر در رکوع این در خلاصه گفته سیم دیگر آنکه بذکر خدای تعالی باشد بر وجه تعظیم و مخلوط نبود
بدعا چون الله اکبر یا کبیر یا الله الاکبر یا الرحمن اکبر یا سبحان الله یا الحمد لله یا لا اله الا الله
و نزدیک امام ابو یوسف روا نیست مگر بآن سه لفظ مگر چون خوب نتواند گفت این در جامع
گفته و نزدیک امام شافعی بگر بآن دو لفظ و نزدیک مالک مگر بآن یکی و اولیتر آنست
که شروع کند بالله اکبر و بجز این بر قول امام مکروه ست هو الاصح این در جامع گفته
اما بپارسی چون خدای بزرگ ست یا بنام خدای بزرگ روا بود و نزدیک صاحبین نه
مگر چون عربیه خوب نتواند گفت و بلفظ دعا چون اللهم اغفر لی و بلفظ ندا چون
یا الله نه لیکن در ظهیری گفته که به یا الله یا الله الکبار شارع شود و در ذخیره گفته که
به اللهم بروایت حسن از امام شود و در ظاهر روایت نه که اعتبار صفت است یا اسم
مقتدی با امام آغاز کرد اما از الله قبل از امام فارغ شد روا نه مطلقا و نزدیک امام
ابو یوسف اگر اکبر با امام یا بعد از و گوید روا بود که تمام تکبیر نزدیک او فرض ست و لهذا
بمجرد الله نزدیک او شارع نشود بخلاف طرفین اما اگر الله با امام یا بعد او گفت و از

اگر قبل از وی فارغ شد گفته اند که بر قول امام شارع شود و بقول یعقوب باتفاق نه هو الاصح
این در خلاصه گفته و اگر ندانند اعتبار ظن است و اگر شک شد شارع شود و در خلاصه
گفته اگر یکی امام سا در رکوع یافت وی الله اکبر را در قیام گفت و اکبر را در رکوع شارع نشود
در اظهر روایات و در صحبت بدایت بالله تا از امام ابی یوسف آمده که به اکبر الله شارع
نشود و اگر یا الله اکبر یا الکبیر بی الله نه در کنز گفته که بند در اول الله نشکند و تعمد کافر
شود و در اوسط ترک اولیست لیکن از محیط گفته که مختار صحیح است و در آخر خطا ست
و در اکبر مطلقا نشکند و در اوسط بتعمد کفر است و قصر امام مکروه است و باید که برفع
گوید و در اکبر مختار است لیکن از فواید گفته که بجزم گوید و فی الحدیث الاذان
جَزْمٌ وَالْاِقَامَةُ جَزْمٌ وَالتَّكْبِيرُ جَزْمٌ و در شبیه گفته با کبر تقاف بر امع شارع
شارع شود و همچنین بکاف فارسی که ابدال آمده و این در کافیست و تکبیر قبل از
امام شارع نشود نه در نماز امام و در نماز خود مگر چون تکبیر اعاده کند به نیت شروع و
اقتدا لیکن در خلاصه گفته که نزدیک ابو یوسف شارع شود در نماز خود و نزد امام محمد
نشود و از امام دو روایت و دیگر قیام در هر رکعت فرض در جامع گفته که این عبارت
ست از استوار شق اسفل و اعلی لیکن در جلالی گفته که اعتدال در و سنت ست و فرض
مجرد هیئت اعتداد تا اگر دو گانه دو م بی تطویل قیام گذارد روا بود و وجوب اعتدادا از جهت
تحصیل قرأت ست و با قتدای قرارت ساقط شود پس قیام نیز بر وی ساقط
شود چنانچه در رکوع رسید و قیام با سر انگشتان یا بر پاشنه بی عذر روا بود
و بقول یعقوب نه و در برجندی گفته اگر یک پای معلق دارد روا بود و در منیه صوره
بی عذر کراهیت ست و در جامع گفته اگر از جهت مرضی قادر بر قیام نبود

نه لغوت خود و نه بتکیه و امید زوال آن در وقت آن نباشد نشسته گذارد در
برکوع و سجود و اگر بر بعض قیام قادر باشد آن قدر استد و بعد از عجز نشیند و امام
مرغینانی گفته اگر بر تحریمه قادر باشد نشسته گذارد ولیکن در ذخیره گفته از فقیه
ابی جعفر که آن قدر استد و بعده نشیند و با خود امام حلوائی اینست و در برجندی
گفته که معنی عجز از قیام اینست که استاده نتواند شد یا تواند لیکن سخت ضعیف شود
چنانکه مرض افزاید یا بهی بدیری کشد اما اگر بقیام مشقتی لاحق شود ترک قیام
روا نه و فتوی برینست و اگر رکوع و سجود متعذر شود پس اگر قیام نیز متعذر ست
نشسته باشارت گذارد و الا مخیر ست در قیام و قعود و این احب ست
و سجده از رکوع فروتر کند و چیزی از چوب و سنگ برای سجده بر ندارد
که مکروه ست و اگر برداشت و اشارت بسجده فروتر کرد روا بود
و الا نه اما اگر آن چیز بر زمین موضوع باشد مکروه نبود و این در جامع
ست و اگر قعود متعذر شود بر پهلو خسپد ایمن یا ایسر و توجه بقبله کند
یا ستان خسپد و بالش زیر سر نهد و پا بقبله کند و این احب ست
لیکن فقیه ابی جعفر گفته که اگر قادر برین چنان گذارد روا نبود و
اشارت بسر ست نه بچشم و ابرو و دل و اگر اشارت نتواند تاخیر کند و
ساقط نشود بر صحیح و اگر چه از یکشبا روز زیاده شود لیکن در خلاصه گفته
که بر مختار ساقط شود و در ظهیریه گفته بر صحیح اگر کم از یکشبا روز ست قضا کند و اگر زیاده باشد
نه در جامع گفته که دیوانه شد یا بیهوش یکشبا روز یا کم از و قضا کند و اگر زمانی افزود نه یعنی قضا نکند
نمازی که از شبا روز افزوده و این در ذخیره ست و اگر موسی در مثانه

بر رکوع و سجود قادر شد از سر گیرد و اگر قاعد راکع و ساجد بر قیام قادر شد بنا کند نزد شیخین و نزدیک امام محمد از سر گیرد در ذخیره گفته اگر تکیه عصا یا خادم میتواند استاد بر صحیح چنین کند و غیر این او را کفایت نکند لیکن در سراجیه گفته اگر استعانت نکند نشسته گزارد روانه مجرو حیست که ریش او بسجده سایل میشود و بر سایر ارکان قادرست نشسته باشارت گزارد و اگر استاده گزارد و گاه رکوع نشیند و اشارت کند روا بود و آن فاضلتر مجروحیست که ریش او بقیام روان میشود و بقعود نه یا پیریست که بآن سلسل بول میشود و باین یا بآن ضعف او را از قرارة مانع میشود باین چنین گزارد و چنان روانه مریضی ست در خانه میتواند استاد و اگر بجماعت میرود نه بر اصح در خانه گزارد و ضعیفی ست بصوم میتواند استاد و با فطار میتواند روزه دارد و نشسته گزارد و اگر از ترس دشمن نمیتواند استاد نشسته گزارد و اگر در جاییست که نشستا درست نمیشود اگر بیرون آید جهت گل و باران نمیتواند گزارد نشیند در جامع گفته روا ست نفل راکب مقیم و مسافر باشارت بمجرد مجاوزت از عمران بر صحیح اگر چه بسوی غیر قبله باشد پس شرط نیست استقبال نه در ابتدا و نه در بقا و اگر دابه او بسوی قبله سیر نکند و وی از جهت اعراض کرد روا نبود و روا ست نماز بر دابه و ان قادر باشد بر ایقاف و لا نزول لیکن از نهایه گفته در عامه روایات نماز قادر روانه اما در شهر از امام آمده که روانه نزدیک امام محمد کرده ست و نزدیک امام ابیوسف روا ست و اگر در عمران پیاده گزارد روا بود نزدیک این اما نماز فرض و واجب روانه مگر بعذر دشمن و درندہ و سرکشی اسپ چنانچه بی معین سوار نتواند شد و غیبت قافله و مرض و گل چنانکه روی مرد آن در شود اما اگر در آن در شود اما اگر تر باشد روانه ابهمه آنگاه که دابه خود رود و اگر راکب سیر کناند فرض و نفل روانه لیکن در ذخیره گفته اگر تا زیانه او را

هیبت دهد یا بپا جنباند روا بود که این عمل اندک است و نجاست رکاب و موضع قعود
مانع نبود و اصح این در کنز گفته و در خلاصه گفته که کیفیت نماز بر دابه آنست که چون از
رکوع فرود آید کند و سر بچیزی ننهد و دابه روان باشد یا استاده و در برجندی گفته
که آغاز بقبله در فرض لازم است و امام حلوائی گفته اگر دابه بقبله میرفت بعده از جهت
اعراض کرد روانه و رد است که فرض در کشتی بهدان نشسته گزارد نزد یک امام اگرچه بی مانع
قیام نبود چون دوران سر و سیاهی چشم و نزد یک صاحبیه روا نه مگر بمانع و در جامع
گفته نماز باشارت در آن باتفاق روا نه اگرچه نفل بگزارد و هنگام آغاز بقبله توجه کند
و اگر کشتی از قبله بگردد و روی بقبله بگرداند مستحب است که استاده گزارد یا بیرون آید که کشتی که
نهد بر زمین کمالست و این همه آنگاه که کشتی مربوط نباشد والا پس اگر در طرف دریاست نماز
در آن نشسته باجماع روا نه مگر بمانع و همچنین اگر در سجده او باشد یا باد اندک و الا بر آن خلاف
ست و تعلق در آن و نیز خلاف است و نماز فرض نشسته در عجله روا نه لیکن در خانیه گفته
اگر عجله بر دابه بود بمنزله نماز بر دابه است سایر باشد یا نه در حالت عذر رواست ولی امر نه
والا روا است چنانچه بر سریر است و دیگر خواندن یک آیت در دو رکعت فرض و در همه رکعات
وجوب نفل و نزد یک صاحبیه یک آیت دراز که کوتاه نباشد از سه آیت کوتاه یا سه آیت
کوتاه و در جامع گفته که قرآن را بیکی از قرائت سبعه بخواند نه بشواذ که مفسد است نزدیک
امام بر اصح اگر از مصحف ابن مسعود یا ابی رضی الله عنهم خواند نه اما از قرائت نشمارد
لیکن در ذخیره گفته که بشواذ نشکند چنانکه ایاک را بتخفیف خواند یا صراط الذین بی یا
خالص یا یضا و دیگر میان سین و زه است و قرائت بر امام و منفرد است نه بر مقتدی
و در جلالی گفته که از گنگ و امی ساقط است لیکن بر وی لازم است که ...

گو شد والا سعد ور نه اما کسیکه نمیخواند لیکن درست نمیتواند خواند چنانکه الحمد بجا یا الرحمن بها المغضوب بذال الصمد بسین و عیبت که بتصحیح گو شد و اگر نتواند بغیر قرارت گذارد و اگر چنان گذارد و خواند نشکند لیکن علمای خراسان فتوی داده اند اگر بیکو شد روا بود اما غیر وی اقتدا نکند در **منیه** گفته اگر یک آیت درست نمیخواند پس نزدیک امام بروی تکرار نه و نزدیک صاحبیه بار تکرار کند و دیگر رکوع ست ای پشت خم کردن در **خلاصه** گفته سر فرو کرد و تعدیل نکرد روا بود در ظاهر روایت و از امام آمده اگر برکوع نزدیک تر ست روا بود و اگر بقیام نزدیک ترست نه و اگر پی رکوع بسجده رفت اگر از قیام بسجده بر وجه سنت رفت یعنی بسرعت روا نبود و اگر بوجه سنت نرفته و چون شتر خرد در کرد ماند رکوع محسوب بود و گوژ پشتی که برکوع رسید و برای رکوع بسر اشارت کند و دیگر سجود ست دو بار نهادن جبهه و بینی بر زمین و روا ست بر غیر این اگر از جبهه و بینی قرار گیرند و سختی او یابند و الا نه پس بر کاه و پنبه روا بود اگر گیرند و یابند و الا نه و بر عجله نیز اگر بر زمین باشند و اگر بر بقره باشد نه و بر گندم و جو روا بود نه بر ارزن و جاورس و بر پشت مصلی روا ست نه بر پشت غیر و کسیکه در نماز او نیست و بر دست روا ست بر صحیح و همچنین اگر آستین بر نجاست بگستر در صحیح این در ظهیریه ست و اکتفا بر جبهه روا ست باتفاق مطلقا و بر بینی نیز نزدیک عذر روا الا نزد امام روا ست و نزد صاحبیه و فتوی بر نیست این در شرح وقایه گفته و اگر عذر نباشد اکتفا بر هر یکی مکروه ست و مراد از بینی محل سخت ست پس بر جای نرم او روا نه و سجده بر ذقن و عذر باجماع روا نه و اگر زانوها نه نهد روا بود و فتوی بر نیست و نهادن قدم بر زمین در سجده فرض ست و اگر یکی نهد روا بود مثل قیام بر یکی و وضع قدم بوضع اصابع ست و در گنز

گفته سجده بر مفرق سر روا نه و بر پیچ دستار و فاضل جامه روا ست با کراهت
اگر سختی زمین دریابد والا نه این در جامع گفته نزدیک امام ابو یوسف روا نه و صحیح
اول ست در ذخیره گفته اگر محل سجود از موضع قیام بلند باشد بقدر دو خشت استوا
انتهی نیم گز کما فی الجامع روا بود والا نه و دیگر قعود در آخر نماز بقدر تشهد در شرح حلاوی
گفته که این بر اصح شرط ست برای صحت خروج چون تکبیر برای دخول در خلاصه
گفته که این فرض ست در فرض و نفل تا اگر در نفل بعد از دو رکعت ننشیند و برخیزد
روان شود و نشکند و اگر سیوم رود و بعد از چهارم نشیند روا بود در استحسان نه
در قیاس و این قول امام محمد و در مسعودی گفته از ابو بکر اسکاف
که در خواندن هر یکی معتبر ست فرق نیست میان تعجیل خواندن و آهسته
خوان و از امام سرخسی آمده که خواندن مسنون معتبر ست نه نیک
آهسته و نه نیک شتاب پس اگر امام شتاب خواند و قبل از فراغ
مقتدیان از تشهد سلام داد در ظاهر روایت شکند و بقول اسکاف
و احتیاط ظهیری آنست چنانچه آید و دیگر خروج از نماز بفعل اختیاری
که منافی نماز باشد چون بنا بر نماز و قهقهه نزدیک امام و نزد صاحبیه فرض نیست
و در جامع گفته که رفع سر از رکوع و سجود نزد امام محمد فرض ست
و بر روایتی از امام نیز لیکن در جلالی گفته که رفع از آن سنت ست و امام زفر
فرض و امام ابی یوسف از امام گفته اگر بقدری بردارد که او را رافع گویند
کفایت کند و حسن از وی دو روایت کرده یکی بقدر مرور باد و دیگر آنکه به نشستن
نزدیک تر باشد و اگر به سجود نزدیک تر باشد نشکند و اصح آنست در هدایه گفته

اینست فصل دهم یکی از واجبات نماز لفظ تکبیرست لیکن در شرح خلاصه گفته
که بمشهور سنت ست و ۲ دیگر تعیین دو رکعت اولی برای قرائت در جامع گفته که
فرض ست بر صحیح پس اگر در پسینه خواند پس قضا باشد ۳ و دیگر فاتحه در اولیین یکبار
قبل از سورت ۴ و دیگر ضم سوره یا سه آیت کوتاه اگرچه کوتاه تر باشد از سورت چون
فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ یا یک آیت دراز که برابر باشد
با سوره کوتاه یا قدر سوره کوتاه از آیت دراز پس اگر نصف آیت الکرسی در رکعتی
ضم کند و نصف دیگر در دیگر مکروه نباشد این در شرح خلاصه گفته ۵ و دیگر رعایت
ترتیب در آنچه در نماز مکررست در هر رکعت چون سجده اما ترتیب در آنچه در تمام نماز یکیست
چون تکبیر و قعده فرض ست همچنین در آنچه در هر رکعت یکبارست چون قیام و قرائت
و رکوع تا اگر رکوع قبل ضم کرد بقیام عود کند و بعد از ضم باز رکوع کند تا رکوع او مرتب افتد
این همه علامه گفته ۶ و دیگر بلند خواندن امام در سه نماز ادا باشد یا قضا اما منفرد را
مخیرست و فاضلتر جهرست تا مودی شود بر هیئت جماعت همچنین در بین اصح
لیکن در هدایه گفته که بر صحیح مخیر نیست و مخافت واجب و بلند خواندن در جمعه و
عیدین و در تراویح و وتر و خسوف بر اصح و در نوافل شب این در شرح خلاصه گفته
لیکن منفرد در نوافل شب مختارست و افضل آنست که میانه خواند این در ذخیره
گویند که پیغمبر علیه السلام بحجره صدیق در آمد دید که نماز آهسته میخواند پس بحجره فاروق
رفت دید که بلند میخواند باز بحجره بلال رفت رضی الله تعالی عنهم دید که از سورتی بسورتی
میرفت بامداد از هر یکی پرسید صدیق گفت بالک از میگفتم فرمود آری لیکن ارفع
صوتک قلیلا تا [illegible] باشد فاروق گفت دیو را میرانیدم فرمود آری

جلد اول

آری لیکن اخفض صوتك قلیلا اندکی آواز پست کن تا حفقگان را ضرری نرسد بلال گفت از بوستانی بهوستانی میرفتم فرمود آری لیکن چون عرق آغازی اه اتمام کن این در مسعودیست اما اگر بعض فاتحه یا کل او آهسته خواند یا منفرد یکی کرد بعده یوی اقتدا کرد فاتحه را بجهر اعاده کند و بقولی اعاده نکند و باقی بلند خواند اما اگر بعد از اتمام کسی بوی اقتدا کرد بلند خواند این در کنز است و اگر در سریه اکثر فاتحه را بلند خواند باتفاق آهسته تمام کند و دیگر اخفا امام در دو نماز مطلقا و در کسوف و نوافل روز این در شرح خلاصه گفته و همچنین متنفل منفرد این در خلاصه گفته لیکن در کنز گفته که بلند نخواند مگر بعذر و غلبه نوم یا کلام قوم و ادنی جهر اسماع غیر است و ادنی مخافت اسماع خود و فتوی بر اینست پس آنچه چنین نبود مانع نباشد محسوب از قرات نبود و هو المختار این در سراجی گفته اگر بعض قوم شنود از جهر کفایت کند لیکن ابن مسعود گفته که صف اول را شنواند و از خلاصه گفته که همه را شنواند پس استماع دو کس در سریه جهر نباشد و افضل آنست که امام و منفرد آواز بلند تر از حاجت کشند مگر چون در مشقت افتند یا بغیر ایذا رسد لیکن از کشف گفته که زیادت از حاجت مقتدیان اسائت است ۸ و دیگر خاموشی مقتدی گاه خواندن امام جهریه و سریه پس خواندن مقتدی کراهت تحریمه باشد مگر در سریت نزدیک امام محمد والاول اصح این در شرح خلاصه گفته و اگر حنفی در پس امام نخواند و احتجاج کند بخوابیکه او پیغمبر علیه السلام در خواب گفته بخوان یا بقول آنجایی که مختار بعضی خواندنست روا نبود که ترک مذهب بسبب رؤیا روانه که در بیداری غیر مؤدی وقراءة الامام قراءة له و آنچه ایشان گفته خالی نیست که آن بعض مجتهد است یا نه و هرچه باشد قول او بر امام اعظم و مقتدیان

او صحبت نباشد این در جواهر گفته ودیگر متابعت امام بر هر حال که او را باید واگرچه آن از نماز محسوب نبود پس اگر امام در قومه یا در سجده یا در قعده دریافت و تکبیر گفت متابعت کند و استاده نماند واین بعد از آن ست که ثنا گفته باشد که این نیز ذکر مقصود ست واین اعلامه گفته ودیگر تعدیل ارکان ای قرار گرفتن در رکوع وسجود بقدر یک تسبیح واین بر تخریج کرخی ست اما بر تخریج جرجانی سنت ست اما در قومه وجلسه بر تخریج هر دو سنت ست اینهمه نزدیک طرفین ست اما نزد ابو یوسف شافعی در هر چهار جا فرض ست ودیگر تکبیرات عیدین ودیگر قنوت وتر ودیگر اتیان هر فرض وهر واجب در محل خود پس اگر در قیام یا قومه شک افتاد در رکوع یا در سجود و بقدر ادای یک رکن تفکر کرد سجده دهد وهمچنین اگر فاتحه مکرر کرد بعده سورت خواند یا به شک در وضو از سلام مشغول ماند بعده چون یاد آمد سلام داد سجده سهو دهد ودیگر قعده اولی بقدر تشهد در فرایض وهمچنین در سنن ونوافل نزدیک شیخین ونزدیک امام محمد فرض ست اینهمه در شرح خلاصه گفته در مسعودی گفته اگر در سنت یا در نفل بر سیوم بر خاست پس یادش آمد بر قول امام برگشتن واجب بود و بر قول ابو یوسف مستحب بود و بر قول امام محمد وزفر وشافعی فریضه بود ومتاخران گفته اند باید که باز گردد تا نماز باتفاق درست باشد ودیگر خواندن التحیات در هر دو قعده در جواهر گفته مقتدی در اخیره بخواب رفت وبعد از سلام امام بیدار شد آنچه باقیمانده خواند اگر یاد دارد والا سلام دهد و تشهد از سر گیرد وهمچنین اگر چیزی نخوانده این در کنز ست ودیگر خروج بلفظ سلام

فصل یازدهم

چون خواهد که نماز شروع کند دست برهنه دارد و انگشتان را بحال خود گذارد و

بطرف قبله کند و دست تا گوش بردارد چنانچه اصل کف محاذی دوش بود و اصول انگشتان برابر گوش و سر آنها بجانب سر و دست بر سر بردن بر دست که بدعت ست و اگر کتف با وی یار کند نزد امام زاهد فخر در نماز در بنا که این در معنی رکوع با پیمای ست و نزد شیخ الاسلام برهان الدین اگر بر رکوع اقربست در بناید و اگر بقیام اقربست در آید ای در مسعودی گفته پس آن تکبیر گوید بر اصح این در هدایه گفته که رفع بمنزلهٔ لا آمده ست و تکبیر بمنزلهٔ الا الله گفته اند که دست راست عبارت از عقبی ست و چپ از دنیا یعنی آنرا و این را پس پشت انداختم و توجه به بندگی حق تعالی آوردم پس باید که آن برین مقدم باشد و این نزدیک طرفین ست و نزدیک ابو یوسف هر دو برابر باید این در ترغیب گفته و در جامع گفته که با الله رفع کند و با اکبر ارسال کند و شرط ست که تکبیر تعظیم گوید تا اگر تعجب گوید روا نه اما ز دست در آستین کشد تا دوش بر آرد و امام تکبیر بلند گوید و همچنین سایر تکبیرات و تسمیع که این از برای اعلام ست این در امامت جلالی گفته و مقتدی نزد امام افضل مقارنه و نزد صاحبیه الف خود برای او وصل کند و فتوی برین است در صحت و برین در فضلیت و همچنین سایر افعال بقول امام سرخسی لیکن شیخ الاسلام گفته که در بینها باجماع مقارنت افضل ست و معنی تکبیر خدای تعالی بزرگتر ست از آنکه یافته شود بحواس و مدرک شود بعقل و قیاس بعده دست راست بر بالای دست چپ نهد زیر ناف و زن بر سینه و در مسعودی گفته دست چون پاسے بلند بردارد و چون نیل

کشتی بمکان اعتماد فرو برد یعنی نباید که ارسال کند و پس از آن اعتماد کند و در هدایه
گفته که اعتماد سنت قیام ست نزدیک شیخین و کلیه اینست که هر قیام که درو ذکری باشد
مسنون اعتماد کند والا نه هو الصحیح پس در حالت قنوت و نماز جنازه اعتماد کند و در
قومه و تکبیرات عیدین ارسال کند و در خلاصه گفته که نزدیک امام محمد اعتماد سنت
قیامی ست که درو قرائت باشد پس نزد یک وی بعد از تکبیر ارسال کند و بعد از ثنای
بر هم نهد و اخذ از دو منع او بهتر ست و اکثر بر جمع اند باطن کف یمنی بر ظاهر کف یسری
نهد و بند دست بخنصر و ابهام حلقه کند و باقی بر ذراع گذارد و باید که در قیام در قدمین
بقدر چهار انگشت فرجه دارد و بعده ثنا خواند و لفظ جل ثناءک در مشاهیر نیامده منع
و امر کرده نشود و لیکن در هدایه گفته که در فرض نگوید پس تعوذ کند ای گوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم هو مختار لیکن در هدایه گفته که استعیذ اقرب ست و تعوذ تابع ثنا ست
نزدیک امام ابیوسف پس مقتدی گوید و مسبوق نیز وقت قضا و همچنین نزدیک آغاز
نماز این در فتح القدیر گفته و تابع قرائت ست نزدیک امام محمد پس مقتدی نگوید و در
مسبوق از دو روایت واصح اول ست لیکن مختار وقایه و کنز اینست و امام
را در بعضی نسخ با امام محمد گفته پس تسمیه کند و فاتحه خواند و آمین گوید و مقتدی نیز
بسماع و لا الضالین اگرچه در ظهر هو الصحیح و آمین از فاتحه نیست باتفاق و این
هر چهار چیز را آهسته گوید که جهر مکروه ست و در جهر تسمیه هیچ حدیثی بصحت نرسیده
اینهمه در جامع گفته پس سوره خواند تمام که سنت چنین ست و این در وجیز
شرح خلاصه ست از اختیار و جز آن و میان فاتحه و سوره تسمیه نگوید و از امام
آمده که در جهر بگوید تا فصل نشود الا در سریه گوید تا اگر چند سوره خواند بر ترتیب

گویا این در جلالی ست در ملتقط گفته اگر ختم سورت ثنا ست وصل کند تکبیر چون
و کبیره تکبیر را و الا افضل اولی ست چون آیتر و مسند و بعد از فراغ از قرات تکبیر رکوع
گوید چنانچه ابتدا را او نزدیک ابتدا از خرور باشد و انتها را او نزدیک استوا پشت هو الصحیح
و بقولی تکبیر استاده گوید پس رکوع رود و زانو را بکف دست گیرد و انگشتانرا بسیار کشاده
و قوت کند و چون لقمه گیرد تا خم از ران برود این در مسعودی گفته و پشت چنان گستر
که قدح آب برو قرار گیرد و سر با سرین برابر کند و الا مکروه ست این را علامه گفته و بازو را
از شکم و شکم را از ران دور دارد و کعبین را بهم چسپاند و انگشتانرا بسوی قبله کند اما
زن بر زانو تکیه نکند و انگشتان نکشاید و بازوها دور نکند بلکه دست بر زانو نهد و بازو
ضم کند و زانو را خم کند این در جامع گفته و تسبیح گوید سبحان ربی العظیم سه بار
و اگر بر سه افزاید افضل ست و ختم بر وتر کند پنج بار یا نه بار یا هفت بار در شرح علاء
گفته که منفرد از نه بفزاید که مکروه ست و امام سه بار گوید یا چهار بار یا پنج بار بقدری که مقتدی
سه بار گویند در ذخیره گفته اگر ترک کند یا یکبار گوید مکروه ست و نزدیک ابی مطیع بلخی
تسبیح رکوع و سجود رکن ست بترک وی نشکند و اگر مخرج ظا ادا نتواند کرد سبحان ربی الکریم
یا سبحان ربی الاعلی گوید این در مسعودی گفته بعده سر از رکوع بردارد و سمع الله لمن حمده
گوید این وجنانچه این لفظ سنت همچنان درین حالت گفتن نیز سنت ست این در جلالی
تا اگر استاده شد و نگفت نگوید که درین وکراهیت ست ترک از محل و اتیان در غیر محل
و همچنین اگر در رکوع یا سجود رفت و تکبیر نگفت نگوید پس باید که هر ذکر در محل خود بجا آرد و دو
در حمده پیدا کند و اگر حذف کند مکروه ست این در کبری گفته و وقف کند و اشباع نکند و خفا او
سنت ست این در حق امام ست اما مقتدی تحمید گوید ربنا لک الحمد و هو الصحیح

یا اللهم ربنا لک الحمد و این افضلست و با واو نیز آمده یعنی اللهم ربنا و لک الحمد و ربنا
و لک الحمد و منفرد نزدیک صاحبین جمع کند و صحیح از مذهب امام اکتفا بر تحمید ست اکثر
بر نیند و علیه الفتوی این در خلاصه و ذخیره گفته لیکن در هدایه گفته بر اصح جمع کند و تسمیع در
حالهٔ انتقال و تحمید در حالهٔ استوا بر صحیح و در قومه بقدر تسبیح قرار گیرد و بعده تکبیر گویان بسجده
رود و اول زانو نهد پس دست چنانچه نر انگشت برابر گوش بود پس بینی پس جبهه و انگشتان
دست و پای جانب قبله کند و ضم کند رکبتین و فخذین و اصابع یدین و بازو و از
شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین دور دارد و اگر در صف باشد بازو
از شکم دور نکند اما زن ضم کند آنها را این در شرح خلاصه گفته در جلالی گفته
اعتدال در آن سنت ست و آن تسویه پشت ست با قامت صلب قرار گیرد
بر کف و زانو و جبهه و صدر قدم و زن منخفض شود و تسبیح گوید سبحان ربی الاعلی
پاکی مر خدای که برتر ست از درک وهم بعده تکبیر گویان سر بردارد بر عکس نهادن
و بنشیند و بقدر تسبیح قرار گیرد باز تکبیر گویان بسجده رود و باز تکبیر گویان برخیزد بعکس
آن بر سینه قدمین بی تکیه بزمین مگر چون پیر باشد و بقول عامه مطلقا این در جامع
گفته و در کفایه و فتح القدیر گفته که نزدیک ما دست بر زانو نهد و برخیزد و میان
نه نشیند و معنی تکبیرات آنست که حق تعالی بزرگترست از آنکه حق عبادت او بجا
قدر ادا شود و در رکعت دوم چون اولیست اما ثنا و اعوذ نگوید و بعد از اتمام پای چپ
بگستراند و بر آن نشیند و پای راست باستاند و انگشتان او را بسوی قبله کند این
در خلاصه و جلالی ست و در جامع گفته که انگشتان پای چپ نیز بسوی قبله کند
بقدر طاقت در فرض اما در نفل هر کیف که خواهد و دست بر ران نهد و باید که سر

جلد اول

اصابع نزدیک زانو باشد و زانو را براصح نگیرد و انگشتان را بر حال
گزارد و روی بقبله دارد و آنازن بر سرین نشیند و هر دو پای از جانب
راست کشد و تشهد خواند بدین دو التَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰةُ وَالطَّيِّبَاتُ
یعنی عبادات قولی وبدنی ومالی اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ
رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ
الصَّالِحِيْنَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُوْلُهُ ومراد از ضمیر متکلم ست وسایر پیغمبران واز عباد مومنان وتقوی
مراد از ان این امت ست واز ان پیغمبران وملک وسایر مسلمانان در حاشیه شیخ
گفته ناچارست از دانستن معانی این الفاظ در کنز گفته که در سه لفظ وقف
کند الطیبات برکاته الصالحین در جامع گفته در شهادت اشارت وعقد نکند
وفتوی بر سنت واز علما ما آمده که سنت ست ابهام مینی با وسطی حلقه کند و
آنرا باسر این مسبحه کند وبشهادت اشارت کند نزدیک لا اله بردارد ونزدیک
الا الله بنهد وبنصر وخنصر را عقد کند بعده اگر سنت زیاده دارد در دو نگوید و اگرچه
نفل باشد براصح وتکبیر گویان استاده شود ... بر سر پا با وطحاوی گفته
که باک نیست باعتماد وفاتحه خواند با تسمیه وضم نکند سوره و اگر تسبیح گوید یا خاموش
باشد روا بود واما درین بعد اشارت وبعد از فراغ نشیند وپس از تشهد درود گوید اللّٰهم
صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وبارک
علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید ومراد
از صلوة ثنا کامل ست چون این وسع ما نبود تحقیق تعظیم در دنیا باعلاء ذکر و نفاذ

آن اینجا تابعان او پندارند جن و انس مختار شیخ ابی منصور و سایر محققان است این
در شرح حصن گفته و تشبیه باعتبار مجرد صلوة است نه باعتبار مصلی علیه یعنی اللّٰهمّ
صلّ علی محمّد بقدر فضله وشرفه عندك كما صلّیت علی ابراهیم
بقدر فضله وشرفه عندك و تحتمل که باعتبار دوام باشد وحمید مجید
ای محمود عظیم بعده دعا کند بآمرزش خود و والدین مسلم خود و کافه
اهل اسلام اللّٰهمّ اغفرلی ولوالدیّ ولجمیع المؤمنین والمؤمنات الاحیاء
منهم والاموات و مثل این اللّٰهمّ انّی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً فانّه
لا یغفر الذنوب الّا انت فاغفرلی مغفرةً من عندك وارحمنی
انّك انت الغفور الرّحیم اللّٰهمّ اصرف عنّی شرّ کلّ ذی شرٍّ اعوذ
بالله من شرّ الانس والجنّ اللّٰهمّ ارزقنی حجّ بیتك وجهاداً
فی سبیلك اللّٰهمّ اشغلنی فی طاعتك وطاعة رسولك
اللّٰهمّ اجعلنا عابدین صادقین اللّٰهمّ ارزقنا وانت خیر
الرّازقین اللّٰهمّ انّی اسئلك من الخیر کلّه ما علمت منه وما
لا اعلم منه واعوذ بك من الشرّ کلّه ما علمت منه وما لا
اعلم ربّنا اٰتنا فی الدّنیا حسنةً وّفی الاٰخرة حسنةً وّقنا عذاب
النّار بعده روی گرداند از جانب راست چنانچه سفیدی رخساره او کسیکه در پس او
باشد ببیند و گردن تا دوش بیارد بی تحویل تن از قبله و بی رفع ران از زمین و سلام
گوید بالف و لام بر مختار این و ظهیری ست السّلام علیکم ورحمة الله
نیت کسانیکه آن جانب اند از بشر و ملك نه کسانیکه با وی در نماز نیند بر صحیح این

در هدایه گفته و بهر کانه نگوید و همچنین از جانب چپ این اذان آهسته گوید اما مقتدی

نیت امام نیز کند در جانبی که باشد و در هر دو اگر مقابل باشد و منفرد نیت ملک کند

و بس و در هدایه گفته که سلام بعد از امام دهد نزد یک طرفین و از امام ابی یوسف

و در روایتی صحیح آنست که با امام دهد و باید که چشم او در قیام بر مسجد باشد و در رکوع بر پشت

قدم و در سجود بر بینی و در قعده در کنار و در سلام بر دوش و اگر چنان نکند آثم نشود

این در فرض ست اما در نفل کار سهلست فصل دوازدهم مستحب ست نماز

بسته جامه از ازار و قمیص و عمامه و نزد ابو حنیفه ازار و مقنعه و از امام آمده که برای نماز

جامهای نیکو میپوشید و نماز بر زمین یا آنچه از وی رسته اما بر لبد و سایر فرش اگر تنگ

باشد باک نبود این در ظهیریه گفته و در ترغیب گفته که بقول علمای ما وراء

النهر مصلا انداختن بر بوریای مسجد مکروه ست و طریق مبتدعانست که سجده بر خاک

فاضلترست و قیام بر ساقین این در کنز ست پس استراحت از پای بپای مکروه

بود که این فعل شیطان ست مگر بعذر و این در شرح گفته و استوار قدمین این در کنز

ست و در جلالی گفته که الصاق کعبین در قیام سنت ست لیکن در کنز از عوارف

گفته که پیغمبر علیه السلام از صفد و صفن منع کرده ای ضم کعبین و رفع یکپای و اطراق سر

در قیام بی الزاق زنخ بسینه این در کنز گفته و خشوع یعنی خضوع از هیبت عظمت

حق تعالی و استشعار مخافت او و ترک غفلت و اندیشه دنیا و این پنج چیز تعلق

دارد یکی بدل و آن خضوع اوست و از ینجاست که عد آیات و تسبیحات و نماز با گرسنگی و

با مطالبه بول و غایط مکروه ست و دیگر آن تسکین اوست پس مطاطات در رفع او

مکروه بود و سیم چشم و آن نظر کردن ست بموضع مسنون پس نظر نقوش مسجد جز این نا روا

مکروه باشد و بدین در جلبین و این بوضع اینهاست بر طریق مذکور پس اضداد اینها کراهت باشد این در جلالی گفته و خواندن بقدر مروی در فجر و ظهر طوال و در عصر و عشا اوساط و در مغرب قصار از حجرات تا بروج و از بن تا لم یکن و از ین تا آخر لیکن علامه گفته که اکثر بر آنند که از عم تا بروج و در جامع گفته که این بمقیم راست اما مسافر در عجلت سورتی با فاتحه ضم کند و الا در فجر و ظهر مثل بروج و در عصر و عشا کم ازین و در مغرب چون عصر و اگر ضرورت باشد بقدر ضرورت خواند گویند که امام در ضیق فجر پس امام ابو یوسف اقتدا کرد وی بدو آیت از فاتحه اکتفا کرد امام فرمود یعقوب با فقیه شد و در خانیه گفته باک نیست بخواندن قرآن بر تالیف که صحابه رضی الله تعالی عنهم چنین کرده اند و ترتیل قرارت ادای حروف از مخارج و رعایت وصل و وقف و مد و تشدید آنچه در علم قرارت وارد است این را علامه گفته در مقصود الحافظین گفته که همزه و های پایان حلق خیزند و عین و حا مهملتین از میانه آن و غین و خای معجمتین از اول آن اما الف بقولی چون همزه ست لیکن راجح از هوای دهن ست و قاف و کاف از بن زبان و بن کام خیزند و جیم و شین معجمه و یای تحتانیه بدو نقطه از میانه زبان که جانب سر زبان ست و سقف دهان خیزند و ضاد معجمه از کرانه زبان و یکطرف دندان کرسی خیزد اما از جانب چپ اکثر ست و لام از آخر زبان و کام که برابر دندان ثنایا خیزد و نون متحرک مظهر از سر زبان نزدیک مخرج لام خیزد و رای مهمله از سر زبان و گوشت بن دندان بالا خیزد و اگر تفخیم باشد پشت زبان نیز بدخلت و طا و دال مهملتین و تای فوقانیه بدو نقطه از سر زبان و بن دندان بالا خیزند و ظا و ذال معجمتین و تای مثلثه از تیزی زبان و سر دندان ثنایا خیزند چنانکه پایه زبان بسر دندان آید و صاد و سین مهملتین و زای معجمه

از سر زبان و سر دندان زیرین و کشادگی که میان زبان و دندان ست خیزد و فا
از دندان ثنایا و اندرون لب زیرین خیزد و واو و بای موحده و میم از میانه لبها خیزند
لیکن درادای این دو حرف هر دو لب منطبق شوند بخلاف آن و نون ساکن و میم ساکن
و تنوین بشرط اخفا از خیشوم خیزند و را اگر مضموم یا مفتوح باشد تفخیم ست و اگر مکسور
باشد ترقیق ست و در ساکن اعتبار ما قبل ست در ان دو تفخیم و درین ترقیق مگر چون
عارضی باشد چون ارجع یا منفصل باشد چون ان ارتبتم یا بعد او حرف
استعلا باشد از صاد و ضاد و طا و ظا و خا و غین معجمتین و قاف لیکن
در لفظ فرق بکسر فا و قاف اختلاف ست اما در راء موقوف اعتبار
ما قبل ست اگر متحرک باشد و الا پس اگر یای تحتانیه یا دو نقطه باشد
ترقیق ست چون بیدک الخیر و الا نظر بما قبل او کنند در آن دو تفخیم
چون فی الکفر و یسر و درین ترقیق چون بکر مگر چون ساکن از حروف
استعلا باشد چون مصر که اینجا باجماع تفخیم ست و در لام الله اگر ما قبل او
ضمه یا فتحه باشد تغلیظ ست و اگر کسره باشد ترقیق ست و وقف عبارتست
از اسکان حرف آخر و قطع کلمه از ما بعد بدم کشیدن و اگر قطع کنند
و دم نکشد اگر نزدیک وصل باشد او را سکته خوانند و اگر نزدیک وقف باشد
او را وقفه خوانند و وقف بر چند وجه ست اول لازم و این جائیست که
بوصل معنی فاسد گردد چنانچه و ما هم بمؤمنین و دوم مطلق و این جائی ست
که ابتدا از پس او نیکو باشد و بوصل معنی فاسد
نگردد چنانچه مبتدا و فعل مستانف بسین و غیر سین و مفعول

محذوف و شرط و استفهام ملفوظ و مقدر و نفی و حرف انّ و قسم جایز و این جاییست

که استادن و گذشتن روا بود و باعتبار وجود مقتضی از طرفین چنانچه وما انزل من قبلک

و بالآخرة که مقتضی واو وصلست و مقتضی تقدیم مفعول قطع ست و مجوز و این جاییست

فصل ظهر و اقوی باشد چون بالآخرة ثمّ فلا یخفف فا لتعقیب که متضمن معنی جواب و جزا است

مقتضی وصلست لیکن طریق استیناف و فعل وصل را نیز وجهی بشمار ده و علامت این

زست ... و مرخص و اینجایی ست که دو کلام متعلق باشند و هر یکی فایده تمام معنی

دهد پس اگر انقطاع دم حقیقةً یا وهماً باشد وقف رخصت ست و علامت این صاد

ست چون والسماء بناءً و قیل و این جایی ست که وصل اولی ست و وقف مرجوح

و علامت این قاف ست اما سین بمعنی سکته ست و قف بمعنی وقفه در قول اکثر

و تبقوی اینجا وقف اولیترست و صل عبارت ست از قد یوصل یعنی ترک وصل اولیتر

و صلی بر عکس و لا علامت ست که اینجا وقف روا نه و اگر دو رمز یکجا جمع شوند اگر

آیت و لا باشد ترک وقف اولیترست و الا آیت تابع ست و اگر دم کوتهی کند و محل

وقف نتواند رسید اگر آیت لا باشد قطع کند و اعاده نکند و اگر هیچ علامت وقف

نباشد از جهت ضرورة وقف کند و اعاده کند و اگر لا تنها ست هیچ جای قطع وانه و وصل

جاییست که موجب آن یافته شود پس وقف روا نبود در میان شرط و جزا مقدم یا موخر

و در میان مبتدا و خبر و منعوت و نعت و عامل و معمول و قسم و جواب و مستثنی و مستثنی منه

مگر چون الّا بمعنی لکن باشد که او علی اینجا وقف کرده و بعضی از قواعد وقف و وصل از

سجاوندی نوشته شد و نون ساکن و تنوین را نزد یک حروف تهجی چهار حکم ست

یکی ادغام و این در حروف یرملون ست در را و لام ادغام بی غنه و در میم و نون

ادغام با غنه و همچنین در باقی بخلاف خلف اما چون نون ساکن پهلوی با بیفتد
در یک کلمه افتد چون صنوان و بنیان باجماع نون را اظهار کنند ۲ و قلب این در با
چون من بعد و صم بکم که اینجا نون و تنوین را با اخفا قلب کنند و این حالی ست میان
ادغام و اظهار خالی از تشدید ۳ و اظهار و این در شش حروف حلق ست ۳ و اخفا
و این در پانزده حروف باقیست و اگر بعد تنوین الف وصل باشد بجهت التقا تنوین را
حرکت دهد و میم ساکن اگر بعد از و واو یا فا باشد باجماع میم را اظهار کنند و اگر با موحده باشد
اختلاف ست و اگر میم باشد باتفاق ادغام کنند با غنه و در باقی اخفاست و چون دو
حرف از یک جنس بهم آیند اول ساکن ثانی متحرک باتفاق ادغام ست چون اذ ذهب
و همچنین اگر قریب المخرج باشد چون وَحَدتُّم وقالت طَّائِفَةٌ واَثقَلَت دَّعَوَا
وإذ ظَّلَموا وقُل رَّبِّ وبَل رَّانَ لیکن حفص در بل ران بسبب سکته ترک ادغام
کرده و اظهار نموده چنانکه لام بل ساکن مانده والا لحن فاحش شود و با وجود ادغام در
لَئِن بَسَطتَّ واَحَطتُّ ومَا فَرَّطتُم صفت اطباق را بیان کنند و اگر نکنند نیز
روا ست و در الَم نَخلُقكُّم اکثر ادغام کرده اند و بعضی اظهار روا داشته اند اما
ست معمول نیست و در ابقاء صفت قاف اختلافست اصح آنست که ادغام بی اثر
قافست و در يَلهَث ذَّلِكَ وارکَب مَّعَنَا امام عاصم و بعضی ادغام کرده اند ت ث
د ذ ر ت س ش ص ض ط ظ ل ن و مد عبارتست از دراز کشیدن آواز بشرط آنکه
حرف علت ساکن باشد و حرکت ما قبل موافق بود و این در قرائت امام عاصم هفت
قسم ست آمد متصل که حرف مد و همزه در یک کلمه باشد چون جَآءَ ۲ و مد منفصل که در دو
کلمه باشد چون يَآ اَيُّهَا ۳ و مد ساکن که بعد او مدغم باشد چون حَآقَّة و قدر این هر سه چهار

حرف ست و مد مبدل چو آمنوا این یک حرفیست و مد وقفی چون یوم الدین
و بیدک الخیر و درین سه وجه رواست طول سه حرفی و توسط دو حرفی و قصر یک حرفی
و آن اولیتر ست در مانند آن و این در مانند این و آن سماع ست و مد فرق میان
همزه وصل و همزه استفهام چون آلذکرین دو جا در سوره انعام و آلآن دو جا در سوره
یونس و قل آلله نیز در و و آلله خیر در سوره نمل و این در همین شش جاست
نزدیک امام عاصم و این دو حرفیست و مد لازم و این در فواتح سورهاست و این چهار
گونه اند مرکب از دو حرف چون طاها و مرکب از سه حرف چون الف و درین هر دو قصر نیست
و مرکب از سه حرف که حرکت ما قبل حرف علت مخالف او بود چون عین و اینجا طول و قصر
رواست اما طول را افضل ست و مرکب از حرف که حرکت ما قبل موافق او بود چون
لام و اینجا سه حرفیست و های ضمیر اگر میانه دو متحرک ست باجماع اشباع کنند پس اگر
ما قبل ضمه یا فتحه باشد واو پیدا آید چون ربه فاکرمه و اگر کسره باشد یا پیدا آید چون
کتبه و اگر میانه دو ساکن ست چون علیه الله یا ما قبل او متحرک ست و ما بعد او ساکن
چون قوله الحق باتفاق اشباع نکنند و همچنین در عکس چون فیه مگر و فیه مهانا در
روایت حفص رحمه الله علیه در شرح خلاصه گفته در فرض باهستگی خواند و در تراویح میانه
و در نفل رواست که شتاب خواند چنانکه تغیر کلمه نشود و گویند که امام در یک رکعت در یک شب
ختم میکرد و باید که آغاز و ختم بر آیه رحمت کند یا نعمت یا جنت و پوشیدن هان نیز و یک
غلبه خمازه بدندان پس بدست است بظهر یا به بطن و تعوذ در قیام همین ع و در خزانة [illegible]
لیکن علامه گفته که بظاهر کف چپ بپوشد چنانکه باطن او بقبله باشد و همین بحال گذارد
تا تارک سنت اعتقاد نشود و در حدیث اذا تثاوب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع فانه

الشیطان یدخل فی فیه این در سعودی گفته و اگر بی غلبه بدست یا جامه پوشد
مکروه بود و این در خلاصه گفته و دفع شر فیه بقدر طاقت و انتظار مسبوق تا فراغ امام
پس بقولی خاموش نشیند و بقولی کلمهٔ شهادت تکرار کند علامه گفته او فق و معمول
نیست یا در ود گوید و در روضه گفته که با خود امام ابی محمد نیست یا چون امام دعا خواند
در ظهیری گفته صحیح نیست یا در تشهد ترسل کند در خلاصه گفته صحیح نیست
و بعد از سلام امام نیز درنگ کند تا داند که بروی سجدهٔ سهو نیست چنانچه بقوم
توجه کند یا از برای سنت برخیزد یا عمل منافی کند پس برخیزد و مسبوقه قائم
گذارد لیکن اگر نماز فجر یا عید یا جمعه میکند و یا معذور و یا ماسح ست
و از خروج وقت میترسد یا از مرور مردم می اندیشد روا ست بی کراهت
که انتظار نکشد در سشیه گفته اگر قبل از فراغ امام از تشهد برخاست
پس اگر قرارت بقدر جواز نماز بعد از فراغ امام افتاده نماز روا ست
والا نماز شکند که قرارت و قیام مسبوق قبل از فراغ امام معتبر نیست
لیکن در ذخیره گفته که این وقتی ست که مسبوق بیک رکعت یا بدو باشد
اما اگر بسه باشد پس اگر بعد فراغ اند کے قیام کرده و در اخرین
قدر جواز نماز خوانده روا ست و اگر قبل از فراغ برکوع رفته
یا در یکے از اخرین نخوانده و در اولے نیز بعد از فراغ قدر
جواز نخوانده شکند و در مختار الفتاوی گفته اگر قبل از سلام امام
فارغ شد و با امام در سلام متابعت کرد و بعضے
شکند و بر مختار نه و فتوے بر نیست و گفتن بعد از فراغ

اللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَيْكَ يَعُوْدُ السَّلَامُ حَيِّنَا
رَبَّنَا بِالسَّلَامِ وَاَدْخِلْنَا دَارَ السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اما توجیه نزدیک امام ابیوسف مستحب ست در نماز بعد از
ثنا قبل از قرایت و نزدیک طرفین نخوانند نه قبل از تکبیر و نه بعد او و نه بعد ثنا در فرض
و نفل اما نزدیک متاخرین مستحب ست که قبل از تکبیر خواند و اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ گوید بر اصح
در ترغیب گفته که نزدیک طرفین مستحب ست که قبل از تکبیر گوید در ظهیری گفته که ختیار
فقیه ابو اللیث اینست فصل ۱۳ در انچه در نماز ناکردنی ست مکروه باشد یا حرام آنچه
دست از گوش ؟ و رفع تا دوش این در جامع گفته امام گفته رضی الله تعالی عنه که بمن حدیثی
رسیده که روز قیامت یکی را بدوزخ کشند فرمان رسد که دست از وی بدارید که او را ذخیرهٔ
ما طاعتی ست و او را از آن خبر نه گوید بار خدایا آن چیست خطاب رسد که یکی دست
در تکبیر اولی تا دوش بر آورد تو او را گفتی که تا دوش بر آر این ثواب آن معروف ست
این در مسعودی گفته ؟ و شروع بغیر لفظ الله اکبر این در ظهیری گفته ؟ و تکرار تکبیر در ابتدا
در و بر سنة چنانچه الله اکبر اعظم و همچنین در ثنا چنانچه در جل ثناءک و تقدست اسماءک
و همچنین در تسبیحات سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلَى الْوَهَّابِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيْمِ
الْكَرِيْمِ و همچنین در تشهد چنانچه اَلطَّيِّبَاتُ الزَّاكِيَاتُ التَّامِيَاتُ این در اعلام
گفته ؟ و تعجیل در قرایت چنانچه در کلمات فصل نکند اما در تراویح دو قول ست ؟ و تطویل
نماز بزیادتی قرارت یا التسبیح یا دعا بر سنت چنانچه بر قوم ثقیل شود اگرچه از جهت امام
جماعت اما در حق منفرد نیکوست این در شرح خلاصه گفته و فی الحدیث مَنْ اَمَّ قَوْمًا فَلْيُصَلِّ
صَلٰوةَ اَضْعَفِهِمْ فَاِنَّ فِيْهِمُ الْمَرِيْضَ وَالشَّيْخَ الْكَبِيْرَ وَذَا الْحَاجَةِ

۸ و تخفیف از جهت شتابی قوم چنانچه بتر سنت رسد ۹ و توقف در آیت رحمت و عذاب
بتفکر در فرض و نفل و همچنین منفرد را در آن ۱۰ و تکرار از جهت سرور و غم در فرض بی عذر
نه در سنت و نفل مطلقا این اعلامه گفته و نه در فرض بعذر ای بسهو ۱۱ و تکرار سورت بعذر در
یکرکعت فرض نه در نفل و نه در دو رکعت فرض پس اگر در رکعت اولی از فرض ناس خواند در
دومی نیز همین خواند مکروه نباشد این در شرح خلاصه گفته و در خلاصه گفته هو الاصح لیکن نباید
کرد و در ترغیب گفته که واجبست که همان سوره خواند ۱۲ و تقدیم سورة یا آیت متاخره
بر متقدمه در یکرکعت و در دو رکعت در فرض نه در سنن پس اگر ختم کرد و معوذتین در اولی
خواند و در دومی چیزی از بقره خواند این در شرح خلاصه گفته و اگر در نفل در اولی تبت
خواند و در دومی نصر مکروه نبود این در کنز گفته و فی الحدیث مَنْ قَرَءَ الْقُرْاٰنَ
مَعْکُوْسًا اُلْقِیَ فِی النَّارِ مَنْکُوْسًا و در ترغیب گفته که این محمول ست بر قصد و اگر
بفراموشی بود مکروه نباشد و اگر بعد از آغاز یاد آمد همان تمام کند و در ذخیره گفته هو
المختار ۱۳ و جمع میان دو سورت در یکرکعت و ترک یکسوره از میانه و همچنین ترک سورها این
باتفاق ست اما در دو رکعت بترک سور کراهت نه و بترک یکسوره اختلاف ست در خلاصه
گفته که بقولی مکروهست و بقولی اگر دراز باشد مکروه نبود چنانچه بترک دو سوره کوتاه و بقولی
مطلقا مکروه نه هو الاصح این اعلامه از خانیه گفته اما جمع میان دو سورت متصل در یکرکعت
باک نه لیکن نباید در شرح خلاصه گفته که همچنین جمع میان سورتها و بقولی مکروه ست
اینهمه در فرض ست و در ترغیب گفته که کراهت در قصد ست و در سهو نه ۱۴ و در رکعتین
از آخر سورتین خواندن بر قول اکثر این در خلاصه گفته و در ذخیره گفته که بر اصح
مکروه نه و همچنین یکسوره در دو رکعت خواندن بر اصح اما نباید و همچنین فاتحه سوری در رکعتی

۲۴۹

وسوره دیگر تمام در دیگر بر اصح و همچنین در دو رکعت از وسط یا از آخر
سورتے خواندن بر اصح اما در رکعتی از وسط یا آخر سورتے و در دیگر از وسط یا آخر
دیگری در ظاهر روایت باک نه لیکن نباید و در خلاصه گفته که بقولی مکروه ست
و تعیین سوره چنانکه غیر آن نخواند در فرض و نفل الا فاتحه اما آنچه شارع
تعیین کرده چنانچه قلاقل در سنن و قدر و کافرون و اخلاص در وتر کرده نه
که وی تعیین نکرده و بقولی در بعض احیان مروی ترک کند و بقولی انگاه
مکروه ست که بی آن معتقد جواز نبود و اگر بود از جهت آسانی خواند این را
علامه گفته و تطویل ثانیه اگر تفاوت بسیار باشد و الا نه و این در فرض ست نه
در نفل و در شرح خلاصه گفته اگر آیتها متقارب باشند آنها را شمار کند و الا
کلمات و حروف او قاضی امام گفته که اطالت به ۳ آیت مکروه ست باتفاق
و کم ازین نه اما اطالت اولی در فجر با جماع مستحب ست و همچنین در سایر نمازها
نزد امام محمد و نزد شیخین برابر خواند و الاول احب و علیه الفتوی این در ذخیره گفته
و حد اطالت بقدر ثلث و ثلثین ست و طحاوی گفته باید که در آن سی آیت خواند
و درین بیست یا ده و اگر در آن چهل و درین سه خواند باک نه اما اطالت اولی در
نفل مکروه ست مگر چون مروی و یا ماثوره باشد این در غنیه گفته و ترک سورتیکه در آن
شروع کرده و اگر یک حرفی بیش نگفته و الجای امام بسکوت یا تکرار آیت قوم را
از برای فتح اگر قدر جواز خوانده باشد پس باید که برکوع رود و الا انتقال کند بآیت
دیگر این در شرح خلاصه گفته و علامه گفته اگر در این صورت الجا کند مکروه نبود و در روا ست
که خلیفه گیرد نزد امام بخلاف صاحبیه و اگر مقتدی بعد الجا فتح کرد و امام گرفت

نکرده نبود واگر نگرفت نماز فاتح نشکند ونکرده هم نبود اما اگر بے الحاج فتح کند اختلاف ست وبه صحیح نشکند نماز امام و فاتح مقدار جواز خوانده یا نه انتقال کرده یا نه امام گیرد یا نه این در کافیست در شرح وقایه گفته که فتوی بر نیت در ذخیره گفته که فاروق رضی الله عنه بعد از سجدهٔ النجم چون بقیام آمد بسته شد یکی از له تلقین کرد خواندن گرفت وانکار نکرد ونباید که مقتدی در ساعت فتح کند شاید که امام را یاد آید در هدایه گفته که فاتح بر صحیح نیت فتح کند نه نیت قرارت که ازین ممنوعست وبآن مرخص واگر فتح غیر امام کند نشکند ذکر از فتح برای فساد نماز شرط نیست هو الصحیح این در جامع گفته واگر از غیر مقتدی گیرد یا از مقتدی بتلقین غیر شکند واز امام ابو یوسف آمده که اگر امام را در الفاظ خطا افتد در فتح او اساءت ست در رفع یدین در جائیکه مشروع نیست چنانکه گاه انتقال از رکوع بقومه در مسعودی گفته که بروایت مکحول النسفی از امام نماز شکند و در ظاهر روایت نشکند گویند که امام در مسجد حرام نماز میکرد اوزاعی حاضر بود گفت این چیست که اهل عراق وقت تکبیر رکوع دست بر میدارند امام بعد از نماز گفته تو هیچ حدیثی رسیده گفت روایت میکند زهری از سالم از پدر خود عبد الله بن عمر رض که پیغمبر صلعم چنین میکرد امام گفت که من بر شمارم که روایت کند حماد بن حماد از ابراهیم نخعی از علقمه از ابن مسعود رض که پیغامبر صلعم دست بر میداشت وی گفت که حدیث من بسند برتر داشت و حدیث تو بچهار امام گفت که اعتبار کثرت عدد را نیست اعتبار فقاهت راست اتفاق ست که حماد فقیه ترست از زهری و نخعی از سالم واگر ابن عمر را صحبت نبودی گفتمی که علقمه فقیه ترست و اتفاق ست که ابن مسعود فقیه ترست از ابن عمر و پیغامبر علیه السلام در حق او فرموده

رَضِيتُ لِأُمَّتِي بِمَا رَضِيَ ابْنُ أُمِّ عَبْدٍ ای ابن مسعود و حدیث شما سجد فی دیگر که ابن مسعود روایت کرده منسوخ شده مَالِي أَرَاكُمْ رَافِعِي أَيْدِيكُمْ كَأَنَّهَا أَذْنَابُ خَيْلٍ شُمْسٍ قَارُّوا فِي الصَّلٰوةِ وَفِي رِوَايَةٍ اُسْكُنُوا ۲۳ و قنوت در فجر بمتابعت امام شافعی و این حرام ست که عمل بر منسوخ خواهد شد و در جواهر گفته که در آن هنگام مقتدی نشیند از برای تحقیق مخالفت گویند که امام شافعی با بداد و در مقبره تبرکه رسید و نماز فجر در آن گزارد اما قنوت نخواند بعد از سلام پرسیده شد از ترک مذهب خود گفت شرم آمد که در حضور چنین بزرگوار مخالفت او کنم ۲۴ و انتظار امام در رکوع برای کسیکه آواز نعلین او شنود و امام گفته میترسم که این کبیره باشد که در نماز غیر خدا را شریک کرده و فقیه ابو اللیث گفته انگاه که او را شناسد و الا نه و امام صفار گفته انگاه که غنی باشد و الا نه اما بر صحیح بهر حال مکروه ست این در حلبی گفته ۲۴ و مخالفت با امام پس نشاید که قبل از و برکوع رود یا بسجود یا سر بردارد و این در ترغیب گفته و فی الحدیث أَمَا يَخْشٰى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ أَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ رَأْسَهُ رَأْسَ الْحِمَارِ این در مشارق ست و اگر برداشت و دانست که امام در سجده ست باز گردد که بر خطا شدن خطا بود این در خلاصه گفته ۲۴ و عمل اندک و تغییر این دل بسیار آید ۲۴ و دور کردن سنگریزه از محل سجده مگر چون سجده ممکن نباشد که این زمان یکبار یا دو بار دور کند و سه بار نزدیک بعضی بکند این علامه گفته لیکن بر مختار هدایه و کافی و خلاصه یکبار دور کند و فی الحدیث یَا أَبَا ذَرٍّ مَرَّةً أَوْ ذَرْ ۲۵ و پاک کردن جبهه از خاک یا عرق یا گیاه در نماز و همچنین ترک بعد از نماز در شرح خلاصه گفته لیکن در خلاصه گفته که اگر خاک او را ضرر رساند مکروه نیست و الا گذاشتن بهتر ست ۲۶ و ترک واجبی بقصد و این حرام ست مرفوع نشود لیکن توبه و الا بسجده رفع شود این در شرح خلاصه گفته و همچنین ترک سنت موکده و این

تحریمیه ست اما ترک مستحب تنزیهیه ست این در جامع ۲۷ و اعتبار در جلالی گفته که در
تفسیر این سه قول ست آیکی آنکه دستار بگرد سر نبندد و تارک برهنه گزارد و امنیت مختار
خلاصه اما اگر اندکی از میانه سر برهنه ماند مکروه نبود و کلاه از برای آن نهاده اند تا میانه
سر برهنه نماند نه از برای صرف دستار این در ترغیب گفته ۳ دیگر آنکه موی سر بر سر بدستار
پیچد که چون عقص ست ۳ دیگر آنکه بعض دستار بگرد سر نبندد و بعض او بگردن در پیچد چون
داهنی زنان ۲۸ و سر برهنه با وجود دستار از جهت کاهلی نه از جهت تضرع کاین
نیکوست این در جامع از محیط گفته لیکن از خزانه گفته که مکروه ست مطلقا و در مختار گفته
که مختار او ست لیکن در کنز گفته که مختار امنیت که خشوع خشوع دست مختار سراجی
و در جواهر گفته که نماز با کلاه با وجود دستار یا چیزی دیگر مکروه ست در کنز گفته
که کلاه از سر افتاد افضل آنست که بیکدست بر سر نهد و همچنین دستار اگرچه بتکویر محتاج نباشد
و الا اتمام نماز با کشف سر بهتر ست از نماز شکستن و دستار بستن ۲۹ و کتف برهنه و باک
نیست تو شیح که بعض جامه دراز بر سر نهد و بعض او بر دوش و بر هر موضع از بدن او
ذخیره گفته در جلالی گفته مکروه ست که هر دو طرف جامه جمع کند و از زیر یک
بغل بر کشد و بر زبر یک دوش نهد و قیکه بر و سراویل نبود ۳۰ و سدل که جامه بر سر
یا دوش نهد و اطراف لقان گزارد و اگر طرفین بهم از پیش ضم کند سدل نبود و در
از امام محمد گفته زیر او پیراهن باشد یا نه اگر لابس شقه یا فرجی ست در آستین در نیاید در مختار
مکروه نبود و در ذخیره گفته که لابس قبا یا مطرف یا بارانی دست در آستین در آرد و قبا را
بمنطقه بندد و فقیه ابو جعفر گفته اگر وسط قبا نه بندد بد کرده باشد و درین خوف کراهت ست
و در ترغیب گفته اگر لابس شقه و قبا دست در آستین در نکشد یا بندها نه بندد بر مختار

مکروه نبود لیکن خوف کراهت ست و با آستین تا مرفقین این در خلاصه و ملتقط گفته و میان بسته که این صنیع اهل کتاب ست این در کنز و جامع گفته و در خلاصه گفته که مکروه نه و با سراویل تنها با وجود پیراهن و یا جامهای ذمیان این در کنز گفته و با جامه بذله ای آنچه در خانه پوشد و بان جانب کبرا نرود این در جامع گفته علما گفته اند اگر بیش کسی بجامه نفیس رفت چون باز گشت جامه بذله پوشید و نماز گزارد خوف کفر باشد و با جامه ابریشم یا انگشتری زر مگر زنان را و در آخر اجناس فتح الدین گفته که با ابریشم فارسیان و انه که ایشان بوال در و استعمال میکنند و در جواهر گفته که نماز بر سجاده ابریشم روا است که لبس او حرام ست نه انتفاع از وی بسیار وجوه و در جلابی گفته که با معصفر و مزعفر و پلید با قل از درم مکروه ست و پوشیدن قدم در سجده این در خلاصه گفته اما در معتده بقولی پوشد و بقولی نه این در ترغیب گفته و عقص ای پیچیدن گیسو گرد سر یا جمع او بر میان سر یا بر قفا و احکام او بصمغ یا چیز دیگر این در جامع گفته و در ترغیب گفته کراهت موی گره بستن در میان سر یا پس سر یا پیش سر که در سجده همه اعضا ساجداند یا مالیدن بسجده و موی گره بسته میل ببالا دارد گویند که حسن بن علی رضی الله عنه موی بسته نماز میکرد ابوهریره رضی الله عنه آمد و موی باز کشاد امیر بعد از نماز بدنبال چشم بغضب نگاه کرد ابوهریره گفت که در من بخشم مبین که از پیغامبر علیه السلام شنیده ام هرکه موی بر سر گره زند نشستگاه شیطان باشد پس من روا نداشتم که تو در نماز باشی و دیو بر سر تو باشد و چشم فراخوابانیدن مگر که مشغولی دل باز آرد این در کنز از بیان الاحکام گفته و از مسعودی گفته که چشم

باز داشتن علامت مومنان است و فراز داشتن علامت جهودان است

اگر کسی گوید چشم فراز سیدارم حضور دل می یابم این حضور دل نیست غرور دل است که بترک سنت و اتیان بدعت کسی را حضور دل حاصل نشود

و پیغمبر علیه السلام گفته هر که در سجده چشم باز دارد حق تعالی او را از در دیدن خود نگاه دارد

و از قوت گفته باید که چشم باز دارد که سجده میکند چون باز می باشد و التفات بچپ و راست علامه گفته که این تحویل بعض روی حرام است و تحویل کل سخت حرام است و در **خلاصه** گفته مکروه آنگاه است که گردن را بپیچد چنانکه روی از جهت قبله بر شود اما نظر بگوشه چشم بی آنکه گردن بگرداند مکروه نه و در **خزانة العلوم** گفته اگر روی از قبله بگرداند بی عذر یا از امام مقدم شود بی عذر نشکند و در **ذخیره** گفته اگر روی یا سینه هم بگرداند نشکند و اگر تنها روی گرداند نه اگر رهان دم مستقبل شود که این اندک است در **مسعودی** گفته هر باری که نگاه کند دیو پاره از نمازش ببرد باید در خبر است چون بنده نگاه کند خطاب رسد بنده من کرا مطلبی بار دوم خطاب عزت در رسد که بنده من به از من مطلبی و این تصور ندارد بار سوم چون نگاه کند ابر شنگان فرمان رسد که این نماز را بپیچید و بر روی او زنید و وضع دست بر تهیگاه در کنز گفته که این بیرون نماز نیز مکروه است و اقعاء در جلسه و قعده هدایه گفته که این صحیح است نهادن سرین بر زمین و ایستانیدن زانو و در جلالی گفته که اقعا تفسیر یکی بدو کو دیگر نشستن بر اطراف انگشتان پا دیگر آنکه زانو بسینه جمع کند و دست بر زمین تکیه نهد و منهیه مکروه اند و تمایل و بیمین و شمال و الحدیث اذا صلی احدکم فلیسکن اطرافه و لا یتمایل تمایل الیهود و در ذخیره گفته و بازی بسجاده و ترش روی

السلام بصحبت سیده که عرق از جبین پاک میکرد وچون از سجده بر نجاست جامه از
ریشان وچیان می افشانید از جهت هوام والا مکروهست ۵ وشکستن انگشتان بکید
تا آواز کند واگر بهر وشغل کند بقول شکنند این علامه گفته در جامع گفته که این
خارج نماز نیز مکروهست نزد اکثر ۶ وشکستن اندام ۷ وتکیه بر دیوار وستون و
عصا ودست بعذر در غیر نفل یعنی در فرض وسنت این علامه گفته ودر شرح
خلاصه گفته که در سنت ونفل بعذر ماندگی مکروه نه وتکیه در نفل بعذر نیز کرده ۸ ومطالبه
بول وغایط قبل از نماز مطالبه باشد یا بعد از شروع واگر شاغل باشد قطع کند والا
است این در خلاصه گفته ۹ وباد کردن سجابه یا بادزن کردن بکبار یا دوبار در شرح خلاصه
گفته که بسه بار برپای بقول شکنند واگر احتیاج بدین در عمل کثیر احتیاط کنند ۱۰ وخوشبوی
بوئیدن علامه گفته یعنی بدست آه وتنحنح یعنی زود زود سرفیدن بعادت بشرط آنکه
ازوی کلمه بنخیزد والا شکنند آری چون ضرورت باشد یعنی دفع نتواند کرد چنانچه بعطسه وآروغ
این در هدایه گفته واگر بعمد تنحنح کند تا داند که در نماز است وحروف مسموع شوند
شکنند وتنحنح برای تحسین آواز نزد یک طرفین ودر جامع گفته که این بغیر سبب
مکروهست چون تشویش خلق واعلام نمودن در نماز ودر زاهدی گفته از برای
تزئین آواز باصح نشکند ۱۱ وآب دهن وبینی انداختن واگر آب بینی بخود چکید پاک
ومسح اولیتر این در شرح خلاصه گفته ۱۲ ودمیدن ای اُف وتف کردن یا اُخ اُخ
کردن یا جای سجده نفخ کردن بشرط آنکه شنوده نشود والا نزد یک طرفین شکنند
ونزدیک امام ابویوسف نه سماع بسایه است نه سماع مصلی یاد کراهت در آن چیزی
ست که مهجا نباشد والا شکنند این علامه گفته ۱۳ وابتلاع آنچه در دندان مانده باشد

از گوشت و طعام و مثل آن اگر کم از قدر نخود باشد و اگر قدر نخود یا زیاده باشد شکند

مختار خلاصه اینست لیکن در مضمرات گفته که بقدر نخود نشکند ۵ و تعطی سه گام زن و

سه بار یا بیشتر بعید ز اگر بعید از هر گام ایستد والا شکند اینهمه در خلاصه گفته و در جواهر

گفته اگر از آفتاب بسایه رود بیک دو گام و تابستان کرده بود و در زمستان مکروه است که

آن دفع ایذا است و این طلب راحت و بقول امام ظهیر الدین مرغینانی در هر دو مکروه

۵۶ و کشتن سپش و پشه و آنچه مضر باشد کم از سه اما سه شکند مگر چون دستی دیگر با

و همچنین زن آنها را از امام محمد آمده که آن ازین بهتر است این در شرح خلاصه گفته و

عدا گفت که آن انکا است که بیکدست باشد والا شبهه فساد وارد و در عینی

گفته که کشتن سپس و است از سی تا چهل معقد نه بعد وای بسر انگشت و بسر انگشت نر

نگیرد و بمالد چنانچه بن انگشت شهادت رساند که این سی است و این چهل و از

مسعود گفته اگر کیک یا کنه یا زنبور یا سپش نگیرد و بقول امام محمد کشد و بقول

امام ابو یوسف ماله از سی تا چهل و بقول امام توقف کند و سجده در خاک پنهان کند ابن مسعود

رضی الله تعالی عنه چنین کردی اما کشتن مار و کژدم رواست و قصد کنند یا نه بر اصح

مار سفید باشد یا نه هو الاصح و ازینجا گفته اند که نماز با موزه اولیتر است و سنت است که نعلین

در پیش نهد تا اگر گزنده بیند او را هلاک کند گویند که امام در نماز بود که ماری از سقف

بدر شد همه نماز را شکستند الا امام ای در ابیه نعلین در سر کن سست کرد بعد از سلام

نگفت و زن کردند سیزده من شد و بروایتی هفده من و در خلاصه گفته مقتدی اگر گفت

و در پی مار و کژدم رفت نشکند اگرچه قدام امام گردد علامه گفته که روا است اگرچه بی قبله

قبله شود یا استیلاج بسالجه افتد چنانچه اندر عصا یا سنگی یا سنگها بیابی اگرچه فعل کثیر شود

۲۵۷

وحمل کودکی بی عذر واگر از آب یا آتش یا دده ترسد نه **در خلاصه** گفته که مصلی

بخواندن یکی از والدین قطع نماز نکند مگر چون بچیزی فریاد کند وهمچنین در اجنبی

چون بترسد از سقوط او از بام یا غرق یا حرق او پس قطع کند اگرچه در فرض

باشد وهمچنین اگر دزدی درمی ببرد از وی یا غیر او یا ذمی گوید اسلام بر من

عرضه کن و عد آیات و تسبیحات در نماز نزد ابو یوسف و محمد باک نه

در فرض و نفل اما خارج نماز اختلاف است این آنگاه است که بانگشت

یا رشته شمارد واما بدل یا باشارهٔ انگشتان باک نه و امساک درم و مثل آن

در دهن یا متاع در دست چون مانع باشند از قرات و دفع باید اگر اصل

قرات مانع باشد بشکند و لف جامه از پس یا از پیش و رفع او و رفع موی وهمچنین

آنچه عادت متکبران باشد این در جامع گفته و در کتر گفته که گردن کج نکند بیک سو

و در زمین مزروعه غیر و در خلاصه گفته مبتلا شد میان نماز در راه و در زمین

غیر اگر مزروعه باشد در آن گذارد والا پس اگر از کافرست هم در آن والا در این امام

خانه غیر اذن خوبترست والا باک نه **و در ظهیریه** گفته اگر مالک مستاجر هر دو

باشند اذن از این گیرد که منافع مالک وی است و در زمینی که بر گرد او نجاست باشد

وهمچنین در منحر و قصابان و جای خفتن شتران و جای بستن گوسفندان و بانگاه

اسپان و مزبله و بام طشت خانه و حمام و شارع عام و بر بام کعبه و در گورستان و در

خانه که در وی خمر باشد یا آله فساد چون نرد و شطرنج و نای و دف و لیکن اینهمه در

تنزیه عیب است وهمچنین در مسجدی از جهت ریا یا اضرار مسجدی باشد و

امام صفار آورده مسجدی که بر سور شهر باشد نماز در آن نباید گذارد

واین در جلالی گفته و بر غرفه مسجد چون در صحن جای باشد والا باک نه این در
کنزست و در رو کانون یا تنور افروخته اما در روی شمع و چراغ و تیغ و مصحف
معلق نه و در خلاصه گفته مکروه ست که قبله چد سوی حمام یا مخرج یا
گور باشد یا قدام مصلی عذره بود واین وقتی ست که در میان حایلی چون
دیوار نباشد والا نه واین حکم در مسجد جماعت ست نه در مسجد خانه این در ذخیره گفته
و در جامع گفته که بجهت گور مکروه نه مگر انگاه که در برابر باشد و نظر خاشع بر و
افتد و بودن صورت جاندار در جامه مصلی و همچنین در برابر او و یا بالای او
و یا یمین او یا یسار او مگر چون بسیار خورد باشد که از دور دیده نشود یا سر بریده
بود و محو روی چون سرست و اگر در پس پا یا زیر پا باشد نه لیکن در هدایه گفته که سخت
کراهت انگاه ست که در برابر باشد پس بالا پس یمین پس یسار پس خلف
واگر در دست و خاتم باشد باک نه و در کنز گفته که در بساط بر صحیح مکروه
چون سجده بر و نکند و در روی کسان نه در پشت شان اگرچه سخن کنند مگر چون آواز
بلند کشند چنانچه از غلط قرارت خوف شود و نه نزدیک خفتگان مگر چون ترسد
ازین که اگر از وی آوازی بر آید این بخندد واین او را شرمنده کند و در جلابی
گفته نماز برابر روی کسیکه در میان ایشان ثالثی باشد که پشت این بر روی مصلی ست
مکروه نه و نماز برابر نایمه و قاعده ستد بره باک نه و همچنین مقابله پهلو با و امر که
هم مقابل نشوند و قیام پس صفی که در و فرجه باشد و اگر اول فرجه باشد دوم را خرق
کند و با ول پیوندد و اگر فرجه نباشد تنها استادن مکروه نه و بعو مکروه ست پس صحیح تر ان ست که منتظر کسی باشد و اگر کسی
نیاید مرد از صف کشد یا خود آید اما درین باب تنها استادن اولی تر ست این همه در جامع گفته و تخصیص امام بمکان بلند

وهمچنین بمکان بالا مین در ظاهر روایت لیکن در ظهیری گفته که نزد عامه مکروه نشود اگر امام
مقدم ست بقامت مرد و بقولی بقدر گز مختار همین ست و اگر بعضی با امام باشند مکروه نشود
و اگر در مسجد ایستد و سجده در محراب کند مکروه نشود اما اگر در محراب ایستد مکروه بود مگر چون
مسجد بر قوم تنگ باشد این در برجندی گفته و در هدایه گفته که نماز در همه صور تنها
رواست از جهت وجود شرایط لیکن اعاده کند بر وجه غیر مکروه و در **متفرقات**
ذخیره گفته که تاویل این حدیث که لا تصلی بعد صلوة مثلها آنست که اعاده نکند بسبب وسوسه پس
تا معلوم نباشد اعاده اگر بسبب کراهت باشد در **خلاصه** گفته مراد آنست که نگزارد بعد
چهارگانی ظهر چهار رکعت دیگر با قرائت درود و ما ترک آن و درود، دیگر **فصل نهم** در آنچه
نماز را شکند و این دو نوع ست آنکه کلام ست در جامع گفته ای مرکب از دو حرف بسهو باشد
یا بفراموشی بقصد یا بخطا اگرچه برای اصلاح نماز باشد چنانچه نزدیک قیام امام گوید اقعد این
نزدیک طرفین ست و علیه الفتوی کما فی الترغیب و نزدیک امام ابویوسف نه و حرف
نشکند و نه پسه برامع از دو بهار شکند کما فی الخلاصه اما بیک حرف باتفاق نه کما فی
السراجیه و سلام بعد نماز را شکند خواه مخاطب سازد و یا آن الانسانی را یا نه و بقولی در کنجاب
باشد و از سهو **محیط** گفته که اگر چهارگانی ظهر بر دو رکعت سلام داد بظن فجر شکند و بظن
اربع نه که آن ناسی اصل نماز ست و این ناسی وصف اگر مسبوق نیز با امام سلام داد شکند
و اگر مصلی بظن اتمام در قیام سلام داد پس دانست که هنوز تمام نکرده نشکند و از **منیه** گفته
که شکند و ظاهر آنست که مفسد مجرد سلام ست بی ضم علیکم تا اگر بسهو سلام گفت پس یاد آورد
خاموش ماند شکند در **خلاصه** گفته اگر بفراموشی یا بسهو بدیگری سلام گوید بی علیکم
شکند پس یاد آید و ساکت شد نیز شکند و قهقهه در خواب نماز را شکند بر مختار اگرچه کودک

باشد نه طهارت را و گریه بے آواز نشکند و باواز و اظهار حروف اگر از ذکر بهشت و دوزخ ست نشکند والا نزدیک طرفین بشکند و نزدیک امام ابیوسف و از امام محمد آمده که اگر مالک خود نبود بضرورت نیست و همچنین امین و تاوه یعنی آه و اوه گفتن کذا فی الجامع پس اگر امام آیت عذاب خواند و جماعه آه گفت یا باواز گریست یا آیه رحمت خواند و جماعه اللهم ارزقنا گفت یا باواز گریست نشکند کما فی الترغیب و جواب عطسه یرحمک الله بشکند بخلاف امام ابیوسف کما فی الجامع و اگر عاطس گوید نه اما اگر بعد از تشمیت غیر آمین گوید بشکند و قول عاطس الحمد لله نه و همچنین قول سامع کما فی الکنز اگر بعد از خبر خوش گوید الحمد لله یا بد انا لله یا بعجب سبحان الله یا لا اله الا الله یا الله اکبر بقصد جواب نزدیک طرفین بشکند بخلاف امام ابیوسف و الا باتفاق نه اگر چیزے از قرآن خواند بقصد خطاب غیر بشکند و اگر قصد جواب ندارد لیکن بقصد اعلام که در نماز بلند خواند باتفاق نه و بدعائیکه مشابه سخن مردم بود بشکند چون اللهم زوجنی فلانة همچنین ارزقنی برا صح العن فلانا اقض دینی اغفر لعمی یا لخالی و همچنین لامی نه لابی کما فی شرح الخلاصه و همچنین لزید کما فی الظهیریه اما در لاخی اختلاف ست و همچنین در یا قربائے لاعمامی لعمانی کما فی شرح الخلاصه و تلبیه حاج بشکند و تکبیر تشریق نه و درود بقصد جوابش و اگر نام پیغمبر صلے الله علیه وسلم شنید و در جواب او گفت بشکند و همچنین ثنا بعد از سماع نام حق تعالی کما فی الملتقط اما بی قصد جوابش کما فی المنیه اگر بعد ذکر شیطان لعنة الله گوید لیکن در ظهیریه گفته بشکند و بروایتے از امام ابیوسف اگر در عشا یا ظهر بر دو رکعت سلام داد بظن تراویح یا جمعه بشکند و بظن رابعه نه که این ناسی وصف ست و آن ناسی اصل کما فی التمرتاشی

۲۶۱

بلفظ نعم گفت و عادت ندارد شکنند والا نه که این از قرآن ست و همچنین آیه ای
بر صحیح یکی گفت فاتحه خوانید از برای کفایت مهمات و مسبوق خواند شکنند و فتوی
بر نیت و در ترغیب گفته که این نزدیک طرفین ست و نزدیک امام ابو یوسف
و اگر الحمد لله علی التوفیق گفت و آیة الکرسی خواند باجماع بنا کند و بدعای عربی یا
پارسی که سوال آن از غیر محال بود نه والا شکنند و اگر دعاهای سهو خواند و بر خود
دمید نزدیک طرفین شکنند بخلاف ابو یوسف و اگر بر دست دمید و بر سر یا روی فرود
آورد و مالید باتفاق شکنند ظهیری گفته یکی در نزد و مصلی بقصد اعلام تسبیح گفت
و در جواهر گفته اگر تنحنح کند تا قارع داند که در نماز ست اگر آهسته کند و حروف شنوده
شوند شکنند و همچنین برای تحسین آواز اما اگر بلند خواند برای اعلام نه چنانکه مکبران
در جمعه و عید بهر اعلام تکبیر بلند میگویند و آواز بلند میکشند در ترغیب گفته
اعتبار نیت است باراده اخبار نه و باراده امر و نهی شکنند چنانکه گربه گوشت میبرد
یا بچه بجانب آتش میرود و وی بلند خواند تا مانع آیند شکنند یکی را در نماز مطلبند و
بقصد جواب لا حول گوید بقول طرفین شکنند و بقول ابو یوسف و در ذخیره گفته
که حوقله بوسوسه شیطان در کار دنیا شکنند و در کار آخرت نه در جامع گفته با شتال
امر غیر شکنند چنانچه بقول بیش بیش و دیا از سبب توسعت داخل فرجه از محل
قیام دور شود پس باید که ساعتی درنگ کند بعده بر آخره پیش شود بقرارت صبا
نه لیکن مکروه ست اما اگر دید و فهمید اما نخواند باتفاق نه و همچنین اگر بغیر قرآن دید و
بر صحیح و در جواهر گفته در نماز تفکر کرد در مسئله یا شعری یاد آورد یا خطبه انشا کرد اما
تکلم نکرد نه لیکن مکروه ست و دیگر فعلی که منافی نماز بود در جامع گفته که اکل نه

نشکند بعمد باشد یا بسهو اندک بود یا بسیار مگر قلیل که از دندان فرو برد و آن کم از نخود است هو المختار کما فی البرجندی در خلاصه گفته که ابتلاع کند از دندان نشکند و از خارج شکند بر اصح و عود قی کم از پری دهن و همچنین اعاده آن بقدرت اخراج نزدیک ابی یوسف بخلاف امام محمد کما فی الظهیریه اگر قبل از شروع حلاوت فرو برد و در نماز حلاوت می یابد و فرو میبرد نه اما اگر فانید یا شکر در دهان مانده و حلاوت او در اندرون میرود شکند اگر در دهن او ثاله یا پاره برف یا قطره باران افتاد و بجوف رسید نماز و روزه شکند و بخائیدن علک شکند چون بسیار شود و همچنین بخائیدن هلیله اما شکا نید لیکن اندکی از و بدرون رفت نه اگر نظر کند بفرج زن بشهوة بر مختار نه لیکن جعت شود و اگر اشارت کند بسر یا بدست برای رد سلام نه لیکن در جامع گفته از محیط عالم النوازل گوید شکند و اگر مصافحه کند بقصد سلام شکند اگر از خبری پرسیده شد و سر بلا یا نعم جنبانید یا پرسیده شد که چند رکعت گزارده با نگشتان اشارت کرد که سه نه نفت سه موی شکند و بکم نه بحک سه بار در یک رکن شکند اگر از هر بار دست بر دارد و الا نه اگر جهار بار یا یه اسه بار در یک رکعت زند شکند و در وی نه بر کوب شکند و به نزول نه و بترویح بمروحه شکند و باستین نه بتعمم و تخمر شکند و بتکویر یک دو پیچ نه بشد سراویل و بزر قمیص شکند و بحل نه بوضع دستار از سر بر زمین یا از زمین بر سر نه بلبس کلاه یا پیراهن شکند و بنزع نه بپوشیدن خفین و بنزع شکند و به تنعل و خلع نه و کلیه است که بفعل کثیر شکند نه بقلیل یعنی کاری که در وی احتیاج بدو دست افتد بسیار است و الا اندک و هو اختیار الامام محمد

بن الفضل و بقولی اگر ناظر یقین کند که فاعل در نماز نخواهد بود بسیار ست و اگر شک
کنند اند که و هذا اختیار العامة و هو المختار و الصواب کما فی الجامع و بقولی مفوض ست
برای مصلی و هو اقرب الی قول الامام الاعظم پس اگر عمل دو دستی بیکی کند بر قول اول
نشکند بانیه امام نجم الدین النسفی گفته لیکن در ذخیره از فقیه ابی جعفر گفته که شکند اگر
در صحرا از جای قیام متاخر شد یا زن از مصلی بر بستر شد شکند و امام ابو علی النسفی گفته
نماز زن نشکند که خانه در حق او چون مسجد ست در حق مردان لیکن در باب چهارم
او گفته که در صحرا اعتبار مجاوزت صفوف است در حق امام و در حق منفرد قدر جای
سجده او در هر جانب در منیه گفته اگر بجانب قبله روان شد نشکند اگر بپایی نرود
و از مسجد و صفوف بر نشود و بقولی اگر فرجه صف دوم سد کنند و در سیوم شکند انتهی آنگاه
که پشت بقبله نشود و الا شکند چنانچه گمان حدث پشت بقبله کرد و ظاهر شد که نبود
شکند اگرچه از مسجد بر نشود در خزانة الفتاوی گفته مصلی را از جای نماز برداشتند
و بر جای دیگر نهادند اما از قبله تحویل نیافت نه در خلاصه گفته اگر قرارت و رکوع و سجود در
خواب کرد شکند که رکعتی غیر معتبر زیاده کرد و اگر در رکوع یا سجود خواب کرد نه و چیزی
اعاده نکند اما اگر سجده در خواب کرد سجده باز گرداند و اگر در خواب قدر تشهد بنشست
پس قهقهه کرد نماز روا است که قعده نایم معتبر ست در شرح خلاصه گفته ترک فرض
بعذر نشکند اگرچه بقصد نبود مگر چون تدارک او کند قبل از خروج و متعمد حدث شکند و اگر
حدث کرد بقصد بنا بر آن برای روا بود و استقبال اولیتر در ذخیره گفته مرور زن و سگ
و خر نشکند اگرچه از محل سجده گذرد لیکن مار آثم ست فی الحدیث لو علم المار بین
یدی المصلی ماذا علیه من الوزر لوقف اربعین یعنی چهل سال پس

در مسجد صغیر مثل پیش از مصلی گذرد آثم نشود و از هر جا که گذرد یعنی مسجدیکه کم باشد از شصت گز و بقولے از چهل گز مختار نیست و در صحرا انگاه که از محل نظر خاشع گذرد بر صحیح و در دو کان انگاه که همه اعضاء مصلے و ما ر بهم محاذی شوند و بقولے اکثر اعضاء و اگر نصف یا کم باشد نه انهمه انگاه که ستره در میان نباشد و الا نه و ستره عبارت ست از چوب و مانند آن بطول گز و غلظت انگشت که او را بمقابله یکی از دو ابرو خلاند و همین فاضلتر و مراد از خلانیدن تثبیت ست چنانچه تا زمان نماز نیفتد و زمین درآید یا نه این در برجندی گفته و حیله راکب است که پیاده شود و از دوای او گذرد و اگر دو کس محاذی گذرند اثم قریب مصلی راست و اگر مار خود خلاند و گذرد روا ست کما فی البرجندی و همچنین اگر غیر نماز خلاند کما فی الجامع و چاه و حوض خرد و جوی خورد بر اصح ستره نشوند و ستره امام کافیست و این مستحب ست و اگر گمان مرور نبود ترک او روا ست و اگر ستره نباشد یا خواید که میان مصلی و ستره گذرد بتسبیح یا اشارت سر یا چشم یا دست منع کند و جمع مکروه ست و بقولی ترک هر دو اولیتر و دفع نکند با خذ جامه نه بضرب وجیع و در کنز گفته که در صحرا بفقدان ستره خط بر مختار اعتبار ندارد و اکثر بر نیند و نزد یک معتبران بقولی دراز نقد ستره کشد و بقولی چون محراب کشد و اگر خلانیدن نتواند القا بر مختار معتبر نه و معتبران گفته اند که دراز القا کنند مسئله در جامع گفته که محاذات زن نماز مرد را بشکند بدو شرط یکی آنکه نماز مشترک باشد یعنی هر دو پس امام باشند تا در انفراد نشکند و اگر زنے بعد از اقتدار مرد با امام پیوست و مرد او را بتاخیر اشارت کرد و زن قبول نکرد نماز زن فاسد شود نه نماز مرد و دیگر آنکه امام نیت امامت نسا ان کرده باشد حاضر باشد وقت نیت یا نه قبل از شروع باشد یا بعد از ان و الا نماز زن فاسد شود نه نماز او و حد محاذات

آنست که قدم زن بچیزے از اعضای مرد مقابل باشد پس مقابله غیر قدم نشکند
لیکن در خلاصه گفته که حدا و مقابله عضوے از و بعضوی ازین تا اگر زن بر طله با
و مرد بمقابله او در اسفل البین از واگر مرد بچیزے از زن مقابل باشد شکند و فرق
نیست میان زن محرم و بیگانه و بالغه و صبیه مشتهات اما بمحاذات امرد مراهق
و از امام محمد آمده که شکند لیکن در مختار الفتاوی گفته اگر کودک صبیح و مشتهی باشد شکند
و فرق نیست میان محاذات اندک و بسیار نزدیک امام ابو یوسف و نزد امام محمد
شرط ست که بقدر رکن باشد اینهمه انگاه ست که حایل در میان نباشد و اگر دیوار
یا ستره یا قصبه قدر گز یا فرجه قیام مردی در میان باشد نه همچنین اگر زن بزمین
باشد و مرد بر دکان بقدر قامت مرد مسئله و بانکه فایته شروع در وقتیه
روا نه که رعایت ترتیب در پنج نماز و وتر فرض ست مگر چون وقت تنگ باشد که
اینجا وقتیه گذارد و اگر گنجایش بعضی فوایت با وقتیه باشد آنها را مقدم دارد در وقت
فراخ آغاز کرد و قرائت دراز کرد تا وقت تنگ شد وقتیه روا نه مگر آنکه قطع کند
و در وقت تنگ باز شروع کند اگر بگمان تنگ وقت فجر وقتیه گذارد و بعده ظاهر
شد فراخی او عشا شروع کند و اگر بعد از فراغ طالع شد آن شکند لانه واجب با
اهل وقت است پس اگر فایت ظهر بفراموشی در عصر شروع کرد و در وقت
مکروه یاد آمد قطع کند و بعد از ظهر عصر گذارد و اینست قیاس قول شیخین و بر قیاس
قول امام محمد اعتبار وقت مستحب است پس قطع نکند و ظهر بعد از غروب
گذارد کما فی الذخیره و مراد از وقت مکروه آنست که اگر بعد از قطع نظر شغلی کند عصر در
وقت مکروه افتد کما فی الکفایه اما اگر گاه احمرار یاد آمد یا در آخر وقت شروع کرد و بعد

انغروب یاد آید تمام کند بعده ظهر قضا دید کما فی الخلاصه و مگر چون فایته فراموش شود و یاد نیاید مگر بعد ادای وقتیه و فایته بعد چند روز یاد آید وقتیه با تذکر روا بود
و علیه الفتوی و تعدی نه و در کنز گفته اگر در خلال جمعه فجر یاد آید اگر بقضای
این آن فوت نخواهد شد باتفاق قطع کند والا نزد یک شیخین قطع کند و بعد
از فجر ظهر گذارد و نزد امام محمد نه لیکن از حجت گفته که احتیاط آنست که جمعه تمام کند
بعده فجر بعده ظهر و علیه الفتوی اگر ظهر بگمان طهارت گزارد و بعده عصر با طهارت
تازه با تذکر ظهر بعده دانست که آنرا بر غیر طهارت گزارده این را اعاده کند
که این در معنی نسیان ست و در خلاصه گفته اگر ظهر بغیر وضو گزارد و عصر بوضو در گمان
او این روا ست روا نبود و اگر آن اعاده کرد نه این و مغرب گزارد مغرب روا بود
و مگر چون شش نماز فوت شوند پس بخروج وقت ساقط شده ترتیب ساقط و ساقط
روا گردد و اگر یکی نماز چند روزه ترک داد بعده پشیمان شد و در وقتیات شغل کرد
و قبل اقتضا آنها باز نمازی فوت شد پس با تذکر این وقتیه روا نه لیکن در نهایه
گفته که فتوی بر جواز ست نمازی ترک کرد بعده پنجنماز گذارد با تذکر آن آنرا
قضا کند و آنها را اعاده و اگر هیچ نکرد و ششمی نیز گزارد و این باجماع روا ست
و آنرا قضا کند و پنج سیانه بقول امام باز نگرداند و بقول صاحبیه گرداند و اگر پنج
نماز ترک کرد بعده یکی گزارد با تذکر آنها آنها را قضا کند و آنرا اعاده و اگر هیچ نکرد
تا سابع گزارد این باجماع روا ست و آنها را قضا کند و در ششمی اختلاف مذکور و فتوی بر
قول امام ست کما فی الجامع و ترتیب تعلیت بعد از کثرت نزدیک امام فضلی عود کند
هو الاظهر کما فی الهدایه بقول امام سرخسی هو الصحیح لیقی ما اگر از نمازهای ماکنا ز باندہ و

باید گرا و روا بود و علیه الفتوی کما فی الجامع و اگر قاضی شهر سی نخه قضا کند بعده سی
طهر و همچنین روا بود کما فی الذخیره **فصل ۷ اندر زلة القاری** و این باید کرد چه
ست بجای حرفی و در ترغیب گفته اگر معنی تغیر یابد چنانچه عقص عاقص شعر
بجای عصف عاصف سعیر باتفاق شکند و الا چنانچه فلا تکهر بجای فلا تقهر نزدیک
طرفین نشکند که ایشان معنی را اعتبار میکنند و این بر جاست که القهر و الکهر الغلبة و نزد
امام ابیوسف شکند که وی مثل و نظیر را اعتبار میکند نه معنی تنها را از اینجاست که اگر
در آیه فیهما فاکهة و نخل و رمان بجای رمان تفاح گوید بقول طرفین نشکند و بقول
امام ابیوسف شکند که لفظ تفاح در قران نیست اگر سین بجای ثای اسمک بازاء
جدک بصاد یا بازن خواند شکند و در عین غیر که بجا اختلاف ست ذال اعوذ بالله
من الشیطان تا شکند لیکن در خلاصه و منیه گفته نه اگر الحمد بجا خواند نشکند و ها
شکند کذا فی الذخیره صراط بسین نه د صراط تا د مستقیم بطا و در آیت مغضوب بطا
یا ذال یا زا شکند ضالین بهر سه نه کما فی الخلاصه آمین نشد بر اصح نه در ناس ذال
اعوذ بدال و سین ناس بتا و بصاد شکند و همچنین صاد صمد و بسین کما فی الخلاصه
در فلق فای فلق بعین و شین شر بتا و ثای نفاثات بسین و سین حاسد و حسد بصاد و دال
اینها بتا شکند لیکن در خلاصه گفته که سین بصاد نه و سین مکسوره من شکند
اخلاص یکی از پنج دال بتا شکند و صاد صمد بسین شکند لیکن بر اصح نه که معنی هر دو
اما قاف قل بکاف به عذر و بتا نه کما فی السراجیه در لهب تای تبت بدال و بسین
بصاد و طای حطب بتا و سین من مسد بصاد شکند در نصر صاد و نصر بسین و تا توابا
بطا شکند و عین استغفره بجا بر اصح نه گویند که امام محمد ابا را بجای توابا خواند لذا مام

ابو یوسف پرسید گفت نماز ت شکست باز این سخن با امام کسائی کرد او گفت
که این نیز لغتی ست پس مر آتوا و آب و آه و توابین بتا نشکند کما فی السراجیه
خزانة المفتین گفته شتا بطا وصیف بسین نشکند و همچنین تسکین دال تضلیل
بظا شکند در خلاصه گفته بذال تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر بسین نه ضبحا بظا
صبحا بسین شکند مطلع بتا نه ولتهین بطا شکند سوط عذاب بصاد یا تا نه و بقولی
بصاد و تا شکند لیکن در جواهر گفته در قنوت دال نحفد بذال و بضاد شکند و بظا
باید که نشکند لیکن در کنز گفته که شکند در ترغیب گفته نستعینک و نستغفرک و نسعی
و نسعی بصاد و نصلی بسین عذابک الجد بدال شکند و همین نستغفرک بنجا بس اصح نه ملحق را
ملبک خوانده و همچنین ملحک کما فی الذخیره و همچنین نلحد کما فی الکنز سین سبحان بصاد
و ظا عظیم بذال یا بزا شکند اما بضاد نه کما فی الخزانه تا التحیات بطا نه و همچنین جار او
در مولی کما فی الخزانه الطیبات بتا الصلوة بسین شکند و همچنین الصالحین بسین لیکن بر
مختار خلاصه نه صل بسین شکند لیکن در خلاصه و خزانه گفته نه در مختار الفتاوی
گفته که اگر این تبدیل بخطا باشد و معنی متغیر نشود باجماع نشکند چون ان المسلمین بواو الا
اگر فصل در آن دو حرف بی مشقت ممکن باشد چون طا با صاد شکند و الا چون ظا
یا ضاد و صاد با سین و طا با تا بر قول اکثر نه مثل الحمد بها مغضوب بذال اعوذ بزا صمد
بسین بقول اینها نشکند و علیه الفتوی اکثر المشایخ و اگر بعمد باشد شکند و اگر بر زبان
او چنین میرود یا تمیز نمیتواند بر مختار نه در ذخیره گفته اگر مبدل در قرآن یافته شود
نشکند و الا اگر در معنی موافقت باشد نزد یک طرفین نشکند و نزد یک امام ابو یوسف
شکند لیکن در رسالة سیف السنة گفته که این بقول طرفین رجوع کرده هو الاصح و اگر

مخالفت باشد اگر قرب مخارج بود چون طا و صاد بقول عامه شکند و بقول بعضی
نه از جهت ضرورت و الا شکند حاصل آنست اگر مبدل در قرآن نباشد لیکن
در حرفین اتحاد مخرج باشد یا قرب ابدال سوا بود نزدیک بعضی نشکند و علیه الفتوی
و همچنین اگر اتحاد و قرب نباشد اما در ابتلا عام بود چون ذال بجای ضاد و زا
بجای ذال و ظا بجای ضاد و یا بزیادتی حرفیست و در خلاصه گفته اگر
تغییر معنی شود چون وانک لمن المرسلین و ان سعیکم لشتی شکند و الا نزد یک امام شکند
و از امام ابو یوسف دو روایت است چون یدخله بزیادتی میم و انه عن المنکر بزیادتی
تا انا راد ذه بدو دال انا نعبد باشباع ضمه نه کما فی الکنز و یا بنقصان حرفیست
پس اگر تغییر نشود باتفاق نه چون جاءهم ترک تا در فعل و سبحان الذی ترک با.
و آنچه در قرآن بواو و فا آمده که بترک فا و واو نشکند کما فی الخزانة و الخانیه و الا شکند
چون ما خلق الذکر و الانثی بترک واو که مقسم مقسم علیه میشود در ذخیره
گفته اگر حرف زاید حذف کند و اصلی گزارد فاسد نباشد بر قول امام نشکند چون
الواقعة و اصواتکم بحذف ها و میم در کنز گفته الرحمن الرحیم بترک الف و لام نه در
خلاصه گفته بریم مطلع الفجر و دم منقطع شدنه و یا بوصل حرفی از کلمه بکلمه دیگر چنانکه
کنعبد تعلیهم لمن حمده انصر الله بر صحیح نه و اگر چه بعید باشد و یا بقطع کلمه از ما قبل او
در رساله گفته ال یا یات گفت و دم منقطع شد بعده حمد لله و حیات گفته بر اصح
و در سراجی گفته اولیتر است که از سر الحمد لله گوید و در ذخیره گفته اگر بعض کلمه گفت
و از جهت انقطاع دم یا نسیان تمام نکرد بعده و باقی آغاز زید یا بعد از اتمام قرات
بفراموشی باز از سر گرفت و بعد از گفتن ال یاد آمد پس وی ترک کرد در رکوع

یا بعض کلمه گفت و آنرا گذاشت و کلمهٔ دیگر خواند درین صورت نزدیک بعضی شکند
و علیه فتوی الحلوانی و بقولی اگر کل آن بعض نیشکند فکذا البعض و الا شکند هو
الصحیح کما فی الخزانه و یا بذکر کلمه ایست بجای کلمهٔ دیگر پس اگر مبدل در قرآن باشد و در
معنی موافقت بود نه چون طعام الفاجر بجای طعام الاثیم و همچنین اگر مخالفت بود
با اختلاف متقارب چون الحکیم بجای العلیم اما با اختلاف متباعد شکند بر قول طرفین
هو المختار چنانکه آیهٔ رحمت با آیهٔ عذاب ختم کند یا برعکس یا در الرحمن علم القرآن الشیطان
یعلمکم الفقر بر زبان وی الشیطان الرحمن رفت اما بر قول ابو یوسف بقولی نه اگر خطا
گفته و علیه فتوی الفقیه ابو الحسن و هو مختار ابن المقاتل و بقولی از دو روایت لیکن
در خلاصه گفته که بر صحیح از و شکند و اگر در قرآن نباشد و در معنی موافقت بود چون
سیاهی نکند یا ان لاشک فیه بجای لاریب فیه نزدیک طرفین نشکند و نزدیک امام ابو یوسف
شکند و الا چون قوسره بجای قسوره باتفاق شکند و در خلاصه گفته این اگاه است
که آن کلمه تسبیح و تحمید و ذکر نباشد ان هی بجای ان هو و همچنین هر مذکر که مونث گوید
یا عکس یا مخاطبه با غایبه یا برعکس لما یرید تبانه الذی بجای التی نه مکان بجای کمین
یسری بجای عسری عفوست کما فی السراجیه و یا بزیادتی کلمه ایست در ذخیره گفته اگر
آن کلمه در قرآن باشد و تغیر ندهد با جماع نه چون فان الله کان بعباده خبیرا بصیرا
مدخله الذین کفروا و کذبوا بلقاء الله في يمين رب العلمين اجمعين كما في اسد
و الا شکند باتفاق چون الذین امنوا و کفروا بایات الله فاما من امن و طغی و اگر در قرآن
نباشد و تغیر ندهد نزدیک عامه نه و هو قول الطرفین خلافا لابی یوسف چون فیهما فاکهة
و نخل و رمان و تفاح و الا شکند باتفاق لیزدادوا اثما و هما باظهار مخذوف

وحذف ظاهر نه چون ما خلق الذکر . . . . . باظهار الف ولام وهم یحسبون انهم

بترک همزه ۸ ویا بترک کلمه است در خانیه گفته اگر در معنی تغیر نیفتد نشکند چون لئن

اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک بترک من جزاء سیئة سیئة مثلها بترک سیئة دومی

والا بر صحیح بشکند چون فما لهم لا یؤمنون بترک لا ۹ ویا بتکرار کلمه است در ظهیری

گفته اگر متغیر باشد بر صحیح بشکند چون رب رب العلمین والا نه ۱۰ یا بذکر آیتی ست بجای

آیتی در خلاصه گفته اگر بعد از وقف بآیت دیگر یا ببعض آیت آغاز ید نشکند چون والعصر

ان الابرار لفی نعیم ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولیکهم شر البریة والا تغیر زیاده

نشکند چون ان الذین امنوا وعملوا الصلحت فلهم جزاء الحسنی بجای کانت لهم جنات

الفردوس والا شکند نزدیک ما سه هو الصحیح چون ان الابرار لفی جحیم وان الفجار لفی نعیم

ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم ۱۱ در ظهیری گفته این قول طرفین ست د

نزدیک امام ابیوسف ابن مقاتل وابن مبارک وابونصر وابوجعفر بشکند وعلیه الفتوی الشیخ

ابی نصر الماتریدی کما فی المنیه ۱۲ ویا بتقدیم وتاخیر ست در ذخیره گفته اگر در جمل باشد

و معنی تغیر نیابد نشکند چون یوم تسود وجوه وتبیض وجوه والا شکند و اگر در کلمات باشد

و تغیر دهد نشکند چون لهم فیها شهیق وزفیر والا شکند و اگر در حروف باشد در رساله

بتغیر شکند چون کعفص یعنی سرخ بجای کعصف وخسر والا بر قول امام ابیوسف نشکند

و بر قول امام محمد نه ۱۳ ویا بترک وقف ووصل ست در ذخیره گفته که فتوی بر جواز ست

اگر چه تغیر فاحش باشد چنانچه بر لا اله وقف کند بعده الا هو گوید وانهم اصحاب النار

الذین یحملون العرش بی وقف خواند ۱۴ ویا بترک مد وتشدید ست در خلاصه گفته

که بر مختار نشکند اگر چه متغیر باشد لیکن در ظهیری گفته اگر ترک مد تغیر افتد بر صحیح بشکند

٢٧٢

سجده‌ای دیگر باتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد تنها گزارد هم نیکوست قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند در خانه جماعت گزارد

چون ولما جاء موسی بها و یا بخطا در اعراب است وفتوی بر جواز ست اگرچه تغییر
فاحش باشد چون وعصی ادم ربه بنصب میم و رفع با و ایاک نعبد بکسر کاف المعصوم مختار
بفتح واو واذا ابتلی ابراهیم ربه برفع میم ونصب با لذا فی الذخیرة والظهیریه در
گفته که بقول عامه نشکند به تشدید مخفف و مد مقصور و همزه لین واو غام مظهر و بتسکین محرک
و عکس اینها نه و نه ابدال حرکت بعموم البلوی در فتح القدیر گفته که وضع مظهر بجای
مضمر نزدیک بعضی شکند و از خلاصه گفته نه در ظهیری گفته که اگر در قرات خطا افتاده و نه
وجه دلالت بر فساد کنند و یکی بر جواز حمل برین کرده شود و علیه الفتوی در برجندی
گفته اگر بخطا فاحش خواند و باز گشت و صحیح خواند روا بود در ذخیره گفته که اگر قرآن بوجه
تغنی بخواند اما کلمه را نمیشکند و تبدیل حروف و زیادتی و کمی نمیکند و همین آرایش آواز
ست پس نشکند و این نزدیک علما مستحب ست در نماز و بیرون نماز اما اگر کلمه را بگرداند
و کم و بیش کند شکند که این منهی ست و در حروف مد و لین مد آوردن روا ست و الف
وواو و یا **فصل** فی الحدیث لا تترکوا الجماعة فان رکعة واحدة تصلونها
فی جماعة خیر لکم من عشر الاف رکعة تصلونها وحدانا و فی
الحدیث یا علی للسعید ثلث علامات قوت الحلال فی بلده ومجالسة
العلماء والصلوات الخمس مع الامام یا علی للشقی ثلث علامات
قوت الحرام واجتناب العلماء والصلوة وحده الکل فی المستعمل
در هدایه گفته که جماعت سنت مؤکده ست فی الحدیث الجماعة من سنن الهدی
لا یتخلف عنها الا منافق در جلالی گفته که این از سنت مؤکده ست اگر شهری
جماعت ترک گیرد قتال کرده شود با وی و اگر یکی ترک کند زده و بند کرده شود و در خزانه

گفته که جماعت را اسباب آن را ترک کرده شود که پیغامبر علیه السلام فرموده خبر کنم شما را که اهل بهشت کیانند گفتند بلی فرمود کسیکه او را اگر باران سخت و سرمای سخت و تاریکی و خلاف آن حضور جمعه و جماعت باز ندارد لیکن در بستان گفته که اگر بعید از مسجد بود و ترسد از باران و فساد جامه باک نبود که بخانه گزارد و در سراجی گفته که بر نابینا حضور لازم نه و اگرچه قاید یابد و نه بر مقعد و پیر ناتوان در جامع گفته که اقامت جماعت در خانه بمنزله جماعت مسجد است در فضیلت بر اصح لیکن در تراویح خلاصه گفته که این را بر صحیح دو فضیلت است و آنرا یکی و اولیتر بامامت اعلم است بعلم نماز بشرط قدرت بر قرارت حسنه و تنهای از فواحش ظاهری اما اگر در علمی اعمال نکند بر علم خود چنانچه طمانینت ترک کند نه کما فی البرجندی بعده اقرا بعده اورع ای محترز از شبه بعده اسن غیر متغیر العقل بعده ارضی عند القوم و بقول بعضی بر و ترو لیکو ترین صلوة کما فی الترغیب بقول اشرف ایشان از نسب کما فی الجلالی و اگر امیه درین وصف جمع شود قرعه فگنند یا یکی را اختیار کند و اگر اختلاف افتد اعتبار اکثر راست و امام محله اولیتر است و اگرچه غیر افضل باشد و هم چنین صاحب خانه مگر چون با وی سلطان یا قاضی باشد کما فی البرجندی و مکروه است تنزیها امامت بنده و اگرچه معتق باشد و بدوی اگرچه بلدی شود مگر چون عالم باشد و فاسق ای مرتکب کبیره چون نمام و مرائی و امام جابره و عاق کما فی التتمة و تجنیس مغنی و لاعب نرد و شطرنج کما فی الکنز اگر فاسق را از امامت منع نتواند کرد جمعه ترک کند و در سایر نمازها اگر مسجد دیگر رود و آثم نشود کما فی البرجندی و نابینا و حرامزاده و اینهمه آنگاه که غیر این پنج تن افضل اینها باشد و اگر افضل اینها باشند نه و مبتدع اگر بدعت او وی را بکفر رسانیده

والا روا نه لیکن در ترغیب گفته روا بود که چون امامت کرد و مشابه بمصلیان شد
شرع باسلام وی حکم کرد و لهذا اگر بعد از نماز اقرار کند بکفر خود نماز گزارده روا بود و در
ذخیره از امام ابو یوسف گفته که نماز پس متکلم روا نه و اگرچه بتکلم بحق کند که تکلم بدعت
ست و نماز پس متبدع روا نه **و در کنز** گفته و مجبوب و کسیکه برص ظاهر دارد
و امرد و سفیه **و در ترغیب** گفته مکروه ست امامت کسیکه بنماز کرشمه کند
کسیکه بسیار سرفه کند مگر ستبرک کما فی الخلاصه و کسیکه در جای وصل وقف کند و بخوش
که قوم آواز خوش او مشغول شود و از خشوع و تدبر باز ماند که بنیاد نماز بر نیت نه
بر آن پس باید که امام خاشع و گریان باشد تا قوم بحضور شود و در خلاصه گفته مکروه
ست امامت کسیکه قوم از و کاره باشد از جهت فسادی در وی نه از جهت حقیقت
و اقتدا بشافعی و است بشروط و در جامع گفته که بقول امام صدر الاسلام روا نیا
احوط آنست که اگر احتراز نکند از مواضع خلاف یا شک افتد روا نبود و الا بکراهت
و اگر شاک نباشد و با عرفناک حتی معرفتک نگوید کما فی الغایه و
ریاض الناصحین و تعصب ای بغض حنفی نکند و کودک
نباشد و وضو آب مستعمل و پلید عند نا نکند و ربع سر مسح
کند و از غیر دو راه وضو کند و از مس شوید و غیر تند از راسته باز شوید
و دست و دهن بعد از خوردن سوسمار و مثل آن بشوید و
ترتیب در نماز نگاه دارد و مکرر نماز نباشد و زانو برهنه نکند
و تجاوز از سفر بین نکند و محاذی زن نبود و لحن در قرآن و سخن
در نماز نکند و روا ست اقتدای متوضی بمتیمم نزدیک شیخین خلافا لمحمد

اما اگر یکی برگمان طهارت آب وضو کرد و دیگری برگمان نجاست او تیمم کرد اقتدا از آن
با آب انبود و همچنین اقتدا از متوضی که نزد او آبی باشد باین متیمم روا نه اقتدا از آن با این
اینهمه نزدیک شیخین هست و نزدیک امام محمد مطلقا روا نه اما در جنازه باتفاق روا بود و غاسل
بماسح موزه و یا جبیره باتفاق و قایم بقاعد نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد نه مگر در
تراویح بر صحیح اما امامت احدب بر ما خود عامه علما روا هست اگرچه قیام او از رکوع
متمیز نشود لیکن در ظهیری و خلاصه و ترغیب گفته که بر اصح و صحیح روا نه و مومی بمومی
و متنفل بمفترض نه اقتدا مفترض بمتنفل و نه بگذارنده فرض دیگر و مرد بزن یا کودک نابالغ
در فرض و سنت و نه در نفل بر مختار پس اقتدا کرده نشود در تراویح بر صحیح لیکن در ترغیب
گفته که پس ده ساله بر ما خود روا هست اقتدا ببالغ بلیح روا هست و همچنین اقتدا بکودک
بکودک کما فی الخلاصة والظهیریة و نه طاهر بمعذور اما معذور بمعذور روا هست و نه قاری با امی
ای کسیکه قران بقدر جواز یاد ندارد و نه لابس بعاری اما امی بامی و عاری بعاری روا هست
نه غیر مومی بمومی واز مضمرات گفته که وی در نماز خود در نیم امنع تقبلی شاسع شود
تا وضوی او بقهقهه شکند و قضا واجب آید و تقبلی نه هو الصحیح و در خلاصه گفته
و نه مسافر بمقیم بعد از وقت اما در وقت روا هست و اقتدا مقیم بمسافر مطلقا روا است
و نه باید که تمتم و فافاء و الثغ امامت کنند تمتم آنست که کلمه نتواند گفت مگر پس از آن
که او را در سینه بسیار بار بگرداند و فافا آنکه قادر نبود بر اخراج مگر بعد از تکرار فا و الثغ
آنست که قادر نبود بر تکلم سین و بجای او ثا گوید و همچنین کسیکه بر تکلم بحرفی قادر نبود
و در ترغیب گفته که اقتدا بتاتا و تمتم و فافا که بر زبان او تا و تا و فا رود درست
نه و همچنین با لثغ و الغ که سخن پیدا نکند و زبان او گاه سخن نگردد و در ذخیره گفته

که الثغ الکه بر تکلم بعض از حروف قادر نبود سورۂ خواند که در وی آن حرف نباشد و فاتحه
ترک کند اگرچه تغییر افتد و اگر آن سورت خواند بر صحیح روا نه و اگر سورۂ چنان نیابد بقدر
خاموش باشد والا نشکند و بقول بر عکس اما فتوی بر اینست که اگر روز و شب میکوشد روا بود
والا نه اما امامت او بقول روا هست و بقول عامه نه این در اقتدا از دست و در خلاصه
گفته اگر میان امام و قوم دیوار کوتاه بود روا بود و همچنین با تفاق اگر دراز باشد و او را
دری باشد کشاده یا سوراخی که از و وصول بامام ممکن باشد و حال امام بر و مشتبه نشود
بسماع یا رویت تا اگر دری بسته باشد یا سوراخ آنچنان لیکن حال مشتبه نشود خلاف
است و بر مختار امام حلوانی روا است که اعتبار اشتباه است و اگر بر بام مسجد اقتدا
کند بامام مسجد اگر اشتباه نشود روا است بشرط آنکه در پس امام یا پیش یا پهلوی او باشد و اگر
امام او ست نه و اگر برابر سر او ست اختلاف است این شرط در سراجی گفته و اگر بر دیوار
است که میان خانه وی و مسجد است اگر مشتبه نشود روا بود اما اگر بر بام خانه خود که متصل
باشد بمسجد ایستاده نه و اگرچه اشتباه نشود لیکن در ظهیری گفته اگر اطلاع یابد بر امام
روا بود و اگر بیرون از مسجد بر دکانی ایستد که متصل است بمسجد روا بود و اگر صفوف
متصل باشند در ترغیب گفته اقتدا از خارج روا است اگر مسجد پر شده و صف تا در
رسیده و در میان آن بقدر گردون فرجه مانده روا نه و حلیة الفتوی و در ذخیره گفته اگر صفوف
متصل اند لیکن مسجد پر نشده نزدیک بعضی روا بود و فنای مسجد حکم مسجد دارد
تا اقتدا در و روا بود اگرچه صفها متصل نباشند و مسجد پر نباشد در سراجیه گفته که اقتدا
بصحیح در مسجد پر ولی بر صحیح روا است و اگرچه در وی پر نشده اما آنگاه که بدر وی پیوسته
استند در خلاصه گفته اگر میان راه باشد تنگ که گردون در او تار نتواند گذشت

روا بود والا نه واین انگاه است که صفها متصل نباشند والا روا است اگر بر راه سه کس باشند واگر یکی باشد نه واگر دو باشد بقول ابو یوسف روا است و بقول امام محمد اگر اگر امام و قوم در راه استادند اگر در میان فرجه بقدر گذر نباشد روا بود و همچنین در میان صفوف واگر راه پلید بود و صفی آنجا استاد نماز ایشان و کسانیکه در پس ایشان بود روا نه اگر در بیابان فرجه باشد بقدر دو صف روا نه و در نمازگاه عید فرجه مانع نه واگر چه بسیار بود و در مسجد جنازه اختلاف است لیکن در مسجد خلاصه گفته که مسجد جنازه و عید را اصح حکم مسجد نداده و در کبری گفته که این در روز عید تا نماز عید حکم مسجد دارد بر صحیح و بعد ازین نا روا است که جنب و حایض در آید اما آن در همه روزها حکم مسجد دارد و فراد ازینها داخل دیوارها است اما در خارج اگر صفوف متصل اند روا است والا نه در خلاصه گفته اگر در میان جوی باشد که کشتی و زورق در و میرود مانع است والا نه هو المختار آب در روا باشد یا نه کما فی الجلابی مسئله اگر مقتدی یکی باشد امام او را به راستای خود استاند واز دو متقدم شود و توسط ترک افضل است واگر در یمین صف یا یسار او استد مسیء شود و اخل بالبعض طرفین بود واگر برابر باشند با یمین واگر صف پر باشند صبر کنند تا دیگری بیاید به امام استد و تعجیل نکند مگر چون از رکعت ترسد دیگی ستاخر نشود در ظاهر روایت و در خلف یسار اسار است اما زن پس استد کما فی الظهیریه و اعتبار قدم است تا اگر سر او امام امام افتد روا بود و در جامع گفته اگر قدم مقتدی قدام امام بود روا نه و بقولی روا است اگر محاذات بچیزی از قدم باقی باشد اما بر اصح اعتبار اکثر است واگر قدم در صغر و کبر مختلف باشند اعتبار کعب راست بر اصح دیگی برابر امام استد بی فرجه واز امام محمد آمده باید که انگشتان او نزدیک کعب امام باشند

وچون دیگری آید وی ازیمین بخلف آید وقرب امام افضل ست وهمچنین قیام در صف اول از دوم واگرچه این بحذای امام بود وصف نسند رجال بکیفیتی که نساکه بها متقابل باشند فی الحدیث لتسون صفوفکم او لیخالفن الله فی قلوبکم کما فی المشارق در جلابی گفته که مقتدی را متابعت امام لازم ست در فرایض وسنن که در آنها خلاف نباشد والا اگر اخبار متعارض باشند متابعت کند چون تکبیرات عید وسجده سهو قبل از سلام وقنوت بعد از رکوع وتر واگر در مقابله او نص یا جماع باشد نکند نزد طرفین بخلاف امام ابو یوسف چون قنوت فجر وتکبیر پنجم جنازه در رفع یدین در تکبیر رکوع وجنازه پس در قنوت فجر استاده ماند خاموش هو الصحیح وبقول اکثر تمام قطع کند تا انتظار بدعت نشود هو الاصح کما فی الجامع اما در تکبیر پنجم بر اصح انتظار سلام کند کما فی الظهیریه واگر خطا باشد باتفاق متابعت نکند چون زیاده رکوع یا سجود یا قیام یا جلوس در ظهیری گفته امام سر برداشت ومقتدی تسبیح نگفته بر صحیح متابعت کند وبقول امام مرغینانی تمام کند که بقول ایشان مطیع مخنی هر سه رکن سنت مختار ملتقط امیست واگر در وتر قنوت تمام نکرده متابعت کند واگر قبل از اتمام تشهد ثنا لثه برخاست تمام کند واگرچه از قنوت رکوع ترسد متابعت نیز رواست کما فی الخلاصه واگر در خیره سلام او مقتدی تشهد تمام کند ومتابعت نیز رواست اما اگر دعا یا درود تمام نکرده متابعت کند کما فی الکنز واگر مقتدی قبل از امام تشهد خواند وسلام داد یا سخن کرد نماز رواست در خلاصه گفته اگر امام قنوت یا تکبیرات عید یا قعده اولی یا سجده تلاوت یا سهو ترک کند مقتدی نیز ترک کند واگر

رفع یدین در افتتاح یا ثنا یا تکبیر رکوع یا التسبیح یا التسمیع یا تشهد یا سلام ترک کند وی
شروع ترک نکند اگر پنجم بعد از اخیره برخیزد متابعت نکند پس اگر قبل از سجده بنشست
وسلام داد متابعت کند والا سلام دهد واگر قبل از اخیره برخیزد نیز متابعت نکند
پس اگر بعد از تشهد سلام داد وامام سجده کرد نماز همه بشکند **مسئله** در جلالی گفته لاحق
آنست که اول نماز با امام دریابد وآخر فوت کند چنانچه مقتدی در نماز بخوابید
وامام بعض نماز گزارد وی اول بقایت آغازد وبعده متابعت کند ودر عکس
مسبوق بعد واما نماز روا ست واو هیچ نخواند وسجده سهو نه مسبوق در قیام
وتکبیر گفت پس امام در رکوع رفت وبعد از رفع سر او وی برکوع رفت رکعت
دریافت وهمچنین اگر در رکوع رسید وتکبیر ایستاده گفت وچون شروع بانحطاط کرد
امام شروع در رفع کرد اما اگر قبل از انحطاط او سر برداشت نه لیکن متابعت لازم
شد ودر ذخیره گفته که مسبوق در رکوع پشت برابر کرد وامام در رکوع ست رکعت دریافت
به تسبیح قادر شود یا نه واگر بر تسویه قادر نشود نه اگر امام در رکوع ست واو تکبیر گفت
وبه ثنا مشغول شد چون امام سر برداشت وی رکوع کرد رکعت دریافت ومسبوق
در فاتحه باتفاق ثنا خواند ودر سوره نیز نزدیک امام ابیوسف بخلاف امام محمد واگر
دو قول ست در کنز گفته که در جهریه نخواند ودر سریه خواند وعلیه الفتوی اگر در رکوع رسید
اگر به ثنا رکعت فوت شود نگوید بر صحیح ودر رکوع رود وتسبیح گوید نه ثنا اگرچه این هم
ست لیکن آن در محل ست اگر در قومه یا سجده اولی یا جلسه رسد اگر خوف فوت اولی
یا ثانیه نبود گوید کما فی الذخیره اگر در قعده اولی رسد باتفاق بعد از ثنا نشیند واگر
خواند وامام برخاست باتفاق متابعت کند واگر نشست وامام قبل از آغاز

برخاست نیز متابعت کند باتفاق وهمچنین بعد از آغاز بقول وبقولی بعد از اتمام
متابعت کند که قطع ذکر نشاید واگر دراخیره رسد وامام قبل از آغاز سلام داد برخیزد
ومسبوق قانه گزارد یا بعد از آغاز دو قول ست در خلاصه گفته امام نظن سهو سجده داد
ومسبوق متابعت کرد بعده معلوم شد که بر امام سهو نبود نماز مسبوق بر اشهر شکند و
بقول ابی حفص کبیر نه ماخوذ صدر شهید است و اگر هیچ معلوم نشد باتفاق نه امام برخیزم
برخاست ومسبوق متابعت کرد نماز این شکند اگر آن چهارم نشسته والا نه تا
سجده نکند وچون کند نماز همه شکند مسبوق اگر بقضای غایت آغاز د بعده متابعت
کند مکروه بود و نشکند و علیه الفتوی کما فی العتابیه مسبوق در حق قرارت قاضی
اول نماز ست ودر حق تشهد قاضی آخر نماز این اگر رکعتی از مغرب رسید در قضا در
هر دو رکعت فاتحه با سوره خواند و اگر در یکی نخواند شکند و دو تشهد بجا آرد واگر رکعتی از
چهارگانی رسید چون بقضا برخیزد در اولی وثانیه فاتحه وسورت خواند ودر ثالثه مختار
ست وفاضل تر آنست که خواند لیکن در ترغیب گفته از امام اسبیجابی و شیخ برهان
الدین گفته اولی تر آنست که در ثالثه فاتحه نخواند که مسبوق را حکم مقتدی و منفرد است
نهین وهی خواندن سنت واز انزدهی بعت وچون سنت با بدعت جمع شود ترک آن
بهتر باشد از ایشان این روی بعد از اولی نشیند نه بعد از ثانیه واگر بدو رکعت از چهارگانی
رسید در قضا در هر دو خواند والا شکند واگرچه امام در آخرین قاضی قرارت باشد
گویند که یکی از استاذ خود امام محمد پرسید که مسبوق قاضی اول نماز ست یا آخر فرمود که در حق
قرارت وقنوت اول نماز ودر حق قعده آخر یکی بر وجه سخریه گفت که این نماز
معکوس ست امام گفت لا افلحت به برکت دعای او چنان شد که یاران فلاح یافتند

ووی نیافت کما فی الظهیریه در ترغیب گفته جماعت مخلوط مسافری اقتدا کردند
امام برد ونشست وسیوم برخاست مسافران متابعت کنند ومقیمان نشینند
تا سلام بعده اگر خبر کند از نیت اقامت دو رکعت لاحقانه گزارد والا مقیمانه وهم
چنین اگر بفراموشی برخاست **مسئله** در خلاصه گفته نماز نفل بجماعت بر وجه
تداعی مکروه ست اما اگر بی اذان واقامت درگوشه جماعت کنند نه وامام حلوانی گفته
اگر جز امام سه کس باشند باتفاق مکروه نه واگر چهار باشند بر اصح مکروه بود واگر یکی نماز
بجماعت نرسید در خانه گزارد با اهل خود واگر با کودک عاقل گزارد ثواب جماعت یابد
واگر کسی ندارد تنها گزارد باذان واقامت ودر تسمیع وتحمید چون منفرد ست ودر
کنز گفته اگر کسی بجماعت نرسید او را نماز تنها در مسجد خود بجماعت در مسجد غیر برابر ست
واز سراجی گفته اگر در آید اینجا گزارد والا تتبع کند لیکن در ترغیب گفته اگر بعد از
تحیت اقامت مسجد غیر شنید اینجا رود وعلیه الفتوی واز خانیه گفته اگر بعد از آغاز
در مسجد اقامت غیر شنید قطع کند اگر بسیار نگزارده اما اگر در خانه خود آغاز کرد واز مسجد غیر
یا خود شنید قطع نکند وتکرار جماعت در مسجد یکبار اورا امام ومؤذن وقوم معین باشند
مباح چون اهل مسجد بیشتر گزارده باشند والا روا ست واز امام ابویوسف آمده اگر سه چهار کس در
گوشه گزارند باذان واقامت نیکو بود ولیکن در حلیابی گفته که اعاده اذان واقامت باتفاق
نه وانه اما در مسجد شوارع تکرار روا ست واگر بعض قوم اقامت وجماعت گزارد بعده امام ومؤذن
با بقیه گزارد این مستحب ست وآن مکروه ست واگر بعض از قوم آهسته گفته بجماعت
گزارند بقیه بجماعت گزارند که آن معتبر نیست اگر در محله دو مسجد باشند در اقدم گزارند والا
اقرب یعنی از جانب در کما فی السراجیه والا مخیر ست اما اگر قوم یکی بسیار باشند اگر فقیه بود

در دیگر رود و رفتن از مسجد محله بمسجد جامع ترک افضل ست اگر موذن حاضر نشود
قوم اذان گوید و گزارد و اگر چه یکی باشد و بمسجد دیگر نرود و اگر قوم نیاید موذن
باذان و اقامت گزارد و اگر رکعتی فوت شد فاضلتر نماز در مسجد خود ست در نصاب
گفته اگر سفید باشد بمسجد دیگر باید که قبل از وقت رود و در مسعودی گفته اگر قبل از وقت
بجماعت دیگر رود مکروه نبود و همچنین در وقت برای آموختن علم و در ظهیری گفته اگر بعد
از وقت رود مکروه باشد و در مطالب گفته که این نزدیک امام مکروه ست که اهل محله
در امامت بوی محتاج باشند **فصل سیم** در وتر و نوافل بدانکه وتر سه رکعت ست
بدو قعده و بیک سلام و بعد از سوره قبل از رکوع در ثالثه دست
بر دارد و تکبیر گوید و دست بندد و قنوت خواند اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْنُکَ
وَنَسْتَغْفِرُکَ وَنُؤْمِنُ بِکَ وَنَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ وَنُثْنِیْ عَلَیْکَ الْخَیْرَ
وَنَشْکُرُکَ وَلَا نَکْفُرُکَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرُکُ مَنْ یَّفْجُرُکَ اَللّٰهُمَّ اِیَّاکَ
نَعْبُدُ وَلَکَ نُصَلِّیْ وَنَسْجُدُ وَاِلَیْکَ نَسْعٰی وَنَحْفِدُ وَنَرْجُوْ
رَحْمَتَکَ وَنَخْشٰی عَذَابَکَ اِنَّ عَذَابَکَ بِالْکُفَّارِ مُلْحِقٌ
خیر مصدر ست اے ثنا میگوییم ثنای نیکو و مراد از لا نکفر
کفران نعمت ست و ترک تفسیر نخلع ست ای میگذاریم جدا میشویم
از مخالفان تو و نحفد ای می شتابیم در خدمت تو و ملحق بکسر
حا ست بر اصح بمعنی لاحق و در ترغیب گفته که بقول چند کلمه
را نگوید اما اولیتر آنست که گوید که در واو عطف تقدم
اشتباه ست چنانچه در تشهد و در جامع گفته که در وتر دعای بقنوت

نیست غیر این دعا و اتفاق کرده اند صحابه رضی الله عنهم در قرائت این در کنز گفته
کسیکه این دعا نداند یا رب سه بار گوید و یا اللهم اغفرلی سه بار گوید یا ربنا آتنا فی
الدنیا در ذخیره گفته که وتر در رمضان بر مختار مشایخ بخارا در خانه گزارد که صحابه
رضی الله عنهم بر جماعت اتفاق نکرده اند مرویست که فاروق بجماعت میگزارد و ابی
بن کعب تنها رضی الله عنهم لیکن در کنز گفته بر صحیح جماعت فاضلترست و اقتدا
در وتر خارج رمضان مکروهست و انچه در بعض کتب ناجواز گفته مراد کراهیتست
لیکن در هدایه گفته که اجماع کرده اند که خارج رمضان بجماعت نگذارند و متابعت با امام
در مسبوقانه قنوت نخواند که تکرار او در دو محل مشروع نه بخلاف شاک و اگر در رکعت
اول یا ثانیه بسهو خواند در ثالثه نخواند در ظهیری گفته اگر بر رکوع ثالثه رسید قنوت نخواند
در مختار از جامع صغیر گفته که امام و مقتدی بر مختار آهسته خوانند و سنت موکده قبل
از فجر و بعد از ظهر و مغرب و عشا دو رکعت ست و قبل از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار
رکعت ست بیک سلام و بدو سنت نیفتد و نزد یک امام ابو یوسف بعد جمعه
شش رکعت ست کما فی الجامع و در ترغیب گفته که این دو رکعت نزد یک ظهر فرض
سنت روزست و نزد یک امام ابو یوسف سنت نماز پیش سنت الوقت گویند
تا باتفاق متابع باشد و در حدیث آمده که درین دو رکعت بعد فاتحه اخلاص
سه بار و معوذتین یکبار بخواند تا هفته دیگر در امان باشد و در سنت فجر و مغرب
کافرون و اخلاص و در ظهر و عشا معوذتین و در چهار ظهر چهار قل خواند از درد
دندان و قولنج مصئون باشد و انشراح و قیل در سنت فجر برای دفع دشمن
و بار سو مجرب ست آن در جامع و این در مفتاح گفته در خلاصه گفته که سنت

فجر آنست که کافرون واخلاص خواند و در اول وقت گزارد و در خانه گزارد و در
کنز گفته که در حدیث آمده هر که سنت فجر در خانه گزارد رزق او فراخ شود و جنگ
ونزاع او با اهل کم گردد و ختم او با ایمان شود و اگر در خانه نگزارده بر در مسجد گزارد
واگر نتواند در شتا در صیفی و در صیف در شتائی واگر یکی باشد پس ستون و مانند آن اما پس
صفوف بے حایل مکروه ست و مخالط با قوم سخت مکروه ست این همه بعد شروع امام
ست در نماز والا هر جا که گزارد باک نه اما سنتی که بعد از نماز ند اگر جای فرض گزارد
باک نبود و اولیتر آنست که چند گام دور از امام لا محاله متاخر شود و در شرح حصین گفته فی
الحدیث اَفضَلُ الصَّلٰوۃِ صَلٰوۃُ المَرءِ فی بَیتِهٖ و این شهر ست باستحباب ادای
نوافل در خانه لیکن چون این بحر کلام میسر کم شود و کلام منقص ثواب ست یا مسقط
سنت بنا بران فاضلتر آن ست که در مسجد گزارد و در جواهر گفته اگر چهار ظهر در خانه
گزارد و فرض در مسجد یا عشا در مسجد و سنت در خانه ثواب سنت نیابد اگر چهار ظهر در مسجد
گزارد و قبل از نماز بر آید اعاده کند ظهر در مسجد گزارد و یا جای دیگر در خلاصه گفته مغرب در
مسجد گزارد و اگر از شغل بترسد در خانه گزارد والا در مسجد و همچنین سایر سنن تا اگر سنت
قبل از جمعه در خانه گزارد و جمعه در جامعه سنت باشد اگر بعد سنت فجر و ظهر به بیع یا شرا
یا خوردن مشغول شد اعاده کند و بلقمه و شربه نه و در کنز گفته سخن دنیا در میان سنت
فجر و فرض کند والا اعاده کند و همچنین سنت ظهر بقولی و تقویٰ در همه سنن وا بود و اگر
بعد از فرض سخن کند سنت ساقط نشود اما ثواب کمتر یابد و بقولی ساقط شود کما فی
المختار و در جلالی گفته اگر بشغلی که منافی نماز بود مشغول شد سنت ساقط نشود و در جامع
گفته که اقوی سنن سنت فجر ست تا ترک او برای مرجع خلق روا نباشد و بقولی واجب ست

بعده دو رکعت ظهر و مغرب که بر اصح هردو برابر اند بعده دو رکعت عشا بر اصح بعده چهار ظهر لیکن بر اصح از همه اقوی ست غیر از سنت فجر و در سنن جمعه اختلاف ست بقولی پیشین اقوی ست و بقولی پسین بقولی هردو برابر مسئله در جامع گفته که تراویح بر صحیح سنت موکده ست بر مردان و زنان منکر او مبتدع ست و مردود الشهادت و وقتا و بعد از عشا ست بر صحیح قبل از وتر و بعد او بر صحیح لیکن از مضمرات گفته که بر صحیح میان عشا و وتر ست پس اگر کسی از دو امام عشا گذارد و دیگر تراویح بعده ظاهر شد که آن محدث بود هردو را باز گردانند و اگر یکی در آمد و امام در تراویح ست فرض گذارد و اقتدا کند و سنت بر صحیح ترک کند و فاضلتر آنست که اکثر شب بنماز در گیرند و تاخیر تا آخر شب بر صحیح مکروه نه و تراویح بیست رکعتست بده سلام و به پنج نیز روا ست بر صحیح و مستحب ست که بعد از هر ترویحه بنشینند بخاموشی یا به تسبیح یا به تهلیل و درود و بقول اکثر باک نه و بقولی نیکو و بقولی مکروه لیکن در سکارمی گفته که درود مکروه ست و تسبیح مستحب و علیه الفتوی و نماز نیز روا ست لیکن در ترغیب گفته که بقولی مکروه ست و جماعت در تراویح بقول اکثر سنت ست کفایت ست پس اگر همه ترک کنند تارک سنت و مسیء باشند و یکی تارک فضیلت و کسیکه در حضور و غیبت او کثرة و قلت قوم باشد نباید که ترک کند کما فی الظهیریه و ختم در آنها سنت ست یکبار پس در هر رکعت ده آیت کند که رکعات ششصد اند و آیات شش هزار و بقولی بیست آیت و بقولی سی آیت تا دو بار ختم شود و آن فضیلت ست و این افضل و نزد یک مشایخ بخارا مستحب ست که ختم در شب بیست و هفتم کنند که آن در اکثر اخبار شب قدر بود ست و لهذا یا نصد و چهل رکوع کرده اند و اگر ختم در یک شب کرد بعده تراویح ترک کرد روا

بی کراهیت لیکن در جواهر گفته که اگر ختم در بیست و یکم کرد ترک نکنند تراویح را در بقیه شهر که اینها سنت اند در تمامی ماه قال علیه السلام ان الله فرض علیکم صیامه وسن لکم قیامه و لهذا گفته اند که اگر تعجیل کردند بختم قرآن مستحب که باز از سر آغاز ند در بقیه شهر و اگر ختم نکنند بقصار خوانند و بقولی سه آیت کوتاه یا یک آیت دراز و فتوی متاخران بر بیست و بقولی از فیل دو بار و این فاضلتر اما یک آیت یا فاتحه مکروهست کما فی الکنز در خلاصه و ذخیره گفته امام ختم نمی کند لیکن قدر مسنون ده آیت میخواند افضل آنست که در مسجد گزارند و در کبری گفته اگر در قرآن غلطی افتاد و سوره یا آیتے ترک داد چون متروکه خواند مستحب که پس از و متروده نیز خواند تا ختم مرتب باشد و اگر شفعی فاسد شد در اعتداد قرائت دو قولست ختم از جهت کسل قوم ترک نگیرد و امام بتسبیح رکوع و سجود از سه کم نکند و دعوات قعده نگزارد مگر از جهت ثقل قوم اما بر مختار ثنا و درود ترک نکند که درود نزدیک شافعی فرضست در قراخانی گفته اگر ختم کرد و از سعید درایه فارغ شد در دوم جیزی از بقره خواند و فی الحدیث خیر الناس الحال المرتحل در ظهیری گفته تراویح نشسته بی عذر روا بر صحیح نه سنت بحرکه این بقولی مستحب و اگر امام نشیند قوم با بر صحیح روا بود لیکن قوم را نزدیک شیخین قیام مستحب و نزدیک امام محمد نبود مکروهست که مقتدی نشیند وگاه رکوع برخیزد و اقتدا کند و همچنین غالب خواب باید که بعید ازاله آن گزارد و همچنین بام مسجد از جهت گرما اگر تراویح فوت شد بر صحیح قضا نه و اگر چند رکعت رسیده امام بوتر بر خاست اختلافست امام عفرانی گفته که وتر با امام گزارد و پس آنها را قضا کند و حلابی گفته اقتدا در تراویح در دو مسجد روا و امامت در دو جا بقولی مکروهست و بقولی روا و در ملتقی گزارده خواهند بود در مسجدی اذان گفت و بعد از نماز مسجد دیگر گفت و گزارد روا بود و مکروهست اگر گزارد و یا یک مسجد باشد و در مختار النصاب

گفته که فتوی برنا جوازست وهو مختار الخلاصة ودر خلاصه گفته که امامت در تراویح
در دو مسجد بر وجه کمال جایز نیست در مختار انجوابات گفته اگر شک شد در نه سلام
داده بر صحیح دو رکعت گزارند تنها تنها اگر بعض با امام باشند قول اوست کما فی
الکثر در ظهیری و خلاصه گفته اگر بعد سلام قوم را در دو رکعت اختلاف شد امام محفوظ
خود گیرد والا قول کسیکه بروی ظن صدق دارد و اگر سه رکعت بیک سلام گزارد اگر
بر دوم نشسته از یک سلام مجرا شود و دو رکعت قضا دهد لیکن بر صحیح والا بر قول
شیخین اختلاف کرده اند و بقولی از یک سلام مجرا شود و در رکعتین قضا دهد اگر عامد
باشد والا و بقولی فاسد شود و از خیری مجرا نشود وهو الصحیح و این دو رکعت قضا دهد
و دو دیگر بر و لازم نشوند عامد باشد یا ساهی نزدیک امام و نزدیک امام ابیوسف
در عمد مجرا شود و در سهو اما نزدیک امام محمد باطل شوند و دو رکعت قضا دهد و در
سایر نوافل نیز همین اختلاف ست و از امام ابی بکر اسکاف آمده که در تراویح بثالثه
برخاست و در قیام یاد آمد باید که نشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد چهارم ضم کند و این
دو رکعت شمارد و اگر چهار رکعت بیک سلام گزارد و اگر در میان نشسته بر صحیح از چهار واقع
کما فی الذخیره والا نزدیک امام محمد شکند و نزدیک شیخین نزد اما از دو واقع شوند
بر صحیح و همین ست حکم نفل و سنت ظهر لیکن بر باخود فقیه ابی اللیث از چهار واقع
و علیه فتوی الجرجانی که تراویح چون سنت ظهر موکده ست و اگر در ین نه نشیند از
چهار واقع شوند و اگر شش یا هشت رکعت بیک قعده گزارد بر صحیح همچنان ست اما
امام سرخسی گفته که بر اصح فاسد شود و اگر بر هر دو رکعت نشسته هر دو رکعت از تسلیمه
مجرا شوند هو الصحیح کما فی الذخیره و اگر همه بیک سلام گزارده و بر چهار نشسته

برصحیح از وه سلام مجرا شوند واگر در آخر نشست پس از یک سلام مجرا شوند بر صحیح

مسئله مستحب ست چهار رکعت قبل از عصر در هر رکعت عصر یکبار بهر رکعت ادرا

کسبحی باشد واین نماز بسبب بقا را ایمان ست کما فی الترغیب وبروایتی در اولی چهار بار

ودر بقیه یک یک کم کند سعادت شهادت یابد کما فی المفتاح وبروایتے از زلزلت

تا تکاثر ودر حدیث آمده که این نماز او را سپری باشد از آتش ومحافظ را قصری

بهشت بنا شود ودر جواهر گفته که چهار ظهر افضلند از تعلم وتعلیم واز چهار عصر اینها

واز کتابت علم وچهار رکعت قبل از عشا ودر جلالی گفته که سنت عصر از اینها قوی‌تر

اند وچهار رکعت بعد از وی ودر اول وثالث آیة الکرسی سه بار ودر باقی سه قل اعوذ

شب قدر یابد وحاجات او روا شوند کما فی الملتقط وبروایتے در اول آیة الکرسی

سه بار ودر دوم اخلاص سه بار ودر سوم فلق سه بار ودر چهارم ناس سه بار

کما فی الترغیب ودو رکعت نشسته بعد از وتر در اول از زلزلت ودر دوم تکاثر وبروایتے

الذین یقولون ودر هر رکعت از سبب بقا را ایمان ونیت حفظ ودر آخر گوید وانا علی ذلک

من الشاهدین کما فی الکنز ودر جواهر گفته اگر در نماز شهد الله بخواند وبگوید ونحن علی

ذلک من الشاهدین یا وانا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادت

لیرد الی وقت حاجتی ان شاء الله نماز نشکند که تسبیح ودعا در قیام مشروع ست

چون استفتاح وقنوت ودر ترغیب گفته که این آیت را تا الاسلام خواند ودر حیرة

الفقها گفته آنچه گویند پس از نماز وتر نماز دیگر نیست سخن عوام ست اصلی ندارد

ونماز ضحی بعد از طلوع تا زوال از دو تا دوازده اما در ظاهر روایت چهار رکعت ست

بقرارت والشمس واللیل والضحی والم نشرح وفی الحدیث من صلی الضحی

فی مسجد جماعة ثم جلس فی مصلاه حتی تطلع الشمس ثم یصلی
رکعتین او اربعاً حرم الله جلده علی النار کما فی الکنز و در ترغیب گفته چون
آفتاب بلند شود دو رکعت گزارد و در هر یکی اخلاص پنجبار عبادت هفتاد ساله بنام او نویسند
و گناهان هفتاد ساله بیامرزد و ثواب آنرا دهی چهار بنده و تصدق دو هزار دینار یابد و
امیر المؤمنین ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده از پیغمبر علیه السلام که بگزاردن دو رکعت
نماز چاشت حق تعالی گناهان بیست ساله او بیامرزد و بچهار رکعت گناهان چهل ساله و
بشش رکعت گناهان شصت ساله و بهشت رکعت گناهان هشتاد ساله و بده رکعت گناهان
صد ساله و بدوازده رکعت گناهان بیست ساله الا کبایر و برای او در بهشت قصری بنا شود
که طرفین او دیده نشوند و فی الحدیث من صلی اثنتا عشرة رکعة یقرء فاتحة
الکتاب مرة و قل هو الله احد ثلث مرات نزل من السماء سبعون الف
ملك بایدیهم قراطیس بیض و اقلام من نور یکتبون له الحسنات الی یوم
القیمة فاذا کان یوم القیمة یاتی الملائکة الی قبره و معهم الهدایا فیقولون
یا صاحب القبر قم فانك من الآمنین و فی الحدیث من صلی الضحی اثنتا
عشرة رکعة فلیقرء فی کل رکعة بفاتحة الکتاب مرة و قل هو الله احد
والمعوذتین ثلثا فی کل ربع ان سأل الله اعطاه و ان دعاه اجاب و ان استغفر
غفر الله پیغامبر علیه السلام بعد از نماز چاشت صد بار گفتی اللهم اغفر لی و ارحمنی
و تب علیّ انك انت التواب الرحیم و نماز تسبیح در شرح حصن گفته که این نماز ثابت
کرده و ثواب عظیم و اجر جسیم است و فی الحدیث اذا انت فعلت ذلك غفر الله لك
ذنبك اوله و آخره قدیمه و حدیثه خطأه و عمده صغیره و کبیره و سره

وعلانیته وخرجت من ذنبك كيوم ولدتك امك واین چهار رکعت ست بدو قعده وبیک سلام بنیت سنت تکبیر گوید وثنا خواند پس پانزده بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس تعوذ وتسمیه فاتحه خواند وسورتی بقدر ده آیه ضم کند وبروایتی تکاثر وعصر وکافرون واخلاص لیکن در خزانه درویشی گفته که در هر رکعت ده بار اخلاص خواند پس از این کلمات را ده بار گوید وپس رکوع ده ده در رکوع وقومه وسجدتین وجلسه این کلمات را بعد از تسبیح همگان بار گوید وبروایتی بعد یازدهم ودهم بار لاحول را نیز ضم کند کما فی الخزانة وبعد از سجده دوم ده بار بر خیزد چون اولی گزارد وهمچنین ثالثه ورابعه وبروایتی قبل از فاتحه تسبیح نگوید وبعد از سوره پانزده بار وبعد از سجده دوم ده بار گوید لیکن مختار وحسن روایت سابعه ست ودر شرح گفته که سابقه ارجح ست کما فی الترمذی والاذکار وقوت القلوب والاحیاء والقنیه وغیرها والسنت مختاره واین نزدیک اکثر شافعیه واین نماز هر روز گذارد واگر نتواند هر جمعه والا هر ماه والا هر سال والا در عمر یکبار که این کفارت همه گناهان ست وتحیه مسجد در کنز گفته که این سنت نزدیک ما وواجب نزدیک شافعی مگر بعد از وقت فجر ونماز عصر که درین اوقات تسبیح وتهلیل ودرود گوید کما فی الجامع واین در روز یکبار ست وچون درآید بقول او لا نشیند بعده برای تحیت برخیزد لیکن عامه برآنند که بعد از تحیت نشیند وعلیه الفتوی کما فی الترغیب وباداء فریضه ساقط شود اما اگر قبل از اداء فریضه برآید درآید وفریضه گزارد تحیت ساقط نشود وشش رکعت بعد از سنت مغرب قبل از تکلم واشتغال واین نماز اوابین ست

وفی الحدیث مَن صَلّی بَین صَلوٰة المَغرِبِ وَالعِشاءِ عِشرین رَکعَةً حَفِظَ اللهُ لَهُ وَاَهلَهُ وَمالَهُ وَدینَهُ وَاَخرَتَهُ و بروایتی بشش رکعت بسه سلام و در حدیث آمده هرکه بعد از مغرب شش رکعت گزارد و در میان سخن نکند باشند او را برابر عبادت دوازده ساله کما فی الجامع و در ترغیب گفته هرکه بعد از شام دو رکعت گزارد بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و شهد الله یکبار و اخلاص پنجبار و معوذتین یکبار سختی جانکندن و همه دشوار رهیابر و آسان شود و این نماز اوابان ست و این نام درست از وی است چون او سر از گور برکند آن در نداکند که راه تو بر بهشت و در مفتاح گفته هرکه دو رکعت بعد از نماز شام گزارد و بعد از فاتحه کافرون یکبار از تاریکی گور و عرصات و صراط برهد و به بهشت رسد و نماز تهجد

بیت خوبکاری ست در شبان دراز ❊ دیده بیدار و با خدا همراز ❊ و در جلالی گفته فاضلتر آنست که در نصف اخیر بر خیزد وقت سحر در جامع گفته که این هشت رکعت ست بیک سلام یا بدو سلام و در شرح حصن گفته که اقل آن دو رکعت ست و اگر دهو متعذر شود ساعتی مستقبل نشیند و ذکر و دعا کند و در کنز گفته تهجد بعد از خواب ست و نماز یکه قبل از نوم بود تهجد نبود و فی الحدیث اَفضَلُ الصَّلوٰةِ بَعدَ المَکتُوبَةِ قِیامُ اللَّیلِ و دو رکعت نماز استخاره و در هر رکعتی اخلاص سه بار و در شرح خبه گفته که بقول یا کافرون و اخلاص و بقول و ربک یخلق ما یشاء و یختار و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة و اکمل جمع ست و بعده بگوید

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَستَخیرُکَ بِعِلمِکَ وَاَستَقدِرُکَ بِقُدرَتِکَ وَ اَسئَلُکَ مِن فَضلِکَ العَظیمِ فَاِنَّکَ تَقدِرُ وَلا اَقدِرُ وَتَعلَمُ وَلا اَعلَمُ

جلد اول

وَوَجِلَتِ الْقُلُوبُ مِنْ خَشْيَةٍ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
وَاَنْ تُعْطِیَ حَاجَتِیْ وَهِیَ کَذَا وَکَذَا مستجاب شود واین دعا را زنهار سفها
میاموزید مباد ابر گناهی یا قطع رحم دعا کنند در جلابی گفته که چون پیغمبر علیه السلام
را نعمتی میرسید میفرمود الحمد لله الذی یتم الصالحات بنعمته بعده دو رکعت میگزارد
یا سجده میکرد و چون چیزی مکروه را محبوبی میرسید الحمد لله میگفت و اگر مکروهی میرسید
الحمد لله علی کل حال میگفت و در کنز گفته سجده شکر نزدیک امام مکروه ست
قربت نیست و نزدیک صاحبیه قربت ست و آنچنان ست که روی بقبله کند و تکبیر
گوید و سجده کند حمد و تسبیح گوید و تکبیر گویان سر بر کند لیکن از محیط گفته
که آن محمولست بر ایجاب و این بر جواز پس بر هر نعمت واجب نباشد اما جایز
که بحصول نعمت یا بتذکر نعمت سجده کند و علیه الفتوی و سجده مناجات بعد از نماز منع
نیست لیکن در تلاوت جلابی گفته سجده که بعد از نماز میکنند مکروه ست در خلاصه
و در خزانه و سراجیه و ملتقط گفته نماز به نیت خصوم نباید گزارد که فایده ندارد و در جنبه گفته
که نماز لیلة الرغایب لیلة البراءة و لیلة القدر موضوع ست و فعل او بدعت ست لیکن
در شرح او گفته که نماز لیلة الرغایب را در احیا گفته اگرچه در رتبه تراویح نیست
لیکن اهل قدس بر مواظبت او اجماع کرده اند و ترک نکرده اند و آن دوازده
رکعت ست بین العشائین المغرب بشش سلام در هر رکعت بعد از فاتحه قدر
سه بار و اخلاص دوازده بار بعد از فراغ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَعَلٰی اٰلِهٖ هفتاد بار سجده کند و هفتاد
بار گوید سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوْحِ

پس بنشیند و هفتاد بار گوید رب اغفر لی وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی العظیم باز سجده کند هفتاد بار گوید سبوح تا آخر بعد حاجت خواهد روا گردد و نماز شب برات در قوت القلوب وغیر آن گفته که سلف این را صلوة الخیر می نامند و این نماز را بسیار بجماعت میگزارند و آن صد رکعت به پنجاه سلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص ده بار امام حسن گوید که سی صحابه مرا این حدیث روایت کرده اند که هر که این نماز گزارد حق تعالی برو هفتاد نظر کند به هر نظر هفتاد حاجت او روا شود ادنی این مغفرتست و نماز شب قدر مفتی الثقلین امام نسفی و علامه قاضی در جواهر گفته و آن دو رکعت ست بعد از فاتحه اخلاص هفت بار بعد از فراغ هفتاد بار استغفار را و با مادر و پدر آمرزیده شود در صوفیه گفته که شب قدر شب بیست و هفتم ماه رمضان ست نزدیک جمهور هو الصحیح و علیه الفتوی و در حدیث آمده هر که درین شب برنج و حسرات خود حق تعالی گناهان او بیامرزد نو و کهنه خطا و عمدا سرا و علن و کسیکه این شب را برپا دارد ایمانا و احتسابا همه گناهان ماضیه او ناچیز شوند مراد از ایمان تصدیق ست بثواب و از احتساب اقبال و خشوع و نماز شب معراج شب بیست و هفتم ماه رجب ست پیغامبر گفت علیه السلام هر که درین دوازده رکعت گزارد بشش تشهد و یک سلام در هر یکی فاتحه و سورتی و بعد از فراغ صد بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و صد بار استغفار و دعا کند برای دنیا و آخرت و نیت روزه بامداد کند مستجاب شود مگر چون برای گناه باشد مسئله در جلالی گفته که طول قیام در نوافل فضلست از کثرت رکعات نزدیک امام و

امام ابو یوسف و اگر وی دارد از قرآن که از دو کم نمیکنند این افضلست والا آن
و نزدیک امام محمد کثرت فضلست و در جامع گفته افضل چهار رکعتست نزدیک امام
مطلقًا و همچنین در روز نزدیک صاحبیه اما در شب دو افضل ست و علیه الفتوی
و مکروه ست که در روز از چهار افزاید و بروایتی از امام نه و در وی است بی کراهت که در
شب شش رکعت یا هشت بیک سلام گزارد و افزون ازین مکروه ست لیکن
در خلاصه گفته که اصح نه و لازم شود اتمام دو رکعت بشروع در نفل در هر وقت که
نیت اکثر کرده مگر چون بگمان ما علیه شروع کند چنانچه در ظهر آغاز ید بگمان آنکه
نگزارده بعده یاد آمد او را اتمام لازم نه و نه قضا با فساد و در برجندی گفته لزوم
آنگاه ست که شروع بقصد باشد و الا نه چنانچه بعد از اخیره سهو برخاست و آن
رکعت گزارد با فساد آن قضا لازم نه اگر در سنت شروع کرد پس یاد آید بقطع قضا
لازم شود و تبعو و تقبو نه در چهار گانی در دوگانه اول یا دوم قطع کرد دو رکعت قضا
دهد و نزدیک امام ابو یوسف در اول چهار قضا کند و سنت ظهر برین خلاف ست
و بقولی چهار قضا کند باتفاق احتیاطًا و علیه فتوی الفضیلی کما فی المکارمی چهار
نیت کرد و بعد و سلام داد بروی چیزی نه دانا امام ابویوسف آمده که دو رکعت
قضا کند اگر در میان نه نشیند سجده سهو دهد و نزدیک امام محمد باطل شود که قعده
اولی در نفل نزدیک او فرض ست در جامع گفته روا ست نفل نشسته و چنان نشیند
که در قعده و علیه الفتوی لیکن گاه رکوع مستحب ست که برخیزد چند آیت بخواند آنگاه
رکوع کند و اگر نخواند روا بود کما فی الخلاصه این آنگاه ست که درست استاده شود
اما اگر قبل از اتمام قیام رکوع کند روا نه که رکوع بار کوع قایم ست یا رکوع قاعد کما

فی الخزانه و ثواب این نیه قایم ست اگر عذر ندارد والا برابر او باجماع اما فرض و واجب و نذر و سنت فجر قاعدا بی عذر روا نه لیکن در برجندی گفته که تا ذر اگر تصریح بقیام کرده نشسته روانه و الامختار ست و مکروه ست شروع نفل استاده و اتمام آن نشسته بی عذر نزد یک امام و نزد یک صاحبیه روانه بر دوم نشسته یا بر سوم

فصل هژدهم

در وظایف ملوین چون بامداد برخیز د گوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار هر که هر روز و هر شب سه بار گوید هیچ بلای ناگهانی بوی نرسد کما فی الجنه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم هر یکی ده بار ملایکه او را از شر دیوان نگاه دارند کما فی الترغیب و هیچ مکروهی بوی نرسد و خواب بد نبیک شود کما فی الحیرة لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم ده بار هر بامداد بگوید هیچ بلای عقبی بوی نرسد و هر شام شیطان او را کید نتواند کرد و نزدیک خواب بلای دنیا بوی نرسد کما فی الکبریا

مَنْ لَا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ وَیَا مَنْ لَا یُغَلِّطُهُ السَّائِلُوْنَ وَیَا مَنْ لَا یُبْرِمُهُ اِلْحَاحُ الْمُلِحِّیْنَ اَذِقْنِیْ بَرْدَ عَفْوِكَ وَحَلَاوَةَ رَحْمَتِكَ یکبار آمرزیده شود و اگرچه گناهان او بقدر کف دریا یا نجوم آسمان باشد کما فی المجموعه اَللّٰهُمَّ اَصْبَحْتُ مَا اَمْسَیْتُ اُشْهِدُكَ وَاُشْهِدُ حَمَلَةَ عَرْشِكَ وَمَلَائِكَتَكَ وَجَمِیْعَ خَلْقِكَ اَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُوْلُكَ یکبار آزاد شود ربع از آتش و بار نصف سه بار سه ربع و چهار بار کل او حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم هفت بار روز و شب غم دنیا و آخرت از و دور کند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هر یکی صد بار در روز و شب ثواب صد حج و صد غزوه و عتق صد بنده یابد سبحان الله وبحمده صد بار

روز و شب کسی در قیامت بعمل فاضلتر از و نیارد مگر کسیکه از و زیاده کند الکل فی الجنة

و چون پای از خانه بیرون نهد برای نماز و غیره گوید بسم الله توکلت علی الله لا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم سه فرشته گویند کفیت و وقیت و هدیت و باید آهسته

نرود اگر چه اقامت شنود که رسول ص فرمود در راه مسجد مدوید آنچه دریابید گزارید و آنچه

در نیابید تنها گزارید و نیز فرمود که قایت را دو ثواب است یکی ثواب طلب جماعت و دیگر ثواب

غم فوت آن و نیز فرمود هر که بمسجدی رود بهر گامی ثواب یکسال طاعت نویسند و اگر

در آن مسجد برای سخن علم رود بهر گامی او را ثواب هزار ساله طاعت نویسند و نیز فرمود

که بهر گام در رفتن و بازگشتن ده حسنه نویسند و ده گناه دور کنند و بروایتی در آن نگاه نگاه

و در ین دو گان دو گان و چون بدر مسجد رسد علیه را ابو سعید نعلین از پای خود برکشد

و بدست چپ گیرد و بنیاز تمام پای است درون نهد و گوید بسم الله والحمد لله

وسلام علی رسول الله وعلی ملائکة الله توکلت علی الحی الذی لا یموت

اللهم صل علی محمد وبارک وسلم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک وجنتک

واعطنا بفضلک وکرمک اگر در مسجد کسی باشد گوید السلام علینا من ربنا

والا اگر نماز باشند جهر بقرآن و ذکر نمیکنند سلام دهد بلفظ جماعت بر تعریف یا تنوین و

آن فاضلتر که در آن ثواب سی حسنه و در ین ثواب ده والا گوید السلام

علینا وعلی عباد الله الصالحین و اگر بعضی نماز کنند و بعضی فارغ سلام کند و نعلین

در دست راست و چپ پای تنگ کند و پس نهد که دل بو ملتفت شود بلکه در قدام نهد

چنانکه مقابل روی او نشود که میان مصلی و قبله چیزی گیرد و اگر چه مصحف و چون نشیند گوید

اللهم انزلنی منزلا مبارکا وانت … لیکن جهد کند تا در صف اول نشیند پیش پشت

امام واگر جای نیابد در یمین امام والا در چپ امام والا در صف دوم وسوم وغیره
اگر در صف فرجه باشد او را بند کند واگرچه بخرق حاصل آید و نباید که بعد از کمال
صف مزاحمت کند و ایذا رساند و فی الحدیث مَنْ تَرَكَ الصَّفَّ الْاَوَّلَ
مَخَافَةَ اَنْ يُؤْذِيَ مُسْلِمًا فَصَلّٰى فِي الصَّفِّ الثَّانِيْ اَوِ الثَّالِثِ
اَضْعَفَ اللّٰهُ اَجْرَ الصَّفِّ الْاَوَّلِ واگر بعد نعود یکی دیگر کلانتر از وی یا اهل
علمی در آید باید که خود متاخر شود و او را مقدم کند کذا فی الترغیب والکنز و اگر کسی
در مسجد مصلا انداخته بر ان نه نشیند مگر چون جای تنگ باشد کما فی المطالب
و بعد از ین مشغول بحق تعالی نشیند و قبل از شروع سوی سر فرو گزارد و فی
الحدیث دَعْ شَعْرَكَ حَتّٰى يَسْجُدَ مَعَكَ کما فی الصوفیه و سوسه ناس خواند
که این سید پست از شیطان کما فی الکنز و در آن کوشد که تکبیر اولی با امام رسد و فوت نکند
و فی الحدیث اَلتَّكْبِيْرَةُ الْاُوْلٰى خَيْرٌ مِّنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا این در شان یکی
از صحابت رض که پرسید یا رسول الله اگر من ثالث مال خود یک لکه و هشتاد هزار
دینار صدقه کنم ثواب تکبیر فاتیه در یابم فرمود نه و این حدیث گفت کما فی الترغیب
و در نماز بحضور دل در آید هر چند حضور اکثر درجات بیشتر دارد ولی آنکه دل و زبان
را در تلاوت جمع کند و باندیشه آخرت و تدبیر خیرات مشغول شود ذکر این فریب
شیطانست کما فی الکنز و سعی کند در اخلاص و احتراز کند از عجب و ریا و فی الحدیث
اَلْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهٗ
يَرَاكَ نهی دولت که مولی بنده خود را در نماز ببیند و نهی خسارت
بنده غیر رضای خود را گزیند در مفتاح گفته هر که وضو تمام کند

وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اَللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هٰذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ
لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَاقْدِرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ
لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هٰذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي
دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي
عَنْهُ وَاقْدِرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ أَوْ كُنْتُ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ وَفِي رِوَايَةٍ
رَضِّنِي وحاجت خود را گوید بعد از دو تکبو در میان دعا واین بزبان گوید [illegible]
[illegible] آنچه اتفاق افتد کند و تکبو آنچه با دل کشد و بروایت انس از پیغامبر
[illegible] ند بعده آنچه در دل او افتد خیر در وست واگر این [illegible]
[illegible] خانه مجری نشود واگر چهار رکعت گزارد اختلاف ست و
اگر اراده تزویج باشد خطبه پوشیده کند و منونکو سازد و بعد از مکتوبه حمد و ثنا گو
واین دعا خواند اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ
عَلَّامُ الْغُيُوبِ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنَّ فِي تَزْوِيجِ فُلَانَةٍ خَيْرًا لِي فِي دُنْيَايَ
وَآخِرَتِي فَاقْدِرْهَا لِي وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِهَا خَيْرًا مِنْهَا لِي فِي
دِينِي وَآخِرَتِي فَاقْدِرْهَا لِي ودر کنز گفته آنچه بر کاغذ پارها نویسند
افعل ولا تفعل نباید کرد که بدعت ست واستخراج روافض ودر شرح [illegible] گفته که نماز
حاجت دوازده رکعت ست به شش قعده و یک سلام در روز یا شب و بعد التحیات
تکبیر گوید و سر بسجده نهد و فاتحه و آیت الکرسی همگان بار بخواند و ده بار لَا
إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بعده گوید اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ

ومنتهی الرحمة من کتابک واسمک الاعظم وجدک الاعلی وکلماتک التامة ان تقضی حاجتی هذه بعده سر از سجده بردارد و سلام دهد حق تعالی حاجت او را روا کند پیغامبر فرموده که زنهار این نماز را بسفها میاموزید و سجده خیر در نوافل قبل از سلام نزدیک بار روا است چنانکه کراهت کرمانی باین شیرست و این نماز برای قضای حوائج بمرات تجربه رسیده و در ذخیرة الفقها از امام نجم الدین نسفی گفته که نماز قضای هزار حاجت مرا خواجه خضر علیه السلام تعلیم کرده و آن دو رکعتست هر وقت که تواند و شب جمعه فاضلتر در اولی بعد از فاتحه کافرون ده بار و در دوم اخلاص ده بار بعد از سلام سر بسجده نهد و ده بار درود گوید و ده بار اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا ربنا عذاب النار و ده بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و ده بار یا غیاث المستغیثین اغثنا انگاه حاجتها یک یک شمار دهید انکه یاد آید بعده گوید یا رب هزار حاجت دینی و دنیوی من روا کن و نیز هر کرا مهمی باشد پس از وضوء تازه دو رکعت گزارد پس روی بقبله چهل و یکبار فاتحه خواند و بسر هر فاتحه تسمیه دو بار پس سر بسجده نهد و حاجت خواهد البته روا شود و در مفتاح حصن گفته هر کرا حاجتی باشد باید که چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد و غسل کند و بجای نماز جمعه دان شود و چیزی تصدق کند و بعد از نماز جمعه بگوید اللهم انی اسألک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم واسألک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی لا تأخذه سنة ولا نوم الذی ملأت عظمته السموات والارض الذی عنت له الوجوه وخشعت له الاصوات

۲۹۴

ونماز به حضور دل خواند در رکوع وسجود تمام بجا آرد آن نماز گوید حفظک الله کما
حفظتنی بعده بالا رود با نور وبرهای آسمان او را کشایند ومصلی را شفاعت
کند و اگر نماز را ضایع کرده ونیکو نخوانده ورکوع وسجود تمام نکرده گوید ضیعک الله
کما ضیعتنی بعده بالا رود با سیاهی وتاریکی چون بآسمان رسد درهای
بسته شوند وآن نماز را چون جامه کهنه بپیچند وبر روی او زنند وبعد از فراغ نماز
کلمه طیب گوید فاروق گوید رض یکبار آمر دیده شد که بدو می ثواب انبیا بوی دهند و
بسومی ثواب ملایکه واز امام رض پرسیده شد از آنها که کلمه طیب را بعد از مکتوبه
میکنند گفت آنها بر افضیاند که پیغامبر ع با صحابه کرام رض کلمه را بعد از نماز
متصل باواز بلند میگفت وتبعو بعد از دعا واین ضعیف ست کما فی طلبة البررة
وخلاصة الحقایق وآیة الکرسی خواند وفی الحدیث مَنْ قَرَءَ اٰیَةَ الْکُرْسِیِّ
دُبُرَ کُلِّ صَلٰوةٍ مَکْتُوْبَةٍ لَمْ یَمْنَعْهُ مِنْ دُخُوْلِ الْجَنَّةِ اِلَّا الْمَوْتُ وَلَمْ یُوَاظِبْ
عَلَیْهَا اِلَّا صِدِّیْقٌ اَوْ عَابِدٌ کَمَا فِی الْکَنْزِ یعنی هیچ واسطه نباشد مگر موت
در بهشت در آید امی در قبر که روضه باشد از ریاض بهشت یا در جوف طایر که
معلق باشد باشجار بهشت وخواننده در پناه خدای تعالی باشد تا نماز دیگر
کما فی شرح النخبة واز ابن عباس رض آمده که جبرائیل بکلیم الله علیه السلام آمد و گفت
هر که عقب هر نماز مکتوبه گوید اَللّٰهُمَّ اِنَّا نُقَدِّمُ اِلَیْکَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْ کُلِّ
نَفَسٍ وَلَمْحَةٍ وَلَحْظَةٍ وَخَطْرَةٍ وَطَرْفَةٍ یَطْرِفُ بِهَا اَهْلُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَکُلِّ شَیْءٍ هُوَ فِیْ عِلْمِکَ کَائِنٌ وَقَدْ کَانَ اُقَدِّمُ اِلَیْکَ بَیْنَ
یَدَیْ ذٰلِکَ کُلِّهٖ بَعَدَدِ ذٰلِکَ کُلِّهٖ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الخ بدرستی که

٣٠١

در روز بیست وچهار ساعت ست بهر ساعتی سوی من آید از ان بنده هفتاد هزار

نیکی تا نفخ صور و فرشتگان شمار آن نیکیها مشغول باشند کما فی شرح النخافیه دو وقف

نه کنند بر کلمه ملکه بر القیوم واین در بعضی بجمع بسوال ارد امام صادق گفته رض هر که تا

خالدون خواند از وسوسه شیطان ایمن گردد و فقیر غنی شود و رزق رسد او را و از انجا که نه ام

و نمیرد تا جای خود در بهشت نه بیند و در خبر مشهور آمده هر که فاتحه وآیة الکرسی و آمن الرسول

و شهد الله و قل اللهم پس هر فریضه بخواند حق تعالی سوگند یاد کرده که هفتاد بار هر روز

برحمت در وی نگرم و هفتاد هزار حاجت او برآرم و او را بدار الجلال ساکنم کما فی

المفتاح سبحان الله حین تمسون تا تخرجون سبحان ربک رب العزة عما یصفون الخ هر که

بعد از هر نماز خواند در نامه او نیکیها نویسند بعدد نجوم آسمان و قطره باران و برگ درختان

و خاک زمین و چون بمیرد بعدد هر حرف ده نیکی یابد در گور کما فی المدارک اعوذ بالله

السمیع العلیم من الشیطان الرجیم سه بار هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره حشر هر که

صباح و مسا خواند موکل کند حق تعالی با و هفتاد هزار فرشته تا او را دعا کنند برحمت و اگر

بمیرد شهید میرد اخلاص و معوذتین سه گان بار هر صبح و شام بخواند هیچ مکروهی نرسد

سبحان الله ده بار الحمد لله ده بار الله اکبر ده بار و انفراد این کلمات اولیتر ست از اجتماع

که ذاکر را بهر حرکت ثوابست با نگشتان باشد یا بغیر و این ترتیب نیکوترست سبحان الله

سی و سه بار الحمد لله سی و سه الله اکبر سی و سه بار لا اله الا الله وحده لا شریک له

له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یکبار آمرزیده شود و اگر چه گناهان او بقدر کف

دریا باشند و این جزا نباشد مگر مداوم را مگر آنکه بسهو ترک کند و چون یاد آید گوید که

سهو فاصل نه و همچنین واسطه اندک و شغل بود و دیگر گفته اند راتبه فاصله ست لیکن

جلد اول

ظاہر است کہ فاصلہ نیست کہ اشتغال بر اتبہ از انہا اولیتر است کہ اینہا تکملات
فرایض اند با آنکہ جمع ممکن ست و تحیل کہ راتبہ فوت شود لا الٰہ الا اللہ وحدہ
لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی و یمیت بیدہ الخیر وھو علی کل شیء
قدیر و در کنز گفتہ و ہو حی لا یموت نیز گفتہ ہر کہ بعد از نماز فجر و مغرب قبل از تکلم و رفع
زانو دہ بار گوید باشد در ا بہر یکے ثواب دہ حسنہ و محو دہ گناہ و رفع دہ درجہ صد سالہ راہ
و ثواب اعتاق دہ بندہ و محفوظ بود از شر شیطان و بلایا و در آن روز از گناہی نفعتید
لیکن در کنز گفتہ کہ شومی گناہ بدو نرسد مگر شرک و علما در مثال این احادیث گفتہ
اگر فاعل ہیچ گناہ ندارد در احسنات و درجات نویسند و اگر صغیرہ و کبیرہ دارد
آن مغفور شود و این مخفف و ہمچنین اگر ہمین کبیرہ دارد پس کہ غفران کبائر بفضل
حق تعالیٰ ست یا بشفاعت یا بتوبہ اللّٰہم اجرنی من النار یا مجیر
ہفت بار بعد از فجر و مغرب قبل از سخن اگر در آن شب میرد از دوزخ خلاصی یابد
اللّٰہم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و مینا سر علیہ
السلام بعد از فراغ نماز دست راست بہ بالای سر
مے مالید و مے گفت بسم اللہ الذی
لا الٰہ الا ھو الرحمن الرحیم
اللّٰہم اذھب عنی الحزن فا
الحزن و ہرگز ترک مینکرد اللّٰہم انی
اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة اخیر
دارین اللّٰہم انت ربی لا الٰہ الا انت خلقتنی و انا

عَبْدُكَ وَاَنَا عَلٰی عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ اَبُوْءُ لَكَ
بِنِعْمَتِكَ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِیْ فَاغْفِرْ لِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا
اَنْتَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ هر روز و هر شب بگوید چون بمیرد
از اهل بهشت باشد گفته اند که گناه بقدر امکان از خلق سهو شده و لهذا در قوت
القلوب گفته اگر سهو شده معذب نشود بآن گناه اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
عَالِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ اِنِّیْ اَعْهَدُ اِلَیْكَ بِاَنِّیْ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُوْلُكَ وَ
اَنَّكَ اِنْ تَكِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ تُقَرِّبْنِیْ مِنَ الشَّرِّ وَتُبَاعِدْنِیْ
مِنَ الْخَیْرِ وَاِنِّیْ لَا اَثِقُ اِلَّا بِرَحْمَتِكَ فَاجْعَلْ لِّیْ عِنْدَكَ عَهْدًا
تُوَفِّیْنِیْهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ هر صبح و شام اینها را مهر
کنند و زیر عرش نهند و روز قیامت ندا دهند کجا یند آنکه عهد شان نزد یک
رحمان ست در آیند و در بهشت کذا فی المدارک و بروایت ابن مسعود الا انه
نزک عندک و ذکر الواو مکان الفاء فی فانک و الاول روایت ابن سعید رض
و درود ده بار در صبح و شام شفاعت آنسرور صلعم او را در یابد و در حیرة گفته
ثواب آن نداند مگر حق تعالی اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
بیست و هفت بار یا پنج بار هر روز باشد از آنها که دعای شان مستجاب است
و روزی داده شود ببرکت شان اهل زمین اکل ذلک فی الجنة و شرح حدیث و حدیث
آمده که حق تعالی کینه و حسد را از دل او ببرد و او را از ابدال نویسانند و بعده هر
مؤمن و مؤمنه او را حسنه نویسد در روز قیامت همه گویند خدایا این ما سا

مغفرت سیخواست اورا بیامرز کما فی مفتاح الخیرات للهمدانی لا اله الا الله الملک الحق المبین صد بار از فقر امان یابد و لز عذاب گور امان یابد و در بهشت در آید اللهم اصلح امة محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم سلم علی امة محمد اللهم فرج علی امة محمد اللهم اغفر لامة محمد و لجمیع من امن بک هر که بعد از نماز گوید او را از ابدالان نویسند کما فی الترغیب در کنز گفته که بعد از فجر و عصر در محل نماز مستقبل قبله نشیند و این وارد است کما فی النهایت ملکه اولیتر کما قاله الحجة و فی الحدیث من صلی صلوة الصبح ثم جلس یذکر الله حتی تطلع الشمس کان له حجابا و سترا من النار و له فی الفردوس سبعون درجة و فی اخری فکانما اشتری اربعة من اولاد اسمعیل و اعتقهم و فی اخری من صلی الفجر فی جماعة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجر حجة و عمرة تامة تامة تامة یعنی این سه اجر اجر نماز فجر و اجر قعود و اجر اشراق و این ثواب ذاتی ست نه مضاعفی چنانکه بعد قرات اخلاص و مراد از ذکر تسبیح ست و تهلیل و درود و دعا و شامل این نه قرآن را اولیتر آنست که قرآن در اوقات مکروه نخواند کما فی شرح الحصن و اگر انتقال از انجا اسلم و احرم باشد بعد از تهلیل نه کند و تکلم رود و احتراز کند از خواب که مکروه ست و اگر غلبه کند برخیزد و اگر خواب نرود چند گام بجانب قبله و بعد مستقبل باب کرده و پشت ندید اگر خواهد که از مجلس یا از مسجد برخیزد گوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله

اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ کہ این مجلس ذکر را چون مہر یست تا روز قیامت و مجلس لغو را کفارت کما فی الترغیب و این را سہ بار گوید کما فی الجنۃ و اہل مجلس را سلام کند کہ این از اول فضلیت و شرکت ست در ہر خیر کہ بعدا و کنند و فی الحدیث مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُسَلِّمُ عِنْدَ رُجُوْعِهٖ مِنَ الْمَجْلِسِ اِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهٗ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى بَدَنِهٖ اَلْفَ حَسَنَةٍ وَرَفَعَ لَهٗ اَلْفَ دَرَجَةٍ وَاسْتَغْفَرَ لَهُ الْمَجْلِسُ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ و این سلام سنت ست و جواب او واجب صحیح و بقولی مستحب کما فی شرح الحصن و چون بر مسجد رسد گوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ کما فی الجنۃ و چون بخانہ رسد تسمیہ گوید و در آید و سورہ اخلاص خواند و فی الکنز مَنْ قَرَءَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ حِيْنَ يَدْخُلُ مَنْزِلَهٗ نَفَى اللّٰهُ الْفَقْرَ عَنْ اَهْلِ ذٰلِكَ الْمَنْزِلِ وَالْجِيْرَانِ و باہل خانہ سلام دہد و اگر کسی نباشد گوید السلام علینا و علی عباد اللہ الصالحین بلا آبہ او را جواب دہند بعدہ بکسب شرعی شغل کند کہ این بقدر کفایت خود و عیال فرض ست و روزی از حق تعالی داند و کسب را سبب بیند و شک نکند و زکوۃ بیرون کشد تا عاصی نشود و اگر کاسب نیست بنماز و ذکر شغل کند و خود را فارغ نگذارد و فی الحدیث اِغْتَنِمُوا الْفُرَصَ فَاِنَّهَا غُصَصٌ قاضی در تفسیر وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ گفتہ کہ قیامت روز افسوس ست عاصی از گناہ افسوس کند و مطیع از قلت طاعت و نیم روز قیلولہ کند از جہت قوت بر طاعت و دفع کسل و عبادت و ملتقط از امام محمد گفتہ کہ ہرگز مرا قیلولہ فوت نشدہ ست نہ در حضر و نہ در سفر و فی الحدیث نَوْمُ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ زیرا کہ خواب او بہ نیت میباشد کما فی الکفایہ و منتظر وقت ظہر باشد و دران کوشد کہ قبل از اذان مسجد

رود و در تفسیر وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ گفته اند که سابق کسی ست که قبل از اذان بمسجد رود و مقتصد کسیکه قبل از اقامت رود و ظالم کسیکه بعد از اقامت رود در جلالی گفته هرچند که قبل از وقت رود فاضلتر و اگر اذان بخانه شنود و شغل بکار دیگر کرده ست وَفِی الْحَدِیْثِ اِذَا اَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَکُلُّ عَمَلٍ لِلْاِنْسَانِ فَهُوَ نَصِیْبُ الشَّیْطَانِ در کفایه گفته و در خبر ست که وقت نماز ظهر ملائکه گرد مساجد صفها زنند و از پس ایشان نیز شیاطین صف کشند آنکه اهل مسجد باشد ملائکه او را طرفه گویان بمسجد در آرند و آنکه اهل او نباشد شیاطین او را وسوسه کنند که هنوز وقت دراز ست تا آنکه از جماعت یا از وقت تاخیر کند وَفِی الْحَدِیْثِ عه سَبْعَةٌ یُظِلُّهُمُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّهُ اِمَامٌ عَادِلٌ وَشَابٌّ نَشَأَ فِی طَاعَةِ اللّٰهِ وَرَجُلٌ ذَکَرَ اللّٰهَ خَالِیًا فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسْجِدِ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَلَمْ یَعْرِفْ شِمَالُهُ عَنْ یَمِیْنِهِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِی اللّٰهِ وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ اِلٰی نَفْسِهَا فَاَبٰی وَقَالَ اِنِّیْ اَخَافُ اللّٰهَ کذا فی المشارق وفی الحدیث القدسی عه خَیْرُ الْبِقَاعِ الْمَسَاجِدُ وَخَیْرُ اَهْلِهَا اَوَّلُهُمْ دُخُوْلًا وَاٰخِرُهُمْ خُرُوْجًا وَشَرُّ اَهْلِهَا اٰخِرُهُمْ دُخُوْلًا وَاَوَّلُهُمْ خُرُوْجًا کما فی عین الجامع پس باید که دل بمسجد آویزد و در وقت نماز با کسی نیامیزد و بوجه مذکور بمسجد رود و بعد از سلام فرض زود برخیزد و درنگ نکند مگر بقدر اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ تا آخر که زیاده ازین کراهت ست و بدعت ❊

کما فی خزانة المفتین والترغیب و از نعمان الدین آمده که آیة الکرسی بعد از فرض بخواند نه نشسته و نه ایستاده بلکه بعد از سنت لیکن در واقعات گفته باک نیست
بخواندن اوراد در میان فرض و سنت کما فی شرح الجنة و در منیه از امام حلوانی گفته که کراهت تاخیر سنت آنگاه ست که مقصد اشتغال بدعا بود و اگر اوراد دعا
که بعد از فرض میخواند از جای نماز برخیزد و ایستاده خواند یا در گوشه نشیند و خواند بعد سنت گزارد و در خلاصه گفته که فاتحه از جهت مهمات بعد از فرض بدعت است
و در کنز گفته جهراً و سراً و علیه فتوی الامام المرغینانی و در اختیار امام بدیع الدین مکروه نیست و در اختیار امام جلال الدین اگر بعد او سنت ست مکروه بود و الا نه و در ظهیری
گفته که سنت در جای فرض مکروه ست و در ذخیره گفته که امام البته از جای فرض در سنت و غیر او را افضل آنست که یکدو گام پس شود یا پیش یا یمین یا شمال و یا بخانه رود
و از شرح آثار گفته که بقولی سنت ظهر و مغرب و عشا بمسجد گزارد و نشاید که غیر آن در مسجد گزارد و بقولی نفل در مسجد نیکوست و در خانه نیکوتر و بعد از سنت گوید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ صد بار و اند آن مشغول شود در دوخته گردد و مانع زوال ایمان ایمن باشد و مغفرت و تقصیر محاسب معاف شود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ قَبْلَ كُلِّ اَحَدٍ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ بَعْدَ كُلِّ اَحَدٍ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ حَالٍ یکبار بحمد اول حکم آید که بعدد آنچه در آسمانهاست برای تو نیکی نویسند و بدوم بعدد آنچه در زمین ست و بسوم فرمان رسد که نتوانید شما ثواب او نوشتن من دهم آنچه خواهم کذا فی المفتاح و بعد از فرض عصر امام روی بگرداند و متوجه قوم شود اگر مسبوق برابر او نباشد در صف اول یا آخر

كما فی الظهيريه واگر ممكن باشد بشكر بزو آگاه كنند كه هر نمازيكه بعد او سنت نيست زود روگردانيدن ودست بدعا برداشتن امام ومنفرد را سنت ست وفی الحديث بَعْدَ كُلِّ فَرِيضَةٍ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ ودركيفيت قعود اختلاف ست بقول سرخسی شب بمحراب نشيند وبقول خواهرزاده منحرف نشيند وبقول فخر زاهد اگر علم بيان كند چنان والا چنين كما فی الترغيب ودر كيفيت انحراف نيز اختلاف ست بقولی بسوی يمين قبله وبقولی بسوی يسار قبله تا بيساروی بسوی آن قدر باشد وبيمين او بسوی قبله كما فی المبسوط أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ صدبار والنازعات يكبار در گور او را مگر مطلوب يك قسنماز عم بحيار سكرات بروی آسان شود وگور نگردد وبعد عصر جمعه اَللّٰهُمَّ أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ هفت بار آمرزيده شوند گناهان هفتاد ساله او وتا جمعه ديگر گناه ديگر وی نه نويسند الكل فی المفتاح وبعد از نماز مغرب بسنت تعجيل كند ودر ملتقط از امام اكبر جرجانی گفته اشتغال بسنت قبل از دعا اوليترست ودر مختار الفتاوی تقالی گفته افضل اشتغال بدعا آنگاه بسنت ودر شرح خجنه گفته هركه هر شام گويد أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمُلْكُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَأَعُوذُ بِاللّٰهِ الَّذِي يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ محفوظ باشد از شر ساحران وكاهنان وشياطين بعد ان گفته كه اين فضايل نمی رسد مگر متقيان را نه آنها كه آنها مقرانند بر شهوت ودنيا

العشائين را احیا کند و غفلت نورزد که وقت مبارک ست و دعا درین ساعت
مستجابست کما فی عین العلم پس اگر طالب علم ست مطالعه کتب شریعت کند
و فی الحدیث مُذَاکَرَةُ الْعِلْمِ سَاعَةً خَیْرٌ مِنْ اِحْیَاءِ لَیْلَةٍ و حکایت
از امام ابی مطیع بلخی گفته کیکه مسئله از مسائل ابی حنیفه در شبی بخواند بهتر باشد او را
از صد رکعت تطوع و در کراهیت خلاصه گفته که از امام ابی بکر محمد بن الفضل پرسید
که خواندن قرآن فاضلتر فقیه را یا درس فقه گفت که امام ابو مطیع بلخی گفته
نظر کتب اصحاب ما بغیر سماع فاضلترست از قیام شب گفتند که فقیه نماز
تسبیح گزارد گفت که این طاعت عام ست گفتند که فلان فقیه میگذارد فرمود
که او نزدیک من از عام ست یکی میخواند برای تعلیم دیگر برای عمل آن فاضلتر
و نماز دوستر ست نزدیک حق تعالی از ... و اگر ممکن بود نماز شب و علم
تشغل بعلم در روز چنین کند و اگر روز بعلم شغل نتواند کرد اگر داند که ترقی خواهد شد
او را نظر در علم فاضلتر باشد از نماز و اگر طالب علم نباشد بذکر و نماز شغل کند
و فی الحدیث مَنْ عَکَفَ نَفْسَهُ بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِی الْمَسْجِدِ
لَمْ یَتَکَلَّمْ اِلَّا بِصَلٰوةٍ اَوْ قُرْاٰنٍ کَانَ حَقًّا عَلَی اللّٰهِ اَنْ یَبْنِیَ لَهٗ قَصْرَیْنِ
فِی الْجَنَّةِ مَسِیْرَةُ کُلِّ قَصْرٍ مِنْهُمَا مِائَةَ عَامٍ یَغْرِسُ لَهٗ مَا بَیْنَهُمَا اَغْرَاسًا
لَوْ اَطَافَهَا اَهْلُ الدُّنْیَا لَوَسِعَهُمْ کما فی الصوفیه هر که بعد از مغرب صد بار کلمه طیبه گوید
حق تعالی او را ... شود و از زوال ایمان و عذاب گور نجات یابد کما فی المفتاح
گفته اند که صایم از جهت گرسنگی درین وقت مشوش شود او را ترک ... بهترست
از احیا و بعد از عشا سبحان الله صد بار تا آخره و نیم هزار گناه

کبیره او آمرزیده شود و اینقدر نیکیها یابد و چندین کوشک در بهشت برای او بنا شوند کما فی المفتاح و در خانه گزاردن فاضلتر است خصوصا در شب جمعه و فی الحدیث مَنْ صَلّی الْوِتْرَ لَیْلَةَ الْجُمُعَةِ فِی بَیْتِهِ لَمْ یُکْتَبْ خَطِیئَتُهُ اِلَی الْجُمُعَةِ الْمُسْتَقْبِلَةِ وَاِنْ مَاتَ فِیمَا بَیْنَهُمَا مَاتَ شَهِیدًا وَغَفَرَ اللّٰهُ لَهُ بِکُلِّ رَکْعَةٍ ذَنْبَ سَنَةٍ وَکَتَبَ اللّٰهُ لَهُ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَبُنِیَ لَهُ مَدِینَةٌ فِی الْجَنَّةِ کما فی الکنز و بعد از وتر سه بار تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ هشتاد ساله عبادت در دیوان او نویسند کما فی الترغیب گفت ع برای فاطمه هرکه بعد از وتر سجده کند و پنج بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح گوید بعده سر بردارد و آیة الکرسی خواند باز سجده کند چنان کند سوگند بخدا که آمرزیده شود و ثواب صد حج عمره و ثواب شهدا یابد و هزار فرشته برای او نیکیها نویسند و گویا صد بنده آزاد کرده باشد و دعای او مستجاب شود و شفاعت کند روز قیامت در شصت دوزخی و چون میرد شهید میرد و سجده بعد از وتر بر قیاس قول امام محمد مکروه است الکل فی الملتقط و مدارک گفته که ذی النورین بعیادت ابن مسعود رض رفت و پرسید چه زحمت داری گفت گناهان پرسید چه اشتها داری گفت رحمت حق گفت که طبیب طلبیم گفت طبیب مرا مریض ساخته پرسید چیزی هم گفت حاجت ندارم پس دختران تو دهیم گفت حاجت ندارند که انها را گفته ام که سوره واقعه بخوانند و از پیغمبر شنیده ام هرکه سوره واقعه را در هر شبی بخواند هرگز او را فاقه نرسد و در مختصر شعبی گفته هرکه جسم و جان سوره ملک هر شب خواند روز قیامت یکی از دستاسی او شود

و دیگر از چپا و او را بر صراط گذر انند و در شرح جنه گفته هر که هر شب ده آیت بقره خواند الم تا مفلحون آیت الکرسی تا خالدون لله ما فی السموات تا آخر در آنخانه هیچ شیطان در نیاید ابن مسعود گفته رض از پیغمبر علیه السلام هر که در شب آمن الرسول بخواند بسند باشد او را از آیات سابقه و بقولی از قیام شب در خلاصه و مختار گفته یکی وردی دارد و مهمانی بر آمد اگر کثیر النسیان است ترک نکند و الا تاخیر کند و در کنز گفته فی الحدیث صَاحِبُ الوِرْدِ ملعون وَتَارِكُ الوِرْدِ مَلْعُونٌ این حدیث مخصوص است بیکی از اهل کتاب که او را ورد بسیار میخواند فرمود صاحب الورد ملعون و می ترک کرد فرمود تارک الورد ملعون و بقولی عام است یعنی اگر بی عذری ترک آرد او را گویند تارک الورد ملعون و اگر مصالح مردم بوی وابسته باشد ورد میخواند او را گویند صاحب الورد ملعون و چون خواهد که خواب کند باید که با وضو باشد و فی الحدیث لا تنم الا طاهرا فانك اذا مت مت شهيدا لان ارواح المؤمنين تعرج الى السماء اذا ناموا فما كان طاهرا اذن له بالسجود والا فلا وكانت رؤياه صادقة اگر نتواند تیمم بهتر است از وضو خفتن کما فی الترغیب و شرح حصن گفته که بعد از وضو نماز کند و الا وضو حصم او شود بعده فراش خود بطرف جامه بیفشاند سه بار بدست تا مکروهی بوی نرسد پس بنیه گویان بر پهلوی راست خواب کند و کف راست زیر رخساره نهد ربی باسمك وضعت جنبي فاغفر لي پس سبحان الله سی و سه بار الحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و چهار بار هر که بعد از پنج نماز و وقت خواب چنین گوید

ثواب شش هزار حسنه یابد کما فی المصابیح واین ورد نزد یک خواب برای باد دل
قوة وارتفاع مشقت مجربست کما فی شرح الجنة واخلاص ومعوذتین خواند ودر
کفین دمد وتن خود را بقدر قوت مالد آغاز کند از سر وروی وپیش وانتها کند بر سر
وقفا این کار سه بار کند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم واتوب الیه صبح ومسا هر روز نیز آمده است سه بار بخواند آمرزیده
شود اگرچه گناهان او بقدر کف دریا باشند کما فی المصابیح در حیرت گفته آیة
الکرسی وآمن الرسول وشهد الله وسه بار اخلاص بخواند گویا هر چهار کتاب خوانده
باشد سی بار کافرون بخواند با ایمان رود در کنز گفته کهیعص گوید بهر حرفی
انگشت از دست راست عقد کند وحمعسق گوید بهر حرفی انگشت از دست چپ
عقد کند در کفین دمد بروی وسر وتمام اندام بمالد وتسبیحات نیز بخواند اگر بر شکم
خواهد که خواب کند اولا بر پهلوی راست ساعتی خواب کند انگاه بر پهلوی چپ که این سنت
ست ونباید که بر شکم خسپد مگر به عذر ومکروه است که سر بقبله خواب کند یا دو پای سوی
قبله نشود ودر خانه تنها وبر آستانه خانه وبر بام نامحوطه وبا دست بچربی آلوده نخسپد
ودر آن کوشد که خواب او کم باشد یعنی از جهت ادای فرایض وتحصیل نوافل خواب
کند خاصه در آخر شب بیدار باشد یعنی دایم ذکر کند هنگام غلبه خسپد نه عن الذکر
بغفلت خواب رود واگر رویت پیغمبر علیه السلام خواهد در وقت عشا دو رکعت گزارد در هر رکعت
وهفت بار اخلاص وبعد از سلام سجده کند واستغفار ودرود وسبحان الله والحمد لله تا آخر
هفتگان بار گوید پس بنشیند ودست بردارد وگوید یا حی یا قیوم یا ذا الجلال
والاکرام یا ارحم الراحمین یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما

یا الٰه الاولین والاخرین یا رب العالمین یا رب یا رب یا رب
یا الله یا الله یا الله و بر فراش پاک پهلوی راست رو بقبله خسپید و درود
گویان بخواب رود امید که مشرف شود رزقنا الله تعالی برؤیته فی
المنام آمین و رویت پیغمبر علیه السلام در خواب حق است منکر او مبتدع
و فی الحدیث من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل
بی ولا بالکعبة و در شرح مولانا عصام الدین للمشارق گفته یعنی کسیکه مرا در خواب
بیند بتحقیق ذات مرا بیند که شیطان متمثل نمیشود بمن و نه بصورتی که مضاف بود
بمن و رائی را نفرسید با لقاء آن که این پیغمبر است پس اگر گفته شود یا خطور کند که این
پیغمبر است تحقیق باشد در هر صورت که بیند و اگر چه در صورت پیر هو الصحیح کما فی
المبارق من الامام التاریخی و المطالب من الکاشف و شیطان نمیتواند که بصورت
پیغمبران و فرشتگان و ستارگان و ابر پر آب شود و رویت اصحاب و تابعین
اهل دین برکت و خیر است بقدر رتبه ایشان و در خلاصه گفته که رویت حق تعالی
بخواب نزد بعضی روا است و بقول اکثر مشایخ سمرقند روا نه شیخ ابو منصور ماتریدی
رحمه الله گفته کسیکه چنین گوید از بت پرست بدتر است و محققان مشایخ بخارا برینند
در مختار گفته که اکثر مشایخ ما روا داشته اند بی کیف و جهت و مقابله و خیال و
مثال چنانچه فاروق رض گفته رأی قلبی ربی هو المختار و در کنز گفته و اصح است که میان
خواب و بیداری چیزی بیند یا در بیداری و خواب آنست که حواس کلی از کار رفته چیزی
در نظر خیال آید و این چند گونه است یکی اضغاث احلام که نفس بواسطه خیال ادراک کند
وساوس نفسانی و هواجس شیطانی را و این القای نفس و شیطان بود و خیال او بر نقش

مناسب کند و این التعبیر نباشد از زین استعاذه واجب بود و با کسی نگوید و دیگر رویای صالح که مومن یا ولی یا نبی بیند و آنست بازخواند چنانچه خواب خلیل الرحمن ع یا تاویلی است دارد چنانچه خواب یوسف صدیق ع و این از نمایش حق تعالی است و دیگر رویای صادق که آنست بازخواند یا تاویلی است دارد چنانچه ملک مصر و زندانیان را افتاد و از نمایش روح باشد و فایده در خواب آنست که سالک بر احوال خود اطلاع یابد اگر صفات ذمیمه نفسانی غالب بود هریک در صورت حیوانی نقش بندد حرص در صورت مور و موش و بخل در صورت سگ و بوزنه و حقد در صورت مار و کبر در صورت پلنگ و خشم در صورت یوز و بهیمی در صورت گوسفند و شهوت در صورت درازگوش و سبعی در صورت سباع و ذیب و حیله در صورت روباه و خرگوش و شغال و اگر آنها را بر خود غالب بیند داند که آن غالبند و اگر مسخر بیند داند که بر اینها غالب است و اگر اینها را میکشد و قهر میکند داند که از اینها میگریزد و اگر تغیر بیند به تبدیل دست میدهد و اگر درکشاکش است از زحمت ایمن نبود و اگر آب صاف و دران چشمها و حوضها و دریاها و سبزیها و باغها و قصرها و جواهر و ماه و ستارها و آسمان بیند این همه صورت صفات و مقامات دل است و اگر انوار بی نهایت است و عالمهای نامتناهی و طیران و عروج و طی زمین و آسمان و رفتن بر هوا بیند این همه صفات روحانی و نمایشهای روح است و اگر مطالعه ملکوت و مشاهده ملایکه و هواتف و عرض جنت و سقر و فلک و عرش بیند در سلوک صفات ملکی است و حصول اوصاف حمیده باید که تعبیر از عالم صالح خواهد نه از جاهل و زن و بد خواب را نگوید که زیان است و فی الحدیث

اَصْدَقُ الرُّؤْیَا مَا کَانَ بِالْاَسْحَارِ اَصْدَقُکُمْ رُؤْیَا اَصْدَقُکُمْ حَدِیْثًا وَلَا یَقُصُّ بِکُلِّ مَا یَرَی مِنَ الْاَحْلَامِ فَیَلْعَبُ بِهِ الشَّیْطَانُ

٣١٥

فَاِنْ يَرَى مَا يَكْرَهُهُ فَلْيَبْزُقْ عَنْ يَسَارِهِ اَوْ يَشْتَغِلْ ثَلٰثًا ثُمَّ
يَتَعَوَّذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ مَا يَرٰى ثَلٰثًا وَيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ ذٰلِكَ ثُمَّ
لِيَقُمْ وَلِيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَيَتَصَدَّقْ بِشَيْءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ يَصْرِفُ عَنْهُ
شَرَّهَا ودر شرح حصن گفته که حمد گوید بخواب نیک ای خوابی که بحضور شیطان
و اقتضای او مخلوق شده و نخواهد تعبیر او مگر از محبی که شاید دشمن از بغض
و حسد تعبیر کند بآنچه او را در حال غمگین سازد و گاهی چنان هم واقع میشود گفته اند
که این امر و نهی چون ما یراه امر و نهی است هر چند که مقدر مبدل نیست لیکن
خلاف نشاید و اگر خواب بد باشد ای خوابیکه بحضور شیطان مخلوق شده در دل
او سه بار بجانب چپ دم زند بی ریق و بقولی با ریق اندک و تعوذ کند از شر شیطان
و از شر آن خواب و از پهلو بگردد و آن خواب بکس نگوید تا ضرر آن بوی نرسد یکی
یا اندوهی پیدا بد یا بخواب میشود گوید اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ
مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ وَاَنْ
يَحْضُرُوْنَ ابن عمر رض این کلمات برای فرزندان تعلیم میکرد و اگر عاقل نبودند
والا بر کاغذی نوشته در گردن وی آویختی اگر چه بالغ بودی کما فی شرح الحصن
بیدار شود گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ
و در حصن است هر که بیدار شود و گوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اَللّٰهُمَّ
اغْفِرْ لِیْ یا دعای دیگر کند مستجاب شود و اگر بعد ازین وضو کند و تهجد گذارد

قبول شود و بسم الله ده بار و سبحان الله ده بار و آمنت بالله و کفرت بالطاغوت
ده بار محفوظ شود از هر چیز که از و میترسد و نرسد باوی گناهی تا گفتن او این کلمات
را شب آینده یعنی بود و گناهی نیفتد تا آمرزیده شود و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای تهجد بر
میخاست میگفت اَللهُ اَکْبَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَ اللهِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ عشر
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَاهْدِنِیْ وَارْزُقْنِیْ وَعَافِنِیْ ده بار اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ
بِكَ مِنْ ضِیْقِ الْمَقَامِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ گویند که آن مقام چنان تنگ باشد که
خلق با رزواز و آتش خواهد کما فی الحنفیه دیگر گفته که مراد از ملک در آیة تُؤْتِی
الْمُلْكَ مَنْ تَشَاۗءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاۗءُ قیام شب ست و کسیکه از ین
محروم مانده از جهت کسل یا تهاون یا اعتماد بر روی گرسته شود که خیر کثیر از و
رفت گفته اند که این میسر نشود مگر برعایت شروط ظاهری یکی تخفیف معده از طعام
دیگر در روز بکارهای که جوارح انسان مانده نشوند نفس را نرنجانند دیگر قیلوله دیگر
ترک گناه سفیان ثوری گفته که از قیام شب پنجاه محروم ماندم بسبب یک
گناه و آن چنان بود که مردی میگریست بدل گفتم ریا میکند و شروط باطن
یکی فراغ دل از کارهای دنیا چه اگر همتش این باشد او را قیام شب میسر نشود
و اگر شود جز مهمات دنیا در نماز نیندیشد دیگر خوف غالب با کوتاهی امید چه اگر
در اهوال آخرت و درکات دوزخ اندیشد خواب رود دیگر ثواب قیام از
آیات و اخبار شناسد تا برغبت ثواب شایق قیام شود دیگر حب خدای تعالی
که دوست خلوت با دوست لامحاله دوست دارد و از مناجات لذت یابد
و این باعث قیام شود شعر عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَیْفَ یَنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَی الْمُحِبِّ

بیت عجب از عاشقی که خواب کند + خواب بر عاشقان شده ست حرام + اللهم
ایقظنا عن نوم الغفلة وانلنا کاسا من کؤس المحبة امین فصل در لزوم
در اذکار در شرح جنه گفته و فی الحدیث الا اخبرکم بخیر اعمالکم وازکاها عند
ملیککم وارفعها فی درجاتکم من انفاق الذهب والورق وخیر لکم من
ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم ویضربوا اعناقکم قالوا بلی قال
ذکر الله بدانکه فاضلتر قرآن ست پس ذکر بنا وخیر اینجا بمعنی حیدیست یا بسبب
تقدیرست سیعلم اهل الجمع الیوم من اهل الکرم قیل من اهل الکرم
یا رسول الله قال اهل مجالس الذکر فی المساجد ما من قوم جلسوا
مجلسا وتفرقوا منه ولم یذکروا الله فیه الا کانما تفرقوا عن جیفة حمار
وکان علیهم حسرة یوم القیمة وما مشی احد ممشی ولم یذکر الله
فیه الا کان علیه ترة وباید که جای ذکر پاک باشد از پلیدی وفعل معاصی وخالی
باشد از غافلان وذاکر را جامه وتن پاک بود واز حرام تجنب کند وبمکارم اخلاق
محلی شود از صدق وعفت وامانت واز صادق آمده رضی هیچ آیتی جامع تر بمکارم
اخلاق ازین نیست خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین
کما فی المدارک وباید که بوی دهن بمسواک دور کند وبقبله توجه کند بخشوع ومسکنت
واطراق سر وحضور دل اگرچه ذاکر غافل نیز ثوابی دارد که آن درجه ست واین حسنه
کما فی طهارت القلوب وتامل کند در مقول وتعقل کند در معنی وقصد غیر معنی نکند واگر
نمیداند بپرسد وحرص نکند بر کثرت ذکر ودر تهلیل مد کشد وفی الحدیث من
قال لا اله الا الله ومدها هدمت له اربعة الاف ذنب

جلد اول

من الکبایر کما فی الکنز و ذکر زبان از ذکر دل افضل ست که عمل درین بسیار ست و بعضی ذکر دل که عمل خفیه افضل ست اما بر صحیح ذکر زبان با حضور دل افضل ست از ذکر دل تنها و امام رازی افضلیت جهر را به هشت دلیل ثابت کرده لیکن علمای ما تفصیل کرده اند هر ذکر و دعا که باعلام آن مقصود باشد متعلق بلند گوید چنانچه غیر شنود و الا مستحب ست که آهسته گوید چنانکه خود شنود و تصحیح حروف اعتبار ندارد و باید که رعایت الفاظ ماثوره کند که آنها خصایص و اسرار دارند که عقل درک نمیتواند کرد و ثواب متعلق ست بآن حروف و اگر گاهی ورد فوت شود تدارک آن در وقت دیگر کند تا نفس عادت گیرد و فضل ذکر مختص بقول نیست بلکه هر بطیع در عمل ذاکر ست چنانچه گریه ذکر چشم ست و شنیدن ذکر گوش و دادن ذکر ید و ثنا ذکر زبان و ترس و امید و میل ذکر دل و تسلیم و رضا ذکر جان و وفا ذکر تن در طهارة القلوب گفته که ذکر کثیر که مایان مامور یم بآیه کریمه یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا آنست که بدل و همه اعضا ذکر کند اگر در دل خلاف شرع افتد خدا را یاد کند و بیخ آن از دل بر کند و اگر چشم بنامحرم افتد خدا را یاد کند و چشم فرو پوشد و همچنین سایر اعضا را بمراقبه حق تعالی از نامشروع نگاه دارد و حق تعالی را در همه حال حاضر و ناظر داند قال الله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون یعنی چون متقیان را برخی از وساوس شیطانی روی نماید ز و بخدا گریزند و امر و نهی یاد آرند ناگاه راه رهت یابند و وسوسه برخیزد و در کنز گفته که ذکر ماموره میان مشایخ طبقات سه ذکر ست یکی لا اله الا الله محمد رسول الله

۳۱۹۵

کسانیکه پرهیزگاری کنند چون بعض آن هنگامی متصل شود ایشان را طایفه از شیطان یاد کنند الله تعالی را پس در آن هنگام بینند ایشان ۱۲

دوم سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ للهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اکبر سیوم یا حی یا قیوم لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمیعُ البَصیر و اگر اول اختیار کند یا تهلیل گوید و دهم بار محمد رسول الله و اگر ذکرش در باید بیشتر هم گوید و چون بخود باز آید محمد رسول الله گوید و اگر دوم اختیار کند بیت و یکبار گوید و یکبار رب المهني خیرًا و شرًّا و اگر ثالث را اختیار کند سی بار گوید و بیشتر در وقت اسحار گوید با واز بلند چنانکه اهل و جیران نیز حظی گیرند و اگر نمیگویند باری شنوند و بعو آهسته گوید اما کلمه الله با واز بلند گوید و چندان ذکر کند که هر تار موی زبان گردد و چنان پندارد که همه جوارح جان شده و در شرح حصن گفته که اگر در جهر حضور می یابد در اخفا آنرا اختیار کند و الا این اهو الصحیح و آنچه فقها از کراهت جهر گفته اند مراد از و براصح تنزیه ست که ایشان قایلند باستحباب اخفا در ادعیه و اذکار و باید که ذاکر رعایت عدد و اذکار کند بروفق آثار و مستحب ست عد اذکار بانامل و گفته اند که ضعیفانرا از سبحه منع کرده نشود که صفیه ارض چهار هزار خسته بود که با تسبیح میکرد و پیغامبر علیه السلام آنرا دید و منع نکرد و فی الحدیث لا اِلٰهَ اِلّا الله هِیَ اَفضَلُ الذِّکرِ وَهِیَ اَفضَلُ الحَسَناتِ ای لنا فلیسَ لَها دُونَ اللهِ حِجابٌ حَتّیٰ تَخلُصَ اِلَیهِ ای تصل قولها لا یترک ذنبا از حق خدای تعالی و از حق عباد یعنی چون کافر گوید کما فی شرح الجنة وَلا یُشبِهُها عمل ما قالها عَبدٌ قَطُّ مُخلِصًا اِلّا فُتِحَت لَهُ اَبوابُ السَّماءِ حَتّیٰ تُفضِیَ اِلَی العَرشِ ما اجتنبت الکبائر یعنی بسرعت مقبول شود و مکمل باشد ثواب او تا اجتناب و بعد از ارتکاب اهل قبول و ثواب یابد لا اله الا الله و الله اکبر

جلد اول

کلمتان احدیهما لیس لها نهایة دون العرش والاخری تملأ ما بین السماء و
الارض و بما مع لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ما علی الارض احد یقول بها
الا کفرت عنه خطایاه و لو کانت مثل زبد البحر ای صغایر اگرچه بقصد نشند کما فی
شرح النخبة کما فی شرح النخبة و بقولی مطلقا من قال سبحان الله و بحمده
کتبت له عشرا و من قالها عشرا کتبت له مائة و من قالها مائة
کتبت له الفا و من زاد زاده الله و هی احب الکلام الی الله ای
کلام بشر و اینجا من تبعیضیه مضمرست و یکبار گفتن این کلمه فضیلت از
انفاق کوه زر در راه حق تعالی کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله
العظیم لا اعلمک شیئا هو افضل من ذکر الله اللیل مع النهار
والنهار مع اللیل سبحان الله عدد ما خلق و سبحان الله ملء ما
خلق و سبحان الله عدد کل شیء و سبحان الله ملء کل شیء و سبحان
الله عدد ما احصی کتابه و سبحان الله ملء ما احصی کتابه
والحمد لله عدد ما خلق والحمد لله ملء ما خلق والحمد لله عدد
کل شیء والحمد لله عدد کل شیء والحمد لله ملء کل شیء والحمد لله عدد
ما احصی کتابه والحمد لله ملء ما احصی کتابه مراد در مثل این
احادیث نه مبالغه است بلکه بیان و اعلام است که قایل ثواب هر یکی ازینها می یابد
احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت لیکن اولی ترتیب حدیث است

٣٢١

جلد اول

هي افضل الكلام بعد القرآن پس آنها فاضلتر باشند از هر ذکر و از سایر
کتب سماویه کما فی شرح الجنة خذوا جنتکم من النار قولوا یعنی هذه
فانهن یأتین یوم القیمة مجنبات معقبات وهن الباقیات
الصالحات پس ثواب آنها بخصم واده نشود وهي مع ولا حول ولا قوة
الا بالله فانهن الباقیات الصالحات وهن یحططن الخطایا کما
یحط الشجرة ورقها وهن من کنوز الجنة نوع سنه فی فضیلة تلاوة
القرآن اقرؤا القرآن فانه یاتی القرآن یوم القیمة شفیعا لاصحابه
یعنی عاملان او امن قرء حرفا من کتاب الله فله حسنة والحسنة بعشر
امثالها لا اقول الم حرف الف حرف ولام حرف ومیم حرف و از ابن
عمر آمده بعض گفت پیغمبر ع هر که خواند القرآن کند بهر حرف ده نیکی یابد و اگر باعراب بعض
خواند بهر حرفی بیست نیکی یابد و اگر باعراب کل خواند بهر یکی چهل نیکیها یابد و لحن دو گونه
ست جلی ای ترک اعراب و خفی ای ترک تجوید و اعراب آنست که حروف را پیدا گوید
و در کلمات وصل کند کما فی الکنز یقال لصاحب القرآن اقرء وارتق کما تخوان
چنانچه در دنیا می‌خواندی این الذیا شد زیرا بقدر قرائت در درجات که درجات بهشت
بقدر آیات قرآن اند شش هزار و سیصد و بالا پس بیکه یک آیه خواند صد درجه
یابد و بکل کل و بقول همیشه در ترقی باشد چنانچه هر بار در دنیا ختم می‌کرد و باز از سر
می‌گرفت و نعیم بهشت هر ساعت خواهد افزود تا ابد ورتل کما کنت ترتل
فی الدنیا فان منزلتک عند آخر آیة تقرؤها الذی یقرأ القرآن
الکتاب وهو ماهر به مع السفرة الکرام البررة والذی یقرءه و

وَيَقْتَعُ فِيهِ وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أَجْرَانِ ای اجر خواندن و اجر مشقت نه آنکه اجر این از ان اکثر ست در کنز گفته چون خواهد که قران خواند وضو کند و جامه خوب بپوشد و دستار ربندد کما فی الخلاصه و خود را بیاراید و دهن خوشبو کند و بزرگان گفته اند که بصل و کراث ترک دادیم از ان باز که قرآن خواندیم کما فی الجلابی و از برای خواندن خالی شود تا کسی بوی متصدع نشود و روی بقبله کند و نشیند و تکیه زده و مربع و منکوس نخواند و در مصحف خواند هر چند که حافظ باشد در الحدیث أَفْضَلُ عِبَادَةِ أُمَّتِی قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ نَظَرًا و نیز درین عبادت دو است و مصحف در کنار نهد یا بر چیزی دیگر و بر زمین ننهد و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و یکبار پسندیده ست احتیاج نیست که بر هر سوره گوید و بعل کثیر چون عقد و اکل اعادت کند نه بجواب اسلام و موذن و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر اما هنگاه آغاز سبق پیش استاد نگوید که وارد نیست و هکذا فی الخلاصه والخزانه و تسمیه گوید و بر سوره توبه نیز گوید اگر از و آغاز نه چون با نفال پیوندد اینهمه آنگاه ست که از سورتی آغاز میکند روا بود ترک تسمیه نه ترک تعوذ کما فی الجلابی و تدبر بر معانی خواند اگر اهل آن باشد و الا نظر کند برینکه کلام خدای تعالی ست گویند که فاروق رضی الله عنه یکبار این آیه برخواند إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ از تاثیر این آیه صاحب فراش شد چنانکه بیست روز عیادت کرده شد کذا فی الجلابی و الم رسیدی ابن آیت نه داشت بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ذا فی الملتقط و هر حرف از مخرج ادا کند لیکن در عین العلم گفته که در تحقیق مخارج نکوشد که از موانع

مهم ست و مجرب خواندای لحنی که در وی عربی و کلمه مشتبه نشود و زیادتی و
نقصان در نیاید و از آواز فسقه بپرهیزد و بیت خواند که این اولی ست بخشوع
و ترتیل خواند یعنی پیدا و هموار و آرمیده و گریه کند و فی الحدیث اتلوا القرآن
وابکوا فان لم تبکوا فتباکوا یعنی بتکلف گریید ان القرآن نزل
بحزن فاذا قرأتموه فتحازنوا پس تامل کند در وعید و عهود قرآن و در تقصیر
خویش تا بناچار غم خواهد رسید و اگر نرسد بر عدم غم غم کند که این از اعظم مصائب
ست و نزدیک آیت رحمت و عذاب توقف کند و سوال و تعوذ کند و در سجدات
قبل از اتمام بکسی شغل نکند و اگر ضرورت شود مصحف بر انسان نگذارد و بازه
اعوذ گوید و گاه خواندن و شنیدن اطراف نجنباند و از گریه نکشد و جامه
نکند و طپانچه بر روی نزند که یاران پیغمبر علیه السلام اتقی بودند و از گریه بینی افزوده
و گاه فاژه از خواندن باز ماند و هر بار که بلغم انداز د مضمضه کند و نخواند در بازه
و مواطن غلط و سهو و مجمع سفها تاویل نکند بقرآن چنانچه بگاه آمدن موسی نام
گوید جئت علی قدر یا موسی و گاه حضور طعام گوید کلوا و اشربوا هنیئا بما
اسلفتم و آغاز کند قرآن را بعد از ختم و فی الحدیث افضل الناس الحال المرتحل
و پیغامبر علیه السلام بقدر پنجاه آیت بخواندی و نزدیک ختم دعا کند که مستجاب ست
و مستحب ست که جمع کند فرزندان را و دعا کند کما فی القرآنخوانی بدانکه قرآن را بهر
که خواند خالی از فضل نیست و لکن برای فضیلت ست مرتضی گفته رض هر که قرآن
را در نماز ایستاده خواند بهر حرفی صد حسنه یابد و نشسته پنجاه و در غیر نماز بیست و پنج
را و غیر را و بالای مصحف چیزی از کتب و جز آن ننهد تا دایم بلند باشد و

کهنه را وقایه نکند اما خواندن مضطجع باک نه لیکن پاها را ضم کند و سر از جامه خواب بر کشد
کما فی شرح الحصن اما راه روان بروایتی خواند و بروایتی نه و بروایتی نرم
خواند نه بلند مختار شیخ الاسلام برهان الدین آنست و شیخ علاء الدین گفته در عمارتها
نرم خواند و اگر در صحرا بلند خواند باک نه اما در حالت غزل و نسج و مشی حرفت اگر قلبش او را
بخود مشغول نکند روا بود کما فی الخلاصه و در کراسه آتی و عضبی و عارتی از
نارسیده نخواند و خواندن در مصحف خوبتر است از هفتک سیپاره که اینها محدث اند
و در جلالی گفته که مکروه است خواندن با لحان مغیر و بریا و بقصد عوض و غلط قرأت
بسخن دیگر آنچه متعلق باو باشد چنانچه تأویل قرآن تا اسماع تام پیغمبر علیه السلام درود
و بعد از فراغ اگر گوید افضلست و الا باک نه و بهوش نزدیک خواندن مگر چون مغلوب
باشد و توسد با و یعنی نخواند و چون بالین کند و فی الحدیث لا توسدوا القرآن
وتغنوه و تقنوه و آنچه باواز توسد پدید آید در خبر است که آن سه آیت در هر شب
و از حسن بصری آمده که اقل پنجاه آیت است و از امام آمده هر که قرآن را دوبار در سالی
خواند حق او گزارده باشد و از ابن مبارک آمده که در تابستان ختم در اول روز کنند و در
زمستان اول شب که ملایکه او را دعا کنند از آن وقت تا بقیه روز یا شب و باید
که حافظ قرآن را فراموش نکند و فی الحدیث ما من احد تعلم القرآن ثم
نسیه الا لقی الله وهو اجذم یعنی اقطع یا مجذوم و در ذخیره گفته که صحا
رض مکروه می پنداشتند رفع آواز نزدیک جنازه و ذکر اما جنازه اگر مراد نوحه است
مکروه است و اگر ثناست اگر تجاوز کنند مکروه بود و الا نه اما ذکر اگر مراد دعاست
مکروه است که اصل در وی اخفاست و در جهر ریاست و لهذا مکروه نوشته اند

رفع آواز به تسبیح و تهلیل واگر مراد وعظ ست پس مراد آواز واعظ ست بلکه آواز قوم که تهلیل و درود و آواز بر نکنند واگر مراد قرآن ست مکروه ست که منافی خشوع ست و وجود ریا ست و منع غیر ست از شغل که او را استماع لازم ست و تقوی مراد استمع ست که در آیت ترغیب و ترتیب آواز سوال و تعوذ بر نکند

و همچنین قاری را بقوی ختم قرآن بجهر در جماعت مکروه ست یعنی سیپاره خواندن در صحفه گفته مکروه ست که جمعی قرآن بلند خوانند که درین ترک استماع و انصات ست و همچنین نزدیک مشغولان و همچنین نزدیک مشغولان کما فی النصاب

و همچنین بر بام در شب کما فی الخلاصه در مطالب اگر در مکتب یکی بلند میخواند همراه ... ندگان استماع ... اگر ... اند و در استماع خللی افتد نه کودکی در خانه میخواند و اهل خانه بکار و یا مشغول اند اگر قبل از قرارت آغاز کرده اند ... اند و اما نه ... کاتب ... استماع ... نه در سراجی گفته بزه بر قاری ست نه بر کاتب در کنز گفته مکروه ست خواندن در مواضع پلید چون مغتسل و مخرج و مسلخ اما در حمام بمختار بلند مکروه ست و آهسته نه اما تسبیح و تهلیل بلند باک نیست روا نیست که محدث مصحف مس کند مگر بغلاف جداگانه اما روا ست که بخواند و اوراق بقلم یا کارد بگرداند کما فی المطالب و باک نیست بدادن مصحف و تخته بکودکان بر صحیح اما مراهق منع کرده شود چنانکه از سایر معاصی تا عادت گیرد کما فی الجلالی و مکروه ست که محدث قرآن نویسد و جلیه الفتوی و مکروه ست تصغیر مصحف بقلم باریک و باک نیست بجماع در خانه که در وی مصحف باشد در جلالی گفته که بعضو پلید مس نکند و بر چیز پلید و محل تبذل ننویسد اما بر دیوار در ...

گفته که اختلاف ست در تحفه گفته که خواندن بالحان وشنیدن آن مکروه یعنی
حرام ست وشنودن آن حلال نه وبقول امام مرغینانی ستاننده کافر شود یعنی
اگر تغنی فاحش باشد در ملتقط گفته واجبست که اورا تلقین صواب کنند
واگرچه درغضب آید مگر چون خوف عداوت باشد در ظهیری وکنز وجامع
اگر قومی یا یکی از مصحف میخوانند ویکی از اشراف درآید اگر عالم یا پدر یا معلم باشد
روا بود که از برای او برخیزد والا نه ودر ستن ترغیب درر انیز گفته وعلم را بالعلم عبرت
قید کرده ودر خزانه معلم قرآن را نیز شمرده وگفته باید که قرآن را ضم کند آنگاه
در خلاصه گفته یکی میخواهد که قرآن خواند یا نماز گزارد وازریا میترسد نگذارد
وهمچنین سایر فرایض یکی بعض قرآن را خوانده بعده فراغت می یابد اورا تعلم باقی
از نوافل افضل ست اما تعلم فقه از وفاضلتر خواندن قرآن سخت ترست بر شیطان
از دیگر طاعتها خواندن تمام قرآن قاری را افضل ست از خواندن اخلاص چهارباری
زنی که از نابینا بیاموزد فاضلتر اورا چنان ست که از زنی بیاموزد ولیکن در جلالی
گفته که از و بیاموزد که نغمه او عورت ست **نوع منه فی فضیلة الصلوة**
ودر شرح جبه گفته اَكْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَيَّ فَاِنَّهَا زَكٰوةٌ
لَكُمْ و فاضلترین عبارتها اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ
عَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ اَوْلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلٰوةً مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ
وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرًا وَحُطَّتْ عَنْهُ عَشْرُ خَطِيْئَاتٍ وَرُفِعَتْ
لَهٗ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَكُتِبَتْ لَهٗ بِهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ مَنْ صَلّٰى عَلَى النَّبِيِّ
وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَمَلٰٓئِكَتُهٗ سَبْعِيْنَ صَلٰوةً

من صلی علی محمد وقال اللهم انزله المقعد المقرب عندك يوم
القيمة وجبت له شفاعتی در شرح حصن گفته اكثروا علی من الصلوة
يوم الجمعة فان صلوتكم معروضة علی فمن كان اكثركم
علی صلوة كان اقربكم منی منزلة ما من احد يسلم علی
الا قد رد الله علی روحی حتی ارد عليه السلام يعنی روح پاك او را
حضرت آليت ست وچون سلام يكے از امت او با وميرسد حق تعالی روح پاك
او را از آن حالت رد كند تا رد سلام كند وآنچه در بعضی احاديث آمده كه پيغامبران
عليهم السلام نماز ميگزارند وحج ميكنند بر ظاهر نيست كه علما گفته اند كه نموده شد
پيغمبر را عليه السلام حاليكه بر آن صورت كه در حيات بوده اند وفاضلتر آنست
كه جمع كند ميان صلوة وسلام وافراد مكروه نه اما امام نووی گفته كه با هم دو بگويم
پس كسيكه يكے كرده باشد گويم آری اگر يكے را اصلا ترك كند اما اگر گاهی آن گويد وگاهی
اين در كنز گفته كه امام شافعی را كسے در خواب ديد پرسيد كه ترا بخشيد بچه سبب گفت
باين پنج درود اللهم صل علی محمد بعدد من صلی عليه وصل علی
محمد بعدد من لم يصل عليه وصل علی محمد كما تحب وترضى ان
يصلى عليه وصل علی محمد كما امرتنا بالصلوة عليه وصل علی محمد
كما ينبغی الصلوة عليه

نوع منه فی الاستغفار

در شرح حصن گفته والذی نفس محمد بيده لو لم تخطئوا لجاء الله
بقوم يخطئون ثم يستغفرون فيغفر لهم يعنی چنانچه دوست ميدارد
احسان بسوی محسن دوست ميدارد احسان بسوی مسیء اين تأكيد است در غفران

ستغفر نماند که بر خطا راضی نشد من استغفر الله غفر الله له گر توبه متبع

کما فی شرح الجنة ما من مسلم یعمل ذنبا الا وقف الملک الموکل

باحصاء ذنوبه ثلث ساعات فان استغفر الله من ذنبه

ذلک فی شیء من تلک الساعات لم یوقفه علیه ولم یعذب

یوم القیمة و مراد از گناه در مثل این احادیث حق الله است نه حق عبد که این بمجرد

توبه عفو نشود طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا و ربیع بن

خثیم که یکی از اکابر تابعین بوده گفته مکروه است که استغفر الله و اتوب الیه گوید

که گاهی این سخن گناه و دروغ میشود چنانچه غافل از لفظ و معنی تکلم کند بسبیل عادة

بلکه اللهم اغفر لی و تب علی گوید که این دعاست و دعای غافل گاهی بساعت اجابت

موافق میشود و بقبول می افتد لیکن بعضی گفته اند که این خبر است در معنی دعا لیس فرق

نماند کما فی الحنفیة نوع منه فی الدعاء در شرح جنه و حصن گفته من فتح

له فی الدعاء منکم فتح له ابواب الاجابة فتحت له ابواب الجنة

فتحت له ابواب الرحمة یحتمل که مراد از هر سه اجابت دعای او باشد و شاید

که مراد از اول عطای سوال او باشد و از ثانی عطای او ثواب در عقبی و از ثالث

عطای او در دنیا باشد من لم یسأل الله یغضب علیه ای لانه حرم

علیه که ترک سوال کبر است و باید که اعتراف نکند بتقصیر و عجز خود و قدرت او بر

قضای حوایج لا یرد القضاء الا الدعاء یعنی قضای معلق مبرم

که این را هیچ رد نکند و مراد از دعا انواع تبرع است از کلام غرضی و صدقه و عمران

و بتوسل دفع نمیشود لیکن سهل میشود چنانکه متحمل و راضی میگردد ... فی

الا الذی ای الا من الحسن فانه یزید اینست مقتضی ظاهر حدیث و بر نیند بعضی
از کبار صحابه و تابعین چون عمر و ابن مسعود و ابی وایل و قتاده و ضحاک و ابن
جریج که گفته اند یمحو الله ما یشاء و یثبت از رزق و اجل و سعادت و
و شقاوة و جزا اینها اما مشهور آنست که محو و اثبات در غیر اینهاست و جمهور بر نیند
و مراد از زیادتی عمر بقای ذکر جمیل ست یا زیادتی توفیق در خیرات الدعاء
هو العبادة یعنی دعا ای معظم انواع عبادت ست که این اظهار افتقار ست
و آن اظهار غایت افتقار ما من مسلم ینصب وجهه لله فی مسئلة الا
اعطاها ایاه اما ان یعجلها له و اما ان یدخرها له آن تقضای
حاجت در حال یا بانصراف بلا یا باشد و این با عطای مراد بعد مدتی در دنیا یا بذخر اجر
در عقبی ما سئل الله شیئا احب الیه من ان یسأل العافیة ای
کفاف قوت و صحت بدن و اشتغال با مر دین گفته اند که این کلمه ایست جامع خیر دارین
من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد والکرب فلیکثر الدعاء
فی الرخاء استجابت و اجابت بمعنی اعطای مطلوب ست یا بدل او لیکن در مدارک
گفته اجابت آنست که بنده یا رب گوید و حق تعالی لبیک عبدی گوید و این هر مومن
راهست اما اعطای مراد گاهی ناجز می باشد و گاه بعد مدتی و گاه در آخرت و گاهی خیر
در غیر آن می باشد و مراد از اکثار دوام ست والذاکرین الله کثیرا باین تفسیر
کرده شد لیکن ضعیف ست و اولی آنست که از ابن عباس رض آمده در تفسیر این
آیت که ذکر کنند بعد از نماز بامداد و شبانگاه و قبل از خواب و بعد او و نزدیک ها
و مجی بمنزل الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدین و نور السموات

والارض یعنی تاریکیهای صوری و معنوی تا آن مرتفع شوند از اهل ایشان
آداب دعا احتراز از شبهات در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و کسب کردن
و اخلاص یعنی داعی عمل نکند مگر برای خدای تعالی بی شایبه ریا و عوض در دارین
و تقدیم عمل صالح چون تصدق و نماز و روزه و ذکر عمل گاه شدت و پاکی تن
و جامه و جای و اگر جنب باشد غسل کند و استقبال قبله و نشستن بزانو و ثنا
و درود در اول و آخر و بسط کفین چنانچه پشت دست بسوی زمین باشد اما در
استسقا پشت دست بآسمان کند که این از برای دفع بلاست و آن از
برای تحصیل نعمت و باید که میان کفین فرجه باشد و اگرچه اندک پس یکی بالای
دیگری بنهد لیکن در اکثر گفته که کفین بهم ضم در رفع یدین تا بسینه و بقولی
تا دوش و بقولی تا بیاض بغل نماید و این در استسقاست نه در غیر و کشف یدین
تا بند دست از آستین مگر بعذر برد و مثل آن و خشوع و خضوع و چشم پیش داشتن
نه بآسمان که این مکروه ست یعنی در نماز اما در خارج روا داشته اند و گفته اند که
آسمان قبله دعاست و خواستن باسمای حسنی و صفات علیا که این داخل
در قبولست و توسل بانبیا علیهم السلام و صلحا و احتراز از سجع متکلف که این سبب
خشوع و اخلاص ست اما آنچه بی فکر آید بسبب فصاحت یا حفظ باک نیست بلکه
نیکوست و اخفای آواز میان جهر و مخافت و بعضی از سلف گفته
اند که دعای سر فضیلت از هفتاد دعاء علانیه و از ابن جریج آمده که صیاح
در دعا مکروه ست کما فی المدارک و جهر در جای بدعت است
و آنچه مذکران در مجلس وعظ میکنند از دعای بلند بجمع و استدعای

٣٣١

یا رب یا رب یا رب و کشف رؤس بدعت ست از سلف منقول نیست بلکه این
تشبه ست بیهود و نصاری کما فی الباب الخامس من الجواهر و اختیار ادعیه
صحیح منقول از پیغمبر علیه السلام و از سایر ثقات که اینها جامع جمیع مقاصد اند
لیکن امام گفته که توقیت در دعای رقت دل میبرد پس دعا کند با نچه حاضر شود اما
عجمی در نماز دعای محفوظ خواند یا چیزی نگوید که نماز او شکسته شود کما فی الملتقط
و تخیر جوامع ای لفظ اندک و معنی بسیار چنانچه ربنا اتنا فی الدنیا و آغاز بخود
انگاه بوالدین مسلمین آنگاه بکافه مسلمین و امام را تخصیص وی دعا منع ست و گفته اند که دعای
عام ارجی بقبول ست و دعا بجزم پس نگوید اغفر ان شئت و الحاح در وسبعا او خمسا او
ثلثا و احضار دل اگر حاضر نشود فعل از ترک فضلست و ایقان باجابت و فی الحدیث ادعو
الله و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من
قلب غافل لاه و تامین داعی و سامع آن دعا را بامین ختم کند و این تکرار کند
نزدیک هر مطلوب تردیک کر اسما و صفات کما فی شرح مولینا الهدایه
و از ین مفهوم میشود که داعی چنان دعا کند که قوم شنود و مسح روی بعد از فراغ
جهت تفاؤل که کفین او پر شده از برکات و انوار و آنرا بر اعز اعضا افاضت میکند
و دعا نکند باثم و قطع رحم و آنچه ازو فراغ شده چون اجل و رزق و نه بمحال و استعجال
نکنند که دعا کردم و مستجاب نشد پس تا خیر اجابت ترک دعا کند بعضی سلف گفته
که بیست سال ست که توفیق ترک مالا یعنی طلبم و نمینایم اما امید واریم اوقات اجابت
شب قدر اکثر بر آنند که شب بیست و هفتم ماه رمضان و مشهور از امام دو روایت
از ابن مسعود ست رض که در سال دایر ست و نزدیک صاحبیه شبی ست از رمضان

واز و هر گز منتقل نمیشود و در روز عرفه و شب او و شب جمعه و روز او و ساعت مرجوه او گاه
جلوس امام ست به منبر تا فراغ از صفر و صنه بر صحیح و ظاهر آنست که آنوقت خواندن امام
ست فاتحه تا آمین در رکعت اولی و این تجربه به رسیده و مراد دعا قلبی ست
نه لسانی و بقولی بعد از عصر تا مغرب اشهر و ارجح امنیت گفته اند که اگر کسی ببلا
مبتلا شود که دفع آن ممکن نبود درین وقت ذکر یا بدیع یا رحمن یا رحیم شغل کند خلاص
یابد و ساعتی از هر شب ثلث اول یا آخر یا نصف اول یا آخر یا جوف یا سحر
واصح روایات ثانیه ست و ماه رمضان و اول شب جب و شب برات
و شب عیدین و گاه زوال هر روز و این چهار وقت ادر کنز گفته آحوال
اجابت بعد از فراغ از اذان و همچنین بعد از اجابت و چون دل حاضر باشد
کما فی الکنز و بعد از پنج نماز و در سجده و مراد دعای است یا در سجده نفل و
تلاوت خاصه نزدیک ختم خصوصا از قاری یا میان جلالتین در انعام و این مجرب
ست و در مجلس ذکر الهی مجلس بیان حلال و حرام و گاه جنگ با کفار
حضور مریض و میت و گاه آواز خروس و فی الحدیث اذا سمعتم صیاح الدیکة
فاسئلوا الله من فضله فانها رأت ملكا و در جماعه مسلمانان
کس و نزدیک نزول باران و رویت هلال و رویت کعبه و نوشیدن آب زمزم اما کنز
اجابت در مطاف حالت طواف و نزدیک ملتزم و زیر میزاب و داخل کعبه و بر چاه
زمزم و صفا و مروه و در مسعی و خلف مقام و در عرفات و مزدلفه و منا و جمرات
ثلثه و نزدیک قبر پیغامبر علیه السلام و این موضع اشرفست از مواضع شریفه مکه بخلاف
سایر مواضع مدینه شریفه بخلاف امام مالک و میان روضه و منبر آنها که دعای ایشان

مستجاب است مظلوم واگرچه فاجر باشد یا کافر اما دعای کافر غیر مظلوم در فعل

سود است که مستجاب شود و علیه الفتوی و مضطر و والدین و ملک عادل و رجل

صالح و فرزند مار و مسافر و نزدیک افطار و در غیبت علامتهای استجابت رقت دل

و اشک چشم و اگرچه یک موی تر شود کما فی انیس القلوب و قشعریره و غیبت از خلق

دران دعا و رحمت و فعل و خفت بندارد که از پشت باری نهاد و در اسم اعظم که دعا بآن مستجاب

میگردد و مطلوب یافته میشود اختلاف است امام اعظم و جمهور علما و اکثر

صوفیه برآنند که آن جلاله است و در در العظیم حصین حصین یافته اللهم انی اسألك

بأن لك الحمد لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات

والارض یا ذا الجلال والاکرام یا خیر الوارثین یا ارحم الراحمین

یا سمیع الدعاء یا الله یا الله یا الله یا الله یا سمیع یا علیم یا حکیم

یا مالك یا ملك یا سلام یا حق یا قدیم یا ملی یا محیط یا حلیم

یا علی یا قاهر یا رحمن یا حلیم یا سریع یا کریم یا محصی یا

معطی یا مانع یا محیی یا مقسط یا حی یا قیوم یا احد یا صمد

یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا وهاب یا غفار یا قهار

لا اله الا انت حسبی ونعم الوکیل وفی الحدیث ان لله ملکا موکلا بمن

یقول یا ارحم الراحمین فمن قالها ثلثا قال له الملك الموکل قد اقبل

علیك فسل اگر در عدد مخصوص دعوت افزاید نزدیک اکثر مضر نبود و در حصول موعود

بخلاف بعضی صواب اول است و بعضی توفیق داده اند که اگر نزدیک انتهای نیت امر بود

ویا این افزود صواب آنست والا این بعضی دعاهای مرویه اللهم احسن عاقبتنا

فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا وعذاب الآخرة هیچ بلایی بازنرسد و
باید که مواظبت کند که مجربست اللهم آت نفسی تقویها وزکها انت خیر
من زکیها انت ولیها ومولیها اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع وقلب لا
یخشع ونفس لا تشبع ودعاء لا یسمع وعمل لا یرفع وقول لا یسمع اللهم انا نسألک
عزائم مغفرتک ومنجیات امرک وموجبات رحمتک والسلامة من کل
اثم والغنیمة من کل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار اللهم اغفر لی
وارحمنی وعافنی وارزقنی رب اعنی ولا تعن علی وانصرنی ولا تنصر
علی وامکر لی ولا تمکر علی واهدنی ویسر لی الهدی وانصرنی علی من
بغی علی رب اجعلنی لک ذکارا لک شکارا لک رهابا لک
مطواعا لک مخبتا الیک اواها منیبا رب تقبل توبتی
واغسل حوبتی واجب دعوتی وثبت حجتی وسدد
لسانی واهد قلبی واسلل سخیمة صدری اللهم انی
اسألک حبک وحب من یحبک وحب عمل یقربنی الی
حبک اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی واهلی ومن الماء
البارد اللهم بعلمک الغیب وقدرتک فی الخلق
احینی ما علمت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا علمت الوفاة
خیرا لی واسألک خشیتک فی الغیب والشهادة وکلمة الاخلاص
فی الرضاء والغضب اسألک نعیما لا ینفد وقرة عین
لا ینقطع واسألک الرضاء بالقضاء وبرد العیش بعد الموت

وَلَذَّةَ النَّظَرِ اِلٰى وَجْهِكَ وَاَسْاَلُكَ الشَّوْقَ اِلٰى لِقَائِكَ وَاَعُوْذُ
بِكَ مِنْ ضَرَّاءَ مُضِرَّةٍ وَفِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ اَللّٰهُمَّ زَيِّنَّا بِزِيْنَةِ الْاِيْمَانِ وَ
اجْعَلْنَا هُدَاةً مُهْتَدِيْنَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ صَبُوْرًا وَاجْعَلْنِيْ شَكُوْرًا
وَاجْعَلْنِيْ فِيْ عَيْنِيْ صَغِيْرًا وَفِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ كَبِيْرًا يَا مَنْ اَظْهَرَ
الْجَمِيْلَ وَسَتَرَ الْقَبِيْحَ يَا مَنْ لَا يُؤَاخِذُ بِالْجَرِيْرَةِ وَلَا يَهْتِكُ السِّتْرَ يَا عَظِيْمَ
الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ
كُلِّ نَجْوٰى يَا مُنْتَهٰى كُلِّ شَكْوٰى يَا كَرِيْمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيْمَ الْمَنِّ يَا مُبْدِئَ
النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّنَا وَيَا سَيِّدَنَا وَيَا مَوْلٰنَا وَيَا غَايَةَ رَغْبَتِنَا
اَسْاَلُكَ يَا اَللّٰهُ اَنْ لَا تَشْوِيَ خَلْقِيْ بِالنَّارِ فِي الْحَدِيْثِ سَلُوا اللّٰهَ
الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فَاِنَّ اَحَدَكُمْ لَمْ يُعْطَ بَعْدَ الْيَقِيْنِ خَيْرًا مِنَ الْعَافِيَةِ
سَلُوا اللّٰهَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِالْعَافِيَةِ مَا
سَاَلَ الْعِبَادُ شَيْئًا اَفْضَلَ مِنْ اَنْ تَغْفِرَ لَهُمْ وَتُعَافِيَهُمْ درکنز گفته
اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ اِيْمَانًا دَائِمًا وَاَسْاَلُكَ قَلْبًا خَاشِعًا وَاَسْاَلُكَ
عِلْمًا نَافِعًا وَاَسْاَلُكَ يَقِيْنًا صَادِقًا وَاَسْاَلُكَ دِيْنًا قَيِّمًا وَاَسْاَلُكَ
رِزْقًا طَيِّبًا وَاَسْاَلُكَ عَمَلًا مُتَقَبَّلًا وَاَسْاَلُكَ الْعَافِيَةَ مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ
وَاَسْاَلُكَ حُسْنَ الْعَافِيَةِ وَاَسْاَلُكَ دَوَامَ الْعَافِيَةِ وَاَسْاَلُكَ الشُّكْرَ
عَلَى الْعَافِيَةِ وَاَسْاَلُكَ الْغِنٰى عَنِ النَّاسِ ودر مسعودی از شیخ ابی القاسم
صفار گفته هرگاه مرا مهمی پیش آمدی این دعا بسیار میخواندمی کفایت شدی اللّٰهم
سَهِّلْ عَلَيْنَا بِجُوْدِكَ وَيَسِّرْ عَلَيْنَا بِكَرَمِكَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ وَيَا اَرْحَمَ

آلرّاحمین و در بستان امام ابو جعفر بن محمد گفته عجب ست از غمگین که نمیگوید لا اِلٰهَ اِلَّا اَنتَ سُبحَانَكَ اِنِّی كُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ و عجب ست از خایف که نمیگوید حَسبِیَ اللهُ وَنِعمَ الوَكِیلُ و عجب ست از ترسنده که نمیگوید وَاُفَوِّضُ اَمرِی اِلَی اللهِ اِنَّ اللهَ بَصِیرٌ بِالعِبَادِ و عجب ست از آرزومند که نمیگوید مَا شَاءَ اللهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ و گفته اند که منعم حمد بسیار گوید و مغموم استغفار بسیار کند و فقیر حوقله بسیار گوید و در عمدة الواعظین گفته یکی از پیغمبر علیه السلام طلب مال کرد فرمود که استغفار کن دیگری طلب فرزندان کرد فرمود استغفار کن دیگری طلب باران کرد فرمود استغفار کن یاران گفتند یا رسول الله برای سه حاجت یک چیز فرمودید فرمود که چون امت نوح عم او را قبول نکردند بسه چیز مبتلا شدند زنان عقیمه شدند و خشک سالی پیدا شد و مال شان هلاک شد نوح عم ایشانرا وعده داد که استغفروا ربکم انه الآیة آن شخص که طلب فرزند کرده بعد چند سال آمد حسن رضی الله عنه از وی پرسید گفت که هفت پسر شد

فصل بستم

در سجده سهو در جامع گفته که واجب میشود بترک یکی از واجبات سهو مگر بجمعه و عیدین اگر خلق زیاده شود دیگر در ترک سجده سهو که ایجا توبه واجب ست کما فی شرح الخلاصه اما ترک آن بعمد نه در بره بجز توبه نزود لیکن از زاهدی گفته که بترک قعده اولی و تفکر شاغل سجده سهو واجب اگرچه بعمد باشد اما تاکید چون بیان دست و بر اختیار امام ظهیر مرغینانی لازم کما فی البرجندی و کیفیت وی آنست که بعد از تشهد یک سلام دهد و تکبیر گویان بسجده رود و تسبیح گوید و تکبیر گویان سر بردارد و باز سجده دیگر کند پس نشیند و تشهد خواند علیه الجمهور و هو الصواب لیکن در هدایه گفته که بر صحیح دو سلام دهد و در اعتبار سجده

قبل از سلام دور و تشیت و در و دو دعا بر صحیح در بسینه خواند و در اولی از تشهد بنفراید
و اگر بعد از سجدتین نه نشیند نماز تمام بود اما مکروه نظار سجده تکرار تحریمه چنانکه شک افتاد و
و بعد از اعادت یاد آمد و همچنین رکوع و سجود و تکرار فاتحه یا اکثر او در یکی از اولیین چون
متصل خواند و چون بسوت فصل کند و نه تکرار در اخریین بر مختار و نه تکرار تشهد در اخیره
بر مختار اما بعد اولی لازم است کما فی الکنز و ترک فاتحه یا سوت در یکی از اولیین نه نخواند
سوره در اخریین بر مختار و علیه الفتوی کما فی الذخیره و نه بترک فاتحه در اخریین در ظاهر
روایت و فاتحه متروکه در اخری قضا نکند و اگر با سوره متروکه در اخری باشد قضا کند
و بلند خواند اما سورة تنها سهو است که قضا کند و بلند خواند نزد یکی امام نه فاتحه کما فی
الخلاصه لیکن در هدایه گفته بر صحیح هر دو را بلند خواند و فاتحه را بر شبه مقدم کند کما فی الفتح
اگر در اولیین در میان سوره یاد آمد که فاتحه نخوانده عود کند و فاتحه خواند پس سوره و سجده سهو
و همچنین اگر بعد از سوره یا در رکوع یاد آمد و ناسی سوره از رکوع و قومه باز گرد و سوره خواند
و رکوع اعاده کند و سجده سهو کند کما فی الخلاصه و در ترکستر گفته که تارک قراءة سوره
از رکوع باتفاق باز گردد و قنوت باز گرداند و تارک فاتحه باتفاق باز نگردد و همچنین
تارک قنوت بر صحیح اما اگر عود کرد و قنوت خواند و رکوع باز نگرداند نشکند ایشمه انگاه
که در رکوع یاد آید اما بعد رفع سر باتفاق باز نگردد و بقراءة هر چه فراموش کرده در بین همه
صور سجده سهو کند و تفکر بعد از فاتحه بقدر ادای رکن که کدام سوره خواند و این انگاه است
که مانع باشد از توالی ادای رکنی یا واجبی و الا نه چنانکه تسبیح گوید یا قرآن خواند و تفکر کند
کما فی الذخیره و جهر و مخافته در غیر محل بقدر جواز نماز بر اصح در حق امام نه منفرد
کما فی الهدایه این در اداست اما در قضا منفرد نیز سهو سجده سهو کند اگر کسی

بعضی بلند خواند از جهت تبیین کلمه بروی سجده نه کما فی الجامع در خلاصه گفته که بجهر قدر آخرین لازم شود اگر بلند یا پست در غیر محل بخواند و در بعض فاتحه یاد آمد فاتحه باز از سر بلند خواند در جهریت تا جمع نشود میان سر و جهر در یک رکعت لیکن در کنز گفته که هر دو جا همچنان تمام کند و خواندن فاتحه یا آیتی از قرآن در قعده یا رکوع یا در سجود و همچنین تشهد در رکوع و سجود لیکن در سراجیه گفته که لازم نشود اما در قیام قبل از شروع در قرائت لازم نشود که این محل ثناست اولی باشد یا ثانیه هو المختار کما فی المختار و در ذخیره گفته که خواندن قرآن در قعده قبل از فراغ تشهد موجب ست و بعد از فراغ نه و اگر فاتحه بعد از تشهد خواند یا اول فاتحه بعد تشهد لازم شود و ترک قعود اول و تاخیر ثالثه بزیادتی بر تشهد اگرچه بحرفی از درود نزدیک امام اعظم و علیه الفتوی و نزدیک صاحبین اگر تمام درود خواند نیز واجب نشود و به افتی بعضهم کما فی الجامع در خلاصه گفته که مختار چون اللهم صل علی محمد گوید لازم شود و در ترغیب گفته قول صحیح است که سجده سهو لازم نشود مادام که درود نخواند تا خیر سلام چنانکه بشک در کمیت رکعات زمانی نشسته ماند یا بظن آنکه سلام داده ساعتی نشست پس ظاهر شد که نداده کما فی الکنز در جامع گفته اگر قعده اولی نه نشست و برخاست و اگر نصف او برابر نشده نشیند و سجده ندهد والا استد و سجده دهد اما عود نکند و اگر بخطا عود کند بر صحیح تشهد نخواند و استاده نشود لیکن در شمنی و حاشیه اخی زاده گفته بعود از قیام نماز او فاسد شود بر صحیح و اگر اخیره نه نشست و برخاست نشیند مادام که سجده نکرده سجده دهد والا فریضه او رفت و نفل شد و سند و ساست

کر رکعتی دیگر با وی ضم کند و سجده بر اصح لازم نه اما اگر نشست و برخاست برگردد با وهم
که سجده نکرده و نشسته و تشهد اعاده کند تا متابعت یا طمعی و یقول لی نه و سلام دهد و سجده
و همچنان استاده دهد روا بود لیکن نباید کذا فی الخلاصه واگر سجده کرد فرض او تمام شد و رکعت
دیگر ضم کند ما گرچه نماز عصر باشد و علیه الفتوی کما فی الذخیره و سجده دهد و این دو رکعت
از سنت ظهر نیابت نکند بر صحیح لیکن در مختار گفته که بر مختار نیابت بکنند آن قول امام ست
و این قول صاحبیه و قوم متابعت نکنند و منتظر نشسته اگر قبل از سجده برگردد با وی سلام
گویند واگر سجده کرد در حال سلام دهند و مقتدی یکی از این دو رکعت گزارد نزدیک امام
ابیوسف و شش رکعت نزدیک امام محمد و علیه الفتوی واگر شکنند نزدیک آن دو رکعت قضا
کنند و نزدیک این هیچ نه اینهمه آنگاه که بر چهارم نشسته والا شش رکعت گزارد و در اداء قضا
اگر ساهی سلام داد به نیت قطع یا به سهو پس یاد آمد سجده سهو دهد بشرط آنکه یافته نشود
تطاول مدة و فعل منافی چون قیام و اکل و کلام و خروج از مسجد و استدبار قبله و دیگر
دخول وقت مکروه واگر از قوم شرطی فوت متابعت امام نکند اما نماز تمام ست کما فی
الذخیره و اقتدا بعد از سلام ساهی روا ست اگر سجده دهد والا نه خلافا لمحمد و سجده
سهو مقتدی لازم نشود نه بر وی و نه بر امام اما سهو امام بر مقتدی لازم شود اگر کند
والا نه در خلاصه گفته که مسبوق سجده کند با امام قبل از قضا واگر نکرد و بقضا برخاست
در آخر نماز سجده دهد واگر در مسبوقانه اش سهوی افتاد یکی کفایت کند واگر با امام سجده
کرده و در مسبوقانه سهوش افتاد باز سجده کند و امام چون برای سجده سلام گوید مسبوق
نگوید الا اگر ذاکر قضا ست شکند والا نه و سجده بر وی لازم ست برای این سلام اگر
عقب وی گفته والا نه امام بعد از سلام و قیام مسبوق یاد آمد و سجده فوت وی نیز

متابعت کند و اگر سجده نکرده والا نه و الا شک کند و مقیم پس مسافر متابعت کند در سجده نیز بر مختار نه در سلام در جامع گفته شک افتاد در رکعات اول بار از سر گیرد بسلام و این از کلام اولیٰ تر نیست و اگر عادت دارد تحری کند و طرف غالب گیرد و سجده دهد و اگر نگیرد در چهار گانی یا دو بود گمان آن چهار رکعت ابدا از خیو سخنی ضم کند احتیاطاً کسی باشد و اگر هیچ طرف غالب نباشد اقل گیرد و بجای که آنرا آخر نماز پندارد نشیند پس برخیزد بعد از اتمام سجده دهد بر دوم و بر سوم نه نشیند بر صحیح که او مضطر ست در ترک واجب ایشان بدعت و آن از این آواتیه ست و در فرخیره گفته در وتر شک شد و طرفی غالب اقل گیرد پس در اول و دوم این رکعت اتمام کند و بعد دو رکعت با دو قعده و دو قنوت گزارد و در دوم و سوم این رکعت با قنوت تمام کند و رکعت دیگر نیز قنوت خواند و در اول و دوم و سوم شد رکعت با سه قعده و سه قنوت گزارد و در دوم و سوم این رکعت با قنوت تمام کند و در دیگر نیز قنوت خواند و در اول و دوم و سوم سه رکعت با سه قعده و سه قنوت گزارد و در این صورت دست برای تکبیر قنوت بر دارد بسینه نه در اول بعده سجده دهد و بقول امام محمد بن الفضل در مسئله شک بار دیگر قنوت نخواند اما مختار و ماخوذ اول ست اگر در سوم شک شد در قنوت بی غلبه طرفی خواند شک شد در تکبیر افتتاح با حدث یا اصابت نجاست یا مسح سر اگر اول بارست اعاده کند والا اتمام کند و وضو و غسل جابه و مسح سر و این همه آنگاه که شک میان نماز باشد و اگر بعد از تشهد یا سلام افتد اعتبار ندارد و چنانکه شک شد در گزاردن نماز در وقت باز گزارد و بعد از وقت اعتبار ندارد و همچنین شک در رکوع و عدد سجود در نماز را اعاده کند والا نه کما فی زکوة الجواهر میان امام و قوم اختلاف شد در چهار و سه اگر آن یقین دارد سخن اینها قبول نکند والا کند و در اختلاف قوم

جانب امام گیرند واگر چه یکے باشد پس اگر امام اعاده کند وقوم اقتدا کنند روا بود واگر یکے سه گوید ودیگر چهار وامام با بقیه در شک بر اینها اعاده نه که سخن آن دو بمعارضه فوت وشک بعد از فراغ معتبر نه اما قایل سه اعاده کند واگر امام بر سه باشد با قوم اعاده کند وبر متیقن تمام چیزی نه کما فی الخلاصه اگر یکے بر نقصان است وامام با بقیه در شک اگر وقت باشد از جهت احتیاط باز گردانند واگر نگردانند بر اینها چیزی نه مگر چون دو عدل گویند که اخذ بقول او واجبست وبقول یکے مستحب لیکن انگاه که مصلے شاک باشد والا التفات نکند وهمچنین اگر عدل نباشد کما فی الخلاصه

فصل بست ویکم

در سجده تلاوت در حلابی گفته واجبست بر مکلفی که یک آیت از ین چهارده آیت خواند بعربی یا پارسی وفهم معنی در آن باتفاق شرط نه ونه درین نزدیک طرفین خلافاً لابی یوسف یا بشنود قاصد باشد یا نه کما فی الهدایه واگرچه از کافر یا کودک یا دیوانه یا زن سعنوده وهمچنین از جنب ومحدث وسکران نه از طوطی وبوزنه ونایم لیکن در خلاصه گفته که بر صحیح از نایم واجبست نه بر غیر مکلف چون چهار سابق لیکن در ذخیره گفته که کودک عاقل را بسجده امر کنند ونه بر متهجی اما نماز را نشکنند واز قرات نیز ثابت نکند کما فی السراجیه ونه بر کاتب ونایم وقاری در رکوع یا سجود کما فی البرجندی ودر جامع گفته که سجده واجب نشود مگر چون داند که آن آیت سجده است واگرچه باخبار وکیفیت او آنست که استاده شود وتکبیر گوید بے رفع ید وسجده کند وسه بار سبحان ربی الاعلی گوید هو المختار وباز بر مختار تکبیر گویان استاده شود ولی تشهد وسلام وشروط اوامی طهارت تن وجامه وجای وستر عورت وقبله ونیت اسجد لله سجدة التلاوة وتعیین سجده ونیت لازم نه بلکه علے ویاد دارد کما فی الکنز وسجده نزدیک ما بر

نیست ہمہ عمر وقت اوست الا اوقات مکروہہ و تاخیر از وقت قرأت بر اصح مکروہ ست اما در نماز بر فور ست در خلاصہ گفتہ آیت در نماز خواند اگر در آخر سورت باشد یا نزدیک وای بعد او دو آیت باشد مخیر ست اگر خواہد رکوع کند بہ نیت تلاوة و اگر خواہد سجدہ کند باز برخیزد و بعد ختم سورہ بر رکوع و سجود نماز رود و اگر سورتی دیگر با و ضم کند فاضلتر بود اما اگر سجدہ بر فور نکند و بعد ختم سورت بر رکوع و سجود رود آن سجدہ ساقط شود و اگر بعد آن سہ آیت خواند در نیابت رکوع بہ نیت تلاوت دو قول ست اگر چہار آیت باشد نہ و در کنز گفتہ کہ اگر در وسط سورة باشد فاضلتر آنست کہ ہمانجا سجدہ کند و رکوع نیز بر او خود نیابت کند و اگر ہیچ یکی نکرد بعد از اتمام او رکوع کرد ساقط نشود و بر ویست کہ قضا کند بسجود مادام کہ در نماز باشد و رکوع در غیر نماز از سجدہ نیابت کند از و و نیت در سجدہ تلاوة شرط نہ و نہ در سجدہ نماز نزدیک اکثر اما رکوع بے نیت نیابت نکند و از امام محمد آمدہ کہ نیابت کند اگر نیت در رکوع کند و و قول ست و بعد از رفع سر روا نہ کما فی الکنز و نیت امام کافی ست و بقولی نہ پس مقتدی بعد سلام امام سجدہ دہد و قعدہ باز گرداند و صلوتیکہ بر رکوع و سجود نماز مؤدی نشدہ او را در خارج قضا نیست و اگر چہ بترک آن عاصی گشتہ و در **ذخیرہ** گفتہ اگر در محل نداد و در رکوع یا سجود یا قعدہ یاد آمد ہمان زمان سجدہ کند و بر اینہا اعادہ کند و اگر نکند نماز روا ست و اگر تاخیر کند سجدہ را تا آخر نماز

نیز روایت واگر بعد از سلام یاد آید باز گردد و سجده کند و بقعده نشیند والا نشیند اما
نماز قوم مستغرق روایت کما فی التحفه اصل آنست که عود بسجده تلاوة رافض قعده
ست بر مختار چون صلبیه بخلاف سجده سهو پس اگر درین بخندد وضو شکند نه نماز
که عود باین ارفع سلام ست نه رافع سجده کما فی الاکثر در خلاصه گفته مقتدی خواند برو
و بر امام و قوم لازم نشود و نزد یک امام محمد بعد از فراغ دهند اما غیر ایشان سجده دهند اگر هم
در نماز باشد هو الصحیح کما فی البرجندی فارغی از امام شنیده حال دهد و اگر نداده در نماز
در آید اگر امام نداده باد می دهد والا ساقط شود اگر در آن رکعت رسد والا بعد از نماز
دهد مصلی از غیر شنید بعد فراغ دهد باجماع و اگر در نماز دهد کفایت نکند و نماز نشکند بر صحیح
که زیادتی یک دو سجده بسهو و عمد مفسد نیست خواند پس در نماز شروع کرد باز خواند اگر قبل
ازین داده درین اعاده کند والا همین کفایت کند در نماز خواند و داد بعد از سلام همان جا
مکرر کرد در ظاهر روایت اعاده کند و بقولی آنگاه که کلام کرده باشد در نماز خواند و از خارج
همان آیت شنید یکی کفایت کند بخلاف امام محمد و بقول فقیه ابی جعفر آنگاه که در یک نماز
باشند والا بروایتی یکی در نماز و دیگری بعد فراغ و آن ظاهر روایت کما فی الظهیریه در نفل
خواند و داد پس شکست قضا کند نه سجده اما اگر قبل ازین شکست این نیز قضا دهد
کما فی الجواهر و تکرار در یک نماز بقول امام و بقول اخیر امام ابی یوسف به تکرر حاجت
نیست هو الاصح و بتکرار در یک مجلس در یکی کفایت کند و در مجالس تکرر نه پس اگر تالی از
مجلس برخاست و رفت باز آمد و مکرر کرد و سامع بر قرار بر آن تکرر لازم شود و برین یکی
و علیه الفتوی کما فی الجامع لیکن بر صحیح برین نیز تکرر لازم شود و اگر آن چنین
باشد و ابو حنیان بر آن یکی و برین تکرر خواه تکرار بعد از سجده باشد خواه قبل

ازو اگر چهار آیت در یک جا خواند چهارده سجده لازم شود گفته اند که هر که چنین کند مهم او بکفایت رسد کما فی الکنز و بیع و نکاح و اکل و ارضاع و سخن و عمل قاطع مجلس است قطع کند نه عمل اندک چنانچه دو لقمه و تکلم بکلمه و نه خواندن قرآن بسیار و نه تسبیح و تهلیل و خواب بر پهلو قاطع است نه نشسته و نه سیر کشتی و رفتن بکر رکنی و همچنین متنقل از شاخی بشاخی بر صحیح و با انتقال از گوشه مسجد یا خانه بگوشه دیگر جای متبدل نشود و اگرچه مسجد جامع باشد و همچنین از سرای بسرای اگر اقتدا بصحیح بود مگر در سرای کلان چون سرای سلطان در جلالی گفته که در مسجد کلان چون مسجد حرام و قتی و جامع بعید اوبد است و در خلاصه گفته مکروهست ترک آیت سجده مطلقا نه عکس در خارج نماز اما اگر سامع محدث باشد یا گمان شود که سجده نخواهد کرد یا بر وی شوار خواهد شد باید که آهسته خواند مطلقا لیکن در برجندی گفته که این مخصوص است بغیر امام و الا باید که بلند خواند آیت را خواند مگر حرف سجده لازم شود و اگر این حرف نخوانده لازم نشود تا اکثر آیت وی نخواند پس اعتبار اکثر آیت است با حرف سجده از پس باشد یا پیش کما فی التحفه در کنز گفته مکروهست که امام در سریه خواند مگر چون در آخر سورت باشد و نباید که در جمعه و عید خواند اگر جماعت نتواند شنود و اگر خواند سجده نده

فصل بیست و دوم

در ادراک فریضه در جامع گفته شارع در فرض غیر رباعی بسماع اقامت نماز قطع کند بسلام و خبر آن و با امام بپیوندد تا دام که سجده رکعت دوم نکرده و الا تمام کند و بعد از آن با امام اقتدا نکند در فجر و نه در مغرب در ظاهر روایت که اشاره است و نزدیک امام ابو یوسف اقتدا کند با وی سلام دهد و بروایتی نیکوتر آنست که چهارم ضم کند و در رباعی اگر دوم بسجده مقید کرده بعد از قطع قعده قطع کند و با امام بپیوندد

واگر بر سیوم برخاسته تا دام که سجده نکرده قطع کند به سلام بعد از عود بقعود و تشهد و بقولی تشهد اول بسندست کما فی الخلاصه والا تمام کند و اقتدا کند به نیت نفل مگر در عصر و شغل نکند بجیلی چنانچه ترک کند قعده اخیره او شش رکعت سازد یا چهار می نشسته گزارد که اتمام آن این زمان بر وی فرض شده و جماعت سنت ست و قطع نکند شارع فرض در خانه و منفرد در فوایت و همچنین شارع نفل بر مختار سجده کرده یا نه اما از دو نیفزاید و همچنین شارع سنت بر صحیح اما اگر بر دو یا سه قطع کرد بر مختار چهار رکعت قضا کند کما فی المختار من النصاب و مکروهست خروج از مسجد بقصد نا عود بعد از اذان مگر چون نماز گزارده باشد یا امر جماعت دیگر بوی منتظم بود و همچنین از مسجد غیر اگر در مسجد حی گزارده باشند والا بقولی روا است که بدر آید و آنجا گزارد اما فاضلتر آنست که اینجا گزارد و مکروه ست خروج کسیکه نماز گزارده بعد از اقامت در ظهر و عشا و در باقی بدر آید و روا است ترک سنت فجر از جهت خوف فوت جماعت در برجندی گفته که حیله شروع سنت و قطع تا قضا کند بر اصح روا نه و نیکوتر آنست که نیت سنت کند و تکبیر گوید پس نیت فجر فرض کند بدل و تکبیر گوید بزبان و با امام تمام کند اما سلام با وی نگوید بعده برخیزد و سنت بهمان نیت گزارد اگر گمان ادراک یک رکعت باشد سنت گزارد و اگر در رکوع رسید و منید اند که اول است یا دوم سنت ترک کند و همچنین اگر ظن ادراک تشهد باشد در ظاهر مذهب اگر گمان دارد که اگر سنت به ترک ثنا و تعوذ و اقتصار بر یک آیت و تسبیح سه گزارد یک رکعت خواهد رسید چنین کند سنت فجر اگر بی فرض قضا شد قضا نکند

قبل از طلوع و نه بعد او نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد تا زوال قضا کند و اگر
با فرض قضا شد قضا کند تا زوال و بعد ازین اختلاف ست کما فی شرح الوقایه
اما سنت ظهر ترک کند مطلقا و اقتدا کند و بعده قضا کند قبل از دوگانه هو المختار
کما فی الجامع لیکن در مختار گفته که بعد از دوگانه هو المختار آن قول ابی یوسف
ست و این قول امام محمد و بقولی برعکس اینهمه آنگاه ست که وقت باشد و الا نه
و اگر با فرض فوت شوند اختلاف ست کما فی الهدایه اما غیر این دو سنت را قضا
نیست تبعا و اصالة فی الوقت و بعده در مختار گفته اگر مؤذن در بانگ
ثالث اقامت باشد یا خطیب در خطبه بود آینده سنت نگزارد و در مختار قضا
نه هر در کنز گفته اگر در وتر یاد آید که سنت نگزارده بعد از اتمام وتر سنت
گزارد و اگر بر دو رکعت سلام دهد در نهایت دو قول ست و در ظهیری گفته
یکی نماز عمر قضا میکند از جهت احتیاط یا آنکه هیچ نماز فوت نشده بقولی مکروه ست
و بقولی نه لیکن بعد از فجر و عصر قضا نکند و در همه رکعات فاتحه یا سوره خواند در
ترغیب گفته اگر اعاده از بهر شبهه نقصان باشد نیکوست و الا نه در کنز گفته
قاضی فوایت وتر را قضا کند و اگر یقین نباشد سه رکعت گزارد و قنوت خواند و بعد از
قعده یا تمام کند اگر وتر بود و الا نفل و قنوت درین مضر نیست ... و وصیت بکفاره
کرد وارثانی هر نماز فرض و وتر و روزه نیم صاع گندم دهد از ثلث مال و اگر ... فرض کند و بفقیر دهد
بوی بشد باز او بود ... همچنین تا تمام شود و اگر همه یک فقیر را دهد روا نه در صوم جامع گفته که ایصا ... بر غنی و نفاذ او
از ثلث ست اگر وارث باشد و الا از کل و اگر وصیت نکرد وارث تبرع کرد نیز رواست و باید
که فدا قبل از دفن بود و بعد او نیز رواست و کیفیت آنست که از عمر

مرد و زن دوازده و نه سال افکنند و از جهت بقیه مال یکبارگی رو هر د و اگر کفایت نکند
آنچه باشد دهد و فقیر بعد از قبض وی بخشد و همچنین باید که واقع هر بار گوید که این از
برای فدیه فلان بن فلان بن فلان متوفی سید هم داد و گوید قبول کردم در خلاصه
گفته غلامی بعد از نماز عشا محتلم شده بیدار نشد تا فجر بر مختار قضا کند و اگر بشد باحتیاج
قضا باشد گویند که امام محمد در شب رسید صباح در مسجد در آمد و پرسید که ابو حنیفه در
میان شما کدام است ابو یوسف گفت ادب نگهدار را اشارت کرد پس وی عرض کرد
چگوئی در حق کسی که بعد از گزاردن عشا و قبل از صبح رسد فرمود که اعاده کند امام محمد
در گوشه رفت و قبل از فجر اعاده کرد امام فرمود که درین کودک رشدی می بینم فصل
بیست و سوم در جامع گفته مسافر کسی است که قصد کند مسافت سه روز سیر
را بسیر میانه ای سیر شتر و راجل معتدل و کشتی در آن اعتدال باد و تجاوز کند از بیوت
شهر از جانب مفارقت و اگرچه خربه باشند اما اگر درین جانب محله باشد جدا از شهر
و در قدیم متصل بود تجاوز از وی شرط است کما فی الخلاصه اما فنا شهر اگر در میان
شهر و فنا کم از غلوه باشد و در میان زراعت نبود تجاوز از وی شرط است والا صحیح نه
کما فی الظهیریه اما قری بر بعض شهر که متصل اند تجاوز از آنها بر صحیح شرط است و اگر
بفنایش متصل اند نه بر بعض کما فی الکبری و در جبال اعتبار سیر سه روزه است
در آنها و اگرچه قطع آن مسافت در سهل کم از آن ایام شود کما فی الخلاصه و در [illegible]
گفته اگر بمقصد دو راه میرود یکی سه روزه دیگر کمتر هر راه که رود اعتبار او راست تا راه کشتی
یکروزه و راه خشکی سه روزه در ظاهر روایت اعتبار نکند کشتی را در خشکی و خشکی را در کشتی
و اگرچه برکرانه دریا رود و در کبری گفته اگر قصد کند مسافت کم از سه روزه مسافر نشود

واگر از آنجا باز چنین نیت کند نشود و همچنین اگر شهرها چنین سیر کند مرید جای قریب
نیت سه روزه کند تا بر رخصت سفر عمل کند لغو ست در هدایه گفته که اعتبار به فرسخ
نیست بر صحیح لیکن در ظهیری گفته که عامه مشایخ ما اعتبار کرده اند بقولی ببست و یک
فرسنگ و بقولی پانزده و بقولی هژده و علیه الفتوی و حکم سفر تخییر در روزه و قصر
در رباعی نه جز آن اما سنن در جامع گفته بقولی فعل فضلست و بقولی ترک و به قولی آن در
نزول و این در سیر اما مختار آنست و این در خوف در سراجی گفته که سنت
ترک نکند مگر از جهت عذر و امام سرخسی فتوی بین داده در جلالی گفته مسافر چهار
رکعت گزارد بد کرد و مخالفت سنت شد این بر بکار شد مستحق آتش گشت کما فی
الجامع پس اگر بر دو نشسته نماز تمام ست والا نه نماز به نیت چهار رکعت آغاز کرد باز
نیت دو رکعت آغاز کند بعد از آغاز به نیت دو نیت چهار کرد و بر دو سلام داد روا
بود در جامع گفته که مسافر در پس مقیم در وقت تمام کند و اگر قعده اولی نه نشیند نشکند
با قتدای او پس از وقت دانه این در رباعی اما در غیر او در سنت کما فی السراجیه امام مقیم
پس مسافر تمام کند مطلقاً بقرارت احتیاطاً و از امام محمد آمده که سجود اند هوالا
و مستحب ست که بعد از سلام گوید نماز تمام کنید که من مسافرم لیکن در ترغیب
گفته که قبل از نماز گوید گویند که امام ابو یوسف با هارون رشید در مکه مسافر بود
امام بعد از نماز فجر با بل مکه گفت نماز تمام کنید که ما مسافریم یکی از آنها گفت ما از شما
این مسئله بهتر میدانیم امام فرمود اگر میدانستی در نماز سخن نمیکردی هارون گفت
اگر این جواب مرا بدل تمام ملک بودی که بمن عطا شده هر آینه خوشتر بودی کما فی
شرح مولانا الهدایه و سفر و حضر مغیر فایت نیست پس اگر در آخر وقت بقدر

تحریمه مسافر تا مقیم شد نماز بوقف وقت قضا کند کما فی الترغیب و سفر
معصیت چون طاعتست و همچنین سفر اباحت چون صید و تجارة کما فی الجلابی
و در مختار گفته که والی در ولایت خود مسافر شد قصر کند و همچنین خلیفه مگر چون در ولایت
سیر کند و مسافر مقیم شود به نیت اقامت و بدخول شهر و بعزم بر عود قبل از سیر
سفر و وطن بر سه گونه ست وطن اصلی که در آن متولد شود یا متاهل شود و این
منتقض نشود مگر بمثل خود و وطن مستعار که در و نیت اقامت پانزده روز کند
و این منتقض شود باصلی و بمثل خود و سفر و وطن سکنی که در و نیت اقامت کم از
پانزده روز کند و این منتقض شود بهمه و **در برجندی** گفته از اصلی انتقال کرد و
بشهری دیگر با اهل وطن گرفت آن اصلی نماند میان سیر سفر باشد یا نه اما اگر
در آن دور و عقار دارد بقولی اصلی ماند و بقولی نه آن قول ابو یوسف ست و این قول
امام محمد هذا المختار الزاهدی کما فی الجامع و نیت اقامت معتبر نیست مگر بشهر یا ده
و اگر دو جا نیت اقامت کند نه نیت کرد که شبها در جایی باشد و روزها در جای دیگر
اگر اولا آنجا در آید مقیم شود و اگر اولا آنجا در آید نه و نیت بصحرا در اسلام رست الا خیابانی
ای کسی را که در صحرا ساکن باشد چون اعراب و اتراک چون آب و گیاه کفایت
کند آنها را تا مدت پس اگر بمنزلی برای رعی فرود آیند و نیت کنند مقیم شوند و علیه الفتوی
اما غیر او چنانچه لشکر اسلام قصد جایی کنند در دار حرب یا باغی خیمها برپا کنند و نیت کنند
مقیم نشوند و در ترغیب گفته هر جا که اصل نیت اقامت کند فرع تبع او باشد پس زن و بنده
و بنده و اجیر تابع شوهر و پدر و مولی و مستاجر اند اما رسیده و حشم با قاست و سلطان نه مگر چون
در معونت ایشان باشند و قاید که در معونت نابینا باشد باتفاق مقیم نشود و الا نزد یک امام

بخلاف صاحبیه و غلام دو خواجه مختلف النیة اگر خدمت بنوبت میکنند حکم نوبت است والا اختلاف ست و بقول امام ابی علی و رزی چهار گزارد و در روز دوم و اگر اصل فرع را مخیر کند مخیر شود فرع را خبر شد که اصل نیت اقامت کرده آنچه کم از شش نماز است اعاده کند و زاید نه اما بر اصح هیچ نماز نگرداند که تا فرع قصد اصل نداند بر اصح مسافر ست کما فی الجلابی مسافر چون خواهد بی نیت مقیم شود و اگر در کشتی خواهد و اگر چه نیت کند پادشاه با لشکر بطلب دشمن برآید و یقین نیست که کجا دریابد قصر کند اما در رجوع قصر کند اگر مسافت سفر باشد والا نه و همچنین طالب غریم

فصل بیست و چهارم

در جمعه شرط وجوب او اقامت بمصر در خلاصه گفته که اگر در مصر و اطراف او قریه باشد جمعه بر همه لازم ست والا چون فراغ دو مرانه اگر چه اذان شنوند و غلوه میل و امیال شرط نه از شیخین مرویست اختیار امام حلوانی است لیکن در ذخیره گفته که بر دیه یک فرسنگ جمعه واجب ست و علیه الفتوی مردی در شهر در آید و اقامت آنروز کرد لازم شود و اگر نیت خروج قبل از وقت کرد نه و بنیت خروج بعد از وقت لازم شود و بقول فقیه نه مسافر داخل که نیت اقامت آنروز کند بر و لازم نشود تا نیت اقامت نکند و صحت پس بر مریض و شیخ کبیر ضعیف لازم نشود و بر نابینا و اگر چه قاید یابد نزدیک امام بخلاف صاحبیه در باران سخت و نه بر متعهد مریض که بخروج او ضایع شود بر اصح اما بر و جاه مرکب بر صحیح و هیبت السلطان فی الجامع حریة و ذکورة در جامع گفته اگر فاقد این شروط چون قروی و مسافر و مریض و مملوک جمعه گزارد و از فرض محسوب بود و اگر در قصبه و دیه بزرگ که در وی بازار بود جمعه گزارند و اگر والی یا قاضی بنای مسجد و اداء جمعه اذن کرده و اگر این مجتهد فیه ست و بحکم مجمع علیه شد والا تیقن جمعه گزارند و بقوی ظهر پس از آن جمعه احتیاطاً

مختار بخشی و امام فخر الدین امنیت اما بر صحیح و مختار امام محبت بعد از نماز جمعه
چهار رکعت سنت گزارد و به نیت سنت الوقت کما فی الکنز بعده ظهر بعده و در رکعت
به نیت سنت الوقت و در هر چهار رکعت ظهر سورت با فاتحه ضم کند احتیاطاً و ظهر
به نیت آخر ظهر علی گزارد که اقرب است بجواز و صواب کما فی الجواهر در جلالی گفته فاقد که
حاضر نشود ظهر در خانه گزارد تنها و مکروه ست او را بجماعت با اذان و اقامت و
همچنین غیر معذور را که بجمعه نرسد اما اگر معذور در جای باشد که آنجا جمعه نباشد ظهر بجماعت
گزارد با اذان و اقامت در مسجد و در جامع گفته مکروه ست ظهر غیر معذور قبل از جمعه نزدیک
شیخین و نزدیک امام محمد روا نه و ظهر معذور مکروه نیست و تاخیر او مستحب ست لیکن در جلالی
گفته که بر صحیح تقدیم او مکروه ست و باید که بعد فراغ با اذان و اقامت گزارد و سعی
او در آنی که امام در جمعه باشد مبطل ظهر ست و اگرچه نرسد نزدیک امام بخلاف صاحبیه
و شرط ادای جمعه شهر ست یا فنای او و آن بقول اکثر جاییست که اهل او در اکبر
مساجد او که از برای پنجبار ساخته شده اند نگنجد و علیه الفتوی کما فی الترغیب والتقویم
که در و احکام و حدود منفذ باشد هو الصحیح و فنا بر مختار جاییست که متصل باشد بشهر
معد از برای مصالح او چون رکض خیل و جمع لشکر و تیر زدن و نماز جنازه و در کنز ملتقط
گفته که ادای جمع در یک شهر در مواضع رواست و در حاشیه او از امام سرخسی گفته
که صحیح از قول طرفین امنیت و در مکارمی گفته که اقامت جمعه در شهر در اکثر از دو جا روا
بر صحیح و در فتح القدیر گفته و به ناخذ و نزدیک امام ابو یوسف بر اصح در دو جا روا ست کما فی
السراجیه و سلطان یا نایب او و در جلالی گفته آنگاه که استیذان او ممکن بود و اگر نبود
بسبب موت یا بسببی دیگر و بر یکی اتفاق کردند و گزارند روا بود و اگر امیر معزول

تا اذن دیگر جمعه و عید روا است و در خلاصه گفته والی مرد و بخلیفه نرسید تا چندی گذشت
اگر خلیفه سیت یا وار و غه یا قاضی گزارده روا است و اگر یکی امر قاضی و خلیفه سیت
اتفاق کنند نه گردر شهر هیچ یکی از ینها نبود و در ترغیب گفته اگر پادشاه کافر باشد یا کودک
یا زن جمعه روا نه لیکن امام گفته که حاجب سلطان اتابک و شوهر خود را ولی عهد سازند
تا اقامت جمعه و عید کند و معزول نمیشود بموت سلطان یا نایب و نه بموت خلیفه
سایر پادشاهان و در ظهیری گفته نماز پس متغلبی که منشور از خلیفه ندارد درو است اگر
سیرت او در رعیت سیرت امرا باشد وقت ظهر در کنز گفته اگر در خلال نماز برآید شکند
و همچنین بعد قعده نزدیک امام خلافا لصاحبیه و در خلال جمعه یاد آید که فجر نگزارده اگر
امید وصول بجمعه بود باجماع قطع کند و اگر داند که وقت خواهد رفت باجماع تمام کند و
اگر داند که جمعه خواهد رفت با ظهر خواهد رسید نزدیک امام محمد چنین و نزدیک شیخین چنان
و امام حجت گفته احتیاط آنست که جمعه تمام کند و فجر قضا دهد و ظهر باز گرداند و علیه الفتوی
اینهمه آنگاه است که مقتدی باشد اما امام اگر وقت تنگ باشد تمام کند والا قطع کند
و فجر گزارد و در خلاصه گفته یاد آید نگزارد و خطبه نشنود جماعت سه مرد جز امام نزدیک
طرفین و نزدیک امام ابیوسف دو مرد جز امام و اذن عام یعنی کسی را از دخول موضع
نماز منع نباشد کما فی البرجندی تا اگر امیر در های شهر بر بندد و با اهل و عسکر
جمعه گزارد روا نبود و خطبه در وقت ظهر تا اگر قبل از زوال خواند و بعد از نماز گزارد نه
اگر تسبیح یا تهلیل یا تحمید گفت از ین بخیز و نزدیک امام روا بود و نزدیک صاحبیه
روا نه مگر چنان کلامی باشد که او را خطبه نامند کودکی با اذن سلطان خطبه خواند
و بالغی نماز گزارد روا بود و خطبه بی اذن امام روا نه و اگر چه حاضر باشد خطبه محدث

شد و بغیر حاضر نماز امر کرد روا نه و اگر این مامور نه حاضری امر کند روا بود و بعضی

گفتند اگر بجا نماز امر او و منتظر او و بسبب غیرے امر کرد روا بود اما استخلاف

غایب روا ست در جامع گفته که خطبه بقولی بجای دو رکعتست لیکن بر صحیح نه و نباید که امام

غیر خطیب باشد در سراجی گفته اگر یکی بی اذن خطیب نماز جمعه گزارد روا نبود مگر چون الی

بوی اقتدا کند و مستحب ست که در روز جمعه که غسل کند و جامه نیکو پوشد و خوشبوی مالد

و بجانب جمعه روان شود و اگر بر طعام بانگ نماز شنود اگر از فوت جمعه ترسد نخورد

اما در نمازهای دیگر نگذارد مگر چون از وقت ترسد در جلابی گفته تبکیر سنت ست

آمی حضور در اول وقت در جامع گفته که بعد از اذان اول که بعد از زوال باشد

ترک کند بیع او عمل دنیا را که شاغل باشد از حضور و سعی کند یعنی سرعت نه عدو اما

فقها اجماع کرده اند که بآرام و وقار روان شود و سواره نرود که بپیاده رفتن مستحب

اما در رجوع اختلاف ست و در عمده گفته که در راه بما لا یعنی شغل نکند و فی الحدیث

مَنْ خَرَجَ اِلَی الْمَسْجِدِ وَلَمْ یَشْتَغِلْ بِشَیْءٍ مِنْ اُمُوْرِ الدُّنْیَا وَلَمْ یَتَکَلَّمْ اَحَدًا کَتَبَ

اللّٰهُ لَهٗ بِکُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ حَجٍّ مَقْبُوْلٍ در تتار گفته چون بمسجد رسید هر جا که جا یابد

و تخطی نکند وفی الحدیث اِنَّ الَّذِیْ یَتَخَطّٰی رِقَابَ النَّاسِ یُتَّخَذُ جِسْرًا یَوْمَ

الْقِیٰمَةِ یَمُرُّ عَلَیْهِ النَّاسُ چون در صف اول جای خالی باشد اگر اینجا کسی نرسد که

تخطی نبود و این قبل از خطبه ست اما در خطبه مکروه ست که مشی نقدم عمل در خطبه خواهد شد

در جامع گفته چون امام از جای خود روان شود حرام شود نماز را ی شروع در نفل و اگر قبل

از خطبه شروع کرده تمام کند و سخن دنیا و آخرت چون سامع باشد و الا اختلاف ست و

خاموشی فاضلتر لیکن در کنز الدقایق گفته که بعید چون قریب ست و نزدیک صما

باک نیست بکلام قبل از خطبه ای اجابت موذن اما غیر او باجماع مکروه ست کما فی الکنز والبرجندی و جواب سلام و عطسه نگوید و از امام ابیوسف آمده که گوید و در فقه نگوید و مکروه ست اکل و شرب و عبث و التفات و آنچه در نماز مکروه ست در خلاصه گفته خطیب در خطبه سخن نکند مگر آنچه شایه بود بامر معروف و اگر بر دیت منکر بدست یا بچشم اشارت کند بر صحیح باک نه و قربانی امام فاضلترست بر صحیح و القعود بعد تا مدح ظلمه نشنود و در جامع گفته که چون امام بر منبر نشیند موذن در برابر اذان گوید استاده شود و تیغ گرفته در شهر که بقهر فتح شده ولی او در غیر او و تکیه نکند بعصا و کمان که مکروه ست لیکن از محیط گفته که اخذ عصا سنت ست و قوم متوجه بشوند بسوی امام بوجوه بهر طرف که باشند بقول امام حلوانی و بقول امام سرخسی مستقبل بقبله باشند و امر کرده نشوند تر آن هو الاحسن نشینند بهر کیف که خواهند و بشنوند و خواب نکنند و امام بقوم توجه کند و دو خطبه سبک بقدر سورت از طوال مفصل نخواند و زیادتی مکروه ست و تقصیر مندوب ست خاصه در زمستان که از فاروق آمده رضی الله عنه طُولُ الصَّلٰوةِ بِالْقِرَاءَةِ وَقَصْرُ الْخُطْبَةِ مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ کما فی المطالب پس او لا تعوذ کند آهسته پس حمد پس شهادتین پس درود پس وعظ پس قرآن بقدر سه آیت سوره العصر یا لا یستوی اصحاب النار یا نادوا یا مالک و اگر نخواند مسیء باشد پس نشیند بقدر سه آیت و تارک بر اصح مسیء ست پس استد و خطبه دوم آغاز د در حجم کم از اولی پس حمد گوید پس شهادت پس درود پس دعا مومنان پس ثنا بر خلفای راشدین پس بر سایر اصحاب پس دعا سلطان با نزا بعدل

٣٥٥

احسان وو در مدح او از حد نگذرد و در حاشیهٔ مولانا عصام گفته باید که خطبهٔ دوم
بحمد الله و نستعینه باشد چنانچه متعارف است و تغیر نداد که پیغمبر علیه السلام تغیر ثانیه نداده
هرگز و اولی التغیر سید او و در جامع گفته که بعد از تمام اقامت گفته شود پس امام دو
رکعت گزارد به نیت نویت ان اسقط فرض الظهر باداء رکعتی الجمعة
لله تعالی کذا فی الکنز و سوره جمعه و منافقون یا اعلی و غاشیه با فاتحه ضم کند
تبرکا بقرارت النبی علیه السلام و غیر اینها مکروه نه و مقتدی در تشهد یا سهو جمعه تمام
کند نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد اگر یک رکعت رسد تمام کند و الا ظهر تحریمه جمعه گزارد
وَفِي الْحَدِيثِ لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَا يَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ
طُهْرٍ وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ وَفِي أُخْرَى مَنْ
غَسَّلَ وَاغْتَسَلَ وَبَكَّرَ وَابْتَكَرَ وَدَنَا وَانْصَتَ وَلَمْ يَلْغُ كَانَ لَهُ بِكُلِّ
خُطْوَةٍ كَأَجْرِ سَنَةٍ صِيَامِهَا كَمَا فِي الشَّبِيهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ
اثْنَيْنِ ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ إِلَّا غُفِرَ
لَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى وَفَضْلُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ و در کنز گفته که بعد از سلام
قبل از سخن و رفع زانو فاتحه و اخلاص و معوذتین هفتگان بار بخواند از جمعه تا جمعه دیگر ایمن
باشد و حرز می باشد او را از شیطان و مستحب است که پس از جمعه گوید اللّٰهُمَّ يَا غَنِيُّ يَا حَمِيدُ
يَا مُبْدِئُ يَا مُعِيدُ يَا رَحِيمُ يَا وَدُودُ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ
وَبِطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ حق تعالی
او را بی نیاز گرداند و روزی رساند او را از انجا که نداند و اگر کسی ببلایی گرفتار باشد
چنانچه هیچ علاج رفع نگردد بعد از عصر جمعه هیچ چیز شغل نکند مگر باین اسم

یا الله یا رحمن یا رحیم بالقطع خلاص یابد من غسل واغتسل وبکر وابتکر ودنا وانصت ولم یلغ کان له بکل خطوة کاجر سنة صیامها وقیامها کما فی التنبیه ودر ترغیب گفته فی الحدیث من ادرک الجمعة فله اجر مائة شهید الذی قتلوا فی سبیل الله محتسبین من توضأ فاحسن الوضوء ومشی الی المسجد وسمع الخطبة وسکت غفر له ذنوب ما بینه وبین الجمعة الماضیة وبین الجمعة المستقبلة وزیادة ثلثة ایام ومن مس الحصا فقد لغا ای حالة الخطبة فلا ثواب له

وتارک یک جمعه بی عذر تاویل فاسق ومردود الشهادة است وهمچنین تارک فرضی که در او معین بود چون نماز وروزه وزکوة وحج واگر ترک بنا بر مرض یا بعد شهر یا فسق امام یا خوف ظالمی باشد نه در مطالب گفته در جمعه حضور مجلس ذکر فاضلتر است وپیش قصه خوان نشستن مکروه است وقبل از نماز بحلقه نشینند مگر عالمی تذکیر کند وفقه

فصل بیست وپنجم در عیدین

در برجندی گفته شرایط عیدین همان شرایط جمعه است الا خطبه که سنت است شرط نه بعد است قبل نه واگر قبل خواند رواست مع الکراهة ومستحب است روز فطر که چیزی خورد لیکن در جامع گفته که شیرینی خورد ودر حدیث انس رضی خرما است وسواک دهد وغسل کند وخوشبوی مالد وجامه نیکو پوشد نو یا شسته کما فی الجامع وفطرت دهد قبل از خروج واز قنیه شش سنت دیگر شمرده تختم لیکن در جامع گفته که این خاص بسلطان است وتبکیر وابتکار وادای فجر در مسجد محله ورفتن پیاده براه لیکن در جامع گفته که این هر سه تا نرسید اما پیران سوار شوند ورجوع از راه دیگر نیز بعیدگاه روان شود بوقار وغض چشم وخروج بجبانه سنت است بر صحیح واگرچه جامع

امام یکی را خلیفه گیرد تا در شهر با ضعیفان و مریضان بگزارد که نماز عید در دو جا باتفاق رواست واین واجبست و بقولے مستحب کما فی الترغیب و قبل از نماز نفل نگزارد در عیدگاه و نه در خارج بقول عامه هو المختار کما فی الکنز و زنان نیز تا ختم ضحی کنند کما فی الجامع و وقت او بعد ارتفاع شمس است تا زوال و افضل در فطر تاخیر است و در اضحی تعجیل و چون در نماز در آید بعد از ثنا تکبیر گوید ثلثا و هر بار دست بردارد و میان تکبیرات دست ارسال کند و نه نهد و اگر امام برندارد متابعت او کنند در جامع گفته که میان تکبیرات ذکری مستحب نیست اما مستحب است که بقدر سه تسبیح درنگ کند بعده اعوذ گوید و بعد از فاتحه اعلی خواند و در دوم غاشیه که مستحب است بعده تکبیر گوید دست بردارد و دگر تکبیر رکوع کما فی الجلابی و بعد از نماز بمنبر برآید و خطبه خواند چون جمعه مگر آنکه درین تکبیر افزاید و اوراعد مسنون نیست در ظاهر روایت و بقولی سنت است افتتاح اولی به نه تکبیر و ثانیه بهفت و از بعضی کتابها گفته که تکبیر گوید قبل از نزول چهار ده بار و احکام فطر بیان شود و سخن در و مکروه نه لیکن در کنز گفته باید که چون خطبه شنوند سخن نگویند و نفل نگزارند و از جای بجای نروند و اضحی چون فطر است لیکن درین مستحب است امساک تا نماز و فی الحدیث مَنْ صَامَ یَوْمَ النَّحْرِ اِلٰی اَنْ یُّصَلِّیَ صَلٰوةَ الْعِیْدِ فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللّٰهَ بِسِتِّیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ کما فی الترغیب ترک امساک بر مختار مکروه و این در حق شهریانست و در راه تکبیر بلند گویند باتفاق و قطع کند چون بمصلی برسد و هو المأخوذ کما فی خزانة العلوم و بروایتے تا آغاز نماز اما در فطر نزد یک امام بلند نگوید و بروایتے گوید و هو قول صاحبیه و طحاوی گفته که جهر سنت است نزد یک همه هو الصحیح لیکن از مضمرات گفته که بر مختار اکثر در هر دو عید آهسته گوید و به ناخذ و در کنز گفته که خطبه اضحی چون فطر است

لیکن در و تکبیر از ده زیاده آید و تعلیم کند در و تکبیر تشریق و مرتبا بی را چون امام تکبیر گوید
مقتدیان نیز با وی تکبیر گویند در هر دو عید و از پیغمبر آمده صلعم هر که بعد از عیدین چهار
رکعت گزارد و و الشمس و و الضحی و اخلاص خواند ثواب بسیار یابد و گناهان پنجاه
سال گذشته و پنجاه سال آینده او محو شوند و این نماز در خانه گزارند تا ظن سنت
نشود کما فی الجامع و لهذا در منیه گفته که مکروه ست لیکن در صوفیه از صحبت گفته که یافتم
صلحا و عبادرا که این نماز در مصلی میگزارند اگر نماز عید یکی را غیر از امام فوت شد
قضا نکند و مستحب است که چهار رکعت گزارد و علی و الشمس و اللیل و الضحی خواند و بر ثنا
اخلاص سه بار ثواب یابد بعدد آنچه در آن سال رود کما فی الجامع در خلاصه گفته روز
عید فطر نماز نگزارند ساقط شود مگر چون عذری باشد چنانچه عدم حضور امام و ثبوت عید
بعد زوال کما فی البرجندی پس فردا گزارند و الا ساقط شود مطلقا اما اضحی افضل
آنست که روز اول گزارند و الا دوم و الا سوم و الا ساقط شود مطلقا و در تاخیر
بغیر عذر اسارت است و بعذر نه اگر در تشهد یا سجده سهو رسد بعد از سلام برخیزد و نماز
عید تمام کند با جماع و قضا کند برای خود اگر یک رکعت رسید در عامه
روایات اول خواند بعده تکبیر گوید در روایت نوادر بر عکس این و در جلابی گفته
اگر در ثنا رسید تکبیر گوید و ثنا خواند و با امام تکبیرات گوید اگر بعد گفتن بعض تکبیرات
رسید متابعت کند در آنچه یابد و باقی قضا کند در حال اگر در قرات رسید
تکبیرات گوید بعده متابعت کند و اگر در آخر قیام رسید تکبیر افتتاح گوید و
تکبیرات استاده گوید اگر خوف فوت رکوع نبود و اگر در رکوع رسد
در قول طرفین تا امام سر برنداشته گوید و نزدیک امام ابیوسف ساقط

شده‌اند و در کبری گفته اگر در رکوع رسد تکبیرات هم آنجا گوید اگر بر رکوع تواند رسید والا رکوع
رود و تکبیرات گوید نزدیک طرفین بی رفع ید کما فی الخلاصه و تسبیحات گوید نزدیک
امام ابی یوسف و اگر امام سر برداشت و چیزی از تکبیرات ماند ساقط شده‌اند در جامع گفته
تهنیت عید بقول تَقَبَّلَ اللهُ مِنَّا وَمِنْكُمْ مکروه است و از در گفته که روا است مسئله
صدقه فطر واجبست بر هر حر مسلم و اگرچه مسافر بود یا دیوانه یا کودک بشرط مالکیت نصاب
از مسکن و اثاث خانه بیش از آلات و جواهر که زنان در عیدها پوشند بقولی نبود و بقول امام
مرغینانی باشد کما فی البرجندی و از نفقه خادم و از نفقه دستار جامه زمستانی و تابستانی و
بهاری و از دو اسپ سواری او از کمی غیر او را و از دو دستور و آلت حرفت مزارع و از یک کتاب
فقه اهل او را لیکن در خلاصه گفته آنگاه که به یک روایت باشند اما اگر یکی به روایت ابی حفص باشد
و دیگر به روایت ابی سلیمان نه و از دو کتاب تفسیر و حدیث و از یک مصحف الا که زیاده اند
اگر احتیاج بود کتب از برای حفظ و درست محسوب نباشند اگرچه بصد هزار دینار باشند و در کنز
گفته که کتب فقه فقیه را همه عفو اند و از مکرر یکی عفو و باقی محسوب و کتب طب و نجوم و نحو و لغت
همه محسوب اند و همچنین غیر فقیه را کتب فقه در جامع گفته قوت ماهی خرید که بنصاب رسید
باتفاق نه و در اکثر اختلاف است و همچنین زمین چنین مگر آنکه از حاصل او بعد از نفقه نصاب
ماند در حاشیه کنز گفته معتبر حاجت حال است نه استقبالی اگر دو سرا دارد مشغول و فارغ
اگر قیمت این بنصاب رسد باشد اجاره ده هر یا نه و همچنین در بعض سرای فارغ و همچنین جامه
و درخت در ظهیری گفته نمو مال و مضی یک سال شرط نه در جامع گفته که دین مانع وجوب
صدقه است و در برجندی گفته که مالک از نفس خود دهد و از طفل فقیر و عبد و خدمت مطلقا
نه از زن و نه از فرزند کلان اگرچه در عیال او باشند مگر چون معتوه بالغ شود کما فی السراجیه

ونه از صغیر و فقیر که بشوهر سپرده شده لیکن در قنیه گفته الثکاه که صالحه خدمت شوهر باشند
والا بر پدر نیست ونه از نافله با وجود پدر باتفاق روایات ونه از بنده تجارت ونه از مکاتب
ونه از آبق اما بعد عود از ماضی دهد و همچنین مغصوبیکه گواه بر و نبود و غاصب منکر
خود کما فی الجامع ونه از بنده مشترک ونه از بندگان مشترکه نزد امام و نزد صاحبین
هریکی دهد از رسن اجزا پس پنج بنده هریکی از دو دهد ونه از طفل غنی پس از
مال او دهد نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد از مال پدر ست در جامع گفته که آن نیم
صاع ست از گندم و آرد و سویق آن و یک صاع از جو و خرما و آرد اینها و در مخلوط اعتبار غلبه ست
اما در خبر صحیح اعتبار قیمت است و همچنین در خرجو بر اصح کما فی الذخیره اما مویز
نزدیک امام چون بر ست و نزدیک صاحبین چون جو هو الصحیح و صاع هشت رطل ست
و هر رطل بیست استار ای سیر کما فی الکنز و هر استار چهار و نیم مثقال در شرح وقایه
گفته صاع چهار من ست هر من چهل استار هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من
یکصد و هشتاد مثقال باشد و روایت صرف کیل و وزن نزدیک شیخین و نزدیک امام
محمد بوزن روانه در سراجیه گفته که تملیک شرط ست و اباحت روانه و روایت
که واجب یکی بجماعت دهد و عکس در جامع گفته که واجب یکی بدو و نزدیک غیر کرخی
روانه و بعوض نشاید و تقویم پاک نه و تقوی مکروه ست و فاضلتر آنکه صدقه خود و
عیال بیکی دهد و در ظهیریه گفته تقوی عین منصوص فاضلتر و تقوی قیمت و علیه الفتوی
در هدایه گفته آرد اولیتر ست از گندم لیکن در ملتقط گفته که این باز آن اولیتر ست و وجوب
متعلق ست بفجر روز فطر تا بر مولود و مسلم این شب واجب شود ونه از میت این شب ونه از
مبیع و معتق این شب نه بر مصدق کما فی الجامع و اگر وجود این امر بعد فجر باشد

واجب شود و روایت تقدیم و فرق نیست میان یکسال و دو سال بر صحیح
و در **ظهیریه** از خلف بن ایوب گفته که در رمضان روایت و قیل نه و علیه الفتوی
و در جامع گفته بتاخیر ساقط نشود و اگرچه فقیر شود و تاخیر مکروه نه لیکن اسارت است
در **سراجیه** گفته که صدقه فطر قبول قیام ست و نجات از سکرات و عذاب گور
مسئله در جامع گفته که تکبیر تشریق واجب بر اصح از فجر عرفه تا عصر عید بعد از هر فرض
که موذی بود بجماعت مستحبه مقیم در شهر و بر مقتدیه با و بر مسافر مقتدی با و اگر نماز این
ایام درین ایام قضا کند گوید اگر در غیر این ایام یا درین ایام از قابل یا نماز غیر این
ایام درین ایام قضا کند نه و نزد یک صاحبیه اقامت و ذکورة و صحت و مصر و جماعت
شرط نیس واجب باشد بر هر مصلی بعد فرض این ایام از فجر عرفه تا عصر پنجم ایام تشریق
هو المعمول و علیه الفتوی کما فی الترغیب و محل او بعد از سلام ست قبل از فعل
منافی نماز چون استدبار قبله و سخن و حدث عمدا **در خلاصه** گفته اگر امام قبل
از تکبیر بفراموشی روان شد اگر از مسجد بدر نیامده بجای خود آید و تکبیر گوید و اگر بدر آمده
یا سخن گفته بفراموشی یا بعمد یا وضو بعمد شکست تکبیر ساقط شد و در استدبار قبله دو
روایت ست و اگر قبل از تکبیر وضو شکسته قبل از وضو تکبیر گوید بر اصح و در جلالی گفته
مقتدی تکبیر گوید بهر حال و مسبوق بعد از فراغ گوید و محرم اول تکبیر گوید بعده تلبیه در
برجندی گفته که تکبیر قبل از امام روایت اما ترک اولیست **فصل قربانی**
در جامع گفته قربانی واجب است بر هر مسلم حر غنی مقیم و زن بسبب غنیه میت نزد یک امام
بخلاف صاحبیه در شوی غنی چون مهر معجل باشد و الا باتفاق نه کما فی الکنز و آن از
شتر ماده ست و گاو و شتر آن یکی از یکی بس و هر یکی از این از یکی تا هفت کس اگر

بهیچ فردے اقل از سبع نبود واگر در میان دو یا سه یا پنج یا شش باشد بر اصح روا بود
اینهمه آنگاه بود که مقصد همه قربت باشد واگرچه جهات مختلفه باشند اما اگر یکی کافر
یا مرید لحم بود نه و همچنین کودک کما فی السراجیه و شاة همه انواع روا ست و نر افضل
ست اگر خصی باشد و شرط ست که اهلیه خانگی باشد نه وحشیه و آنچه از ان
واین زاید اعتبار باد رست اگر هفت کس هفت سر خرند بی تعیین روا بود و در
گاو و شتر ماده فاضلتر اگر با نر در قیمت برابر باشد کما فی السراجیه واگر چهار ده
بدو گاو قربانی کنند روا بود و گوشت بوزن قسمت کنند نه بگزاف که احتمال
ربوا بود و تحلیل بعضی از بعضی اینجا روا نه که هبه مشاع ست مگر آنکه با گوشت
چیزے از اکارع یا پوست یا سر یا شحم ضم کنند لیکن از فقص گفته که تحلیل
شرط ست و شرکت بعد از شرا ر کی روا ست واز امام آمده که مکروه ست و ناقد
طلب قربانی کنند تا محل معتاد و بقولی تا مدت سفر و آن اشبه ست [illegible] واگر
نیابد مگر بغبن فاحش خریدن او لازم نه و وقت او از فجر نحر تا سه روز و شرط
در شهر که بعد از نماز یکے از مسجدین کشد کما فی السراجیه و مستحب
ست شهرے را بعد از خطبه و غیر را بعد از طلوع آفتاب و عاشر
فاضل تر بس متصل بس در آخر و در لیالی نیز روا ست مگر شب
عاشر و مستحب ست که قبل از ایام خرد و در خانه فربه کند
وَفِي الْحَدِيثِ سَمِّنُوا ضَحَايَاكُمْ فَإِنَّهَا
عَلَى الصِّرَاطِ مَطَايَاكُمْ و او را قلاده
افگند و جل دهد و بعد از خطبه با وضو بدست

خود کشد و اگر قادر بر عالم شرایط نبود از غیر استعانت طلبد و خود حاضر باشد تا با ول قطره مغفور شود پس روی او را بقبله آرد و گوید بسم الله والله اکبر اللهم منک والیک ان صلاتی ونسکی الخ اللهم من فلان ابن فلان تقبل و چون سرد شود پوست از وی برکشد و از لحم او افطار کند فی الکنز اما نا ذر نخورد فقیر باشد یا غنی والا ضمان کشد تقید با کول کما فی الکنز روایت است که از ان لحم بخورانند و بخشند فقیر و غنی را مسلم را و ذمی او مستحب است که به نیت بخشش کند یکی بفقرا دهد و دیگر بخویشان دهد و یکی ذخیره کند عیال را اما سنت درجه مقتصدان است اما درجه سابقان است که از و بقدر افطار گیرد و باقی تصدق کند و درجه عوام است که همه برای خود و عیال خود ذخیره کند و مستحب است که اول عیال اند تصدق نکند و بر عیال فراخی کند و تصدق کند پوست او را یا از و آلتی کند و اجرت دادن آلت روا نه اگر داد اجرت او را تصدق کند یا او را بفروشد بمثل جامه و دیگ نه بمثل درم و طعام والا تصدق کند و گوشت بر اصح چون پوست است پس اگر او را بفروشد بمثل آن روا بود و بمثل این نه و حلال نیست قطع صوف از و و نه حلب شیر او و اگر مضطر شد یا پیر شد گم کند کما فی السراجیه و اگر دو شید تصدق کند و نه رکوب و نه حمل بر و و اگر او را بر بر انداخت یا اجاره داد و نقصان شد تصدق کند اجرت او سر و پوست او را اجرت قصاب ندهد پدر و یا وصی قربانی دهد از مال طفل غنی نزدیک شیخین هو الصحیح و نزدیک امام محمد و زفر اگر پدر غنی بود از مال خود دهد کودک از و بخورد و باقی بمثل جامه بدل کنند نه بزر

و نقره و وصی تصدق نکند و الا ضامن شود و از جامع صغار گفته که بخورد اندازد
پدر یا وصی یا جد طفل را و عیال وی و خادم او را و والدین نیز بخورند و در روایتی
کبدان گوشت مطعومی برای کودک بخرد چون نان و اگر وی از مال خود قربانی
کرده تصرف کند در وی چون قربانی خود و اعتبار آخر وقت راست در فقر و
غنی و ولادت و موت و اسلام و کفر و سفر و اقامت پس اگر فقیری قربانی داد و
پس غنی شد نیز مختار اعاده کند و تصدق نه و تا نحز ایام گذشتند و نداد تصدق کند
بقیمت شاة وسط خریده باشد یا نه و اگر فقیر نذر کرد یا شاتی را از برای قربانی
خریده تصدق کند بعین او زنده لیکن نه بر مادر و زن و شوهر و اگر تصدق کند
بقیمت او یا گوشت او روا بود و آن افضل است و اگر بقیمت او زنده بیشتر باشد
تصدق کند بفضل و اگر چیزی از و بخورد تاوان دهد و روا است شش ماهه از
ضأن و یکساله از غنم و دو ساله از بقر و پنج ساله از شتر و کم از ینها روا نه و در روایتی
مجنونه و فربه و جرباء فربه و چار ای بی شاخ و همچنین اگر بعضی شاخ بکسر و جز
این روا اما اگر کسر تا مخ رسد نه و تهما که دندان ندارد که بدان علف خورد و خصی
و آنچه با داغ و سرفه باشد و اینها مکروه اند که مستحب است سلامتی از عیوب ظاهری
و روا نیست عجفا که مخ در استخوان ندارد بسبب هزال و خنثی و عرجا که بپای
لنگ بمذبح نتواند رفت اما اگر بسه رود و چهارم نیز سبک نهد و از یاری خواهد
بتمایل روا بود و نیز چنین که یک پستان ندارد و یا آفتی رفته اما در شتر مانع نیست مگر
چون هر دو نباشند و جلاله که نخورد گیاه مگر جیفه و آنچه اکثر از ثلث گوش یا چشم یا
الیه او رفته و در مختار فقیه ابی اللیث اگر اکثر باقی بود روا بود و علیه الفتوی

بالکسر لخت بن عمان ۱۱

۳۴۵

و نزد یک صاحبیه زاید بر نصف مانع ست و در نصف دو روایت گفته اند
که امام بقول ایشان رجوع کرده و معرفت مقدار در عیب نقصان چشم روشن ست
اما در چشم گفته اند که یک دو روز او را علف ندهند بعده معیبه را پوشیده و علف را
نزدیک آرند اندک اندک از هر جا که بهند آنجا نشانه کنند بعده معیبه را پوشند و
همچنان علف نزدیک آرند و تفاوت معلوم کنند اینهمه آنگاه که عیب نزد یک
خریدن باشد و اگر بعد از آن باشد مانع ست در غنی نه در فقیر در روایت ابی
سلمان رحمه الله علیه اما در روایت ابی حفص رحمه الله علیه اصلاً مانع نه اگر دو کس بغلط
شاة یکدیگر ذبح کردند باذن فی لا اثر وا بود و هر یکے مسلوخ خود را از دیگر
بگیرد و اگر بعد از خوردن دانستند از یکدیگر بحلی طلبند و اگر خصومت کنند هر یکے
قیمت گیرد و تصدق کند بدان اگر ایام گذشته باشند در سراجی گفته
اگر یکے قربانی غیر بے امر او کشد روا بود و ضمان نه خریدن یک قربانی به
بیت فاضلتر ست از خریدن دو به بیت و شاة فاضلتر از سبع گاو اگر
برابر باشند در قیمت و گوشت و اگر سبع بقیمت بیشتر بود سبع فاضلتر
باشد در خلاصه گفته که قربانی بده درم خرد اولیتر ست از تصدق بهزار درم
در جامع گفته که فاضلتر شتر ست پس گاو پس ضان پس بعز و آنچه بتن و روغن
و ثمن بیشتر بود فاضلتر و اگر معسر خرد سی ذبح کند از جهت تشبیه مکروه بود
فصل ۲۶ در جنازه در کنز گفته باید که محتضر تجدید توبه کنند و تر اشد سر را
و آنچه مستحب ست حلق او و ناخن گیرد و سنت ست توجیه او بقبله بر پهلو
راست اگر بر وی دشوار نشود و الا بر حال گذارند و پای او بجانب قبله کنند

كما فى الجلابى و مختار الميه سجا را استلقاست كه ايسرست براى خروج روح ليكن
آن فاضلترست كه سنت ست و صلحا بر وحاضر شوند و شهادتين اورا
تلقين كنندامى نزديك وى گويند و اورا نگويند بگو و چون يكبار گفت بسندست
و بسيار نگويند مگر چون بعد او سخن گويد كما فى الجلابى و سوره يسين و رعد نيز در وى
وى خوانند تا سكرات بروى آسان شود و حوالى او را خوشبوى سازند كه
ملايكه آنجا حاضر شوند و جنب و حايض دور شود كما فى الجامع و چون بميرد
دهن او را ببندند و چشم او را بپوشانند و اعضاى وى را بكشند و تمامى اندام او را
بجامه بپوشند كما فى الجلابى و در جامع گفته كه تيغ بر شكم او نهند تا آماس نگيرد
و قرآن نزد او نخوانند تا رفع مغتسل و جيران و خويشان او را خبر كنند و در اسواق
ندا نكنند بر اصح تا خلق راغب شود كما فى الكبرى و در جهاز سرعت كنند و
تخت و كفن او را خوشبوى كنند ثلثا او خمسا او سبعا و زياده نكنند و سنت است
كه آب را بادراق كنار يا اشنان جوشانند و سرد و خالص نيز
روا است كما فى الكبرى و جامه از و فرود آرند مگر از عورت غليظه در ظاهر
روايت ليكن بر اصح از ناف تا زانو بپوشند مرد را و زن را كما فى التحفه
و او را بر تخت نهند چنانچه ميسر شود و هو الاصح و وضو
دهند بى غسل يدين در اول و مضمضه و استنشاق و مسح سر اما پاى
او را نزد يك وضو شويند و تاخير نكنند بعده استنجا دهند اى خرقه
بدست پيچيده و سوءة او بشويند اما جنب را قبل از وضو استنجا دهند
كما فى الخلاصه و بقولى غاسل انگشت را بخرقه پيچيده ...

مهندان و لب و بینی و ناف او را مسح کند امام حلوانی گفته امروز برین ستعمل
و سر و ریش او را با آب خیر و شویند کما فی الترغیب و سنت در غسل آنست که او را
بر شق چپ خوابانند و پاهای او را بجانب قبله کنند و سه بار با آب گرم خالص شویند
چنانکه آب بتحت رسد پس بر شق ایمن با آب و راق پس او را نشانند و بر خود
تکیه دهند و شکم او را نرم نرم بمالند اگر چیزے بدر آید شویند و غسل باز نگردانند
پس بر شق ایسر با آب و کافور آبا در هدایه کرت سیوم را نشمرده و مستحب است که
غاسل اقرب بمیت باشد و اگر وی کیفیت نداند او را مستورعان شویند و روا است
که جنب و معذوره و کافر شویند لیکن در کنز گفته که مکروه است و باید که با وضو باشد
و غاسل دست زیر خرقه کند و از بالا شوید کما فی الملتقط و زن در سفر مجرد اگر
ذو رحمی محرم تیمم دهد و الا بیگانه دست با جامه پیچیده و داد را حاجت بجامه نیست
و مرد را ذات رحمی محرم از دیا اوتیمم دهد بے جامه و غیر ایشان تیمم دهد با جامه و زوجه را
نشوید و زوجه را شوید کما فی الکنز اما شوهر را شوید مگر چون زوجیت بوجهی زایل شده
هر که شوید روا است و عامل چون بالغ است کما فی الترغیب بعده مرده را
بجامه چینند تا کفن تر نشود کما فی الکنز و کفن او پوشانند ازار از سر تا قدم و
پیراهن از بن گردن تا قدم و چادر از سر تا قدم لیکن در شرح هدایه گفته که چادر را از
طرفین افزایند تا گره زده شود و مستحسن است و دستار بر صحیح وا و را از جانب
راست پیچند و شمله او بر پیچ دستار از جانب راست پیچند و بقولی بر روی او فرو
گذارند و چون خواهند که او را در کفن پیچند اول چادر گسترانند پس ازار را پس
پیراهن او و پیراهن را از میانه سوراخ کنند و چاک او را بسوی دوش کنند و

در او زند و او را عیب و آستین و تهریز نکنند و اطراف پیچند پس مضرب مکروه بود
اما بر صحیح مضرب سازند پس ازار را از طرف یسار پیچند بعده از یمین پس چادر را
چون ازار آین از امام محمد مرویست وهو مختار الهدایة و در ظاهر روایت اولا ازار
پس پیراهن چنانکه روی او در زیر ازار پنهان شود کما فی الترغیب آ تا کفن زن
پنج جامه ست سه مذکور و دامنی و دیگر بعرض شبر و سینه بند بطریق سنگر که از زیر
بغل تا زانو کما فی حاشیة اخی زاده پس اولا او را پیراهن پوشانند و چاک او را بجانب
سینه کشند و موی او را دو گیسو کنند و بر سینه بالای پیراهن نهند پس دامنی پس ازار پس
سینه بند تا کفن پراگنده نشود پس چادر کما فی الجلالی اما دست میت در دو جانب
او نهاده شود نه بر سینه که این عمل کفار ست این در شرح مختصر وقایه یکی از تجرید گفته
کفن سنت بود و کفن کفایت مرد را ازار و چادر ست لیکن از تمرتاشی و در خلاصه بجای
ازار پیراهن گفته و زن را ازار و چادر و خمار لیکن در خلاصه گفته بجای این پیراهن
گفته و کفن ضرورت آنچه یافته شود و مستحب جامه سفید جامه سفید ست نو یا کهنه شسته و
روا ست تکفین بقطن و کتان و همچنین با بریشم و معصفر و مزعفر زنان را اما مردان را
مکروه ست کما فی الجلالی و در کنز گفته آنچه در حیات حلال ست پوشیدن آن روا ست
تکفین بیان سقط و بانگ کرد او را نام نهند و غسل دهند و نماز گزارند و الا اولیتر است
که نام نهند و بر مختار بشویند و در خرقه بپیچند اما نماز نگزارند و اگر کانه که اعضا را تمام
نشده بر اتفاق بی نماز نگزارند اما بر مختار بشویند و در خرقه بپیچند و محرم چون حلال
ست و بعد از تکفین بر سر و ریش میت او خوشبو کنند و کافور بر مساجد او بمالند و باک
نیست بخوشبوی دیگر چه زعفران و ایسرک یکی نه تراد ناخن او را نگیرند و موی او

پاک نه و موی او را شانه نکنند و اگر چیزی از موی یا ناخن او گرفته باشد در کفن
کشند بعد او را بردارند و سنت ست که چهار مرد بردارند دو کس مقدم و دو
کس موخر جنازه را بر یمین خود بردارند و دو دیگر بر یسار خود نهند کما فی الجامع
و در حال بردن سر او را مقدم دارند و فی الآثار من حمل جنازة غفر
الله له بکل خطوة کبیرة و اگر کودکی را یکی بر دست برارد باک نبود و روا ست
که بر حمل جنازه و حفر گور اجیر گیرند اما بر غسل میت نه و بقولی روا ست و شتابی کنند
در بردن جنازه و بوی نبرند و شمع بردن پیش جنازه و گل پوشانیدن بدعت ست
و رفتن پس جنازه فاضلتر ست از پیش اما التقدیم کل مکروه ست و باک نیست
بر کوب اما پیاده فاضلتر و مکروه ست که سوار باشد پیش جنازه لیکن در ذخیره
گفته آنگاه که نزدیک بود و الا باک نه امام ابی یوسف گفته دیدم که امام سوار
پیش جنازه میرفت و توقف میکرد تا جنازه نزدیک میرسید و مستحب ست
خاموشی پس جنازه که وقت عبرت ست و اگر در ذکر یا دعا باشد آهسته گوید
از ذی النورین آمده رضی الله تعالی عنه هر که بدیدن یا شنیدن جنازه گوید
سبحان الله الحی الذی لا یموت آمرزیده شود و مکروه ست ذکر بجهر و قرآن
اما سخن دنیا و خنده منع ست و قیام برای جنازه برای تعظیم او و نه از برای اعلانت
یا اتباع و فی المفاتیح قال و من القیام لها مکروه عند الجمهور و انفرد بالاستحباب
صاحب الاحادیث الصحیحة فیه قال الجمهور تلک الاحادیث
منسوخة و خروج زنان با جنازه صایحه باشد منع کرده شود و اگر باز نیاید باک نیست
بر رفتن و سنت از جهت بدعت ترک نکند کما فی الجلابی و قعود قبل از وضع اما بعد

آن بانگ نیست لیکن در جامع گفته که قیام تا فراغ مستحب ست و نباید که قبل از
نماز باز گردد و همچنین بعد آن مگر باذن او و قبل از دفن اما بعد از دفن بی اذن
نیز روا ست و مستحب ست نماز در مقبره و مکروه ست در شارع و زمین غیر
و در مسجد جماعت اگر همه درو باشند و اگر میت بیرون باشد اختلاف ست
و در جامع گفته اگر بعضی قوم درون باشند و باقی بیرون باتفاق مکروه چنانچه بعذر
باران و مانند آن همه بیرون باشند و شروط نماز جنازه استقبال مصلی ست و
سینه میت مطلق و ستر عورت او و طهارت جامه و جای تن مصلی و میت و تکفین بود
میت بر زمین یا بر دستها چون نزدیک بر زمین باشند لیکن در سراجیه گفته اگر بر دابه بود یا بر دست
مردم نماز روا نه و علیه الفتوی و ارکان او چهار تکبیر ست پس اگر نماز می کرد عیم
مینید اند چهار تکبیر گویند و سلام دهند روا بود کما فی الکنز و قیام پس نماز سوار روا
نبود و نه نماز قاعد مگر بعذر و محاذات چیزی از میت و سبب وجوب او اسلام
میت ست و وقت نماز وقت حضور او و تاخیر مکروه ست کما فی الکنز و لهذا
بر سنت مغرب مقدم داشته اند و علیه الفتوی الحلواری کما فی الخلاصه
لیکن در کنز گفته که روز جمعه بعضی قبل از سنت میگذارند و بعضی
پس از شش رکعت و علیه الفتوی و احق بامامت خلیفه ست
پس قاضی یا امام جامع پس امام محله پس ولی بترتیب در ولا
ست که ولی نماز بغیر امر نماز کند و وصیت میت
بتعیین امام در جنازه باطل ست و علیه الفتوی کما
فی الخلاصه لیکن در کنز گفته که بر صحیح روا ست

برضا رونی گویند که فاروق رضی الله تعالی عنه وصیت نماز کرد و کسی او عبد
الله رضی الله عنه حاضر بود و صهیب بحضور جماعتی صحابه امامت کرد و امام ابو یوسف
وصیت کرد خلف بن ایوب بغسل و نماز رضی الله تعالی عنه و فاضلتر آنست که قوم
سه صف کنند و فی الحدیث مَنْ اصْطَفَّ عَلَیْهِ ثَلٰثَةُ صُفُوْفٍ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ
غُفِرَ لَهٗ و فاضلتر صف اخیر ست بخلاف سایر نمازها و نماز بر کبیر فاضلتر ست
از صغیر پس امام برابر سینه او استد بر آن مقدار که مقتدی پس امام استد کما فی
الکنز و نیت کند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ اَنْ اُصَلِّیَ لَکَ وَاَدْعُوْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ
کما فی السراجیه پس تکبیر گوید برفع ید و در باقی تکبیرات نه پس دست بندد و ثنا
خواند پس تکبیر گوید دوم درود خواند مشهور با جزاء آن و قرآن نخواند که مکروه ست پس سوم
تکبیر گوید و دعا مشهور خواند و گفتن او بر شاهدنا و صغیرنا و ذکرنا حاجت نیست
کما فی الکنز و ذکر صغیر از برای تعمیم ست که دعای عام اقرب ست باجابت کما
فی شرح الحصن و اگر کودک باشد اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فَرَطًا وَاجْعَلْهُ لَنَا
اَجْرًا وَذُخْرًا وَاجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا وَمُشَفَّعًا و همچنین دیوانه را کما فی
الکنز و کسیکه دعای مشهور را نداند دعای آخر نماز خواند که درین توقیت نیست
و بلند نخواند و بقولی جهر سنت ست و آنرا امام ابو یوسف آمده که میانه خواندن پس
تکبیر چهارم گوید و سلام دهد بهمه خیر ست و آواز بلند نکند و بعده استاده نماند
برای دعا که بعد تکبیر چهارم هیچ ذکری نیست در خلاصه گفته اگر بعد تکبیر افتتاح
مسبوق درنگ کند تا تکبیر سوم با امام تکبیر دوم گوید و آنرا بعد از سلام امام قضا کند
قبل از رفع جنازه و همچنین مسبوق [illegible] و اگر بعد چهارم رسد قبل از سلام

۲۸۲

تکبیر گویند و قبل از رفع جنازه تکبیرات اقتضا کنند و دعا نخوانند که بعد از رفع تکبیر قطع شود و اینهمه آنگاه
که گاه تکبیر حاضر نباشد و اگر حاضر بود و با امام تکفت زود گوید و انتظار نکنند و چند جنازه جمع شوند
یک جا یک نماز از همه واقع شود و اگر خواهند جنازه‌ها را یک صف کنند و اگر خواهند
یکی پس دیگری نهند مرد و بنده و فاضل قریب امام و زن و داه و جاهل و مفضول جانب قبله
و اگر بر هر یکی جدا جدا گزارند نیز روا بود کما فی الکنز اگر قبل از نماز دفن کردند بیرون نکنند
و بر گور گزارند مادام که ریخته نشده و مقدر نیست سه روز بر صحیح بلکه اعتبار گمان است که
این مختلف ست باختلاف حال مکان و زمان در ظهیری گفته که نماز بر همه مسلمانان گزارند
مگر بر بغاة و قطاع الطریق چون در جنگ کشته شوند لیکن در جامع گفته که در ظاهر روایت
بر ایشان نماز گزارده نشود مطلقا اما غسل داده شوند و در قاتل خود تیزی عمدا اختلاف
ست امام حلوانی گفته که بر اصح نماز گزارند و توبه او قبول ست و امنیت قول طرفین کما
فی الذخیره و امام سغدی گفته بر اصح نگزارند که او را توبه نیست اما او را بشویند اما بر قاتل
خود خطا بخلاف گزارند کما فی الجامع و در مضمرات امام دو روایت و در مطالب
گفته که بر صاحب کبایر پاک نیست و بر مبتدع مکروه ست و در کنز گفته بر قاتل الدین
نگزارند اما نشاید و طول گور بقدر قامت میت کنند و عرض او بقدر نصف او و عمق او
تا ناف و بقولی تا گلو لیکن در جامع گفته بقدر قامت نیکوتر ست و سنت نزدیک ما
لحد ست و شق مکروه ست مگر در زمین نرم که آن باک نه کما فی الجامع و امام محمد بن الفضل
تابوت را روا داشته در زمین نرم و سنت ست در و بسط خاک و منع خشت از ...
و لبنیان و کلاه و طبق برین تا چون لحد شود کما فی الخلاصه و پوشیده شود گور زن بجامه تا
نامحرم بر و نیفتد و لهذا او را تابوت پسندیده اند نه گور مرد مگر از جهت ضرر باران یا گرمی

٣٧٣

و جنازه در طرف قبله از گور نهند و از آنجا بلحد فرود آرند و اینجا جفت و طاق برابر
مستحب ست که صغان و خویشان صالح باشند و نزامحرمان نهند نه زنان بیگانه و شوهر
کما فی الجامع و اگر نباشند پیران با صلاح الا جوانان پارسا و گویند بسم الله و علی ملة رسول
الله و بر پهلوی راست او بخسپانند رو بقبله و گره از کفن کشایند و گویند اللهم لا تحرمنا اجره
و لا تفتنا بعده کما فی الجلابی و روی مرده در گور پدید نه داشت و در مسعودی گفته که
هر کس مشتی از خاک بر گیرد و بر وی چیزی از قرآن خواند و در گور او افکند بعدد هر ذره او را نیکی نویسند
و سیئه از ان آسایشی باشد و در جامع گفته که لحد را با خشت خام یا نی غیر معمول کرا است
کنند نه بچوب و خشت پخته و بوریا و مکروه ست بوریا زیر میت مضربه و ... لیکن از بعض گفته باک
نیست اگر منیه دار نبود و خاکی که از گور کشیده اند در آن بریزند و از و نیفزایند که مکروه ست کما فی
الملتقط و باک نیست بر پاشیدن آب بر وی و بروایتی از امام ابو یوسف آمده مکروه ست و گور را چون کوهان شتر
بقدر یک بلشت و بظاهر روایت زیاده ازین مباح ست و بروایتی باک نیست بخشت پخته بعد از
اماله خاک و مکروه ست مربع ساختن گور را و نوشتن چیزی بر وی و نقش کردن و رنگ کردن و بلند
افراختن و چونه کردن و بنا چیزی بر گور و فی الحدیث صفق الرایح و قطر الامطار
علی قبر المؤمنین کفارة لذنوبه اما کلاه بر مختار مکروه و در ترغیب گفته نشاید دفن کردن
در خانه که این خاصه پیغمبر است علیه السلام و اگر چه کودک باشد و بیع و شرا در مقبره و خانه گرفتن و درخت نشاندن
و زراعت کردن و آتش افروختن مگر برای دفع دد و منهی ست نوحه و اعطاء نبایحه و تسوید خانه
و تخریب دکان و رفتن سر یا پا برهنه عقب جنازه و پاره کردن جامه و کندن جنازه و موی و افکندن جامه
رنگین بر جنازه و پوشانیدن جامه بگور او و چادر افکندن بر سر ولی میت و نشستن برای
تعزیه بر در خانه که اینها اعمال جاهلیه اند اما در خانه و مسجد باک نیست که سه روز تعزیه کنند و

در کنز گفته که تعزیت حاضر سه روز ست و تعزیت غایب یکروز چون از برای تعزیت یا جز
این جمع شوند و قرآن خوانند باید که بقبله متوجه باشند و بما لا یعنی مشغول نشوند خاصه
بقیام آینده مگر برای پدر و استاد کما فی المطالب و مردان سوگ ندارند و زنان بیشتر
سه روز مگر برای شوهر چهار ماه و ده روز و سوگ ترک زینت و بوی خوش است و در سراج الهدایه
گفته که مکروه است گل و سبزه بر جنازه انداختن و سیم و جز آن ریختن و گرد بر گرد تربت چوب
بندی و عود و جز آن مصور داشتن و در مختار گفته که مکروه است قضای حاجت در مقبره و خواب نزدیک گور
و گور را زیر پا کنند مگر از جهت ضرورت و زیارت از دور کنند و نشینند و الا مکروه است و بقول اگر در
مقبره گذرد و قاری آنجا او دعا با کی نیست و اگر راه یابد و پندارد که محدثست مرود
و الا باک نه و باک نیست مگریستن بر میت و دعای نیک را اهل تقوی مستحب است و بقول خانه نکر
چون وصیت کند نوحه و مکروه است افراط در مدح میت در علائی گفته کندن گور منهی است
اگرچه از جهت حق الله تعالی باشد چنانچه دفن میت بغیر قبله یا کفن یا غسل یا نماز یا
اینهمه آنگاه که خاک ریخته باشند و الا خشت ها دور کنند مگر در نماز که این بر گور گزارند اما از جهت
حق بنده پس اگر در زمین غیر ملک یا مال یکاوند و اگر در شکم او فرزند
زنده دانند بکاوند و شکم او پاره کنند در خلاصه گفته مادر میخواهد که گور پسر خود را بکاود و در شهر
خود برد روانه و مستحب دفن میت در جائیکه مرده در مقابر آن قوم و باک نیست بنقل
او قبل از دفن تا دو کروه و بشهر دیگر مکروه است و در زیاده از دو کروه دو قول ست کما فی الانصاب
و در کنز گفته وصیت دفن خانه باطل ست و در نزدیک فلان نا هدر وصیت اگر بر ترکه محمل نباشد و باید
که قبر و رجوا اهل خیر کنند که میت چون زنده از همسایه بد متاذی میشود و در جامع گفته که
تلقین میت روانه نزدیک ائمه ثلثه و بخلاف اینها از اصحاب ما و علیه الفتوی ائمه بلخ و بخارا و امام

صفار گفته که مشروع ست وامام حلوائی گفته نه منع کنیم ونه فرمائیم وصفت او آنست الٰهی فلان

ابن فلان یاد آرد دین خود را که بر آن بودی قد رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد

نبیا ودر کنز گفته که مستحب ست تصدق برد تا هفت روز واگر نماز یا روزه یا اعتاق

یا عبادتی دیگر کند تا ثواب او بمیت رسد روا ست ودر میر سید مطالعه گفته سنت ست که قبل از

مضی شب اول تصدق کند واگر نتواند دو رکعت نماز گزارد وبعد از فاتحه آیت الکرسی

یکبار وتکاثر ده بار وبعد از فراغ گوید الٰهی این نماز گزاردم ومیدانی نیتم را الٰهی ثواب

این بگور فلان میت برسان ودر جمعه ترغیب گفته که پیغمبر ع فرموده هر که شب جمعه دو رکعت

گزارد ودر هر رکعتی اخلاص هفتاد بار وبعد از فراغ استغفار هفتاد بار وسوگند بخدا اگر

همه اهل گورستان مرده باشند ودعا کند مصلی آنها را همه در بهشت درآیند بشفاعت او

مسئله در جامع گفته که شهید مسلمی ست پاک بالغ که کشته شود بتیغ ظلما ودیت بدل

واجب نشود ومرتث نگردد پس شهیده شود از وآنچه از جنس کفن نبود چون سلاح وپوستین

وموزه وپنبه از سراویل برآید وکم وزیاده کنند تا بر وفق سنت شود واو را نشویند مگر

پلیدی که بر وی بود ونماز گزارند واو را دفن کنند بخون که کرده بود از آله ونه جنب ونه حائض ونه نفسا

ونه کودک ونه دیوانه پس اگر کشته شود غسل او را واجب آید نزدیک امام ودرین هر چهار خلاف صاحبین

ست ونه مقتول برجم یا بقصاص یا تعزیر یا افتراس سبع یا سقوط بنا یا غرق یا طلق وماننده

این که اینها شسته شوند ونه مرتث ای کسیکه بعد از جراحت خواب کند یا خورد یا آشامد یا داروی کرده

شود یا زنده از انجا نقل کرده شود ونه از جهت وطی اسپان ومردم یا وقت نماز عاقل بماند

وصیت کند بچیزی ومرتث را ثواب شهید ست وهمچنین غریق وحریق ومبطون ومطعون

وغریب عاشق وذوات طلق وصاحب ذات الجنب کما اشیر الیه فی المبسوط مسئله

بشرط عفت ۱۲

۳۸۶

جلد اول

در کنز گفته که زیارهٔ قبور مستحب ست و افضل ایام چهار روز ست روز دوشنبه اول روز و روز جمعه بعد نماز و یا بدا شنبه تا طلوع آفتاب و روز پنجشنبه اول روز و گفته و در آخر روز پس چون خواهد که زیارهٔ رود دو رکعت در خانه گزارد و در هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و ثواب آن بروح او بخشد حق تعالی گور او را منور گرداند و مصلی ثواب بسیار یابد و در راه بما لا یعنی مشغول نشود و چون بمقبره رسد کفش را از پا بر کشد و از قبل پای متوفی در آید نه از جانب سر کما فی فتح القدیر و توجه کند بروی میت و گوید السلام علیکم یغفر الله لنا ولکم وانتم لنا سلف ونحن لکم خلف و اگر شهید باشد گوید السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و در مقبره مخلوط با کفار گوید السلام علی من اتبع الهدی و بعده گوید نسال الله لنا ولکم العافیة و مستحب ست که دعا نزد مقبره باشد بر دعائی که کما فی شرح الحصن سپس فاتحه و آیة الکرسی خواند و فی الحدیث اذا قرء المومن آیة الکرسی وجعل ثوابها لاهل القبور ادخل الله قبر کل میت من المشرق الی المغرب یعنی نورا و وسع الله علیهم قبورهم ورفع لکل میت درجة و یرفع للقاری ثواب ستین نبیا وخلق الله من کل حرف ملکا یسبح له الی یوم القیمة پس لزله و تکاثر خواند پس اخلاص هفت بار و دعا بکند و فی الحدیث من قرء علی قبر ابویه فاتحة الکتاب وقل هو الله احد سبع مرات نور الله قبرهما بسبعین نورا الی یوم القیمة اگر خواهد یس و تبارک خواند نیز و در خبر ست کسیکه زیاره کند و گوید اللهم انی اسألک بحق محمد وآل محمد ان لا تعذب هذا المیت حق تعالی عذاب از آن گور بردارد تا نفخ صور و گل ریحان بر گور نهادن اولی ست که تا تر ست تسبیح میگویند و میت از آن انس میگیرد ازینجا گفته اند گیاه تر از گور نشاید درود کرد هر چند گیاه بود از رحمت بیشتر بود کما فی الترغیب و بالصدقه بقیمت گل اولی تر و کسیکه بر سر گوری گوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله علی ملة رسول الله صلی حق تعالی از آن گور تاریکی و تنگی چهل سال بردارد و گور را بوسه ندهد که عادت نصاری ست و دست بر و ننهد که مشایخ مکروه داشته اند و تا که نیست تقبیل گور والدین اما طواف گور صالح سه بار بر روا ست کما فی المطالب و بگیر و ان تمسح و گوید السحاق

۳۷۷ عذاب از هر دو قبر برداشته شود ... تا روز قیامت ۱۲

۵۲ هر که خواند نزد قبر مادر و پدر الحمد و اخلاص هفت بار روشن گردد قبر هر دو ... تا روز قیامت ۱۲

من کتب علی الشاق عوقب یوم الشاق کما فی الحجة گر سوار و هنگام عاریت قبله کند

فهرست

فهرست مضامین جلد اول از کتاب فتاوی برهنه

ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی

جلد ثانی برهان معرفت

در مطبع حسامی واقع لاهور مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

باب چهارم در زکوة

وفی الحدیث حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا مرضاکم بالصدقات
وردوا انواع البلاء بالدعاء کذا فی الحمادیة در جامع
گفته افضل عبادات بعد از نماز زکوة است واین فرض است بر هر حر مکلف مالک
نصاب نامی بشرط مضی سال چون فاضل باشد از حاجت اصلی چون طعام او واهل و
وکسوت اینها وخانه وخادم ومرکب وآله محترفه وهمچنین آوندها استعمال کما فی
الکنز الدقائق وکتب علم برای اهل او کما فی الهدایة واز دین مطالب نیست ونه بر مکاتب
ونه بر دیوانه وکودک اما بر معتوه ومغمی علیه واجبست اگرچه سالی را در گیرد ونه در
مال مشترک ومغصوب ومملوک بشرا فاسد ومال حرام که این واجب التصدق ونه در
مال ضمار ای پوشیده بعد از یافتن از ماضی چون بنده مفقود وآبق ومال مدفون
در بیابان که جای او فراموش شده اما اگر فراموش شود در سرای یا خانه یا دوکان

چون بیابد از ماضی زکوة دهد اما مالیکه مدفون باشد در زمین یا زمین او اختلاف
است و چون مال مجحود بعلن که بر وحجتی نبود و از بنه و علم قاضی اما در دین مقر آن
گذشته دهد اگرچه معسر باشد اینهمه انگاه که قبض کند و یک بدل از مال تجارت
باشد و اگر بدل از مال نباشد چون وصیت و میراث و دیه و مهر و بدل کتابت از
گذشته ندهد و اگر بدل بود نه از مال تجارت چون بنده خدمت در این خلاف است
و بقول صاحبین از مقبوض زکوة دهد مگر از دیت و بدل و دین دو گونه است
دین حق تعالی چون دین عشر و خراج و همچنین دین نه زکوة که این در سایمه مانع است
مطلقا و در غیر این نیز نزدیک طرفین خواه در عین بود خواه در ذمه و نزدیک
امام ابی یوسف در آن مانع است و در دین نه و دین بنده چون ثمن و اجرت و
مهر اینها مانع اند و بقولی اگر نیت شوهر ادا باشد نزدیک مطالبه مانع است و الا نه
و بقولی معجل مانع است نه مؤجل و از مغنی گفته که دین بنده مانع است اگرچه مؤجل باشد
و از جواهر گفته که بر صحیح غیر مانع است و زکوة بر فور است نزدیک امام ابی یوسف رح
و بر تراخی نزدیک امام محمد و از امام دو روایت است و از شیخین آمده که تاخیر مکروه
است و از امام محمد رح آمده که شهادت او قبول نه و شرط است در زکوة نیت مقارنه
با ادا و یا بوقت عزل او مگر آنکه تصدق کند بکل مال و مخطور نشود در مال او نیت
فرض و نفل اما اگر نیت نفل کند ساقط نشود لیکن در شرح طحاوی و جمیع تفاریق و
سراجی گفته ساقط شود و در تصدق بعض نصاب زکوة آن ساقط شود نزدیک
امام محمد رح بخلاف امام ابی یوسف رح و الاول اشبه و هبه چون تصدق است
تا اگر همه بمدیون به بخشد زکوة او ساقط شود بی نیت و در بعض همان خلاف است

اما بنیة زکوة عینی که نزد وی بود یا دینی که بر دیگری باشد نه بی نیت داد و در دست
فقیر بود که نیت کرد روا است هبه نام کرد و نیت زکوة دارد واقع شود چنانچه
بتحری نیت زکوة دهد و قرض نام کند هو الاصح کما فی البرجندی و در سراجی
گفته که بیکی چند درم داد که بفقرا دهد بنیة نفل بعده آمر نیت زکوة کرد ابده مامور
تصدق کرد زکوة محسوب باشد اگر یکی از مال غیر زکوة آن غیر داد و آن غیر اجازت
کرد اگر در دست فقیر بود مجزی بود و الا نه بفقیری که بر وی بیست درم دارد پنج
از آن بخشید و باقی گرفت زکوة آن پنج ساقط شود و آن ثمن درم است پنج درم
به فقیری دارد بنیت زکوة دو بیست نقد آنها را بوی بخشید روا نبود و حیله
آنست که به پنج درم نقد تصدق کند و باز ستاند و از دین خود گیرد و اگر بر یکی دینی
دارد و فقیر را بقبض آن بنیة زکوة امر کند روا بود و اگر ذمی را وکیل کند یا دار
زکوة روا است دو کس چند درم بیکی دادند که از زکوة دهد بخلط ضامن شود مگر
باذن اگرچه دلالة بیکی داد که از زکوة دهد پس آمر از نزد خود داد بعده مامور داد
ضامن شود نزد یک امام علم دار دیانه در روایتی از و بعلم ضامن نشود کما فی
الخلاصة فصل اول در زکوة سائمه در جامع گفته که در هر پنج شتر سائمه یک شاة است
نر باشد یا ماده عربی یا بختی و در اینجا عجفا و مریضه و نابینا و لنگ برابر است مقطوع
القوائم اما در شتران تجارت قیمت کنند اگر بنصاب زر یا نقره رسد واجب شود
کما فی السراجیة و در بیست و پنج بنت مخاض که در سال دوم در آمده باشد و در سی و شش
بنت لبون که در سوم در آمده باشد و در چهل و شش حقه که در چهارم در آمده باشد
و در شصت و یک جذعه که در پنجم در آمده باشد و درین صورتها نر روا نیست مگر بقیمت

ودر هفتاد وشش دو بنت لبون ودر نود ویک دو حقه تا صد وبیست پس در هر
پنج شاتی افزاید ودر بیست وپنج بنت مخاض ودر صد وپنجاه سه حقه باز در هر پنج
شاتی ودر صد وهفتاد وپنج سه حقه ویک بنت مخاض ودر صد وهشتاد وشش بنت
لبون ودر صد ونود وشش چهار حقه تا دویست پس چهار حقه دهد ورواست که پنج
بنت لبون دهد از هر چهل یکی بعده در هر پنجاه زکوة همچنین افزاید ودر سی گاو تبیعه
ودر چهل مسنه ودر مازاد تا شصت حساب کرده شود وبروایتی از امام چیزی نه
کما قال هو الاصح کما فی القدوری ودر شصت دو تبیعه بعده در هر سی تبیعه ودر
هر چهل مسنه واینجا از زکوة ماده ونر رواست وجاموس چون گاو است ودر چهل
غنم از ضان ومعز شاة است ای یکساله در ظاهر روایة هو الصحیح ونزدیک صاحبیه
شاتی که بره واکثر سال گذشته باشد ودر صد وبیست ویکی دو ودر دویست ویکی
سه ودر چهار صد چهار پس در هر صد یکی ودر هر اسپ دیناری یا چهلم حصه قیمت
چون ماده باشند یا مخلوط نه در ذکور خالصه بر اصح نزدیک امام واز امام آمده که در
اسپ مطلقا چیزی نه مگر چون از برای تجارت باشد وانیست ماخوذ صاحبیه وعلیه
الفتوی ونه زکوة درین چهار نوع الا که سائمه باشند ای اکثر سال بیرون چرند و
صغار سوائم که برانها سال گذشته باشد زکوة نیست نزدیک طرفین بخلاف امام
ابی یوسف مگر بتبع یکی از کبار که صغار را تابع او می سازند در حق انعقاد نصاب
نه اداء زکوة پس اگر یک مسنه دارد وسی ونه بره مسنه دهد واگر این هلاک شد زکوة از
باقی ساقط شد نزدیک آن دو ونزدیک این یکی چهلم حصه از مسنه ساقط شود واز باقی
دهد واگر آنها هلاک شدند باتفاق چهلم حصه دهد ونه زکوة نیست در عوامل وحوامل وعلوفه

کمافی الهدایه ونه در شتر وخر وپلنگ وسگ معلّم مگر بنیت تجارت کمافی السراجیه
در هدایه گفته زکوة در نصاب است نه در عفو نزدیک شیخین ونزدیک امام محمد رح
در هر دو پس اگر در شصت شاة یا شش شتر است یکی هلاک شد واجب یک
شاة است نزدیک آنها ونزدیک این دو ثلث در آن وپنج سُدس درین فا اگر
هلاک از عفو تجاوز کند صرف کرده شود هلاک را بنصابی که متصل عفو است وهمچنین تا
آخر نزدیک امام ونزدیک امام ابی یوسف رح اولاً لعفو صرف کنند بعده بهمه
نصابها بطریق شیوع پس اگر در سی وپنج شتر پانزده مردند نزدیک امام در باقی
چهار شاة دهند ونزدیک امام ابی یوسف رح چهار خمس بنت مخاض ونزدیک
امام محمد رح چهار سبع او ودر جامع گفته واجب در سائمه وسط است واگر نباشد عامل
ادنی گیرد با فضل یا اعلی باید فضل پس اختیار عامل را باشد لیکن به صحیح مالک راست
ونگیرد صغیره ومریضه ولاغر ونابینا را ونه حامله را وآنچه او را از برای خوردن
فربه کنند وفحل ونه ربّی که ولد خود را پرورد کمافی السراجیه ودر بیست مثقال
زر نیم مثقال است ودر دویست درم نقره پنج درم معموله باشند یا نه پس در هر
خمس خمس افزاید ودر کمتر چیزی نه نزدیک امام هو الصحیح بخلاف صاحبین ومثقال
بقول متاخرین صد جو است میانه وبقول متقدمین چهار کم ودرم نصف مثقال
است وخمس مثقال پس مجموع یکصد وچهل مثقال باشد ودر حاشیه کنز گفته
که نصاب زر هفت ونیم تولچه است وواجب دو ماشه وربع ماشه ونصاب نقره
پنجاه ودو ونیم تولچه است وواجب یک تولچه وسه ماشه وسه ربع ماشه وتولچه دوازده ماشه است
وماشه هشت حبه ودر جامع گفته اعتبار قیمت را نیست پس در ابریق زر

یا نقره که وزن او ده مثقال یا صد درم باشد و قیمت او از جهت صیاغت بیست یا
دویست بود باجماع زکوة نباشد و در مغشوش اعتبار غالب است پس اگر زر
و نقره غالب باشد بر غش زکوة واجب باشد و اگر برابر باشد با وی اختلافست
و اگر مغلوب بود اگر در آن نیت تجارت بود اعتبار قیمت را است و الا اگر قدر
نصاب از وی جدا توان کرد باشد و الا نه اما در غیر اینها چون حیوانات و ذرعیات
و عددیات و مکیلات و موزونات واجب نشود مگر به نیت تجارت نزدیک تملک او
بسبب اختیاری چون قیمت او بنصاب یکی از حجرین رسد و قیمت کرده شود
بنصاب انفع داده برای خدمت خرید و نیت دارد که اگر سود یابد بفروشد در آن
چیزی نه و همچنین جوالق و شتران و خران که برای اجاره خرد و همچنین قدور
کما فی الظهیریة در ظهیریه گفته آنچه برای عمل خرد و عمل او در معمول باقی ماند
چون عصفر و دهن از برای دباغت در وی زکوة است و اگر باقی نماند چون
صابون و حرض نه در جامع گفته روا است در زکوة ادا قیمت را و به وجوب
نزدیک امام در وی ادا نزدیک صاحبین و همچنین در صدقه فطر و کفارت ضمان
و ظهار و صید و یمین و عشر و خراج و نذر و ملاک نصاب بعد از سال مسقط زکوة
است اگر چه بعد طلب عامل باشد بر اصح اما بر استهلاک بعد از سال مسقط نیست
و بقولی هست و استبدال غیر حجرین استهلاک است و استبدال حجرین قبل
از سال سال را باطل نکند و نقصان نصاب در میان سال ساقط نشود چون اول و آخر او
کامل باشد و ضم کنند آنچه در میانه سال افزاید بنصابی که جنس او باشد نه بغیر جنس او
و ما ورا اسوائم همه یک جنس اند کما فی السراجیة و ضم کنند زر بنقره و نقره بزر بقیمت

نزدیک امام و باجزاء و وزن نزدیک صاحبین پس صد و پنجاه درم و ده مثقال زر
بقیمت یکصد و پنجاه درم نزدیک آن واجبست بخلاف اینها لیکن نزدیک تکامل
اجزاء هیچ خلاف نیست پس در صد درم نقره و ده مثقال زر باتفاق واجبست اگرچه
قیمت ده بصد نرسد هو الصحیح و عرض تجارت را بزر و نقره ضم کند بقیمت پس در
قفیز گندم و پنج مثقال زر که قیمت هر یکی صد درم باشد واجبست و بقول
صاحبین نه اما اگر زر ده مثقال باشد باتفاق لازم شود و سوائم را بحجرین ضم نکند و
رواست که صاحب یکنصاب زکوة چند سال بیشتر دهد یا از چند نصاب ادا کند
اما بی نصاب تقدیم باجماع روا نه **فصل دوم در بیان مصرف زکوة و صدقه فطر و**
کفارت و نذر اول فقیرست ای کسیکه کم از نصاب دارد و صحت و کسب مانع نه و مسکین ای
کسیکه چیزی ندارد و عامل صدقه و مکاتب غیر اگرچه این غنی باشد هو الصحیح پس اگر عاجز آید
ماخوذ حلال باشد و مدیون غیر مالک نصاب فاضل و فی سبیل الله ای منقطع از غزاه
بسبب فقر نزدیک امام ابی یوسف رح و منقطع حاج نزدیک امام محمد رح و الاول هو الصحیح
و ابن سبیل ای کسیکه مال دارد نه باخود مسافر باشد یا مقیم و اگر چندان دارد که بوطن رسد
یا کسوب بود دفع با و روا نه و رواست صرف آن بهمه این مصارف و به بعض اینها
و تملیک شرط است پس صرف نکند برای بناء مسجد یا پل یا کفن مرده یا قضاء دین او
و اگر خواهد که بدهد باید که بفقیری بدهد و امر کند او را بصرف درین وجوه و [illegible]
نزدیک امام محمد رح بخلاف امام ابی یوسف رح پس اگر کسی که در عیال او باشد بخورد
بنیت زکوة یا فطره و الوجز نزدیک امام ابی یوسف رح بخلاف امام محمد و علیه الفتوی پس و صرف
نکند بدیوانه و کودک مگر چون ولی او قبض کند چون پدر و وصی اما بمراهق عاقل رواست

وهمچنین بمعتوه کما فی الملتقط و نه باصل و فرع نکاحًا و سفاحًا و نه بزن اگرچه
در عدت باین یا سه بود و نه بشوهر نزدیک امام بخلاف صاحبین و نه بنده خود و
نه بمعتق البعض بخلاف صاحبین و نه بغنی و نه بمملوک او مگر مکاتب و نه بطفل او اما
بفرزند بالغ غنی روا است و همچنین بزن غنی نفقه او مفروض بود یا نه نزدیک طرفین کما
فی الخلاصه و نه باولاد علی و عباس و جعفر و عقیل و حارث رضی الله تعالی عنهم
و نه بموالی ایشان اما بر روایة ماخوذه از امام روا است که صدقه فرض و نفل بر بنی
هاشم دهد کذا فی حاشیة الشیخ و نه بذمی و مبتدعی که بدعت او بکفر رساند و اگر
بظن مصرف بکسی داد پس ظاهر شد که مملوک او ست اعاده کند و همچنین اگر هاشمی یا
غنی یا اصل یا فرع یا کافر ظاهر شد نزدیک امام ابویوسف و نزدیک طرفین نه این انگاه
که تحری کرده باشد اما اگر شک افتاد و تحری نکرد یا کرد و گمان کرد که مصرف نیست
بسنده نبود و اگر داند که فقیر است بر صحیح بسنده بود و اگر از غنی و فقیر او چیزی
محظور نشود روا بود و استرداد نکند اگر بنده و حربی ظاهر شود و در هاشمی و در و
ست و استرداد نکند در ولد و غنی و در طیب او خلاف است و چون طیب نباشد
بقولی تصدق کند و بقولی رد کند و اگر بر سلطان مال نه بنیت زکوة دهد ساقط
نشود و از اینجاست که اکثر ائمه بلخ فتوی داده اند بر اعاده او دیانةً لیکن بر
اصح ساقط شود و از مضمرات گفته اگر داند مصرف نداده بر مختار اعاده کند
و بقولی اگر نزدیک دادن جبایات نیت زکوة کند محسوب باشد اما بر مختار اعاده کند
در خلاصه گفته اگر سلطان جبایات بگیرد یا مالی بطریق مصادرت و صاحب مال
نیت زکوة کند بر صحیح ساقط شود و اگر صدقه دهد بکودکان اقارب بر وجه عیدی

به نیت زکوة یا کسیکه بشارت دهد بقدوم صدیق یا به خبر خوش یا مهدی
باکوره یا بطبال یعنی سحرخوان یا معلم یا به خلیفه مکتب روا بود واگر خلیفه چنان
باشد که اگر ندهد وی عمل نکند روا نبود واگر بجواهری که بر شوهر مهر دارد واگر غنی
باشد و مقر و عند الطلب امتناع نخواهد آورد روا نبود واگر فقیر است باشد یا
غنی که عند الطلب ندهد روا بود و روا است دادن به پدر شوهر و نزدیک امام ابو یوسف
انگاه که در عیال او نباشد والا نه و روا است اعطای زکوة بصاحب طعام
ماه برابر دویست درم واگر اکثر از ماه باشد نه و بقولی روا است اگرچه طعام سالی
دارد و همچنین کسوت زمستانی چنین و همچنین دوکان و سرای که حاصل او سه
هزار درم بود چون حاصل او را با عیال کفایت نکند و همچنین زمین چنین بقولی
و دادن زکوة آشکارا فاضلتر است و در نفل اخفا و اغنا از سوال یکروزه فاضلتر از
تفریق بر فقرا و همچنین تصدق بدرم فاضلتر از تفریق فلوس کما فی الجامع و مکروه
دفع یک نصاب یا زیاده بیک فقیر اما اگر مدیون باشد و بعد از دادن اندکی
بدست او بماند یا معیل بود و بعد از توزیع بهر یکی کم از نصاب میرسد باک نبود
و نقل زکوة بفقرا شهر دیگر مگر با قارب و در جامع گفته مگر با حوج و کراهت
جاییست که بفقیر شهر دیگر او رع یا انفع به تعلیم و تعلم شرایع نباشد والا نه و از امام
آمده که نقل قبل از سال مکروه نه و ندهد بکسی که در سرف یا گناه خرج خواهد کرد و نه
کسیکه نماز نگزارد مگر احیانا اگرچه واقع خواهد شد و تصدق بر فقیر عالم افضل است
از جاهل و شیخ ابو حفص کبیر گفته قبول نیت صدقه کسی که خویشان او محتاج باشند
تا از ایشان نه آغازد و فاضلتر برادر ان بس خواهران بس فرزندان ....

شروع کند ۱۲

ایشان پس اعمام و عمات پس اخوال و خالات پس ذوی الارحام پس جیران پس اهل
اهل کوچه پس اهل شهر و اعطای برادر فاسق بهتر از بیگانه صالح و بعد یولی که اند
وجهی دارد نیکوتر از درویش و حیله کردن که زکوة واجب نشود نزدیک امام محمد مکروه
است و نزد امام ابو یوسف نه و حیله آنست که قبل از سال مال بمعتمدی بخشد یا بفروشد
و بعد از سال از و هبه بگیرد و بیع اقاله کنند و این حیله کسی کند که زکوة نتواند داد و آن
بزه تر رسد گویند که امام ابوبکر تابادی در خواب بحضرت رسالت علیه السلام مشرف شد
یکی از شافعیه حاضر بود عرض کرد که ابو یوسف حیله اسقاط زکوة روا داشته فرمود
آنچه ابو یوسف روا داشته حق است یا صدق **باب پنجم در بیان صوم** و فی
الحدیث مَنْ صَامَ رَمَضَانَ وَقَامَهُ اِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا
تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ كَمَا فِي الحمادية و در جامع گفته که افضل اعمال
بعد از زکوة روزه است ای کف النفس از اکل و شرب و وطی از فجر تا غروب با نیت
اگر اول شب نیت کرد بعده روزه در بال او خطور نکرد تا غروب صایم باشد اگر
نیت صوم و فطر نمیکند و میداند که رمضان است نه بر اظهر و اگر شب نیت کرد و
قبل از صبح رفض کرد نه و شب نیت نفل کرد و قبل از صبح نیت فرض این باشد
و شب نیت فرض کرد و بعد صبح نیت نفل فرض باشد و روا است ادای رمضان
بنیتی که قبل از نصف روز شرعی بود و لیس نیت صحوه و بعد او بر صحیح و انه و فیما
نیت مقارنت صبح است و روا است به نیت نفل و نیت مطلقه و به نیت واجبی دیگر
مگر در سفر شرعی و مرض صحیح که این شان از آن واجب باشد اما اگر مسافر و مریض
نیت نفل کنند از فرض بود در ظاهر روایت و همچنین در مطلقه بر صحیح انهما

نزدیک امام است اما نزدیک صاحبیه از رمضان است مطلقا و نذر معین چون رمضان است مگر چون نیت واجب دیگر کند که ازین باشد و نذر قضا کند کما فی الخلاصة و اینهمه انگاه است که نیت واجب در شب کند والا نه و شرط است در قضا وکفارت و نذر غیر معین تعیین و تبییت و اگر در روز نیت یکی ازینها کند نفل باشد و اتمام او مستحب است و با فطار قضا نه اگر نیت قضا و کفارت کند نفل باشد نزدیک امام محمد و قضا نزدیک امام ابیوسف در خلاصه گفته و همچنین اگر نیت قضا و نفل کند و اگر دو روزه از یک رمضان یا دو رمضان قضا شده تعیین کند والا بر مختار روا بود و در وقت نذر معین نیت قضای رمضان کند ازین باشد نه از آن کما فی المجموعة و بامداد روزه دارم انشاء الله تعالی روا بود و صائم باشد بر مختار کما فی المختار و در جامع گفته که روزه روز شک ای سی ام شعبان چون هلال پوشیده شود افضل باتفاق کسی را که موافق معتاد او باشد و همچنین نزدیک عامه خواص یا ای علما و کسانیکه نیت او میدانند ای قصد نفل بی قصد رمضان و غیر ایشان افطار کنند بعد از نیم روز عرفی و مکروه است روزه به نیت رمضان یا واجبی دیگر و همچنین تردید میان رمضان و نفل یا واجب یا مطلق پس اگر در یظهور از رمضان ظاهر شود ازو بود والا نفل و با فطار قضا نه و بقول عامه اگر از شعبان باشد و نیت واجبی کند ازین باشد و رائی هلال رمضان یا شوال روزه دارد اگرچه قول او مردود است و با فطار بعد از رد قضاست نه کفاره و همچنین قبل از شهادت فاسق و امر مردم بروزه کفارت لازم است بقول عامه و هی شکنند یا دیگری کما فی الخلاصة و ادای شهادت لازم است در شب چون عدل باشد تا مردم افطار

عدل آنکه ارتکاب کبیره نکند و بر صغیره اصرار نکند ١٢

نکنند اگرچه محدود بود وهمچنین فاسقی که داند که قول او مقبول خواهد شد و اگر حاکمی نباشد
در مسجد گواهی دهد و بقول او روزه دارند اگر عدل باشند و شهادت یکعدل مکلف
برمضان قبولست اگرچه بنده باشد یا زن و شهادت مستور قبولست بر صحیح
لیکن در خلاصه گفته که در ظاهر مذهب عدالت شرطست و دعوی و لفظ شهادت
شرط نه نزدیک صاحبین و نزدیک امام دعوی شرطست اینهمه انگاه که در
آسمان علت باشد چون ابر و غبار و دود و الا شرطست که از هر جانب که چندان
خبر کنند که متوهم نشود توافق اینها بر دروغ و امام طحاوی گفته اگر یکی از خارج
شهر آید یا از اعلی اماکن شهر شهادت او قبول است لیکن در خلاصه گفته که در ظاهر
روایت فوق نه و همچنین عید فطر چون علت نباشد و الا شرطست لفظ
شهادت و لفظ شهادت و عدالت و عقل و بلوغ نه دعوی و اضحی چون فطر
و قول اهل تنجیم اعتبار ندارد و رجوع بقول ایشان مخالف شرع است و فی الحدیث
مَنْ اَتَی کَاهِنًا اَوْ مُنَجِّمًا فَصَدَّقَهُ بِمَا قَالَ فَهُوَ کَافِرٌ بِمَا اُنْزِلَ عَلٰی
مُحَمَّدٍ و حکم یکشهر بر شهر دیگر لازم شود بر صحیح چون خبر مشهور شود و عدلین بر
صوم گواهی دادند روا بود که بعد از سی روز افطار کنند بخلاف اگر در صوم و فطر
علت باشد و بر صحیح اگر در صوم علت باشد و بس و همچنین اگر در فطر باشد و بس
اگر یکعدل گواهی دهد بر و افطار نکنند مگر بعد از صوم یومی مطلقا و امام محمد گفته
اگر در هر دو علت باشد افطار روا بود و امام حلوائی گفته که درین اختلاف نیست
و خلاف انگاه که در فطر صاف باشد در خلاصه گفته اگر قاضی شهادت یکی
رد کرد وی بعد از سی روز افطار نکند مگر با امام اگر بیست و نهم روز گواهی دادند

کر رمضان یک روز قبل از صیام شما بود اگر ازین شهر باشند نشنوند و اگر از جای دور آمده اند شنوند و اگر در بیت و نهم خبار کنند که جماعت فلان شهر قبل از شما بروزی روزه داشته اند و شب آینده ماه نه بنیند و آسمان صاف است فطر روا و تراویح گذاشتنی نه اگر ماه قبل از زوال یا بعد او به بینند صوم و افطار روا نه و ماه از شب آینده است بر مختار در کنز گفته سحر سنت است و این مستحب است اگرچه یک لقمه یا یک دم آب باشد و سحر از نیم شب است تا صبح فجر و تاخیر او مستحب است و فی الحدیث ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار وتاخیر السحور والسواک مگر چون شک افتد در فجر که فاضلتر ترک است و اگر خورد درست شکند و از امام آمده اگر جایی باشد که فجر پیدا نشود یا شب یا ابر است یا اکثر یا بچشم او علت است نخورد و الا بد کرده باشد سحر خورد با ظن فجر قضا دهد احتیاطا و در ظاهر روایت و علیه الفتوی اگر فجر تحقیق نیست قضا است نه کفارت کما فی الظهیریه و مستحب است تعجیل افطار و سنت است که قبل از نماز باشد بعد از تیقن غروب اگر ... آن شک شود تاخیر واجب است و افطار حلال نه و الا قضا لازم است ... که روز بود کفارت نیز لازم است و فی الحدیث اذا افطر احدکم ... علی تمر فانه برکة فان لم یجد فالماء فانه طهور ... افطار به شکر و نبات خرما یا به چیزی که آن آتش ندیده ... و در تابستان آب ... نزدیک افطار با هم جمع آیند دعا کنند ... اللهم لک صمت و بک آمنت و علیک توکلت ... و علی رزقک افطرت ... صوم الغد من شهر رمضان

نویت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت واگر تواند بآب صائم روزه کشاید وفی الحدیث من فطر ثلثة غفر له ومن مات وله جیران ثلثة کلهم راض غفر له

فصل در خلاصه گفته که اکتحال مفطر نیست اگرچه طعم او یابد وآنچه باندرون سر وشکم رسد از گوش وبینی ودبر مفطر است وهمچنین آنچه از جراحت شکم وسر رسد نزدیک امام بخلاف صاحبیه انطار در احلیل نه نزدیک امام ونزدیک دوم شکند وقول ثالث مضطرب است اینهمه انگاه که بمثانه رسد واگر در قصبه ذکرست باتفاق نه اما در قبل بر صحیح شکند لیکن در مختار گفته که بر مختار نه وصول نیزه نه اگرچه آهن در شکم ماند بر صحیح نیزه در آید و بر آمد نه لیکن در جامع گفته شکند دخول غبار ودود وبوی عطر نه مخالط بینی رسید ومالا میگیرد که بحلق در آید نه دخول آب در گوش آن اغتسال نه وهمچنین صب او هو الاصح والمختار کما فی السراجیة لیکن در مکارمی از قاضیخان گفته که بر صحیح شکند اما بغیبت وعین در قضا بود کما فی الجامع بدخول مگس اما ابتلاع او بقصد شکند کما فی الجامع بریختن آب در حلق باکراه قضاست نه کفاره وریختن آب در حلق نایم وجماع نایمه ومجنونه بجنون عارضی بعد نیت در اتفاق شکند باتفاق بدخول آب بمضمضه واستنشاق اگر ذاکر روزه است شکند والا نه لیکن در جواهر گفته که درین بمجرد مضمضی از پرهٔ بینی نشکند تا بمیانه سر رسد دخول قطره یا دو قطره اشک نه واگر بسیارست که ملوحت او در تمام دهن بیاید بشکند وهمچنین عرق روی ابتلاع قطره برف وباران که در دهن افتد شکند وهمچنین دخول در حلق بر صحیح کما فی الظهیریه بمکیدن بلیله خشک تا عین او در نرود لیکن بمکیدن فانید

وشکر قضاست وکفاره نه خون از دندان بدر شد وفرو رفت اگر غالب است شکنند
وهمچنین برابر استحسانا ومغلوب وتشرب چون کفاره نه در ظاهر روایت و
بعضی روایات واجب است ابتلاع براق غیر شکند وکفاره نه لیکن در ذخیره گفته اگر
صدیق او باشد کفارت لازم آید وبراق از دهن فرو شد وقبل از قطع برکشید
وفرو برد نه لیکن در محتار گفته براق ظاهر شد باعادت آن شکند وبقولی اگر آنچه
که از سر خی لب تجاوز کند بابتلاع کنجد دندان نه واز خارج شکند وکفارت نیز لازم
آید بر مختار اما بمضغ او نه وهمچنین بمضغ دانه گندم وبابتلاع این شکند ودر کفاره
اختلاف است بخلاف چونکه بریان کما فی السراجیه دانه انگور خورد اگر خایید قضا است
وکفاره واگر درست فرو برد اگر باثفروق باشد بقول عامه کفاره است وبر صحیح نه
والا کفارت است باتفاق کما فی الظهیریه ابریشم در دهان آورد ورنگ با ریق وی
آمیخته شد چنانچه سرخ یا زرد یا سبز شد بابتلاع او باتذکر شکند وهمچنین ریسمان
رنگین کما فی المختار وقی نه اگرچه پری دهن باشد کما فی الجامع وعود اندک نه
وهمچنین بسیار نزدیک امام محمد هو الصحیح بخلاف امام ابی یوسف وهمچنین اعاده
اندک نزدیک امام ابی یوسف هو الصحیح خلافا لمحمد اما باعاده بسیار شکند کما فی الجامع
وتقیؤ شکند اگر بسیار باشد وکفارت نه والا شکند نزدیک امام محمد ونزدیک امام
ابی یوسف نه وعود این نه ودر اعاده او از امام ابی یوسف دو روایت است وتقیؤ بلغم
نه اگرچه بسیار باشد بخلاف امام ابی یوسف ومتفرق جمع شود اگر از جهت علتی باشد
واگر باختیار کرده نه ونزدیک امام ابی یوسف اگر یک شورش باشد جمع کرده شود کما
فی الجامع بابتلاع آنچه در دندان ماند نه اگر کمتر از نخود باشد والا شکند واگر کمتر

وفرو برد و شکند و کفارت بر صحیح نه بعد از مضغ لقمه یاد آمد باشد گر فرو برد اگر از دهن بر

کشیده کفارت لازم است والا نه وهو ماخوذ الفقیه و با تبلاع مضوغه غیر نه و جوب

حصاة و نواة و مدر قضاست نه کفارت اما باعتیاد لازم است لیکن در جامعه

گفته اگر بارها از جهت معصیت خورد لازم باشد و علیه الفتوی و همچنین نسبه و گیاه و

خاک و کاغذ و گل سر شوی مگر چون اکل گل عادت گیرد اما در گل ارمنی لازم است

مطلقا و در نمک لازم است بر مختار و در برگ پان لازم است واصل آنست

که هر چه با و غذا یا دوا شود لازم است سحر کرد یا افطار بتیقن شب و روز بود قضا است

نه کفارت دو کس گواهی دادند بر غروب و دو بر عدم آن قضاست نه کفا

باتفاق اما در طلوع مخبر کفارت است باتفاق گفتند که فجر دمیده وی

نظن افطار خوردن گرفت پس معلوم شد که آن قبل از طلوع صبح بوده و این بعد

طلوع کفارت نه و بقول یکی لازم است صایم در آخر روز بحالی شد که اگر در اول

چنان بودی روا بودی با فطار کفارت ساقط شود چنانچه بعد از افطار مریض

شد یا حیض آمد یا بیهوش گشت یا بعد از سفر افطار کرد اما اگر بعد از افطار بعمد

سلطان او را بسفر اکراه کنند در ظاهر روایت آما در روایت حسن ساقط شود و هو

المختار کما فی المختار اما اگر بعد از آن باختیار مسافر شود باتفاق روایات

ساقط نه و همچنین بر صحیح اگر خود را مجروح کند حتی لا یطاق کما فی الظهیریة

مقیم نیت مسافرت کرد پس خورد کفارت نیست یعنی قبل از خروج از عمران کما فی

السراجیة مسافر شد و قبل از افطار از جهت کاری بخانه بازگشت و بعد از

افطار بدر آمد قضاست و کفارت در روز نوبت تپ یا حیض افطار کرد و آن

نشد کفارت ست و اگر بسبب زحمت کار خانه ضعیف شد و از جهت خوف هلاک کشود
قضاست نه کفارت و همچنین منکوحه خادمی ست حره یا بنده یا مردیست که برای
سبقت کافتن چوب رفته و گرما سخت شد با فطار کفارت نه بفراموشی افطار کرد
بعده بظن فطر دانسته خورد کفارت نه و اگر عالم باشد از صاحبین آمده کفارت
ست مطلق محتلم بگمان فطر بعمد خورد لازم ست و همچنین اگر جاهل باشد نزد یک
امام اما بعد از فتوی فقیهی نه بر صحیح محتجم خورد لازم ست و فی الحدیث افطر
الحاجم و المحجوم شنیده باشد یا نه که استدلال بحدیث مجتهد ست نه عامه
کما فی التلویح مگر چون بعد از فتوی خورد اما بعد از اکتحال و ادهان غیبت و سواک
مطلقاً کفارتست و همچنین بعد از جماع بدابه یا میت بی انزال اگر عالم باشد و الا نه
انگشت در دبر در آورد یا خیطی فرو برد اما غایب نکرد پس بعمد خورد بر عالم لازم ست
و بر جاهل به جماع کفارت ست و انزال شرط نه و بر مکره نه قضاست نه کفارت
اگرچه بعد از دخول طایعه شد و همچنین بکره و علیه الفتوی بتقبیل یا لمس با شهوت
انزال شد قضاست نه کفارت این انگاه که مس بے جامه باشد و الا اگر حرارت
اعضا او یابد شکند اگر انزال شود و اگر نیابد نه اگرچه انزال شود کما فی الذخیره
اگر خرقه بر ذکر پیچید و در آورد و اگر نرم باشد قضاست و کفارت و اگر درشت بود
قضا و غسل لازم نه کما فی المجموعه بلواطت کفارت ست نزدیک صاحبین و بر
روایت ماخوذه امام و انزال شرط نه و در شب جنب شد و غسل نکرد تا فجر شد
روزه تمام ست بدست بازی کرد تا انزال شد قضاست نه کفارت و این
کار در خارج رمضان حلال نیست بقصد قضای شهوت و بقصد تسکین او امید

جلد ثانی

مفعوست بجماع وا بوومیت با نزال قضاست نه کفارت و الا نشکند انگشت در
دبر یا قبل کرد قضا و غسل نه هو المختار و علیه الفتوی مگر چون تر باشد باب یا
روغن کما فی الظهیریه و المجموعه لیکن در جامع گفته که بر مختار شکند و پنبه در دبر
بنهاد و بتمامی غایب شد شکند و اگر طرفی از و در خارج باشد نه و همچنین اگر سلکه
یا خشبه فرو برد و طرفی از و در دست او بود نه کما فی قاضیخان در استنجا
آب بمحل حقنه رسید شکند و نباید که مورث وزر عظیم ست در رمضان قبل از نیت
خورد کفارت نه نزدیک امام و نزدیک صاحبین قبل از زوال کفارت ست و بعد
از زوال نه قبل از زوال نیت کرد پس خورد کفارتست بر صحیح کما فی الجامع
افطار کرد قبل از کفارت باز افطار کرد یک کفارت کفایت کند و اگر بعد از
کفارت باشد کفارت دیگر دهد با جماع آین در یک رمضان ست اما در دو
برای هر فطری کفارت ست نزدیک امام محمد و بقول اکثر مشایخ یکی کفایت
کند هو الصحیح کما فی الجامع و کفارت صوم چون ظهار اعتاق بنده ست مسلم
یا کافر اگر قادر باشد و الا صیام دو ماه پیاپی و با فطار یک روزه از سر گیرد کما
فی التحفه و همچنین اگر ایام مکروهه گشاید کما فی الظهیریه و زن در ایام عذر معذوره
ست کما فی التحفه اما بجماع در شب العمد و بسهو در روز از سر نگیرد بخلاف ظهار
کما فی الجامع و الا اطعام شصت مسکین بقدر فطرت و اعتبار حال ادا راست
نه گاه وجوب او باید که اول قضا دهد بعده کفارت کما فی الجبره اما اگر
دیگر روزه داشت بی تعیین قضا بر مختار فقیه ابی اللیث روا بود کما فی قضی در
جامع گفته که امام محمد بن سلام و نصیر بن یحیی فتوی بصوم داده اند در جبابره

وگفته اند که امر کفیم باعتاق گر بسا باشد که افطار کنند و باز آزاد کنند فصل
در خلاصه گفته که در نذر صیام سال معین بعجز روزه افطار کند و قضا دهد و اگر نیت
سوگند کند با فطار آن ایام کفارت است نزدیک امام و بصوم قضا نه و در نذر
سال نامعین سالی را باهله روزه دارد و سی پنج روزه را قضا دهد آن از رمضان
و این از ایام تشریق پیاپی چون معین است و در نذر بروزه این ماه یا این سال
بقیه او را روزه دارد و ماضیه را قضا نه و همچنین این هفته کما فی الکنز و بروزه
ماهی کامل را روزه دارد خواه پیاپی خواه جدا کما فی السراجیه و بروزه روز
قدوم فلان و نیت سوگند دارد و او در رمضان آمده کفارت سوگند است نه قضا
و اگر وی قبل از نیت روزه آن روز آمد و ناذر در آن روز نیت شکر کرد آن روزه از
هر دو محسوب بود و اگر ناذر در آن روز قبل از قدوم او خورده یا حایض شده بروی
چیزی نه نزدیک امام محمد هو المختار کما فی السراجیه و نزدیک امام ابویوسف
قضا است و اگر وی بعد از زوال آمد بروی چیزی نه نزدیک امام محمد نذر بگیرد و همچو است
بر زبانش ماه رفت او لازم شد نذر صوم ابد گر بسبب اشتغال معیشت نمیتواند افطار
کند و برای هر روزی نیم صاع گندم دهد و اگر فقیر بود استغفار کند اما اگر بسبب کبر سن
نمیتواند کفارت یمین دهد و از عهده بر آید و علیه الفتوی کما فی الکنز تا ذر بسبب
شدت گرمای تابستان نمیتواند افطار کند و در زمستان قضا دهد معلق کرد روزه
بشرطی روزه قبل از آن روا نه و اگر بوقت اضافت کرد تقدیم از و روا بود و اگر
گوید چون جمعه آید روزه دارم نه کما فی السراجیه و در نذر ده روزه پیاپی جدا جدا
روا نه و در جدا جدا پیاپی رواست و همچنین در نذر چهار رکعت بیک سلام رواست

وبرعکس کما فی الظهیریه در سراجی گفته ناهی بگه روزه دارم درجای
دیگر روایت نذر کرد صیام جمعه عمر یا سال رسیده اند که در تابستان دشوار است
راه آنست که قبل از آن در زمستان بحساب آن روزه دارد در خلاصه گفته کسی
در آخر روز بحالی شود که اگر در اول روز چنان بودی روزه بر و لازم شدی
بر وی اکنون امساک بقیه روز لازم ست نزدیک ما چنانچه کودکی بعد نیم روز
بالغ شود یا کافری اسلام آرد یا زنی بعد فجر یا با فجر پاک شود یا دیوانه هشیار
گردد یا مسافر بشهر خود در آید بعد اکل یا سحر کند بعد فجر یا افطار قبل از غروب
آما بر مخطی و متعمد و مکره و مفطر روز شک بعد از ظهور رمضان ست او لازم
باجماع که تشبیه کنند نه بر سعد دوره و مسافر و مریض باجماع و بقولی حائض بحنفیه خود

فصل شک افتاد در عرفه و نحر روزه افضل ست و باک نیست بصوم عرفه
در حضر و سفر چون قوی باشد اما حاج را روزه ترویه و عرفه مکروه ست و
فی الحدیث مَنْ صَامَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللّٰهَ اَثْنَيْ عَشَرَ اَلْفَ
سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَرَفَةَ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللّٰهَ اَرْبَعَةً وَعِشْرِيْنَ
اَلْفَ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ النَّحْرِ اِلٰى اَنْ يُصَلِّيَ صَلٰوةَ
الْعِيْدِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللّٰهَ سِتِّيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ كَمَا فِي
الْكَنْزِ وَفِي الْحَدِيْثِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَنْ يَصُوْمُ اَيَّامَ الْعَشْرِ
فَاِنَّ لَكَ لِكُلِّ يَوْمٍ تَصُوْمُهُ عَدْلَ مِائَةِ رَقَبَةٍ وَمِائَةِ بَدَنَةٍ
وَمِائَةِ فَرَسٍ يُحْمَلُ عَلَيْهَا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ فَاِذَا كَانَ يَوْمُ
التَّرْوِيَةِ فَلَكَ فِيْهَا عَدْلُ اَلْفِ رَقَبَةٍ وَاَلْفِ بَدَنَةٍ

والف فمن يحمل عليها في سبيل الله فاذا كان يوم عرفة فلك
فيها عدل الفي رقبة والفي بدنة والفي فمن يحمل عليها
في سبيل الله ولازم ست كه درين ايام دعا و استغفار و صدقه بسيار كند خاصه
در روز عرفه كما في القنية و مكروه ست روزه مسافر اگر در محنت افتد و الا روزه
فاضلترست اگر عامه ياران مفطر نباشند و اگر باشند و نفقه مشترک ست افطار
فاضلترست و روزه عيدين و ايام تشريق و روزه وصال كه تمام سال روزه دارد
و پنجروز نكشايد و اگر بكشايد بر مختار باک نه و فاضلتر آنست كه روزي روزه دارد
و روزي بكشايد و اين روزه داود ست عليه السلام كما في المختار و روزه خاموش
كه در وسخن نكند و روزه نوروز و مهرجان و اگر موافق معتاد باشد باک نه و روزه
چله كه اين روزه نصارى ست كما في خزانة الواقعات و مستحب ست روزه
ايام بيض و بقولي مكروه ست در مختار گفته كه اين صيام آدم ست عليه السلام
وفي الحديث من صام ثلث عشر و رابع عشر و خامس فانما
صام الدهر كله كما في الطحطاوية و روزه محرم و اگر خواهد كه روز
عاشورا را روزه دارد مستحب ست كه قبل از و يا بعد از و روزه دارد تا
مخالف اهل كتاب شود كما في الخلاصه و روزه رجب و شعبان و ششه شوال
بپاپي و تفريق اينها در هر عشره دو دو روز مستحب ست بر مختار و بقولي آن فاضلتر
از جهت تواتر اخبار و في الحديث من صام شهر رمضان ثم اتبعه
بستة من شوال فكانما صام الدهر كله كما في الكنز
و عشره ذي الحجه و ايام صيف از جهت طول و گرمي و مكروه ست روز جمعه نزديک

امام ابیوسف مگر آنکه قبل از و یا بعد از و روزه دارد لیکن در کنز گفته که روزه
اثنین و جمعه بقول عامه مکروه نه بلکه مستحب است و روزهٔ نوروز بر مختار مکروه
نه و زن و بنده واجیر روزه ندارد مگر باذن اما اگر شوهر مریض یا صایم یا غایب
باشد روا بود و اگر شروع کنند بی اذن شوهر و خواجه و مستاجر ایشان را است که افطار
کنند و نماز برین حکم است و زن و بنده قضا ر نماز و روزه نکنند مگر باذن

فصل در جامع گفته پیر فانی که روزه نتواند داشت افطار کند و هر روزه را
بمصرف بمقدار فطرت طعام دهد و انتظار ماه نکشد و اگر قادر شود قضا کند اگر چه فدیه
داده و حامل و مرضع افطار کنند اگر خوف نفس یا ولد باشد باجتهاد زن یا بقول
طبیب حاذق مسلم و مراد از مرضع دایه است که ارضاع بر مادر لازم نه اگر متعینه شود
چنانچه غیر او یافته نشود کشاید و محترف محتاج قبل از مرض نکشاید و خباز خایف
ضعیف تا نیم روز بپزد اگر چه اجرت وی آنرا کفایت نکند و اگر خود را در تعب افکند
تا از غلبه عطش کشاد کفارت دهد و بقولی نه خادمه خواه حره یا بنده یا کسی برای
بستن یا کافتن چوبی رفته و از جهت گرما خوف هلاک شد کشاید و همچنین حره یا
داه که ضعیف شود به پختن طعام یا شستن جامه و روا است که داه امتناع آرد
از خدمت خواجه چون از فرایض عاجز آید کذا فی المختار و خایف مرض باجتهاد
یا بقول طبیب حاذق افطار کند در نوبت تپ از جهت خوف ضعف افطار کرد
باک نه و همچنین اگر مار یا کژدم گزیده بگمان نفع دارو خورد کما فی المختار مرض رفت
و ضعف ماند نکشاید و مسافر که او را قصر روا است افطار کند و افطار این جماعت
گر روزه مباح است لیکن بخفیه مگر بعد از ظهور عذر اما حایض مؤذن نخورد کما فی

الکنز و اگر مریض و حامل و مرضع و معذوره و مسافر بعد از صحت و اقامت مرده‌اند واجب ست بر وارث که فدیه دهد بقدر ما فات اگر بعد از صحت و اقامت آنقدر زنده مانده باشد و الا بقدر صحت و اقامت هو الصحیح و اگر صحت نیافت بروی چیزی نه این آنگاه ست که از و نوسیه‌ی مستحق نباشد و الا فدیه بر و لازم شود و از برای وجوب فدیه بر وارث ایصا ربا و شرط ست و از برای ایصا این مال وصیت از ثلث ست اگر وارث دارد و الا از کل اگر وارث بی وصیت تبرع کنند روا بود و لازم ست اتمام روزه نفل بشروع در وا ما اگر بگمان لزوم شروع کرد و ظاهر شد که لازم نبود لازم نشود مگر در ایام منهیه ای عیدین و تشریق که صوم این ایام بشروع لازم نشود و بافساد قضا لازم نبود و از امام ابی یوسف آمده که لازم آید و از زاهدی و غیر او گفته که نزد امام بشروع لازم نشود بخلاف امامین و افطار کند بعذر ضیافت و قضا دهد و این بر صحیح آنگاه که داعی بنا افطار برنجد و الا نه و بقول امام حلوانی آنگاه که وثوق بقضا بود و الا نه و بقول فقیه ابو اللیث آنگاه که قصد سرور مسلم باشد و الا نه پس بر دعوت توقف کند تا داعی در خوانند کند که بجهت دل من افطار کن چون کشاید ثواب هزار روزه مقبول یابد و چون قضا دهد ثواب دو هزار روزه مقبول یابد و علیه الفتوی کما فی حیرت الفقهاء و الکنز و شرح ابی المکارم و نکشاید بعذر بر باخود و همچنین غیر نفل از قضا و کفارت و نذر انهم قبل از زوال ست اما بعد او مباح نه مگر چون عقوق یکی از والدین بود یا کسی حق پدری دارد کما فی المجموعة الخانیة و در ظهیریه گفته اگر مردی روزه ماه رمضان میدارد و نماز ایستاده نمیتواند گزارد و الا میتواند روزه دارد و نماز نشسته

[margin notes:]

اى آنقدر روز که در عذر یا سفر فوت شود آنقدر صحت یافت یا مقیم شد پس تمام را فدیه دهد ۱۲

اى اگر آنقدر صحت یا اقامت نیافت پس بهمو قدر که یافته است بدهد نه تمام را چرا که تمام را محل نیافت ۱۲

اى فدیه و فی عزیز [illegible]

[illegible]

داعی [illegible] گفتند

[illegible]

[illegible]

گذارد جمعا بین العبادتین یکی دید که صایم بفراموشی میخورد واگر قویست تا گفتن او بر مختار مکروه بود واگر ضعیف چون شیخ کبیر تواند که نگوید گویند یکی پیش صدیق رضی الله تعالی عنه شکایت از بدحالی برد فرمود لعلک غششی قدام من هو اسن منک واین بصحت رسیده **فصل ۵ در خلاصه** گفته باک نیست بمسواک تر وخشک در صبح وشام وکحل اگرچه مزه او در حلق یابد وداهن شارب ومکروه ست مضغ علک وخائیدن طعام برای کودک چون لابدی نباشد یعنی کسی باید که خائیده دهد یا چیزی باید که بی این نوان خورد چون برنج وچشیدن چیزی بزبان وبقولی اگر شوهر بدخو باشد نه اما اگر خوف غبن در مشتری باشد مکروه نه کما فی الجامع ومضمضه وریختن آب بر سر وپیچیدن جامه تر این از امام ست لیکن در سلطانیه گفته که بدرآمدن در آب وریختن آب بر سر وپیچیدن جامه تر باک نیست ودر **ظهیری** گفته وفصد وحجامت بخوف ضعف ولعاب در دهن جمع کرده فرو بردن وخائیدن ... در ذخیره گفته باک نیست بتقبیل ومباشرت ایمن واگر ایمن نباشد یا مباشرت فاحشه کند مکروه بود **فصل ۶ اعتکاف** بر سه گونه هست نفل وسنت موکده وواجب در **جامع** گفته که نفل مکثی هست در مسجد بنیت عبادت غیر واجبه واقل او یکساعت ست در ظاهر روایت پس اگر فاسد او قضا نباشد و... روزی پس بر وی قضا باشد وروزه در ظاهر روایت شرط نیست وبروایة حسن شرط ست وروا ست که در شب اعتکاف نشیند وواجب لبث صایم ست برای عبادت در مسجد جماعت بنیت و

در وی شرط است یا رکن و اگر بی روزه گوید روزه لازم شود و روا نیست نذر باعتکاف
شب نه اعتکاف بر حایض و مسجد جوامع و مصلی عید جنازه و اقل او یک روز است پس
قضا کند قاطع او در اثنای روز و اگر قضا نکند روا است که وصیت کند و از بحر
المحیط گفته که اقل او نزدیک امام یک روز است و نزدیک قاضی اکثر روز و نزدیک ربانی
ساعتی و بدر نیاید این معتکف روز و شب سقف چون در اخلست مگر از جهت ضرورت
چون ادای شهادت و آوردن آب و طعام چون او را خادمی نبود و خوف تن یا مال
و اخراج ظالم و اجابت سلطان و بول و غایط و غسل فرض و نفل کما فی الکنز
و وضو و توضی نکند در مسجد و صومعه و بخلاف امام محمد و باک نیست که برای وضو
خانه آید و بعد از فراغ درنگ نکند و نماز جمعه پس اگر جامع قریب باشد بعد از
زوال بدر آید و اگر بعید باشد وقتی بدر آید که تواند رسید و سنن پیش و پس در آن
گزارد و اگر بیش ازین در جامع درنگ کند فاسد نشود اگر چه روز و شب آنجا
ماند لیکن مکروه است کما فی الظهیریه و بدر نیاید برای عبادت مجلس علم و نماز
جنازه مگر چون استثنا کرده باشد اما در نفل روا است که برای عیادت و جنازه
و قضای حوایج بدر آید کما فی المختار و از بی عذری ساعتی بدر آید فاسد شود
اگر چه بفراموشی این نزدیک امام است و نزدیک صاحبین آنگاه که اکثر از نیم روز
بدر آید و هذا الیسر و روا است معتکف را اکل و شرب و نوم و تطییب و دهان و تزوج
و خلع و بیع و شرا از برای حاجت بی احضار مبیع و اگر حاضر کند یا برای تجارت باشد
مکروه بود و باک نیست با احضار بعض و این افعال غیر معتکف را در مسجد مکروه اند و مکروه است
ترک سخن با مردم و خاموشی را که خاموشی در شریعت ما عبادت نیست و سخن نکند مگر

بجز ای آنچه فدوبزه بنود و وطی مبطل ست و همچنین بقبیل و تفخیذ و مباشرت اگر انزال شود والا نه چنانچه انزال بنظر و این افعال بروحرام اند و زن اعتکاف کند باذن شوهر در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و از و بدر نشود و شوهر در آن در نیاید وگاه عذر برآید بدانکه شرط صحت نذر نزدیک بعضی آنست که مند و رعبادت باشد و نزدیک بعضی آنست که از جنس او فرضی باشد مقصدی پس نذر نماز جنازه و عیادت لازم نشود و نه بوضو و قرایت قرآن و نه آنکه پس از هر نماز فلان دعا ده بار خواند و نه بخواندن درود صد بار هر روز و بقولی این لازم شود اما نذر باعتکاف باتفاق لازم است و در خلاصه گفته که در نذر باعتکاف یکروز قبل از فجر در آید و بعد از غروب بر آید و در نذر باعتکاف رجب تعجیل روا است نزدیک امام ابیوسف بخلاف امام محمد و همچنین در نذر حج سال فلان و نماز روز جمعه اما در نذر بتصدق در روز جمعه تعجیل باتفاق روا بود و در نذر معلق بقدوم غایب و شفای مریض تعجیل روا نه و تا ذر نیت بزبان کند و اکتفا نکند بنیت دل که باین اعتکاف لازم نه در هدایه گفته که نیت شرط ست و اعتکاف در عشر اواخر رمضان سنت موکده ست بر صحیح که پیغمبر علیه السلام برین مواظبت کرده و بترک در شوال قضا نموده و در شرح مولانا الهدایه گفته ست که ظاهر استیعاب عشره ست لیکن از جهت ضرورت اکتفا کرده اند بجز از و و بقولی کفایه ست و فیه نظر و در شرح خلاصه گفته حق آنست که سنت عینی ست نه کفایه و در کنز گفته اعتکاف در جامع فاضلتر ست اگر در و نماز بجماعت گزارند والا در مسجد حی و ذکر در آن مستحب ست و اشتغال

بگوید

بنماز و قرائت نیکوترست و شغل با مردنیا نشکند اگرچه حرفت بود و اشتغال بتدریس

و تعلیم قرآن مکروه نه

باب ششم در حج فصل اول در جامع گفته

که حج فرض است بر هر حر مکلف صحیح بصیر قادر بر زاد و مرکب و نفقهٔ عیال از

زوجه و فرزندان خورد و خادمان از سفر تا عود بشرط امن راه از عصیان و قتل

و جز آن نه بر بنده و کودک و دیوانه و نه بر زمین و پا بریده و مثل او و نزدیک صاحبین

پس بوجود ..... قاید و موءنت نزدیک اینها احجاج لازم است و نه بر قادر بر قدری

که با آن یک مرحله کرای کند و یک مرحله پیاده رود و نه بر مستاجرین شتری که هر

فرسنگی بنوبت سوار شود و درین ملک یا اجارت شرط است و باباحت لازم نه

و نه بمال حرام اما اگر بوی حج کند روا بود و گفته نشود که قبول نیست و مرکب شرط

در حق آفاقی است و در حق غیر شرط است که قادر باشد بر رفتن و ملک زاد و

مرکب نزد خروج قافله از شهر شرط است پس اگر قبل از آن مالک شود بحج کردن

آن اثم نه و نه چون امن راه نبود و قتل بعضی عذر است و همچنین بحر اما جیحون و سیحون

و دجله و فرات انهار اند نه بحار کما فی الظهیریه لیکن اعتماد بر قول فقیه ابی اللیث

اگر غالب سلامت فرض است والا نه و زن جوان بود یا پیر در مدت سفر شوهر

شرط است یا محرم ای کسیکه حرام بود بر و نکاح آن زن همیشه بقرابت یا رضاع یا طهریت

و شرط است که اینها عاقل و بالغ و موافق درین کار باشند بی اجبار و شرط است

که محرم فاسق نبود و الا واجب و آذن شوهر شرط نه و تزوج بر و لازم نه اما بر

امر صحیح بی شرط قریب و اجبب آباید ریست که منع کند او را تا ریش و حج در عمر

یکبار فرض است بر فور نزدیک امام ابیوسف و بر تراخی نزدیک امام محمد و ...

و از امام دو روایت است بر اصح بر فورست پس آثم شود نزد یک شیخین تا خیر بی
عذر و باد ار در آخر عمر اثم مرتفع شود و نزد امام محمد تا خیر بر صحیح آثم نه اگر ناگهان
بمیرد و الا شود فقیر بعد از حج غنی شد اعاده نکند و بر وی است که کند و احجاج عاجز
بسبب مرض یا حبس یا خرآن روایت و واقع میشود از آمر بر صحیح و این است
ظاهر مذهب و شیخ الاسلام گفته که از مامور واقع میشود در قول اصحاب ما و آمر
را ثواب نفقه باشد پس این آنگاه که عجز او تا موت او باشد و اگر زایل شود
مؤدی نفل باشد از آمر و وی حج دیگر کند و از امام ابی یوسف آمده اگر زوال
او بعد از فراغ مامور باشد از فرض واقع شود و الا از نفل این همه آنگاه که
عجز او مرجو الزوال باشد در غالب و الا بر وی احجاج لازم است و احجاج نفل بی
عجز روا است و ثواب نفقه آمر راست و مامور ثواب آن حج را برای آمر کند و فرایض
حج سه چیز اند احرام و این شرط است و وقوف بعرفات اگر چه یکساعت از زوال
عرفه تا فجر نحر و این رکن است و طواف زیارت ای گشتن گرد کعبه در یومی از ایام
نحر هفت بار چهار از ین رکن است و باقی واجب و واجبات شش چیز اند وقوف
بمزدلفه اگر چه یک ساعت از پس نماز فجر روز نحر تا اسفار لیکن در خلاصه
از طلوع فجر گفته و سعی میان صفا و مروه و رمی جمار در ایام نحر و تشریق و طواف
وداع کسی را که خارج باشد از مواقیت نه بر حلّی و حرامی و حلق یا قصر و
احرام از میقات و ترک اینها هر روایت اما دم لازم آید و سنن و تیامن است
در طواف و تقبیل حجر و رمل در سه اول از اشواط طواف و سعی در باطن وادی
و طواف قدوم آفاقی را لیکن در خزانة المفتیین گفته که بر صحیح واجبست و بیتوتت

بمنا و مزدلفه و اضطباع و جمع میان ظهر و عصر بعرفه بیک اذان و دو اقامت
و تارک اینها مسیء ست و بواقی اداب اند و ترک اینها اسائت و اشهر حج شوال ست
و ذو القعده و عشر ذی الحجه مگر روز نحر و بقولی این نیز و روایت چیزی از اعمال
حج در غیر این اشهر و ایام حج و اعمال لا بدی او حج اند و زعرفه و نحر و ایام تشریق
و مکروه ست تحریم احرام قبل از اشهر باجماع و از محیط گفته که اگر امین باشد از
محظورات احرام مکروه نباشد و از نظم گفته که نزدیک امام ابی یوسف مکروه
و عمره سنت موکده ست و رکن او طواف ست و سعی و شرط او حرم ست و یکی از
حلق و قصر لیکن از شرح طحاوی گفته که احرام رکن ست و سعی و یکی از حلق و قصر
واجب و تمام سال وقت او ست و اجتناب کند چون حج و بعد از استلام تلبیه قطع
کند بر اصح و بعد از حلق از احرام بدر آید و مکروه ست عمره در آن نحر و ز و میقات
مدنی ای محل آغاز احرام اهل مدینه و کسانیکه آنرا سپرند ذو الحلیفه ست و میقات
عراقی و خراسانی و ما وراء النهر ذات عرق ست و میقات شامی و مصری جحفه
ست و میقات نجدی قرن ست و میقات یمنی و تهامی یلملم ست و اینها انکا
که قصد مکه ازینها کنند و اگر غیر اینها کنند پس میقات او جائی ست که محاذی
اینها باشد و حرام ست تاخیر احرام ازین مواقیت قاصد دخول مکه را برای حج
یا عمره یا توطن یا تجارت و جز اینها پس اگر بی احرام در آید بر وی حج بود یا عمره
و همچنین هر بار اما اگر قصد کند دخول محلی را از حل و بعد از دخول آن محل بمکه
در آید بر وی چیزی نه و حرام نیست تقدیم احرام بدین مواقیت بعد اشهر و
از امام آمده آنگاه که امین باشد از محظورات احرام و داخلی او راست که در مکه

براى حاجى بى احرام در آيد وميقاتِ او حل ست وميقاتِ مكيان براى
حج حرم ست وبراى عمره حل وحد حرم از جانبِ مشرق شش گروه ست واز شمال
دوازده ليكن بر اصح سه كروه واز مغرب هشت وه واز جنوب بيست وچهار
وحل آنچه از حرم متجاوز بود تا مواقيت در تحفه گفته كه حج راكب افضل ست از راجل
وعليه الفتوى كما فى السراجية ومكرر حج را بر مختار صدقه فاضلترست كه نفع اين متعديست
وبقول امام حج فاضلتر كه درين رنج تن ست با نفقه وصدقه فاضلترست از عتق
كه درين عوض جاجلست وآن والاست ودر آن آجل ست ولس **فصل در ظهرى**
گفته وفى الحديث مَنْ حَجَّ هٰذَا الْبَيْتَ فَلَمْ يَرْفُثْ فِيْهِ وَلَمْ يَفْسُقْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهٖ
كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهٗ چون خواهد كه بحج رود بايد كه در قضاى دين وارضاى خصوم سعى كند
وتوبه كند وقبل از خروج دو ركعت گزارد وگويد اَللّٰهُمَّ بِكَ انْتَشَرْتُ وَاِلَيْكَ
تَوَجَّهْتُ وَبِكَ اعْتَصَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثِقَتِىْ وَاَنْتَ رَجَائِىْ
اَكْفِنِىْ مَا اَهَمَّنِىْ وَمَا لَا اَهْتَمُّ بِهٖ وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّىْ عَزَّ جَارُكَ وَلَا اِلٰهَ
غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ زَوِّدْنِى التَّقْوٰى وَوَجِّهْنِىْ اِلَى الْخَيْرِ اَيْنَمَا تَوَجَّهْتُ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ
بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَاٰبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَالْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ وَسُوْءِ الْمَنْظَرِ فِى الْاَهْلِ
وَالْمَالِ وچون بيش در آيد گويد بِسْمِ اللّٰهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِىِّ
الْعَظِيْمِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنِىْ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى وَاحْفَظْنِىْ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ وآية الكرسى واخلاص ومعوذتين يگان بار بخواند وچون سوار شود
گويد بِسْمِ اللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ هَدَانَا لِلْاِسْلَامِ وَعَلَّمَنَا الْقُرْاٰنَ وَمَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِىْ جَعَلَنِىْ فِىْ خَيْرِ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ سُبْحَانَ الَّذِىْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهٗ مُقْرِنِيْنَ

وَاِنَّا اِلیٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ در جامع
گفته چون خواهد که احرام بندد شارب و ناخن و عانه گیرد پس وضو کند و غسل نیکوتر
و ازار و چادر پاک سفید پوشد نو باشد یا شسته این سنت ست و اکتفا بستر عورت
رواست و باید که رسن بر ازار نه بندد که مکروه ست و اگر بندد بر وی چیزی نی کما فی الذخیرة
و اولیتر آنست که دوش راست چادر پوشد و بقولی از زیر بغل راست بر دوش چپ
اندازد و این آن وجه نیست و الاسراویل و پیراهن را بعد از شق ازار و چادر کند
و خوشبوی مالد بر صحیح اگرچه اثر او بعد از احرام باقی ماند و دو رکعت گزارد و در
اولی کافرون و در دوم اخلاص و بعد از کافرون ربنا لا تزغ قلوبنا الخ بخواند و بعد
از اخلاص ربنا آتنا من لدنک آه کما فی الظهیریة و بعد از فراغ گوید اَللّٰهُمَّ
اِنِّیْ اُرِیْدُ الْحَجَّ فَیَسِّرْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ و اکتفا بنیت دل بسنده ست
و اما لفظ فاضلتر ست و تلبیه کند و از بلند بنیت حج لَبَّیْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْكَ
لَا شَرِیْكَ لَكَ لَبَّیْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا
شَرِیْكَ لَكَ بکسر ان بر صحیح و زن بلند نگوید و ازین کم نکند و اگر زیادت روا ست
و خطاب لبیک اول بحق تعالی ست یا برسول یا بخلیل علیهما السلام و ظاهر که وی بعد
از بنای کعبه مامور شد بخواندن مردم پس بر ابو قبیس بر آمد و خواندن گرفت حق
تعالی آن آواز را بفرزندان آدم علیه السلام در پشت پدران و رحم مادران شنوانید
کسی که توفیق یافت بجواب یکبار وی یکبار حج کرد و همچنین کسیکه نیافت او را نیست
اگر گویند در یک کلام خطاب با دو کس مع انه گوییم که اینجا و او عطف محذوف ست ای
لبیک و اللهم لبیک و این روا ست چنانچه در علیک و علیک السلام لیکن در بر حذف

گفته که در خطاب با حذف است اگرچه در جواب خلیلست که وی با مر خدا ایشان را خوانده و رکن تلبیه ست با نیت اکتفا بر یکی روا نه و اگر گاه تلبیه نیت حج یا عمره نکرد در هر که خواهد آغاز د مادام که طواف نکرده و چون یکبار طواف کرد از عمره افتاد کما فی الظهیریة و لازم نیست که تلبیه گوید بلکه هر لفظی که دلالت کند بر تعظیم چون سبحان الله و لا اله الا الله اگرچه بفارسی گوید و بعد از تلبیه دعا کند بمغفرت و رضوان و آزاد از نیران کما فی الجنة و چون احرام بست پرهیز کند از رفث ای ذکر جماع و دواعی او و از فسوق ای خروج از حدود شریعت و از جدال ای خصومت سخت با یاران و سکاریان و خادمان و از کشتن صید برای آنکه توالد او در غیر آب باشد اما کشتن آبی روا بود و اشارت بحضور بقتل صید و از دلالت در غیبت بر و و از استعمال خوشبوئی و روغن در تن یا جامه و مکروه ست بوئیدن خوشبوی و ریحان و ثمار خوشبوی و از قطع ناخن خواه خود گیرد و یا بغیر گوید یا از غیر گیرد و باک نیست بکرتن ناخن شکسته که نمو ندارد و از ستر روی و سر اما زن سر خود را بپوشد و روی کشاید و اگر زن برروی خود پرده گذارد که وی از روی او دور بود روا بود بلکه از نهایه گفته که این واجبست و از غسل سر و ریش بخطمی و زیت اما اگر بصابون یا حرض یا آب خالص شوید بروی چیزی نه با جماع و از گرفتن موی ریش و سر و تن و باید که گاه شستن آن احتیاط کند تا آتش موی ست او نسوزد و از پوشیدن جامه دوخته بر وجه معتاد اما اگر پیراهن و سراویل بطریق چادر و ازار پوشد بروی چیزی نه و از پوشیدن موزه مگر چون نعلین نیابد پس باید که از زیر شتالنگ ببرد و اما نه نزد ایمه ثلاثه و موزه روا است و از جامه رنگین به زعفران و حنا و اسپرک و آنچه او را بوی خوش آید

باشد و در و شمیه خلاف است مگر بعد از زوال است خوشبوی لغسل یا به خلوق یا بمرور

ایام نه اغتسال بوجهی که ریم از تن زایل نشود و نه استظلال بمحمل و خانه که متخذ باشد

از سنگ باید ریا صوف یا دبر و نه از شد همیان و منطقه در کمر و تلبیه بسیار گوید در اسحار

و بعد از فراغ نماز ولو نفلاً و گاه برآمدن بر بلندی و فرود آمدن در حضیض و نزدیک

ملاقی حجاج سوار باشد یا پیاده و هر بار که از خواب بیدار شوند و اصل آنست که تلبیه

چون تکبیر نماز است پس چون از حالی بحالی انتقال کند گوید و چون بمکه در آید اول

بمسجد حرام رود از جانب مشرق از باب بنی شیبه و چون بیت الحرام او را در نظر آید

تکبیر و تهلیل گوید و دعا کند گفته اند که چون نظر بر جمال کعبه افتد دعای مستجاب است و

توقیت نکند در دعا که رقت دل ببرد پس توجه کند بحجر اسود و دست بردارد چون نماز

و باطن کف بجانب او کند و تکبیر و تهلیل گوید پس استلام کند پس استلام حجر کند اگر

تواند بلا ایذاء و الا بعصا و مثل او بحجر مالد و او را ببوسد و بباطن کف اشاره کند

مکبراً محمداً مصلیاً بعده کفین خود را ببوسد اما از نزدیک بحجر نشود مگر در خلوت

بعده چادر از زیر بغل ایمن و هر دو طرف بر کتف افگند و بطواف قدوم آغاز کند و

از ایمن خود بجانب در کعبه ای ملتزم نه بجانب رکن یمانی که مکروه است و بر وی هیچ

اعتبار ندارد و هفت بار بگرد خانه مبارک گردد از ورای حطیم و در سه اول رمل

کند ای سرعت در مشی و تحریک منکبین چون مبارزان و در باقی با وقار باشد و

رمل کند در هر یکی از آن سه بار از حجر تا حجر و در غلو زنگ کند و چون راه یابد رمل کند

و اگر در آن سه رمل فراموش کرد بعده یاد آید رمل نکند و بر وی چیزی نه و همچنین

اگر در این چهار باقیه یاد آید رمل کند و در حال طواف قرآن نخواند و دعا نکند

ودبال نیت بذکر حق تعالی وهر بار که بحجر گذرد استلام دو کرد بذکو بجا آرد و استلام کن
یمانی در ظاهر روایت حسن است وازا مام محمد آمده که سنت ست اما رکن عراقی و
شامی را استلام نکند وختم کند طواف را باستلام بعده بمقام خلیل الرحمن علی نبینا و
علیه السلام دوگانه گزارد ودر غلو بجای دیگر از مسجد گذارد ودر خارج نیز روا ست
بعده دعای عام کند واین نماز واجب ست دبروایتی سنت و بعده باز استلام کند
وآب زمزم نوشد از هر دری که خواهد بیرون آید واولیتر باب بنی مخزوم ست بعده
برآید تا خانه نماید و استقبال کند بخانه وحمد وصلوة وتکبیر وتهلیل وتسبیح بسیار گوید
ودست بردارد ودعای دارین کند وتلبیه گوید وفرود آید وبجانب مروه باوقار
رود وسوار نشود وچون ببطن وادی رسد میان دو کوه سعی کند بقدر بیست
وپنج آیه بقره پس بر مروه برآید وکند آنچه بر صفا کرده استقبال وذکر این یک
شوط شد باز از مروه فرود آید در بطن وادی سعی کند وبر صفا برآید وکند آنچه
اولا کرده این دو شوط شد وهمچنین هفت شوط تمام کند چهار ازینها سعی صفا
وسه ازینها سعی مروه واگر از مروه آغاز د چهار ازین شود وسه از صفا پس صحیح
یک سعی اعاده کند اما زن سعی اعاده نکند وبر میلین برنشود دیگر در خلوت و بعد
سعی بمسجد در آید ودوگانه گزارد ودر مکه مقیم شود واز محظورات احرام پرهیز کند ورواست
که طواف نفل در میان کند پس از و دوگانه گزارد اما سعی مرمل نکند پس بعد از ظهر سابع
ذی الحجه خطبه خواند بجلسه ودران تعلیم مناسک کند از کیفیت خروج بمنا ومکث
ونماز در و وخروج بعرفات ووقوف وافاضه پس نماز فجر ترویه بمکه گزارد وبعد آن
نماز وبروایتی بعد از طلوع آفتاب بجانب منا برآید ونزدیک مسجد خیف جایی

گیرد و شب آنجا بماند و فجر عرفه در تاریکی گزارد و بعد از طلوع آفتاب بجانب عرفات
رود و اگر شب عرفه بمکه باشد و بعد از نماز فجر بعرفات رود گذر آن بر منا روا
بود با اسائت و بر راه مقام نگیرد تا بجای نمره ضرر نرسد و بعد از زوال وضو کند
یا غسل و این فاضلتر و امام بر منبر نشیند و بعد از نماز دو خطبه خواند با جلسه و
مناسک تعلیم کند و از وقوف بعرفه و مزدلفه و رمی جمار و حلق و طواف زیارت
و در خطبه تلبیه نگوید و بعد از فراغ ظهر و عصر گزارد بیک اذان و اقامت و فصل نکند بسنت
که مکروه ست و الا اذان برای عصر اعاده کند در ظاهر روایت و امام از برای جمع
احرام و جماعت با امام یا نائب او شرط کرده پس منفرد جمع نکند و عصر در وقت
گزارد و صاحبین جماعت شرط نکرده اند و این هر دو نماز بمنزله یکیست پس بظهور
فساد در ظهر و عصر نیز اعاده کند اگرچه آن درین نبود و بعده توجه کند بموقف اعظم
و نزد جبل رحمت ایستد مستقبل قبله و عرفات موقف ست کل او مگر بطن عرنه
و حمد و صلوة و تکبیر و تهلیل و تلبیه ساعت بساعت گوید و دعا عام کند و باید که امام
سوار باشد و قوم در پس او مستقبل و مستمع کما فی الهدایه و باید که عامه دعای او
این باشد لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ
وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نَعْبُدُ اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ
لَهُ الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِیْ قَلْبِیْ نُوْرًا
وَفِیْ بَصَرِیْ نُوْرًا وَفِیْ سَمْعِیْ نُوْرًا اَللّٰهُمَّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ
وَیَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ
وَشَتَاتِ الْاَمْرِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ ادْعُوْنِیْ

حاشیه:

۵۱ ای ظهر و عصر در یک وقت نزد امام اعظم وقتی روا بود که محرم باشند و نماز با امام یا نائب او گزارد و الا نه ۱۲

۵۲ این نزد جای وی عرفات ۱۲

۵۳ بطن عرنه

۳۶ ... عرفات ... عن الوقوف ...

استجب لکم انک لاتخلف المیعاد اللهم هذا مقام المستجیر
بک العائذ من النار فاجرنی من النار بعفوک وادخلنی
الجنة برحمتک اللهم اذ هدیتنی للاسلام فلا تنزعه
منی ولا تنزعنی منه حتی تقبضنی وانا علیه ووفقنی
بما افترضت علی واعنی علی طلب رضاءک واداء حقک
واجعلنی من اعظم عبادک نصیبا من خیر تقسمه فی هذه
العشیة بین عبادک الصالحین من نور تهدی بها او رحمة
تنشرها او رزق تبسطه او ضر تکشفه او بلاء ترفعه
او فتنة تصرفها اللهم امن روعتی واستر عورتی
واقلنی عثرتی واقض عنی دیونی واغفر لی ولوالدی
وقرابتی واقربائی اللهم انک دعوت الی الحج ووعدت
المغفرة علی شهود مناسکک وقد اجبناک ولکل وافد
جائزة فاجعل جائزتی فی هذا الموقف ان تغفر لی ذنوبی
وان تؤتینی فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار هذا فی الظهیرة ولکن جندی فی درع [?] وحصن [?]
الحصین و بعد از غروب بمزدلفه روند با وقار و آرام و مردم نیز با امام
آیند بی تقدیم و تاخیر لیکن از جهت ازدحام روا است چون از حدود عرفه تجاوز
کنند و عشائین را در اول وقت عشا گزارد بیک اذان و اقامت و درمیان
نفل نگزارد و بتکبیری شغل نکند والا برای عشا اقامت گوید مغرب در عرفات

والله اعلم

یا در راه گزارد و اعاده نکند تا فجر و پس از و اعاده وجب نه و نزدیک امام ابو یوسف اصلا اعاده نکند لکن اساءت و اینجا برای جمع حرام و جماعت و امام شرط نیست لیکن از روضه گفته که نزدیک امام اعظم امام شرطست نه جماعت و نزدیک صاحبین این نه آن بعد فجر سحر در تاریکی گذارد و پس بمزدلفه ایستد و حمد و صلوة و تکبیر و تهلیل گوید و دست بآسمان کند و گوید اَللّٰهُمَّ هٰذَا جَمْعٌ اَسْاَلُكَ اَنْ تَرْزُقَنِیْ فِیْهِ جَوَامِعَ الْخَیْرِ كُلِّهٖ اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَرَبَّ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَرَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَرَبَّ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَرَبَّ الْحِلِّ وَالْحَرَامِ اَسْاَلُكَ اَنْ تُبَلِّغَ رُوْحَ مُحَمَّدٍ مِنِّی السَّلَامَ اَسْاَلُكَ بِنُوْرِ وَجْهِكَ الْكَرِیْمِ اَنْ تَغْفِرَ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَتَرْحَمَنِیْ وَتَجْمَعَ عَلَی الْهُدٰی اَمْرِیْ وَتَجْعَلَ التَّقْوٰی زَادِیْ وَذُخْرِیْ وَاِلَی الْجَنَّةِ مَآبِیْ وَهَبْ لِیْ رِضَاكَ عَنِّیْ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ یَا مَنْ هُوَ خَیْرٌ كُلُّهٗ اَعْطِنِیْ مِنَ الْخَیْرِ كُلِّهٖ وَاصْرِفْ عَنِّی الشَّرَّ كُلَّهٗ اَللّٰهُمَّ حَرِّمْ لَحْمِیْ وَعَظْمِیْ وَشَحْمِیْ وَسَائِرَ جَوَارِحِیْ عَلَی النَّارِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ گویند که پیغامبر علیه السلام در شب مزدلفه دعا کرد مغفرت امت جبرائیل علیه السلام آمد و گفت که پروردگارت سلام میرساند و میگوید که بخشیدم همه را مگر مظالم باز بعد از فجر دعا کرد مبالغه بسیار حکم آمد که این نیز بخشیدم پیغمبر علیه السلام تبسم کرد پرسیدند فرمود دیدم که شیطان گریخت و خاک بر سر کرد پس بلال را رضی الله عنه فرمود که ندا کند که حق تعالی از همه درگذشت کما فی الحمیدی

و بمزدلفه کل او موقف ست مگر بطن محسر بعد از روشنائی قبل از طلوع بمنا آید و رمی
جمره عقبه کند سوار باشد یا پیاده متوجه شد بجمره و کعبه را از یسار کند و منا را از
یمین خود و دستها را تا بمنکبین بردارد و هفت سنگریزه را از اسفل بجانب اعلا بیندازد
از بالای حاجب ایمن خود هر بار بتکبیر گوید بسم الله والله اکبر اللهم اجعله حجا مبرورا و
ذنوبنا مغفورا و سعینا مشکورا کما فی البرجندی و وقت مستحب این رمی از
طلوع آفتاب تا قبل زوال ست و روا ست بعد از طلوع فجر این روز و همچنین اگر
بعد از طلوع فجر بعد از زوال تا ما قبل فجر ثانی نحر رمی کند روا بود با کراهت و
نزند مگر از آنچه از جنس زمین باشد طین مدر و یا قوت نه زر و نقره کما فی الظهیریه
و بمقدار او مقدار نخود ست و اگر کمتر یا کلان تر از و بود غیر مستحب باشد و باید که
مغسول باشد و سنگریزه از هر جا که خواهد گیرد مگر از سنگریزها مرمیه که مکروه ست
کما فی الظهیریه و آز ابن عباس آمده رضی الله تعالی عنهما هر که حج او مقبول ست
سنگریزهای او بردارند والا همانجا گزارند و از نیجاست که آنجا جمع نشده از هفت
هزار سال باز مگر مقدار بنج بار و باید که مسافت میان رامی و مرمی مقدار پنج گز باشد
یا اکثر و اگر نزدیک ست و سنگریزه بر و نهد روا نبود و اما طرح او روا بود لیکن
اسا رامخالفة السنة و جای ست که محل وقوع بند اگر سنگریزه قریب از
جمره افتد روا بود و اگر دور افتد روا نه و اگر بر پشت مردی یا محملی افتاد و قرار
گرفت نه و اگر قرار گرفت میان وادی افتاد روا بود و در کیفیت رمی اختلاف ست
بقولی سنگریزه بر ابهام نهد و یاری خواهد از مسبحه و بقولی اور ابطرف ابهام و مسبحه
گیرد لیکن بر مختار مشایخ بخارا بهر کیف که خواهد زند و اگر از بالای وادی اندازد

کما فی الهدایه ترک افضل بود و اگر آن هفت سنگریزه را بیکدفعه بنید از د محسوب شود
مگر از یکے و اگر بجای تکبیر تسبیح یا مانند او بگوید روا بود زیرا که مقصود ذکر حدث
و قطع کند تلبیه با ول می ازین هفت و بعد از رمی آنجا برای دعا نه ایستد و بمنزل آید
پس ذبح کند اگر خواهد موی سر تراشد یا قصر کند ای از موی سر بقدر انمله گیرد
و آن احب ست این آنگاه که بر سر او قرحه نباشد و الا بی این حلال شود و حادم
موی اجرای موسا بقولی و جب هو مختار الخلاصه و بقولے مستحب و ما دفق با
موسا معذور نیست و هی بعد از ایام نحر خون دهد آما زنان قصر کنند و این زمان او
همه محظورات احرام شود مگر جماع و دواعی او پس بمکه در آید و طواف زیارت کند
روزی از روزهای نحر بکیفیتی که گذشت در رمل و سعی نکند اگر در طواف قدوم نکرده
باشد و الا کند و بتاخیر این طواف ازین سه روز کراهت تحریمیه است و دم واجب شود
نزدیک امام بخلاف صاحبیه و اگر در شب طواف کند مجزی بود و اکنون زن
نیز حلال شود پس باز بمنا رود و شب بمکه نکند و نه در راه که درین ایام بیتوتت در
غیر منا مکروه است و بعد از زوال آفتاب از ثانی نحر تا غروب استحبا تا آخر
شب جواز سه جمره زند آغاز کند از جمره متصله مسجد خیف پس از جمره متصله بآن
پس جمره عقبه زند و این هر سه جمره هفت کرت زند و بهر یکے تکبیر گوید و مستحب است
که بعد از اولی و وسطی و بقبله کند و باسمان دست بردارد تا دوش بعد از حمد و
درود دعا کند و این وقوف بمقدار بیست آیت است و در پسین عقبه نه ایستد از برای
دعا و همچنین در ثالث نحر سه جمره زند و همچنین در روز رابع اگر آنجا ماند و ماندن خوشتر
است و اگر نماند و قبل فجر بر آمد رمی این روز ساقط شد اما بعد از فجر بر آمدن رمی

رواند واگر درین روز قبل از زوال رمی جمار کنند نزد یک امام روا است بخلاف صاحبیه اما
در آن دو روز در مشهور از امام روانه و بر روایتی از امام روا است لیکن بعد از زوال افضل ست و هر رمی که
پس او رمی ست آوردن او پیاده فاضلترست که پس او دعاست والا سواره
و مکروه ست که متاع خود را پیش از خود بمکه فرستد و خود برای رمی بمنا باز آید و بعد از
فراغ بمحصب فرود آید و اگرچه ساعتی و این سنت ست بر اصح و آنجا بر راحله
توقف کند و دعا کند پس بمکه در آید و طواف وداع کند سعی بی رمل و سعی و دو
رکعت در مقام گزارد و این آنگاه ست که اراده او خروج از مکه باشد و اقامت
در و فاضلترست باجماع اگر قادر باشد بر خیر چون طواف و نماز و صدقه و مجتنب
باشد از شر چون انشاد شعر و فحش و مالا یعنی و فی الحدیث اِنَّ الحَسَنَةَ فیها
تُضاعَفُ کالسَّیِّئَةِ اِلی مِائَةِ اَلفٍ و الا مکروه ست اقامت در و
نزد یک امام پس آب زمزم نوشد بسه دم و پس هر دم بخانه کعبه بینند و آن آب بر روی
و سایر اندام ریزد که از هر درد شفاست و گوید اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْاَلُکَ رِزقًا
وَاسِعًا وَعِلمًا نافِعًا وَشِفاءً مِن کُلِّ داءٍ کما فی الظهیریة و شرح
القدیر و البرجندی و فی الحدیث ماءُ زَمزَمَ لِما شُرِبَ لَهُ یعنی بهر مرادی
که نوشد یابد که این آب از بهشت کشیده شد برای اعانت ولد خلیل علیهما السلام
و باقی ست بر اوصاف جنت از رنگ و حلاوت و لذت و اگرچه شاربان بنی آدم
از جهت مصلحت ایمان بغیب و چندان نوشد که اضلاع او پر شوند کما فی شرح
الحصن و باید که از جهت دفع تشنگی دارین و شفای امراض ظاهری و باطنی نوشد
و این آب فاضلترست از آب کوثر کما فی شرح الجنة بعده عتبه کعبه را ببوسد

در روی و سینه ساعتی بر ملتزم نهد و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوة گوید و دست
راست بجانب عتبه باب برداشته دعا کند و گوید السّائلُ ببابکَ یسألُ
مِنْ فضلِکَ ومعروفِکَ ویرجوا رحمتَکَ کما فی الظهیر
بعده باستار کعبه چنگ زند و دعا کند باجتهاد و گریان و افسوس کنان واگر گریه
نیاید تباکی کند که علامت قبول است و گوید اللّٰهمّ لکَ حججتُ وبکَ
آمنتُ وعلیکَ توکّلتُ ولکَ اسلمتُ وایّاکَ اردتُ
فتقبّل نسکی واغفر لی ذنوبی وکفّر عنّی سیّئاتی و
استعملنی فی طاعتکَ ابداً ما ابقیتنی واعذنی
مِنَ النّارِ اللّٰهمّ استودعُکَ دینی وامانتی و
خواتیمَ عملی فاحفظها علیّ وعلی کلّ مؤمنٍ ومؤمنةٍ
انّکَ سمیعُ الدّعاءِ اللّٰهمّ لا تجعل هذا آخرَ العهدِ مِنْ
بیتکَ وارزقنی العودَ الیه واحسن اوبتی حتّی تبلغنی
اهلی واکفنی مؤنتی ومؤنةَ عیالی وجمیعِ خلقکَ
آئبونَ عابدونَ ساجدونَ ولربّنا حامدونَ صدقَ
اللهُ وعدَهُ ونصرَ عبدَهُ وهزمَ الاحزابَ وحدَهُ لا
الٰهَ الّا اللهُ وحدَهُ لا شریکَ لهُ ولهُ الحمدُ وهوَ
علی کلّ شیءٍ قدیرٌ پس توجه کند بحجر و تکبیر گوید بعد پس پا
باز گردد تا از مسجد بدر آید بعده از مکه بر آید و به نزدیکی او فرود آید تا قافله
جمع شود بعده بسوی مدینه معظمه محترمه رحلت کند بقصد زیارت روضه

مطهره منوره سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم که این فاضلتر
شد و یا نیست و در فتح القدیر گفته که نزدیک واجب است و فی الحدیث مَنْ
زَارَ قَبْرِیْ وَجَبَتْ لَهٗ شَفَاعَتِیْ و چون بمدینه رسد قبل از دخول غسل
کند یا وضو و آن فاضلتر و جامه پاک پوشد و نو فاضلتر در ظهیریه گفته چون بمدینه
در آید استعداد زیارت کند با آرام و وقار و هیبت و اجلال و دعا کند اَللّٰهُمَّ
رَبَّ السَّمٰوَاتِ وَمَا اَظْلَلْنَ وَرَبَّ الْاَرَضِیْنَ وَمَا اَقْلَلْنَ
وَرَبَّ الرِّیَاحِ وَمَا ذَرَیْنَ اَسْاَلُكَ خَیْرَ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ
وَخَیْرَ اَهْلِهَا وَخَیْرَ مَا فِیْهَا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَ
شَرِّ مَا فِیْهَا وَشَرِّ اَهْلِهَا اَللّٰهُمَّ هٰذَا حَرَمُ رَسُوْلِكَ
فَاجْعَلْ دُخُوْلِیْ فِیْهِ وِقَایَةً مِنَ النَّارِ وَاَمَانًا مِنَ
الْعَذَابِ وَسُوْءِ الْحِسَابِ و چون بمسجد در آید درود گوید و نماز
و دعا کند و دو رکعت گزارد و اگر خواهد که جای نماز پیغمبر علیه السلام را دریابد
نزدیک منبر آید و در پس تا بوتی که در پیش راو نهاده اند نماز گزارد که مقام پیغمبر
ست صلی الله علیه وسلم و بعد از نماز بروضه توجه کند و گوید اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ
یَا نَبِیَّ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهٗ اَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُوْلُ
اللّٰهِ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ وَاَدَّیْتَ الْاَمَانَةَ وَنَصَحْتَ الْاُمَّةَ
وَجَاهَدْتَ فِیْ اَمْرِ اللّٰهِ حَتّٰی قَبَضَ اللّٰهُ رُوْحَكَ حَمِیْدًا
مَحْمُوْدًا فَجَزَاكَ اللّٰهُ عَنْ صَغِیْرِنَا وَکَبِیْرِنَا خَیْرَ الْجَزَاءِ
وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ اَفْضَلَ الصَّلٰوةِ وَاَزْکَاهَا وَاَتَمَّ التَّحِیَّةِ

وَاَعِدْهَا اللّٰهُمَّ اجْعَلْ نَبِیَّنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَقْرَبَ النَّبِیِّیْنَ
وَاَعْطِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِیْلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِیْلَةَ وَاَوْرِدْنَا
حَوْضَهٗ وَاسْقِنَا مِنْ كَاْسِهٖ وَارْزُقْنَا شَفَاعَتَهٗ وَاجْعَلْنَا
مِنْ رُفَقَائِهٖ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ هٰذَا اٰخِرَ الْعَهْدِ
بِقَبْرِ نَبِیِّنَا عَلَیْهِ السَّلَامُ وَارْزُقْنَا الْعَوْدَ اِلَیْهِ یَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْاِكْرَامِ پس بعد ازین سلام گوید و حاجت خواهد و در فتح القدیر گفته که اهم حوائج حسن خاتمه و مغفرت است پس از پیغمبر شفاعت خواهد و گوید یا رسول الله اسألك الشفاعة و اتوسل
بك الی الله فی ان اموت مسلما علی ملتك و سنتك و سلام
موصی برساند و گوید السلام علیك یا رسول الله من فلان ابن
فلان یا فلان ابن فلان یسلم علیك یا رسول الله و مستحب
است که هر روز بزیارت بقیع رود خاصه روز جمعه و روز شنبه در مسجد قبا رود و بنوشد
آب چاههای که پیغامبر علیه السلام ازانها میخورد و وضو میکرد و در ظهیری گفته
که در مدینه درود بسیار فرستد که یک درود بمسجد پیغامبر علیه السلام بمنزله هزار
درود است در مساجد دیگر و گفته اند که هیچ دعا درین مواقف موقت نیست هر
دعا که کند روا بود و آنچه مذکور شده بعضی مروی اند از پیغامبر علیه السلام و بعضی
از اصحاب و تابعین رضی الله عنهم و لازم گیرد قرائت قرآن را چون سوار باشد
و تسبیح را چون عامل باشد و دعا را چون تنها باشد در جامع گفته که عذر زن
مانع اعمال حج نیست مگر طواف پس اگر قبل احرام حائض شد غسل کند و احرام
بندد و همه مناسک بجا آرد مگر طواف و سعی و اگر روز نحر قبل از طواف حائض

سلام بر صدیق اکبر و عمر رضی الله عنهما ۱۲

۴۴

شد بعد از قطع حیض طواف کند و اگر بعد از طواف حایض شد طواف وداع ساقط شد **فصل** محرمان چهار اند یکی مفرد بحج و آن گذشت دوم مفرد بعمره وی بنیت بعمره کند و بعد از طواف سبع و سعی عمره او تمام شود پس سر تراشد و حلال شود سوم قارن وی بنیت هر دو یکجا کند از میقاتی در اشهر یا قبل از آنها و بگوید اللهم انی ارید الحج و العمرة الخ و تلبیه کند به نیت هر دو و بعد دخول مکه بافعال عمره آغاز د طواف کند سبعا رمل کند در ثلثه اول پس سعی کند و عمره این چون متمتع درین پنج روز نکرده نیت و حلق نکند بعد سعی بلکه روز نحر بعده افعال حج کند از طواف قدوم و جز آن بر وجه مسطور و واجب است که بشکرانه توفیق قران ذبح کند بعد از رمی یوم از ایام نحر و اگر عاجز آید از ذبح و ثمن او روزه دارد ثلثه قبل از نحر و فاضلتر سابع و ثامن و تاسع ذی الحجه است و هفت بعد از افعال حج هر جا که خواهد بمکه و غیر آن و تتابع شرط نیست در آن ثلثه و نه درین هفت و اگر ثلثه قبل از نحر نداشت دم متعین شد و این هفت نیز ندارد و اگر بر دم قادر نشود حلال شود و بر وی دو دم باشد یکی برای قران و دیگر برای تحلل قبل از هدی و اگر یکی بعد از ده روز و قبل از حلق یافت ذبح کند بعد از حلق نه این همه آنگاه که طواف عمره در اشهر حج کرده باشد و الا ذبح نکند و در هدایه گفته اگر یکی هر دو طواف و سعی بهم جمع کند روا بود با اسارة چهارم متمتع احرام عمره کند از میقات یا قبل از و در اشهر حج یا قبل از آنها و طواف و سعی کند و حلق یا قصر و این از عمره حلال شود و قطع کند تلبیه در اول طواف بعد استلام پس بمکه بماند بصفت حلال و در روز ترویه احرام حج کند از حرم لیکن فاضلتر آنست که قبل از روز ترویه احرام بندد کما فی الجامع

پس حج کند چون مفرد مگر آنکه رمل کند در طواف زیارة و سعی کند و ذبح کند و اگر
نیابد روزه دارد چون قران و اگر متمتع خواهد که هدی براند احرام بندد و هدی براند
و این فاضلتر است از نو مگر آنکه منتقاد باشد و بدنه را قلاده کند تا پراد حج یا نعل و اشعار
او مکروه است نزدیک امام و نزدیک صاحبین نیکوست و این حلال نمیشود بعد از عمره
بحلق که از برای عمره کند بلکه بحلقی که از برای حج باشد در روز نحر و مکی افراد کند و قران
و تمتع او را مکروهست مگر آنکه بکوفه آید و قران کند و قران افضل است از تمتع و تمتع از
افراد و نزدیک امام ابویوسف قران و تمتع برابر اند

باب هفتم در نکاح

در ذخیره گفته که نکاح منعقد میشود با ایجاب و قبول که معبر باشند بلفظ ماضی یا یکی امر باشد و دیگر ماضی
چنانچه گوید خویشتن را بتو بزنی دادم و وی گوید قبول کردم یا گوید خویشتن را بمن
بزنی ده و زن گوید بزنی دادم یا دختر خویش را مراده و وی گفت دادم شود و اگرچه او
نگوید پذیرفتم اما دادی ندادم نه بی پذیرفتم که آن توکیل است و این استخبار مگر خواهد
داده تحقیق کند نه استخبار لیکن از امام سرخسی آمده که دادی و ده برابر اند و باید
که لفظ بزنی نیز افزایند که بی این در انعقاد خلاف است و منعقد میشود بلفظ
هبه و صدقه و تملیک نه بلفظی که معنی او فهم نکنند و ندانند که نکاح با این منعقد نمیشود
و بقولی منعقد میشود مطلقا و هو المختار للفتوی کذا فی الوقایه و لیکن در جامع گفته که این در حکم
است نه در دیانت و نه بگفتن با زن و شوئیم بر مختار اما اگر قاضی حکم کند نافذ شود
و نه بقول طالبی تا چون زن گوید بخشیدم نفس خود را بتو و شرط است حضور دو حر
مکلف مسلم یا یک حر و دو حره که سخن هر دو ایجاب شنوند پس صحیح نباشد
نزدیک صبیه و نه نزدیک مراهق و مجنون کما فی الجامع و نه نزدیک مست

لا یعقل کما فی السراجیه لیکن نزدیک سکرانی که نکاح را داند صحیح بود و اگر چه
نزدیک هشیاری یاد نیارد کما فی الجامع و نزدیک نایم همچنین بر اصح کما فی الترجیح
و نه نزدیک اصم نزدیک بعضی که سماع شرطست و هو الصحیح کما فی مختار الجوابات فاما
نزدیک کر هی که بفریاد در گوش شنود صحیح باشد کما فی الخانی و نه بشهادت ملک
و کما فی السراجیه و نه بشهادت خدا و رسول خدا کما فی الخلاصه و رواست بشهادت
نابینا و گنگ شنوا و همچنین بحضور دو فاسق اما نزدیک دعوی ظاهر نشود و همچنین
بحضور ابنی عاقدین یا ابنی یکی ازین دو اما گواهی اینها برای قریب قبول نه
و همچنین نکاح مسلم ذمیه کتابیه را نزدیک دو ذمی نزدیک شیخین خلافا لمحمد اما گواهی ایشان بر مسلمان
و بر ذمیه قبولست و اگر بعد از سماع یکی اعاده عقد کنند تا دیگر شنود اگر یکی مجلس باشد
نزدیک بعضی روا بود و نزدیک عامه نه و الا باتفاق نه الکل فی الجامع و شرط نیست
فهم کلام عاقدین و هو الاصح کما فی الخلاصه و التحفه لیکن در ظاهر شرطست تا
بحضور دو هندی که فهم نکنند روا نه و رویت زن شرط نیست تا اگر آواز قول
وی از خانه شنوانند که در آن غیر او نباشد روا بود و الا نه و همچنین در توکیل در نکاح حاضر
منتقبه غیر معروفه رواست بر مختار اما احتیاط در دفع نقابست یا ذکر نام پدر و جد
آن اما امام شمس الاسلام اوزجندی فتوی بر جواز میداد در نکاح غایبه غیر معروفه
روا نه تا ذکر نکند نام او و نام پدر و جد او پس اگر گوید نکاح کردم زنی که وکیل ساخته
مرا بنکاح خود روا نه لیکن بقول خصاف مثل این تعریف کافیست اما حلوانی
گفته که خصاف عالم بزرگ و مقتدا بود اما غایبه که او را گواهان دانند و زوج
نام زن گیرد روا بود چون دانند که مراد او همان زنست

فصل در نکاح محرمات

در جامع گفته روا نیست نکاح محرمات نسبیه از اصول و فروع و خواهر و خاله و عمه و فروع برادر و خواهر و رضاعیه چنانچه آید ان شاء الله تعالی و صهریه از اصول منکوحه و اگرچه موطوءه نباشد و فروع مدخوله و منکوحه اصول و فروع آنها و وطی امه موروثه از پدر روا است تا نداند که پدر با وی وطی کرده کما فی الخزانة و فروع و اصول مزنیه اما اگر او را از پس آید حرام نشود نزدیک بعضی و هو الاصح کما فی الذخیرة و بقولی شود و علیه فتوی شمس الاسلام الاوزجندی و از نتف گفته که فروع موطوءه بملک یمین و شبهه حرام است و ممسوسه بی حایل و الا اگر گرمی یابد ثابت شود و الا نه و اگرچه شهوت باشد کما فی الذخیرة و مسئله اگر مرد تصدیق کند او را در شهوت و اگر تکذیب کند و گمان او نیز برین بود نه و مس موی نیز حرمت ثابت شود لیکن در تحفه از فقیه ابی جعفر گفته که مس نقصان ز و منظوره بسوی فرج مدور او و بقولی بسوی فرج دراز و بقولی بسوی عانه و بقولی بسوی شق و علیه الفتوی لکن فی الخزانة ان الفتوی علی الاول و نظر در ماورای آبگینه معتبر است نه نظر در عکس در آینه و آب انهمه که شکیه باشد اما اگر نشسته باشد هموار یا ایستاده بر صحیح ثابت نشود و همچنین اگر بعد مس و نظر انزال شود بر صحیح و بنظر سوی دبر نه و بنظر زن بسوی فرج مرد نه بخلاف طرفین و در مس و نظر شهوت شرط است ای انتشار آلة یا زیادتی در جوان و میل دل با زیادتی در پیر و عنین و بقول عامه میل دل و اشتها عناق لکن فی الهدایة الصحیح هو الاول اما در حق زنان میل دل است و بس و اگر بعد از مس شهوت شود حرمت ثابت نشود کما فی فتح القدیر و دختر نه ساله مشتهات است و علیه الفتوی و کم از نه و اشتها یکی کافیست و شرط نیست بلوغ هر دو تا اگر بالغه آلت کودکی را در فرج خود

المصاهرة باکسی نکاح و صلت کردن ۱۲ معدن ۱۲ بشرط آنکه مشتهات باشد که وطی در دو ... [illegible] غیر مشتهات محرم نیست کما فی جامع در شرح و ما دون تسع سنین لیست مشتهات [illegible]

در کرده ثابت شود کما فی الذخیره و ظهیریه باقرار ثابت شود و لو بها زنا و اگر تکذیب خود کند مصدق
نبود اما رافع نکاح نیست پس وطی با او زنا نبود و بر شوی دیگر حرام باشد و اگر چه بر این سالها
برود مگر بعد از استبرا کما فی القنیه و جمع نکند میان دو زنی که اگر یکی مرد بودی بر دیگری
حرام بنکاح و نه بوطی بملک یمین تا اگر دو دختر دو عم یا دو عمه یا دو خال یا دو خاله را جمع
کند روا بود و همچنین جمع میان زن و دختر شوی او و اگر خواهد منکوحه در ملک در آید وطی
مملوکه روا نبود و اگر خواهد داه تزویج کرده روا بود اما وطی و دواعی نکند با هیچ یکی تا یکی را
بر خود بسببی حرام نکند این انگاه که داه موطوره باشد و الا وطی منکوحه روا است کما فی الهدایه
اما اصل و فرع داه موطوره هرگز روا نه و روا است تزویج کتابیه ذمیه باشد یا حربیه اما نکاح
این در دار حرب مکروه است اما نکاح مسلمه کتابی را روا نه و امه با حره لیکن مکروه است
و محرم و محرمه و زن باردار از زنا زانی را باجماع و همچنین غیر او را نزدیک طرفین و علیه
الفتوی لیکن وطی و دواعی با وی روا نبود و نفقه واجب نشود تا وضع لیکن از نهایه گفته
که وطی او روا است باجماع و مستحق نفقه باشد باتفاق چنانچه در نکاح زانی و نکاح چهار زن
از حرائر و اما بنده اکثر و بنده را نصف از این و نکاح مجموعه یا محرمه در یک عقد و مسمی مر او
باشد نزد یک امام و نزد یک صاحبیه قسمت کرده شود بر مهر مثل هر دو و اگر دو خواهر را در
دو عقد خواهد و اول معلوم نه نکاح هر دو روا نه و نصف مهر هر دو را دهد کما فی الهدایه
و روا نیست نکاح داه خود یعنی مترتب نشود بروی آنچه مترتب شود بر نکاح از وجوب مهر
و بقار نکاح بعد از طلاق و وقوع طلاق و اگر بسبب تنزه نکاح کند روا بود و نکاح مالکه
خود و نکاح وثنیه و مجوسیه و مرتده و همچنین وطی اینها بملک یمین و معتزله و خامسه در
عدت رابعه و بنده را ثالثه در عدت ثانیه و همچنین در عدت زنی که جمع با او روا نه

وفات زوجه نکاح خواهر او بر وی روا است وهمچنین خامسه بعد از مردن رابعه ونکاح
دو برحره اگر چه این کتابیه صغیره مجنونه باشد وهمچنین در عدت حره واگر جمع کند دو حره را
در یک عقد روا نبود ونکاح حره ونکاح حامله که نسب حمل او ثابت باشد با جماع چنانچه
مشتبه ونکاح متعه وموقت **فصل** نکاح حره مکلفه بی اذن ولی او درست بکر باشد یا ثیبه
نزدیک شیخین در ظاهر روایة ونزدیک امام محمد موقوف است وفقیه ابی جعفر گفته که امام
محمد قبل از موت خود [illegible] بقول شیخین رجوع کرده در جامع گفته که در ظاهر روایت فرق
نیست میان کفو وغیر کفو لیکن ولی او را در غیر کفو حق اعتراض است مطلقا واین حق
بقولی بعد از ولادت نماند وبقولی باقی است واین گاهی ولی را است عصبه باشد یا نه محرم
باشد یا نه هو الصحیح وبروایت حسن از امام در غیر کفو باطل است ومأخوذ اکثر اینست وعلیه
الفتوی وجبر نکند ولی حره بالغه را اگر چه بکر باشد ای زنیکه موطوره بنکاح نباشد وهمچنین
حره بالغ را واگر بکر بالغه بعد از استیذان ولی خاموش ماند یا تبسم کند یا خنده کند بی
استهزا یا گریه کند بی آواز اذن بود خواه قبل از نکاح بود یا بعد از نکاح اگر چه سنت
پنهان است اما خنده بطریق استهزا اذن نباشد وگریه با آواز رد است وتسمیه شوهر شرط
نه تسمیه مهر بر اصح لیکن بر صحیح اگر مزوج پدر یا جد باشد شرط نیست والا شرط است
واگر بعد از تزویج خبر رسد نیز همین حکم است لیکن اگر مخبر فضولی باشد عدد یا عدالت
شرط است نزدیک امام بخلاف صاحبیه واگر رسول باشد با جماع نه کما فی الهدایه ودر
استیذان بیگانه اذن نقول است وهمچنین در استیذان ابعد چون اقرب غایب باشد بغیبت
منقطعه الا اغا موشی رضا است اما ثیب رضای او بقول است وآنچه قایم مقام او
باشد چون تمکین از جماع وطلب نفقه ومهر وثیب آنی است که بعد از تزوج سابقه شوهر

بوبهی واگر بکارت او بوثبت یا حیض یا جراحت یا تعنیس زایل شود در حکم بکرست فهمند
بزنا نزد یک امام بخلاف صاحبیه مگر چون مشتهره باشد که سکوت او رضا نبود کما فی
الهدایه یا مسطوره باشد بشبهه یا بنکاح فاسد و همچنین اگر حد بروی اقامت کنند یا
زنا عادت او شود بر صحیح کما فی الکافی و رضا غلام بقولست یا بفعل اگر اختلاف
افتد مرد گوید خاموش بودی زن گوید رد کرده‌ام قول زنست و اگر بر خاموشی زن گواه
گذراند قبولست و اگر نگذراند زن را سوگند داده نشود نزد یک امام و نزدیک صاحبیه
داده شود و هو المختار پس بنکول بر زن حکم کرده شود و رواست ولی را انکاح صغیر و
صغیره و لو ثیبا که نه حایل او را و نه وصی اگرچه پدر وصیت کرده و نه ملتقط را کما فی
خزانة المفتین و چون پدر و جد تزویج کنند نکاح لازم شود و بعد از بلوغ رفع آن نتواند
اگرچه بغبن باشد و همچنین اگر بغیر کفو باشد کما فی شرح ابی المکارم این نزد یک
امام است و نزدیک صاحبیه اگر بغبن فاحش یا بغیر کفو باشد عقد روا نه کما فی الهدایه
اما و غیر پدر و جد مخیر اند نزد یک بلوغ یا بلوغ خبر نزد یک طرفین بخلاف امام ابی یوسف
و ما و رد قاضی در غیر مولست بر صحیح کما فی الهدایه اما انکاح ایشان بغبن فاحش
و بغیر کفو بر صحیح روا نه و خاموشی زن بکر نزد یک بلوغ یا بلوغ خبر رضاست و خیار
او بالفور است تا آخر مجلس نماند تا اگر بر شهود سلام گوید یا از نام شوهر یا
مهر پرسد خیار نماند و اشهاد شرط اختیار نیست بلکه شرط اسقاط یمین است
و علم بخیار نزد یک شیخین شرط نه و نزد یک امام محمد خیار او تا علم ممتد است
بخلاف معتقه که رضای او بقول است یا بفعل و خیار او ممتد است و جهل
معذور است زیرا حره باشد یا بنده که این مشغولست بخدمت

خواجه بخلاف آن و معتق را هیچ خیار نیست اما خیار بلوغ کودک و ثیب حره باشد یا
داده باشد باطل نشود مگر برضاء صریح یا دلالة او چون قبله و مس و اعطاء مهر کما فی الوقایه
و چون قبول مهر و تمکین و طلب نفقه نه خوردن نفقه طعام شوهر و خدمت او و خلوت همین و خیار
ایشان بقیام از مجلس نرود که همه عمر وقت است و شرط است قضای قاضی برای
فسخ بلوغ و آین فرقه است بی طلاق پس اگر مدخوله باشد مهر لازم شود و الا نه و در
شوهر غایب فسخ روا نه پس گاه بلوغ اختیار کند و بعد حضور دعوی کند و ثیب مختار
است کما فی الخزانه و قضا در فسخ عتق شرط نه بمجرد اختیار زن فرقه افتد و نه علم زوج
باختیار زن و نه حضور او و تلبیه شرط است **فصل** ولی عصبه است بر ترتیب ارث بشرط
حریت و تکلیف و اسلام در ولد مسلم نه کافر و آن پسر است پس پسر او پس پدر پس پدر او
پس برادر اعیانی پس علاتی پس پسر آن پس پسر این پس عم اعیانی پس عم علاتی
پس پسر آن پس پسر این پس عم اعیانی پدر پس عم علاتی او پس پسران ایشان
برین ترتیب پس ابعد عصبات که آن پسر عم بعید باشد پس مولی عتاقه
پس عصبات او الکل فی الذخیره و اگر عصبه نباشد ولی مادر است پس ذو رحم این نزدیک
امام است و نزدیک صاحبیه غیر عصبه ولایت ندارد و علیه الفتوی پس مولی الموالات
سلطان پس قاضی اگر در منشور او باشد و الا نه و روا است تزویج ابعد بغیبت اقرب
این بقول امام و فضلی و شمس ائمه سرخسی چنان است که خاطب کفو انتظار حضور یا خبر او
نکشد هو الاصح و علیه اکثر المشایخ و بقولی مدت سفر هو الصحیح و به یفتی کما فی الکافی
چون اقرب بالغ باشد از تزویج روا بود تزویج ابعد باتفاق و همچنین در اختفای او و پس
اگر بعد تزویج ابعد اقرب ظاهر شود روا بود اما در حضور او موقوف است لیکن

معتق آزاد کرده شده معتق آزاد کننده ... ان شارت احکام و ان شارت انتظره الحضور ... ام الاب ... تزویج الصغیرة ... الامام ...

۵۴

... نفی ... موقوف ... نقصان ...

انگاه که اقرب اہل باشد والا روا بود کما فی الذخیرة کودکی را دو ولی دارد چنانچه دو برادر ہر کہ تزویج کند روا بود و اگر ہر یکے تزویج کرد اول روا بود و اگر یکجا افتاد یا نعلوم باطل شود کما فی الخزانه در خلاصه گفته زنی بمردی گفت میخواہم که خود را تزویج کنم ولی از امام روایت که عقد کنند امام محمد بقول امام بازگشته و اگر لقاء باز گوید وی اذن کنند که نزدیک امام نکاح بغیر اذن ولی روا است بکر باشد یا ثیب باید که فتوی برین داده شود چنین گوید که اذن داد اگر قرشیه و عربیه و مملوکه و منکوحه و معتده غیر نه و از امام محمد آمده که زنی نزد وی قبل از موت او سه روز گفت که ولی مرا تزویج نمیکند مگر با خذ مال فرمود برو و خود را تزویج کن

فصل ۴ در جامع گفته که اعتبار کفایت در وقت نکاح است تا اگر بعد از نکاح کفو نماند فسخ او روا نبود و اعتبار جانب زوج را است پس نکاح شریف و ضیعه لازم باشد و ولی را حق اعتراض نه و عکس اگرچه نافذ است لیکن لازم نه و کفایت در عرب بنسب است پس بعض قریش کفو بعض دیگر باشد و عرب و عجم کفو ایشان نه پس عالم و وجیه چون سلطان کفو علویه نباشد و هو الاصح لیکن از محیط گفته که عالم کفو علویه است که شرف علم فوق شرف نسب است و عرب در میان خود کفو اند نه عجم را مگر آنکه عالم یا وجیه باشد و در عجم اسلام است پس فی و ابوین در آن کفو است ذی آبا را نه صاحب به صاحب جد را و نه مسلم صاحب پدر را و تجربت و این چون اسلام است و دیانت ای صلاح و تقوی پس فاسق کفو صالحه بنت صالح نبود و بمال پس عاجز از معجل و نفقه کفو فقیره نباشد و قادر کفو غنیه است و اگر صالحه وطی نباشد قدرت بر نفقه شرط نه و از مضمرات گفته که عالم یا علوی که قادر بر مهر نباشد کفو است صغیره غنیه را و بحرفت پس حائک و حجام و کناس و دباغ و حلاق و بیطار و حداد کفو عطار و بزاز و صراف نباشند و لکن همه خادم ظلمه است و اگرچه مال بسیار دارد

کرده چون ومال مردم بیهوده زده آفراد اینها بهم کفواند وبه بعضی وردخیره گفته...

اگر صغیره را بکی غیر صلاح نکاح بست بعد او را شارب یافت و دختر بعد از بلوغ ابا

کرد اگر پدر شرب از زنا دانسته و غالب اهل بیت وصلاح ست نکاح او باطل بود

اتفاقا وخلاف در امام وصاحبیه ما بثیت که پدر السنة تزویج کند زنی غیر کفو را ایم

کرد روا بود ودر ظاهر روایت از امام وهمین ست قول آخر صاحبیه اما اولیا را حق

اعتراض ست ودر خلاصه گفته زنی غیر کفوی را خواست روا ست که تا رضای اولیا

امتناع آرد وعلیه فتوی الفقیه ابی اللیث ودر ظاهر روایت تواند وبسیار مشایخ بر آن

فتوی داده اند وهو الماخوذ کما فی المختار اما احسن واوثق اول است که اگر بخاصمه ولی

تفرق شود این وطی بشبه بود ومختار در نکاح بغیر ولی قول آخر امام ابو یوسف ست اگر

کفو بود روا بود والا نه وعلیه فتوی السرخسی نزدیک امام روا ست بکر باشد یا ثیبه ونزدیک

امام محمد نه مطلقا اگر زنی خود را تزویج کرد بکم از مهر مثل اولیا او را بمهر مثل رسانند

یا تفرق کنند ونزدیک صاحبیه این ولایت نیست فصل پنجم در جامع گفته

اقل مهر ده درم ست پس اگر تسمیه کند کم از ینها را ده لازم شود واگر تسمیه کند غیر اینها

را مسمی واجب شود نزدیک مردن یکی از زوجین وهمچنین اگر در علانیه تسمیه اکثر ما

فی السر کرده نزدیک امام ونزدیک صاحبیه ما فی السر واجب شود مگر چون برین گواهی

داشته باشند که باتفاق همین لازم شود واگر طلاق قبل از خلوت باشد نصف مسمی

واجب شود وهمچنین هر فرقتی که از جانب مرد باشد واگر تسمیه نباشد مهر مثل لازم

شود بطلاقی که بعد از خلوت باشد وبموت یکی از آنها قبل از خلوت ودر شرح

وقایه گفته که مطلقه موطوءه را متعه مستحب ست مطلقا وغیر موطوءه را اگر تسمیه نکرده

وطی کرده شده ۱۲

ای در ظاهر کردن مهر الخ که در خفیه باشند
پس نزد امام تمام دیگر
یعنی آنکه پوشیده است
ده درهم زیاده ۱۲
او ذات احد الزوجین قبل الدخول وجب المهر کاملا لان ...
الدخول ۱۲

وهبت والا غیر صحت و در جامع گفته مستحب است متعه بهر فرقتی که از جانب
زن باشد بعد خلوت مطلقا و طلاق قبل از خلوت باشد با تسمیه و خلوت صحیحه
خلوتیست که نباشد در آن مانع حسی از وطی چون مرض و لحوق ضرر و صغر و ثالث مگر
کودک لا یعقل یا مغمی علیه یا نایم یا نابینا لیکن در خلاصه گفته بوجود نایم و کور و شب
صحت دارد و در روزه یا بودن موضع غیر مامون الاطلاع چون راه کلان و مسجد
و حمام و تقول امام شد او مگر در تاریکی آما اگر زن نشناسد اختلاف است و نه مانع شرعی
چون رمضان و نماز فرض و احرام حج فرض یا نفل و عمره نه روزه قضا و نذر و کفارت
و نفل بر اصح و نه نماز نفل و قضا و نذر و نه مانع طبعی چون حیض و نفاس اما جب و خصی
و عنین نه و مهر مثل مهر زنیست که از خویشان پدر وی باشد و مماثل بود با وی در سن
و جمال و حسب و مال و عقل و صلاح و شهر و عصر و بکارت و ثیابت و همچنین مثقف بعض
اینها و الا از جانب نه از ما در و خویشان او مگر چون وی از خویشان باشد اینهمه انگاه که
قاضی در مهر مثل هیچ فرض نکرده باشد و زوجان بر چیزی راضی نشده باشند و الا همان
اینهمه در حره بود اما در داه مهر مثل او بقدر رغبت درست و آزاد و نامی آمده که ثلث
قیمت است و متعه پیراهن است و خمار و چادر و از پنجدرم کم نکنند و از نصف مهر بیفزاید
و اعتبار حال زن است بر اصح و در سفلا از کرباس و در وسط از قز و در مرتفعه از ابریشم لیکن در
هدایه گفته که صحیح اعتبار حال مرد است و درست نکاح بی ذکر مهر و بشرط نا مهر و بغیر مال متقوم و مجهول
الجنس و درین صور مهر مثل لازم است و مجهول الصفت و درین وسط واجب است یا قیمت او مرد در عقد تسلیم
و مخیر شوهر است نه زن نکاح کرد بهزار بشرط نا اخراج اگر وفا کرد هزار است و الا مهر مثل نکاح کرد بهزار
بشرط اقامت و بدو هزار بشرط اخراج با آن یکی لازم شود و باین مهر مثل نزدیک امام

اما از دو نیمه زاید و از یکی کم نکند و نزدیک صاحبیه درین دو لازم شوند و در نکاح فاسد چون
نکاح محارم مؤبده و موقته و مکرهه و بغیر شهود و دواه برهنه یا در عدت قبل از وطی
چیزی لازم نشود و اگرچه با وی خلوت کرده یا او را از پس آمده اما بعد از وطی مهر مثل لازم
شود اگر فرزندی آید بر شش ماه از گاه وطی نسب او ثابت شود همچنین از گاه نکاح نزدیک
شیخین و نزدیک امام محمد رحمه الله علیه الفتوی در خلاصه گفته که متارکه در نکاح فاسد بقول
ست چنانچه گوید ترکتک و اگر از نکاح او انکار کند متارکه نشود تا نگوید که برو و تزوج
کن و هر یکی را حق فسخ ست بغیر حضور دیگر قبل از دخول و بعد از دخول حضور شرط است
و بقولی نه اگر مردی از زن ده سال غایب شد آن زن دیگری را خواست و او را ازین فرزندان
اولاد اول است نزدیک امام و علیه الفتوی امام عبد الکریم خرجانی که از تلامذه امام است
گفته که امام ازین قول باز گشته و گفته که اولاد ثانی است و علیه الفتوی چنانچه در نفقه
ظهیریه و در فصل هژدهم ذخیره و قاضیخان و در حیض مسعودی گفته و نزدیک ابو یوسف
اگر پسر کم از شش ماه زاده ازین تزویج از اول است و الا از دوم و نزد امام محمد
اگر پسر کم از دو سال زاده از اول است و اگر پسر اکثر از دو زاده از ثانی است و اگر زن
دعوی طلاق کرد و بعد از عدت تزویج نمود اول منکر است نیز برین خلاف است و اگر شوهر
اول حاضر نباشد و مسئله چنان و لد از اول باشد در همین واضع در جامع گفته اگر وقت عقد
قدر معجل و مؤجل بیان کردند همچنان شود و تا اجل کل بغایة مجهوله بر صحیح روایت است
که در واقع معلوم است و آن طلاق است یا موت و اگر مناصفه کند روا بود و اجل یکی از نیز
دو باشد و بقولی حال و حجت شد و اگر مهر مؤجل بود و قبل از اجل طلاق داد اجل بر
حالست و اگر بیان نکردند اعتبار عرف راست یعنی نظر کند مسمی زن پس اگر عرف

تنصیف کند همچنین بود بر صحیح و همچنین اگر علم کند به تعجیل یا بتاجیل کل پس اگر طلاق رجعی
ده معجل نشود نزدیک عامه و نکیرد از و دیگر بعد از عدت و زن قبل از اخذ معجل مستوفاه
که منع کند او را از وطی و بعد از آن نه و حیله آنست که وقت عقد از زن فرصت یا بهی
گیرد و بعد از مضی ماه او را حق منع نماند و همچنین در تسلیم کما فی الخزانة و اگر همه
مؤجل باشد او را حق منع نبود خلافاً لابی یوسف و به فتوی الصدر الشهید و قبل از
اخذ معجل میتواند که منع کند او را از سفر و بعد از آن نه اما اگر بدیهی بدر آرد بی مسافت
سفر روا بود باتفاق و منع از آن از وطی و سفر در صورت مذکوره روا است اگرچه قبل
ازین تمکین داده نزدیک امام و نزدیک صاحبین نه و فتوی برآنست در سفر و برین قد
وطی اما قبل از وطی یا بعد از وطی بکره یا صغیره یا مجنونه با جماع تواند که منع کند از
هر دو و در همه صور نفقه بر جا ست نزدیک امام و نزدیک صاحبین در صور مذکوره
ست و قبل از اخذ معجل میتواند که بسفر رود یا از منزل شوهر بحاجتی از حوائج
برآید بی اذن او بر وجه مذکور اما بعد از آن نه و این بان شوهر راست که او را از
شهری بشهری برد در ظاهر روایت و علیه الفتوی و بقولی مسافت سفر نبرد و
بسیاری از مشایخ بر منید و به یفتی لفساد الزمان و اضرار الغریب اما اگر از شهری
بدیهی بدر آورد یا از دیهی بشهری روا بود و بسیاری از مشایخ فتوی برین داده اند
کما فی المختار و همچنین از دیهی بدیهی کما فی الکافی چیزی بزن فرستاد پس زن
میگوید که این هدیه است و شوهر میگوید که از مهر قول شوهر است با یمین مگر آنچه
مهیا باشد برای خوردن و باقی نماند چون لحم و شرید و رمانند طعام و شهد
و آرد قول شوهر است و بر مختار فقیه اگر از آنچه هست که بر شوهر است چون

خمار و درع و متاع خانه بدیه باشد والا قول شوهر چون سوزن و جادر و نیز ذخیره گفته
اگر بعد از وفات زن در جهاز او اختلاف شود میان پدر و شوهر قول شوهر است مگر چون
پدر اقامت بینه کند بر عاریت و بینه صحیحه در اینجا آنست که نزد تسلیم بدختر گواه گیرد که بعاریت
میدهم یا خطی نویسد و در آن دختر که اینهمه ملک پدر من است و نزد من بعاریت و این بر
قضاست نه احتیاط شاید که در صغر از برای دختر خریده باشد و احتیاط آنست که آنچه در
خط باشد بثمن معلوم پدر از و بخرد و دختر از ثمن او را ابراء دهد و از امام علی سغدی آمده
که قول پدر است و ماخوذ مشایخ ما اینست لیکن صدر شهید گفته که مختار از برای فتوی
آنست که اگر عرف بر تملیک است قول شوهر اوست و اگر عرف مشترک بود قول پدر بود

فصل در جامع گفته که نکاح بنده و مکاتب و مدبر و داه و ام ولد بی اجازت خواجه
موقوف است و اگر اجازت کند نافذ شود و گو دلالة و اگر رد کند باطل شود تا خاموشی
او بعد از علم اجازت نه و چون اذن کند فروخته شود بنده از برای مهر و نفقه
و سکنی اگر خواجه نه دهد دیگران سعی کنند و اگر قیمت بنده از آن حقوق ناقص شود
باقی را از خواجه طلبد و اگر زیاده باشد او را باشد و اگر بنده را از ملک خود بدر آورد به هبه
یا صدقه یا وصیت مهر بر قبه او باشد و همچنین در بیع بر صحیح و اگر آزاد کند بر وی باشد قول
از مهر و قیمت بر خواجه نیست که داه بخانه شوهر فرستد و ترک استخدام کند بلکه خدمت خواجه کند
و اگر شوهر فرج یا بدو وطی کند و خواجه را ولایت منع از این نیست مگر قبل از اخذ معجل و اگر
تبویت کرد او را ست که باز بخانه بیارد و استخدام نماید همچنین اگر شرط کند با شوهر لیکن نفقه او بر وی
نیست مگر تبویت و اگر رد کند او را بسوی خدمت خود روا بود و نفقه از شوهر ساقط شود و اگر در روز
خدمت خواجه کند و در شب خدمت شوهر نفقه روز بر آن و نفقه شب بر شوهر است اما خلاف گفته داه

خود را به بنده خود داد روا بود و مهر ساقط شود و نفقه او بر خواجه است و بعد از عتق
مخیر است و اگر خواهد که امر بدست خود کند گوید بزنی دادم او را بتو بشرط آنکه امر او بدست
من باشد طلاق دهم او را هر بار که خواهم و بنده قبول کند امر در دست او شود اما اگر بنده
گوید که داه خود را بمن بزنی ده بشرط آنکه امر او بدست تو باشد طلاق دهی او را هر بار که خواهی
و او تزویج کرد نه که این تفویض قبل از نکاح است بخلاف آن در عالمگیری گفته داه را بغلام
خود داد و این غایب شد و خواجه میخواهد که او را تصرف کند یا بدیگری دهد حیله آنست که گاه نکاح
امر طلاق بدست خود کند و اگر نکرد رضیعه بجهت آن غایب بزنی کند و داه او را شیر دهد
برو حرام شوند و روا است که خواجه در غیبت بنده بی رضای او زنی خواهد و اگر او را شیر نباشد
او را بدست معتمدی فروشد که بیع داه بقول طلاق است قاضی حکم کند تا دیگری او را بر
ندارد **فصل در جامع** گفته واجب است تسویه میان زوجات بکر باشد یا ثیبه جدیده یا
قدیمه بالغه یا مراهقه مسلمه یا کتابیه در ماکول و مشروب و ملبوس و بیتوتت در صحبت و وطی اگرچه
زوج مریض باشد یا مجبوب یا خصی یا عنین یا زن و اختیار در بدایه و مقدار شوهر راست
و داه منکوحه چون حره است مگر در بیتوتت که این را نیم است از آن و اگر یک زن دارد و چند
سریه یک شبانروز با وی باشد از چهار روز و در بواقی با هر که خواهد از سراری و همچنین اگر
سه زن دارد یک شبانروز با هر یکی باشد و دیگر روز و یک شب با هر که خواهد از ایشان لیکن در بر جندی
گفته که بر صاحب یک زن و چند داه قسم نه تا اگر خصومت کند امر کند او را بصحبت احیانا و تو
نکند بر صحیح و در سفر قسم نه و قرعه اولیتر غلوله سازد از گل یا آرد و درج کند در رقعه که بر
سفر و حضر نویسد و بکودکی دهد که بهر زن غلوله دهد پس اگر بعد از قدوم زن دیگر گوید
که بقدر مدت سفر با وی باشد نشنوانند +

ای اجاع است ۱۲ — تا قاضی حکم کند — جز بنده او و دیگری — طلاق و دو بنده — اگر امر دست — میع سربنا — ۵۹ اندازه کردن و نوبت میان زنان نگاه داشتن ۱۲ — بوقت و قیت بسفر کردن ۱۲ — قدوم بانیم از سفر باز آمدن ۱۲

کما فی السراجیه و ترک قسم و رجوع از زنان درست و خائف از عدل میان زنان دیگر را نخواهد
لیکن از شرح تاویلات گفته روا است که امر در آیهٔ کریمه فان خفتم ان لا تعدلوا
فواحدة محمول است بر ندب پس غیر خائف را رواست لیکن با متناع ماجور باشد از
ترک ادخال غم بر زن کما فی السراجیه کسی که روزه و شب بقیام میگذراند و زن بر وی
یاری خواست امر کرده شود او را به بیتوتت و رعایت حق او احیانا و مقدر نیست از امام مده
که شبی از چهار شب لیکن از مضمرات گفته که امام ازین باز گشته **فصل** در خزانه گفته که
نکاح در اعتدال سنت موکده است در جامع گفته که نزدیک جمهور مستحب است و در توقان واجب
است چون قادر باشد و در حال خوف جور مکروه است در خلاصه گفته که نکاح در
در کنز گفته که میان وعید واست و بقول زفاف مکروه است لیکن از عمده گفته که نکاح از
شعار روافض است که از صدیقه آمده رضی الله عنها که نکاح و زفاف در شوال بود
و از زفاف ولیمه سنت و وطی اول فرض است و باقی سنت تا اگر یکبار رسید پس عنین
شد زن را خیار نبود و جماع در آخر شب نیکوتر است از اول و نباید که قبل از ملاعبت
جماع کند و باک نیست که زن یا مرد فرج دیگری مالد بلکه امید ثواب است و هر یکی بخرقه
اندام خود را پاک کند و بعد از فراغ ایستاده نه ایستد بلکه بر پشت آسید آنگاه برخیزد
امید که آن حمل فرزند گردد کما فی البستان و بعد از وطی بول کند و الا بقیه
منی بماند و از آن دائی پیدا شود که او را دوائی نباشد و باید که ذکر را بشوید
و غسل با آب سرد نکند مگر بعد از زمانی تا تیار نشود و در مباشرت مستقبل قبله نباشد
و در اول و آخر و میانه ماه مکروه است که شیطان شریک میشود و سخن بسیار در آن
حالت نکند که گنگی ولد از وست و بفرج زن نه بیند که کوری اولاد از وست و

استاده و بعد از احتلام جماع نکند و مکروه است وطی شیر اه نیز بر اثر فاسد و حکایت مباشرت زن خود و آنچه بوی گذشته کما فی التحفه و فی الحدیث اِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةً الرَّجُلُ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ وَتُفْضِي إِلَيْهِ ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا كما فی المشارق و وطی در علم عاقل و حضور ایناع اگرچه داه باشد کما فی الخلاصه و همچنین نایم و نابینا کما فی البرجندی و مدهوش کما فی الجامع و ادخال ذکر در دهن زن و بقول کما فی الذخیره و فی الحدیث لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ سِرًّا فَإِنَّ الْغَيْلَ يُدْرِكُ الْفَارِسَ فَيُدَعْثِرُهُ و غیل آنست که زن مرضعه را وطی کند و از آن حمل گیرد و شیر فاسد شود و ولد ضعف بگیرد و چون مرد شود و سپاهی شود از آن ضعف بوی رسد و سبب هلاک او شود کما فی الظهیریه و درست نیست وطی مکاتبه و الا عقر و هد و مشترکه هیچ یکی را و مرهونه نه راهن و نه مرتهن را و مستاجره نه موجر را و نه مستاجر را در مدت اجاره اما اگر در وقت اجاره هم درست که در شب وطی کند و همچنین صغیره که خوف هلاک او در آن بود کما فی البرجندی و کسیکه مالک داهی شود بشرا یا بهبه یا بصدقه یا بمیراث یا بغنیمت حلال نیست او را وطی آن داه و نه دواعی او قبل از استبراء اگرچه نا وطی بایع محقق باشد چنانچه داه بکر بود یا از زن یا از کودک یا از خصی خرید کما فی الجامع و آن حایض بیک حیض است و حیضی که نزد بایع ببیند محسوب نیست مگر بعد قبض مشتری از آن پاک شود و در صغیره و آیسه بماهی و اگر ماهی بعد از عقد پیش بایع ماند اعتبار نبود تا نزد یک مشتری یاه نگذرد و در حامله بوضع حمل و بعد از نفاس جماع کنند و وجب نشود استبراء بر تار داه مگر چون حامله شود و اگر یکی قبل از استبراء وطی کند گنهگار شود لیکن بعده ساقط شود و کسی که انکار استبراء کند کافر نشود بقول عامه و حیله اسقاط

جایز است تا اگر بایع بعد از ظهر قبل از قربان فروخته شد و الا نه و آسهل آنست که وی راه را مکاتبه کند پس فسخ کند برضای او و خواجه را هست که وطی کند لیکن در تیسیر گفته که استادان این حیله را نه پسندیده اند و در هدایه گفته که حیله اسقاط نزدیک امام ابیوسف روا هست و نزدیک امام محمد نه لیکن ما خود تفصیل مذکور است و آن چنانست که اگر مشتری در تحت حره ندارد وی را بعد از تزویج بخرد و الا بایع قبل از بیع او را بمعتمدی که تحت او حره نبود تزویج کند بعده مشتری بخرد و شوهر قبل از دخول طلاق دهد یا مشتری بعد از خریدن قبل از قبض بمعتمدی چنان تزویج کند پس قبض کند و او قبل از دخول وی را طلاق دهد و اگر بمحلل اعتماد نبود شرط کند که امر وی بدست من باشد هر گاه که خواهم باشی وی را کشاده کنم کما فی المسعودیه و اره اعبد از وطی تزویج کرده و بر شوهر استبرا نیست نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد مستحب است

فصل در جامع گفته که چون شیر آدمیه در مدت رضاع با ندرون طفل بیقین رسد اگرچه یک قطره رضاع ثابت شود و اگر حلمه در دهن طفل در آورد و یقین نشد که بحلق رفته نه کما فی الخلاصه و آن مدت نزدیک امام سی ماه است و نزدیک صاحبین دو سال و علیه الفتوی و اگر در ین مدت بعد فطام نوشد ثابت شود اگرچه بطعام مستغنی شده است اما بعد از مدت نه اگر شیر زن خود را نوشد زن بر وی حرام نشود کما فی الخزانه و حکم رضاع آنست که مرضعه مادر رضیع شود و صاحب شیر پدر پس حرام شود اولاد هر دو و هر یکی متقدمه و متاخره و اصول و اخوت و اخوات اینها در رضیع با فرع خود خویش اینها شود پس حرام شود پسر و دختر او بشوی یا زن او و بر اینها و اگر شیر دار مطلقه بعد از عدت بدیگری پیوست شیر از اول است قبل از حمل یا جماع و همچنین بعد از حمل قبل از ولادت نزدیک امام و نزدیک ابیوسف از هر که معلوم شود و الا از اول و نزدیک امام محمد از هر دو و اما بعد ولادت از ثانی

ست باجماع واگر زنی را قبل از ولادت یا بعد از خشکی شیر نازل شود شیر از نست
نه از شوهر پس رضیع برادر اولاد زن حرام شود نه بر اولاد شوهر از غیر این زن تا روا ست
که رضیع دختر این مرد را تزویج کند کما فی الخلاصة و محرم نیست احتقان و اقطار در گوش
و احلیل و جایفه و آمه و شیر مرد و مخلوط بطعام و لو غالبا و نزدیک صاحبین غالب
محرم ست این در غیر مطبوخ ست اما مطبوخ باجماع نه و تقاطر بر صحیح اعتبار ندارد کما فی
الهدایه اما مخلوط بشیر بهیمه یا آب یا دارو اعتبار غالب ست کما فی الکافی و غلبه در جنس
باجزا ست و در غیر جنس برنگ یا مزه و در تساوی بتحریم ست و در غلبه غیر نه اما در مخلوط بشیر
زن نزدیک امام ابو یوسف بتحریم بغالب تعلق ست و نزدیک امام محمد و زفر بهر دو
و از امام و در روایت ست کما فی الهدایه و محرم ست اسقاط و شیر بکر و این شیر از شوهر
نیست تا اگر او را قبل از دخول طلاق دهد روا ست که آن رضیع را تزویج کند و شیر مرده
و رضاع ثابت نشود مگر بشهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن که عدل باشند و بعد این
شهادت جدائی کرده شود پس قبل از دخول مهر لازم نشود و بعد از آن اقل از مهر
مثل و مسمی لازم آید بی نفقه و در خلاصه گفته ثابت نشود بگواهی زن بیگانه باشد یا
مادر یکی ازین دو و اگر در دل صدق او افتد تنزه کند قبل از عقد و بعد او لیکن بودن
روا ست تا شهادت و اگر بعد از اقرار بر رضاع میگوید اخطات یا اوهمت یا نسیت
و میخواهد که او را بخواهد و زن تصدیق کرد مصدق باشند و اگر بر آن ثابت ست
و مع هذا او را خواست تفریق کرده شود و قبل از دخول مهر لازم نیاید و اگر
بعد از تزویج اقرار کند پس گوید اوهمت نکاح باقی ست و اگر زنی بعد
از اقرار خود را تکذیب کند و نکاح کند یا بعد نکاح خود را تکذیب کند نکاح روا بود

واگر زن مرا گوید که خواهر یا دختر من ست و او را نسبی معروف ست حد انکنند اگرچه بر آن ثابت باشد و دختری که یکی از اهل دیه شیر داد و معلوم نشود نکاح با اهل آن روا بود و در سراجی گفته انگاه که یقین نشود و بر زنان واجب ست که هر بچه را بی ضرورت شیر ندهند والا یاد دارند یا نویسند

فصل در جامع گفته نفقه فرض ست بر شوهر و اگرچه فاسق باشد بر جماع مسلمه باشد یا کافره موطوءه یا نه حره یا داه کبیره یا صغیره صالحه جماع چون مانع نباشد و اگرچه رتقا یا قرنا رو یا شل این بود و این بقدر حال زن وجب ست و علیه الفتوی لیکن در ظاهر روایة بقدر حال شوهر ست هو الصحیح و این لازم ست و اگرچه زن در خانه پدر باشد چون طلب زفاف نکند و علیه الفتوی و همچنین اگر بعد از طلب امتناع نیارد و همچنین اگر امتناع آرد از جهت استیفای معجل و بعده کما فی الخلاصه یا بعد از زفاف مریضه شود مگر چون در از کشد که نفقه او چون صغیره ساقط ست اما د صالحه خدمت نه جماع اختلاف ست کما فی الخلاصه نه نفقه ناشزه که بدر آید از خانه شوهر بی اذن شرع یا امتناع آرد از جهت استیفا بعد التسلیم و این نزدیک صاحبین ست و این نزدیک امام ناشزه نیست و فتوی امام صفار برینست کما فی البرجندی یا منع کند شوهر را از منزل خود که در آن با وی میباشد اما اگر منع کند برای آنکه بخانه خود برد یا منزل بکرایه گیرد نه یا تسلیم کند خود را بشوهر در روز یا در شب پس نفقه نباشد محترفاتی را که با شوهر نباشند مگر در شب یا امتناع آرد از رفتن بمنزل او در شهر که میخواهد بعد استیفا اما اگر بجای غصبی یا واش دهد و وی ابا کند نه و نفقه محبوسه از برای دین اما اگر نظلم محبوسه بود نزدیک امام ابی یوسف نفقه او واجب بخلاف طرفین و هو الصحیح و نه مریضه غیر مزفوفه و همچنین اگر بعد زفاف بخانه یکی از والدین آید و میتواند که در شل محفه بخانه شوهر آید

والا واجب باشد و نه حاجه کرا با شوهر نباشد و اگر با شوهر باشد بر وی نفقه حضر باشد نه کرای

سفر و نفقه عبارت ست از سه چیز طعام پس نان با لحم اعلی ست و با روغن اوسط و با شیر

ادنی لیکن این لازم نیست از جهت اختلاف احوال نفقه مقدر بقول عدل غنیا او قیمه و

ست که بخوراند او را از آنچه خود میخورد و کسوه و این مقدر ست بدو درع و دو خمار و دو

چادر و سراویل و جبه و این نیز لازم نیست از جهت تغیر اوقات و مدت کسوت در زنان

شش ماه ست و در کودکان چهار ماه اما کفش و هیزم و صابون و اشنان و آب غسل جنابت

و حیض بر شوهر ست نه چادر و موزه و نه آب وضو اگر غنیه باشد والا شوهر آرد یا مانع

نشود از آوردن آن الکل فی الخلاصه و نه دارو کما فی المضاربة الهدایه و سکنی در خانه

صالح ماوای هر جا که شوهر خواهد میان جیران صالح بشرط آنکه نباشد در وی هیچ یکی از اهل

شوهر و اگرچه والد او یا والده یا خواهر یا ضره مگر برضای زن و یک خانه از سرای که او را

غلق باشد کافی ست پس اگر جمع کند میان زن و ضره یا یکی از اهل خود در سرای وی

را خانه دهد زن نتواند که از وجای دیگر طلبد و شوهر راست منع والدین و ولد او از

دخول بر وی نه از نظر و سخن با وی و بقولی منع نکند از دخول والدین بر وی و خروج زن

بر آنها در هر هفته و در محرم دیگر در هر سال و هو الصحیح لیکن از فقیه گفته که اهل زن را

منع نکند از زیارت در هر هفته و منع از بیتوتت ست و علیه الفتوی و واجب ست نفقه یک خادم

زن بر موسر نه معسر بر اصح اگرچه قادره باشد بر خدمت و از بنات اشراف جبر کرده شود

بر نفقه دو خادم و شرط ست که خادم ملک او بود و بقولی نه و اگر خادم ندارد جبر کرده نشود

بر نفقه او این همه آنگاه که زن حره باشد والا نه در خلاصه گفته اگر گوید من خدمت میکنم

بقولی قبول کنند و از امام ابی یوسف آمده و تفریق کرده نشود از عاجز نفقه و

پدر امر کرده شود او را باستقراض بر وی و اگر قبل از فرض قرض گرفته بر وی رجوع نکند و اگر حکم بتفریق کرده نافذ نیست در حاضر و در غایب لیکن در شرح وقایه گفته که مشایخ ما استحسان کرده اند از جهت ضرورت که قاضی نایب شافعی نصب کند تا وی جدا کند و نفقه زن بنده بر بنده است در جامع گفته که نفقه طفل حر فقیر بر پدر است لهذا بر مادر ارضاع نیست مگر چون مرضعه پیدا نشود یا پستان غیر نمی ستاند یا کودک مال و پدر غنا ندارد که درین صور جبر کرده شود او را بر صحیح و این روایتی است از شیخین و در ظاهر روایت جبر کرده نشود و اگر پسر غنی باشد نفقه کند بر وی از مال وی و اگر از مال خود انفاق کند رجوع کند بر مال وی بشرط اشهاد و اگر پدر معسر است و مادر موسره امر کرده شود مادر را با نفاق پس رجوع کند بر وی بعد از یسار و بقولی نه و مادر اولیتر است از جد موسر در خلاصه گفته نفقه طفل مملوک بر پدر نیست و اگر پسر قبل از بلوغ قادر شود بر کسب پدر او را بکسبی سپارد و از حاصل او بر وی نفقه کند و همچنین نفقه پسر بالغ که زمن باشد یا نابینا یا مقعد یا اشل یا دیوانه یا مفلوج و اعتبار عجز پدر است تا اگر پسر از ابنای کرام باشد و او را اجیر نگیرند عاجز است و طالب علم که مهتدی نباشد بکسب عاجز اند چون با ایشان رشد معلوم شود و همچنین نفقه دختر قبل از تزویج و بعد از ین نه و اگر طلاق دهد بعد عدة نفقه بر پدر عود کند و روا نبود که او را اجیر گیرد و واجب بر غنی نفقه اصول فقرا و اگرچه قادر باشند بر کسب و اگر پسر و دختر موسر باشد نفقه ابوین بر هر دو علی السویه ظاهر روایتین از امام و علیه الفتوی و اگر صبی کافی الاشیا بود و کما اجماع پسر جبر کرده شود و بر نفقه زن پدر نه و بر نفقه زن پسر اعتبار قرب است نه میراث را پس نفقه فقیری که دختر و ابن ابن دارد نفقه او بر دختر است و میراث در هر دو مشترک و همچنین در ولد بنت و برادر نفقه بر ولد بنت و میراث مشترک نه در جامع گفته و واجب بر وی نفقه ذی رحم محرم بنسبی بشرط اسلام و احتیاج

یا صغیر یا انوثت یا زمانت و این در شخص حریت اعمی و دو دست شل و رجلین و یدو رجل از یک طرف و گنگ و مفلوج اینهمه آنگاه که کسب نتوانند والا نه کما فی البرجندی و این پدر ارث است پس کسیکه خال و عم دارد نفقه بر اینهاست مناصفه مگر چون معسر باشند که نفقه بر خال است و ایشان بمنزله میت اعتبار است که حقیقه معلوم نشود مگر بعد موت و در خلاصه گفته که نزدیک استواء محرمیت ترجیح حقیقت است پس اگر عم و خال دارد نفقه او بر ایشان است و همچنین اگر عم و عمه و خاله دارد مگر چون عم فقیر باشد که نفقه بر عمه و خاله باشد اثلاثا در جامع گفته که نفقه واجب نشود برای هیچ یکی با اختلاف دین مگر زن و اصل و فرع او نه بر فقیر مگر برای زن اگر فقیر باشند و زن پسر یا برادری غنی دارد و امر کرده شود ایشانرا که قرض دهند بر شوهر و بعد از یسار رجوع کنند مگر برای فرع فقیر و اگر پدر فقیر باشد و مادر غنیه نفقه او برین باشد لیکن بعد از یسار رجوع کند و نه برای غنی مگر زن را و در تحفه گفته فقیری چند پسر فقیر دارد و پسری کلان موسر این پسر را بر نفقه پدر و برادران جبر کنند که پدر را از جهت فقر بمنزله مرده است در سراجیه گفته یکی اصل و فرع غنی دارد نفقه او بر فرع است و واجب بر صغیر موسر نفقه اقارب فقیر او در جامع گفته نفقه بنده بر خواجه است مگر مکاتب و مشترک و اگر امتناع آرد کسب کند و بر خود نفقه کند و اگر نتواند بعد از صغیر به بیع جبر کرده شود و همچنین اگر زمن باشد یا داه خوب رو که او را اجیر نگیرند کما فی البرجندی اما در بنده مدبر و ام ولد جبر کرده شود دادر او بر نفقه و اگر خواجه در نفقه کمی کند بنده از مال وی اذن چیزی نگیرد لیکن کسب کند و نفقه کند بر خود مگر چون کودک باشد یا دائم عاجز از کسب که اینها بقدر کفایت خود بخورند بی اذن او و هکذا فی الخلاصه و همچنین اگر خواجه اذن نکند او را در کسب و نفقه بهایم بر مالک است و جبر کرده شود برین نزد امام ابویوسف و نزد غیر او فتوی داده شود برین در دیانت اما در زمن فتوی داده نشود برین لیکن تضییع او مکروه است

باب هشتم در طلاق

بدانکه

واقع میشود طلاق از هر مکلف واگرچه هازل باشد یا مکره یا مخطی یا مست متغیر العقل
وممیز پس طلاق صبی واقع نشود وعلیه الفتوی یا بنده نه از خواجه مگر چون شرط کند در
عقد که امر او بدست وی باشد وبنده قبول کند ونه از دیوانه ومدهوش پس اگر صبی
عقل برود بر صحیح منعقد ونه از مراهق اگرچه بعد از بلوغ اجازت کند کما فی الخزانة ونه
از نایم اگرچه بعد از آن روا دارد وطلاق سه وجه است احسن وآن یکطلاق است در طهری
که در آن وطی نکرده بشرط آنکه مدخوله باشد غیر حامله رجعی بود کما فی الخلاصة اما باین نزدیک
امام نهی است خلافا لهما ودیگر حسن وسنی واین غیر مدخوله را یکیست اگرچه حایضه باشد و
مدخوله را تفریق سه طلاق رجعی بر اوایل سه طهر که در آن وطی نکرده وبقولی در اواخر
وآن اظهر است این در حایضه است والا سه طلاق در سه ماه صغیره باشد یا آیسه و
همچنین حامله نزدیک شیخین ونزدیک امام محمد وزفر سنی او یکیست وطلاق اینها بعد وطی
نیز جایز است ودیگر بدعی وحرام واین بر دو گونه است یکی یکطلاق است در طهر جماع یا
در [illegible] واینجا رجوع است بر اصح وبعد از طهر طلاق دهد اگر خواهد درین طهر
نزدیک امام ودر طهر دیگر نزدیک صاحبین کما فی الهدایة ودیگر دو طلاق یا سه طلاق بدفعه
یا اکثر بی رجوع در میان در یک طهر وطلاق حره سه عدد است وطلاق داده دو
اگرچه شوی مخالف آن بود کما فی الهدایة وطلاق بر دو گونه است یکی صریح که استعمال
او در طلاق باشد نه در غیر او چنانچه انت طالق ومطلقة وطلقتک ومثل این الفاظ
یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت ندارد ویا نیت باینه یا رجعیه یا اکثر از یکی
دارد وآنزا امام آمده که در انت طالق به نیت سه سه واقع شوند وعلم زوج بمعنی
شرط نیست پس اگر او را بعربیة تلقین کردند وندانسته گفت در قضا واقع

شود لیکن در برجندی از شیخ الاسلام اوزجندی گفته که وی فتوی بر نا وقوع داده
واگر مصدر گوید بعربیه چون انتِ طالق طلاقاً یا بفارسی تو طلاقی اگر نیت سه کند
سه واقع شود والا یکی رجعی و بعض طلقه تمام ست انتِ طالق ہکذا و اشارت
بانگشتان کند اگر باطن کف بزن کند اعتبار منشوره است واگر بجود کند اعتبار
مضمومه را ست لیکن از کافی و بعض گفته که اعتبار منشوره است مطلقاً و اگر اشارت
کند و ہکذا نگوید یکی افتد اگرچه نیت کند کما فی البرجندی انتِ طالقٌ طلیقةً
شدیدةً یا قویةً یا افحشَ الطلاقِ یا اکبرَهُ یا اشدَّهُ یا
اعظمهُ یا اطولهُ یا اعرضهُ یا چون کوه یا چون ہزار یا چون پری سرای
یا پری چاه یا چون سایه نیزه یا چون سطح زمین سه طلاق واقع شوند به نیت سه
والا یک بائنه و دیگر کنایه که احتمال طلاق و جز آن دارد اخرجی اذهبی قومی
و چون خلیةٌ بریةٌ و بتةٌ و بتلةٌ و بائنٌ و حرامٌ و انتِ علیَّ کالخمرِ
او کالخنزیر چون اعتدّی و استبرئی رحمکِ انتِ واحدةٌ انتِ
حرةٌ اختاری امرکِ بیدکِ سرحتکِ فارقتکِ پس در حاله رضا که
نه غضب باشد و نه مذاکره طلاق ہمه موقوف اند بر نیت و در غضب قسم اول موقوفند
و در مذاکره قسم اول موقوف ست پس اگر نیت ہر سه کند ہر سه واقع شود و اگر نیت
یکی یا دو کند یکی بائنه واقع شود مگر در اعتدّی و استبرئی رحمکِ انتِ واحدةٌ که یکی
رجعی واقع شود اگرچه نیت سه یا بائن کند و اگر اصلاً نیت ندارد چیزی واقع نشود کما
فی شرح الوقایه و قول در ترک نیت مرد راست آیا در قسم اخیر در غضب و در قسم
اخیر در مذاکره طلاق واقع شود اگرچه نیت نکند انا منکِ بائنٌ انا علیکِ حرام

واقع شود نه بترک منک و تملیک اگرچه نیت کند و نه آنا تملیک طلاق در خلاصه گفته بزنان اہل دنیا طوالق یا زنان این دیار و شہر و زن او ازینہاست نه مگر بنیتِ این از امام ابیوسف مرویست و از امام محمد روایت ست و ہمچنین ہمہ زنان دنیا بر اصح و زنان اہل سکه یا سرای این خانه و آن ازینہاست واقع شود و درین اختلاف ست فلانه بنت فلان طالق و گوید مراد من ازین زن بیگانه ست باین اسم و نسب مصدق نبود بخلاف قرابیمال و ہمچنین در نسبت بعد در جواہر و آنچه مشابه این باشد کما فی الحمادیه و اگر گوید نیت زینب داشتم ہر دو را واقع شود آنرا بانشارت و این را باعتراف عمره گفت انت زینب گفت آری پس گفت انت طالق اذ آنه آنزن که مرا انجاست نه طلاق و آن درین آن در خانه نیست و اقع شود بخلاف آنزن که مرا این خانه اندرست طلاق ک علی و جب یا لازم یا فرض یا ثابت و مانند و تعداد یکی رجعی افتد نیت کند یا نه و بقول امام خانی نه در نوازل گفته که این قول امام ست و علیه الفتوی کما فی المختار من النصاب لیکن در خزانه گفته که صحیح و مختار انست یا سطلقه واقع شود و بارادهٔ شتم مصدق ست در دیانت نه در قضا و بارادهٔ طلاق شوہر سابق اگر صادق ست مصدق ست در دیانت و اگر شوہر نداشت یا مرده انت سطلقه بتخفیف نه مگر بنیت یکی گفت نزا طلاق دادی شوہر گفت نعم واقع شود انت طال ق ام واقع شود بخلاف سجدهٔ تلاوت که بہجا لازم نشود اما بری منک اگرچه نیت کند از تو بیزار شدم بنیت واقع شود در خزانه گفته تو مرا بیگانه بنیت نه انت طالگفت یکی دہانش گرفت نه اگرچه نیت کند دست باز داشتم تا بنیت واقع شود و اگر گوید نیت نکردم مصدق نبود و علیه الفتوی بیکطلاق دست باز داشتم حبیبتا پی کشاده که مست جیبی واقع شود اگرچه نیت نکند در ظهیریه گفته لا حاجة لی نیک یا اریدک اگرچه نیت کند نه ترا طلاق ترا سه طلاق واقع شود تو زن

من نہ یا من شوہر تو نیم بہ نیت واقع شود و الا نہ ہو المختار و نزد یک صاحبین مطلقاً و ہمچنین
صدقت در جواب تو شوہر من نہ لیکن در مختار گفتہ کہ ماخوذ قول صاحبین است ہمچنین نہ بنیت
در جواب آن و ازین آماد در خانیہ باجماع نہ اگرچہ نیت کند کما فی الخلاصہ در سراجی گفتہ
مرا چیزی نباشی و مکرر کرد یا میان ما نکاح نباشد نیت کند نیست نکاح میان من و تو بنیت واقع
شود انت طالق و بعد از خاموشی از جہت انقطاع دم گفت ثلاثا ہر سہ واقع شود صاحب
چہار زن یکی معین را طلاق داد و مطلقہ مشتبہ شد وطی بتحری روا نہ و حیلہ در بائن رجعی
نکاح و در رجوع است و در سہ ہر یکی را طلاق دہد بعد از عدت نکاح کند سہ روا شوند و چہار
ستعین شود در مختار الفتاوی گفتہ تلاق و تلاغ و طلاغ و تلاک و طلاک از امام ابی بکر
محمد بن الفضل آمدہ کہ واقع شود و در قصد او وقوع مصدقست در دیانت نہ در قضا مگر قبل
ازین گواہان گیرد و گوید کہ زن طلاق میطلبد من نمیدہم و از جہت قطع قیل تلفظ می کنم
و گواہان گواہی دہند نزد یک حاکم وی حکم نکند ہو المختار للفتوی و ابتدا فرق نکرد میان
عالم و جاہل ہمچو شمس الائمہ اما باز گشتہ و اطلاق را اختیار کرد و علیہ الفتوی کما فی الخلاصہ
یکی بدیگری گفت زن بر تو ہزار طلاق است وی گفت زن تو بر تو نیز ہزار طلاق است شیخ
الاسلام نسفی فتوی بطلاق داده و در ظاہر روایت نہ و علیہ الفتوی در کنز گفتہ اگر
مدخولہ را در عدت رجعی دہد یا بائن واقع شود و در عدت بائن رجعی واقع شود نہ بائن مگر معلق
در ظہیری گفتہ مدخولہ را رجعی داد و بعدہ گفت او را بائن یا سہ کردم نزد یک امام چنان شود نزد
امام ابو یوسف آن شود نہ این و نزد یک امام محمد نہ آن و نہ این در خزانہ گفتہ کہ
صحیح اولست در ہدایہ گفتہ غیر مدخولہ را سہ طلاق داد ہر سہ واقع شوند و اگر تفریق کند با
بائنہ شود و دوم واقع نشود چنانچہ گوید انت طالق طالق طالق و ہمچنین اگر عطف کند

کما فی الکفایه لیکن در ذخیره گفته اگر در غیر عطف نیت کند هر سه واقع شوند والا یکی واگر
معلق کند و شرط مقدم سازد نزدیک امام بعد از شرط یکے واقع شود و نزدیک
صاحبین هر سه و در برجندی گفته که این مختار ابی زید دبوسی است و آن مختار
بقیه و اگر موخر سازد باجماع هر سه واقع شوند و اگر عطف نباشد اول واقع است و باقی
لغو اما در مدخوله شرط مقدم کند هر سه معلق شوند و اگر عطف نباشد اول معلق
باشد و باقی واقع شوند و اگر موخر کند همه واقع شوند بخلاف و اگر عطف نباشد تا لیث
معلق نیست و باقی واقع شوند و در ظهیری گفته انت طالق کثیرا سه واقع شوند
و بقول فقیه ابی اللیث دو و انت طالق کثیر الطلاق یا ترا بسیار طلاق دو واقع
شوند و در لا کثیر ولا قلیل یکے و بقول فقیه ابی جعفر در هر دو جا دو و هو ماخوذ ظهیر الدین
مرغینانی لیکن در ذخیره گفته که در اول بر اظهر دو واقع شوند انت طالق عدد ما فی
الحوض من السمک در و هیچ ماهی نیست یکی واقع شود و همچنین بعدد کل شعرة علی
جسد ابلیس انت طالق کالثلج نزدیک امام بائنه است و نزدیک صاحبین باراده بیاض
رجعیت و باراده برد باین است و از امام محمد آمده که در انت طالق عدد الشعر
الذی علی فرجک و زن آنرا پاک کرده چیزے نه و همچنین بعدد الشعر
الذی علی ظهر کفی و آنرا پاک کرده و در بطن کفی یکے واقع شود و بقول کرخی
در عدد شعر راستی تا عدد شعر ظهر کفی چون پاک کرده سه واقع شوند در حمادیه
گفته مردی بکسی گفت میخواهی که زن ترا طلاق دهم وی گفت آری گفت زن ترا سه
طلاق دادم بر مختار نیست یکی تو سه بر مختار واقع شوند و علیه الفتوی و ترا سه بر مختار سه
واقع شوند اگرچه نیت نکند و علیه الفتوی این سه طلاق واقع شوند فصل

جلد ثانی

در جامع گفته شرط صحت تعلیق ملک ست یا اضافت بملک یا بسبب و چنانچه
ان دخلت الدار فانت طالق یا ان ملکتک یا ان نکحتک فانت طالق یا اگر باجنبیه گوید ان زرت
فانت طالق و بعد از نکاح زیارت کند نه کمافی الکنز و الفاظ شرط ان و لو و اذا
و ما و متی و متیما و کل و کلما ای هر بار بر مختار روشن و ما و همچنین که بر اصح چنانچه امرأة
طالق ثلثا که این کار نکرده ام و زوال ملک بانقضای عدت یکطلاق رجعی یا دو تعلیق
را باطل نکند و همچنین بائن بر اظهر و چون شرط یکبار یافته شود در ملک تعلیق منتهی شود
و طلاق واقع شود و در غیر ملک منتهی شود تا اگر بعد از تعلیق تنجیز کرد و بعد از عدت
یافته شود واقع نشود و گفته اند که در تعلیق ثلثه همین حیله کند اینهمه در غیر کلما ست اما
درین بعد از ثلثه منتهی شود که این مقتضی تکرار است پس در کلما قعدت عندک تقعود
ثلثه طلاق واقع شود و تکرار لازم نیست که در دو زمان باشد پس در کلما ضربتک
بضرب بیدین دو طلاق واقع شود و سوم فعل بمنزله اشارت است و اگر بعد از عدت
طلاق مغلظ باز نکاح کند بوجود شرط واقع نشود مگر چون بر فعل تزوج آید کلما تزوجتک
پس اگر هفتاد بار خواهد هفتاد بار واقع شود و در خلاف در وجود شرط قول مرد را
با سوگند مگر بحجت لائقه انقطاع پس در ولادت بقول زن نی و در مثل حیض قول نسبت
در حق او اما در حق اتباع و عتق بنده نه مگر بتصدیق شوهر و همچنین در محبت کما فی
الخلاصه و در تعلیق یکی بذکر و دو بدختر تولد هر دو و عدم علم اول یکی واقع شود و در قضا
و دو در دیانت و عدت بدومی منقضی شود و در تعلیق بدو چیز اگر دومی در ملک یافته شود
واقع شود اول در ملک یافته شده باشد یا نه پس در ان کلمت زیدا و عمرا اگر کلام یکی بعد
ابانت باشد و کلام دیگر بعد از نکاح دیگر واقع شود و اگر دومی در ملک یافته نشود نه و

تنجیز نسته سبطل تعلیق ست یکی باشد یا دو یا سه تا اگر بعد از تحلیل نکاح کند بوجود شرط جزیره
نه اما به تنجیز کم از سه معلق واقع شود نزد یک شیخین و نزد یک امام محمد و زفر آنچه باقی ماند
واقع شود کما فی الهدایه و اگر وصل کند بطلاق یا باعتاق یا اقرار یا صوم و مثل این
کلمه انشاء الله تعالی کلام باطل شود و علیه الفتوی بتقدم گوید یا موخر و همچنین آنچه بمشیت
او معلوم نشود و مضر نیست در استثنا خاموشی بقدر نفس و عطسه و آروغ و تردد در از جهت گرانی
زبان و قصد شرط نیست تا اگر بر زبان او بی قصد رود رفع حکم کند در سراجی گفته گفت
انت طالق و خواست که تعلیق کند یکی دهن او گرفت چون گذاشت متصل تعلیق کرد
معلق شود در تعلیق تصحیح حروف کرد اما نشنود بر اخوذ امام ابی القاسم صحیح است
بقول امام حسام نه هو المختار و اگر زن بگوید اگر بی اذن تو زنی خواهم با داهی بجزم
و بعد از ابانت او چنین کند حانث نشود در ظهیری گفته یکی بدیگری گفت در تو حاجتی
دارم قضا کن گفت آری و سوگند کرد بطلاق یا اعتاق وی گفت حاجت من آنست که
زن خود را طلاق کنی او را است که سخن او قبول نکند و بر و چیزی نی هو المختار للفتوی
کما فی المختار یکی سوگند داد که اطاعت او کند در آنچه فرما یا یا منع کند بعده او را از جماع منع
کرد و حالف جماع کرد حانث نشود اگر آنجا سببی دال بر آن نشود اگر زنی خواهم او را
طلاق حیله آنست که فضولی عقد کند و وی بفعل اجازت کند و اگر بقول کند حانث شود
و علیه الاعتماد و همچنین در هر زنی که در نکاح من آید لیکن در سراجی گفته که در هر زنی که بنکاح
من در آید بر اصح طلاق واقع شود و اجازت بفعل آنست که چیزی از مهر بوی فرستد و بوی
برساند و اگر نرساند بقول اجازت است و اگر خود بوی دهد و گوید که این مهر تست امام
ظهیر مرغینانی گفته که این اجازت قولی است فاما تقبیل و مس بشهوت اجازت بفعل است لیکن

ای کلمه انشاء الله تعالی ۱۲
یعنی معلق نشود فی الحال واقع شود ۱۲
ای اجازت بفعل کند یا ۱۲

بر وجه مکروه و خلوت نیز اجازت ست اگر سر من گرانتر از سر تو نباشد طریق معرفت آنست که
در حالهٔ خواب ندا کرده شوند هر که جواب گفت تا بتر در هر سر دیگر گرانتر باشد و در خلاصه گفته زنی
ای دوزخی مرد وی گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق به نیت تعلیق نه که مسلم دوزخی نمی باشد
در مختار الفتاوی گفته کل امرأة اتزوجها کل امرأة املکها و نیت کند که زن فلان شهر
و داده می در ظاهر روایت واقع و بقول خصاف نه واقع است و این حیله ایست شریفه برای دفع
ظلم چنانچه کسی را سوگند دهد که ترا بجز این زنی نیست و او سوگند خورد و نیت زنی بجز این
دیگر گیرد در ظاهر روایت نه واقع و این در قضاست اما در دیانت باتفاق واقع بود و همچنین در
طعام ان لم اطلقک الیوم حیله این از امام آمده که در آن روز زن گوید اخترت طلاق ثلثا علی
الف درهم و زن گوید لا اقبل بعد از روز باز شود چیزی واقع نشود و علیه الفتوی و اگر دختر بالغ
خویش را کسی بزنی دهم یا روا دارم حیله آنست که آن دختر مردی را وکیل گیرد سوگند کرده که بزنی
ندهم دختر صغیره خود را فضولی تزویج کند و پدر بفعل اجازت کند اگر بدر آیم از در این سرا
و از بالای سقف بخانه جار خود فرود آمد بر اصح حانث نشود و امام ابو منصور دبوسی گفته
که این غلط است اگر در سرای فلان در آیم و او مرده بدخول حانث نشود و علیه الفتوی
و در نکاح جواهر گفته که تعلیق نزدیک ابن عباس و ابن مسعود واقع نشود ماخوذ مالک و شافعی
نیست و نزد بسیاری از صحابه و تابعین واقع شود ماخوذ اصحاب ما و بسیاری از علما
رضی الله تعالی عنهم گویند که عماد الدین بیهقی شافعی میگوید که در مسجد پیغمبر علیه السلام
بودم و این مسئله در دل من افتاد و در خواب شدم می بینم که پیغمبر علیه السلام با همی
راست خود بمن زد و فرمود که ابو حنیفه را درین مسئله وحی شد رضی
الله تعالی چون بیدار شدم رجوع زود از مذهب خود درین مسئله

رجوع کردم و استغفار کردم و بعد از خروج از مدینه برو خبر کردم ایمه شفعویه آن شهر همه بر
منعقد امام المسلمین فتوی دادند **فصل ۲** در جامع گفته که در طلاق رجعی حاجت به
تجدید نکاح و رضا زن و ولی و مهر نیست و شرط جواز رجعت عدت است والا باطل شود
و روا است بقول چون رجعتک و باز آوردم ترا و اگر وکیل گوید نیز روا بود و بفعل چنانچه
وطی اگرچه قصد رجعت او نبود کما فی البرجندی اما اگر بعد از تزویج در عدت او را وطی
کند نزدیک شیخین مرجعت نباشد خلافا لمحمد و المختار هذا کما فی الظهیریه و مس بشهوت
و همچنین مس زن اگرچه شوی کاره باشد و نظر بداخل او بشهوت نه نظر بسوی دبر او
اگرچه فتوی داده اند بر آنکه رجعت است و نه بخلوت صحیح اما بفرج مرد نزدیک طرفین
رجعت است اگر تصدیق شهوت کند کما فی البرجندی و نزدیک امام ابی یوسف نه و رجعت
بقول سنت و بفعل بدعت و کراهت و شد و سنت اعلام زن مطلقا و شهادت
در قول و الا بدعی باشد و عدم دخول بروی بی اعلام او بنحو خفق نعال و تنحنح و ندا چون
قصد رجعت نباشد والا با علام حاجت نیست و طائفه رجعت تزیین کند خود را استجلاب وجه
و تطییب و لباس جمیل و حلی و در طلاق باین رجعت نتواند بی نکاح و روا است نکاح مبتانه
خود در عدت و بعد او نه نکاح مبانه غیر در عدت کما فی الهدایة و در سه طلاق آنگاه بروی
حلال شود که او را بالغی یا مراهقی وطی کند بنکاح صحیح اگرچه بنده یا دیوانه باشد و عدت او
نیز گذرد و اولیتر آنست که حر بالغ باشد که انزال نزدیک امام مالک شرط است و اولیتر
جمع مذهبین است که وی بمنزله شاگردان ما است و از این جهت علما ما باقوال او میل کرده اند
در محل ضرورت و اگر پیر نا قادر ایلاج کند بقوت دست حلال شود و در برجندی
گفته که اگر در عذر یا صوم وطی کند حلال شود لیکن آثم است و مراهق پسر ده و دوازده ساله است

دبر اظهر کسیکه آلت او منتشر شود و ایلاج تواند کرد و اگر دواه را خواجه وطی کرد بر شوهر
حلال نشود در ظهیری گفته اگر مطلقه ثلثه از تحلیل بترسد بو التقی ثمن بنده به بخشد و
بنده مراهق را بخرد و بحضور دو گواه با وی عقد کند و مشتری بعد از دخول او را بزن
بخشد تا نکاح باطل شود و پیش ازان او را بشهر دیگر فرستد در جامع گفته کیفیت
این بر وجهی که محلل امساک او نتواند اینست که زن گوید زوجت نفسی منک
علی ان امری بیدی و شوهر قبول کند یا محلل گوید ان امسکتک
فوق ثلثة ایام فانت طالق یعنی بعد مدت طلاق واقع شود و در تحلیل علم
زوج شرط نیست و درست نکاح دوم بشرط تحلیل تا اگر بعد وطی طلاق نگوید جبر
کرده شود اما مکروه است و زن اول را حلال شود این همه نزدیک امام است و هو الصحیح
و نزدیک امام ابویوسف نکاح روا نه و زن اول را حلال نه و نزدیک امام محمد نکاح روا
لیکن بر اول حلال نه اما اگر در دل نیت تحلیل کند با جماع حلال شود و لعن در حدیث
کسی است که شرط اجرت کند و اگر زن گوید که حلاله کرده ام و عدت دومی نیز گذشته
و مدت محتمل است و غالب ظن او بر صدق و نیست حلال است که او را نکاح کند و شوی
دوم تا چیز کند کم از سه طلاق را پس با اول نزدیک شیخین بسه عود کند و نزدیک امام محمد
بما بقی اما بعد از سه باتفاق بسه عود کند اگر مرد از سه طلاق منکر شد و زن نه گواه
دارد و نه قدرت بر منع حلاله کند در شعر و تقوا و را بدار و بکشد و علیه فتوی الامام ابی
شجاع و تقوی والتم بر و نیت و هذا قول اسبیجابی کذا فی الظهیریة **فصل** ایلا سوگند
است بخدا تعالی یا بنحو طلاق بر ترک وطی زن بر وجه اطلاق یا توقیت بمدت چهار ماه
یاده و بر اقل ازین یمین بود نه ایلا و الفاظ او یا صریح اند غیر محتاج به نیت چون

لا اقربک ولا اجامعک یا کنایت که محتاج اند به نیت چون لا امسّک ولا اٰتیک ولا اغشاک
وایلا مکروه است و وطی در مدت لازم است دیانةً والا آثم شود و قاضی او را جبر کند و حکمِ
آنست که اگر در مدت قربان کند ایلا ساقط شود و کفارتِ یمین دهد در سوگند بخدای تعالی
و در تعلیق جزا واقع شود و اگر قربان نکند یک طلاق باین واقع شود و سوگند اگر موقت باشد
ساقط شود والا نه تا اگر او را باز نکاح کند و آن مدت بی رجوع گذرد دومی واقع شود و اگر باز نکاح
کند و همچنین گذرد سیومی نیز واقع شود و بعد از وقوع سه بر وجه مذکور یا تنجیز سوگند باقی باشد نه
ایلا تا اگر بعد از حلاله و نکاح قربان کند در مدت کفارت دهد والا بایلا احد انشود و اگر قربان متعذر
بسبب مرض یکی یا رتق یا صغر یا غیبت یا نشوز زن چنین گوید ایلا را باطل کردم یا مراجعتش کردم
و بعد از قدرت رجوع بوطی کند و رجوع زبانی او رفت انت علیّ حرام در غیر مذاکره طلاق بنیت
ظهار ظهار نزدیک شیخین و هو الصحیح خلافاً لمحمد رحمهم الله تعالی و به نیت سه سه واقع شوند
و به نیت کذب کذب بود دیانةً و ایلا قضاءً و به نیت تحریم ایلا باشد و به نیت طلاق باین
یا رجعی یکی یا دو بانیه واقع شود و همچنین در عدم نیت لیکن از مضمرات گفته که ایلا باشد و هو مختار
الهدایة والکافی والخلاصة و اگر زن این کلام گوید یمین باشد و بتمکین کفارت دهد هر حلال
یا حلال خدا یا مسلمانان بر من حرام در عدم نیت و نیت طلاق بائنه واقع شود و علیه الفتوی
و بقولی صرف کرده شود با ماکول و ملبوس و اگر سوگند خورد بحل و حرمت کسیکه زن ندارد تعلیق
بود نزدیک امام جعفر و سوگند نزدیک امام ابی بکر تا اگر زنی خواهد طلاق واقع شود بر آن
و کفارت دهد بر ین و به ناخذ در خلاصه گفته اگر قایل حلال خدا بر من حرام چهار زن دارد
بر هر یکی واقع شود و فتوی امام اوزجندی و مسعود کاشانی بر آنست که بر یکی واقع شود
و بیان آن به شوهر است و هو الاشبه هرچه بدست راست گیرم بر من حرام تصدیق کرده نشود

در عدم نیت بعد حیب طلاق واقع نشود اگرچه نیت کند لیکن در ظهیری گفته که به نیت واقع شود و بدست چون دست راست ست و بقولی بدست چپ است کما فی الظهیریه کل حل علی حرام یا هرچه مرا حلال ست بر من حرام از نیت تا چاریست و امام محمد گفته اگر نیت یمین کند یا نیتی ندارد یمین باشد و منصرف شود بطعام و شراب و زن داخل نشود مگر به نیت در استحسان و از مشایخ بلخ آمده که داخل شود بغیر نیت و بر قول امام محمد چون نیت کرد و زن در آمد طعام و شراب از یمین بدر نمی آید پس حانث شود به هرچه یافته شود و اگر چیزی از طعام و شراب تناول کند حانث شود و حکم یمین او منقضی گردد تا اگر بعد ازین قربان کند حانث نشود در ظهیری گفته یکی درست دراهم دارد و میگوید این دراهم بر من حرام پس با بهای چیزی خرید حانث شود و به هبه و تصدق نه **فصل** در جامع گفته که ظهار عبارت ست از تشبیه دادن مکلف زوجه خود را بآنچه نظر بسوی او حرام ست از عضو محرم خویش ابدی لی محرمیتا بیدی نسب یا صهریه یا رضاع پس اگر گوید تو مادر منی ظهار نباشد و اگر زنی بشوهر گوید انت علی کظهر امی چیزی نباشد و اگر تشبیه دهد بمزنیه پدر ظهار نباشد نزدیک امام محمد و نزدیک امام ابویوسف ظهارست و هو الصحیح کما فی البرجندی اما مادر مقبله یا منظوره خود نزدیک امام ظهار نباشد بخلاف امام ابویوسف و اگر گوید انت کامی ظهار باشد و همچنین اگر تشبیه دهد بخمر یا خوک یا خون یا مردار یا قتل مسلم یا غیبت یا نمیمه یا زنا یا ربا یا رشوت که این ظهارست چون نیت کند و اگر گوید انت علی کامی رواست به نیت کرامت و ظهار و طلاق و اگر نیت نکند لغو باشد نزدیک امام و هو الصحیح و نزدیک امام محمد ظهار باشد و ظهار مکروه ست و حکم وی حرمت وطی و دواعی او ست تا کفارت مؤبد باشد یا مطلق معلق و اگر موقت باشد

٧٩

مسئلہ ابساسالی وطی در انسال قبل از کفارت حرام است و بعد از سال نه که کفارت بمضی مدت
ساقط شود و زن را که از و مطالبه کفارت کند و حاکم جبر کند او را بحبس و ضرب و نکاح باقیست
و این حرمت نرود مگر بتکفیر تا اگر بعد از شوهر دیگر او را نکاح کند وطی او قبل از کفارت حرام
بود و کفارت لازم شود بعزم بر وطی علیه الفتوی و اگر عزم کند بر حرمت ظهار کفارت لازم
نشود و آن اعتاق بنده است مؤمن باشد یا کافر ذکر یا انثی خورد یا کلان و شرط است که اعتاق
به نیت کفارت باشد و اگر بعد از عتق نیت کند یا هیچ نیت نبود نه و نه بنده کور و کر مادرزاد
و گنگ و دیوانه و مقطوع یدین و رجلین و مقطوع دست و پا از یک جانب اما مقطوع دست و پا
از جانبین و اعور روا است و اگر عاجز بود دو ماه پیاپی روزه دارد با هله و شرط است که در
میان ماه رمضان و ایام منهی نباشد و با فطاره یک روزه بعذر و بغیر عذر از سر گیرد
مگر حایضه که از سر نگیرد لیکن آید تا بایام وصل کند و بوطی در شب بعمد و در روز مطلقا از
سر گیرد و اگر عاجز آید طعام دهد شصت مسکین را بقدر فطرت یا قیمت آن و درین
تملیک و اباحت روا است پس اگر شصت کس را دو وقت بطعام سیر کند یا هر یکی را من
گندم و دو من جو یا تمر دهد روا بود و همچنین اگر شصت روز بیکی دهد نزد یک طرفین بخلاف
امام ابی یوسف اما اگر شصت روزه بیکی دهد در یک روز روا نیست صحیح اگرچه بدفعات
دهد و بوطی درمیان اطعام از سر نگیرد و بنده کفارت بروزه دهد اگرچه خواجه او را مال
دهد و او را منع کرده نشود از روزه و اگر بعد از عتق قبل از تکفیر توانگر شود کفاره
بمال دهد **فصل** عدت طلاق سه حیض است رجعی باشد یا باین بشرط دخول یا
خلوت صحیحه اما قبل از دخول و بعد از خلوت فاسده که از جهت عجز او باشد از وطی اما
از جهت امر شرعی چون روزه فرض واجب شود و همچنین عدت فسخ بعد از خلوت

وشمار این ایذان طلاق نیست نه از وقت خبر و حیضی که در آن طلاق داده محسوب نه
وهمچنین عدت ام ولد که خواجه او بعد از وطی او بمیرد یا او را آزاد کند وهمچنین عدت موطوءه
بشبهه یا بنکاح فاسد در موت و فرقت چون مزفوفه داده پدر و پسر و مادر زن چون
ظن آن حل او باشد چون متعه و موقت و بغیر شهود اما عدت بر قنه و مدبره و مکاتبه
لازم نه اینهمه در حائضه الا عدت او سه ماه است بآنکه اگر در غره باشد والا بایام بر قد
ایام یعنی نود روز و نزد یک صاحبیه اول را بر ابع تمام کند بایام و دو میانه باهله لیکن
از نهایه گفته که بایام است اتفاقا و عدت موت چهار ماه و ده است اینهمه در حره است
اما در داه دو حیض است و نصف مقدر و عدت حامل مطلقا وضع حمل است اگرچه از و
صغیر مرده اما در عدت فار در بائن و سه طلاق ابعد الاجلین است نزدیک طرفین
ونزدیک امام ابو یوسف سه حیض و رجعی عدت موت اجماعا و آیسه که بعد از شهور خون
بیند عدت از سر گیرد وهمچنین حائضه که بعد از یکی یا دو آیسه شود و معتده که شوهر
او را یا غیر او وطی کند بشبهه بروی عدت دیگر است بر وجه تداخل و مبدا عدت عقیب
طلاق و موت است و در نکاح فاسد عقیب تفریق و منقضی شود عدت اگرچه زن نداند
و سوگ دارد وجوبا معتده بائن و فرقت و موت اگرچه قنه باشد یا ام ولد یا مکاتبه
بترک زینت و تطیب و لبس مزعفر و معصفر و ادهان بزیت و جز آن و خضاب و استعمال طیب
والبشیم و اکتحال مگر بعذر چنانچه فقیره که جز چنین جامه ندارد یا سر یا چشم او بدرد آید
یا در موی او موذی افتد پس شانه دهد بدندانه فراخ اما بطرف دیگر نه و سوگ نیست
بر معتده عتق و نکاح فاسد و نه بر صغیره و کتابیه و مجنونه و مطلقه قبل از دخول که او را
عدت نه و نه بر مطلقه رجعیه که او را مستحب است تزین و تطیب و لبس جامه نیکو از جهت ترغیب

شوہر و بر وی نیست خطبہ ہیچ معتدہ مگر بوجہ تعریض چون آنکہ تجمیلہ و بدر نیاید معتدہ رجعی و باین از خانہ در روز و نہ در شب اگرچہ شوہر ورا اذن کند اما معتدہ موت بدر آید در روز و اکثر شب در منزل نماند و عدت کشند در منزل شوہر وقت فرقت و موت مگر آنکہ بیرون آوردہ شود یا بترسد از تلف مال یا انہدام خانہ یا کرائی خانہ نیابد و ناچار ست از سترہ میان وے و باین و اگر منزل تنگ باشد اولی خروج شوہر ست و روا ست خروج زن و ہمچنین اگر شوہر فاسق باشد و نیکو ست کہ قاضی میان ایشان زنی بنشاند کہ قادرہ باشد بر حیلولہ

باب نہم در عتاق

بدانکہ عتاق مستحب ست و فی الحدیث ایما مسلم اَعْتَقَ مُؤمِنًا اَعْتَقَ اللّٰهُ لِکُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا عَنْهُ مِنَ النَّارِ کما فی الطحطاویۃ و لہذا مستحب ست کہ مرد بندہ آزاد کند و زن داہ را و مستحب ست کہ برین کتابی نویسند و دو گواہ گیرند و نافذ نیست مگر از حر مکلف مسلم باشد یا کافر یا مست باشد یا مکرہ نیاز بندہ و دیوانہ و صغیر پس اگر لفظ صریح بود حاجت نیت نبود چنانچہ انت حر یا معتق یا محرر و ہذا مولائی و یا آزاد مگر آنکہ بعد تسمیہ باین لفظ ندا کند اما تو آزاد ری از سن نہ مگر بہ نیت کما فی المختار رانت حرۃ بتا بندہ را و انت حربی تا داہ را آزاد شود و ہو المختار کما فی المختار و اگر لفظ کنایت باشد حاجت باشد بہ نیت چون لا ملک لی علیک و آزاد نشود بی نیت باتفاق بقول ہذا ابنی و ہذہ بنتی مر اصغر ممکن الولادت را معروف النسب باشد مانند و ہمچنین اکبر را نزدیک امام بخلاف صاحبیہ و برہمین خلاف ست بندہ بنتی بندہ او بندہ ابنی داہ را بقولی و بقولی باتفاق آزاد نشود و ہو الاظہر و ہذا عمی و خالی بندہ عمتی خالتی آزاد شود و ہذا اخی و اختی نہ و بہمہ روایتے از امام آزاد شود چون ہذا اخی لا بی و امی ہذا جدی اکبر و ہذہ جدتی کبری باتفاق آزاد شود و اصغر و صغری را نہ یا ابنی یا اخی

آزاد شوند به بجه پسر بر صحیح و نه بیا بابا و نه بیا بنی و یا بنیه و کسیکه مالک شود از رحم محرم
را یا آزاد کند از برای خدا یا شیطان یا بت یا اضافت کند عتق را بملک یا شرط و یافته شود
آزاد شود و بنده حربی که اسلام آرد و باینجانب آید آزاد شود و حمل تابع مادر است در ملک و
عتق مگر ولد داده از خواجه یا پدر او و یا از پسر او که آن حره است تا اگر حری تزویج داد خود را
بولد خود که بنده غیر است باذن وی هر فرزندیکه ازو متولد شود از وی آزاد شود اگرچه هر دو بندگان
اگر بعض بنده خود را آزاد کند آنقدر آزاد شود و در باقی سعایت کند و او اکنون چون مکاتب
است لا یباع ولا یورث ولا یورث و لا یتزوج ولا تقبل شهادته و هو حق بمکاتبه و وی آزاد
شود بسعایت و اعتاق لیکن بعجز بنده نگردد و باید که ولی باقی او را آزاد کند اینهمه نزدیک
امام است و هو الصحیح و نزدیک صاحبیه کل آزاد شود و بروی سعایت نی و اگر یکی بنده شریک
حصه خود را آزاد کند بی اذن شریک روا بود که شریک دیگر او را آزاد کند یا مکاتب یا مدبر
سازد یا از بنده سعایت طلبد در قیمت آنحصه و ز اعتاق بی رجوع بر اول یا از اول
ضمان کشاند قیمت او را روز اعتاق اگر موسر بود ای مالک آنقدر جز ملبوس و قیمت طعام
یکروزه هو الصحیح و رجوع کند بر بنده اینهمه نزدیک امام است و نزدیک صاحبیه بتضمین
در غنی و سعایت در فقیر اگر اذن نکرده و کسیکه مالک قریب محرم شود با غیری حصه او آزاد
شود و بروی ضمان حصه شریک اگرچه موسر بود و شریک وی اند که این پسر اوست یا نه از
نزدیک امام است و نزدیک صاحبیه بتضمین در غنی و سعایت در فقیر مگر در ارث که در وی باتفاق
ضمان نیست در شرح گفته انتج ربه بنیت آزاد شود و الا نه نفس بنده تو بنده بخشید یا فروخت آزاد شود و قول
کنند بانیه عتقک لله آزاد شود و هو المختار کما فی الظهیریه انت حر انشاء الله صحیحه اهل الدنیا احرار
یا اهل فرغانه داو از ینهاست بر مختار به بیگی گفتند که این غلام آزاد کردی بسر اشارت کرد که آری ع

فی الظهیریه گفته همه بندگان که درین سرای اند آزاد و بندهٔ وی در بهشت باتفاق
آزاد شود و فرزندان آدم همه آزاد باتفاق نه **فصل اول** در جامع گفته مدبر کسی
که معلق کرده شود عتق او را اگرچه در اکراه هستی بمطلق موت چون انت حر یا مدبر بعد
موتی یا مع موتی یا اذا مت فانت حر یا بموت تا مدتیکه در غالب مع تقبل آزان
باشد انت حر ان مت الی مایة سنة اما الی مایتی بر مختار مطلق ست و حکم او آنست
که بیع و هبه و رهن او روا نباشد اما استخدام و استیجار و وطی او روا است و همچنین انکاح
او اگرچه باکراه و مهر وارث او خواجه است و چون خواجه بمیرد مدبر از ثلث مال او آزاد
شود بعد از دین و اگر از ثلث بیرون نیاید اگر ورثه اجازت کنند آزاد شود و الا سعی کند
در زاید از ثلث قیمت مدبر انه و اگر بر خواجه دینی بود مستغرق سعی کند در تمام قیمت مدبر
و آن نیمه قیمت قن است بر مختار و به یفتی و اگر درین سفر یا ازین مرض یا درین سال
بمیرم یا تا ده سال وی آزاد مدبر نشود در بیع و همه تصرفها در و روا است لیکن اگر قبل
از بیع شرط یافته شود آزاد شود از ثلث مال او و سعی کند در مازاد و اگر بر وی دینی
باشد مستغرق سعی کند در تمام قیمت خود **فصل ۲** ام ولد داهی است که از خواجه
فرزند آورده و او را دعوت کند یا از نکاح پس مالک وی شود و حکم او چون مدبر است
مگر آنکه بعد از موت خواجه از کل مال آزاد شود و سعایت نکند دین را و را چون آزاد
گشت فرزندانی که از غیر خواجه آرد نیز آزاد شوند کما فی السراجیه و نسب فرزندان
داه جز بدعوت ثابت نشود و چون یکبار دعوت کرد بعد ازین ثابت شود اگر حلال
الوطی باشد و الا لا چنانچه ام ولد مکاتب کند و بعده او را فرزندی آید نسب او
ثابت نشود و همچنین داه مشترک میان دو کس که او را فرزندی آید و هر دو او را دعوت

گردند تا وی از هر دو شود بعد ازین اگر دیگر فرزندی آید نسب او بی دعوت ثابت
نشود و همچنین اگر تحت زوجی باشد بالغ نه چون زیر کودک کما فی البرجندی لعدم از
دعوت یکی دیگر را منتفی نشود اما اگر خاموشی شود تا روزی گذشت فرزند او را لازم
شود نفی نتواند کما فی البرجندی اگر مولی گوید که این حمل از منست ام ولد شود لیکن در
برجندی گفته آنگاه که ولد بر شش ماه آرد اما بر اکثر نه ام ولد بعد از عتق ولد آورد نسب
او ثابت شود و این تا دو سال است **فصل** کتابت مستحب است اگر در آن خیر باشد
ای امانت و رشد بر تجارت و قدرت بر کسب و الا افضل ترک آنست که مکاتب نکند
و آن عبارت است از آزاد کردن بنده در حال و ذات او را نزدیک ادای مال
و چون مکاتب کند بر مال معلوم معجل باشد یا منجم یا مؤجل و وی قبول کند صحیح باشد
و بدر آید از دست او نه از ملک او و درست مکاتب را و ولد و بنده و داه او را تجارت
مانند مضاربت و شرکت و اجارت و استیجار و استقراض و ابضاع و استبضاع و رهن
و ارتهان و استعارت و بیع و شرا اگرچه بغبن فاحش نزدیک امام و نزدیک صاحبین بیع
و شرا بغبن فاحش روا نه و همچنین بیع محابات درست است او را سفر اگرچه شرط عدم سفر
کند و کتابت بنده خود و انکاح داه خود به بنده غیر نه انکاح به بنده خود مطلقا و نه تزویج
او نفسه و نه توکیل مگر باذن مولی و اگر آزاد شود قبل از اذن نکاح نافذ شود و نه هبه
اگرچه بعوض و نه تصدق او مگر کم از درم و نه تکفل او و نه اقراض او و نه اعتاق او اگرچه
بمال و نه انکاح او و چون مکاتب از نجمی عاجز آید اگر اداء آن باشد و امید وصول آن
بود حاکم او را عاجز نکند تا سه روز و الا عاجز کند او را نزد یک طرفین هو الصحیح و
بقول امام ابو یوسف تا دو نجم او را عاجز نکند و فسخ کند کتابت او را بطلب خواجه

بی رضای او و یا خواجه خود فسخ کند برضای او و احکام بندگی او باز گردند و آنچه در ملک او

بود ملک خواجه شود و مکاتب از وقا مُر و فسخ کرده نشود و بدل از و داده شود و او در آخر جسات

آزاد شده و ولدیکه در آن زاده آزاد شود و الا فسخ شود تا اگر کسی تبرع کند ببدل قبول کرده

این قول امام ابی بکر اسکاف ست و بقول فقیه ابی اللیث بحکم فسخ و علیه الفتوی کما فی المضمرات

تا اگر کسی قبل از حکم بدل دهد آزاد شود و کما فی البرجندی و حلال ست خواجه را ماخوذ از صدقه

قبل از عجز داده یا بعد از و بتحقیق و منفسخ نمیشود کتابت بموت مولی و بدل بورثه دهد و اگر بعضی

آزاد کنند نشود و اگر همه آزاد کنند رایگان آزاد شود و ابراء و هبه مانند آن چون عتاق است

باب نهم در ایمان

بدانکه سوگند بر دو قسم ست یکی قسم بخدای تعالی و دیگر جمله شرطیه

و این سوگند نزدیک جمهور مکروه نیست اما آن باتفاق مکروه نیست اگر چه تقلیل آن اولیتر است

لیکن اکتفا به گفته سوگند نخورد بخدای تعالی مگر نزدیک ضرورت و این بر سه گونه ست یکی

غموس که سوگند کند بر امر گذشته بدروغ بعمد و درین بزه است و رافع او نیست مگر توبه بضجر

و استغفار دیگر لغو که سوگند کند بظن که چنین است و چنان نبود و درین امید عفوست

دیگر منعقد که سوگند کند بر آینده و درین کفارت ست بحنث اگر چه حلف یا حنث بسهو بود

یا باکراه و همچنین اگر گاه حنث بیهوش بود یا مجنون کما فی الهدایه و آن اعتاق رقبه است اگر چه آبق باشد

یا بنده گاه مجنون گاه هشیار لیکن در هشیاری کما فی الخلاصه یا اطعام ده مسکین بقدر فطره و باقی

احکام این دو نوع چون ظهار ست یا کسوت ایشان و در خلاصه گفته نو باشد یا کهنه ممکن بود

نفع از وی بیش از نصفت نو ای بیش از سه ماه و در جامه اعتبار حال قابض است اگر او را صالح

بود روا بود و الا نه و بقولی اگر صالح او ساط بود روا باشد و هو الاشبه در برجندی

گفته جامه همه کرا که تن او را بپوشد نزدیک شیخین روا و لی آنچه بوی نماز روا بود نزدیک

امام محمد در جامع گفته که عمامه در ظاهر روایت روا نه و سراویل روا نه مطلقا و هو الصحیح کما فی الخلاصه و از امام محمد آمده که مرد را روا است نه زن را و اگر از ین سه چیز جا جز آید ای عین منصوص در ملک او نبود و نه مقدار ی فاضل از کفاف ای خانه سکونت و جامه پوشیدن و قوت یکروزه کما فی البرجندی سه روز پیاپی روزه دارد تا اگر از جهت مرض یا حیض گشاید از سر گیرد ال دارد و دین روزه او بعد از ادای یمین واجب است و قبل از ین اختلاف است و تاخیر کفارت بنه است و بموت و قتل ساقط نشود اما کفارت ظهار ربا خود ساقط شود کما فی الظهیریه و کفارت قبل از حنث روا نه پس تقدیم باز گرداند اگر سوگند کند بر گناه بقسم یا بشرط چون و الله لا اکلم ابی تا آن کلمته فعلی نذر واجب است که خود را حانث کند بعده کفارت دهد و کفارت نیست در سوگند غیر مکلف اگرچه گاه حنث مکلف باشد و ملک بتحریم حرام نشود اما چون انکار کند کفارت دهد

فصل احلف بخدای تعالی سوگند است و همچنین بنامی از نامهای او اگرچه مختص باو نبود و مردم با و سوگند نخورند چون الرحمن الرحیم الحق هو الصحیح و بقولی غیر مختص سوگند نیست مگر به نیت و خطا در اعراب مانع نه سوگند بصفتی از صفات که سوگند بآن خورده میشود سوگند است چون عزت الله و جلاله و عظمته و قدرته نه سوگند بغیر خدای تعالی چون پیغمبر و قرآن و کعبه و شریعت و نماز و عرش که حرام است و از فاروق و ابن مسعود آمده رضی الله تعالی عنهما که سوگند بغیر خدای تعالی شرک است و آنچه غیر خدای تعالی است بآن سوگند خورده بغیر از ذات و صفات آن از لیل و صبح بنده بآن سوگند نکند و نه سوگند بصفتی که سوگند بآن متعارف نبود

چون رحمت و رضا و سخط و عذاب و علم لیکن در خلاصه گفته که این سوگندست لعمر الله و عهد الله و عهد کردم و پذیرفتم و اقسم و اشهد سوگندست اگرچه بالله نگوید اما لعمر فلان باتفاق کبیره است لیس بر حالف واجبست که حانث شود که برین نزدیک بعضی کفرست لیکن سکارمی از صدیقه گفته رضی الله تعالی عنها لعمری ما اعتمر رسول الله فی رجب حلی نذر علی یمین علی عهد سوگندست اگرچه اضافت نکند بخدا تعالی و سوگند میخورم سوگندست نه سوگند خورم بخدا که این وعده است لیکن از محیط گفته که سوگندست و نه سوگند میخورم بطلاق و نه سوگند خورم بطلاق زن و نه سوگند خوردم اما سوگند خوردام اخبارست اگر صادق باشد حانث شود و الا نه و حقا و حق الله بر صحیح نه لیکن از قاضی خان گفته که حقا باراده نام خدای تعالی یمین بر صحیح و بحق الله سوگندست بخلاف و بحق رسول الله نه اتفاقا و همچنین بحق کعبه و اسلام و مساجد و قرآن لیکن در دستور گفته که سوگند بقرآن درین زمانه سوگندست بر ما خوذ و حرمت الله نه لیکن در سرخسی گفته بحرمت خدا تعالی سوگندست و علیه فتوی الامام ظهیر الدین المرغینانی اینهمه آنگاه که فصل در میان مقسم به و مقسم علیه نبود اگرچه بسکته تا اگر یکی گفت بگو بایزد وی گفت بایزد باز گفت که روز آدینه آی گفت روز آدینه بیایم و نیاید حانث نشود در ظهیری گفته بالله العظیم که بزرگتر از بالله العظیم بنیت سوگندست و صفت فاصل نشود و خدا یرا و پیغامبر را بذیرفتم نه که غیر یمین فاصلست یکی دیگر را سوگند داد وی سوگند خورد بغیر نیت مستحلف اگر سوگند مثل طلاق و عتاق باشد اعتبار نیت حالف راست ظالم باشد یا مظلوم اگر سوگند بخدا بود اگر حالف مظلوم بود نیت اوست و الا نیت مستحلف و آین قول طرفین ست اگر چنین کنم یهودیم از حج یا نماز کرد بفعل بروی چیزی نی

در مضمرات گفته بیزار باشم از خدای تعالی اگر چنین کنم سوگندست لفعل کافر باشد اگر نزد وی چنان ست که بفعل کفرست والا کفارت یمین نه کفر در خلاصه گفته بیزاری از قبله یا روزه برمختار سوگندست و همچنین بیزارم از کتاب و آنچه بیزاری از و کفر بود و بیزارم از آنچه درین کتاب ست سوگندست اگر در و بسمله بود اگرچه کتاب حساب یا فقه بود و بیزاری از شفاعت براصح نه بیزارم از توریت و زبور و انجیل و فرقان یک سوگندست و بیزارم از توریت و بیزارم از زبور و بیزارم از انجیل و بیزارم از فرقان چهار پس اعتبار صیغه بیزاری است صاحبت نمی‌خواهد که زنی دیگر خواهد و اهل این با وجود آن ایامی آرند وی آنرا ببقره گفت اند و سوگند کرد هر زنی که در مقبرست او را طلاق واقع نشود و همچنین در عتاق اگر با پدر سخن کنم آنچه در ملک منست صدقه باشد حیله آنست که املاک خود را بدست معتمدی فروشد بجاره بچیده پس سخن کند و وی بیع را بخیار رویه رد کند و حیله دیگر آنست که بدیوار بگوید ای چنین کن یا ای دیوار چنین بود تا وی کند یا داند و هنیت واقع عبدالرحمن بن عوف با عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنهم شد فلان آشکار نکنم نلفظن بیکی حانث شود و بعد از ظهور با علم یکی نه جماعتی بخانه یکی افتادند و مال بردند و سوگند دادند که نام نگوید اگر بنویسد حانث میشود حیله آنست که اسامی بنویسند و بر وی نام هر یکی گویند وی لا گوید و نزد یک نام آنها خاموش ماند یا گوید نمیگویم حرام نخورم پس هر نام مغصوبه طعام خرید و خورد نه اما آثم ست و با کل نان مغصوب حانث شود و اگر با ثمن مغصوب خرید و خورد نه و باکل گوشت سگ بوزنه و غلیواز بر ما نخورد نه و باکل حرام در اضطرار برمختار شود که حرمت باقی ست و بزه موضوع یکی را بادشاه بتهمت گرفت بعده دیگری را تا او را سوگند دهد بعلیم عزما و اقربای وی تا چیزی از ینها بنا حق گیرد سوگند نکند و

٨٩

وحیله اینست که نام او بگیرد و نیت غیر کند که این نزدیک خصاف روایت است اگرچه در ظاهر روایت روا نه و در ظالم فتوی بر قول خصاف است یکی بر سرای کسی آمد این سوگند خورد نمیدانم که کدام جا است ای کدام جای خانه من نگویند ابراهیم نخعی از حجاج متواری بود دو خط مد ورکشید و نهادم گفت بگو اینجا نیست ای درین خط سوگند کرد در نصف رمضان که با فلان تا شب قدر سخن نکنم اگر اختلاف علما نمیدانند شب قدر بیست و هفتم رمضان است و الا نزد یک امام سخن نکند تا آخر رمضان قائل که این شب نزدیک امام در رمضان است اما گاه متقدم می افتد و گاه موخر و نزد یک صاحبیه تا وقت سوگند از قابل که نزد ایشان شبی است معین بی تقدیم و تاخیر و در مختار الفتاوی گفته و الفتوی علی الاول تنبیه سوگند نیت مگر چون یکسر گوید و قصد یمین کند و بقولی سوگند است مطلقاً کما فی الخلاصه نخواهم از نهادِ فلان و وی مر آن آن دختر ندارد بعده آورد بزوج او حانث نشود مردی یکمن گوشت خرید زن گفت که این کمتر است از من و سوگند کرد و آن گفت اگر من نباشد ترا طلاق قبل از وزن نیز پدید هیچ یکی حانث نشود و کسیر خود را نیم و ماموراو زده نه بخلاف بنده که در منفعت خواجه است و در آن پسر او در سرای گفته مردی خواست که بیش یکی بر خیزد وی گفت والله اگر بر خیزی بقیام بر روی خیزیه و اگر حانث نشود در سوگندهای بسیار هر یکی را کفارت است لیکن در جامع از شهاب الائمه گفته که تداخل شود **فصل** اگر نذر کند تقربی که از جنس او فرضی باشد مقصدی چون لله علی حج او اعتکاف او نذر و نیت

براى خداى بر من حج است يا اعتكاف يا نذر ١٢

چیزی معین کند چون صدقه وفا لازم باشد و از عهده او بکفارت بر نیاید اما اگر نذر کند بقرارت قرآن یا نماز جنازه یا بنای مساجد یا سقایه یا عیادت مریض یا زیارت قبور یا قبر پیغمبر علیه السلام یا اکفان موتی یا تطلیق زن یا تزویج فلانه لازم نشود و اگر نذر کند

کفن دادن ١٢ طلاق دادن ١٢ نکاح کردن ١٢

جلد ثانی

معلق لشبر ملکیه وجود آن میخواهد چون آن قدم غایب او شفی الله مریضی او مات عدوی
لله علی صوم سنة بوجود آن وفا کند و از عهده او بکفارت بدر نیاید و از امام امده کردی
رجوع کرده از وفا در نذر مطلق و معلق بسوی کفارت و اگر وجود آن نمیخواهد چون ان
زنیت یا شربت فعلی حجة وفا کند یا کفارت دهد هو الصحیح لیکن از صغری گفته که امام
رجوع کرده از وفا بسوی کفارت و همین ست اختیار سرخسی و به نفتی علی صدقة بر و بیت
صاع از گندم تصدق کنم بابن یا بیه بر فلان سوزیس تصدق کرد بیاتیه دیگر بر مسکینی قبل
از آن روز روا بود در سراجیه گفته که نماز گزارم فلان جای روا است که جای دیگر گزارد در
ظاهر روایت اصول و از امام ابیوسف آمده اگر جای بی نذر فضل باشد از جای دارد روا نبود
بود فرد انماز گزارم یا روزه دارم و امروز کرد روا بود نزدیک شیخین خلافا لمحمد بنجار اتصدق
کنم و جای دیگر دا د روا بود با تفاق فلان ماه روزه دارم تتابع لازم ست مطلقا و همچنین در
غیر معین اگر پیوسته گوید و الا نه اما در اعتکاف تتابع لازم ست مطلقا و بحیض تتابع نرود و بند
اکثر از مملوک لازم نشود مگر مملوک در مختار اگر چنین کنم صد درم از مال من صدقه و چون کرد
ده درم دارد همان و اگر چیزی ندارد چیزی نه و در تاتارخانی گفته که اگر عرضی دارد
و یا خادمی برابر صد یا زیاده آنرا بفروشد و تصدق کند و علی الف حجة لازم ست که
تا زنده باشد هر سال حج کند باب یازدهم در بیع در جامع گفته که بیع مبادله مال
بتراضی منعقد میشود با ایجاب و قبول که بلفظی ماضی باشند چون فروختم و خریدم و همچنین بلفظی
حال بر صحیح و شرطست که هر یکی کلام دیگری شنود و قبول بعد از ایجاب تکلم کند تا اگر معا گوید منعقد نشود
و پدر مال خود را بدست پسر صغیر خود بفروشد یا بخرد منعقد نشود ولی هر دو بقول بر صحیح چون
گوید بعته او اشتریته من مال ولدی عقد تمام شود و همچنین وصی که بفروشد

۹۱

مال یتیم را برای خود یا قاضی بامر او و در انعقاد بیع بی ذکر ثمن و در روایتی و بتعاطی در
نفیس که کثیر القیمت باشد چون داه و خسیس که قلیل القیمت باشد چون نان و گوشت و بقولی
در نفیس منعقد نشود و صحیح اولست و قبض یکی از بدلین بر صحیح بسند است و شرط است که قبول
در مجلس ایجاب باشد و اگر یکی قبل از قبول برخیزد ایجاب باطل شود تا بقبول بعد هی بیع تمام نشود
کما فی البرجندی و در حالت مشی اگر سکته میان کلامین نشود بر اصح منعقد شود و همچنین در سوار
بر یک دابه باشند یا بر دو بخلاف کشتی کما فی السراجیه و نزد یک وجود هر دو بیع لازم شود بی خیار
مجلس و حاجت قبض نه و مبیع اگر حاضر باشد اشارت کفایت کند حاجت بذکر قدر و صفت
نه و غایب اگر بنمونه معروف میشود چون کیلی و وزنی رویت او چون رویت کل است
مگر چون مختلف باشد که اینجا خیار عیب است و الا همه اوصاف او ذکر کنند و مشتری را خیار رویت
است کما فی البرجندی و ثمن اگر حاضر است اشارت کافی است و الا ذکر قدر و صفت
لازم است فروختم بده خریدم بنه و قبض کردند بیع بنه باشد که اعتبار کلام اخیر راست
کما فی المختار و مضر نیست جزاف در بیع مکیل و موزون مگر در جنس بجنس و اگر قدر و جنس
ثمن گوید نه صفت بر رواج اشهر واقع شود و اگر رواج نقود برابر باشد فاسد شود
اگر در مالیت اختلاف باشد و الا روا بود یکی توده کیلی فروخت هر پیمانه بدرمی در یکی روا است
و در باقی نه مگر چون معلوم شود عدد کل در مجلس بکیل یا بتسمیه که این زمان روا شود و مشتری
را خیار تکشف است و همچنین در زرعی و عددی متقارب اما متفاوت چون اغنام و ثیاب
هیچ را یا هر گزی را بدرمی فروشند در کل فاسد شود اینهمه نزد امام است و نزد یک صاحب
در همه روا است و در هر دو صورت بی خیار رویت و علیه الفتوی لیکن در برجندی گفته که
خلاف انگاه است که بیان نکند جمله ثمن و جمله رمه را و اگر یکی از اینها را بیان کند باتفاق

روا بود اگر مجموعی از معدود یا موزون یا مکیل فروخت مثلاً صد عدد یا صد من یا صد
پیمانه ست بمقابله صد درم پس اگر کم برآید مختارست در اخذ باقی بحصه و فسخ بیع
اگر چیزی از مبیع قبض نکرده والا نه بلکه بحصه گیرد و اگر افزاید بایع راست اما در عددی
چنانچه جامه فروشد که ده گزست بده درم وحصه هر گز بگوید مخیرست در اختیار اقل
بکل و فسخ و اگر بیشتر مشتری راست بی خیار بایع در قضا نه در دیانت و اگر گوید چنانچه
هر گز بدرمی مختارست در اخذ بحصه و ترک مطلقاً و اگر کسری کم یا افزون شود نزد
امام محمد بحصه ستاند و مختارست و نزدیک امام ابویوسف [illegible] یا زده اگر خواهد که وی
کسر را تکمیل سکنید و نزدیک امام نه اگر خواهد بده بی خیار هو الاصح کما فی البرجندی
و روا ست بیع گندم و جو در خوشه و باقلا و کنجد و برنج و جوز در پوست اول اگر بخلاف
جنس باشد والا نه و دیاس و تذریه بر بایع ست و بیع میوه قبل از ظهور صلاح او و بعد
آن و صلاح آنست که ماکول حیوانی تواند شد ولازم ست بر مشتری قطع آن در
حال و اگر بر درخت گذارد با مراوی بی شرط روا بود و فضل حلال ست اگر امر نکند تصدق
کند بفضل مگر چون بغایت پختن رسیده باشد تا درخت را باجازت گیرد و اگرچه این
اجاره باطل ست اما اگر شرط کند بیع شکنید نزدیک شیخین و علیه الفتوی کما فی النهایة
و نزدیک امام اگر صلاح بعض آغاز شده و صلاح باقی قریب آید نه و علیه الفتوی کما فی المضمرات
اما بیع میوه قبل از ظهور او روا نه چنانچه میوه با بجز د بعض او هنوز بر نیامده و امام
فتوی داده اند بر جواز به تبعیت موجود چون از معدوم بیشتر باشند اما نزدیک امام
اصح اول ست کما فی المختار اما اگر درخت نیز بدست مشتری بفروشد تا باقی در ملک
او بر آید باتفاق روا بود و همچنین اگر موجود به بعض ثمن خرد و تا خیر کند بیع باقی

تا وجود او و اگر خرما بر درخت فروخت و قدری معلوم از و استثنا کرد بیع فاسد شود و در تتمه آ
گفته که این روایت حسن است و در ظاهر روایت روا است و اجرت کیالی و وزان و عداد بر
بایع است و همچنین اجرت ناقد ثمن در روایت ابن رستم و در روایت ابن سماعه بر مشتری است و به
یفتی الصدر الشهید و اجرت وزان ثمن بر مشتری است در مضاربت جامع گفته که بیع
بر بایع است و شاگردانه بر مشتری فصل اول در جامع گفته صحیح است خیار شرط اگر چه بعد
بیع باشد هر دو را و هر یکی را سه روز و کمتر نه بیشتر نزدیک امام هو الصحیح لیکن اگر در سه اجازت
کند روا شود و نزدیک صاحبین خیار در اکثر از سه روا است اگر تعیین مدت کند فروخت بشرط
آنکه اگر ثمن تا سه روز یا کمتر ندهم بیع درمیان نباشد روا بود نزدیک هر سه نه اکثر نزدیک
شیخین و نزدیک امام محمد روا بود کما فی الهدایه اما اگر در سه دهد روا شود و الا بر صحیح فسخ
نشود تا اگر مشتری آزاد کند و در دست وی باشد نافذ شود و اگر در دست بایع باشد نه و
خیار مطلق و موقت بوقت مجهول بیع را فاسد کند و همچنین خیار مؤبد کما فی التحفه و مبیع از
ملک بایع با خیار وی بدر نیاید تا اگر در دست مشتری در مدت خیار هلاک شود قیمت دهد در
قیمتی و مثل در مثلی چنانچه در مقبوض بقصد شرا و این آنگاه مضمون است که ثمن مسمی باشد
تا اگر گوید اینجا مه میبرم اگر خوش آید بگیرم هلاک ضمان نکشد و اگر بده ضم کند قیمت لازم آید
و علیه الفتوی اما اگر در دست بایع هلاک شود بیع فسخ شود و بر مشتری چیزی نه کما فی البرجندی
و با خیار مشتری بدر آید پس هلاک نزد وی ثمن لازم آید اما در ملک مشتری در نیاید نزدیک امام
بخلاف صاحبین پس احکام ملک چون عتق قریب و فساد نکاح مشترات ثابت نشود خلافا لهما بنده بخیار خریده
کرده نشود بر دفع ثمن و نه بایع بر دفع مبیع و اگر یکی از او دیگر برا جبر کرده شود و فسخ صاحب خیار رفع خیار نکند
مگر چون دوم در مدت خیار بدان عالم شود اما حضور و رضا در فسخ شرط نیست و اگر بعد مدت

آنرا ابدا اند عقد تمام باشد و نزدیک امام ابو یوسف علم دوم شرط نیست و این خلاف در
فسخ قولیست اما در فعلی باتفاق شرط نیست چنانچه وطی و تقبیل مبیع و اعتاق چنانچه از
مشتری و هبه او و اجاره او و همچنین از بایع بالتسلیم و اگر وی در آن مدت مجنون شود و این
از کسی خواهد تا از خصمی گیرد تا بروی رد کند بقول قاضی نصب کنند و بقول آن اختیار بصیر
صحیح است و این اختیار عبد الله بلخی اما اجازت صاحب خیار موقوف بر علم نیست و ساقط شود
خیار بمضی مدت و موت صاحب خیار نه صاحب وی یا اغما و جنون او در مدت و اگر هشیار شود نه
چنانچه بسکر خمر و بنج و بدال بر رضا چون وطی غیر منکوحه و تقبیل و مس و نظر بفرج بشهوت
و اسکان مرمت و بنا و تجصیص و رعی ماشیه و کری جوی و رکوب خاص اما سواری تا نظر کند
بسیر او یا برای و یا سقی یا اعلاف نه و استخدام داد مکرر اگر از یکنوع باشد و الا نه و هبه
و اجاره و همچنین اعتاق و توابع او و استشفاع باو کما فی البرجندی و خریدن دو بنده
بخیار در یکی روا است اگر ثمن را تفصیل کند و محل خیار را معین سازد و در سه صورت باقیه نه
و بنده که او را بشرط کتابت و حرفت خرید و چنان نیافت همان ثمن بگیرد یا ترک کند
اگر ممکن بود و الا رجوع کند بنقصان و هو الاصح کما فی شرح ابی المکارم و همچنین اگر سرای
یا زمینی خرد بشرط آنکه در وی چندین خانه یا جریب است و کم باید و سرای یکی از این دو یا سه
مثلا بشرط تعیین مشتری و زیاده نه و این خیار تعیین است و در جواز این خیار شرط بر صحیح
شرط نه تا اگر خیار شرط نباشد خیار تعیین بسه روز موقت باشد نزدیک امام و بمدت معلوم
نزدیک صاحبین کما فی الهدایه و خیار تعیین از بایع نیز روا است بر اصح
در هدایه گفته اگر یکی بعد قبض مشتری هلاک شد یا معیب گشت بیع
لازم شود بثمن مذکور و آن امانت است و اگر هر دو هلاک یا معیب شدند نصف ثمن هر یک

لازم شود و اگر سعا گوید و اگر بیشتر پس بود آن مبیع بود و این امانت در وقایه گفته خیار
شرط دو مشتری برضا یکی ساقط شود و همچنین خیار عیب و رویت و نزدیک صاحبین
در جامع گفته خیار تعیین و عیب موروث شود نه شرط و رویت **فصل** و هست شرای
نادیده و مخیر است بعد رویت اگرچه قبل از و اجازت کرده شود و هو الصحیح و علیه الفتوی
و اگر قبل از و فسخ کند تواند کما فی البرجندی و در فسخ حاجت بقضا و رضا نیست
اما بحضور بایع نزدیک طرفین شرط است و بیع نادیده نیز رواست اما وی خیار
رویت ندارد در ظاهر روایت و باطل شود خیار رویت و شرط بتعیب حقیقی و حکمی قبل
از رویت و بعد از و تا اگر شیر نادیده خرد و بایع بخانه او آورد بعد از رویت میخواهد که رد
آن کند نتواند که محتاج است بحمل و این بمنزله عیبی است که نزدیک مشتری نو شده و همچنین
بمبیع بر مختار فقیه ابی اللیث کما فی البرجندی و نزدیک امام محمد اگر خرما نادیده بری خرید
و بکوفه آورد وی از بنجا رد نکند اما بهر جای بازبرد و از آنجا رد کند و بتصرفی که بآن حق تعالی
یابنده ثابت شود مطلقا چون بیع بغیر خیار بایع و عتاق و فروع او و اجاره و رهن و
هبه بالتسلیم اما تصرفی که بآن حق غیر ثابت نشود چون بیع بخیار بایع و مساومت و هبه
بی تسلیم مبطل است بعد رویت نه قبل و اعتبار رویت مقصود است چون روی رود داده و بیند
در روی چهارپایه یا بسرین او و نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد بروی یا اعتبار این
و بروی آنرا و در جامه جای علم در معلم و ظاهر در غیر او و در جامه دو رویه رویت هر دو
روی و در عددیات متفاوته هر یکی و در متقاربه چون جوز و بیض رویت بعض سبب است
اگر باقی چون مرئی باشد و همچنین مکیل و موزون که در یک آوند باشند و همچنین در
دو و اگر متماثل باشند نزدیک عراقیه و الا مخیر است و چون رد کند همه را رد کند بر صحیح

تا تفرق صفقه نشود و در بیع دار رویت همه خانها مقصودی بار رویت همه صحن نه رویت منزله و علو مگر در شهری که اینهم مقصود باشد و بقولی رویت همه شرط است و هو الاظهر و الاشبه و نظر وکیل بشرا معتبر ست تا اگر مرئی موکل خود را خرد و یرا خیار باشد غیر معین و در معین نه و همچنین وکیل بقبض مشتری غیر مرئی نزدیک امام پس بعد از رویت این موکل رد او نتواند و نزد صاحبیه تواند این انگاه که مقبوض مکشوف بود و الا بمجرد قبض خیار مشتری نرود و همچنین خیار عیب بقبض او باطل نشود اما رویت وکیل بر رویت چون رویت موکل نیست و نه نظر رسول بشرا یا قبض و عقد نابینا روا ست و خیار او بمس ملموس و بشم مشموم و بذوق مذوق و وصف عقار ساقط شود تا اگر بعد ازین بینا شود رد نتواند و در روایت احسن از امام وکیل کند بصیر را تا قبض کند او را و هذا اشبه بقوله و مشتری مرئی مخیر ست در تغیر و الا نزد قول بایع ست در نا تغیر با سوگند و بینه بر مشتر یست و این انگاه که مدت قریبه بود و اگر دآ جوان دید و بعد از بیست سال خرید قول مشتری باشد لیکن در برجندی گفته اگر در آن مدت تفاوت غالب نباشد قول بایع ست و الا قول مشتری و علیه الفتوی و قول مشتر ست در نارویت با سوگند و گواه بر بایع با ری خرید و از آن جا به کشید و بفروخت یا بخشید بعیب رد کند نه بخیار رویت و شرط کما فی الکنز

فصل ۳ کسیکه مشتری عیبی یابد که نزدیک بایع بود و آنرا نزدیک بیع و قبض ندیده و یا دیده اما آن زمان عیب ظاهر نبود و بعده ظاهر شد و یرا هست که رد کند برضا بایع یا بقضای قاضی یا بهمه ثمن گیرد اما امساک او و حط بعض ثمن روا نه اینهمه انگاه که قدرت ازاله عیب بی مونت نبود و مبیع بازاله ناقص شود و الا رد نکند و آنچه در نقصان قیمت باشد نزدیک تجار عیب ست چون اباق و دزدی و بول بر فراش در غیر سفر شرط نه و اگر از محله و قریه بشهر و دا اباق نباشد و عکس اباق ست

وسرقه اگرچه ده درم نباشد خواه از مولی و خواه از غیر لیکن سرقه ماکول از مولی برای
خوردن عیب نیست اما از غیر مولی یا برای تجارت عیب نیست کما فی البرجندی و این هر سه
از کودک عاقل عیب است و از بالغ عیب دیگر اما از غیر ممیز چنانچه کم از پنج ساله پس اگر بنده کودک را
یا یکی ازین سه فروخت و هم در صغر در دست مشتری عود کرد رد کند و بقولی عود شرط نه و
الاول هو الصحیح و اگر در کبر عود کرد نه اما بنده کلان را یا یکی ازین سه فروخت و باز نزد مشتری
عود کرد رد کند کما فی البرجندی و جنون صغیر که مطلق باشد و این همه حال عیب است پس بعود
او در صغر یا کبر نزدیک مشتری رد کند و اگر عود نکند بر صحیح رد نکند و علیه الجمهور و گنده دهنی و
گنده بغلی در واه نه در غلام اگرچه امرد باشد بر اصح کما فی الخلاصه مگر از جهت زمنی باشد کما
فی الهدایه و زنا و ولد زنا در واه نه در غلام مگر چون عادت باشد و کفر و ترک نماز و سایر گناهان
و استحاضه و ارتفاع حیض در آن و آن هفده سالگیست نزدیک امام و یا نزده سال نزدیک صاحبین
و طریق اثبات او اقرار بایعست یا نکول او و قول امه مقبول نه و دعوی او مسموع نباشد
مگر چون دعوی انقطاع کند بحبل یا در دو ادنی مدت که در او این دعوی مسموع باشد دو ماه
و پنج روز نیست در روایت از امام محمد و علیه عمل الناس الیوم و دو سال در روایت امام و سه ماه
در روایت امام ابویوسف پس اگر قاضی مجتهد باشد عمل کند برای خود و الا برای امام و
ترک ختان در کبر و در سراجیه گفته و ظهور شوی یا زن یا دین در خلاصه گفته و حمل در واه نه
در دوابه و عشا در کنز گفته و سرقه قدیم و شعر و آب در چشم در مختار گفته و بسیار خوردن
دابه نه در غلام و کم خوردن در دابه نه کم سیری و اکل گل و خضاب موی خرید که جمیله است و
قبیحه یافت رد کند در جامع گفته اگر عیب قدیم ظاهر شد بعد از موت مبیع یا اعتاق او
بغیر مال یا مدبر یا استیلاد او رجوع کند بنقصان اما اگر فروخت و بعد از موت بنده مشتری ثانی

اگاه شد این را و رجوع کند نه آن را و اول بخلاف صاحبین کما فی البرجندی و رجوع نکند بنقصان
ظهور بعد از اعتاق بمال یا قبل مشتری نزدیک طرفین بخلاف امام ابی یوسف و بعد از اکل
بعض طعام پس رجوع نکند بنقصان مال و نه بنقصان باقی و نه رد کند باقی را و از امام ابی
یوسف آمده که بنقصان هر دو رجوع کند و از امام محمد آمده که بنقصان ماکول رجوع کند و باقی
باز گرداند و علیه الفتوی این آنگاه که در یک آوند باشد و الا آنچه در آوند دیگر است باتفاق
رد کند و نه بعد از اکل کل او نزدیک امام هو الصحیح و نزدیک صاحبین رجوع بنقصان کند
و علیه الفتوی کما فی الاختیار و نه بعد از پوشیدن جامه و پاره شدن او نزدیک امام
و هو الصحیح و نزدیک صاحبین رجوع کند بنقصان عیب مگر آنکه بایع او را همچنان گیرد و طلب
حصه نقصان نکند این وقتیست که مخلوط نباشد بملک مشتری و الا بایع او را نگیرد
اگر چه مشتری بدان راضی باشد پس رجوع نکند بنقصان اگر بفروشد قبل از اختلاط و همچنین اگر
بعض او را بفروشد رجوع نکند بنقصان آنچه فروخته و نه بنقصان باقی بر صحیح و اگر بعد
خلط بفروشد رجوع کند چنانچه جامه خرید و برید و دوخت یا رنگ کرد و از محیط
که زیادتی متصله غیر متولده مانع رد است چون رنگ و خیاطه و بنا و متولد چون سمن و جمال
مانع نیست در ظاهر روایت اگر راضی شود یا مشتری دیگر ابا آرد و نقصان طلب کند
بایع از و نگیرد نزدیک شیخین خلافا لمحمد اما منفصله متولده چون ولد و ثمره و ارش قبل
از قبض مانع رد نیست و بعد از و مانع است پس رجوع کند بنقصان لیکن [illegible] می گفت
که بر صحیح مانع نیست و غیر متولده چون کسب و هبه مانع رد نیست پس عقد در اصل فسخ کند و زیادتی
را مشتری تسلیم نماید مجانا و بعد ظهور قدیم بعد از شکستن جوز و پسته رجوع کند بنقصان در منتفع
به و بکل او در غیر این چون خام و گندیده و اگر خربوزه و کدو و

وخیار را بعد از قطع یافت وصالح اکل هیچ حیوانی نیست رجوع کند بثمن والا بنقصان
این انگاه که همه را فاسد یابد واگر در صد یکی یا دو چنان یابد بیع روا بود واگر بسیار یابد
به همه ثمن رجوع کند نزدیک امام ونزدیک صاحبین در صحیح روا است وبقولی باجماع
همه کما فی البرجندی واگر دعوی عیبی کند که معلوم نمیشود مگر بخبر چون اباق وبول
بر فراش وسرقه وجنون وگوید که این عیب در دست بایع بود واکنون نیز در من ظاهر شد
قاضی از بایع بپرسد اگر اقرار کند بوجود عیب نزد مشتری الا ثابت کند اولا وجود آن عیب را
نزد مشتری به بینه یا نکول بایع از حلف بر علم واین تحلیف مذهب ایشان است اما نزدیک
امام بر اصح سوگند نیست وثانیا وجود او را نزد بایع به بینه یا تحلیف او وباله حق الرد
بهذا الدعوی اما اگر دعوی عیبی کند که او را زنان وطبیبان می شناسند یکی کافی است اگرچه
دو احوط است واگر عیبی باشد ظاهر چون انگشت زایده رد کند بی استحلاف وجبر کرده
نشود مشتری بر ثمن چون دعوی عیب کند تا وقتیکه ظاهر شود عدم آن واگر دو بنده یا دو
جامه بیک صفقه خرید وبیکی عیب یافت رد کند معیب را خاصة اگر هر دو را قبض کرده
والا هر دو را بکل ثمن بگیرد یا رد کند وهمچنین در عددی متقارب وکیلی ووزنی اگرچه قبض کل
مبیع کرده پس رد نکند بعض چوز وبیض وخط مبغار را این وقتی است که در یک آوند باشد
والا رد کند معیب را وبه افتی ابو جعفر وابو بکر خواهرزاده در مختار گفته گندم خرید ودر آن
خاک یافت اگر مثل گندم ها باشد رد ورجوع نکند والا همه را رد کند ورد خاک وبعض
گندم روا نه وهمچنین روغنی که در وی لای یابد وبایع داده غایب شد ومشتری در وی عیبی یافت
آنرا پیش قاضی برد وقاضی او را پیش امینی نهاد ووی آنجا مرد بعده بایع آمد مشتری اند
که از وی ثمن گیرد در بزازیه گفته که بعد از وطی وتقبیل ومس بشهوت رد نتواند اما

رجوع کند بنقصان مگر آنکه بایع همچنان گیرد و اگر بعد از یافتن عیب مرکب را براه یا ضیاع
کودکی یا بحجز یا بطبخ یا بغسل ثیاب رضا نباشد اما اگر شیر بود ادو شیده بنوشد یا بفرو
رضا باشد و اگر بعد از ذبح حیوانی فساد قدیم شکم او یابد یا بعد از خوردن رعن
گندخته بایع اقرار کند که موش در و مرده رجوع کند بنقصان عیب و یک صاحبین علیه
الفتوی و اگر اصل مرض پیشتر بایع بود اکنون پیش مشتری افزود آنا مشتری نه اند است رد کند
و اگر با بایع مخاصمه کرد و بعد از ترک آن چند روز باز آغاز ید وی گفت چرا در همدت
خاموش بود وی گفت انتظار زوال داشتم رد تواند و عرض معینه بر بیع و هبه او اگر چه بی
تسلیم باشد مانع است و اگر بعد از هبه و بیع رجوع بعیب مطلع شد رد کند در کنز گفته که بعد از
بیع و رد دبر و بقصاص رد کند خواه به بینه باشد یا باقرار یا بنکول کما فی الوقایه و اگر برضا باشد
نه ولبس و رکوب و مداوات رضا بعیب است نه رکوب از برای سقی یا رد یا شرای علف در مختار
گفته که حلق سر و تداوی و مرهم بر مختار رضا نیست و همچنین استخدام مکرر بر مختار و به یفتی
و در جامع گفته که روا ست برائت از هر عیب اگر چه نشمارد و شرط نیست رویت از آنچه
ابرا داده خلافا لابن ابی لیلی گویند که امام با وی در مجلس و اتفق مناظره کرد و فرمود اگر
بنده فروشد که بر ذکر او برص باشد رویت لازم باشد وی ملزم شد و در اتفق خندید
فصل باطل است بیع آنچه مال نباشد چون خون و حر و روان و اتباع او و بیع مال
غیر متقوم چون خمر و خوک بمقابله درم و همچنین مقابله عرض و نزد یک بعضی این فاسد است
و بیع بنده یا ذکیه که ضم کرده شود او را بسوی حر یا میته اگر چه تسمیه هر یکی از بدل کند
لیکن چون تسمیه کند در قن و ذکیه روا بود و فاسد است بیع عرض بنحو خمر و عکس او لیکن
در خمر باطل است و باطل فایده ملک ندهد هیچ یکی را و اگر بعد از قبض باذن هلاک شود نزد

امام اما نشست و نزد یک صاحبیه قیمت و بدهو الصحیح و فاسد فایده ملک مبیع دهد اصح

بعد از قبض برضا صریح بایع یا برو جه دلالة و تخلیه در صحیح قبض ثابت و بر اصح نه اینهمه آنگاه که

عوضین مال باشند بر خفتیا رعقد و لیکن بر صواب لازم نه و این ملک حرام ست تا مشتری را

اکل و شرب و لبس و وطی حلال نبود و بقولی حلال ست و لازم ست مثل او در کیلی و وزنی و

قیمت در قبض در حیوان و عرض نزدیک امام محمد قیمت روز هلاک ست اینهمه در هالک ست

و الا رد کند و هر یکی را ست که بیع فسخ کند بعلم دیگر قبل از قبض و بعد او اگر فساد در یکی از عوضین

باشد چون بیع عرض بخمر و بیع یکدرم بدو و اگر فساد عقد بشرط زاید باشد چون قرض و اجل

و مبیع قایم باشد بلی زیادت و نقصان در دست مشتری حق فسخ کسی راست که شرط

برای ویست نه کسی را که شرط بر ویست و قضا و علم غیر شرط نه **و از کافی** گفته که این نزدیک

امام محمد ست اگر بعد از قبض از ملک مشتری بر آید بمانند بیع و اعتاق یا در آن یادتی کرده شد چون

بنا یا غرس شجر یا لت و بسمن یا غسل ادیا قطع او و خیاطة یا طحن او و یا زنگ الوحق فسخ

مگر برضای مشتری و بعد از عود بملک او فسخ کند مگر چون حکم بفسخ کرده باشند و حلال ست

بایع را سود ثمن بعد از قبض نه قبل او و نه مشتری را سود مبیع اگرچه قبض کرده پس تصدق کند

و روا نیست بیع مباحات چون هیزم بیابان و گیاه او طیر هوا و ماهی دریا و آب او و آب چاه

و جوی اما اگر مالک شود باحراز در مانند حوض سبو و چون جریان منقطع شود و این بعرض

فاسد ست و بثمن باطل و نه بیع آنچه قدرت بر تسلیم او نبود مگر بحیله همچو طیر یا سمکی که او زا بگیرد

و ارسال کند در خانه یا چاهی پس بیع آبق روا نه مگر بعد از علم بعود در ضار مشتری و حق

برج حمام بشب درست و بروز نه یا ضرر چون بیع ابریشم بر پشت غنم و حلیه تیغ و جذع

در سقف و ذراع از جامه که این فاسد ست و اگر قبل از فسخ تسلیم کند رو ا گردد

جلد ثانی

و نه آنچه در آن وهم عدم بود چون بیع حمل و نتاج و شیر در پستان که این فاسد است و نه
بیع آنچه بجهالت او بمنازعت کشد چون بیع آنچه درین سرا است از آرد و جامه و بیع جامه
فلانی بعینیت او و بیع سرائی که مشتری حدود او نداند مگر چون در میان تجاحد نیفتد کما فی
الخلاصه و این فاسد است و نه بیع مراعی ای گیاه زار اگر زمین خود را آب دهد از جهت گیاه و
بمشقت او روید بر مختار قدوری روا نه لیکن از نوازل گفته که روا است که وی مالک او
شده و همچنین اجاره او تا آجر بقبض مالک اجرت نشود و نه بیع زنبور عسل نزدیک شیخین
و این باطل است و نزدیک امام محمد روا است اگر محرز باشد اما با کواره باجماع روا بود و نه بیع اجزای
آدمی چون موی و عظم و شیر و از امام ابویوسف آمده که بیع شیر داه روا است و نه بیع اجزای خوک
از بهر جهت سلف مثل این موزه پوشیده اند و نه بیع گوشت میته و این هر سه باطل است کما فی الوقایه الا بیع
پوست دباغت داده مرکی و لحم او روا است مگر لحم خوک لو الطهره و همچنین بیع اجزای غیر آدمی و خوک روا است
اگرچه میته بود و فیل چون دد است نزدیک شیخین پس بیع عظم او و نفع از او روا بود و چون خوک
نزدیک امام محمد کما فی حل الوقایه و نه بیع کرم ابریشم نزدیک امام و نزدیک امام ابویوسف
اگر ابریشم ظاهر بود روا بود و نزدیک امام محمد مطلقا و علیه الفتوی و نه بیضه او و نزد
صاحبین روا است و علیه الفتوی و نه بیع علو بعد سقوط او اما قبل از او روا است
و نه بیع شرب بی زمین بر مختار مشایخ ما و نه بیع راه و حق مرور نزدیک عامه و نه
بیع مسیل و حق تسییل باتفاق و نه خریدن مبیع با قل از ثمن قبل از
نقد ثمن مشتری با بایع باشد یا وارث او یا کسی که شهادت وی برای او
مسموع نبود چون بنده و ولد و والد برابر است که آن بیع برای
خود باشد یا برای غیر بوکالت اما بمثل ثمن یا اکثر

از و یا بخلاف جنس یا بعد از نقد ثمن یا از مشتری یا موهوب له روا بود و همچنین
بعد تغیر مبیع یا نرخ اولیکن در خلاصه گفته تغیر نرخ اعتبار ندارد و نه خریدن او چیزی
را که او را فروخته پس اگر ده ماهی بهزار خرید پس او را با بنده بستاند بهمان ثمن قبل از نقد
او بفروخت و آن ثمن برابر قیمت هر دو قسمت کرده شود و بحصه بنده رد کرده شود در دو
نه و نه بیع بشرطیکه مقتضی عقد نبود و در و نفع یکی از متعاقدین یا مبیع مستحق بود اما بشرطی
مقتضی عقد روا بود و همچنین بشرطیکه در آن ضرر یکی از ایشان باشد خلافاً لابی یوسف و
همچنین بشرطیکه در آن نفع مبیع باشد و او مستحق آن نبود و همچنین بشرطیکه در آن نفع و
ضرر نباشد یا نفع غیر بود اما بشرط ملائم چنانچه با عطاء مشتری کفیل را یا رهن را بثمن یا غیر
ملائم که مجوز او شرع باشد چون خیار و اجل یا عرف چون استصناع و اندرختن بایع شراک
را در نعل روا است و نه بیع بشرط تاجیل ثمن یا مبیع باجل مجهول چون حصاد و اگر بعد از
مطلق تاجیل کند روا بود و مطالبه را تاخیر کند اما تا شش روز اگر معلوم باشد روا بود
والا فاسد است و اگر قبل از دخول اجل ساقط کند بیع روا بود و در خلاصه گفته یکی بزاز
کسی فرستاد برای جامه و وی فرستاد بدست او یا غیر او و جامه قبل از وصول بوی هلاک
شد و برین متفق اند که رسول ضامن نیست بلکه آمر اگر بدست رسول وی فرستاده و الا نه
و همچنین قرض و دین چیزی بده دینار خرید و دراهم بعوض آن داد پس اقاله کردند و دراهم
ارزان شده پس رجوع کند بده دینار نه بدراهم و همچنین در رد بعیب چیزی بصد درم خرید
و بعد از قبض کاسد شدند اگر اقاله کند کاسده و کند بخواهد که خیار زراعت نخرد و در همان
زمین چند گاه باشد حیله آنست که کاه و اشجار را ببعض ثمن خرد و ببعض باقی زمین را
اجاره گیرد در ایام معلومه یکی را بدیگری چند گندم ست آنرا بها کرده ثمن حنطه گرفت روا

گر بیع دین بدین است و حیله آنست که گندم را بمقابله جاریه بفروشد و بعد از قبض بچندان درم بدست او بفروشد و تسلیم او کند و اگر بخباز چند درم داد و گفت چندین نان از تو خریدم و بعد از وی پنج نان هر روز میگیرد بیع فاسد باشد و ماکول مکروه و اگر گاه اعطا درا هم خریدم نگوید حلال بود اگرچه نیت خریدن دارد و هو المأخوذ فروخت بر نیکه بنقد چندین و نسیه چندین و یا تا ماهی چندین و یا دو ماه چندین روا نه فروخت به بعد او که براد بایع ثمن بسپر قبض گیرد روا نبود و از امام ابویوسف آمده خرید که ثمن او را ده بر روا بود حاضر باشد یا غایب و در مختار الجوابات گفته اختلاف شد در بایع و مشتری در طوع و کره قول مدعی صحت است و علیه الفتوی و اگر هر دو اقامت بینه کنند بینه اکراه قبول است و علیه الفتوی و همچنین هر جا که اختلاف افتد در صحت و فساد قول مدعی آنست و بعد قول مدعی این کما فی الخلاصه و بیعیکه مردم با و تعارف گرفته اند و او را حیله ربوا ساخته اند و بیع وفا نام کرده اند این در حقیقت رهن است در دست مشتری انتفاع از و مباح نه مگر باذن مالک و فتوی بسیار از مشایخ بر اینست و بقولی اگر این شرط در عقد نباشد که هرگاه ثمن بیارد رد کند مبیع آن این در حق مشتری بیع صحیح باشد تا انتفاع از وی روا بود و در حق بایع رهن باشد تا اگر مشتری خواهد که بفروشد قاضی حکم نکند چون بایع ثمن بیارد جبر کرده شود مشتری را بر قبول ثمن و رد مبیع در مختار الفتاوی گفته آنگاه که مدت گذشته باشد هو المختار و امام علی بازی فتوی میداد که این بیع روا است و عده وفا کند و مستهلک مضمون است و دین ساقط شود بهلاک و آنچه از زاید مضمون نیست اگر پیش بایع او هلاک شود میگیرد و قبل از دفع غله جبر کرده نشود مشتری را بر اخذ ثمن و دفع مبیع و اگر غله با و گذارد و حق خود ستاند روا بود و یکی چند درم بر غیری دارد و نا یزاو یافت نگیرد و از شرح طحاوی گفته

نگیرد اما اگر غضب حق خود گیرد امام فخر الاسلام گفته که استیفا شود کما فی الکراهیة اگر ثمن
حال را مؤجل کند باجل معین مؤجل شود و تاجیل قرض روا نه **فصل ۵** در کراهت جامع
گفته مکروه ست احتکار قوت بشر و بهایم در شهر و دیه اگر مضر باشد باهل آن نه شهد و روغن
و نه غله زمین خود و نه آنچه از شهر دیگر آرد در **کافی** گفته فی الحدیث مَنِ احْتَكَرَ أَرْبَعِينَ
يَوْمًا يَطْلُبُ الْغَلَاءَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
وَلَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا ای نفل و فرض این نزدیک طرفین
در قوتین است و علیه الفتوی و نزدیک امام ابیوسف در مضر احتکار ست اگرچه زر و نقره
جامه باشد و در مدت کوتاه نه و فاصل چهل روز ست و بقولی ماه و بقولی مدت برای عقوبت
دنیا ست و برای عقوبت آخرت آثم شود اگرچه کمتر ازین باشد و حاصل غلت که تجارت در
طعام خوب نیست ۲ و بتسعیر حاکم ارباب قوتین را اگرچه محتکر باشند پس امر کند به بیع فاضل از قوت
خود و عیال بمثل قیمت یا بغبن یسیر و اگر نفروشند وعظ و تهدید کند و الا حبس کند و تعزیر
اگر بعد از تسعیر از جهت ترس فروشند حلال نباشد که پیغامبر فرمود علیه السلام لَا يَحِلُّ
مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطِيبِ نَفْسٍ مِنْهُ اما اگر تعدی کنند و بضعف قیمت
فروشند باک نباشد که بمشورت اهل رای تسعیر کند و اگر مالک باکثر ازین فروشند روا بود
و اگر اصلاً نفروشد حاکم بزور فروشد بر صحیح الکل فی الجامع و امام صدر شهید گفته که
امام متعدی را حبس کند و تهدید و تعزیر کند اما بجبل نرساند کما فی التمتار ۳ و اقراض
بقال چیزی از گندم و درم از خوف هلاک بشرط آنکه ما یحتاج از وی الحساب
بر دارد اما اگر و بعیت نهد و بر دارد نه اما اگر ضایع شود بهدی چیزی که کما فی الهدایة و در
جامع گفته به بخش ای در ثمن افزاید و خود نخواهد تا غیر را بآن ترغیب کند این آنگاه که از قیمت افزاید

والا محمود است جهت خریداری بر خریداری دیگر چون راضی شوند بر ثمن معین و باک نیست به بیع فیمن یزید
و فرق آنست که در آنجا می‌کند یکی ثمن طلبد اگر از ندا باز بنیا مده با فزودن باک نه و اگر باز آمده
و میل کرده و زیادت نکند کما فی کراهیة الذخیرة و تلقی جلب اگر مضر باشد با هل مصر و الا نه مگر
چون نرخ پوشند که مکروه است و بیع بعد از زوال جمعه تا اداء نشسته استاده و وقف نه روا
بسوی جمعه و تفریق میان کودک و ذی رحم محرم به بیع و هبه و مثل آن نه میان کبیرین
و نه میان حاشی یا مدبر یا ام ولد یا مکاتب یا معتق و غیر انسان و نه میان و ذی رحم که
محرم نباشند و نه میان و ذی رحم محرم که دو کس باشند و مرهر یکی اجنبی باشد و این کراهت تا
بلوغ ممتد است اگرچه قبل از و بتفریق راضی شوند و بقولی اگر مراهق شوند و رضا دهند باک
نبود و این روایتی است از امام ابی یوسف و بروایته از و قبل از مراهقه نیز باک نباشد چون
رضا دهند در تحفه خانی گفته و بیع گل خوردنی و خاتم آهن و سفر و مثل آن و بیع
سلاح بدست اهل فتنه و بیع امرد بدست معروف بلواطت و همچنین بیع عصیر و انگور بدست
خمار نزد یک صاحبین بخلاف امام به بیع رز باک نه و بیع خصی و استخدام او و کسب او ای
خصی کردن نه آنچه وی کسب کند کما فی الذخیرة و سفاله هر سه هم مرتفقه اگرچه بهم راضی
شوند و باید که تاب کند کما فی نصاب الاحتساب و سفتجه ای قراض مال تا
وی یا یار وی در شهر دیگر گیرد و قبول آنگاه که گوید از خطر راه قرض میدهم کما فی
حوالة الجامع در خلاصه گفته معیب بیفروشد و میداند واجب که بیان کند
والا بقولی فاسق مردود الشهادت گردد اما صدر الشهید گفته لا نا خذ به و اگر غالب
در اسواق حلال باشد تا جر نیز رسد و اگر غالب حرام باشد یا گاهی
غالب نشود یا کسب حلال و حرام می‌کند باک بسوال نیست

یکی در راه بیع و شرا ساکن کند اگر در معقود او ضرری نباشد از جهت فراخی راه یا با نیت

بجز بدین از و والا نباید خرید و بقول کروه است مطلقا در مختار الجوابات گفته

کسی که کیلی یا وزنی خرد بشرط کیل یا وزن تصرف نکند قبل از بیع و اعتبار نیست بکیل بایع

قبل از بیع بحضور مشتری و نه بعد از بیع بغیبت مشتری بر صحیح اما بحضرت مشتری بر صحیح بسند است

و تصرف در قرض قبل از قبض روا است و آنچه طحاوی گفته سهو است در کنز گفته و روا است

بیع زمین قبل از قبض نه بیع منقول و تصرف در ثمن قبل از قبض اگر کیلی باشد یا وزنی

فصل

در زیاده کردن در و چون مبیع قایم باشد نه بعد از بیع و نسخ و حط در رد و افزودن در مبیع

در جامع گفته تولیت بیع است بثمن سابقه و مرابحه بیع است آن ثمن با فضل معلوم و شرط است

در هر دو که ثمن اول مثلی باشد کیلی یا وزنی یا عددی متقارب نه قیمتی و بایع را است در

هر دو که ضم کند بر اس مال اجرت قصار و صباغ و خیاط و غسال و نقل و حمل و کرا و دابه و سوق

غنم و نفقه بنده و حیوان و کسوت متعارف آنها و گوید بر من بچندین افتاده نه اجرت

طبیب و بیطار و ختان و رایض و تعلیم و نه باجی که گرفته شود در راه مگر چون عرف تجار

باشد و نه اجرت سمسار مگر چون در عقد مشروط باشد و نه عملی که بدست خود کند از خیاطت

و صباغت و اگر از بایع خیانتی ظاهر شود رد کند یا بکل ثمن گیرد در مرابحه و حط کند در تولیت

نزدیک امام و نزدیک ابو یوسف حط کند در هر دو و نزدیک امام محمد مختار است در هر دو و بیان

اخذ ثمن در رد و حط نکند و اگر حادث شود باو چیزی که مانع فسخ باشد لازم شود او را مسمی

خیار نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد رد کند قیمت مبیع و رجوع کند بثمن و اگر برای مشتری

گوید قیمت متاع من چندین است و وی بنا بر این خرید و خلاف آن ظاهر شد رد کند و اگر

نگفت نه و بعضی فتوی میدهند برد بهر حال و صحیح آنست که فتوی داده شود برد اگر تغریر

شود والا نه در کافی گفته که بنده خرید و به پانزده فروخت با بنده خرید الحال ده درم آنچه خرید بنزد یک امام است و نزد یک صاحبیه برده فروخته بر آنچه فروخته مرابحه نکند این نزد یک امام است و نزد یک صاحبیه بر پنج فروشد و اگر به بیست فروخته مرابحه نکند این نزد یک امام است و نزد یک صاحبیه برده فروشد بر آنچه فروشد بنده و در مرابحه بیان کند وطی بکر را و تعقیب بیع اخیا نچه کشیدن چشم او و همچنین اگر غیری چشم او را کشید و بایع از وارش بگیرد نه وطی ثیبه و تعقیب عور و مختار گفته بیان نکند بکسر جاریه انبشتر و وطی نه قرض فاره و حرق نار بثمن متوجل خرید بر آنچه

فصل ربوا عبارت است از فضل مال که خالی باشد از عوض در معاوضه مال بمال و علت او قدر است با جنس در جامع گفته که بوجود کل علت فضل و نسیه حرام است

چون یکدرم بدو درم نقدا و درم بدرم نسیه و بوجود جزء او نسیه حرام است چون یکدینار بدو درم نسیه اما نقدا حلال است اگر هر دو نباشند هر دو حلال است چنانچه ده گز جامه بدو

جو نقدا ند نسیه و روانیست بیع کیلی بمثل خود مگر چون متساوی باشد و کیل پس بیع گندم بگندم در تساوی در وزن روا نبود و بر روایتی از امام ابیوسف روا است و علیه الفتوی لعموم البلوی و نه بیع وزنی بجنس خود مگر چون متساوی باشند در وزن پس بیع زر بزر متساوی در کیل روا نبود و بر روایتی شاذه از ثانی روا است چون اعتیاد باشد و جید و ردی برابر است و روا است بیع حفنه بدو که تفاضل در کم از نیم صاع باک نه اما اگر یکی نیم صاع باشد و دریک کم از وی در بین دور و اینست پس اگر بفروشد اقل از نصف قفیز گندم بالقفیزی از و روا بود لیکن مکروه بود بنا بران که مروی است از امام ثانی که مکروه است بیع تمره بدو و گفت آنچه حرام است از وی قلیل و بیع یک فلس بدو نزد یک شیخین و نزد یک امام محمد این انگاه که معین باشند و الا باتفاق نه و بیع گندم تر یا سبلول بمثل و خشک متساوی نزد یک امام و همچنین نزد یک امام ابیوسف مگر بیع تر

ونزدیک امام محمد نه مطلقا مگر بعلم بتساوی بعد جفاف وبیع آرد بمثل او بتساوی

در کیل اگرچه یکی پخته باشد ودیگری ناپخته اما بتساوی در وزن دور روایت و بیع

لحم بحیوانی زنده اگرچه از جنس او باشد وازو متفاضل بود وعالمگیری گفته که روا

نیست در جنس بکر وقتی که لحم بیشتر باشد از لحم آن حیوان تا بعض او بمقابله سقط باشد

واز امام آمده که لحم بعد از طبخ برمی آید از وزن تا بیع آن بعض دیگر بتفاضل روا است

وبیع لحم حیوان بلحم حیوانی دیگر وشیر بز بشیر بقر وسرکه خرما بسرکه انگور متفاضلا وبیع نان

بگندم یا آرد بتفاضل اجماعا واز امام آمده رضی الله تعالی عنه که درین بیع چیزی

نیست لیکن فتوی بر اول است اگر آن نقد باشد وامثالها نسیه روا بود و نزد امام و نزد

امام ابیوسف روا است وعلیه الفتوی پس سلم در نان روا است

نه بیع گندم بآرد یا سویق مطلقا اتفاقا و همچنین بیع آرد بسویق نزد امام و نزد

روا است اگر نقد باشند ونه استقراض نان مطلقا ونزدیک امام محمد مطلقا روا

ونزدیک امام ابیوسف روا است بوزن نه بعدد وعلیه الفتوی و بیع کنجد بروغن او اگر آن

برابر آن باشد یا کمتر از آن و همچنین اگر علم این نبود روا اما اگر این بیشتر باشد از آنچه در کنجد است

روا باشد وهمچنین جهار و بیع لبن سمن با بز بشیر وا روا بود نیست میان خواجه و بنده قن

یا مدبر یا ام ولد یا مکاتب ماذون یا بود ونه میان مسلم وحربی در آنجا نزدیک طرفین

اما با مستامن روا است ونه میان دو حربی در آنجا بخلاف امام ابیوسف در خلاصه گفته روا است

بیع گندم مقابلیه متقابلیه بغیر او و بیع گر گندم بود وکر جو بدو کر گندم وکر جو نزدیک هر سه نه

جامه و ده درهم بجامه ویکدرم در مختار گفته زید برکه ده درم دارد واین بر آن عمد دینار پس

میان خود ویکدینار بایده درم فروختند وجدا شدند روا بود اگرچه این

قرض ده دوازده حیله آنست که مقرض بدست مستقرض رختی فروشد بثمن موجل و تسلیم وی کند بعده وی بدست غیری بکم از آن فروشد بعده آن غیر بدست مستقرض بهمین ثمن فروشد این امام محمد گفته و امام ابو یوسف گفته که عامل ماجور ست از جهت فرار او از حرام یکی ده درم صحاح دارد و میخواهد که بدوازده درم مکسر فروشد حیله آنست که از مشتری دوازده درم مکسر قرض گیرد پس وی چنان یابد و ده پس مقرض او را از دو درم ابراء دهد و در مستغرقات العباد از کافی گفته که پرهیز کند از بیع عینه که آن لعنت است و اختراع ربوا خواران در کفالة شرح وقایه گفته که بیع عینه آنست که یکی از تاجری طلب قرض کند وی قرض ندهد بلکه بوی رختی ده هرو بدست وی باکثر از قیمت بفروشد فصل در هدایه گفته صرف بیع زرست بنقره و نقره بزر و زر بزر و نقره بنقره و درین دو صورت شرط است تماثل در قدر اگرچه تخالف باشد در جیادت و صیاغت و تقابض قبل از افتراق بابدان تا اگر از مجلس برخیزند و روان شوند و فرسنگی بهم روند یا در مجلس خواب کنند قبل از افتراق تقابض کنند روا بود و اگر مهلت طلبد که بخانه در آید مهلت ندهد مگر چون در نظر وی باشد کما فی البرجندی و در آنصورت تقابض شرط است نه تماثل تا اگر تقابض در بعض بدل افتد در آن قدر روا بود و تصرف در ثمن صرف قبل از قبض روا نه تا اگر بمقابله انها جامه خرد بیع فاسد شود اما بتقاصی بر نه کما فی السراجیه و روا ست بیع زر و نقره مجازفة اما قبض کند در مجلس و بیع یک درم و دو دینار و دو درم و بیع یازده درم بیک دینار و ده درم و بیع دینار به ده درمی که بهر مشتری ست و در درم و دینار مغشوش حکم غالب است تا اگر زر و نقره غالب باشد روا نبود بیع خالص بدانها و نه بیع بعضی

بعضی مگر بتماثل و بقدر در استقراض روا نه مگر بوزن و اگر غش غالب باشد در جنس تفاضل روا بود و تقابض شرط است و همچنین است در خالص ایما اما در متماثل و ناقص و نا معلوم نه و استقراض روا است بوزن و بعد و اما اینها بتعیین متعین نشوند مگر چون رایج باشند و اگر برابر باشد در بیع بخالص و در قرض حکم آن وارد و در صرف حکم این کما فی الکنز الدقایق و در **جامع** گفته که در صرف خیار شرط نیست بخلاف خیار عیب و رویت و اگر جدا شوند با شرط خیار فاسد شود و اگر قبض کند قبل از تفرق باز صحیح گردد و در **خلاصه** گفته که در بیع نقره ده توله بنقره نه توله اگر چیزی با این ضم کند روا بود و بیکراهت اگر بقیمت توله رسد یا کم از و بود بقدر تغابن و اگر کمتر بود چون جوز و بیض و فلس و کاغذ مکروه بود و این از امام محمد آمده و بوی گفتند که این را در دل چگونه می یابی فرمود چون کوه و اگر قیمت نزاد چون کف خاک روا نه و در قرض ده دوازده حیله آنست که مستقرض رختی بدست مقرض به ده فروشد و بعد از قبض بدست او به دوازده فروشد روا بود اگرچه شرط پیشتر رفته و احتیاط آنست که گویند بر شرط که در میان بود که هشتم بریکی ده درم وارد و میخواهد که مدت کند و سیزده گیرد حیله آنست که بمقابله آن چیزی از متاع خرد و بعد از قبض بسیزده بدست او فروشد تا مدت و باک نیست بقضا اجود و ادون برضا اگر شرط کرده و بقبول هدیه غریم و اجابت دعوت او اگر شرط نکرده و آنچه از امام میگویند که در سایه دیوار مدیون خود نه استاده ثابت نشده کما فی الظهیریه و اگر در وزن راجح دهد بسیار روا نبود و بقدر تفاوت موازین حرام نه و در **ترجیح** **بزدوی** و **تلویح** گفته که سهو است که زیادتی در وزن در قضای دین که پیغمبر علیه السلام سراویل به دو درم خرید و بوزان فرمود زن و ارجح فانا معاشر الانبیاء هکذا نزن و این را هبه نگفت که هبه مشاع در محتمل قسمت باطل است و امام شمس الائمه سرخسی گفته که

دانگی و حبه و شعیره و مثل این در عشره رجحان است که وه باحبه را سنگ علیحده موضوع نه و دو درم بسیار است و در مطالب گفته که در نصف اختلاف است و از امام محمد آمده

و در بیع درم بدرم پس اگر یکی زاید بود یا ناقص فلوس ضم کنند روا بود و مکروه از امام

باک نه و در ذخیره امام محمد از امام گفته مکروه است قرضی که بجر منفعت کند و بقول امام

سرخسی آنگاه که شرط باشد در عقد چنانچه کوچه قرض دهد تا سره ستاند و اگر بی شرط مستقرض

اجود دهد باک نه و اگر خرید درهم قرض داد تا مستقرض متاع از وی بثمن گران خرد مکروه بود

و اگر شرط نباشد و بعد از قرض بثمن گران خرد بقول کرخی باک نه و بقول خصاف محبوب

و بقول حلوائی حرام است که مشتری قایل است با نیکه اگر نخرم زود مطالبه میکند اما اگر

بیع مقدم باشد بر قرض چنانچه یکی معامله صد دینار از دم گری طلبید این جامه بیست

دینار را بهیل بدست او فروخت و شصت نقد داد بقول خصاف روا است و این

مذهب محمد بن سلمه امام بلخ و بسیار مشایخ مکروه داشته اند و بقولی در یک مجلس مکروه

است والا باک نه و حلوائی فتوی بر اول داده **فصل ۹ در جامع** گفته روا است سلم

اگر ممکن باشد ضبط صفت و قدر مسلم فیه والا نه لیس روا بود در کیلی و وزنی مثمن و ذرعی

مبین باشد طول او و عرض و صفت او چون جامه و عددی که متقارب باشند احاد او

در قیمت چون جوز و بیض و آجر و لبن و درینجا سلم روا است هم بکیل و هم بوزن و هم بعدد

نزدیک علمای ثلثه و روا است در ماهی نمکین بوزن و کیل و در طری نیز در زمان او

اما در کبار او که لحم او قطع کرده میشود و در روایتی روا نیست در عددی متفاوت چون

انار و خربوزه و نه در موزون مثمن چنانچه یکی از نقدین در دیگر باجماع و همچنین سلم مثل

گندم در یکی ازین دو و اما سلم در فلوس بعدد درست نزد شیخین بخلاف امام محمد که نزد او

وسے کشن اند و بقولی نزدیک همه روا است کما فی البرجندی اما در تبر و در وانست
و نه بصاع و ذراع معین که قدر او معلوم نباشد و نه در حیوان و اطراف او و جلود او مگر طول
و عرض و صفت جلود بیان کند و در خلاصه گفته و نه در گندم شهر یا دیه معین و نه در گندم نو
و نه در لحم نزدیک امام اگرچه محل او گوید و نزدیک صاحبین روا است اگر بیان کند جنس و سن
و نوع و صفت و محل و قدر او را و علیه الفتوی کما فی البرجندی و حیله جواز او باجماع آنست
که قاضی یا حکم نعجتا و حکم کند یا لحم را ثمن کنند و استقراض او بوزن روا است و نه در گندم
بوزن بروایت حسن و علیه الفتوی الشیخ الاسلام و القاضی الامام و بروایت طحاوی روا ست
و از امام محمد آمده که استقراض گندم بوزن روا نه اگر آرد بوزن قرض داد بوزن
نکند بلکه صلح کنند بر قیمت چنانچه در گندم و از امام ابیوسف آمده که استقراض او بوزن
روا است اگر عرف باشد و نه در نان مطلقا نزدیک امام و نزدیک امام ابیوسف بعد
روا ست نه بوزن و نزدیک امام محمد مطلقا روا ست لیکن در قبض احتیاط کند تا استبدال
نشود یعنی نان گندم گفته نان جو نگیرد و سلم و استقراض در کاغذ و بلکن بعدد روا ست
شرائط سلم ا بیان کند جنس مسلم فیه و بیان نوع او در مختلف الانواع والا نه
بیان صفت و سه بیان قدر او ه اعلام اصل مال و نزدیک صاحبین اگر مشار الیه بود
اعلام شرط نه این در کیلی و وزنی و عددی است اما در ذرعی و حیوان و عددی متفاوت
بتعیین متعین شوند اجماعا پس اگر سلم بند و در دو جنس و بیان راس مال هر یکی نکند یا
سلم بند و و جنس را و بیان مقدار هر یکی نکند نزدیک امام روا نبود خلافا لهما کما
فی الهدایه و تسلیم او قبل از افتراق بابدان پس اگر تا شب بهم روان شوند یا یکی
خواب کند بعده تسلیم کند روا بود و اگر برای اخذ بجا نه رود چنانچه او را می بیند

جلد ثانی

روا بود والا نه واگر پاره از آن نقد باشد و پاره دین بر مسلم الیه بحصه آن روا باشد
و بحصه این نه اما اگر بیگانه باشد در حق همه گردانه تا اگر همه از مال خود نقد دهد جایز گردد
و در اول جایز گردد کما فی الجامع واگر برأس مال کو چیزی راضی شدند در مجلس یا بعد او روا
بود و همچنین اگر در همان مجلس استبدال کند و اگر آن استبدال بعد از افتراق باشد
باطل شود بقدر کو چیز اگرچه در مجلس دو باشد مگر چون اندک باشد ای کم از نصف و نصف در
دو روایت این همه نزدیک امام است و نزدیک صاحبین باطل نشود و اگر استبدال در
مجلس روا باشد و بیان مکان ایفا در آنچه او را مونت باشد نزدیک امام خلافا لهما و
الا چون مشک با جماع شرط نه و ایفا کند هر جا که ملاقات کند و بر روایه از صاحبیه جای عقد
متعین شود شرط کرد که در میان فلان شهر دهم هر جا که دهد تواند و تکلیف کرده نشود که
در جای دیگر دهد و بقولی همان شهر متعین شود کما فی الجامع ۸ و بیان مدت و اقل او
یکماه است بر اصح و علیه الفتوی کما فی المضمرات لیکن در سراجی گفته که بر مختار مقدار تحصیل
شئ مسلم است و شرط است که راس مال منتقد باشد ای سره کرده شده و نابت ای
خیار و الا فسد مگر چون قبل از افتراق برطرف کنند و راس مال موجود باشد و اگر
مهلک باشد نه و مسلم فیه موجود باشد از آن عقد تا اجل والا نه و حد او
آنست که در بازار آن شهر یافته نشود اگرچه در خانه ها باشد و اگر بعد از اجل
نگرفت تا منقطع شد مخیر است در فسخ و اخذ در انتظار تا وجود و روا نبود که
بمقابله راس مال چیزی دیگر گیرد و اگر اجود دهد جبر کرده شود و اگر
و در اردا اگر راضی شود روا بود و نه واجب است ابرا از مسلم الیه
رب السلم را از راس مال و اگر ابراء داد و قبول ک

١١٥

باطل شود اما [?] است و در جامع گفته روایتیست تصرف در مسلم فیه در راس المال
قبل از قبض بشرکت و بیع و استبدال و تولیت و مثل آن تا اگر سلم اقاله کند روا نبود که بمقابل
راس المال قبل قبض او چیزی از وی بخرد یا رب السلم را از راس المال ابراء دهد و این وقتیست که
سلم صحیح باشد و الا تصرف در راس المال روا بود کما فی البرجندی و در [?] استصناع اگر
مدت متعین کند چنانچه بخفاف گوید راس کن برای من از راس المال خود موزه ازین جنس
باین صفت تا مدت سلم شود تعامل باشد یا نه و درین شرایط سلم است و اگر مدت نکند اگر
در آن تعامل باشد چون اوانی و اسلحه و خفاف و قلانس روا بود بطریق اجاره در ابتدا اگر صانع
قبل از تسلیم بمیرد از ترکه او گرفته نشود و بطریق بیع در انتها تا او را خیار رویت باشد و جبر
کند صانع را بر عمل و رجوع نکند آمر از امر و مبیع بر اصح عین است نه عمل تا اگر ساخته خود را
از عقد یا ساخته غیر را بوی دهد و وی بستاند روا بود و اگر صانع آن را فروشد قبل از رویت
و اختیار آمر روا بود و بعد از اختیار او نه و آمر مختار است در اخذ و ترک کما فی الوقایه و اگر
تعامل نباشد روا نبود چنانکه بحایک [?] رسید تا برای وی جامه از ریسمان خود بافد کما فی
البرجندی **باب دوازدهم در هبه** هبه عبارتست از تملیک عین بلا
عوض و لو مزاحا چنانچه گوید بخش مرا وی گفت بخشیدم و او قبول کرد و وی تسلیم
نمود گویند که ابن مبارک بر قومی گذشت که طنبور میزدند گفت مرا ببخشید تا ببینید که چگونه
میزنم آنها داده امام گرفت و بر زمین زد گفتند خدعتنا و این بتعاطی است و اگر
یا دیوانه یا کودک بخشید روا نه و در روایتی هبه [illegible] و این [illegible] است
ست و اصحیح آنکه هبه کما فی المختار الجوابات و تمام میشود بقبض ای بحیازت [?]
تخلیه قبض نباشد این نزدیک امام ابی یوسف است خلافا لمحمد پس اگر بکسی جامه حاضر بخشید

116

و وی گفت قبض کردم قابض نباشد نزدیک آن بخلاف این پس اگر اذن صریح کند
بقبض قبض او در مجلس و بعد او صحیح بود و مالک او شود و اگر منع کند نه و اگر نه اذن
و نه منع اگر قبض کند در مجلس روا بود و الا نه اما تملیک روا است اگرچه تسلیم نباشد بقبول
و علیه الفتوی و العمل کما فی المعدن و عقد با یجاب و قبول تمام شود و هبه رکن و اروی ایجاب
و قبول لیکن از خلاصه و جز آن گفته که قبول رکن نیست که قبض بمنزله اوست تا اگر دین بمدیون
بخشد حاجت بقبول نشود و تصریح هبه لازم نه تا اگر در راه نهد که ملک را نفع باشد روا بود
و روا نیست هبه مشاع که قابل انتفاع باشد بعد از قسمت چنانچه قبل از آن باشد اما اگر
قسمت کند او را تسلیم کند روا گردد و این تسلیم مفید ملک نیست بر صحیح اما ملکی خبیث و
به یفتی **و از عمادی** گفته که بر صحیح مفید ملک نه و اگر قابل نباشد اصلا چون بنده و آ
یا قابل انتفاع باشد اما نه چنان چون حمام و آسیا و خانه خورد روا بود درمی بد و کس
بخشید بر صحیح روا بود و از امام ابی یوسف آمده اگر درمی از دو درم بخشید اگر برابر باشد
روانه و الا روا است و هبه شیر در ضرع و صوف بر غنم و تمر بر شجر و زرعت در زمین و اگر بعد
اخراج و قطع تسلیم کند روا بود و سرای که در و متاع واهب باشد و جوالق و انبان که در آن
طعام او باشد که مشغول است بغیر اگر ما فیهما بخشید نه آنها را روا بود که شاغل اند نه
و هبه چیزیکه در دست موهوب له است تمام است محتاج نیست بسوی قبض جدید چنانچه
هبه کودک خود را و قبض کودک عاقل و بمنزله او چون طفل با وی باشد و شوهر از برای زوجه
صغیره خود بعد از زفاف معتبر است اگر واهب بیگانه و روا است هبه دو کس داری را بهر
یک کس باجماع و همچنین عکس این نزدیک امامین و نزدیک امام نه پس اگر از برای دو کس
گوید که بخشیدم مر شما را این سرای مر این را نیمه و مر این را نیمه روا بود نزدیک امامین

اما اگر گوید بخشیدم مر ترا این را و مر این را این سر و اینود و در و نیت تصدق ده درم بود

غنی نزد امام و نزد امامین روا است اما بدو فقیر باتفاق روا است و روا است رجوع از

هبه بتراضی و بحکم قاضی اگرچه رجوع ساقط کرده کما فی الخزانه این بعد از قبض است اما

قبل بی اینها روا است موهوب له حاضر باشد یا نه کما فی البرجندی و مانع از این هفت

چیز است یکی زیادتی متصله بعین موهوب اگرچه غیر موهوب بود چون نقط یا اعراب و

تعلیم قرآن یا کتابت یا عمل دیگر خلافا لمحمد و اسلام و تجدید و سفره و خوبی و فربهی و کبر و

قصارت و صحت لیکن در سراجی گفته مریض تداوی به شد رجوع روا است و بنا الا

بنا ی که از زیادتی نشمارند چون تنور کما فی البرجندی و تطیین و تجصیص و اصلاح عرصه

اما اگر نقصان شود و وقت هبه طویل بود و بعده اطول الشیخ شود یا منفصله بود چون ولد رجوع روا

است و همچنین اگر زیادتی منسخ شود و بعد از انتفاع مانع حق رجوع باز گردد دوم موت یکی

از این دو سوم تعویض مال اگرچه از جنس او باشد نه از عین او و این انگاه است که وی داند

که عوض او است و الا هر یکی رجوع کند و همچنین اگر بیگانه تبرع کند و عوض او دهد چهارم خروج او

از ملک موهوب له ببیع و مثل آن اگر باز مالک شود حق رجوع عود کند کما فی السراجیه پنجم زوجیت

در آن هبه پس از ابانت رجوع نکند و بعد از تزویج رجوع کند ششم قرابت محرمیت و لو حیا

اما قریب نامحرم و محرم غیر قریب رجوع کند هفتم هلاک موهوب ای تلف عین او یا اکثر

سنان لو پس اگر خاک را گل کند یا تیغ را کارد سازد رجوع نکند و اگر گوسفند را کشد رجوع کند

و اگر جواه را بخشید و حمل را استثنا کرد یا شرط کرد آنچه مفسد بیع است استثنا و شرط باطل شود

و هبه جواه و حمل درست شود و اگر بعد از اعتاق حمل جواه را بیکی بخشید هبه این

چون اعتاق آن صحیح باشد و اگر او را مدبر سازد و حمل را هبه کند درست

نباشد و صدقه مثبت ملک نیست مگر بقبض در مجلس یا بعد او وچون هبه درست نیست
در شایع متقسم و رجوع نکند در صدقه بر فقیر و غنی و بقولی بر غنی کند در خزانه گفته
کسیکه صبر بر شده تواند او را صدقه بر خود فاضلتر والا بر فقیر اگر سوال ملح و شرف باشند
بتصدق باجورست تا نزاند آن سایل بعینه خیانست که اعتبار رست تا داند که به معصیت
خرج خواهد کرد از پیغمبر علیه السلام پرسیده شد که سوال بسیار شد نگرا دهیم فرمود ص
رق فلیک علیه و ابن مبارک گفته سایلی که از برای خدای تعالی خواهد بوی نه دهیم
زجرا له که چون دنیای دون برای او خواست گویا که تعظیم او کرد در سراجیه گفته
برای سکینی کشید و او را نیافت خواه بدیگری دهد یا نه بتصدق ثمن بنده فاضلتر است
از اعتاق بنهال کردم این انگور را بنام پسر خود فلان هبه بخلاف گردانیدم بنام او
اگر زن خود را کلام در بخشید مهری هنگ بیا موزاند و او حرفی نداند هبه او درست نباشد
یکی از دو شریک حصه خود را از سود بدیگری بخشید وا نبود اگر مال موجود است والا روا بود
برای ولد یا تلمیذ جامه گرفت پس میخواهد که آنجامه بولد یا تلمیذ دیگر دهد تواند مگر چون
گاه اخذ عاریت گفته باشد یکی ماکولی هدیه فرستاد در آوندی اگر مثل ثرید و سوی باشند
میتواند که در و بخورد و اگر مثل فاکهه باشد نه و باید که میان اولاد در عطا یا عدل
کند ای برابر بخش کند نزدیک امام ابیوسف و نزدیک امام محمد
ذکر را دو بخش و انثی را یکی والمختار الاول کما فی الذخیره و اگر تمام مال را
بپسر بخشد روا بود اما آثم شود کما فی خزانة الفتاوی و باک نیست بتفضیل
شاغل بعلم نه مکتسب نزدیک متاخرین یاک نیست بعطای عالم و حرمان فاسق تا اصلاست
از مال من خوردی میتواند که بخورد مگر چون علامت نفاق ظاهر شود بکودک چیزی

بخشیده شد بقول امام محمد خوردن والدین ازو مباح است وبقول اکثر مشایخ بخارا نه لیکن در خزانة المفتین گفته فواکه بکودک هدیه کردند حلال بود اکل والدین ازو اگر ازو مهدی از وهدیه برایشان باشد واز جهت حقارت تحفه بکودک هدیه در **خزانة الفتاوی** گفته که ثواب حسنات کودک کودک راست و والدین او را نبود مگر ثواب تعلیم وبقولی هر بی نقصان ثواب کودک زن را بضرب ترسانید تا مهر بخشید روا نه اگر قادر باشد در **مختار الجوابات** گفته ابراده مرا از مهر تا ترا چندین بخشم پس زن ویرا ابرا داد ومرد نمی بخشد مهر عود کند هو المختار للفتوی بحل کن مرا از هر حقی که ترا بر من باشد وی چنین کرد اگر عالم باشد بری شود در حکم و دیانة والا در حکم شود واما چنانچه چنین در دیانة نزدیک امام ابیوسف وعلیه الفتوی خلافاً لمحمد رحمه الله تعالی **باب بیست و نهم** در اجاره در جامع گفته که اجاره بیع نفع معلوم است بعوض معلوم وعلم نفع گاه بذکر مدت است اگرچه دراز باشد وگاه بذکر عمل چون رنگ جامه وگاه باشارت چون نقل این بآن موضع ووجوب نمیشود اداء اجرت بنفس عقد بلکه اداء اجرت قبل از استیفاء منفعت پس او را حق استرداد نماند یا بشرط تعجیل یا باستیفاء نفع یا بقدرت بر آن پس واجب میشود اجرت دار یکه قبض کرده شود اگرچه در آن ساکن نشده و ساقط میشود بغصب بمقدار فوت شدن قدرت وی بر انتفاع ومیرسد مر موجر را که طلب کند اجرت سرای و زمین برای هر روز و اجرت دابه برای هر مرحله و اجرت صیاغت و سایر حرف بعد از عمل و اجرت خبز بعد از اخراج از تنور پس اگر بعد از اخراج سوخته شود بی فعل او چنانکه منتفع به نماند وی مستحق اجرت باشد واگر قبل از اخراج باشد نبود تاوان نیست در هر دو صورت نزد امام ونزد صاحبیه مخیر است در ضمان مثل و قیمت یا ولی

۱۲۱

باقیمت نان با اجر و ضمان نمک هیزم بر آن نه و حبس کند عین را برای اجرت مسمی

خلط شود ملک او و آن چون صباغ و اگر بعد از ین بی صنع او هلاک شود ضمان او و اجرت

واجب نه و ملک صاحبیه واجب شود و قیمت غیر معمول بی اجر یا معمول با اجر و اگر خلط نشود

باجماع چون غسال و حمال و ملاح و در روایتست که اجیر غیر را استعمال کند در مطلقه و مقیده

نه اگرچه از غلام و الا ضمان کشد اما از محیط گفته اگر نساج غزلی داد تا دیگری کرباس

بافد وی بغیر واو و ازین دزدیده شد اگر اجیرست ضمان هیچ یکی نه و اگر بیگانه باشد ضمان

کشد اول بی خلاف نه بیگانه نزد امام بخلاف صاحبیه و در روایتست استیجار سرای و دکان

بی ذکر عمل و هر عملی که خواهد کند مگر مضر چون حدادت و قصارت و رحی مگر برضا و روا

استیجار زمین برای زراعت بدو شرط یکی تسمیه آنچه در آن زراعت کند یا تعمیم و دیگر خلو زمین

از مانع زراعت و الا هیچ یکی راست که فسخ کند مگر وقتی که زراعت کند و مدت گذرد که این

زمان روا شود و مسمی لازم گردد و اگر بر ستور کند زیاده از آنچه مقرر ساخته اند اگر او را

باشد ضمان حصه کشد و الا تمامی قیمت لیکن در برجندی گفته که این آنگاه است که حامل مستاجر

باشد و اگر صاحب خر باشد نه و همچنین اگر مستاجر جوالق بار کند و صاحب خر جوالق دیگر اما

اگر هر دو در یک جوالق بار کنند ضمان ربع قیمت گشد و فاسد میکند اجاره را شرطی که مفسد

بیع است چون جهالت مدت یا اجرت یا معقود علیه هر شرطی که مقتضی عقد نباشد

چون شرط کری نهر و نایبه بر مستاجر که اینها بر آجر اند و در مفسد اجر مثل واجبست و از مسمی

نیفزاید اگر اجر مثل مختلف باشد وسط واجب شود و اجرت حلال است اگرچه بسبب او حرام

در روا است اجرت حمام و حجام و دایه باجر معین اگرچه کافره یا فاجره باشد لیکن ارضاع

حمقا منهی است که رضاع مغیر طباع است و بر روایت که کودک را و جامه او را نشوید و او را

تغییر دهنده طبیعت ها را ۱۲

روغن بمالد و طعام او را اصلاح دهد و بر پدر است اجرت دایه و ثمن اینها اگر او را تربیت
بلبن غیر یا بطعام مدت گذرد او را هیچ اجری نباشد و اگر منکر شود اعتبار بینه و یمین
راست و اگر هر یکی بینه بیارد بینه دایه اولیتر باشد و باطلست نزدیک متقدمین اجاره
برای عبادات چون اذان و امامت و تدریس و حج و غزوه و تعلیم قرآن و فقه و فتوی مشایخ
بر جوازست پس اگر پدر از مرسوم معلم امتناع آرد چون پنجشنبگی و عیدی و جز آن حبس کرده
و اگر خواهد متفق شود اجاره گیرد معلم را مدت معلومه و امر کند بتعلیم و برای معاصی چون سرود و
نوحه و لهو و مزمار و طبل و تخت تابان و نقش خانه بتماثیل اگر برای تخت طنبور باشد باطل اجاره
اجرت طیب است اما اثم است از جهت اعانت بر گناه و همچنین در استیجار برای بنای بیعه
و کنیسه کما فی الخلاصه مشاطه را برای تزئین عروس اجاره گرفت اجرت حلال است مگر آنکه بر وجه
هدیه باشد مشترط و اجاره برای جهانیدن نر بر ماده و اجاره مشاع مطلقا نزدیک امام
و نزدیک صاحبیه رواست و علیه الفتوی اما بشریک باتفاق رواست در ظاهر روایت
و اجاره آسیا ببعض آرد و اما اگر بدل گندم یا آرد کند بی اضافت روا بود و اجاره
نساج ببعض منسوج او و علیه الفتوی کما فی الخزانه و نزدیک مشایخ بلخ رواست کما فی
المزارعة والمضاربة و علیه الفتوی کما فی المختار و اجاره مردی برای حمل طعام برد آن
او ببعض محمول **قسم در بیان اجیر مشترک** چون قصار و جز آن و صباغ و حمامی
و راعی و جز آن از محترفه ضامن نشود بهلاک مال در دست او بی صنع او تحرز از وی
ممکن بود چون سرقه و غصب یا نه چون حرق غالب و موش غالب نزدیک امام و
علیه الفتوی و نزدیک صاحبیه اگر تحرز ممکن باشد ضامن قیمت کشند قبل از عمل
بی اجرت و بعد از این مخیرست در ادای قیمت معمول و اخذ اجرت و ادای

قیمت غیر معمول و ترک اجرت ہذا ما نحو ذ الفقیہ ابا فتوی متاخرین بر صلح ست بر نصف
قیمت و اگر ضمان شرط کنند ضمان کشد بقول فقیہ ابی بکر و بقول فقیہ ابی جعفر و فقیہ ابی
اللیث و علیہ الفتوی و اگر چیزے ہلاک شود بعمل او کہ در آن باذون نبود چنانکہ تخریق
جامہ بدق او یا اجیر را ضمان کشد و مختار ست در اعطای قیمت معمول و اخذ اجرت
یا قیمت غیر معمول و ترک اجرت مگر آدمی کہ ہلاک شود بعمل او چنانچہ غرق شود از کشیدن
کشتی یا ساقط شود از سوق دابہ کہ درین ضمان نیست اگر تجاوز نکند از معتاد و الا ضمان
کشد چنانچہ ختان ذکر او را ببرد کما فی البرجندی و اجیر خاص چون راعی غنم یک شخص
ضامن نشود با جماع خواہ بصنع او ہلاک شود چنانچہ ہمراو کشتی غرق شود یا بی صنع
او چنانچہ دزدیدہ شود و مگر عملی کہ در عقد نیامدہ چنانچہ بزند بری را بوجہی کہ چشم
او کشد یا دست او شکند و تردید اجر بتردید عمل رواست تا سہ و زیادہ ازین نہ
تا اگر گوید پارسی دوزی یک درم و اگر رومی دو و اگر بردی سہ واجب شود اجر
معمول و ہمچنین در رنگ و سکونت و مسافرت اگر امروز دوزی یکدرم و اگر
فردا نصف در آن باتفاق درم ست و درین اجر مثل نزدیک امام و از نصف نیفز
بر صحیح و نصف نزدیک صاحبیہ و در ثالث باتفاق اجر مثل و اگر بندہ اجیر گیرد او را ولایت
استخدام ست از سحر تا بعد عشا اما با و مسافر نشود مگر بشرط و رواست او را تا بدیہ و فا ز شہر
ببرد و نزند او را و طعام او بر خواجہ اوست و رواست فسخ اجارہ بعیبی کہ مخل باشد
بنفع چون و بر دابہ و مرض عبد و انقطاع آب آسیا و اگر از آن عیب انتفاع
ممکن باشد چنانکہ دار یکہ دیواری از و بیفتد یا عیب او دور شود چنانکہ بنا کند
سرای منہدمہ را خیار ساقط شود و بخیار شرط بیش از سہ روز لیس اگر دوکانی

را اجاره گیرد ماهی بخیار رسته روز منسخ کند در اینها و بعد از منسخ اجرت روز ماضی واجب
نشود و شرط نیست حضور صاحب او و نه علم او بر مختار بخلاف طرفین و بخیار رویت و در بین فصل
و رمنا گردن شرط نه و بعذر مثل سفر مستاجر بنده برای خدمت مطلقا یا در شهر نه سفر آجر و
افلاس مستاجر دوکان تا تجارت کند در آن و انقلاب پای بکتری دابه از سفر اگرچه در راه
نه رای مکاری لیکن مرض او عذر ست و علیه الفتوی و بفسخ میشود اجاره بموت یکی از عاقدین
که عقد کرده او را برای خود و اگر برای غیری عقد آن کرده نه چون وکیل و وصی و متولی و
وغیره در مختار الفتاوی گفته و فی الحدیث اعطوا الاجیر اجرة قبل
ان یجف عرقه که معلم ثمن بوریا از صبیان گرفت و بعض از آن خود خرج کرد و بعض
آن بوریا خرید و بعد از چندی انهم بخانه برد روا بود اما ماکول او را روا است نه و لعدا
اگرچه کودک بوالد معلم بود کما فی الخلاصة و در ستیجار بنده و دایه بطعام و علف بر مستاجر
روا نبود لیکن بر مختار در بنده روا است للعرف سرای ابد درم اجاره گرفت و بعد آنرا
به پانزده داد یا خری ابدرمی اجاره گرفت به دو داد فضل مستاجر راست اما اگر اجیری در بهتر
بیفزاید چون میخ و چوب شوق نصل طیب باشد اتفاقا و الا نزد یک علمای ما نه اجیر یوم شغل
نکند مگر نماز فرض اجیر بیت وقت صبح بر خیزد و چراغ افروزد و تنور بیارد و آب صنوبر دو با
ریزد و آتش افروزد و رشتا بغدات و عشا و اعضا مستاجر را غمز کند تا نجر آب و خدمت
کند او را از سحور تا عشا بر شتر دو بست و چهل من بار کند و بر خر یکصد و پنجاه من و مکاریرا
در زوان میش کی بندد بار را اندخت و خر را برد اگر خیال ست که سحمل در زوان او را می
بر و ضمان نه و آبه را اجاره گرفت برای گناه و در رجوع نیز بر او نشست ضمان نه بر مختار
فتوی که عادت چنین ست مگر در شهر که این عادت شود و همچنین مستعار کما نرا نمود و فی

وبشکست ضامن ست مگر آنکه گوید بکش صاحب خر خر را استانید و خود برای بول یا حاجتی
نشست و خر گم شد اگر بعد از تواری از بصر او گم شده ضمان کشد والا نه خر برد بر مسجد یا سرای
استانید یا ببست و خود در آمد برای شغل چیزی یا نماز بر مختار ضمان کشد سواری بباغ در آمد
و بباغبان گفت که این دابه کجا ببندم وی گفت اینجا چون باز آمد نبود گفت دابه کجا رفت
گفت یار تو برده واو یاری ندارد ضامن ست و همچنین در حمام هو المختار حمامی بخواب شده
نشسته ضمان نه و مصطلح ضمان ست گوسپندی یا گوساله که ریسمان حایک خورد ضمان نه سعایت
سه گونه اند یکی بحق چنانچه سود ی باشد و ممکن نباشد دفع او مگر برفع یا فاسق باشد و با
معروف باز نیاید با جماع ضمان نه ۲ و دیگر آنکه بسلطان گوید که فلان گنج در خانه یافته و سلطان
ظالم او ضمان کشد ۳ و دیگر سعی بغیر حق و درین نزد یک شیخین ضمان نه و نزد یک امام محمد ضمان
کشد و علیه الفتوی در خلاصه گفته که اجیر گرفتن صاحب عیال حره را یا داه را باک نه
اما خلوت با وی مکروه ست و مستاجر ادب نکند اجیر را بدیدن بطاله اگرچه نابالغ بود و
از خلف بن ایوب آمده که ادب بکند و مسلم اگر اجیر کافر شود برای خدمت نکرده بود و بقول
فضلی این و آنچه در آن اذلال مسلم باشد روا نه اما زنه اهت و سقی نکرده نه و برای حمل خمر
مکروه ست نزد صاحبین و نزد یک امام نه و همچنین هر جا که گناه بفعل فاعل مختار تعلق گیرد
سمان دو کس قرار داد ند که نزد هر یک پانزده روز باشد و شیر بد و شد این شیر باطل است
و فضل شیر هیچ یکی را حلال نه اگرچه حلال کند مگر آنکه بعد از استهلاک بخشند که آن هبه مشاع است
و این هبه دین ست نا ئیجه یا طبال چیزی پیدا کرد اگر شرط کرده رد کند و اگر شرط نکرده حلال است
لیکن امام اجل گفته که عرف چون شرط است قصار جامه آورد و مستاجر میگوید که این جامه من نیست
و اجیر میگوید که این جامه تست قول قصار ست تا او را اجره پس اگر مستاجر جامه اگرفت

و قیمت عوض گردد نشود مگر آنکه گوید این عوض جامه خود گرفتم و او گوید آری

باب چهاردهم در غصب

جامع گفته غصب نزد ما مال متقوم محترم در علانیه بی اذن مالک و خیانت دور کند تصرف مالک را از و حکم او اثم است ای استحقاق نار اگر داند که مال غیر است اما نطق و جهل نه پس در عقار غصب متحقق نشود نزدیک شیخین خلافاً لمحمد و صحیح آنست در غیر وقف و این در وقف پس بهلاک او ضمان نبود خلافاً له و آنچه ناقص شود بفعل او مضمون است اتفاقاً پس اگر دیواری از دار بفگند ضامن شود به بنا راو یا قیمت او و اگر خاک از زمین ستاند ضمان نقصان دهد و معرفت نقصان بقدر تفاوت میان اجرت آن دا قبل النقصان و آن بعد از نقصان لیکن در برجندی گفته که مالک مختار است در تضمین قیمت عبد آن و تضمین نقصان و منقوض غاصب راست در آن و مالک را درین ...... و بر بنا جبر کرده نشود و از ظهیری گفته اگر چوب یا گل باشد و کهنه بود قیمت دهد و اگر نو باشد با عادت امر کرده شود و استخدام بنده اگرچه مشترک باشد غصب است پس بهلاک او ضمان قیمت کشد یا شریک و همچنین در رکوب دابه مشترک و حمل او پس حصه شریک را ضامن شود و نه اگر بعد از رکوب فرود آید و همانجا گذارد و در برجندی گفته که استعمال او در کار خود غصب است و در کار غیر نه پس اگر بر درخت برآید و میوه فرو افگند تا تو خوری با فتادن او ضمان نه و اگر گوید تا تو خوری و من ضمان کشد و در جامع گفته که جلوس او بر بساط یا در سرای غیر غصب نیست و رد عین اگر موجود باشد و تاوان اگر هلاک شود بفعل او یا بفعل غیر یا بآفت سماوی و آن در مثلی مثل است اگر یافته شود و الا قیمت روز خصومت نزدیک امام و هو الصحیح و روز غصب نزدیک امام ابی یوسف

ای وقت دعوی ۱۲

هو المختار و هو اعدل الاقوال و در وقت انقطاع نزدیک امام محمد و علیه الفتوی و
در غیر مثلی قیمت روز غصب ست باجماع و در هالک و در مستهلکه نیز نزدیک امام و نزد
صاحبین قیمت روز استهلاک غاصب دعوی روز هلاک کرد حبس کرده شود تا مدتیکه اگر بود
ظاهر میکرد بعده حکم کرده شود ببدل و قول در مقدار غاصب راست با سوگند اگر مالک
اقامت گواهان بر زیادت نکند والاعتبار ببینه او راست پس اگر مغصوب ظاهر شود
و تضمین بقول غاصب بود مالک مخیرست و اگر بنکول او یا بقول مالک یا به بینه او
بود آنچیز غاصب را بود اجاره داد مغصوب را یا امانت را چون عاریت و ودیعت یا تصرف
دیگر بهم رسید اکرد و اجبست که اجرت و ربح را تصدق کند نزدیک طرفین بخلاف
امام ابو یوسف و تصرف نکند در حاجت خود مگر چون فقیر باشد و اگر غنی باشد تصرف
تصدق کند مثل او و هر یکی از اجرت و ربح در ملک ایشان در آید لکن ملک خبیث
و حرام و نزدیک امام ابو یوسف حلالست و بتکرار عقود و تداول السنه حلال نشوند
اما اگر بمالک او اکنند تناول حلال شود اما اگر مغصوب و امانت درم باشد یا
دینار و گاه عقد اشارت بغیر کند یا مطلق گوید و اینها را دهد یا اشارت باینها کند
و دیگر را دهد تصدق نکند که حلالست و اگر اشارت باینها کرد و اینها را داد تصدق کند
اینهمه نزدیک کرخی ست و علیه الفتوی از جهت دفع حرج لیکن مشایخ ما گفته اند که حلال نیست
نه قبل الضمان و نه بعد از و در همه احوال هو المختار کما فی الهدایه اما حل بعد از تضمین حلال شود کما فی
مختار الجوابات اگر اشارت کرد و امانت داشت و همان اد بر انهم تصدق کند کما فی
البرجندی اما اگر بمقابله اینها زنی را خواست یا داهی یا جامه یا طعامی اخرید انتفاع
از و حلال بود و تصدق نکند بچیزی اتفاقا غاصب در آن تصرفی کرد که زایل

۱۳۸

شد اسم او و اگر صفا صید او ضامن شد و مالک گشت اما انتفاع از وی قبل ادای بدل حلال
نزدیک صاحبین خلافا له که شرط حل نزدیک امام وجوب لبست و نزدیک صاحبین ادای او
و علیه الفتوی لیکن در ذخیره از امام مفتی الثقلین گفته که این از امام بصحت نرسیده و صحیح آنست
که مالک نشود مگر نزدیک ادای او ارضای او یا قضای قاضی یا تراضی بر آن و بعد از آنکه
مالک گردد تناول آنگاه مباح شود که او را مالک مباح کند اگر جامه مغصوب یا
پاره از عین و پاره از نفع او فوت شد مالک مخیرست در اخذ قیمت او و اخذ جامه
با تضمین نقصان و در خرق یسیر همان جامه گیرد و تضمین نقصان کند اگر در زمین غیری
بنا کند یا درختی نهال کند امر کرده شود او را بقلع ورد بر مالک اگرچه قیمت او اکثر از
قیمت زمین باشد و بقول کرخی امر کرده نشود او را بدان این زمان و ضمان قیمت کشد
و به افتی البعض لیکن در برجندی از ظهیری گفته اگر بنا از خاک آن زمین باشد غاصب
او را نقض نکند و الا تواند و اگر زمین بقلع ناقص شود مالک راست که ضمان کشاند از غاصب
قیمت بنا و شجر که مامور باشند بقلع و قیمت مقلوع که قیمت مقلوع بیشترست از قیمت
قایم اگر جامه دیگری را برنگ سرخ یا زرد کند مالک مخیرست در تضمین سفید و تسلیم رنگین
بوی و در گرفتن رنگین و غرم آنچه در وی رنگ زیادتی کرده و نیز رواست که آن جامه را
بفروشند و قسمت کنند ثمن او را اگر سیاه کند مختارست تضمین سفید و گرفتن سیاه
بی غرم نزدیک امام و نزدیک صاحبین چون سرخ است و بقولی اگر قیمت جامه بسواد زیادت
شود چنین و اگر کم شود چنان اگر بنده غیر را فروخت یا آزاد کرد پس ضمان کشد آن نافذ
نه این و اگر مشتری [illegible] فروشد بعده ضمان کشد بقولی نافذست و بقولی نه [illegible] زواید
متصله باشند چون سمن یا جمال یا منفصله چون ولد و لبن و ثمر مضمون نشوند مگر بتعدی

یا منع بعد از طلب و خمر مسلم و خنزیر او مضمون نیست اهلاک بشرب باشد یا بالقاء نمک و خل
و بجز آن اما اهلاک خمر و خنزیر ذمی مضمون است و منافع غصب مضمون نیست چنانچه دابه را غصب کند
و چند روز او را استعمال کند اما اگر وقف یا عصب کند منافع او مضمون شود و علیه الفتوی و ضمان
کشد با تلاف سکر و منصف و بقول امامین نه و با تلاف آلات لهو چون دف و شطرنج نیست قیمت
آوند چوبین دهد اگر صالح این باشد و الا قیمت هیزم این نزدیک امام است و نزدیک صاحبین
چیزی لازم نه از مسلم باشد یا از کافر با اذن امام باشد یا نه کما فی الخلاصه و المختار و فتوی
بر قول ایشان است اما در طبل غزاة و دف بی جلاجل ضمان کشد اتفاقا کما فی البزازیه
و این اختلاف در ضمان است اما اتلاف آله لهو با تفاق مباح است کما فی السراجیه
اما با تلاف کتب شعر بقول صاحبین ضمان نه هو المختار کما فی المختار و بحل قید بنده اگرچه
عاقل باشد و قید کشتی و فتح قفص طایر و در پایگاه نزدیک شیخین ضمان نیست خلافا لمحمد
و بروایتی از این اگر بر فور رفت باید ضمان کشد و الا نه در **مختار الجوابات** گفته که
بحل قید بنده دیوانه و قفص طایر نزدیک محمد ضمان است و علیه الفتوی سوار شد بر دابه
کسی در غیبت او بی امر او فرود آمد و همانجا گذاشت بر صحیح ضمان نکشد در قول امام که
غصب منقول بجز نقل متحقق نشود و **در جواهر** گفته اگر کسی مغصوب را از غاصب گرفت
تا بر مالک رد کند و او را نیافت از عهده آن بدر نشود لیکن اگر تصدق کند امید است که
او بثواب او رسد و اگر بغاصب ان را رد کند از عهده آن بدر آید اگرچه در دست او
هلاک شود مردی درخت بریده و در بنای خود در آورد مالک نتواند که از و بگیرد و قیمت اجزای
بلکه قیمت درخت که در وقت طلب باشد از و بگیرد و **در جامع** گفته کسیکه سعایت کند بغیر
حق بسوی سلطان یا با حکم ظالم گوید که فلان مالی یافته یا دارد اگرچه صادق باشد و

اند و غرامت گرفت تاوان نخشند نزد یک شیخین و نزد یک امام محمد کشد و علیه الفتوی
و اگر پسر وا از ترکه او بگیرد و هو الصحیح و از بنده مطالبه نکند مگر بعد از عتق و اگر عاملی بامر
سلطان اسامی نوشت و باعوان داد و اینها سلبغی گرفتند مظلمه بر هر سه کس ست در
دنیا و آخرت و اگر ممکن نباشد دفع موذی مگر بسعایت یا فاسقی که بامر معروف
ممتنع نشود ضمان نیست و همچنین اگر حاکم گاه غرامت گیرد و گاه نه و همچنین اگر بسلطان
رساند که مرا بر وی حقی واجب است پس وی مطالبه با و اکرد و غرامت گرفت کما فی
البرجندی **باب پانزدهم در رهن** در جامع گفته که رهن عبارت است
از حبس مال متقوم بسبب حقی مالیکه متقوم باشد استیفا را و از ان منعقد میشود بایجاب
و قبول و لازم میشود بتسلیم مرهون که محوز و مفرغ و ممیز باشد عند القبض نه متفرق چون
ثمر بر شجر و مجموع نه مشغول بحق غیر چون زمین بر زراعت و نه مشاع چون نیم سرای
که یک دیوار مشترک بود مگر چون استثنا کند و تخلیه تسلیم است و ضامن میشود مرتهن
اگرچه رهن فاسد باشد بآنچه اندک است از دین و قیمت پس اگر هلاک شود و در دست
مرتهن دین ساقط شود اگر قیمت او با وی برابر باشد و اگر کمتر باشد بقدر او ساقط
شود و بفضل رجوع کند و اگر بیشتر باشد دین ساقط شود و فضل امانت است و در هلاک
بعض رهن سقوط آنقدر است و نگاه دارد در رهن را چون ودیعت بنفس خود و عیال خود
چون والد و زن و ولد و بنده و اجیر و اگر تعدی کند در آن بتجارت و بیع و لبس و
رکوب و استخدام بی اذن ضمان کل او کشد در قیمتی قیمت روز قبض و در مثلی
مثل و اگر نبود قیمت روز خصومت و انتفاع از وی بی اذن حرام است و باذن
مکروه از منیه گفته که مکروه نیست پس مرید دوام اذن گوید هر بار که

اراده کننده ۱۲

جلد ثانی

منع کرده شود با ذون باشد در مدت رهن و روایت در مرهون و مودع رهن
و اجاره و اعاره و ایداع پیش یکانه دو در موخر اول و باقی در روا بود و در استعاره دو
اول معه و باقی روا است و باطل نمیشود رهن بیکی ازین چهار چیز و ضمان کشد بهلاک
لیکن در برجندی از عمادی گفته که معنی عدم بطلان رهن آنست که اگر عود کند تو فاسق
رهن باشد چنانکه بود و از ضمان بری گردد اما بعود غصب دست و چون دین طلبد امر کرده
شود او را باحضار رهن مگر چون قادر نباشد باحضار او یا نزدیک عدلی باتفاق
نهاده باشد پس بعد از تسلیم کل دین بتسلیم کند کل رهن را اما اگر بعض دین دهد گفته نشود
او را بتسلیم بعض رهن و امر باحضار آنگاه است که در شهر عقد طلبد یا در غیر شهر اما مؤ
ندارد و الا امر کرده شود او را بقضای دین نه باحضار رهن لیکن اگر طلب سوگند کند
داده شود او را بر عدم هلاک رهن و مؤنت حفظ رهن بر مرتهن است چون اجرت جا
و خانه ماوای غنم و مؤنت بقا او بر راهن است چون طعام و لباس و اجرت دایه
راعی و علف و سقی بستان و کری نهر و تلقیح نخل و جذاذ ثمر و آنچه مصلح او باشد و جعل
آبق و مداوات مریض مقسوم است بر مضمون و امانت و اگر یکی ازین دو واجب دیگر ادا
رجوع کند اگر بامر او یا بقضای قاضی باشد و الا متطوع است کما فی المختار و در روایت رهن
بمقابله امانت چون ودیعت و عاریت و مال مضاربت و بضاعت و نه بمقابله مبیع کرد
دست بایع باشد لیکن از مبسوط گفته که روا است و ضامن است باقل از قیمت این و قیمت عین
و به اخذ الفقیه ابو سعید البردعی و ابو اللیث و علیه الفتوی و نه بمقابله قصاص نفس یا ما دون آن
و روا است بمقابله دین و اگر چه موعود بود چنانکه رهن دهد چیزی را تا قرض دهد او را مرتهن چندین
پس اگر هلاک شود در دست مرتهن و بیست که آن موعود را دهد براس مال سلم و ثمن صرف

از افتراق پس اگر هلاک شود رهن در مجلس حکم کرده شود بگرفتن مرتهن آن را و اگر جدا شدند قبل از
نقد باطل شود سلم و صرف و بمقابله سلم فیه قبل از افتراق و بعد از افتراق و اگر اتفاق کنند
بوضع رهن نزدیک عدل لازم شود بقبض او و هیچ یکے از وی نگیرد و هلاک او باشد چون رهن است
و اگر وکیل کند عدل را یا غیر را به بیع او مطلقاً یا نزدیک انتهاء مدت دین روا بود که تاجیل
دین رهن روا است بخلاف تاجیل عین رهن و اگر این توکیل در عقد رهن باشد منعزل نشود بعزل
و موت هیچ یکی مگر بموت وکیل و اگر بعد رهن باشد منعزل شود بعزل در ظاهر روایت و هو
الصحیح کما فی القصص و شیخ الاسلام گفته که صحیح منعزل نشود کما فی الذخیره و بموت راهن
نزدیک بعضی و نزدیک دیگران نه و اگر اجل حلول کند و راهن یا وارث او غایب است
جبر کرده شود وکیل را بر بیع او اگرچه وکالت او بعد از رهن باشد هو الصحیح و اگر امتناع
ازو بعد از حبس قاضی او را بفروشد و اگر راهن حاضر باشد او را جبر کند نه وکیل او را و اگر
امتناع آرد قاضی او را بفروشد و چون عدل او را بفروشد ثمن او رهن باشد و هلاک او چون
رهن است و موقوف است بیع راهن و مرتهن بر اذن دیگر اگر اجازت کند یا راهن قضاء
دین کند نافذ شود و ثمن او رهن باشد در ظاهر روایت و هو الصحیح و بقول ابو یوسف آنگاه که شرط کند
نزدیک اجازت و مرتهنی که ماذون باشد باستعمال رهن او اگر هلاک شود قبل عمل او یا
بعد او ضامن شود چون رهن و اگر حین عمل او هلاک شود بی تعدی نه پس اگر مرتهن از
مصحف رهن باذن او بخواند و در آن آن هلاک شود ضامن نباشد و بعد از فراغ
ضامن است و اگر بی اذن او استعمال کند و در آن حال هلاک شود ضامن باشد و اگر مباح
کند سکونت سرای برای مرتهن و بسکونت او خللی افتاد و بعض او خراب شد چیزی از دین نرود
و اگر مباح کند اکل ثمار باغ یا شیر شات باک نیست اگر مشروط نباشد و الا قرضی است

گر وردن منفعت است پس روا باشد وجنایت راهن بر راهن مضمون است وضمان رهن باشد

وجنایت مرتهن بر وی مسقط دین است بقدر جنایت اما جنایت رهن بر ایشان وبر مال

ایشان هدر است ونمای رهن که متولد باشد از وی چون ولد ولبن وثمر وعقر رهن است لیکن

هلاک شود بی چیزی واگر اصل هلاک شود ونما باقی ماند قسمت کرده شود دین بر قیمت

نما روز فک وبر قیمت اصل روز قبض وحصه اصل ازو ساقط شود واگر متولد نباشد

چون کسب وهبه وصدقه رهن نبود پس راهن راست که آنها را از مرتهن بگیرد ورواست

تبدیل لباس رهنی دیگر وزیادتی در رهن پس قسمت کرده شود دین بر قیمت هر دو

روز قبض اگرچه زیاده شود بعد قبض او ونه زیادتی در دین نزدیک طرفین خلافا لهما اگر

رهن نهاد بنده دو هزار را بهزار پس هزار دیگر گرفت بر آنکه آن بنده رهن باشد بهر دو

وبعده بنده مرد دین اول رفت ودومی باقی است نزدیک طرفین ونزدیک امام ابی یوسف هر دو

ساقط شوند وهلاک او در دست مرتهن بی تعدی بعد از هبه وابرا مضمون نیست وبعد از

قبض دین وصلح وحواله مضمون است پس مقبوض رد کند وحواله باطل شود واگر بعد از رهن

موافقت نمودند بر عدم دین پس هلاک شد در دست مرتهن پس راهن ازوی مقدار دین بگیرد و

امام محمد نص کرده که امانت است وهو الصواب فی در جواهر گفته مباح کرد اوراق توت را که

در آن زمین بود پس اگر منع کند ازو تواند مباح کرد انتفاع از زمین ووی زراعت کرد بعد

ادای دین اگر خواهد زمین را با زراعت اندوی ستاند وتخم باز دهد واگر خواهد باجر مثل گذارد

ودر مختار الفتاوی گفته رهن نهاد سرای یا جوالقی که در وی متاع راهن است وانه

وحیله آنست که متاع او بلا مثل او ودیعت نهد بعده سرای وجوالق را رهن کند مجاز شد

باستیداع واجاره واعاره پس اگر ودیعت نهد بهمان رهن باشد ودرین دو صورت

۱۳۳

از رهن بدر آید و در ضمان مرتهن نباشد اما در آن میتواند که باز رهن نهد و درین نه واجرت راهن است و مجاز برهن اگر رهن نهد و تسلیم کند از رهن اول بدر آید و رهن نزدیک دومی باشد

باب شانزدهم در کفاله

در جامع گفته که کفاله ضم ذمه است بذمه دیگر در حق مطالبه دین و شرط است که کفیل مکلف و حر باشد و این یا بنفس است و منعقد میشود بما تند کفلت بنفسه و ضمنته و همچنین فلان آشنا میست یا آشنای منست و به تفتی و همچنین او را اشناسم بر فتمار و به نفتی کما فی المختار و در قبول کردم دو قولست و بقولی باراده کفالت کفالت است و الا وعده و آنچه ترا برو است من جواب گوییم کفاله است نه رهن بدهم کما فی الخزانه و قاضی جبر نکند نزدیک امام بر کفالت در حد و قصاص پس اگر کفالت کرده شود جانی را تا مجلس قضا پس اگر بینه آورد و الا گذاشته شود و نزدیک ایشان جبر کرده شود او را در حد قذف و قصاص نه در سایر حدود اما اگر جوانمردی کند بکفالت باجماع درست شود کما فی الهدایه و جبر کند در تعزیرات و جراحتی که در آن قصاص نبود و مدیون بدین مؤجل اگر غیبت خواهد جبر کرده شود او را بر کفالت و لازم است کفیل را احضار مکفول به اگر طلب کند مکفول له او را و اگر حاضر نکند حبس کند او را حاکم اول بار در ظاهر روایت اگر مکان او معلوم بود و الا نه و اگر غایب باشد و مکان او معروف بود مهلت دهد او را مدت ذهاب و ایاب و اگر عاجز باشد از احضار او حبس نکند او را بلکه ملازمت او امر کند تا احضار او و اگر دعوی کند کفیل بر دعوی کند این که مدیون غایب است و مکان او معلوم نیست و برین اقامت بینه کند مطالبه از و مندفع شود و بری میشود کفیل بموت مدیون و بتسلیم او در محلیکه آنجا حاکم باشد و لو مغافصة و بتسلیم او خود را و همچنین چهار بشرط آنکه گوید

دادم تو بنفس خود را از کفالت فلان و الا نه و اگر شرط کند در وقت کفالت که تسلیم
کند او را نزد قاضی بری نشود مگر بتسلیم او در مجلس قاضی و به نفی و باقرار خصم که
لا حق لی علیه کفیل بری نشود چنانکه اگر از کفیل کفیل گیرد و اگر داین بمیرد وصی
و وارث او طلب دین کند از کفیل و اگر مدیون را بوصی تسلیم کند وصی دیگر راست که طلب احضار
او کند و همچنین وارث اگر شخصی کفیل نفس شد بشرط آنکه اگر فردا او را نیارد آن مال بر وی
بود روا بود تا اگر نیارد آن مال بر وی شود و از کفالت نفس بری نشود مال داده باشد یا
و اگر مدیون درین صورت بمیرد قبل از مدت کفیل ضامن مال شود و بعد از ادا را از ترکه
او گیرد و اگر کفیل قبل از انقضا بمیرد از ترکه او گرفته شود و یا مال است و این سخن
اگرچه مال مجهول بود لیکن شرط آنکه دین صحیح بود و ساقط نشود مگر باد ایا ابرا پس اگر گوید آنچه فلان
اقرار کند آن بر من پس مرد وی بچیزی اقرار کرد کفیل باشد و از ترکه او بگیرد و اگر جهالت فاحشه
بود روا نه و در مجهول ضمان قدر یست که بر وی اقامت بینه کند و الا قول کفیل است با سوگند
بر علم و اصیل مصدقست در زاید در حق خود نه در حق کفیل مگر چون معلوم شود که کفیل معاند است
و اگر تعلیق کند کفالت را بشرط ملایم صحیح بود چنانکه اگر مکفول عنه بیاید یا مکفول له غایب شود و الا شرط
باطلست و کفالت جایز چنانکه اگر باد وزد و چون در این مطالبه یکی از اصیل و کفیل کند مر او را است
که مطالبه دیگر نیز کند و کفالت زوایست بامر اصیل و بی امر او و در آن رجوع کند بعد ادا و در شق که معتبر
لیکن از قص گفته که اگر کفیل شود بخصوص بی امر اصیل و را شود مطلوب او لا رجوع کند و اگر طالب اولا
راضی شود نه و اگر کفیل بعد از ادای اصیل نادانسته ادا کرد رجوع بر او کند کفیل لازم ملازمت اصیل
کند و اگر کفیل زن باشد زنی را برای ملازمت او اجیر گیرد و کفیل محبوس اصیل را حبس کند مگر
چون یکی از اصول او باشد در بر چند گفته که محبوس صحیح از کسب منع کرده شود و الفتوی انه لا یمنع

اما از وطی و سایر انواع تنعم منع کرده شود و ابرا اصیل و تاجیل او سرایت کند بکفیل نه عکس و
ابرا کفیل روایت قبول کند یا نه و رجوع نکند بر اصیل اما ابرا این محتاج ست بقبول تا مرتد شود
و دین بحال ماند صلح کرد با کفیل از هزار بر صد رجوع کند بعد از ادای او بصد نه بهزار و
از نهصد بری شدند اما اگر صلح بر جنس دیگر باشد رجوع بهزار کند کر این مبادله مالک او شده
و در روایتیست کفالت بی قبول طالب در مجلس نشد یک طرفین لیکن از خلاصه گفته انگاه
که فضولی ازو قبول کند و الا موقوف ست و نزدیک امام ابویوسف بروایتی موقوف و بروایتی
نافذ و این از آن اصح ست اما اگر یکی از ورثه کفیل شود از مورث خود در مرض موت
اما بآنچه در ذمه وست بغیبت غرما روا بود اگر بیگانه شود نه و لیکن روایت اینهمه انگاه که
مورث لعر کند و الا نزدیک امام ابویوسف بروایتی از امام کفیل شود و نزدیک غیر او نه
کما فی الجامع اگر خواهد تکفل شود چنانکه کفیل نشود گوید کفیل نشدم بنفس او تا نام بشر ط
پس ازین کفیل نباشم هرگز کفیل نشود بهو المختار و به یفتی طالب میگوید گواهان حاضر دارم
دانخصم کفیل طلبد کفیل از و گرفته شود در ظاهر روایت و اگر خصم معروف بود و طالب حقیر
و ظاهر آنست که پنهان نخواهد شد جبر کرده نشود بر کفاله چون کفیل گیرد تا سه روز گیرد
بر فتحا پس اگر اقامت بینه نکرد قاضی ابراد هد و اگر مسافر باشد تا یکروز اما فتوی بر آنست
که او را جبر کرده نشود لیکن تا قیام قاضی تاجیل کرده شود چنین بسیار مشایخ انست در خلاصه گفته
والی خواست که از جماعتی چیزی بظلم گیرد و بعضی پنهان شدند و بعضی بدست آمدند آنها گفتند
که از ما بوالی نگوئید و آنچه بر شما خواهد افتاد بر ما بحصص باشد آنچه والی ازینها گیرد بحصص
رجوع کنند و بعو عامه نه **باب هفدهم در مضاربت** در جامع گفته که
مضاربت شرکت ست در سود بمال از جانبی و عمل از جانبی و مضارب قبل از تصرف امین ست

صاحب عمل ۱۲

ونزدیک عمل وکیل و بسود غیر یک وبخالفت غاصب پس سود مضارب را بود اما غیر طیب
نزدیک طرفین و بعضا واجب گیس سود مالک را بود و مضارب را اجر عمل است در ظاهر روایت
لیکن بر مشروط نیفزاید نزدیک امام ابویوسف وهو المختار و نزدیک امام محمد احمد مثل
و هر چه رسید و این خلاف جائیست که سود باشد والا بالاتفاق چنین است و در فاسد
چون صحیحه بهلاک ضمان نیست در ظاهر روایت نزدیک هر سه بر اصح و به یفتی و اگر مجوا
که مضارب بهلاک ضامن باشد اولا او را قرض دهد پس از و بمضاربت گیرد پس او را
بضاعت دهد درو و نیست مگر بدراهم و دنانیر و بفلوس رائجه بر صحیح و نقطعه زر و
نقره اگر تعامل باشد نه بعرض اما اگر گوید بفروش او برا و در ثمن او بمضاربت عمل کن روا بود
و این انگاه که بنقدین فروشد والا نزدیک صاحبین بیع او روا نه و نزدیک امام روا بود
مضاربت فاسده باشد کما فی البرجندی و مگر بتسلیم مال بمضاربت تا اگر شرط کنند که
شبها مال نزدیک من باشد فاسد گردد و همچنین اگر شرط کنند که رب مال با مضارب یکجا
عمل کنند اما اگر شرط کنند که هر یکی بسر خود در آن عمل کنند و مگر بشیوع ربح تا اگر ده
درم را بیکی شرط کنند فاسد شود اما شروط دیگر که مفسد بیع اند مضاربت با نها فاسد
نشود چنانچه شرط زیان بمضارب کمر بمال عین تا اگر گوید اعمل بما فی ذمتک من الدین
روا نبود و سود حاصل است نزدیک امام و مالک را نزدیک صاحبیه و مضارب از دین
بری شود کما فی البرجندی و روا است در مطلق مضاربت که بفروشد بنقد و نسیه
نزدیک امام اگرچه بغبن فاحش خلافا لهما مگر باجل که معهود باشد نزدیک تجار که این
نزدیک صاحبین روا نه خلافا له اما در شرط نقد بنسیه نفروشد و در عکس روا است
بر صحیح اگر غبن نباشد کما فی البرجندی و بخرد بنقد و نسیه بغبن اندک اما مخالفت

شود اگرچه اعمل برایک گفته باشد ذوکیل کرده به بیع و شرا بنقد و نسیه و مسافرت کند
با آن مال در بر و بحر نه درجاییکه از آن مردم پرهیز کنند و بضاعت دهد اگرچه صاحب مال
را و ودیعت دهد و عاریت دهد مال مضاربت را و رهن دهد و ستاند و اجاره و استیجار
و قبول کند حواله ثمن بر فقیر و غنی اما مضاربت موقوفست بر اذن و اگر اعمل برایک
گوید نیز روا بود و همچنین شرکت بمال غیر کما فی الهدایه و همچنین خلط مضاربت بمال خود
یا غیر و الا ضامنست گفته اند این آنگاه که خلط غیر متعارف آن شهر نباشد و الا نه اما اقراض
و اعتاق مجانا یا بمال و کتابت و هبه و صدقه و استدانت نه و اینها و مگر باذن صریح کما
فی الهدایه و همچنین اخذ سفتجه کما فی البرجندی و استدانت آنست که بعد از خرج شدن
مال مضاربت متاعی خرد بر ذمه صاحب مال برو جه مضاربت کما فی المکارم و
چون اذن کند باستدانت مشتری میان ایشان دو نیمست و همچنین دین بر
هردو شود و سود بر شرط مقدم ست گفت که اعمل برایک پس وی جامه خرید و او
بمال خود قصارت کرد یا متاع را از شهری بشهری برد و اجرت از مال خود داد
رجوع نکند که این استدانت بی اذن صریح اما اگر جامه مضاربت را بمال خود
سرخ کرد شریک شود با وی و تجاوز نکند از شهری و رختی و وقتی و معاملی که معین
کرده و الا ضامن شود و سود او راست و ضمنیت بر وی و تزویج نکند بنده
یا داه را که از مضاربت باشد نزد یک طرفین و نزد یک امام ابو یوسف روا ست
کرداه مضاربت را تزویج کند و وطی نکند داه مضاربت را سود باشد یا نه اذن کند
یا نه و نخرد کسی را که بر صاحب مال آزاد باشد و الا مضارب باشد و ضمان کشد و نه
کسی را که بر وی آزاد شود مگر چون سود نباشد و الا ضمان کشد و نفقه مضارب

چون در شهر خود کار کند در مال اوست و چون مسافر شود طعام او و آب او و کسوت
او و اجرت خادم او و غسل جامهٔ او و اجرت سواری او بشرا یا بکرا از مضاربت
ست بمعروف و اگر افزاید ضمان کشد و همچنین نفقهٔ خدام مال کما فی الخلاصه
و ثمن حجامت و فصد و تنویر و ادهان و آنچه رجوع بتداوی دارد در مضاربت
و همچنین در مضاربت فاسده نفقهٔ او در مال مضارب ست که وی اجیر ست و
سوادِ شهر اگر چنانست که صباح رود و شب بخانه کند چون شهرست و الا چون
سفر و مسافر چون بشهر خود در آید آنچه در دستِ او مانده در مضاربت رد کند
کما فی البرجندی مضارب راس مال خرج کرد و بعده سود شد بعد از اتمام راس
مال باقی سابخش کنند و اگر از مال خود خرج کرده یا قرض گرفته رجوع کند در مال مضاربت
مضارب مال ابدیگری مضاربه داد بی اذن روا نه و ضامن شود نزدیک علما
و می اگرچه سود نشده و علیه الفتوی و بقولی نزدیک سود او و صاحب مال مخیرست در
تضمین اول و دوم و این بر آن رجوع کند و مضاربت دومی روا است و سود بر شرط
سابق ست اما دومی را سود حلال ست نه اول را این همه آنگاه که هر دو مضاربت
صحیح باشند و اگر هر دو یکی فاسد باشد بر هیچ یکی ضمان نه و روا است شرط کرد
برای بنده مالک چیزی از سود تا با مضارب عمل کند و شرط مالک راست اگرچه
بنده مدیون بود و همچنین برای بنده مضارب یا برای بیگانه تا عمل کند با وی و شرط
مضارب و بیگانه را باشد و بموت یکی ازین دو و پس اگر مال ناض و لا یتبیع او و بقولی
وصی مضارب راست و بقولی وارث ورا نه رب المال را و بقول هر دو را و هو الاصح کما
فی البرجندی و بجنون مطبق و بارتداد مالک چون ملحق شود بدار حرب و حکم کند قاضی باو این آنگاه که اسلام

آورده باز نگردد و الا باطل نشود اما ردّت و مضاربت باطل نکند اگرچه ملحق شود لیکن از نظم
گفته که بلحاق او باطل شود پس اگر دران عمل کند و اسلام آورده باز گردد و سود مراو را باشد
و تصدق کند با و نزدیک امام و منعزل نشود مضارب تا نداند که او را عزل کرده
و اگر چیزی را خرید بعد از عزل قبل از علم نافذ باشد و چون از عزل عالم باشد و در مال عرضی بود او
بفروشد و بعده تصرف نکند در وی و نه در نقدی که از جنس راس مال باشد و آنچه خلاف جنس
اوست تبدیل او بوی واجب است و اگر جدا شدند از مضاربت و در آن مال دینی باشد بر یکی
لازم است بر مضارب که طلب دین کند اگرچه مالک منع کند و نفقه بروست اگر دین در شهر او
باشد و الا بر مضاربت این انگاه که در مال سود باشد و الا اجیر و تقاضا نه اما مالک را وکیل
کند و دلال را بر تقاضا و اخذ ثمن جبر کرده شود و هلاک او لا منصرف بربح است و اگر زیاده
باشد بر آن پس مال نیز و اگر ربح بخش کرده گرفتند بعده راس مال در دست مضارب هلاک
شد سود باز گردانند تا راس مال استیفا کند اگر راس المال نیز گرفته و باز بمضاربت داده
در سراجیه گفته مضارب بسفر شد و بمال مضاربت متاعی خرید پس مالک بر وی
تا وابسته بشهر دیگر شد نفقه آن بعد از موت این بر اوست و آنچه در راه هلاک شود منا
و اگر سلامت ماند بیع او روا است اما اگر قبل از موت این از شهر برآمد بعده این مرد ضمان
بر آن نه و نفقه در سفر و در آن شهر تا بیع متاع بر مضاربت است و همچنین اگر بعد از موت
بشهر او روان شود در خزانة المفتین گفته بیکی هزار داد نصف قرض و نصف مضاربت
روا بود و نصف سود ...... خاصه مضارب باست و ضمان بر وست و سود نصف دیگر

بعقد شرط است **باب هژدهم در مزارعت** در جامع گفته که مزارعت
نزدیک امام فاسد است تا فاصله ترک اجابت مزارع است مگر وقتی که تخم و آلات صاحب

زمین را باشد وعامل را اجیر گرداند باجر معلوم تا مدت معلومه و بعد از مدت اجرت لازم شود خارج باشد یا نه بعده بر بعضی خارج بهم راضی شوند نزدیک صاحبین وبهت وعلیه الفتوی اما هشت شرط آ صلاحیت زمین برای زراعت نزد یک عقد پس اگر در آن قوایم بیه باشد ومنع کنند آن زراعت فاسد گردد مگر چون اضافت کنند بسوی وقت فراغ ۲ واهلیت عاقدین ای بودن ایشان حر و بالغ یا بنده و کودک ماذون ۳ وذکر مدت پس بی ذکر روا نه و به یفتی و از امام محمد بن سلمه آمده که روا بود و یک زراعت افتد و به اخذ الفقیه و علیه الفتوی ۴ و ذکر صاحب تخم ۵ وذکر جنس تخم والا فاسد شود مگر چون زراعت کند کاین زیان گردد و یا تعمیم کنند گوید با بدا آلی او لک ۶ و ذکر بخش کسیکه تخم از و بود لیکن از نظم گفته که بخش او گوید و بخش صاحب تخم نگوید باتفاق روا بود و اگر بخش صاحب تخم ذکر کند و بخش دیگر نگوید روا بود در استحسان ۷ وتخلیه میان زمین و عامل ۸ و شیوع در انها و کاری در میان باشد یا برای صاحب تخم پس ترک یکی از هشت شرط عقد بروا نه لیکن مشایخ استحسان کرده اند بجواز مجرد آنکه گوید کار بکنم در زمین تو بزراعت و وی راضی شود و عرف لبسنده است امام صدر شریعت گفته ۵ زمین تنها عمل تنها زمین با تخم ای کامل + ورای این سه صورت دان همه ناجایز و باطل + یعنی فاسد است در چهار صورت باقی زمین و گاو یا تخم و گاو و یا تخم و یا گاو و یکی را و باقی دیگر را و از امام ابویوسف آمده که روایت مگر تا ثالث و در مزارعت صحیحه خارج را بوفق شرط قسمت کنند و اگر چیزی بدر نیاید عامل را چیزی ندهند و جبر کند حاکم کسی از معین کسی اگه امتناع آرد از موجب عقد مگر صاحب تخم را قبل از القای تخم اما بعد آن جبر کرده شود و اگر صاحب زمین و تخم امتناع آرد بعد از کراب عامل را راضی سازد

باجر مثل تا عذر لازم نیاید گفته اند که این در دیانت است اما در حکم بروی چیزی نزود در تمام خارج صاحب تخم راست پس اگر وی صاحب زمین باشد زراعت او را حلال بود و اگر زیاده آید از قدر بذر واجر مثل زمین او و اگر عامل باشد بگیرد مثل تخم واجر مثل بقدر مقدار آنچه نفقه کرده و آنچه تا دان داده و از اجر مثل زمین و بفضل تصدق کند نزدیک طرفین بخلاف امام ابویوسف و اجر مثل دیگر را اگرچه چیزی نزود سیده یا هلاک اما از شرط نیفزاید نزدیک شیخین بخلاف امام محمد و این از جنس نقدین و هر از خارج اینهمه آنگاه که تخم از یکی بود و اگر مشترک باشد خارج را بر قدر ملک بخش کنند و باطل میشود مزارعت بموت یکی از صاحب زمین و مزارع اگرچه کراب زمین و حفر نهر و لستویه مسنیات کرده باشند و غرامت نکشند و ورثه صاحب زمین و اگر وی بعد از زراعت قبل از نبات بمیرد در بقای او اختلاف است و اگر بعد از نبات بمیرد باقی ماند در استحسان تا وقت استحصاد او و روا است فسخ او بسبب دینی که مضطر کند صاحب زمین را به بیع او و مزارع را بر وی هیچ حقی نه اما در دیانت لازم است استرضا او و کمانی البرجندی این قبل از نبات است و الا احصاد منتظر شد و موجب فسخ از جانب مزارع مرض است و جنایت و قصد سفر و دخول در حرفه دیگر و اگر مدت مذکوره گذشته و هنوز زراعت نرسیده پس بر عامل است که صاحب زمین را اجر مثل مدتا رسیدن آن دهد و نفقه زراعت چون اجرت سقی و حفظ و حصاد و جمع و رفع بسوی مبدر و دیاشت و تذریه و حفظ بر هر دو کس است بقدر حصه تا قسمت و بعده بر هر یکی حفظ بخش خود است و شرط حصاد و مثل او بر عامل است نزدیک امام ابویوسف هو الصحیح و یفتی از جهت تعامل و هو الصحیح و در ظاهر روایت فاسد است و از امام آمده که صحیح است و هو مختار اکثر مشایخ بلخ و این شرایط مذکوره حکم و دیا

جلد ثانی

کہ حلال یا نفقہ به وطیب است که در کسب وگناه نیفتد وبجوانی ایذا نرسد تا اگر محافظت
کند بر نمازها در مواقیت بجماعت اما یکی نماز را تاخیر کند بواسطه اشتغال بر زراعت
ملیت نباشد وهمچنین اگر کشت بطهارت کند یا تاخیر کند اجرت را از جنب ف عرق یا من
را از حلول اجل یا متفرق [illegible] بی رضا بایع ومستحب است که تخم با وضو باشد ودر گوشه
دو رکعت گزارد وگوید اللّٰهمّ انا عبدٌ ضعیفٌ وسلّمتُ هذا الیک فسلّمه
لی وبارک لی فیه پس درود گوید آن کشت محفوظ ومبارک باشد وواجب است که
کیال آن با وضو باشد والا برکت نشود وبعد از کیل دوگانه گزارد وگوید یا رب القیت
بذرًا واعطنی شیئًا کثیرًا فاجعلها قوة طاعةٍ ولا قوة معصیةٍ
واجعلنی من الشاکرین وهمچنین درنشاندن درختان درواست ونوع [illegible]
کسیکه [illegible] اصلاح [illegible] مقابله جزء شایع از میوه ها این چنین مزارعت است [illegible] اختلاف
وشروط والاحکام اما این [illegible] است وواقع میشود [illegible] بر درخت اول میوه کو
سال بدر آید مگر درختی که صلاحیت میوه نبارد که در این مدت شرط است اگر مدتی گوید که
میوه در آن بر نمی آید فاسد شود وعامل را اجر مثل باشد واگر مدتی گوید که گاهی در آن بر می آید گاهی
نه روا بود پس اگر در آن مدت بر آید همان شرط معتبر والا فاسد شود وعامل را اجر مثل باشد وروا نبود اگر وقت عقد
مدرک بود وحاصل آن نیست که اگر [illegible] روا باشد الا نه واگر یکی بمیرد عامل بر وقیام نماید یا وارث
[illegible] فسخ او مگر بعذر زمین را بکسی داد تا درخت بنشاند وزمین ودرخت در میان باشد روا نبود وعامل را قیمت
غرس واجر مثل باشد اگر شرط کند که نیم درخت در میان باشد روا بود خواه آن غرس صاحب زمین باشد یا عامل اما
نوع ششم در ذبائح بدانکه ذکوة [illegible] شرعی است [illegible] حلق [illegible] وذکوة اختیاری [illegible]
[illegible] گردن [illegible] امام [illegible] الدین [illegible]

المفتین و البرجندی و عروق چهار اند حلقوم جای نفس و مری مجری آب و طعام و ودو
شهرگ مجری خون و حلال میشود بقطع هر سه ازین چهار نزدیک امام هو الاصح و بقطع
آن دو و یکی ازین دو نزدیک امام ابو یوسف و بقطع اکثر هر یکی نزد امام محمد پس بقطع نصف
کراهت تحریمیه بود در روایتی ازین بقطع اولین و اکثر آخرین قالوا هو الاصح و شرط
خروج خون و حرکت اما اگر علم بحیوة نبود یکی ازینها شرط است پس بوجدان یکی باتفاق
خورده شود و علیه الفتوی کما فی المختار و از امام محمد بن سلمه آمده دهن یا چشم ضم کرد
حلالست و اگر کشاد نه یا قبض کرد حلال است و اگر در از کشید نه تسوی بر خاست حلال است
و اگر خواب کرد نه هذا ایضا فی المختار و مکروه است نخع ای ایصال کارد بنخاع این رگی است
سفید در استخوان گردن و بقولی تشدید سر از جهت ظهور مذبح و بقولی شکستن سر قبل
از سکون او از اضطراب و حاصل آنست آنچه در وی تعذیب حیوان باشد بیفایده مکروه است
چون جر بمذبح و ذبح از جانب گردن و قطع سر یکبارگی و احداد کارد جدا بر او بعد از
غلطانیدن و سلخ او قبل از سکون و ابانت عضوی قبل از آن و همچنین ذبح نزدیک
مذبوحه کما فی الکنز و ذبح بشرفه بولادت کما فی النصاب در تحفه گفته کشتن روی بغیر
قبله و ذبح در شب تنزیهیست و در روز مستحب و اگر دو گوسفند بیک تسمیه کشد خوردن دوم
حلال نه اما اگر یکی بالای دیگر غلطانید و هر دو را بیکبار کشت هر دو حلال اند در خزانة
المفتین گفته که اگر عصافیر در دست جمع کرد و تسمیه گفت و یکی را ذبح کرد پس دیگری را ذبح
کرد و تسمیه نگفت این حلال نبود و اگر بر همه کارد راند بیک تسمیه روا بود و اگر از شکم بزی
بشق بچه کشید و کشت بعده بز را کشت اگر حیوة او بعد از کشتن بچه ممکن بود حلال است
و الا نه در مختار الجوابات گفته صید و مریضه که در آنها حیوة نیست باشد قابل ذکوة

ای بالکسر بانای شد یکیست که راه گذر آب و نان است ۱۲
نخاع مثلثة النون رشته در استخوان و گیسه رگ سفید گوشه سوده که درسی فی المغرب النهایه پس بجهت آنکه ز رشته میگفت ۱۲

۱۴۴

پیدا نفخ و زشته
از سر تا بدان ۱۲
سلخ پوست
بجز کردن ۱۲
شرح شرب ×
بچه ورث ۱۲

نیست نزدیک صاحبین ونزدیک امام قابل است پس بذکوة حلال شود وعلیه الفتوی وهمچنین بزی که گرگ شکم اورا بدرد ودرو حیوة ذبح باشد وهمچنین موقوذه ومتردیه ونطیحه وماکول سبع اگر می جنبد ذبح حلال شود نزدیک امام کما فی المختار ودر خزانه گرگ رگهای گوسفندی را برید قابل نماند اگرچه زنده باشد وهمچنین اگر گربه سر ماکیان را جدا کرد قابل نماند اگرچه می جنبد کما فی الکنز در جامع گفته حلال است کشته مسلم وکتابی اگرچه حربی یا زن معذوره یا جنب یا نا بریده یا گنگ یا دیوانه یا کودک باشد بشرط آنکه عاقل وضابط باشد عاقل آنست که تسمیه داند وبقول حل وتسمیه وبقول حل وبقطع رگها وضابط آنست که قادر باشد بر قطع رگها کشته مجوسی ووثنی ومرتد درین گفته ونه صیدیکه اورا محرم کشد در حل یا در حرم ونه صیدیکه اورا در حرم کشند حلال باشد یا محرم اما اگر محرم ذبح کند غیر صید را یا در حرم غیر صید کشند حلال بود ونه کشته تارک تسمیه بعمدا اما بفراموشی حلال است واین شرط ست در ذکوة اختیاری در ذبح نزدیک ذبح ودر صید نزدیک آن نیا ان رمی تا اگر گوسفندی را غلطانید وتسمیه گفت غیر آنرا کشت حلال نه واگر تیر انداخت یا ارسال کرد بسوی شکاری یا تسمیه وبغیر آن رسید حلال بود اگر بعد از اضجاع وتسمیه کارد دیگر کشت حلال بود واگر بر تیری تسمیه گفت وغیر او انداخت نه در بحر حنیدی گفته که چنانچه تسمیه ذابح شرط است تسمیه معین او نیز شرط است چنانکه دست بر مذبح نهد تا بترک یکی حلال نه اگر بعد از تسمیه با کسی سخن گوید یا آب نوشد یا لقمه خورد یا کارد گیرد حلال بود واگر سخن دراز کشد وعمل بسیار افتاد مکروه بود واین بر قول مردم است در جامع گفته اگر فصل کند بعمل کثیر حلال نبود چون تجدید کارد وتسمیه گفت وذبح کرد برای قدوم امیر وجز آن از بزرگان حلال نه اما از برای مهمان حلال است

١٤٥

کرآن از برای تعظیم وی است نه از برای خدای تعالی و لهذا ابیش او برای خوردن
نمی نهند و بغیر سید نهند و این از برای خدا است و لهذا ابیش او می نهند تا بخورد و احسن
گفتن بسم الله است و منقول از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و متداول بسم
الله و الله اکبر است و نزدیک امام حلوائی با واو مکروه است و سنت در شتر نحر است و در
گاو و گوسفند ذبح و عکس مکروه است و نحر کنند شتر را استاده و ذبح کنند گاو و گو
سفند را غلطانیده و ادب آنست که غلطانیده شود بنرمی و بر بسیار روی بقبله و بسته شود
سه قایمه او را و ذبح کنند بهمین کارد تیز و سرعت کنند در ذبح و اجرای کارد تیز و بر
حلق و سینه است جراحت در هر حیوان مانوس چون ماکیان و کبوتر و بز و شتر
و آهو که وحشی شوند یا در چاهی یا در مغاکی افتند و ذبح ممکن نبود تا اگر ماکیان
بدرختی آویزد و اخذ او ممکن نبود او را بتیر زنند حلال شود اما آنگاه که خوف هلاک او
بود کما فی السراجیه و الصیدیه و همچنین اگر شتری بکسی حمله کند و گرفتن او ممکن نبود
او را به نیت ذکوة بکشند حلال شود و همچنین بر گاو ولادت دشوار شود دست یکی
در فرج او انداخت و ولد او را جراحت کرد و ذبح او ممکن نه حلال شود و همچنین اگر
بزی در چاه افتاد و او را نیزه زد حلال شود خلافاً للحسن رحمه الله تعالی **فصل**
حلال نیست جنین میته که یافته شود در شکم ذبیحه نزد یک امام هو الصحیح و نزدیک
صاحبیه حلال است اگر خلقت او تمام شده باشد و همچنین اگر زنده بر آمد و آنقدر نماند
که ذبح کرده شود کما فی البرجندی لیکن در ترغیب گفته باتفاق نه و نه حیوانی که صید
کند بنیش یا بچنگل چون شیر و گرگ و پلنگ و پیل و یوز و سگ و کفتار و روباه و
اهلی و وحشی و سوسمار و سنجاب و خوک و همچنین خوک آبی فی روایة منه کما فی الصیدیه و غیره

جلد ثانی

و خرس و موش دشتی و راسو و شغال و چون عقاب و کرگس و چرغ و باز و باشه و شاهین
و زغن و بغاث و نه حشرات چون موش و وزغه و کرفش و خارپشت و مار و کژدم و غوک و زنبور
و پشه و سپش و مگس و کیک و کنه و نه درازگوش اما گوخر حلال است اگرچه اهلی شود و اگر بچه ازین
آید حکم مادر راست و نه استر نزدیک امام و همچنین نزدیک صاحبیه اگر نره اسپ باشد و همچنین اگر
خر باشد بر اصح و نه اسپ نزدیک امام و بقول امام رجوع کرده از حرمت او قبل از موت
بسه روز و علیه الفتوی لیس مکروه بود به تنزیه در ظاهر روایت و هو الصحیح یا تحریم و
هو الاصح کما فی الخلاصه و الهدایه و هو الصحیح کما فی المحیط و المغنی و قاضیخان و عمادی
و نزدیک صاحبیه حلال است بی کراهت و حالا فتوی و عمل بر نیست کما فی الصیدیه و نه
زاغ جیفه خوار اما زاغی که گاه جیفه خورد و گاه دانه نزدیک امام حلال است بی کراهت و هو
الاصح و نزدیک صاحبیه مکروه است اما زاغی که همین دانه خورد حلال است بی کراهت کما
فی المختار و خزانة الفتاوی و باک نیست بقرشک و قمری و کنجشک سیاه و زرد و کنجشک
و فاخته و موسیچه و شپرک و ریکرای لیکن در صیدیه گفته باتفاق حرام است و عکه و بوم
بروایتی از امام ابیوسف لیکن در صیدیه گفته که او همه انواع حرام است و همچنین
طوقدار کما فی خزانة المفتین و لکلاک لیکن از نظم گفته که فاخته و لکلاک و عقاب مکروه است و طاوس
و شترمرغ و همچنین طوطی و علیه الفتوی و گوزن و بط باجماع و تدرو و نهنگ و آهو و حباری یعنی
تعذری بقول اکثر و کبوتر و کبک و دراج و کلنگ الکل فی الصیدیه و ظهیری گفته مکروه است
اما موسیچه و فاخته و عکه و لکلک و نخام حلال است اما مستحب که اکل اینها موقوف است
که مکروه است خفاش و پرطایر مردارخوار و ذبایح جن یعنی سرای خرید و ذبح کرد از خوف آنکه اگر نکند
جن او را ایذا رساند مانند آن و گاو که برای امیر کشند مگر زنده آنرا و ذبح را مکروه شاید خوردن لیکن در

حمادیه گفته آنچه ذبح کند برای قدوم بزرگی یا در بنای نو و لبیان و کشت و گورستان
حرام است در مطالبه گفته ذبح کرد در وقت قدوم سلطان یا امیر یا رجوع لشکریان یا حاجیان
یا پوشیدن تشریف بقول فضیلی حرام است و بقول اسمعیل کراهت سخت است و امام
ابو حفص و ابو علی و عبد الله کاتب و عبد الواحد و ابو الحسن نوری فتوی داده اند بر کفر ذابح
و حرمت ذبیحه اگر بر سر گور قریبی یا شهیدی یا مزار در روغ یا وقت انشاندن تیر در خانه
یا فرو بردن چاه یا اباد آن کردن و به تسبل کند کفر لازم آید و ذبیحه حرام بود و مرغ
خانگی که غالب گرد نجاست میگردد گوشت و بیضه وی مکروه است شتر خمر خورد و در آن
آن ذبح کرده شد حلال است و مکروه اما از شرح طحاوی گفته گوسفند خمر خورد و در آن آن
ذبح کرده شد حلال است بی کراهت و بعد از روزی یا اکثر با کراهت در صیدیه گفته که پیغامبر
علیه السلام گوشت هفت جانور خورده شتر و بقر و گوسفند و مرغ خانگی و خرگوش و گورخر
حباری در جامع گفته که شتر و گاو و گوسفند جلاله و ماکیان مخلات مکروه اند تبرئه
پس چهل و سی و هفت و سه روز حبس کرده شود و علف از حلال دهند و مختار در این
دو ده است و در گوسفند چهار و در ماکیان سه لیکن بر اصح تا زوال بوی گنده و
و ذکر و خصیه و مثانه و رگ گردن و زهره و قضیب مکروه است تنزیه و همچنین خونیکه از
لحم و جگر و طحال بر آید . اما خون روان حرام قطعی است و حلال نیست حیوان
آبی که توالد و معاش او در آب بود مگر ماهی که طافی نبود اما طافی که در آب بی آفت
بمیرد و بر روی ظاهر شود حلال نیست و آنچه بآفت بمیرد حلال بود چنانکه هلاک شود از
ضیق مکان و تراکم یا گزیدن کژدم یا تیری او را برسد یا بخورد دوای که در آب
بیفگنند یا یافته شود درست در شکم سگ یا یافته شود بر روی زمین و پشت او بالا نباشد

۱۴۸

نه اگر شکم او بالا باشد کما فی المختار یا آب زود منخصر شود و اگر او را گرمی و یا سردی آب بکشند خورده نشود نزدیک امام خلافاً لمحمد هذا اوفق در مختار گفته وعلیه الفتوی و اگر بعض او در آب است و بعض او بیرون اگر سر او بیرون است حلال بود و الا اگر اکثر او بر زمین باشد همچنین و الا نه در جامع گفته حلال است بلخ همه انواع اگرچه خود بمیرد و انواع ماهی چون مارماهی و جریت و جز اینها بی زکوة تا اگر مجوسی صید کند بلخ یا ماهی یا مسلم تسمیه بعمد نگوید حلال بود و نزدیک امام محمد مکروه است تحریم هو الاصح و المختار و طحاوی گفته که سمک صغار که مره و مطلب آن وجد انشود بقول امام مکروه است و از محیط گفته که همه انواع ماهی حلال است صغیر باشد یا کبیر فصل ۲ در جامع گفته که صید حیوانیست ممتنع متوحش بالطبع که ممکن نبود اخذ او مگر بحیله نه ماکیان و بط و کبوتر و نه اهلی متوحش اما آهو مالوف صید است و این مباح است و از برای تلهی مکروه است و این بجوارح است یا تیر و حلال است صید هر حیوانی که شکار کند بنیش یا بچنگال بشرط آنکه معلم باشد و جراحت کند تا اگر بخفه یا صدمه یا قعود بر سینه بمیرد حلال نه و علیه الفتوی و این نزدیک ربانی است و بقول شیخین حلال است اما در باز و چرغ این شرط نه تا اگر همچنین کشند باتفاق حلال بود و اما شرط عدد تعلیم است و بقول آنکه جراحت صغیره باشد و بشرط آنکه ارسال کند او را مسلم یا کتابی تسمیه گویان بر صید اگرچه معین نباشد پس اگر بر یکی ارسال کرد و چندین از صیود گرفت خورده شوند مادام که در وجه ارسال باشد و اقتران تسمیه با ارسال شرط است پس اگر ترک کند تسمیه یا بعمد در وقت ارسال بعده زجر کند او را بتسمیه و او منزجر شد و او را اگشت خورده نشود و همچنین اگر مجوسی یا مرتد یا کودک غیر قایل ارسال کند بخلاف اخرس و همچنین اگر از دست یکی بجهد و صید

را بگشد چنانچه معلم نباشد با رسال هیچ یکی اما اگر نطبن آدمی یا شجر گذاشت وآن صید

حلال ست کما فی البرجندی و بشرط عدم شرکت آنچه صید او حلال نبود چون غیر معلم یا

تامرسل یا بترک تسمیه بعمد پس اگر شرکت او در جراحة صید باشد خورده نشود و اگر در

اخذ باشد نه در جراحت کراهت تحریمیه بر صحیح و بشرط آنکه مکث دراز نکند بعد از ارسال

برای استراحت تا اگر بعد از آن نانی خورد یا بول کند حلال نه و اگر یوز بعد از کمین گیرد حلال

بود و همچنین سگی که عادت او گیرد و همچنین باز و بشرط آنکه مرسل از طلب او نشنید و تعلیم

سگ آنست که نخورد از دسته بار یا پی نزدیک صاحبین و بروایتی از امام پس رابع

حلال باشد و بروایتی ازین ثالث نیز حلال ست هو المختار کما فی المختار اما نزدیک

امام مفوض ست برای معلم و صیاد و در سایر سباع شرط است ترک و اجابت در

خواندن و فرستادن و یوز چون سگ ست و اگر معلم خون صید خورد مضر نبود و تعلیم

چنگالدار آنست که باز گردد بخواندن پس اگر معلم چیزی از و خورد ازین خورده نشود و

آنچه قبل ازین صید کرده آنچه خورده حرمت در آن ظاهر نشود که محل رفت

و آنچه در احراز او نیامده باتفاق حرام ست و آنچه محرز ست در خانه او نزدیک امام

حرام ست خلافا لهما الکل فی الهدایه و اگر باز انه دیگر بزد و اجابت نکند پس آنچه

بعد از رجوع شکار کند خورده نشود اما تیر شرط است در وی شرائط ذبح و تسمیه

نزدیک رمی و جراحت تا اگر او را بدق کشد نه و ترک بعمد امی یا مامور او از طلب

او پس اگر صید او یا تیر او غایب شد و وی پی از و گرفت بی تشغل و او را با تیر خود یافت

پی اثری دیگر خورده شود در استحسان و همچنین اگر تحامل بکرد اما بیقین بشناسد که جرح

به تیر اوست و اگر از و نشسته و او را مرده یافت خورده نشود و همچنین اگر در جرحی جرح

جلد ثانی

یابد کما فی الهدایه و مدت طلب بقول امام مقدرست به نیم روز تا شب تا اگر اکثر از نیم مدت
طلب جوزه نشود اما از زیادات گفته که اگر کم از روز مطلب جوز ده شود و اگر او را زنده
یابد بزود کشد و اگر بعد درنگ کند تا مرد حرام گردد و این انگاه که وقت فراخ بود و
با وی آله ذبح بود و الا همچنین آمده که حلال ست در ظاهر روایه اینهمه انگاه
که در وحیوت زیاده از ذبیحه باشد و الا حلال ست باجماع که این در حکم مرده ست
تا اگر درینحالت در آب افتد حرام نبود چنانچه بعد از موت او کما فی الهدایه و اگر
گز او را بعرض کشد حلال نه و اگر جراحت کند حلال بود و کشته غلوله و سنگ گران
نیز حرام ست اگرچه جراحت کند و اگر سنگ تیز باشد حلال ست و کشته عصا و چوب
حرام ست مگر چون او را تیزی باشد و جراحت کند کما فی الهدایه و اصل آنست
اگر متیقن شود موت او بجراحت حلال بود و اگر بثقل حرام بود و همچنین در شک
احتیاطا پس اگر بسوی او تیغی یا کاردی افگند پس او را بتیزی جراحت کرد حلال
بود و اگر او را قفا یا قبضه رسید نه و اگر بصیدی انداخت و او را جراحت کرد پس
آب افتاد یا او لا بر بامی یا دیواری یا درختی افتاد و از آنجا بر زمین حلال نه و اگر
از هوا بر بام یا زمین یا خشت مسبوط افتاد و مرد حلال باشد و اگر بعد ارسال کرد
و غیر او را گرفت حلال بود و همچنین به غیر مرمی رسید یا از یکی نافذ شود و بدیگری
رسد و اگر بصیدی انداخت و عضوی از و جدا کرد صید حلال ست نه عضو چون
دست و پا و ران و اقل از نصف سر اما اگر صید را دو کند بطول یا بعرض یا نیم
بخش کند و اگر متصل بعجز باشد یا نصف سر یا اکثر او جدا کند هر دو حلال بود اما
اگر یک بخش او بجانب عجز باشد و دو بطرف سر نه کما فی البرجندی و اما در جراحت تیر چون

باب بیستم در لقیط رفع لقیط فاضلتر است و اگر خوف هلاک باشد فرض است و این حر است مگر آنگه اقامت حجت کرده شود بر رقیت او یا کلان باشد و تصدیق کند و نفقه او در بیت المال است و ملتقط بنفقه متبرع است مگر چون امام امر کند که این دین بروست پس رجوع کند برو و اگر کلان شود و بر بیت المال اگر در صغر بمیرد و جنایت او در بیت المال است و ارث او نیز در وست مگر آنکه امام برای ملتقط دهد و او را از آخذ گرفته نشود مگر آنکه او باختیار خود دهد بعده برجوع نکند و نسب او از کسی است که دعوی کند او را ملتقط باشد یا غیر او وقتی که دعوی نکند ملتقط و لقیط زنده باشد اما بعد از مردن او تصدیق کرده نشود غیر او را مگر بحجت و اگر زنی دعوی کند بتصدیق کرده نشود و بقول آنگاه که او را شوهر باشد و الا ثابت شود و اگر دو مرد دعوی کنند از هر دو ثابت شود و اگر دو زن دعوی کنند از هیچ یکی ثابت نشود بقول امام ابی یوسف و نزدیک امام از هر دو ثابت شود و اگر دعوی کنند اکثر از دو ثابت نشود از هیچ یکی نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد از بیش ثابت شود نه اکثر و نزدیک امام از اکثر تر ثابت شود و اگر یکی از دو با وی علامتی گوید از وی باشد و اگر بنده دعوی کند یا ذمی ثابت شود و وی حر و مسلم باشد مگر چون در دیه یا شهر یا معبد کفار یافته شود و اگر بنده و حر یا ذمی و مسلم دعوی کنند از این باشد و مالی که برو بود یا دابه او بود صرف کند ملتقط برو و بامر قاضی اولیتر و ملتقط را است قبض هبه او و صدقه او و تسلیم او در حرفه نه انکاح او و تصرف در مال او و نه اجاره او بر اصح تا اجرت وی گیرد چنانچه عم یا برادر زاده روا نه اما مادر را روا است **باب بیست و یکم در لقطه** اخذ لقطه خوبتر است و با خوف هلاک واجب و این با غیر مطلوب است چون خسته و پوست انار و خوشهای باقیه بعد رفع غله و اینها را آخذ مالک شود بر مختار یا مطلوب و این امانت

باتفاق ضمان نکند بهلاک مگر بتعدی یا منع بعد از طلب و این آنگاه است که نزدیک اخذ یا وجدان گواهان گیرد که برای ردّ میگیرم والا ضامن شود مگر چون ترک اشهاد از خوف ظالمی باشد و اگر اختلاف افتد در اخذ برای ردّ و عدم آن ضمان کشد نزدیک امام و الصحیح نزدیک امام محمد ضمان نکشد که قول وست با سوگند و همچنین نزدیک امام ابی یوسف بر اصح و اگر مالک او را تصدیق کند باتفاق ضامن نشود و اگر اقرار کند که برای خود گرفته باتفاق ضمان کشد و اگر بهمان جا ردّ کرد بعد از انتقال از آنجا ضمان کشد و قبل از آن نزد آنکه امام محمد آمده اگر بعد از آنکه گام وکند بری شود و نیز آنهمه آنگاه که برای خود گیرد اما اگر برای ردّ گرفته ضامن نشود مطلقا و واجب تعریف لقطه باقیه در جای وجدان و مجامع تا گمان برد که بعد ازین طلب نخواهد شد هو المختار و هو الصحیح و علیه الفتوی و تا سالی در ظاهر روایت نفیسه باشد یا خسیسه و از اصحاب ما آمده که تعریف کند و بیست و بیشتر را سالی و کمتر را تا ده ماهی سه را تا ده روز و تا دانگی سه روز و دو نقیر را روزی و از سرخسی آمده که کمتر از درم را روزی و در مانند فلس نظر کند یمنیه و یسره بعده در دست فقیری نهد و در مانند تمره هانها تصدق کند یا بخورد اگر محتاج باشد و در مثل عنب همانند مسجور و اگر چه غنی باشد و در صورتی که بسال تقدیر کرده اند تعریف کرده شود در هر جمعه یا بعد هر ماهی و تعلّی هر شش ماهی و اگر تعریف کند غیر او بامر او روا بود و در فتاوی رفع او بسوی امینی مراد است که از و باز گردانند و اگر از وی هلاک شود ضمان نه اما غیر باقیه را تعریف کرده شود تا دیگر گمان فساد او شود بخلاف چون لحم و شیر و میوه تر و چون مدت تعریف گذرد تصدق کند اگر خواهد لیکن فاضلتر آنست که نگاه دارد و او را یا ثمن او را پس اگر مالک او پیدا شود اجازت کند و ثواب او را باشد یا از فقیر بگیرد اگر موجود باشد یا ضمان کشاند از

بملتقط یا تقصیر اگر هلاک شود و رجوع نکند هر یکی بر دیگری بعد از تضمین و آنچه نفقه کند
بر وی بی اذن حاکم تبرع است پس رجوع نکند و الا دین است پس رجوع کند لیکن بر اصح
آنگاه که بر مالک دین کند و اجاره دهد قاضی یا ملتقط بامر او چیزی را که در و نفعی باشد
و ممکن باشد اجاره او و نفقه کند بروی از و و الا اذن کند ملتقط را با نفاق بر و
اگر اصلح باشد و الا بفروشد و ثمن او را نگاهدارد و چون مالک بیاید نقض بیع نکند
و اگر بامر قاضی نباشد مر او راست تنفیذ بیع در قایمه و در تضمین بایع یا مشتری بثمن
در هالکه و مر منفق راست که حبس کند لقطه را برای اخذ نفقه پس اگر امتناع آرد فروخته
شود و اگر هلاک شود بعد از حبس ساقط شود اما قبل از حبس نه و چون مدعی اقامت
حجت کند واجب است دفع باو و اگر نشانی گوید روا بود که بوی دهد و از کفیل گیرد و جبر
کرده نشود بر دفع اگر تصدیق نکند و الا در جبر او خلاف است و اگر بعد از دفع بوی
دیگری اقامت کرد اگر موجود باشد از و بگیرد و الا ضمان کشاند از هر یکی که خواهد و ملتقط
رجوع کند بر اصح نه آخذ و نفع گیرد ملتقط بآن بعد تعریف اگر فقیر باشد بی امر حاکم
و الا تصدق کند بر فقیر اگرچه اهل یا فرزند یا زن او باشد ملتقط فقیر و فروخته بر خود خرج
کرد و بعده غنی شد بر مختار تصدق نکند مثل او و دو زن چادرهای خود را نهادند یکی از نهایا
چادر دیگری را گرفت و رفت زن دومی از چادر دومی نفع نگیرد مگر آنکه تصدق کند بر و خیر
نفقه خود یا مثل او بعده این خیر مرا و را بخشد پس این زمان انتفاع از و روا بود و همچنین
در کفشی که دزدیده شود و بجای آن دیگر گذاشته شود و بقولی آنگاه که کعب دومی مثل
اول یا اجود از و باشد و اگر او دون از و باشد بی تکلف از و نفع نگیرد و کسیکه برنج حمام
گیرد بهای آنرا بر خود صرف کند اگر فقیر باشد و الا بفقیر در و است که باز از فقیر

انفاق نفقه کردن ١٥٣

روان کردن ١٥٤

بجز در مطالب گفته که امام حلوائی گفته که شیخ ما چنین میکرد و باک نیست
بهیزمی که در آب یابد اگرچه او را قیمت باشد و نه بسیب گمثری که در آب روان یابد لو
کثیرا و در سراجیه گفته که لقطه معلوم شود که از ذمی است او را تصدق نکند و به بیت
المال نهد و اگر لقطه از ملتقط گم شود و در دست دیگری یابد با وی خصومت نکند یکی در
صحرا مرد و روا است که مصباح اشتر او را بفروشد و با اهل او برد غریبی در خانه یکی مرد و
وارثی معروف نه و او فقیر است روا است که مال وی را بر خود صرف کند و آب یا صید ملک کرد اگر
گوید سهل آخذ کردم آخذ مالک شود و الا نه

باب بیست و دوم در دعوی

جامع گفته که دعوی اخبار است نزدیک قاضی یا حکم بحق معلوم که مخبر را باشد
بر غیر حاضر و مدعی آنکه مجبور نباشد بر خصومت و مدعا علیه آنکه مجبور بود و دعوی بر دو گونه است
صحیح که متعلق است بوی احضار خصم و مدعا و وجوب حضور و جواب و اثبات و حلف
و فاسد که بوی این احکام تعلق ندارند و دعوی صحیح نشود مگر بذکر آنچه قدر و جنس او
معلوم شود و بیان نوع و صفت و سبب شرط است و در دعوی قباله قدر کاغذ و صفت
او و قدر مال شرط است نه عدد خطوط و بذکر آنکه مدعا در تصرف خصم است بغیر حق وی را او
زمین ثابت نشود مگر بحجت یا بعلم قاضی نه بتصادق خصمین اما در منقول باقرار نیز ثابت شود
و بمطالبه مدعا مطلقا پس اگر گوید که مرا چیزی برده دارم است دعوی صحیح نباشد تا نگوید قاضی را که امر
کن مرا و را تا بمن دهد و قبول صحیح باشد هو الصحیح و با احضار مدعا بعد از ثبوت بید در مجلس حکم تا
اشارت کرده شود بوی در دعوی و شهادت و حلف این انگاه که احضار او ممکن
باشد بی مؤنت و الا نه پس اگر توده باشد یا رمه یا آسیا قاضی یا رسول او انجا
حاضر شود تا بعد از سماع دعوی و بینه حکم کند و اگر در خارج شهر باشد

هم آنجا استغنا کند و در سنهی ملک کر قیمت کند و الاصحّ ندارد باتفاق همه روایات و ذکر
نری و مادگی و سن و برداب خلاف است لیکن در حاشیه کنز گفته که ذکر نری و مادگی به اصح شرط
است و در زمین ناچار است از ذکر حدود و اگر چه مشهور باشند نزدیک امام و نزدیک صاحبین در
مشهور ذکر سه نزدیک هر سه کفایت کند و ذکر اسامی اصحاب حدود و آبا و اجداد ایشان
مگر چون مشهور باشند و در دراهم و افرشیم ذکر وزن شرط است کما فی البرجندی و قبل از
صحت دعوی جواب از خصم طلبیده نشود کما فی قضاء الخلاصة و اگر مدعی از دعوی
عاجز باشد صورت دعوی نویسد مسموع بود چون دعوی صحت یافت قاضی از خصم پرسد اگر
اقرار کند یا بعد از انکار او مدعی اقامت کند حکم کند و اگر گوید گواه ندارم یا غایبند یا مریضند
و سوگند طلبید قاضی او را سوگند بدهد و اگر قبل از طلب او سوگند دهد و مدعی طلب حلف کند
او را بار دیگر سوگند دهد و از سنیه گفته که تحلیف مدعی معتبر نیست اگر چه در مجلس قاضی
باشد پس قاضی او را سوگند دهد و عرض سوگند بر وی سه بار احوط است گوید سوگند بر تو
سه بار عرض خواهم کرد اگر خوردی و الا بر تو حکم خواهم کرد پس گوید سوگند میدهم ترا بخدا که
فلان را بر تو چندین مال نیست اگر امتناع آورد باز گوید پس اگر امتناع آورد یا خاموش ماند
بی آفت حکم کند بر وی بر فور و بقول خصاف قضا بر فور نکول شرط نیست پس و احوط است که مهلت
دهد او را دو روز یا سه روز اگر چه بار عرض یمین بر وی کرده باشند و اگر مدعی گوید که گواهان
حاضرند در شهر یا مجلس و طلب حلف کند از و سوگند داده نشود او را نزدیک امام و هو الصحیح
نزدیک امام ابو یوسف سوگند دهد او را و قول امام محمد مضطرب است و اگر گوید غایبند بمسافت
سفر سوگند داده شود و اگر حاضر شوند شهادت ایشان مقبول است اگر چه شرط کرده باشند
نزدیک تحلیف که بعد ازین مسموع نخواهد شد و همچنین اگر گوید گواه ندارم بعده گواه

بیارد کما فی السراجیه و همچنین شهادت شاهد بعد گفتن او که گواهی بدین ندارم یا اگر
گوید گواهی هم برین در دعوی با شم کما فی الخزانه و اگر بینه عادله حاضر دارد و میگوید مرا او را
ست که او را سوگند دهد چنانچه سیف الائمه گفته لیکن شرف الائمه میگویند این آنگاه
که ظن نکول او داشته باشد اما اگر ظن حلف دروغ او دارد معذور نیست در تحلیف او
و قاضی از مدعا علیه بنفس کفیل او گیرد تا سه روز بر صحیح خامل باشد یا وجیه یا مال حقیر باشد
یا خطیر کما فی الهدایه و این آنگاه ست که گوید گواهان حاضر دارم در شهر تا اگر گوید
گواهان ندارم یا غایب اند از وی کفیل نگیرد کما فی الهدایه و اگر ابا آرد از عطای کفیل
ملازمت کند او را مدعی یا امینی در سه روز مگر چون در سرای خود در آید که این زمان
در او نشیند و منع نکند او را از وضو و غسل و خوردن و نه از عمل مگر چون ادا کند مونت
او را و اگر خوف گریز او باشد او را با خود دارد یا با وی بر در نشیند کما فی قضاء الخزانه
و زن را ملازمت نکند مگر امینه و ملازمت کند مسافر را تا آخر مجلس قاضی و سوگند بحق ست جل
جلاله نه مانند طلاق و عتاق که حرام ست و تعو لے اگر خصم الحاح کند روا ست درین زمانه
اول ظاهر روایت پس میل کند قاضی بعض بر صحیح پس اگر قاضی او را سوگند دهد بعتق و او نکول
آورد و قاضی حکم کرد نافذ نشود و در **قضای خزانه** گفته اگر بعد از سوگند بطلاق
گواه آورد و اگر گویند هزار بوی قرض داده حکم کند بمال نه بتفریق و اگر گویند بروی هزار ست
بهره و حکم کند و گنگ را گوید علیک عهد الله و میثاقه و انکار کند اگر چون اشارت نعم
کند پس حالف باشد و نه بالله انکار کند اگر گوید و در **قضای سراجیه** گفته اگر یکے
پیش قاضی یا حکم سوگند کرد اعاده کرده نشود و اگر در قومی دیگر باشد اعاده او نزد قاضی و العهود
در جامع گفته باید که قاضی سوگند را حرمت دهد و آیه ان الذین یشترون بعهد الله

وَاَمَّا نِهِمْ ثَمَنًا قَلِيْلًا بخوانند و روا است که تغلیظ کند بصفات چنانچه بخواند بالله المُدرِكِ الطَّالِبِ الحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ابدًا نه بزمان چون اول و آخر جمعه و نه بمکان چون منبر و مسجد و سوگند داده شود بر حاصل چنانچه میان شما بیع یا نکاح اکنون قایم نیست و بر تو اکنون رد لازم نیست و از تو اکنون باین نیست نه بر سبب چنانچه نفروختم و نکاح نکرده و طلاق باین نداده مگر وقتی که متضرر شود مدعی پس این زمان بر سبب داده شود چنانچه ورد دعوی شفعه بجوار یا سبب منکر نشود چنانچه بنده مسلم دعوی عتق کند بر خواجه لیکن در امه و بنده کافر سوگند بر حاصل دهد و سوگند داده شود بر علم کسی که او را چیزی ارث آید پس دعوی کند دیگری او را و بر بتات اگر بخشیده شده چیزی مر او را یا بخرد او را بی بینه پس یکی دعوی کند بی بینه که آن مر او راست لیکن گوهو ... که مشتری سوگند خورند که آنچیز ملک مدعی نیست و اگر منکر فدای یمین دهد یا صلح کند از وی روا بود و ولایت استحلاف نماند اما بیع یمین روا نه و پس از این استحلاف او روا

فصل اگر اختلاف افتد در قدر مبیع یا ثمن حکم کند برای مبرهن و اگر هر دو اقامت کنند برای مثبت زیاده و اگر در هر دو اختلاف افتد بایع گوید بیک بنده بدو هزار و مشتری گوید دو بیکی و قامت کردند حجت آن در ثمن و حجت این در مبیع معتبر است و اگر اختلاف افتد و یکی یا هر دو گواه ندارند بدر راضی شود هر که بزیادتی که دعوی میکند او را دیگر و الا هر دو سوگند خورند بالله بیکی نه فروخته ام و بدو نخریده ام و این قبل از قبض مبیع است و بعد آن سوگند دهد اولا مشتری را در هر شبها بر مبیع و فسخ کند بیع را بطلب یکی و الا ترک کند هر دو را تا بر چیزی صلح کنند و کسی که نکول کند ملزم گردد و همچنین در بیع عین بعین و ثمن بثمن است اما در عین بعین و ثمن بثمن هر کرا خواهد اول سوگند دهد و تحالف نیست در اجل و شرط خیار

وقبض ثمن بلکه منکر سوگند کند ونه در قدر ثمن بعد هلاک مبیع بر صحیح بلکه مشتری سوگند خورد
ونزدیک امام محمد هر دو سوگند خورند وفسخ کنند بر قیمت او ورد زمقبوض بعد از هلاک
بعض او و اینجا نیز مشتری سوگند خورد مگر آنکه راضی شود بایع بترک حصهٔ هالک اگر خلاف
افتد در متاع خانه پس آنچه مختص باشد بزنان چون سوار وخمار ودرع وبلاره
گیرد بایمین مگر چون شوهر صانع یا بایع او باشد وآنچه مختص باشد بمردان چون عمامه
وکلاه وقمیص وتیغ وکتاب شوهر گیرد بایمین مگر چون صانعه یا بایعهٔ او باشد وهمچنین
نزدیک طرفین آنچه صالح باشد هر دو را چون نقود وادوانی وفروش ومواشی و
منازل وکرم ومزارع ونزدیک امام ابیوسف زن قدر جهاز خود گیرد وباقی
شوهر گیرد با سوگند واگر یکی از زوجین بمیرد پس مشکل زنده را باشد بایمین
نزدیک امام ومر شوهر را یا وارث او را ونزدیک امام محمد مرزن را یا وارث او را قدر
جهاز وباقی شوهر او را یا وارث او را نزدیک قاضی اگر اختلاف افتد در میان ام
وشوهر بعد موت دختر آن گوید که جهاز عاریت بوده واین گوید که ملک بوده قول او
بر مختار مگر چون عرف برین باشد

فصل

ساقط میشود نزدیک امام دعوی
ملک مطلق باقامت ذی الید بر ودیعت یا عاریت یا رهن یا موجر یا مغصوب
از زید اگرچه معروف بود بحیل بخلاف امام ابیوسف وهمچنین بعلم قاضی وباقرار
مدعی وباقامت بر اقرار او بودیعت واگر گوید ودیعت نهاده نزد من کسیکه او را
نمی شناسم بایسم ونسب اگرچه گواهان او را می شناسند واگر گواهان او را نمی
شناسند مگر نزدیک امام ساقط شود ونزدیک امام محمد نه مدعی گوید از من دزدیده
شده یا تو از من دزدیده یا غصب کرده وذو الید اقامت بر ودیعت کرده

واگر آن بگوید از غایبی خریده ام واین بگوید از و پیش من ودیعت ست بلی اقامت ساقط شود کما فی الهدایه **فصل** وحجت خارج در دعوی مطلق احق ست از حجت ذی الید اگرچه توقیت کند ونزدیک امام ابیوسف موقت احق ست واگر خارجین اقامت کنند همین مشترک باشد واگرچه یکی موقت باشد ونزدیک امام ابیوسف موقت احق ست ونزدیک امام محمد مطلق احق ست واگر دعوی کردند بنکاح زنی که در دست یکی باشد واقامت کردند خارج احق ست وبعد ذو الید واگر در دست هیچ یکی نباشد هر دو ساقط شوند وآن زن کسی راست که تصدیق او کند واگر تاریخ گویند سابق احق ست واگر بینه ندارند زن تصدیق یکی کند از آن او باشد پس اگر بعد ازین دیگر اقامت کرد حکم کند برای وی واگر هر دو اقامت کنند وتاریخ گویند سابق اولی باشد والا اعدل والا حکم کند برای مقر له واگر یکی از خارجین اقامت کنند وحکم کرده شد برای وی بعده دیگر اقامت کرد حکم نکند برای وی مگر چون ثابت کند سابقیت خود را واگر بعد از اقامت خارج وحکم ذو الید اقامت کند حکم کند برای وی بقبولی نه اگر بعد از ذی الید وحکم خارجی اقامت کنند حکم کرده نشود برو مگر چون بر سابقیت اقامت کند واگر اقامت کنند بر شرای چیزی از ذی الید هر یکی را نصف او باشد بنصف ثمن یا ترک او مگر چون یکی مورخ باشد یا اسبق انهمه که تلقی ملک از یکجهت باشد والا حکم کند میان هر دو نزد امام ومورخ نزد یک ثانی این مذکور شیخ الاسلام ست وامام سرخسی گفته که نزدیک همه میان هر دو باشد واگر یکی از ایشان زاید باشد اگر تلقی از یکجهت باشد مزد الید باشد والا خارج را اگر چون تاریخ او سابق باشد وشرا احق ست از هبه وصدقه ورهن با قبض وشرا ومهر برابر ست وترجیح بکثرت شهود ودر مختار الفتاوی گفته دعوی دین کرد واو دعوی ایفا

حکم کرده شود بادار تا نیا مختار فقیه ابی جعفر و فقیه ابی اللیث این است که دعوی مالی بکند

و وی بقاضی بگوید بپرس بچه سبب جبر کرده شود بر بیان سبب بر مختار **باب بیست**

و سوم در شهادت در جامع گفته شهادت اخبار است بحق یکی بر غیر و باک

نیست بتحرز از تحمل اگر متعین نبود و الا واجب وادا او بطلب مدعی فرض است پس اگر

امتناع آرد از وی بغیر عذر ظاهر آثم گردد و اگر داند که حق او ضایع میشود فاسق گردد تا اگر بعد

شهادت دهد قبول نباشد مگر چون از سلطان یا غیری ترسد یا داند که وی اقرار بباطل

کرده یا داند که از قاضی عدل یا قبول شهادت نخواهد شد و اخفا او در حدود فاضلتر است

و فی الحدیث مَن سَتَر علی مُسلم سَتَر اللّٰهُ علیه فی الدُّنیا والآخرة کما فی

الهدایه و در سرقه اخذ گوید نه سرق تا حق بنده ضایع نشود بقطع و نصاب او در زنا چهار

مرد است و در سرقه و قذف و شرب و قصاص دو مرد است و در بکارت و ولادت و عیوب

زنان که بر آن ذکور را اطلاع نباشد یک زن بسنده است تا اگر زنی بر ثیابت مبیعه شهادت

بکارت گواهی دهد مسموع باشد در حق ثبوت دعوی لیکن رد نکنند تا بایع از سوگند نکول

نیارد که فسخ عقد بعد از قبض بحجت ضعیفه روا نه کما فی الهدایه و اگر مرد به بکارت یا

ولادت یا رتقا گواهی دهد بر اصح قبول باشد و در غیر اینها چون نکاح و رضاع و طلاق

و عتاق و بیع و وکالت و وصایت دو مرد یا یک مرد و دو زن و حوادث صبیان مکتب

گواهی معلم تنها مقبول است اما گواهی کودکان بر جراحت و تمزیق ثیاب که در ملاعبت

باشد و گواهی زنان بر جراحت حمام و زنان آنجا در اینها در زندان افتند کما فی

الخلاصه و شرط جواز قبول حریت است و بلوغ و اسلام و شرط وجوب آن دو چیز است

عدالت اسی از جا راز محرمات دین پس قبول شهادت غیر عدل بر دو وجه اما اگر قبول

کنند و حلم کند روا بود کما فی شرح الوقایه لیکن آثم گردد و لفظ شهادت تا اگر علم
آیقن گوید قبول نباشد و حاکم بر ظاهر عدالت مسلم اکتفا کند نزدیک امام و از حال
گواهان نپرسد تا خصم طعن نکند مگر در حدود و قصاص و نزدیک صاحبین جایز نیست
که در سر و علن نپرسد در همه حقها از جیران و اهل بازار که عدل باشند نه طامع و فقیر و
باید که وی فقیه باشد تا اسباب جرح و تعدیل بداند اگرچه خصم طعن نکند و علیه الفتوی
و در زمان ما بتعدیل نهانی اکتفا کنند و علیه الفتوی پس بسوی مزکی رسولی یا کتابی
فرستد پنهان که در و نامهای شهود و انساب و حلی و محال ایشان باشد و وی
عادل و مستور و فاسق عدل و مستور والله اعلم نویسد و قاضی در غیر عدل هیچ
نگوید و گواهان هیچ رای و اظهار نکند و تزکیه یکی بسند است و احوط نزدیک شیخین و نزدیک
امام محمد عدد شرط است و این در تزکیه سر است اما در علن اهلیت و عدد شرط است
باجماع چون عدالت و در ترجمه شاهد و خصمین و در رسالت ای نقل کلام قاضی بمزکی
یا عکس یکی نزدیک آن دو کافی است و دو نزدیک این یکی شرط است و تعدیل خصم روا
است مگر چون فاسق یا مستور باشد لیکن در هدایه گفته نزدیک صاحبین و از ایشان
آمده که قبول است اگر چنین گوید که شهود عدل اند اما در اینجا خطا خورده اند و فراموش کرده
اند و الا معترف بحق خواهد شد و اگر قاضی از جرح و عدالت آگاه باشد نپرسد و چون شاهد
در یک قضیه عدل شد در دیگر از و نپرسد مگر چون مدت دراز در میان افتد و درین
چند قول است و صحیح دو قول است شش ماه و تفویض بقاضی روا است بلکه گواهی دهد
بهر چه شنود چون بیع و اقرار و طلاق و قذف و بهر چه بیند چون غضب و قتل نه بانچه
از شاهد شنود مگر چون او را گواه گیرد و نه بانچه بخط خود نوشته یابد و حادثه یاد نباشد

نزدیک امام و نزدیک صاحبین روا بود و علیه الفتوی و امام خصاف گفته که شرط
صحت شهادت نزدیک امام آنست که یاد آید او را حادثه و مبلغ مال و صفت او و
تاریخ او و الا اگر گواهی دهد کاذب باشد و نزدیک امام ابی یوسف آنکه خط مستودع
باشد و الا نه اگر چه تعیین کند که خاتم اوست و نزدیک امام محمد آنکه یاد دارد که خط
اوست و به یقین و نه بتسامع مگر در نسب و موت و نکاح و دخول بزن و ولایت قاضی
که چون دو مرد یا یک مرد و دو زن اخبار کنند که گواهی دهد روا است و عدالت شرط
نه لیکن در هدایه شرط کرده و باید که اطلاق کند تا اگر گوید که بتسامع گواهی میدهم
اینهمه آنگاه که شاهد متهم نباشد چون وارث و موصی له و الا نه و در خبر موت و
حیات اعتبار عدل است و در عدلین موت را و روا است شهادت بر زوجیت کسی
که بیند مرد و زن را در خانه با انبساط از واج چون عناق و تقبیل و بر ملکیت کسی
که بیند چیزی را غیر از رقیق که بر دست کسی که او را بر و نام و نسب میشناسد
واو در وی چون مالکان تصرف میکند و با اینهمه شرط است بر با خود که در دل او
افتد که این از آن وی است و اینجا نیز اطلاق کند و اگر گوید که بحکم ید گواهی
میدهم گواهی او باطل میشود بر صحیح و همین قول است ائمه ثلثه در هدایه گفته روا
ست گواهی او را بر بنده و داله که معروف به رقیت
باشند و اگر معروف نباشند اما کودکان غیر
معتبر اند روا بود و الا نه و از ائمه ثلثه آمده که روا
بود و در بعضی گفته که تصرف باستخدام معتبر نیست که گاه
حر نیز خدمت میکند **فصل** روا است قبول گواهی از اهل اهوا

چون آهوای ایشان بکفر نرساند والا بر مسلم قبول نه و از ذمی بر ذمی مطلقا و بر مستامن
از مستامن بر مستامن و در جامع گفته انگاه که از یکدار باشند والا نه چنانچه شهادت
مستامن بر ذمی و کافر بر مسلم و کاذب بر مسلم و کافر و از اقلف که بعذر کبر و خوف هلاک مختون
نشده مگر چون ترک کند از جهت سبکی دین و از خصی و از ولد زنا و از امراء سلطان لیکن
درین زمانه نه گفته اند اگر عدول باشند قبولست و الا نه هو الصحیح امام صدر شهید گفته که شهادت
رئیس و جابی در کوچه و شهر و صراف قبول کرده نشود اما شهادت عمال وقف بر صحیح روا نه
گویند که وزیر هارون نزد امام ابی یوسف گواهی داد امام فرمود گواه دیگر بیار وزیر گله
نزدیک خلیفه برد خلیفه گفت که این وزیر عدلست امام فرمود که از وی شنیده ام که ترا گفت
من بندهٔ توام اگر صادق ست گواهی بنده روا نه و اگر کاذبست شهادت کاذب روا نیز کما
فی الخزانه پس خلیفه گفت اگر تو گواهی وی هم نشنوم پرسید چرا فرمود از آنکه بجماعت نمی
گفت اینجا بکار مسلمانان مشغولم فرمود که پیغامبر علیه السلام فرموده لا طاعة للمخلوق
فی معصیة الخالق پس هارون حکم کرد تا در سرای او بنا مسجد کردند و آنجا نماز
بجماعت گزاردن گرفت کما فی الترغیب برای برادر و او در کما فی الکنز و خال و ابوین
رضاعی کما فی السراجیه و خشوع و ربیبه و ختن و زن پسر و پدر کما فی الخزانه و بر روایت مقبول
گواهی برای اصول و فروع در دو مبین کما فی الکافی و نه از برای بنده و مکاتب و ام ولد و نه از برای
شریک باشند اما در غیر آن چون نکاح در دو میت و حدود قبول است و نه از مخنث که شنا
باشد بزنان در تزئین و تمکین اما اگر در سخن او لین باشد و در سا اعضای او تکسیر و فعل بد
از وی نیفتد قبولست و او چون خنثی ست بمنزله یک زن و نه از نابینا و اگر گاه تحمل بینا بود
اگر مشهود به منقول ست مقبولست اجماعا و اگر دین یا زمین باشد نزد یک طرفین نه

۱۶۴

غلام فاله و این حمایت است که در اینجا تسامح جاری نشود والا با جماع مقبول است اما اگر
بعد از ادای تا بینا شود قاضی حکم نکنند نزدیک طرفین چنانچه گنگ یا دیوانه یا فاسق گردد
که قیام اهلیت وقت حکم او شرط است بخلاف موت و غیبت کما فی الهدایه و نزدیک امام
ابی یوسف حکم کند و هو الاظهر کما فی شرح الوقایه و نه از بنده مانند او و نه از محدود در قذف
اگرچه توبه کند اما اگر بعد از جاری حد چهار گواه بیارد به صحیح مقبول الشهادت گردد اگر
معتقد توبه کند گواهی او مقبول است و همچنین محدود در شرب و مثل او و فاسق بعد از توبه
که آثار توبه در روی او پیدا شود و این مفوض است برای معدل یا قاضی هو الصحیح
از دشمن بسبب دنیا و اگر عداوت دینی باشد روا بود و عداوت عبارتست از فرحت بغم او
و غم بفرحت او و بقولی بعرف معروف شود و نه از نوحه گر در مصیبت غیر نه در مصیبت خود و همچنین
بر فوت متاع نه بر گناه کما فی البرجندی و نه از مصر بر شرب با شربه مسکره از برای لهو
نه از برای تداوی اما مصر بر خمر ساقط العدالت است اگرچه نیت لهو نکند و نه از جالس مجلس
فجور و نه از لاعب بطیور که بازی حرام است اما ممسک بی تطیر عدل است و همچنین اگر تخلیه کند
و بقولی نه که تصرف در ملک غیر خواهد کرد و نه از لاعب بملاهی و همچنین خروج از شهر
برای قدوم امیر نه از جهت تعظیم یا اعتبار لیکن در خزانه گفته اگر برای تعظیم غیر مستحق بر آید
نه از جهت اعتبار عدالت او ساقط شود و علیه الفتوی و نه از مغنی برای غیر اما از مغنی
برای خود از جهت دفع غم مقبول است و نه از مغنیه اگرچه شعری از حکمت خواند مطلقا که
رفع صوت او را حرام است کما فی البرجندی و نه از کسیکه در حمام یا جماعت مردم
بی آزار در آید اگرچه یکبار لیکن در برجندی گفته آنگاه که عادت گیرد و نه از آکل ربوا
لیکن از محیط گفته آنگاه که مصر باشد و نه از بازنده نرد و نه شطرنج باز بشرط قمار یا

۱۶۵

تفویت نماز یا اکثار حلف و نه از کسیکه بول کند بر راه میان مردم و نه از کسیکه
بخورد در راه میان قومی جز سوقی و همچنین آنچه قادح مروت باشد چون صحبت
اراذل و کثرت مزاح و حرفه کمینه مانند دباغت و حیاکت و حجامت بیضرورت
و همچنین رفتن در بازار بسر او بی تنها و نه از کسیکه ظاهر کند سب سلف را چون صحابه و
تابعین و مجتهدین رضوان الله علیهم اجمعین اما از شاتم اهل و ممالیک و اولاد و قوم
مگر آنکه بیرون رود در ساعت باشد و نه از مخنفی که افعال کند بشنا فعیت و لو غالبا و نه
از ارباب هجر بند که وی نفس و دین خود را در خطر افکند و بقولی گواهی اکیب از جهت تجارت
و جز آن قبولست و هو الصواب و نه از ساکن دار حرب که تکثیر سواد ایشان و شغبه
بر ایشان باشد تا مالی یابد و در خلاصه گفته و نه از تارک جماعت یا جمعه مگر چون
وی امام را تفسیق کند و اقتدا بوی مکروه داند و دفع آن نتواند و نه از مرتکب کبیره
و آیین بر امع آنچه میان مسلمانان قبیح باشد و نه از جیاری تلمیذ خاص استاد از
اجیر مشترک را بود و نه از اجیر یوم یا ماه یا عام استحسانا اگر شهادت کسی را بعلتی
رد کرد بعد از ذهاب آن باز در آن حادثه گواهی داد نشنود مگر در رق و کفر و عمی
و صغر و در مختار گفته و نه از شاعر که هجو کند و اگر مدح کند اگر غالب صدق بود قبول
والا نه و در خزانة المفتین گفته و نه از نخاشیان و دلالان که کاذب باشند و نه از بخیل و نه
موخر فرض بعد از وجوب اگر وقت او معین باشد چون نماز و روزه مگر بعذر و الا نه چون
زکوة و حج و بر ماخوذ فقیه ابو اللیث اگر تاخیر این بعذر باشد عدالت او ساقط شود مدعی
دعوی نتواند کرد قاضی و کس گفت تا او را آموختند بعد معلمان گواهی دادند قبولست اگر عادل
باشند و ... این کار است و در جامع گفته کسیکه از کبایر پرهیز کند و بر صغایر مصر نباشد ...

۱۶۶

سماع ملاهی نماید و نامروت اجتناب نماید و حسنات او بر سیئات غالب باشند وی بر صحیح عدل
باشد تا اگر مجتنب کبایر بود و حسنه دارد و نود و نه صغیره عدل باشد و اگر یک حسنه و صد صغیره
دارد نه لیکن باز قضاء علامه گفته که مختار آنست که مصر نباشد بر کبایر تا اگر ارتکاب کند
کبیره را چند بار شهادت او مقبول باشد و قبول نیست گواهی بر جرح مجرد ای جارح
تفسیق او کند و اثبات نکند بر وی حقی را از شرع یا بنده چنانچه گوید که این شاهد فاسق
است یا سود خوار اما اگر گوید که مدعی اقرار کرده بفسق شهود یا آنکه اینها عبید اند یا محدود
یا شریک مدعی یا داده ام من با ایشان مالی تا بر من گواهی ندهند قبول باشد فصل
شرط قبول شهادت دو چیز است یکی موافقت او با دعوی در معنی پس در دعوی ملک
مطلق است شهادت بسبب شراء قبول است و در صورت عکس اختلافست و اگر دعوی
ابرا کند و گواهی دادند بصلح قبول است اگر صلح بجنس حق باشد دوم دیگر باتفاق شاهدین
در لفظ و معنی نزدیک امام و نزدیک صاحبین اعتبار متفق است پس اگر یکی بیک هزار
یا یکطلاق گواهی داد و دیگر بدو نزدیک امام نشنود و نزدیک صاحبین اقل لازم شود و صحیح الست
اما در یکهزار و یکهزار و یکصد باتفاق اقل ثابت شود چون دعوی اکثر باشد و اگر مدعی
اقل باشد یا از زاید ساکت ماند گواهی شاهد اکثر نشنود مگر چون توفیق دهد بقبضا
زاید یا ابرا از وی و اگر در دعوی دو هزار بیکی گواهی دادند باتفاق شنود
و در هدایه گفته یکی از گواهان هزار میگوید که پانصد داده آن ثابت شود و
مسموع نه گردد مگر چون دیگر با وی گواهی دهد و میباید که وی بر هزار گواهی
ندهد تا او را اهل پانصد اقرار نکند در عمادیه گفته اختلاف شهود در زمان و
مکان در مانند بیع و شراء و طلاق و عتاق و اقرار مانع قبول نه

و در مانند غصب نکاح مانع ست و کلیه آنست که در قول مانع نیست و در فعل مانعست و همچنین قولے که فعل شرط صحت او بود و در دعوے دین سبب نگفت و گواهان گفتند و همچنین در عکس بر صحیح

وفصل ۳ در جامع

گفته قبولست گواهی بر گواهی مگر در حد و قود بد و شرط انعقاد حضور اصل بموت یا بمرض که با آن نتوانند رفت و همچنین مخدره و مسجون و لے اما در مسجون قاضی اختلافست یا بسفر شرعی و علیه الفتوی پس اگر اصل بعد از حضور شب بمنزل تواند رفت شهادت فرع قبول نمود اما از حضرات گفته که قبولست نزد کشته و علیه الفتوی و دیگر شهادت عدد آنست از هر اصل نه تغایر فرعین این آن پس گواهی دهند دو مرد از یکبار و از اصلی دیگر بار دیگر و اصل نزدیک تحمیل گوید گواه شو بر گواهی من بچنین و فرع نزدیک قاضی گوید گواهی میدهم بر گواهی فلان بچنین پس احتیاج بدو کاف ست یا دو شین مختار فقیه ابی جعفر و فقیه ابے اللیث و امام سرخسی است و هو اسهل و الیسر و هو الاصح و روایت تعدیل فرع عدل اصل مستور و اگر اصل گنگ شود یا فاسق یا مرتد یا اعمی از فرع نشنود و تعدیل یکے از فرعین عدل فرع دیگر مستور او انکار اصل مبطل شهادت فرع ست یعنی اصل گوید مرا درین حادثه گواهی نیست پس بمرد یا غایب شد اما با حضور اصل شهادت فرع اعتبار ندارد و اگرچه منکر نشود

باب بیست وچهارم در قضا

اهلیت قضا باسلام ست و حریت و عقل و بلوغ اما عدالت شرط اولویت ست در ظاهر روایت و در روایت تنفید قضا از فاسق یعنی مسلمی که اقدام کند بر کبیره یا اصرار نماید بر صغیره لیکن و اجبست که تقلید او کرده نشود پس و لے آثم باشد در تقلید او و قاضی و مفتی آثم اند باعمال روایات مرجوحه تا اگر مسئله اصح و صحیح یافته شوند باعمال آن آثم گردد کما فی فواید القاضی الامامی فتوی فاسق قبول نه

و بقول بهست واگر قاضی عدل فاسق شود باخذ رشوت یا زنا و مثل آن عزل کرده
شود یعنی واجبست بر والی عزل او کما فی الظهیریه یا مستحق عزل شود یعنی نیکو بود عزل
او اینست ظاهر روایت وهو الصحیح وعلیه الفتوی و بقولی منعزل شود و هو المروی عن
العلماء الثلثة اما حکم او بعد فسق نافذ است بقول امام بزدوی و باطلست بقول
خصاف در آنچه رشوت گرفته نه در غیر او ماخوذ امام حلوائی و امام سرخسی اینست لیکن در خلاصه
گفته اگر رشوت گرفته قضا کند یا بعد از قضا گیرد یا پسر او یا کسی که شهادت وی برای او
روا نه شاید قضای او نافذ نه و اگر توبه کند و ماخوذ باز گرداند بر قضا ماند و همچنین اگر کار
یا اعوان او با مر و رضای او گیرند کما فی المختار و کسی که برشوت قضا گیرد قاضی نشود و صحیح
بقضای او و در اجتهادیه نافذ نه و قاضی دیگر او را باطل کند چنانچه قضاء قاضی مستعفا
نزد یک بعضی و درست که عالم بفقه و ثقه بود و اجتهاد بر صحیح شرط اولویت است و از
امام ابویوسف آمده که متورع عالم بفرایض بهتر است از مجتهد
بزبان و نه بدل و در نیاید در و مکر و اثق بعدل فی الحدیث من جعل قاضیا بین
الناس فقد ذبح بغیر سکین گویند که یکی از قضات بدین حدیث از درد
کرد بعده حلاق را طلبید حلق او را حلق میکرد ناگاه عطسه زد و موسی باو رسید سر او را
پیش او انداخت کما فی الکفایه فی الحدیث القضاة یحشرون مع السلاطین
والعلماء یحشرون مع الانبیاء کما فی الخزانة گویند که امام از قضا امتناع
آورد تا چند تازیانه خورد و امام محمد نیز تا پنجاه و چند روز مقید ماند و دخول در و برصحیح است
اگر ایمن باشد از جور و ترک عزیمت است شاید که خطا خورد مگر چون اهلیت در سعی منحصر
باشد که اکنون بر وی فرض شد کما فی الخلاصه و چون اختیار کرد دیوان قاضی سابق طلبید
تا عمل کند برا و اما از خلاصه گفته که عمل بر و نکند اجماعا اگرچه مختوم بود و نه بر دیوان خود

۱۶۹

نزدیک امام اگر زکوة بشود والا کند و نزدیک صاحبیه کند مطلقا و از امام آمده که قاضی
را بر قضا اکثر از سال نهارند تا علم فراموش نکنند و قاضی شغل نکند بجز قضا اگر چه
درس بود و عمل نکند بقول معزول در حق محبوس بلکه باقرار او و یا بحجت مدعی و اگر
حاضر نشود منادی کند بر وی چند روز که مصلحت او باشد کیست طالب فلان
محبوس اگر پیدا نشود از وی کفیلی گیرد و اگر یابد والا گذارد و نه در غلهٔ وقف بلکه باقرار روا
یا بینه و نه در ودیعت مگر چون معزول گوید که دفع کردم بسوی او چندین از مال
فلان و او اقرار کند بآن باید دفع و گوید سپردم که از کیست قبول کرده شود قول او
و باشد آن مال از برای فلان و قرض دهد مال یتیم را چون مستقرض شهری و نیکو معامله
باشد و این آنگاه که مضاربت و شرا از نافع میسر نشود والا اینها متعین اند و قاضی از
برای خود نخرد و قرض نگیرد و قرض دهد مال غایب را و وقف را و جلوس قاضی برای حکم در مسجد
جامع اولیتر است و امام فخر الاسلام گفته که این وقتیست که مسجد جامع در وسط شهر باشد
والا همین اختیار کند خصوصیت دابه و معذوره بر در مسجد قطع کند و چون مسجد
درآید مستحب است که دو رکعت گزارد و دعا از فاضلتر و از حق تعالی توفیق حق طلبد و
متوجه قبله باشد و درین زمانه پشت بمحراب کند و با وی جمعی از فقها امنا آیند اشی
مشورت نشینند و باید که قاضی مردم امونرا پیش خود ایستاند و چند اعوانرا نگاه دارد
تا بوی سبکی نشود کما فی المطالب و مجلس را دراز نکند و در دو طرف روز نشیند کما
فی الخلاصه و حکم نکند در حال قیام و مشی و اتکا از جهت تعظیم امر قضا اگر چه رواست
و قبول نکند هدیه اگر چون هدیه از در درآید امانت از کوه برآید مگر از ذی رحم محرم و
کسیکه قبل از ین نیز میداد بقدر معهود مگر عند الخصومت یا آنکه از معهود زاید باشد و

اگر گرفت رد کند اگر تواند والا در بیت المال نهند و حاضر نشود بدعوت اگرچه از خویش باشد یا معتاد مگر بدعوت عامه که ماخوذ نباشد از جهت او و هو الصحیح و تزویج نکند کودکان را مگر چون در منشور وی باشد کما فی الخزانة و دربان نگیرد که مانع باشد مردم را مگر با عطا اما دربانی گیرد که مردم را بنوبت در آرد کما فی المطالب و خصمین برابر نشانند اگرچه یکی جهودی باشد و اگر سلطان باشد خود بر زمین نشیند و او را در مجلس خود پهلوی وی نشانند اما اگر قاضی باشد از سلطان قاضی طلبد یا حکمی گیرند کما فی النهایة بعده خصمین پیش قاضی دو زانو نشیند بقدر دو گز نه مربع و محتبی و مقعی از جهت تعظیم قاضی و در اقبال و کلام تسویه کند اگرچه یکی عالم باشد و پرهیز کند از پنهان گفتن بیکی و از مزاح و خنده و تخصیص ضیافت بیکی الا از برای هر دو باک نه و از تلقین حجت بیکی و لهذا فتوی نه دهد یکی را در آنچه مخاصمه کرده شود بوی و از تلقین گواه نیز طرفین و نزد یک امام ابیوسف مستحسن ست اگر تهمت نباشد چنانچه ترک کند لفظ شهادت یا اشارت یا بسته شود در سخن و باید که فتوی بر این داده شود که وی مسائل قضا مهارت بیشتر دارد اما تلقین یکی از شاهدین مر شاهد دیگر را باجماع مکروه نه و حکم نکند در حالت غم و نعاس و خشم و جوع و عطش و حاجت انسانیت و اعوان خود را از خود دور دارد چنانکه نشنود آنچه میان او و میان خصمین باشد و روا ست که رد کند خصمین را از جهت طمع صلح و در سراجیه گفته که خصم سلام نگوید بر قاضی و نه بین بر آن و اگر گفت برو رد نه علیکم نیفزاید و بیع و شرا در آن مجلس نکند و حکم در سیری رجون قبل از جلوس قضا طرکند و اولیتر تقدیم سابق است مگر حزبا و اگر بیشتر باشند یا بشهریان حضر رسد نوبت کند و چون مدعی سخن کند مدعی علیه خاموش

١٧١

ماند شنود و بعد از فراغ قاضی بطلب آن باین گوید چه میگوئی پس اگر اقرار کند
حکم کند برو و الا از مدعی بینه طلبد و اگر گوید ندارم سوگند دهد و در جامع گفته که احضار
خصم لازم است و اگر امتناع آرد از حضور تعزیر کند او را بهر چه رای او باشد و طلب حکم ادب است
نه شرط و حکم بر تزکیه موقوف نه بمجرد شهادت حکم کند تا اگر رائی وجوب حکم باشد و تاخیر کند
فاسق گردد پس آثم و منعزل شود و تعزیر کرده شود و الا کافر شود و اگر گوید دفعی دارم
مهلت دهد و اگر بعد از اقرار یا حجت ایفا نکند حبس کند او را بطلب مدعی در جائی و نبیند
فراش و نیز در حبس فرزدان مگر چون خوف فرار بود و همچنین ضرب و غل و تخویف و تجرید و
تقیید بقدر یکه مصلحت بیند بر صحیح تا اگر بعد از شش ماهی در دل او فتد که مستحق است همچنان
محبوس دارد و اگر بعد از ین کم اند که عاجز است او را بگذارد و همچنین اگر عسرت او ظاهر نشود
لیکن ثقه از یاران او یا جیران او خبر کنند و د و حوط است و بعد از اطلاق منع نکنند او را
از ملازمت و بدر نیاید برای نماز و حج و فطره و نماز جنازه اگرچه یکی از اقارب او بمیرد مگر چون
یافته نشود کسیکه غسل دهد و الدین یا ولد او را و چون علم لعنت شود در را بگل محکم کنند
و نان از سوراخی بوی دهند و از تنعم و وطی منع کنند و اجرت سجان و سجن بر رب الدین
و فا خصم را از مال نیز رسد تقوی و تقوی بر رسد و هو الصواب عند الخصاف پس اگر اقرار کند حبس
کند او را و الا بمدعی گوید ثابت کن تا حبس کنم او را و حجت بر افلاس قبل از حبس
صحیح نشود و بروایتی شنود بر آن فتوی عامه است و برین فتوی امام فضلی اما بعد از
حبس قبل از مدت نزدیک امام خصاف شنود لیکن در هدایه گفته که نزدیک عامه نه ا
در دینی است که لازم شود بعقد چون کفالت و بدل اجارت و مهر یا بدل مالی باشد که
او را حاصل شود چون ثمن مبیع و بدل قرض و در نفقه زن و ولد نه و در دین ولد

وهمچنان مختلفات وارش جنایة وبدل کتابت ومهر مؤجل ونفقهٔ اقارب چون
دعوی فقر کند مگر چون مدعی بر غنا را وا اقامت کند پس حبس کند اورا مدتی که غالب شود
بر ظن او که اگر مالی میداشت اورا اظاهر میکرد پس اورا بگذارد چنانچه بینه بر فقر خود
اقامت کند لیکن در مختار گفته اگر مدعی بینه بر غنا محبوس اقامت کند و محبوس بر فقر
خود کند بینه غنا با متناع اولیتر اگر محبوس غنی امتناع آرد از قضاء دین پس اگر دین و مال
دراهم باشد قاضی از آن اداکند بخلاف اگر دین دراهم باشد و مال دنانیر یا عرض
یا عقار اورا محبوس دارد تا وی خود فروخته اداکند و عرض و عقار او را نفروشد
این نزدیک امام است و نزدیک امامین دینار در عوض را نفروشد و در عقار دو روایت
واگر او را جامها باشد که آنها را میپوشد و وی کمتر از آنها میتواند باشید آنها را بفروشد
و ماسوای ما یحتاج ابوی اداکند و همچنین مسکن و در ظاهر روایت او را اجاره ندهد و از امام
ابو یوسف آمده که اگر وی عملی میداند کار کند و ماسوای قوت خود و عیال بوی اداکند و در
خزانه گفته که حبس کند مسلم را برای ذمی و شاتم را اول بار وعظ کند و اگر نماند حبس کند
اگر دو بر یکی اندک و بسیار دین دارند آنهاست که حبس کند و این منع نتواند اگر با تقاضا
حبس کنند اگر یکی بگذارد دیگر نفی کند محبوس را مرض سخت شد و خادم نه و غالب هلاک بود
از و کفیل گیرد و گذارد نزد امام محمد و علیه الفتوی و در **جامع** گفته که قاضی بر قضای
خلیفه نگیرد و نافذ نیست قضاء خلیفهٔ او اگرچه مریض باشد و همچنین وکیل نگیرد اما مفوض را
روایت که خلیفه و وکیل بگیرد و همچنین قاضی القضاة را تعیین امام نسفی نه و همچنین وصی امام
جامع او اگر ماذون خلیفه گیرد و او را اذن دهد روا بود که وی خلیفه گیرد و همچنین ثم و ثم
و نایب معزول معزول نشود مگر چون عزل نیز بوی مفوض باشد و نه بموت او

ونه بعزل قاضی و وکیل اول وبقولی نایب قاضی منعزل شود و قاضی منعزل
نشود مگر بعد از علم او و از امام ابویوسف آمده که منعزل نشود مگر چون دیگری را بجای
نصب کند اما نایب بعزل خود منعزل شود چون وی از راضی باشد و دیگری را بجای و
اقامت کند و اگر غیر ماذون خلیفه گرفت و وی بحضور آن کار کرد یا بعد از بلوغ
خبر اجازت کرد روا بود و قضا در مسئله مختلف فیه بخلاف مذهب خود نافذ نیست
و درین دور روایت و فتوی بنفاذ است اما بوفاق مذهب خود مختلف فیه را مجمع علیه
گرداند عالم اختلاف باشد یا نه و یفتی اما در خزانه گفته که علم بر صحیح شرط است در
اجتهاد او دو قول است پس اگر آن حکم را پیش قاضی دیگر برند قبول کند و اگر قبول
نکند و آن حکم را پیش ثالث برند آنرا قبول کند نه این اگر چون مخالف کتاب یا
سنت سوکده یا مشهوره یا اجماع و اگر ائمه ثلثه بر حکمی متفق باشند به قول غیر قضا
کند **و از ملتقط** گفته که اگر قاضی بر قولی از اقاویل علما حکم کند روا باشد
و هیچ یکی را از قضات نقض او روا نه تا روز قیامت و به ناخذ کما فی ابراهیم شاهی
و اگر نفس قضا مختلف فیه باشد اگر قاضی دیگر او را امضا کند مجمع علیه شود و بعد
ابطال او روا نه و اگر ابطال او کند باطل شود و بعده امضا را او روا نه و قضا بحل و
حرمت بشهادت زور اگر دعوی بسبب معین باشد نافذ است در ظاهر و باطن نزدیک
امام و نزدیک صاحبیه در باطن نه و علیه الفتوی و آن سبب یا عقد است چون نکاح و
بیع چنانچه دعوی کند بر زنیکه زوجه ویست و قاضی بعد از اقامت حکم کند نزدیک
امام وطی او حلال است و نزدیک صاحبیه نه چنانچه دعوی کند که فروخته ام این دار را
بدست فلان یا خریده ام از و و اگر بایع اقامت کند و مشتری سوگند کرد و داه بروی

مردود شد حلال است وطی او اگر عزم کند در دل ترک خصومت و در هبه و سایر
تبرعات از امام دو روایت و یا فسخ است چون طلاق و اقاله چنانچه حکم کند بگواهان
زور که شوهر او را سه طلاق داده و او بعد از عدت بدیگری تزویج کرده پس نزدیک
امام این را وطی و حلال باشد ظاهر و باطن اگرچه داند که آن طلاق نداده و آنرا
مطلقا و نزدیک صاحبین نه را حلال است نه این را اگر داند و اجماع کرده اند که قضا
در معتده غیر و منکوحه غیر نافذ نیست در باطن و همچنین اگر دعوی ارث بملک مطلق قضا
کند بشهادت زور نافذ نشود در باطن پس او را وطی و حلال نباشد و قضا نکند
بر غایب از مجلس و شهر مگر بحضور نایب او حقیقی چون وکیل و پدر و جد و وصی این
دو و وصی وصی یا شرعی چون وصی قاضی و مسخر ای وکیلی که قاضی او را نصب
کند برای سماع خصومت مختفی یا حکمی که آنچه دعوی او بر غایب میکند سبب
هر چیزی که دعوی میکند بر حاضر پس اگر دعوی سرای کند بر حاضر که آنرا از
غایبی خریده و حاضر تصدیق او کند حکم بکند و اگر انکار کند و اقامت بینه نماید
حکم کند و اگر سبب نباشد حکم نکند چنانچه یکی برای بنده گوید که خواجه تو مرا وکیل
ساخته تا ترا بروی برم وی بینه را بر اعتاق او اقامت کرد قضا کند بر حاضر که
دست از وی کوتاه کند نه بر غایب بعتق اگر گوید اگر فلان زن خود را طلاق گوید
ترا طلاق پس این اقامت کرد بر طلاق آن قضا نکند بر طلاق غایب بر اصح
اگر گوید که فلان در سرا در آید ترا طلاق و این اقامت کرد حکم کند بطلاق که آن قضا
بر غایب است نه این اما بر غایب بعد از آوردن قضا کند اجماعا و همچنین بعد از اقامت نزدیک امام
ابویوسف و هو الاوفق و نزدیک امام محمد نه اما بعد توجه حکم نزدیک امام

نکند و نزدیک امام محمد سه روز بر در او ندا کنند اگر بدر نیاید حکم کند و قضا نکند بر غایب اگر کرد نزدیک شیخین نافذ ست اگرچه مخالف رای او باشد و علیه الفتوی تا قاضی دیگر او را باطل نکند در فصل دوم خلاصه گفته اگر مدعی طلب احضار خصم کند اگر در شهر یا قریب او باشد طلبید و الا نه و بقول خصاف و لا از دو گواه طلبد اگر بیابد دعوی نویسد و بقوی او را سوگند دهد و زن بارزه چون مردست و اگر مریض باشد یا مخدره که بیرون نیاید مگر از جهت ضرورت تکلیف نکند و خلیفه فرستد یا خود رود و اگر او را نیابند و وی گوید که پنهان شد و طلب خصم کند اگر اقامت کند بر وی سه روز ختم کند و اگر مستعادی مه باشد نه و این مفوض بقاضی ست نه بشرع و اگر بعد از ختم گوید که در خانه ست بقول امام ابی یوسف رسول با دو گواه فرستد تا بر در او سه روز هر روز سه بار گویند حاضر شود و الا بجای تو وکیل میگیرم و حکم میکنم و از طرفین نیز چنین آمده ست و اما هجوم بعضی مشائخ روا داشته اند و امام ابو یوسف نیز چنین میکرد و صورت آنست که قاضی دو امین یا اعوان و زنان فرستد اعوان گرد خانه استند و زنان در آیند بعده اعوان تفحص کنند گویند بفاروق رضی الله تعالی عنه رسید که در خانه دو کس شراب ست امیر هجوم کرد و در خانه یکی یافت نه در خانه دیگری و نیز هجوم کرد در خانه تا نیچه بدیه و او را بدر آورد و بدره زد تا خمار از سر او افتاد و ازینجا گفته اند اگر آواز فساد از خانه شنود باک هجوم نمود اما عامه مشائخ روا نداشته اند در خزانه گفته اگر در مخدره خلاف اند در بنات اشراف قول نه لیست مطلقا و همچنین در اوساط اگر بکر باشد و الا نه و در اسافل مخدره نباشد مطلقا و مخدره نیست که او را غیر محرم نه بیند مگر با شبه و زنیکه برای حوایج بدر آید بمحکمه طلبیده شود و مؤنت اعوان بر متمرد ست بر صحیح و مؤنت موکل که قاضی او را امر کند بملازمت خصم برای اخذ مال بر نیت لیکن

جلد ثانی

بر اصح بر مدعی ست و اجرت رجاله بر مدعی ست کما فی المختار و این در شهر نصف درم ست

تا درم و اگر بر رستاق بدر آید برای هر فرسنگ سه درم یا چهار و گاهی از کسی گیرند که کار

برای او سکیند و مزکی از مدعی گیرد و همچنین جلواز که شهود به ترتیب می نشاند و اجرت

قباله بر و این ست بر حسب طاقت هو الاشبه و قاضی که از بیت المال گیرد وی عامل با اجرت

نیست بلکه عامل ست لله تعالی و این حق اوست همچنین فقها و علما **در خلاصه** گفته روا

قاضی را اخذ اجرت بر کتابت و محضر و جز آن از هر هزار پنج و همچنین از کم اگر در مشقت برابر باشد

و بر مختار اجل مثل گیرد اما بر نکاح نه اگر مباشرت آن برو واجب بود چون نکاح صغار

و الا روا ست و آن بر مختار دینار ست از بکر و نصف از ثیب مگر چون او را ولی نباشد

کما فی البرجندی و مفتی را اجرت کتابت حلال ست و کسیکه از سلطان مال حرام گیرد روز

قیامت حق خصومت بر سلطان باشد و بر وی نیز اگر سلطان او را با اهل خود خلط

نکرده اگر قاضی محتسق و معطل شدند روا نبود که حکم بعلم خود کند اگر قبل از تقلید علم آن دارد

امام حنیفه او را حسب طاقت بفهماند و همچنین برای که در محله باشد و با وی گواه دیگر نبود و اگر

بر قاضی گواه اقامت کرد او را حبس کند تا رد کند اگرچه قیمت و صفت نگویند هو الاصح

در عمادی گفته اگر در محله شهر دو قاضی باشند و یکی را از اهل این با اهل آن نزاع شد

و هر یکی از قاضی دیگر ابا آرد و اعتبار مدعی راست نزدیک امام ابی یوسف و مدعا علیه را نزدیک

امام محمد و علیه الفتوی و همچنین در قاضی شهر و لشکر **باب بیست و پنجم در افتا در**

کشف الغمه گفته ...... در اول و آخر افتا الف که واقع شده اشارتست باآنکه

مفتی باید که در ابتدا و انتها بصفت راستی متصف باشد و در قیام با مومنین متفرد و الف

قطع در اول بشیر بقطع طمع ست دیگر عدد حروف افتا چهار صد و هشتاد و سه است و اشارت

اشاره کننده ۱۲

۱۶۶

جلد ثانی

بر آنست که عدد کتب مفتی در اصول و فروع ازین کم نباید و آنچه محققان تفحص
کرده اند کتب ظاهر روایت بدین عدد میرسد در بستان و سراجی گفته که افتا
اهل او را بر صحیح مکروه نه و نباید که فتوی دهد مگر چون اقاویل صحابه و علما را از اهل
رضی الله تعالی عنهم و داند که از کجا گفته اند و معرفت معاملات داشته باشد پس اگر
آنرا امید اند این را پس در مسئله که علما مذهب او متفق باشند باک نیست که روا
و ناروا گوید و اگر اختلاف دارند بیان کند و روا نبود که اختیار قول بعض کند بی
عرفان حجت و باید که مفتی دستولی مردم را رد نکند قبل از قضا حاجت شان
مگر تعبد و رفق و حلم پیشه کند در تحفه خانی گفته که حرام است اجازت فتوی دادن نا اهل را بغیر شرط او و فتوی
دادن بغیر استجماع شرائط صحت دعوی در مطالب گفته شرط فتوی آنست
که مفتی حافظ باشد ترتیب عدل را و میل نکند با غنیا و اعوان سلطان بلکه جواب
سابق نویسد و کتاب بحرمت گیرد و باید که عقب جواب بدا علم و مثل او نویسد و باید
که عدل و عالم کتاب و سنت و اجتهاد باشد و اگر چنین نبود اما فتوی استماع دهد روا بود
اما عدالت و عقل و ضبط شرط است در کنز گفته نباید که قاضی و مفتی غلیظ و فظ و جبار
و عنید باشد و باید که ثقه باشد در عفت و عقل و صلاح و فهم و علم سنت و آثار و وجوه فقه
و باید که عالم باشد بلغت و نحو کما فی کشف الغمه در سراجی گفته که فتوی علی الاطلاق
بر قول امام است پس بر قول امام ابو یوسف پس بر قول امام محمد پس بر قول امام زفر
و حسن و بقولی اگر امام جانبی باشد و صاحبین جانبی مفتی مخیر است و اول اصح است
چون مفتی مجتهد نباشد در خزانة المفتین گفته فقیه اگر مجتهد نباشد بقول امام
اخذ کند و در و مست اخذ بقول صاحبین که در مزارعت معامله از جهت اتفاق متاخرین بر قول ایشان در مختار گفته

که نزد ایشان روا است و نزد امام نه ۱۲

جلد ثانی

باید که جواب بر قول امام گوید مادام که نصی نباشد که فتوی بر قول غیر ست و از ادب
ست که اگر مفتی مجتهد باشد جواب از اصول کند که ایسر و اقوی است و الا از فروع
که ایسر و احوط است و جرات نکند بر افتا بمجرد علم بلکه ملازمت مفتیان کند و استفاده
کند از ایشان تا بر بصیرت باشد و بعد از مطالعهٔ تازه و تامل بی اندازه جواب گوید
تا بصفت اظهر المفتی جسر الجهنم متصف نگردد و شتاب نکند و گویند که امام بارها
تا سالها تاخیر میکرد و التفات نکند بالحاح سایل و ملول نشود از کثرت سوال او و
در حالت تفرقهٔ خاطر جواب نگوید و چون جواب گوید نگوید که من میگویم بلکه روایت
از علما ست و در فلان کتاب است و اختیار کند در عبادات وجه فساد را و در معاملات
وجه صحت را و در معتقدات مهما امکن فتوی بکفر ندهد و متردد گیر در نفس افتا که علا
و اگر پرسند که حکم این مسئله بر قول مالک یا شافعی چیست گوید که حکم این بر قول
امام اعظم چنین است تا اگر بکر بالغهٔ شافعیه بنفس خود را بزنی دهد بحنفی یا شافعی نکاح
او بی رضای پدر روا بود هر چند که نزدیک شافعی روا نیست و زوجین بر مذهب او بند
که چون معتقد ما آنست که وی درین مسئله خطا کرده واجب که بر معتقد خود جواب گوییم تا
اگر پرسند چیست حکم شافعی واجب باشد که گوییم روا است نزدیک امام اعظم و مبادرت
نکند بر جواب بحضور اعلم از خود در تقریر یا تحریر و جواب ندهد استفتایی را که بجهت
ترک قیدی مستحق جواب نبود و باز دهد تا تکمیل کند و اگر بالتماس مستفتی قید کند
باک نبود و در مسئله دو قول یا بیشتر فتوی بر یکی دهد و همدران حاشیه بر قول دیگر فتوی
ندهد تا متهم نشود و تعلیم حیل و تلبیس نکند تا مستحق حجر نشود و باک نیست اگر قبول
هدیه اما بعد از جواب اقرب است بتجمل و ابعد از رشوت و باید که در امر

بسیار احتیاط کند و سه وجه که مذیل باشد بلفظ هو الاصح یا هو الاولی یا هو الایسر یا افتی به فلان یا به اخذ فلان یا علیه فتوی فلان و مثل اینها روا است که بر مخالف او فتوی دهد بخلاف و علیه الفتوی و هو الصحیح و هو الماخوذ للفتوی و به یفتی که مخالف اینها روا نه و از حضرات بعضی علامات فتوی گفته به نَاخُذُ بِهٖ نَعْتَمِدُ عَلَیْهِ الْاِعْتِمَادُ عَلَیْهِ عَمَلُ النَّاسِ الْیَوْمَ عَلَیْهِ عَمَلُ الْاَئِمَّةِ هُوَ الصَّحِیْحُ هُوَ الْاَصَحُّ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْاَظْهَرُ هُوَ الْمُخْتَارُ عَلَیْهِ فَتْوٰی مَشَایِخِنَا هُوَ الْاَشْبَهُ هُوَ الْاَوْجَهُ وَ اَصَحُّ مقتضی صحت غیر است و صحیح عدم صحت غیر

باب بیست و ششم

در ذکر مناقب اِمَامِ الْمُسْلِمِیْنَ وَقِبْلَةِ الْعَارِفِیْنَ وَسَیِّدِ التَّابِعِیْنَ وَسَنَدِ الْمُجْتَهِدِیْنَ شَمْعِ الْمِلَّةِ الْحَنِیْفِیَّةِ الْبَیْضَاءِ وَسِرَاجِ اُمَّةِ سَیِّدِ الرُّسُلِ وَالْاَنْبِیَاءِ امام اعظم صوفی ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی رضی الله تعالی عنه و ارضاه و جعل فرادیس الجنان مسکنه و ماواه وی در عصر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم متولد شده و چهارده نفر را از اصحاب عظام دریافت چون انس بن مالک و عبد الله ابن اوفی و عبد الله ابن حزم و جابر بن عبد الله و واثله بن الاسقع و عایشه بن عجره و از ایشان روایت حدیث بر وجه اتصال کرده و از ابوهریره آمده رضی الله تعالی عنه که پیغمبر فرمود علیه السلام که اِنَّ فِیْ اُمَّتِیْ وَفِیْ رِوَایَةٍ یَکُوْنُ اُمَّتِیْ رَجُلٌ اِسْمُهٗ نُعْمَانُ وَکُنْیَتُهٗ اَبُوْحَنِیْفَةَ هُوَ سِرَاجُ اُمَّتِیْ قَالَهٗ ثَلٰثًا وَفِی الْمَوَاهِبِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو الْعَاصِ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ عَنِ النَّبِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَیَکُوْنُ فِیْ اُمَّتِیْ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ النُّعْمَانُ هُوَ سِرَاجُ اُمَّتِیْ یُحْیِی اللّٰهُ عَلٰی یَدَیْهِ شَرِیْعَتِیْ وَسُنَّتِیْ فَمَنْ لَقِیَهٗ مِنْکُمْ

یکی از مناقب او کمال حضرت ابا حنیفه رح آنست که در عصر صحابه رض بعد از فوت حضرت رسول الله ۸۰ نبعت سال و کسری متولد شده و چهارده نفر را از اصحاب یافته از ایشان است انس بن مالک و عبد الله بن ابی ۱۸۰ و عبد الله بن حارث و جابر بن عبد الله ۱۲ مختار الاخیار ۱۲

ای از ایشانکه روایت کرده حدیثها را بر وجه اتصال تا بحضرت کرده در میان کسی مخالف نیست ۱۲

فلیتبشره بالزلفی و بعضی شافعیه اندرین سخن سست اما بچند وجه مردودست و در ملتقط از ابن عباس گفته رضی الله تعالی عنهما که باشد بعد از پیغامبر مردی که کنیت او ابوحنیفه باشد و کعب الاخبار گفته رضی الله تعالی عنه که نامی یافتم در توریت که حق تعالی میگوید که در امت محمد نوری باشد که کنیت او ابوحنیفه باشد الکل عن التعریف مرویست که پیغامبر علیه السلام در شب معراج مناجات میکرد الهی در امت سابقه لقمان بود که حکمت بیان میکرد و در امت من که باشد خطاب در رسید که در امت تو نعمان بن ثابت باشد کنیت او ابوحنیفه و مولد او کوفه علم بیان کند و هر مسئله علم بحضرت ما قدر بیش از آن دارد که بیابان ها را پر از حکمت کند رسول فرمود فهو سراج امتی ثلثا حق تعالی چهار دینار انگشت علم او را تسلیم کرد چون رسول از معراج باز آمد انس بن مالک را طلبید و فرمود بعد از من مردی باشد نام او نعمان بن ثابت و کنیت او ابوحنیفه و مولد او کوفه علم را بیان کند تو او را دریابی سلام من باو برسانی و امانت من بوی دهی و بروایتی لقمه بگزید و بانس داد و بروایتی خرما بگزید و بروایتی آب دهن مبارک خود در دهان انس کرد گفت یا رسول الله من او را کجا یابم فرمود که تو بر در خانه کعبه نشسته باشی و احادیث بیان کنی کودکی پیش تو از هوا فرود آید نام او و کنیت او پرس و سلام و امانت من بوی دهی و انس هر سال بر در کعبه می آید و احادیث بیان میکرد یکبار امام را پدر بحج برد امام انوهی دید از وی پرسید گفت یاری ست از یاران پیغمبر علیه السلام هر سال می آید و احادیث را بیان میکند امام گفت مرا در هوا کن تا به بینم وی امام را در هوا کرد تا وی حضرت انس را دید اما کلام او نشنید گفت مرا در اندازی تا در پیش او فرود آیم چون انس امام را دید از نام و کنیت و مولد او پرسید چون بیان کرد

گفت که ینلهای مابگیرید و در هوا کنید و برا گرفتند و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات
گواه باشید که من پیام رسول باین کودک برسانم و امانت وی بوی میدهم از
فی المسعودیه منقولست که وقتی ثابت رضی الله تعالی عنه بحریم نهری وضو میکردند
سیبی دیدند بر روی آب آن و قدری خوردند بعد از آن نادم شدند و بسبب تحلی آن سعی
بلیغ کردند تا بباغی رسیدند که دیوارش افتاده و بصاحبان ملاقات کردند و گفتند
که بفروش یا بیخش چون صاحب حدیقه استشمام رایحه ورع نمود و اعجوبه عقد مصاهره
کرد و گفت دختری دارم که گوشش کلمه نشنیده و چشمش مردی ندیده و زبانش کلمه نگفته و دستش
حرکتی نکرده و پایش راهی ندیده و نرفته اگر باین معائب اختیار کنی مقصود بحصول رسد
ثابت چون نظر بر حسن آن اخرت کرد اختیار نمود و بعد از زفاف چون نظرش بر
زوجه افتاد عروسی دید چون خورشید تابان از سر تا پا بری از عیب و نقصان عروس گفت
من حلال توام و قول پدر محمول بر ظاهر نیست بعده اتفاق کردند که امشب بعبادت
گذرانیم چون شب باخر رسید در مبدا صبح قران السعدین و التقا بحرین عذبین واقع
شد و نطفه وجود امام از صلب پدر به بطن ام قرار گرفت در جامع الاصول و مذهب
ذهبی محدث و فصول سته و جز آن گفته که ثابت را در کودکی نزد حضرت امام الاولیا
و تاج الاتقیا امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه بردند آنحضرت برکت
وی و اولاد وی دعا کرد و از سبط امام قاضی اسمعیل بن حماد رضی الله تعالی عنهم آورده
که گفت امید میدارم که دعای آنحضرت در حق ما بموقع قبول رسیده و امام الخافقین در مجمع
العلوم آورده که والد امام ابوحنیفه از اولاد نوشیروان عادلست و وی از فرزندان اسحق بن

ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیهما السلام و والده امام بنت ورد الثقفی کوفی بوده از
اکابر تابعین و وی اول کسی ست از صالحات قانتات عابدات کو فه که حفظ کلام
نموده و در ادای صلوات خمسه ختم میکرد و عفت وی چنان بود که تا وقت وفات از
منزل تا بت بیرون نیامده لکل فی الرصیف فی الحدیث لو کان الایمان عند
الثریا لتناوله رجال من ابناء فارس و فی روایة لو کان العلم معلقا
عند الثریا و فی روایة لناله و فی روایة رجل حافظ سیوطی گفته که درین
بشارتست با مام ابحنیفه و درین شک نیست که هیچ یکی ابناء فارس در علم بمبلغ امام
نرسیده و نه بمبلغ اصحاب و قال علیه السلام ترفع زینة الدنیا سنة خمسین
ومائة و امام شمس الائمه کردری گفته که این محمولست برامام که وفات او درین
سال بوده و امام بر قول اکثر و صحیح از عجم ست از اهل کابل و مولد او بر صحیح کوفه
و تولد او بر قول اکثر سال هشتاد م ست غره ذی الحجه وی بعد از عقل شغل بتجرید و تجارت
کرد چون امام شعبی کوفی در و نجابت و تیقظه دید او را بعلم راه نمود وی بازار گذاشت
و بعلم پیوست تا در علم کلام مشار الیه شد بعده ملهم شد که اصحاب و تابعین چنین نبوده اند
بلکه منع نموده اند و خوض نکرده اند مگر در شرایع و فقه پس امام بفقه شغل کرد و توغل نمود
امام در خواب دید که گور پیغامبر علیه السلام را کافته و عظام کرام پیغامبر علیه
السلام را جمع کرده و بیرون آورده و اینها را برابر سینه نهاده در برد
عظام بهم تالیف میکند و سقیم را از صحیح جدا میکند از هیبت
این خواب مریض شد تا یاران بعیادت او آمدند و این
خواب را با بن سیرین بردند او تاویل کرد که را ئی از سینه

پیغامبر و تاویل آن خطبی باید که کسی نیافته و در علم بکمال رسد و امام بعد از کمال صوف پوشید و مقصد عزلت فایده و از نزوا کرد تا شبی پیغمبر علیه السلام انجواب دید که میفرمود ای ابا حنیفه ترا برای احیاء سنت من پیدا کرده اند مقصد عزلت مکن چون دانست که کار لا بدی است بدعوت خلق مشغول شد تا مذهب او ظاهر شد و انتشار یافت گویند که بعد از موت حماد بن سلیمان پسر او را خلیفه ساختند چون از وی بی نیازی ندیدند عالمی دیگر را نشاندند بر وی هم راضی نشدند و اتفاق بر امام کردند و امام قبول کرد و گفت که دوست ندارم که علم بمیرد گویند یکی پیش وکیع گفت که امام خطا خورده وکیع او را زجر کرد و گفت هٰذَا کَالْاَنْعَامِ بَلْ اَضَلُّ سَبِیْلًا چگونه خطا خورده کسیکه با وی باشند از ائمه چون ابیوسف و محمد و زفر و از ائمه حدیث چون یحیی و حسان و مندل و حفص و از ائمه لغت چون قاسم و از ائمه ورع و زهد چون فضیل و داود طائی و کسیکه اینها یار او باشند چگونه خطا خورد از مالک پرسیدند از امام گفت سبحان الله مثل او ندیده ام بالله که اگر میگفتی که این ستون از زرست هر آینه بدلیل ثابت کردی شافعی گوید مردم عیال ابیحنیفه اند در فقه ندید اگر کسی افقه از و باشد کسیکه در کتاب او نمی بیند فقیه و متبحّر در علم نمیشود ابو یوسف گوید که سفیان ثوری بیشتر متابعت ابیحنیفه میکرد از من و چون ثوری با امام بحج رفت امام را پیش میکرد و خود پس میرفت و چون از مسئله پرسیده میشد جواب نمیگفت تا امام جواب میداد احمد بن حنبل میگوید که او در علم و ورع و زهد و ایثار آخرت بمحلتی رسیده که کسی نخواهد رسید سفیان بن عُیَیْنه گوید چشم من مثل او ندیده کسی که فقه خواهد بکوفه رود و ملازمت یاران او کند مسعر گوید کسیکه ابا حنیفه را میان خود و خدا تعالی کند امید دارم که او نترسد ابن مبارک گوید دیدم مسعر را در حلقه امام که می پرسید و استفاده میکرد و میگفت که

فقیه‌تر از و ندیده‌ام ابن مبارک روزی حدیث میگفت در آن روایتی کرد از نعمان
بن ثابت گفتند کدام گفت ابوحنیفه رحمه الله علم ایشان از املا ماندند و او خاموش شد گفت
چه جاهل‌ترید شما بائمه و چه کم معرفتید بعلم نیست کسی سزاوارتر بمقتدا شدن از ابوحنیفه که او
امامی بود تقی نقی ورع عالم فقیه منکشوف شد او را علم چنانکه کسی را نشد و سوگند کرد
تا ماهی با ایشان حدیث نگوید حافظ عبد العزیز گوید میان ما و مردم ابوحنیفه است کسیکه او
دوست میدارد میدانم که سنی است و کسیکه او را دشمن میدارد میدانم که مبتدع است
خلف بن ایوب گوید علم از خدا تعالی بمحمد رسید علیه السلام و از وی بصحابه و از ایشان
بتابعین و از ایشان بامام و یاران او رضی الله تعالی عنهم هر که خواهد خوش شود و هر که
خواهد خشم گیرد زاهد بن کیسان گوید که پیغمبر علیه السلام را در خواب دیدم و پس او صدیق
اکبر و فاروق اظهر رضی الله عنهما گفتم چیزی پرسم گفت بپرس اما آواز بلند مکنی پس از
علم امام ابوحنیفه پرسیدم فرمود این علمیست بر آمده از علم خضر علیه السلام که بر
حق تعالی را بجواب بیکی میفرمود انا عند علم ابی حنیفة ای بحفظ و قبول و رضا و از آن همه
برکت در وجود اخذ آن ولیکن در کشف المحجوب گفته که یحیی بن معاذ رضی الله عنه پیغمبر علیه
السلام را بخواب دید و پرسید این اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفه و امام از کثرت عبادت
چون شن بالی مینمود او را از جهت کثرت قیام شب وتد میگفتند گویند که بعد از وفات
امام دختری به پدر گفت بابا آن ستون چه شد گفت آن ستون نبود امام المسلمین بود
ابن مبارک گوید که امام چهل و پنج سال پنج نماز را بیک وضو گزارده و احیا کرد شبها را
بقراءت قرآن و دیگر گفت تا سی سال و احیا میکرد بنماز و دعا و زاری مسعر گوید دیدم
که امام نماز فجر گزارده و بدرس نشست و ظهر گزارده باز نشست تا عصر باز تا مغرب باز تا عشا

گفتم کی فارغ میشو برای عبادت چون مردم رفتند بمسجد آمد عطر آلوده مانند عروس
و تا فجر استاده ماند پس در خانه در آمد و جامه پوشید و برای نماز فجر بر آمد و همچنان کرد
گفتم که از وجد انشوم مگر مرگ پس ندیدم او را بروز مفطر و نه بشب نایم و بود که قبل از
ظهر اندکی می غنود و سعر امام در سجده نقل شد فضیل گوید بسیاری از تابعین و غیر اینها
را دیدم اما کسی را ندیدم که نماز از امام خوبتر گذارد و قبل از دخول در نماز میگریست
و دعا میکرد تا گفتند و الله همین از خدا تعالی میترسد و چون امام حج آخرین
گزارد بضعف پال را بجا دمان داد تا رخصت دهند که شبی اندرون کعبه نماز
گزارد گفتند که این قبل از تو کسی را میسر نشده اما چون تو اعلم و مقتدائی در باز
خواهیم کرد امام در میان دو ستون باستاد و نیمه قرآن را در یک رکعت بر یک پای گزارد و
نیمه دیگر را در رکعت دیگر بر پای دیگر و بعد از نماز مناجات کرد یا رَبِّ مَا
عَرَفْتُكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْتُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فَهَبْ
لِي نُقْصَانَ الْخِدْمَةِ بِكَمَالِ الْمَعْرِفَةِ آواز آمد از گوشه خانه که شناختی مرا و خلص آمدی
در شناختن من و خدمت کردی و اخلاص ورزیدی آمرزیدم ترا و اهل مذهب ترا
تا قیام قیامت الحمد لله که ما در مذهب او ایم اسد گوید که شنیده شد بکبار او در شبها
تا جیران او بر او ترحم میکردند شبی در مدینه با این آیه احیا کرد بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ
وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ترویه میکرد و میگریست و زاری مینمود بزید گوید که امام
در نماز زلزله خواند و امام در پس او بود و بعد فارغ یافتم که امام متفکر است و نفس سرد میکشد بر خاستم تا
دل او مشغول نشود و چراغ را همچنان گذاشتم و روغن او کم بود و بعد صبح آمدم دیدم که امام استاده و ریش
مبارک خود را میگرفته و میگفت ای خداوندی که بذره نیکی جزای خیر خواهی داد و بذره بدی

به جواهی داد نماز را تو بلطف خود از آتش دوزخ پناه بخش و در رحمت واسعه خود برو
باز کن و می بینم که چراغ همخانه روشن است چون در آمدم فرمود که از برای چراغ آمده گفتم
که بانگ نماز فجر گفتم چون امام این مسئله مشکل شنید میگفت که این از جهت گناهی است
و استغفار میکرد و این مسئله ظاهر شنید و بسا بودی که وضو میکردی و نماز میگزاردی و استغفار
میکردی چون این خبر بفضیل رسید بسیار سخت بگریست و گفت خدا رحمت کند ابا حنیفه
را این از جهت کم گناهی او بود و دیگران آگاه نمیشدند از جهت کثرت گناه روزی
امام و ابن معتمر در مسجد سخن پنهان میکردند و میگریستند چون بدر آمده پرسیده شد گفت
یاد میکردیم زمانرا و غلبه اهل باطل را و امام چون شب نماز میگزارد و شنیده میشد دموع او
به بوریا گویا که باران می بارد و آثار گریه او در چشم و خد او ظاهر میبود رزقنا الله تعالی
خشوع القلب و دموع العین ببرکته وکیع گوید که امام بمن گفت که اکثر از چهار هزار درم ندارم
از مدت چهلسال و زاید را خرج میکنم و اینها را از جهت قول علی نگاه میدارم که اربعة
الاف فما دونها نفقة و اگر خوف احتیاج نبودی یکدرم نماندی مسعر گوید
نیخریدی برای خود و عیال خود کسوتی و فاکهه و جز آن مگر آنکه برای علمای ما نیز
قبل از آن نخریدی و با هر یکی مواسات کردی و بقدر منزلت و احتیاج هر را دادی
ابن مبارک گوید بکوفه در آمدم و از هر شهر رسیدم گفتند ابوحنیفه وی خواست که رای گیرد
و سال و بقولی بیست سال توقف کرد تا از کدام بنده سالم از شبهه خرد متاعی نزد شریک
فرستاد و در آنجامه بود و عیب گفت بفروشی عیب او را بگوئی وی فروخت و نگفت چون
خبر با امام رسید امام بخشش خود را تصدق کرد و آن سی هزار درم بود گوسفندان کوفه مخلوط
شدند بگوسفندان مغصوبه پرسید که عمر گوسفند چند می باشد گفتند هفت سال تا این

مدت نگذشت گوشت گوسفند نخورد و در آن ایام یکی گوشت خورد و فضله را در ره انداخت
پرسید که عمر ماهی چندست گفتند که چندین ماهی در آنمدت ترک داد ابن عاصم گوید اگر وزن
کرده شود عقل ابوحنیفه را بعقل نصف زمین هر آینه راجح آید حماد پسر امام گوید روزی در
مسجد بود که ماری عظیم از سقف در کنار امام افتاد و الله که از جای خود جنبید و متغیر نشد
و گفت لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا و مار را بدست چپ گرفت و بر تافت شافعی
گوید بر نخاسته از هیچ زنی مردی عاقلتر از ابوحنیفه و در فراست چنان بود که هر چه میگفت
چنان میشد بداود طائی گفت تو خلوت میگیری بعبادت و با بیوسف گفت تو میل
بدنیا خواهی کرد با امام گفتند که کودکان مدینه را چگونه دیدی فرمود اگر هیچ یکی از ایشان
فلاح یافت مالک بن انس خواهد یافت و چنان شده که در عهد مالک کسی بوی
نمیرسید و امام علم قرائت را از امام عاصم گرفت و از ینجاست که علمای ما اختیار
کرده اند قرائت او را بروایت ابوبکر یا حفص و علم حدیث را از چهار هزار شیخ از ائمه تابعین
اما چون شغل باستنباط کرد از ینجهت حدیث از ایشان چندان ظهور نیافت چنانچه صدیق
و فاروق رضی الله تعالی عنهما چون شغل بمصالح عامه کردند روایت احادیث از ایشان
چندان ظاهر نشد روزی امام را با محمد بن حسن بن علی رضی الله تعالی عنهم ملاقات
شد فرمود توئی که مخالفت حدیث جد من میکنی بقیاس امام گفت معاذ الله بنشین
که ترا حرمتیست چون حرمت جد تو وی نشست و امام پیش وی بدو زانوی ادب
بنشست و گفت مرد ضعیف ترست یا زن فرمود زن گفت حصه او از میراث چندست فرمود
نصف از مرد گفت اگر بقیاس میگفتم حکم برعکس این میکردم باز گفت نماز فاضلترست
یا روزه فرمود نماز گفت اگر بقیاس میگفتم بر زن قضاء نماز بودی نه روزه باز گفت

بول پلید است یا نطفه فرمود بول گفت اگر بقیاس میگفتم غسل از آن بودی نه از منی
معاذ الله که مخالفت حدیث کنم خادم او بیم آنگاه حضرت امام برخاست و امام
را در کنار گرفت و بر روی مبارک او بوسه داد و دراول امام را از برای آن سخت گفته
که حساد چنان شنوانیده بودند که هذا کل ذی نعمة محسود الکل فی خیرات الحسان
و در **حاوی فقه** گفته از نوح که ابن جریج میگفت که ای نعمان هر مسئله که گفته اورا
نزدیک من حدیثی است باسناد صحیح حق تعالی ترا از جهت رحمت بر امت محمد علیه السلام
آفریده حق تعالی سعین تو باد و کیع و علی بن المدنی میگفتند اگر خواهیم که بدر آریم حدیثی
برای مسئله که ابوحنیفه گفته هر آینه بدر آریم **و در مسعودی** گفته که چون امام شهاب بود
راست بیا سودی پانصد چند مسئله وضع کردی و بعد از آن هزار مسئله و چون بر دست چپ
گشتی همه را جواب گفتی بامداد مسجد آدینه کوفه رفتی اصحاب تفاسیر بر دست راست
وی بودند نشسته و اصحاب اخبار بر دست چپ وی و کبرای مجتهد جمع وی در پیش وی
بودی وی مسئله آغاز کردی اصحاب تفاسیر تفاسیر باز گفتندی و اصحاب اخبار
با خبار و کبرای جمع وی با اجتهاد و آنچه وی گفته بودی با آیت و اخبار و اجماع ایشان راست
آمدی گفتندی ای امام مسلمانان آن مسئله که شما وضع کرده بودید هم با آیت و هم با اخبار
و هم با اجماع راست راست آمد امام از شادی آن تکبیر گفتی و حاضران جمع وی هم موافقت
تکبیر گفتندی آواز ایشان با هل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که ابوحنیفه مسئله
وضع کرد که با آیت و اخبار و اجماع راست راست آمده است ایشان نیز تکبیر میگفتندی و از اینجا
ست که شافعی گفته که جمله عالمان عیال ابوحنیفه اند در فقه یعنی زیر دست وی اند
بعضی گفته اند که مسئله از هشت تیر بیرون آید آنچه اصول اند چهار تیر اند و آن امام را

سلم ست اما چهار تیر اجوبه دو از آن نیز امام را مسلم اند و کسی ویرا درین خلاف نکرده و در دو باقی که اختلاف کرده اند از آن نیز بقسمت یکی امام را آمده پس هفت تیر امام را مسلم شد یکی باقی علما را و نصیبه آن از میراث هشتم حصه میباشد پس درست آمد سخن شافعی در **ترصیف** از کشف گفته که امام فرمود رضی الله تعالی عنه که وارد نشد بر من وقت نماز مگر آنکه بر وضو بودم و بطریق عمد هرگز دروغ نگفتم و از **مناقب ضمیری** گفته که خاموشی امام دراز بود و بسیار فکر و باریک نظر بود در فقه و لطیف استخراج و در علم و عمل صابر بود و اگر فقیری بود او را غنی گردانیدی و با صحاب خود مواساة بسیار میکردی و در عید ها طریقه بر و احسان بجا آوردی حرفت وی صنعت خرازی بود و در آن خانه بود بزرگ که در آن خرازی میکرد و چون آتش جنید بن ابی لیلی شعله زدی گفتی تحیرت من هذا الخراز و گاه باین لفظ و گاه باین لفظ که من هذا النساج و حالانکه محترف مرتبه محبوبیت حق تعالی دارد بحکم حدیث اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ و امام با وجود مجتبی فی در علم جره سفیر وخت و از آن میخورد و از جهت قوت حلال ابراهیم بن عیینه برادر سفیان او دین گرانی بود زیاده بر چهل هزار درم صاحب دین او را حبس کرد چون امام را این واقعه استماع افتاد مبلغ مذکور ادا کرد و او را از حبس خلاص گردانید گویند یکی از غنا افتقر افتاد و از سبب سوال بذل سوال مبتلا شد بمجلس امام آمد خواست که چیزی بطلبد حیا آورد و مانع شد امام بفراست دانست چون وی بجا امام از عقب وی رفت و منزل او را معلوم کرد و شب پنجهزار درم گرفته در خانه وی برد و فرمود و صنعت ایها الرجل علی بابک شیئا هو لک و برگشت تا خاطرش ذلیل گرفته نشود و در رعایت تعظیم والده بمرتبه میکرد که با او در یک کاسه طعام نمیخورد که شاید

جلد ثانی

چشم وی بر موضعی افتد و بآن مایل شود من آنرا بردارم و تناول کنم وازوی عاصی شوم وازساحت رضای حق تعالی دور شوم آسد بن عمر که از اجلهٔ تلامذهٔ امام است گفت که امام چهل سال بوضوء نماز خفتن نماز بامداد گزارد و تمامی قرآن در یک رکعت میخواند و آواز گریهٔ او همسایه میشنیدند و جعفر بن زیاد الاحمر گفته که عدد ختمات امام در هر موضعی که رحلت کرده غیر سایر مواضع هفت هزار رسیده اما طریق صوم او در کشف آورده که روزی روزه میداشت و روزی تناول میکرد بعد هیچ از وفات صوم هر روزه میداشت و هر روز ختمی میکرد و در رمضان دو ختم و در آخر جواهر الفتاوی آورده که امام هر سال احرام حرم محرم بسته اند چنانچه مدت عمر پنجاه و پنج حج گزارده اند

از عبد الجبار بن عبد العزیز مرویست که در خدمت امام جعفر صادق بودم رضی الله عنه در مجلس حج که امام ابو حنیفه رضی الله بمجلس وی در آمد امام برخاست و تحیت و سلام و قیام نمود و معانقه کرد و در پرسیدن احوال اکثار نمود تا از احوال خادمان او پرسید بعد از مجلس یکی از امام پرسید شناسی این مرد را گفت که نادان تر از تو کسی ندیدم مینی که از احوال او میپرسیدم و میپرسی که می شناسی او را بعده لب بتحسین او کشود و گفت هذا ابو حنیفه افقه بلده و در کشف از عثمان بن مزین گفته ابو حنیفه افقه من حماد و من النخعی و من علقمه و اسود و در فصول ستة آورده از امام غزالی که گفت بالله الذی لا اله الا هو معتقد من آنست که ابو حنیفه غواص ترین امت مصطفی است صلی الله تعالی علیه وسلم بر حقایق معانی فقه اما چون فهم ما در بعضی مسایل بر غور سخن او نرسید بر ما لازم شد بحسب فهم خود بر موجب اجتهاد خود عمل کردن در حاشیهٔ فصول آورده که چون امام بروضهٔ مقدس نبویه علی راقدها السلام والتحیة آمد از دور بدو زانو بنشست و گفت السلام علیک یا سید المرسلین

جلد ثانی

از دیوار حظیره مقدسه جواب آمد و علیک السلام یا امام المسلمین در مسند امام بلخی

آورده که چون امام بصحبت امام زاده زین علی بن الحسن رضی الله عنهم در آمد گفتند که وی فقیه

و عالم کوفه است پس متوجه امام گشت و پرسید مفتاح نماز و مفتاح او و استفتاح او چه چیز است فرمود

مفتاحها الطهور و افتتاحها التکبیر و استفتاحها منهم من یقول وجهت وجهی آه و بعض

تحمار سبحانک اللهم انگاه امام زاده فرمود انک لفقیه تو بتی بخدمت امام جعفر صادق رسید

پرسید که کدام سورتست که مفتح وی تحمید و وسط وی اخلاص و آخر وی دعاست فرمود

فاتحه بعده پرسید که کدام کلمه است که اولش کفر و آخرش شهادتست فرمود لا اله الا الله باز

پرسید قتل بناحق زیاده است در گناه یا زنا فرمود قتل پرسید پس چرا در قتل دو گواه

بسنده است و در زنا چهار فرمود که در قتل ملحوظ احیای حق مردم است و در زنا مقصود پوشیدن

منکر و رفع اشاعت فاحشه دیگر زنا گناهی است میان خدای تعالی و بنده و قتل حق بنده

است باز پرسید که ذکر را اشل حظ انثیین چرا باشد فرمود که زن عیال مرد است باز پرسید

که نماز بط غلیظ و انجس از منی است پس چرا در آن استنجاست و درین غسل فرمود و فقاً

للحرج پس امام زبان مبارک بثنا و دعا گشود و گفت لا عدمت شخصک فی امت جدی

مردی بزن خود گفت در رمضان اگر از زنان من اتناع آری بر من سه طلاقه باشی

امام او را بسفر حکم کرد و گفت از شهر بیرون رفته افطار کنید بعد از آن آنچه خواهید کنید

که میان امام منصور زنش گفتگوی شد امام را حاضر کردند منصور گفت حق تعالی بر

هر مرد چهار زن حلال کرده و کنیزک آنچه میسر شود امام فرمود آری اما بر آن تقدیر که عدل

و قسم شرعی مرعی باشد و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة پس منصور گفت

اتادب باداب الله و لا اتعدی الحد ارجع یا ابا حنیفه جزاک الله خیرا از زنش تحفه

ادب دادی ترا بادب دادن الله تعالی و نه تجاوز کردی تو از حد جزا دهد ترا خدا نیکو

[margin notes: ۵۰ مفتاح الحکم — ۵۲ افتتاح ... — ۵۳ استفتاح ... — ۵۴ ... — ۱۹۳ — ۵۵ ... — ۵۶ ...]

ملوکانه فرستاد امام قبول نکرد وقتی که منصور ده هزار درم و دراز گوش مصری و کنیزکی حاضر کرده قبول آن الحاح کرد امام بضرورت قبول کرد بعد از مدتی همه باز گردانید منصور گفت أَنْتَ مِنَ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ فِي شَأْنِهِمْ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَكَ هِمَّةٌ عَالِيَةٌ لَا تَرْضَى بِالدُّنْيَا و نیز وی گفته وَقَعَ الْكُلُّ فِي شَبَكَتِنَا إِلَّا أَبَا حَنِيفَةَ روزی وی شخصی را بقتل حکم کرد امام او را تا خیر حضرت کرد و گفت حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي أَوْفَى مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ الْعَرْشِ أَلَا فَلْيَقُمْ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ أَجْرٌ فَلَا يَقُومُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا مَنْ قَدَرَ وَعَفَا فَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ اللهُ تَعَالَى جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ منصور گفت جزاک الله خیرا و از و عفو کرد و ابن هبیره روزی بحضور امام تعوذ از نار بکرد امام فرمود از موجبات نار پرهیز و رد مظالم کن وی پنجاه هزار درم طلبید قبل از غروب آفتاب بفقرا داد و ضیاع غصبی بمالکان رد کرد در خیرات الحسان گفته که سبب وفات امام چنان بود که منصور خلیفه بعد ابای قضا طلبید امام ابا فرمود پس بحبس امر کرد و آنجا رسالت کرد قبول نکرد پس حکم کرد که هر روز بدر آرند و ده تازیانه بزنند و در بازار ندا کنند پس در آوردند و سخت زدند تا خون از عقب امام روان شد باز در محبس بردند تا صد و اسواط بصد و ده رسید امام قبول نکرد تا آنکه بر وی تنگی سخت کردند حتی الاکل والمشروب تا ده روز بعده امام بگریست و دعا کرد و بعد از پنج روز وفات یافت و بروایتی قدح زهر آلود بوی دادند تا بنوشد بگرفت و بنوشید و فرمود سید آنچه در وی است خود را

۱۹۳

میگفتم بقهر در دهن او ریختند چون از موت آگاه شد بسجده رفت و جان در سجده
داد رضی الله عنه و رحمة واسعة و اتفاق کردند وفات او اندر سنه یکصد و پنجاه
بود در رجب بقولی و در شعبان بقولی و در نصف شوال و بقولی در شب جمعه در اول
رمضان کما فی الترصیف من المواهب و فی بحر حماد و لد نگذاشت و بعد از وفات
امام را از آنجا پنج کس بر داشتند بمحل غسل آوردند و حسن بن عماره قاضی بغداد
او را غسل داد و ابو الرجاء عبد الله بر وی آب ریخت ابن سماک گوید که بعد از غسل او یافتیم
سطری نوشته بر جبهه او یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی و بر دست راست
و ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و بر دست چپ و انا لا نضیع
اجر من احسن عملا و بر شکم او یبشرهم ربهم برحمة منه و
رضوان و چون در جنازه نهادند آواز آمد یا قائم اللیل یا طویل القیام یا
صائم الیوم یا کثیر الصیام اباحک السید ما یستغنی من جنة الخلد
و دار السلام و چون در قبر نهادند آواز آمد فروح و ریحان و جنة
نعیم کما فی التفسیر پوشیده نماند که اهل حال و کشف چیزها می بینند و می شنوند
که مخصوص ایشان است شاید که این واقعه از آنجمله باشد کما فی الترصیف و تا از غسل
امام فارغ شدند چندان خلق جمع شد که عدد آن نداند مگر حق تعالی و از غایت کثرت
و تقرب بجنازه وی چوب جنازه بشکست و منصور حاضر شد و گفت قتلت مظلوما
مرحوما و صبرت علی الدنیا فهذت عنها و اذیت بالوان العذاب فصبرت و لو
ترکت بعدک من یقوم مقامک لما بکینا علیک و شمرده شدند کسانیکه

بر و نماز گزاردند بقولی پنجاه هزار و بقولی بیشتر و الی نماز بر وی شش بار اعاده کرد آخرین حماد بود و تا بیست روز بر وی نماز گزاردند وصیت کرده بود که او را در مقابر خیزران دفن کنند بجانب شرق که زمین او پاک است صدقه گفته واو مستجاب الدعوت بود که بعد دفن امام تا سه شب این آواز شنیده میشد ذَهَبَ الفِقهُ فَلا فَقيهَ لَكُم فَاتَّقوا اللهَ وَكونوا خَلَفا مَاتَ نُعمانُ فَمَن هذَا الَّذي يُحيِي اللَّيلَ اِذا ما استَجفا و در آنشب گریستند گفته اند که روایت کرده نشده اند گرندگان بیشتر از روز وفات امام کما فی الملتقط ابن مبارک بر سر گور امام استاد و گفت رحمک الله ابراهیم و حماد مردند و خلفا ترا گذاشتند و تو مردی بر روی زمین هیچ خلف نگذاشتی و بسیار گریست یکی از ابدال محمد بن الحسن را بخواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت که فرمود بساختم اندرون ترا آوند علم و حالانکه ترا عذاب کنم بعده از ابو یوسف پرسید گفت که او را اعلی علیین است گفتند که شافعی در روضه منوره امام گاه شدائد و ترک مصیبت و دعا میکرد و بر جای قبول یکبار آمد و دست در تکبیر رکوع بر نداشت و بروایتی نماز فجر بود و قنوت نخواند پرسیده شد گفت از جهت ادب این امام که بحضور او خلاف او کنم و همچنین به بسمله جهر نکرد تا دبا له و از اینجاست که شافعی در مدح او گفته والحق در انصاف سفته

اشعار

لَقَد زانَ البِلادَ وَمَن عَلَيها ✕ اِمامُ المُسلِمينَ اَبو حَنيفَة ✕ بِآياتٍ وَاِسنادٍ وَفِقهٍ كَآياتِ الزَّبورِ عَلَى الصَّحيفَة ✕ اِمامٌ صارَ فِي الاِسلامِ نورًا ✕ اَمينًا لِلرَّسولِ وَلِلخَليفَة ✕ فَما بِالمَشرِقَينِ لَهُ نَظيرٌ ✕ وَلا بِالمَغرِبَينِ وَلا بِكوفَة ✕ فَلَعنَةُ رَبِّنا اَعدادَ رَملٍ عَلى مَن رَدَّ قَولَ اَبي حَنيفَة ✕ اگر گویند که شافعی با چنین اعتقاد چرا مخالفت او کرد گوییم که مجتهد را تقلید دیگری منع است از اکابر شان مدا منت

که تقلید نکنم هیچ یکی را از اصحاب و تابعین مگر ابی حنیفه را رضی الله تعالی عنهم که حضرت عیسی علی نبینا و علیه التحایا بعد از نزول حکم بمذهب او خواهد کرد کما فی الفصول الستة و در مطالب گفته که واجبست بر همه که تقلید کنند امام را که اورع و اعلم علما بوده است و اقرب ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ومِنْ اَوْلَادِ الْاِمَامِ شَيْخِ الزُّهَّادِ وَالْعِبَادِ اَبُوْ اِسْمٰعِيْلَ حَمَّادٌ كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهِ الدِّيْنُ وَالزُّهْدُ وَالْوَرَعُ مَعَ عِلْمِهٖ بِالْفِقْهِ وَالْحَدِيْثِ و از والد خود روایت حدیث دارد و در فن فقه مهارت تمام داشته علم کلام و جز آن و رزیده و با شیخ داود عقد اخوت بسته و کی از آن ده کس است که مدار حلقه درس امام بوده اند و رتبه گفت و گوی با وی داشته و در تدوین کتب فقه معاون بوده اند وكَانَ عَلٰى مَذْهَبِ وَالِدِهٖ وَتَفَقَّهَ عَلَيْهِ وَاَفْتٰى فِيْ زَمَنِهٖ وَكَانَ فِيْ طَبَقَةِ اَبِيْ يُوْسُفَ وَمُحَمَّدٍ وَزُفَرَ تُوُفِّيَ فِيْ ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةَ سِتَّةٍ وَسَبْعِيْنَ وَمِائَةٍ الْكُلُّ مِنَ التَّصْحِيْفِ وَالطَّبَقَاتِ وَمِنْ اَحْفَادِهِ الْاِمَامُ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ اِسْمٰعِيْلُ بْنُ حَمَّادِ ابْنِ اَبِيْ حَنِيْفَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمْ ذُو الْفَضَائِلِ الشَّرِيْفَةِ وَالْخَصَائِلِ الْمُنِيْفَةِ كَانَ اِمَامًا بِلَا مُلَافَعَةٍ تَفَقَّهَ عَلٰى اَبِيْهِ حَمَّادٍ وَالْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ وَلَمْ يُدْرِكْ جَدَّهٗ وَسَمِعَ الْحَدِيْثَ مِنْ اَبِيْهِ وَمَالِكِ بْنِ مِغْوَلٍ وَالْقَاسِمِ بْنِ مَعْنٍ كَانَ مَوْصُوْفًا بِالزُّهْدِ وَالْعِبَادَةِ وَالْعَدْلِ فِي الْاَحْكَامِ وَلِيَ الْقَضَاءَ بِبَغْدَادَ ثُمَّ بِالْبَصْرَةِ وَكَانَ بَصِيْرًا عَارِفًا بِالْاَحْكَامِ وَالْوَقَائِعِ وَالنَّوَازِلِ وَالْحَوَادِثِ صَالِحًا دَيِّنًا عَابِدًا محمد بن علی الله انصاری گوید که از گاه عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه تا امروز هیچ قاضی اعلم از وی نبوده گفتند و نه حسن گفت لا و الله

با امام ابی یوسف مختلط بود و تعلم فقه از او نموده با غرور فقاهت چنان ترقی کرد که با وی مزاحمت همیکرد و اگر بکبر سن سیدی او را شان عظیم پیدا شدی لیکن در جوانی بجوار حق پیوست در خلافت مامون در سنه دویست و دوازده کما فی الطبقات صنف الکتاب الجامع فی الفقه عن جده وله الرد علی القدریة ویختلف الیه ابو سعید البردعی من اصحابنا وی را جاریه بود طحان که رافضی بود او را دو استر بود یکی را ابوبکر گفتی و دیگر را عمر شبی او را یکی از آن لگد زد و بکشت امام گفت که جد من خبر کرده بود باین نظر کنید که قاتل او عمر خواهد بود دید همچنان بود و قاله الیافعی **ذکر بعضی** از تلامذه امام چه که استیعاب ایشان متعذرست واگرچه بعضی ها نصد تصحیح کرده اند **ذکر قاضی** القضاة الاسلامیه ومنبع الکمالات الانسیة الامام الهمام والنحریر الفهام ابو یوسف یعقوب ابن ابراهیم القاضی الانصاری الاوسی البلخی الکوفی روح الله تعالی روحه وزاد فتوحه **مناقب ضمیری** میگوید از ابی یوسف که گفت جد مرا سعد در روز خندق آوردند بنظر مبارک آن حضرت علیه الصلوة والسلام وی را خورد شمرد و سر وی را بدست مبارک مسح کرد اثر آن مسح ولادت او در سال صد و سیزده بود در کوفه در زمان هشام بن عبد الملک کما فی التصنیف وی از فرزندان ابی دجانه انصاری است رضی الله تعالی عنه وی در علم تفسیر و مغازی و اشعار بکمال بود و خامه در فقه که در وی متبحر بود و منزلت عظیم داشت تا عماد بن مالک گوید که در میان یاران امام کسی مثل او نبود وی ده هزار حدیث یاد داشت کما فی السخاوی اولاً از اصحاب حدیث بود بعد از آن بفقه پیش عبد الرحمن ابن ابی لیلی شغل کرد بعده پیش امام آمد و بکمال فقاهت رسید گویند نه سال شاگردی ابن ابی لیلی کرد بعده ده سال بخدمت امام بود و امام او را بسبب تنگدستی صره چهار صد درم داد بعد از گذشتن وقتی صد درم بداد و همچنین

در هر مدتی مقداری انعام میکرد قبل از اتمام اول و بالجمله وی اول کسی ست که تألیف
کرد در اصول و فقه بر مذهب امام صاحب جامع الاصول گفته کان اماما عالما حافظا
کبیر القدر فقیها فاضلا عظیم المحل فی الحدیث و الفقه و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و علی
بن المدینی خلاف نکرده اند دران که وی در نقل ثقه و معتمد ست و کسی ابر وی در علم
و ریاست و قدر رتبه تقدیم نبود وی اول کسی ست که او را قاضی القضاة و افقه
الفقهاء و سید العلماء ملقب کرده اند در منتظم گفته که امام شهادت میکرد که ابو یوسف
داناترین مردم ست و امام غزالی گفته که متابعت وی در حدیث از همه مردم بیشتر ست نقل
ست که چون وی سخن میآمدی آدمی مبهوش و متحیر میشدی از دقت کلام او گویند
زبیده خاتون کنیزکی داشت در غایت حسن و جمال و هارون بروی عاشق بود چون
خاتون برین مطلع شد سوگند کرد که آن کنیزک را نه بخشد و نه فروشد چونکه بفقها رجوع
کردند هیچ یکی حل او نتوانست کرد تا ربیع امام ابی یوسف را در مجلس آمد امام گفت
نصف وی را تو بخشد و نصفی را آزاد کند همه تصدیق داشتند الکل من التصنیف
ابن سماعه گوید که ابو یوسف بعد از قضا هر روز دو سیت رکعت نماز میگزارد وی
گفته هفده سال مصاحب ابو حنیفه بودم که مفارقت نکردم او را در هیچ فطر و ضحی مگر
نمازی نکردم نه فرض و نه نفل مگر که دعا کردم ابو حنیفه را حماد پسر امام گفته که روزی امام
نشسته بود ابو یوسف از یمین وی و زفر از یسار وی و بهم در مسئله مباحثه میکردند هر قول
که ابو یوسف میگفت زفر او را میشکست و هرچه این میگفت آن او را میشکست تا
بانگ نماز گفتند انگاه امام دست بر زانوی زفر زد و گفت طمع مبر ریاست شهری
که ابو یوسف آنجا باشد و حکم کرد برای ابو یوسف بر زفر کما فی مختار الاختیار روز خالی

جلد ثانی

ابو طالب در حلقهٔ امام در آمد و اصحاب او مذاکره میکردند و ابو یوسف آواز بحث
بلند میکرد وی آمده بر سر این استاد چنانکه معلوم نکرد چون ساعتی برین رفت امام
او را فرمود تقدم ما قبالک بی گفت تعجب می آید مرا از شدت صوت و نشاط وی
در مذاکره امروز سیوم روز هست که وی و عیال وی چیزی نخورده اند کما فی البحار
گویند که یکبار امام ابو یوسف مریض شد و با امام خبر فوت او کردند قبول نکرد و بعده ظاهر
شد که زنده بود از امام پرسیدند فرمود حق تعالی میفرماید **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ**
أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و او عمل صالح کرده و این یافته
خلف بن ایوب گوید که در سفر حج میرفتم و چند مشکل میداشتم نزد امام رفتم و من در مسئله
که میگفتم وی حل میکرد تا عجوزی در آمد و در گوش او چیزی گفت امام بسته شد گفتم
چه شد فرمود که در خانهٔ من دختری آمده و زن خشم گرفت و از جهت شدت دختر را گذا
رفت با من چهار درم بود باین عجوز دادم که از برای آن صبیه گوسفندی خرد و شیر
آن پرورد اکنون آمد و گفت که کم از پنجدرم نمیدهد و من ندارم ازین جهت دل من
مشغول شد پس من صرهٔ زر را از کمر کشیدم و پیش وی نهادم و گفتم این حلال طیب
ست امام آنرا گرفت و باز بعلم گوئی مشغول شد من از آنجا بر آمدم و گفتم که حلال است
مرا اکنون تعلم کنم و بحج رفتم چون باز گشتم یافتم که قاضی شده و در گوشه نشستیم که از
سرای خلیفه بر آمد و گفت **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**
روزی خلیفه با امام بدر آمد در زینت و حشمت و آنجا کناسی بود مجوسی
بیکی گفت که با امام بگوید که پیغمبر شما گفته **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ**
و تو باین حشمت و من باین تنگی امام فرمود که آنچه حق تعالی برای کفار آماده کرده این

199

بنسبت آن گویا مبنت است و آنچه برای مومنان آماده کرده این بنسبت آن گویا هیچ
است چون امام محتضر شد مناجات کرد الهی سیدانی که در هر حادثه نظر بکتاب تو کردم و اگر در آن
نمی یافتم نظر در حدیث پیغامبر میکردم و اگر نمی یافتم نظر در اقوال صحابه میکردم و اگر نمی یافتم ابو
حنیفه را ایل میکردم میان خود و تو آلهی میدانی که هیچ ضعیف و قوی پیش من مخاصمه نکرده مگر
آنکه در اینها برابری کرده ام و دل من مایل نشده است بتقوی آلهی اگر چنین است بیامرز مرا الخ
فی مختصر الشعبی برو ایتی فرمود مگر جهودی را با خلیفه هارون مخاصمه شده من نتوانستم که خلیفه را
نگویم که برابر جهود شود لیکن جهود را گفتم که با خلیفه برابر نشیند کما فی حاشیة الکنز ابراهیم بن الجراح
که یکی از کبار اصحاب عطا بن ابی رباح تلمیذ ابن عباس بوده رضی الله تعالی عنهم و مخصوص بود
بعلم مناسک گوید که بعیادت امام رضی الله تعالی عنهم در آمدم و وی در غایت مرض بیهوش
بود چون چشم فراز کرد مرا دید و پرسید که رمی پیاده فاضلتر است یا سواره گفتم پیاده وی مرا
تخطیه کرد باز گفتم سواره هم تخطیه کرد پس فرمود آنچه بعد او وقوف است پیاده فاضلتر است و الا
سواره پس گفتم وداع گرفتم چون پیش در آمدم آواز زنان شنیدم که امام برحمت حق پیوست
پس اگر چیزی از مذاکره علم فاضلتر بودی امام درینحالت آنرا برگزیدی کما فی ظهیریه فتبکی
که امام برحمت حق پیوست عباده بن العوام گفت که امروز چنان سزاوار است که اهل
اسلام میان خود تعزیه کنند کما فی الملتقط توفی علی رأس سبعین سنة ببغداد
یوم الخمیس وقت الظهر لخمس خلون من ربیع الآخر سنة احدی
او اثنتین وثمانین ومائة کما فی الطبقات وابن السماک الکوفی
الواعظ المشهور وفی سنة ثلث وثمانین ومائة قاله الیافعی
یکی از اعدای امام بعد از فوت او بنماز جنازه برسید و رونه گرد او با حزن و تاسف

دیدند پرسیدندش گفت دوش در خواب دیدم بستانهای آراسته و مواضع پاکیزه بکمال زینت پیراسته گفتم که این کرامت و راحت بچه سبب حاصل شد گفتند بسبب صبر و تحمل وی بر مشقت تعلم علم کما فی الترصیف گویند که شیخ معروف کرخی بعد از نماز فجر کسی را تعیین کرد تا بخانه امام ابویوسف رود و خبر جنازه شریف ایشان بیارد و آنکس حوالی منزل ایشان رفت از دحام عجیب و غوغای غریب یافت و فرصت نبود که بازگردد و نماز را گزارد و باز گشت چون خبر رسانید شیخ بسیار متاسف و متالم شد پرسیدند که آیا تاسف میکنی بر مردی از اصحاب سلطان که قاضی شده و رغبت در دنیا نموده گفت که شب بخواب دیدم درهای بهشت کشاده اند و من اندرون شدم می بینم که درگاه بلند و پایگاه ارجمند است و در آن انواع باغها و اجناس نعمتها موجود و حوران و غلمان همه منتظر و او را آرایش و صفا داده اند پرسیدم که این از آن کیست گویند که امروز امام ابویوسف قاضی اینجا می آید گفتم سبحان الله بچه سبب مستحق این کرامت شده گفتند بسبب تعلیم او مردم را علم و صبر کردن بر ایذا ایشان کما فی الطبقات ذکر شمس العلماء المجتهدین و سید الفقهاء المتبحرین وحید عصره و فقیه دهره الملقب بامام الربانی قاضی القضاة الامام محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی بالمولد الکوفی منشأ و در ولادت امام اکثر برآنند که در سنه اثنین و ثلثین و مایة واقع شده در واسط و در کوفه نشو و نما یافته وی موصوف بود بکمالات و منزلت عظیم داشت در کثرت روایت و درایت و رای و تصنیف علوم و قدر نسبا ابن عم امام است شافعی گویند هرگز مردی عالمتر به حلال و حرام و ناسخ و منسوخ از وی هیچکس فصیح تر ندیده و نیافتم هرگاه که سخن میکرد گمان می بردم که قرآن بلغت او نازل شده و هم وی گفته الحمد لله الذی اعاننی فی الفقه بمحمد بن الحسن و هم وی گفته امام سخن میکند بقدر عقول ما و اگر سخن کند بقدر عقل خود هرگز نفهمیم

۲۰۱

فهم نتوانم کرد احمد بن حنبل را پرسیدند که این مسایل دقیقه را از کجا آوردی گفت
از کتب محمد بن الحسن امام محمد گفته که از پدر من سی هزار درم مانده بود پانزده هزار
را صرف نحو و شعر کردم و بقیه را صرف حدیث و فقه محمد بن سماعه گوید که عیسی بن
ابان را دلالت میکردم بمجلس امام محمد او میگفت که ایشان مخالفت حدیث میکنند
الغرض یکبار او را در صحبت امام آوردم و گفتم این پسر برادر تو آبان است داو ملا
معرفت حدیث و میگوید که شما مخالفت حدیث میکنید امام فرمود ای فرزند چه دیدی
از ما که چنین گفتی گواهی مده تا نشنوی پس وی از بیست و پنج نوع از حدیث پرسید امام
جواب میگفت و از منسوخ خبر میداد تا جواب تمام کرد چون از مجلس بدر آمدیم گفت بیان ما
و تو ستری بود الحمد لله که مرتفع شد پس صحبت امام لازم گرفت تا فقیه شد گفته اند که
مسایل امام هزار هزار و هفتاد هزار و سی مسئله ست الکل فی مختار الاختیار گفته اند
که زراعت کرد فقه را ابن مسعود و آب داد او را علقمه و بدر رود او را النخعی و کوفت
او را حماد و آرد کرد او را ابو حنیفه و خمیر کرد او را ابو یوسف و نان پخت از و محمد و مردم
از نان او میخورند والاعتبار للوصف الاخیر کما فی الحصر وی سماع حدیث کرده از
امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و مالک بن مغول و کتابت حدیث کرده از مالک بن
ابی عمر و اوزاعی و ابو یوسف قاضی و در بغداد ساکن شد و بحدیث از وی روایت دارد
امام شافعی و هشام رازی و ابن عبیده و القاسم بن سلام و اسمعیل بن توله و علی
ابن مسلم و جز اینها امام گفت اول نوبت که بخدمت امام آمدم پرسید قرآن یاد داری
گفتم نه فرمود برو یاد گیر بعده بفقه مشغول شو برگشتم و بحفظ پرداختم بعد از هفت روز
آمدم فرمود نگفته بودم که قرآن یاد گیر گفتم یاد گرفتم شافعی گفت ندیدم هیچ جثه بچشم

یعنی ده لک و هفتاد هزار و سی مسئله و دو لک و هفتاد هزار و یک صد ۲۰۲

ما تلمذ از محمد بن الحسن می شد در بیت سالکی در مسجد کوفه مجلس درس منعقد داشت
و بر طالبان فتح باب افاده کرد گفته اند که مسایل او هزار هزار و صد و هفتاد هزار است
و زیاده در محیط گفته از امام سوال کردند که تصانیف را فهرست کن همچنان کرد
عدد آن بچهار صد و بروایتی چهار هزار رسیده و مدت ملازمت او امام را ده سال
پیش نبود چنانچه در حقایق منظومه و طبقات و تهذیب تصریح کرده اند که در وقت فوت
امام هژده ساله بوده اند گویند که امام از جهت قبول قضا بند کردند قریب دو ماه الکل
من التصنیف امام در لیالی هرگز نمی خفت و می نشست و گرد او کتب بی از هم
از بر میکشید و نزد وی ده کنیزک بودیه علم میخواند تا خواب نیاید و در یک کراسه میدید
و باز می نهاد و دیگری می نگریست پرسیده شد که چرا نمی خسپی گفت چگونه بخسپم و چشم خلق
بتوکل ما خفته اند که اگر مشکلی شود از عالم خواهیم پرسید پس چگونه تضییع کار
است و تخریب دین کنم گفتند چرا برهنه می نشینی گفت که خواب از گرمی است و از
از جامه است و در برابر طشتی داشتی پر آب هرگاه که خواب آمدی بر تن آب بختی
و کثرت کتب از جهت آنست که علم ثقیل است چون یکی گران میشود دیگر میگیرم
کما فی الحاوی گویند که اشتغال وی بعلم بحدی رسیدی که جامه او چرکین میشد
و از برای نزع او فراغ نمی یافت تا بشویند جامه دیگر بروی می انداختند و اولین
را برآورده می شستند آورا در خانه خروسی بود بانگ میکرد گفت مرا مشغول میکنید
او را بکشید پس او را کشتند کما فی الیتیمیه مرویست که چون سر از زانوی اجتهاد
بر می آورد میگفت و لذات الافکار خیر من لذات الابکار گویند که یکی از احبار
نصاری بسیاری از علما را دریافته بود و مسلمان نشده چون امام جامع کبیر

۲۰۳

کردن جامه چرکین

جلد ثانی

را تصنیف کرد وی آنرا مطالعه کرد مسلمان شد پرسیدند گفت اگر این دعوی پیغمبری
کردی و معجزه خود این کتاب آوردی کسی معارضت او نتوانستی و بر همه ایمان آوردن لازم
شدی پس چه جای کسیکه این احادیث وی است قاله الحصری کما فی شرح نام حق وی
گفت که بر مالک شصت سال رفتم و از وی هفصد و چندی از احادیث شنیدم وی روایت کرده
از مسعر و ثوری و عمرو بن دینار و روایت کرده از وی شافعی و لازم گرفت او را و منتفع شد از وی
وی گفته شنیدم از وی سی تا بعی کما فی الطبقات گویند که چون امام سوار شده فتی شافعی رکاب
او بگرفتی کما فی الملفوظ الشیخ فرید الدین شکر گنج رشید امام را اقضی القضاة ساخت و همراه
خود بری آورده هم در آنجا وفات کرد در سنه تسع و ثمانین و مائة در آنوقت شصت و پنج
ساله بود و امام ابو الحسن علی بن حمزه المعروف بالکسائی احد القراء السبعة نیز در آن روز
وفات یافت رشید گفت که فقه و نحو را در ری دفن کردم کما فی المختار روزی در مجلس رشید
هر دو جمع شدند کسائی گفت کسیکه در علمی متبحر میشود همه علوم او را میباید امام پرسید که چه میگوئی
در ساهی که در سجده سهو کند سجده دیگر کند یا نه گفت نه فرمود چرا گفت لان المصغر لا یصغر و
خطیب گفته که این قضیه امام را با فراء اتفاق بود ابن خاله او پس امام گفت چه گوئی در تعلیق طلاق
گفت واقع نمیشود قبل از وجود شرط فرمود چرا گفت که سیل سابق از مطر نمی باشد وی در سنه
سبع و مائتین وفات یافته و قاله الیافعی و گویند که چون امام محمد بن مرض قدس خود دیدند جوابی
دیدند و از حال سکرات پرسیدند گفت در آنحال متامل بودم در مسئله از مسائل مکاتب
مدبر و چیزیکه حاضر نشدم بر رفتن روح و لوازم آن ذکر امام مظفر ابو الهذیل زفر بن هذیل التمیمی
العنبری روح الله روحه ولادت وی در سال صد و ده بود و وفات او در سال صد و پنجاه و
و مراحل حیات او چهل و هشت کما فی طبقات الفقهاء و تهذیب الاسماء و میزان الاعتدال

والمواهب کان مقدماً فی حد القیاس وکان احد العشرة من الاکابر الذین دونوا الکتب
مع ابی حنیفه یحیی بن معین او را بارها مدح کردی و نسبت کردی او را باتفاق و صلاح زفر و دو
طائی برادر خوانده بودند داود ترک فقه کرد و بعبادت آورد و زفر جمع کرد در فقه و عبادت و
کان هو المقدم فی مجلس ابی حنیفه گویند که چون پیش وی می نشستند ترک سخن دنیا میکردند و اگر
کسی سخن دنیا نگفتی از مجلس بیرون میرفتی و ما میگفتیم که خوف حق تعالی او را هلاک خواهد کرد
وی را تکلیف قضا کردند ابا نمود منزل او را منهدم ساختند نیز قبول نکرد در آخرش معذور داشتند
و بقول لی قاضی کوفه شد آن از امام پرسیدند که بعد از تو کدام یک از اصحاب تو تردد کنیم فرمود فر
و از نفایس کلام وست ما تمنیت البقاء قط ولا مال قلبی الی الدنیا و کان
استاد شیخ الطریقة ابی علی شقیق ابن ابراهیم البلخی و ابی عاصم
سهل و هلال بن یحیی البصری و عبد الله بن عبد المجید الحنفی
و ابی عبد الله محمد بن المعلی بن انس ابن مالک الکل من التصنیف وی از
اصحاب حدیث بود یکبار او را و یاران او را مسئله شد نزد امام آمد و پرسید جواب یافت باز
پرسید که از کجا میگوئی فرمود از حدیث کذا و قیاس کذا بعده امام چند سخن از وی پرسید
وی خود را نابینا یافت امام آنها را جواب کرد چون نزد یاران خود آمد و پرسید همه
نابینا تر از وی بودند پس اجوبه ذکر کرد و علل گفت پرسیدند که از کجا گفت که از امام بعده
ملازمت اختیار کرد تا از آن ده بزرگ شد و افقه اهل زمان خود گشت این زیاد گفته ندیدم
هیچکس را که مناظره کردی با زفر الا بروی رحم میکردم وی از اصفهان بود و پدر او در
اصفهان کما فی المختار و در مرض موت بوی گفتند وصیت کن گفت چه وصیت کنم نه کسی
را بر من چیزی و نه مرا بر کسی مگر یکدرم که در طاق نهاده و قبل از این در مجلس امام تا

وجنابت می آمد و بعد از تعلم باین حالت رسید شکر الله تعالی سعیه کما فی مختصر الشعبی

ذکر السید الجلیل الولی الحفیل البارع فی العلم والعمل المتأدب و الورع والعبادة لله عز وجل الامام ابو سلیمان داود بن نصیر الطائی الکوفی رحمه الله تعالی

وی افضل زمانه بود و در ورع و تقوی یگانه در اوایل تحصیل علوم عربیه کرد و در آن راس و رئیس شد وی فن قرارت از امام اعمش گرفته و حدیث بسیار کتابت کرد تا در آن مقتدا و مشار الیه شد بعد از آن بصحبت امام پرداخت و بفقه مشغول شد و در آن بدرجه قصوی ترقی نمود چنانکه هیچ یکی از اصحاب برو رتبه تقدیم نبود و بعده عزلت گرفت و در زهد و ریاضت برتبه علیا رسید و کان افقه اصحاب ابی حنیفه و چون صاحبین را باهم اختلاف می افتاد وی را حکم کردندی و چون بنزد یک وی آمدندی پشت بسوی ابو یوسف کردی و روی بطرف محمد و با ابو یوسف سخن نکردی و گفتی استاد ما را تا زنده بود وی حاکمی نگرفت و در آن هلاک شد و تو خلاف آن کردی پس اگر قول محمد درست تر بودی گفتی قول انیست که محمد میگوید و اگر قول ابو یوسف درست بودی گفتی قول اوست و نام او بر زبان نبردی مصعب بن المقدام الحنفی گفته شنیدم از امام اعظم که گفت ای ابو سلیمان همه نمیابیم عقل خود را برای احدی مگر برای سخن تو وی چهل سال روزه داشت چنانکه اهل و عیال او مطلع نشدند و حرفت او خراز بود وی بیست سال سیصد درم بر بیت گفته اند که مبلغ چهار صد درم از مادر میراث بوی رسید قریب بیست سال نفقه وی از آن شد الکل فی اثر صیف گویند که امام از طیب مال خود بروی خبری فرستاد و در حالتی که کار بروی از فاقه تنگ بود و قبول نکرد و گفت که ابو حنیفه بمن علم

آموخته و این مال حلال ست و اگر از کسی چیزی گرفتی آنرا مقبول کردمی و اکنون
چیزی نگرفت کما فی المختار محارب بن دثار گفته که اگر داؤد در امم ماضیه میبود
هر آئینه حق تعالی از اخبار وی با خبار منودی از اعمش و ابن لیلی سماع کرد و ابن
عیینه از وی روایت کرد و یحیی بن معین او را ثقه داشته محمد بن حسن گفته که
پیش داؤد میرفتم و از مسئله می پرسیدم اگر سید دید که در آن احتیاطی و امر از جهت
امر دینی اجابت میکرد و اگر سید دید که آن از مسایل ناست تبسم میکرد و میگفت
ان لنا شغلا کما فی الطبقات وی بیست سال شاگردی امام کرد و در اول
کار در دل او حزنی بود غالب پیوسته از خلق میرمید روزی امام او را متغیر
دید پرسید گفت که دنیا بر دلم سرد شده و در دل من چیزی پیدا شده که در هیچ کتاب
سعی او نمی یابم امام او را باعراض از خلق امر کرد وی بخانه نشست و روی از
خلق بگردانید امام فرمود این کاری نیست کار آنست که در میان ایمه بنشینی و بشنوی
و هیچ نگوئی وی تا سال چنین کرد بعده گفت که این صبر یکساله کار سی ساله کرد
به سبب این آمد و کشایش از وی یافت و روی بریاضت نهاد تا بجدیکه نان شب
در آب نهادی و بیاشامیدی و گفتی تا نان خورم پنجاه آیت از قرآن برخوانم چرا
روزگار ضایع کنم بزرگی او را دید که میخندد از وی پرسید گفت سحرگاهان مرا شرابی
داده اند که او را شراب انس گویند امروز عید کردم و شادی پیش گرفتم یکبار
ترسائی که از همه تر بود بر وی بگذشت امام چیزی میخورد پاره بوی داد و با زن صحبت کرد
معروف کرخی بوجود آمد کما فی التذکره گویند که کار او بجائی رسید که خلق در اوقات
نماز حاضر میشدند و از وی تا در مسجد صفها می بستند و انتظار او میکشیدند و بعد مدت

او تبرک مینمودند تا دعا کرد که الهی مرا مرض ده تا ساقط شود از من فرض خروج بجماعت تا
مفلوج شد چنانکه انتقال از جای خود نمیتوانست و او خانه داشت خراب بعض او سایه و
بعض او آفتاب روزی مادر او در کار میبود که آفتاب بر سر او آمد و در گرمی افتاده ماند
تا نصف روز مادرش گفت چرا نجنبیدی و نرفتی بجانب سایه گفت که اگر برین قادر بودمی باز
جماعت تخلف نکردمی و وی بسیار تمنای مرگ میکردی و گفتی کی درین بند بیخانه و آشود
تا ازین خلاص یابم روزی خواهر او نزد امام ابیوسف رفت و گفت شفاعت کن برای
من تا روزی با دام اجابت کند که میخورد بجز خشک گوفته امام پیش او رفت و در خانه او
بجز بوریا کهنه ندید فرمود که از دنیا باندکی راضی شده گفت تحقیق کمتر ازین راضی شده آنکه
بجمع آن شغل کرده امام گفت من بگوی پس شفاعت الهی کرد گفت از حساب یک طعام میترسم چگونه
جواب دو چیز خواهم گفت امام گفت چه باشد گفت نان آب تبی کنی گفت که حاجت بکاسه افتد و از
دیگر بار نزد هارون رشید گفت که آرزوی آمد دارم اما هیچ راهی باشد که ببینیم او را امام گفت
چون در او را گوفتند مادر او برآمد امام بوی گفت که بداود بگوی که خلیفه با فلان بزیارت او
آمده چون بوی گفت فرمود بخلیفه بگوی که شغل کن بکسی که او از من بهترست که من نیز مشغولم
بکسیکه از تو بهترست امام گفت که بوی بگوی بحق علمی که ترا آموخته ام و وی تلمیذ امام بود گفت
علم مرا این امر میکنند بعده امام با مادر او گفت حیله کن من ضمان خلیفه شده ام پس وی رفت
پیش او استاده و اشارت کرد به پستان خود و گفت بحق آن شیر که ترا داده ام دا اوُ دسر باسمان
کرد و گفت الهی تو امر کرده بحق او ادا کرده و اذن داد چون در آمدند سلام گفتند خلیفه کیسه زر از دینار
کشید و گفت این میراث بابت قبول کن گفت اگر از کسی چیزی میگرفتم وصیت امام اعظم
قبول نکردم پس امام از نادر او پرسید که از کجا میخورد گفت از میراث پدر آنرا پیش بقال نهاده

در حاشیه: درمنهای نزد او بنمازند جماعت فرض ست ۱۲ محمود شوار دشواری کردن ۱۲ — ملاقات داود را با هارون ۱۲

وازان هر روز چیزی میگیرد و بسیار دعا میکند که الهی چون این مال تمام شود جان مرا بستانی امام آنرا احساب کرد و نوشت در آخرین روز فنا رمال بعد از نماز فجر بیاران گفت خبر داو دبیاری بدیکی رفت و خبر آورد که امشب بوقت سحر برحمت حق پیوست الکل فی المختصر وآن در سنه خمس وستین ومایه بوده کما فی الطبقات والنفحات وتقویم در سنه اثنا دومایه در کشف المحجوب آورده که مردم در ایام مرض او از سه شب در منزل او بودند از خوف فوت جنازه بعضی گفته اند در سجده فوت شده بعد از فوت کثرت وازدحام بمرتبه رسید که ذوات الخدور نیز برآمده بودند امام محمد دست بر قبر وی نهاد و گفت یاد او رحمک الله عشت نفسک قبل ان یسجن وحاسبت نفسک قبل ان تحاسب فالیوم تهنى ما کنت ترجو بگریست ومردم اگر یه آورد و برگشت کما فی التصحیف گویند که چون جنازه او برداشتند چندان ازدحام شد که تا وقت غروب آفتاب روز دوم بمقبره رسید معه آنکه در نزدیکی بود یکی امام را بخواب دید پرسید که خدا با تو چه کرد گفت مرا پیش خود ایستاده کرد و فرمود نمرانستی که من طبیبم قبول نمیکنم مگر عمل طیب را گفتم الهی میدانی که قادر نبودم بر عمل طیب اما گمان نیک داشتم فرمود چیزی آوردی گفتم آنچه بود فرمود که نهاده ومرا آن بیامرزید کما فی المقتصر ذکر امام عالم ومجتهد اعظم اثقه زمانه و در علم وعمل یگانه ابو علی حسن بن زیاد اللؤلوی قاضی الکوفه از ابتدای عمرش سی سال گذشته بود که بتعلیم علم فقه شروع کرد و چهلسال در آن مشغول شد چنانکه در مدت بیست سال بر فراش ننهاد و چهلسال دیگر فتوی نوشته از سبط وی محمد بن احمد بن الحسن آورده اند که گفت وی جواب مسئله خطا کرد و مستفتی را نمی شناخت منادی کردند که حسن بن زیاد فلان روز در جواب خطا کرد باید که مستفتی بیاید و از او جواب صواب فرمود

وی بعلم قرائت وطرق آن نیز عالم بوده در راه قرائت که بامام ابوحنیفه منسوبست
بوی منتهی ست کما فی الرصیف وی حسن الخلق و قریب الماخذ بود از نصر بن خداش
پرسیدند که حسن بن زیاد فقیه ترست یا محمد بن حسن گفته حسن بن زیاد والله که ندیدم
حسن بن زیاد را که سوال میکرد از محمد بن الحسن تا غایتی که محمد را در گریه میکرد از تخطیه وی
خود گفت که من از ابن جریج دوازده هزار حدیث نوشته ام که محتاج اند فقها بتمام آن
کما فی المختار یحیی بن آدم گفته که فقیه تر از وی ندیدم وکان محبا للسنة واتباعها
تا آنکه مملوک خود را کسوت میداد چنانچه خود را از جهت متابعت قول پیغمبر علیه السلام
البسوهم مما تلبسون وکان یختلف الی زفر وابی یوسف فی الفقه کما فی الطبقات
وکان راسا فی الفقه توفی سنة اربع ومائتین کما فی مرآت الجنان **ذکر**
امام جلیل وسید جلیل زین زمان ورکن امام الامام العالم العامل مقر المحاسن
والفضائل ابو عبد الرحمن عبد الله بن المبارک الحنظلی المروزی کما فی المختار والرصیف
سمع السفیانین وروی عنه محمد بن الحسن وابن مهدی جمع الفقه والادب والنحو و
اللغة والزهد والشعر والفصاحة والورع والانصاف وقیام اللیل والسداد فی آرائه
وکان حجة ثقة مامونا کما فی الطبقات سمع مالک بن انس وروی عنه الموطا وکان
کثیر الانقطاع محبا للخلوة شدید التورع وکان ابوه کذلک وروی عن سفیان و
ان عمر کله ثلثة ایام من ایام ابن المبارک کما فی مرات الجنان وی
روزی می آمد ثوری بوی گفت ای مرد مشرق فضیل گفت واز آن مغرب
..ایچه در میان مشرق ومغرب ست وابتدای او چنان بود که وی بر
کنیزکی عاشق شد شبی در زمستان زیر دیوار او استاد ومعشوقه بر

بام تا اذان فجر گفته شد خیال کرد که اذان عشاست چون روز روشن
شد دانست که همه شب مستغرق محبوب بوده است ازین حال متنبه شد
وگفت شرمت باد ای پسر مبارک که تمام شب از جهت هوای خود بر پای
داشتی اگر امام سوره دراز خواند دیوانه شوی در حال توبه کرد و روی
بعبادت آورد تا بدرجه رسید که مادرش دید در باغ خفته و مار عظیم شاخ
نرگس در دهن گرفته و مگس از وی میراند یکسال حج کردی و یکسال غزا
کردی و یک سال تجارت و نفع آن بر یاران تفرقه کردی یکبار در منزلی
فرود آمد و بنماز شغل کرد اسپ او در کشت سلطانیان شد از آن پس
بر وی ننشست گویند که از مرو بشام رفت بجهت قلمی که یکی خواسته بود و
باوی نداده رفت و باز داد کذا فی التذکرة وی گفته هر که ترک کند ادبی
از آداب اسلام یا سنتی از سنن پیغمبر علیه السلام بترسم بر وی از سلب ایمان
روزی میخواست که انگور بخرد دانه از آن گرفته تا بچشد بعده باز آمد که بی اذن
او گرفته ام طلب صلح کردی ابا نمود گفت بدرمی قبول نکرد گفت بده درم
هم ابا آورد تا بصد درم صلح کردند بقال خندید و گمان برد که از جهت
یک دانه او را فریب داده ام امام گفت اگر هم ابا میکردی تا به پنجهزار درم میدادم
کما فی المختصر ولادت او در سنه ثمان عشرة ومایة بود و موت او در سنه
احدی وثمانین ومایة کما فی المختار یکی ثوری را بخواب دید پرسید
که خدای تعالی با تو چه کرد گفت که رحمت کرد باز پرسید که حال
ابن مبارک چیست گفت که هر روز دو بار بخدای تعالی می آید کما فی القشیریة

ذکر الامام والمناقب العالیة المکارم السامیة الشیخ الجلیل ابو عبد الله سفیان
بن سعد بن مسروق الثوری الکوفی کما فی الترصیف کان سید اهل
زمانه علما وعملا وورعا وزهدا وعمره ست وستون سنة روی
عن عمرو بن مرة وسماك ابن الحرب قال ابن المبارك کتبت عن الف
ومائة شیخ ما منهم افضل من سفیان وهو امیر المؤمنین فی
الحدیث سمع من ابی اسحق السبعی والاعمش وسمع منه الجلة کمالك
وسفیان بن عیینة وابن المبارك والاوزاعی وابن جریج ومحمد بن
اسحق کما فی مرآت الجنان اخذ العلم عن ابی حنیفة ونسخ منه کتبه
وابو حنیفة نهاه عن ذلك ولد سنة سبع وتسعین ومائة ومات
سنة ستین ومائة ورءی فی المنام فقیل ما فعل الله بك فقال
نظرت الی ربی کفاحا کما فی الطبقات وچون ویرا بعد از مردن
غسل کردند بر جسد وی آیتی دیدند نوشته فسیکفیکهم الله کما فی الشواهد ذکر
شیخ الدیار المصریة وعالمها ابو الحارث ذو المجد المشهور باللیث بن سعد وکان حنفی
المذهب کما فی الطبقات الفقهاء روی عن عطاء وابن ابی ملیکة ونافع قال
الشافعی اللیث افقه من مالك گویند که دخل لیث در سال هشتاد هزار دینار بود
وبر وی زکوة واجب نشده هرگز فکان من الکرماء الاجواد وکان لا یتغدی کل یوم
حتی یطعم ثلثمائة وستین مسکینا وکان یتخذ لاصحاب الفالوذج یضع فیه الدنانیر
لیحصل لکل من اکل کثیرا اکثر من صاحبه توفی یوم الجمعة منتصف شعبان
واحدی وثمانون سنة قاله الیافعی قال منصور بن عمار اتیت اللیث فاعطانی

الف دينار ولد في سنة اثنين وتسعين كما في الطبقات ذكر الامام المسعر
بن كدام الهلالي الكوفي الحافظ روى عن ابي حنيفة وعطا وقتادة
روى عنه سفيان كان شعبة وسفيان اذا اختلفا في شيء
قالا اذهب بنا الى الميزان مسعر بن كدام مات بسنة خمس وخمسين
ومائة قال مسعر من جعل ابا حنيفة بينه وبين الله تعالى رجوت
بانه لا يخاف ولا يكون له فرط في الاحتياط لنفسه كما في
الطبقات ذكر الامام ابو عبد الله قاسم بن معن بن عبد
الرحمن بن عبد الله بن مسعود الهذلي الكوفي كسى ست كه امام
شان مي گفته در نفري هم مسار قلبي وجلاء حزني كان رجلا نبيلا
قاضيا بالكوفة لا ياخذ اجرا وهو مع تقدمه في الفقه وتبحره
فيه امام في العربية وكان لا يروي للناس للحديث والشعر مات
سنة خمس وخمسين ومائة وهو من اصحاب ابي حنيفة روى عنه
محمد بن الحسن وحكى عنه الفراء كان اماما في السخاء والمروة
كما في الطبقات ذكر امام السنة وفقيه الامة رئيس المحدثين راس المجتهدين
الامام ابو عبد الله مالك بن انس الاصبحي ولد سنة اربع وتسعين وسمع من نافع والزهري
واخذ القراءة عن نافع وچون مي‌خواست كه روايت حديث كند وضو ميكرد وبر فراش
مي نشست وريش را شانه ميداد و بوقار تمام و هيبت و جلال مي نشست انگاه حديث پيغمبر
را ميفرمود از وي پرسيدند گفت دوست ميدارم كه تعظيم كنم حديث پيغمبر عليه السلام
را و بود كه سوار نميشد در مدينه با ضعف و كبر سن و ميگفت چگونه سوار شويم در شهري كه در آن

جلد ثانی

عمه رسول خدا هم وزن باشد حافظ ابو عبد الله حمید گوید که در آمدم بر مالک در
مرض موت و سلام کردم می بینم که گریه میکند پرسیدم که چرا گریه میکنی گفت
که چون نگریم و کیست سزاوار تر از من بگریستن و الله هر آینه دوست میدارم
که بهر مسئله که او را برای خود ثابت گردانیده ام تازیانه بزنند کاشکی من فتوی
برای خود مینمیدادم در سنه تسع و سبعین و مایة وفات یافت و او را در بقیع
دفن کردند کما فی مرآة الجنان امام بمدینه رفت شبها امام مالک با وی
در مسجد پیغمبر علیه السلام مذاکره علم میکرد بی تعصب تا غایتی که نماز فجر در همان
مجلس میگزاردند و در بعضی اقوال امام مالک رجوع میکرد از قول خود بقول
امام مے آمد وی از تبع تابعین هست و وفات او در سبع و سبعین و مایة بود
کما فی الملتقط گویند که امام را بعد از وفات بخواب دیدند پرسیدند که خدای
تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید بسبب گفتن تسبیح که از ذی النورین رضی الله
عنه منقول ست که وقت دیدن جنازه گوید سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
کما فی طهارت القلوب و فی الحدیث يُوشِكُ أَنْ يَضْرِبَ النَّاسُ
أَكْبَادَ الْإِبِلِ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ فَلَا يَجِدُونَ أَعْلَمَ مِنْ عَالِمِ الْمَدِينَةِ علما
گفته اند که مراد ازین عالم مالک بن انس ست و بقولی مراد از آن عالم خامس الخلفاء الراشدین
و اسوة الائمة المهتدین ابو حفص عمر بن عبد العزیز مروان الاموی ست کما فی
المصابیح و مادر وی ام عاصم بنت عاصم بن عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنهم
هِيَ الْبُنَيَّةُ الَّتِي سَمِعَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي اللَّيْلِ فِي قِصَّةِ اللَّبَنِ و عمر اوهل سال
بوده و خلافت وی دو سال و پنجماه و پانزده روز بود و ست بقد اینت خلافت صدیق

جلد ثانی

رضی الله تعالی عنه و وفات او در سنه احدی و مائتین بود ذکره الیافعی وله مناقب
مشهوره آورده اند که چون خاک بر وی ریختند از آسمان کاغذی فرود آمد و در
نوشته بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هٰذَا اَمَانٌ مِنَ اللهِ لِعُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیْزِ
مِنَ النَّارِ کما فی شواهد النبوة **ذکر** السید الجلیل و الولی الجمیل
ابو علی الفضیل بن عیاض الامام الربانی التمیمی الیربوعی الزاهد صلحاء الدنیا
و عبادها اخذ الفقه عن ابی حنیفه و روی عنه الامام الشافعی اخذ من امام الاعظم و اخذ
منه الامام الاعظم و هو امام عظیم نفعنا الله تعالی بهم هیبة الله میگوید که با فضیل
بر ابی قبیس بودیم وی گفت که اگر مردی در توکل صادق باشد پس با این کوه
بگوید بجنب هر آینه بجنبد پس سوگند بخدا که آن کوه بجنبش در آمد فضیل گفت ای کوه
من ترا مراد نداشته ام پس ساکن شد روی له الشیخان و اصحاب السنن و روی
عنه القطان و ابن مهدی کما فی الطبقات ابن مبارک گفته نیست بر روی
زمین افضل از فضیل قال الیافعی وی در اوایل رئیس قطاع طریق بود چون اینها
راه میزدندی مال پیش وی می آوردندی وی قسمت میکرد و حصه خود میگرفت
لیکن هرگز از جماعت دست باز نمیداشتی و هر چاکری که جماعت نکردی او را دور
میکردی یکبار کاروانی بزدند مالها بردند یکی از ایشان از دزدان پرسید که مهتر شما کجاست
گفتند لب آن سوی چشمه آب است وی آنجا بنماز مشغول است گفت وقت نماز نیست گفتند
نفل میگزارد باز گفت با شما طعام نمیخورد گفتند صایم است گفت رمضان نیست گفتند نفل ست متعجب شد
آنجا رفت دید که با خشوع و خضوع نماز میکند چون فارغ شد گفت الضدان لا یجتمعان فضیل
گفت و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئا مرد متحیر شد شبی کاروانی

میگذشت یکی از ایشان قرآن میخواند این آیت بگوشش رسید الم یأن للذین آمنوا
ان تخشع قلوبهم لذکر الله ازین آواز بیفتاد و گفت آن وقت آن آمد آنگاه رو
بویرانه نهاد و توبه میکرد و میگریست و از خصوم بحلی میطلبید تا بجهودی رسید وی گفت
اگر بحلی میخواهی این تل ریگ از پیش برگیر و آن بسیار بود برگرفتن او دشوار مینمود فضیل
از سر عجز پاره پاره میگرفت و بیرون می انداخت چون سخت درمانده شد سحرگاه بادی
آمد و آن ریگ ناپدید کرد متحیر شد و گفت سوگند خورده ام تا زر ندهی بحل نکنم اکنون زیر بالین
زر در بدره و آنجا خاک نهاده بود فضیل دست بزیر او کرد مشتی زر برآورد و بدو داد
جهود گفت اسلام عرض کن بر وی مسلمان شد و گفت تا امروز یقینم نبود که دین حق
کدام است اکنون یقین شد که دین اسلام حق است از آنکه در توریت خوانده ام هر که توبه
کند بصدق چون دست بر خاک زند خاک زر شود بعده امام بمکه مجاور شد و بسیار اولیا را
دریافت و علم از امام اعظم ابی حنیفه کوفی بیاموخت کما فی التذکره گویند که وی بارها
میگریست و این آیت تکرار میکرد و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
و بسیار میگریست و این آیت را تردید میکرد والله یعلم اعمالکم ولنبلونکم
و میگفت الهی اگر ما را آزمودی فضیحت خواهیم شد و هلاک خواهیم گشت کما فی الاستدراک
وی را چهل سال آرزوی سکبا بود و نمیخورد شبی خلیفه بغداد پیغمبر علیه السلام را بخواب دید
که میفرماید سکبا بپز و بر سر خود نه و بفضیل رسان چون فضیل از و بخورد تو از دوزخ
آزاد شوی نیم شب بیدار شد و از مطبخی پرسید گفت یک دیگ سکبا موجود است خلیفه او را
بر سر خود نهاد و بر در او آمد و در بزد شیخ گفت الخلیفه رنج مبر که من سکبا نخواهم خورد
گفت ای شیخ اگر شما بخورید من از دوزخ نجات یابم و شما را چه زیان بصد زاری و

الحاج مقبول کرده شد لقمه از آن تناول کرد و باقی بخلیفه سپرد کما فی العمده فضیل بن
ربیع گوید که هارون شبی حج کرد شبی خفته بودم که آواز در آمد پرسیدم گفتند که خلیفه را
اجابت کن شتاب رفتم و گفتم اگر میطلبیدی هم آنجا می‌آمدم گفت در دلم چیزی افتاده
میخواهم که عالمی را ببینم گفتم اینجا سفیان بن عیینه است چون در او را کوفتم پرسید گفتم
خلیفه را اجابت کن شتاب برآمد و گفت اگر هم آنجا امر میکردی حاضر میشدم ساعتی
چند سخن کردند بعده خلیفه گفت بر تو هیچ قرضی باشد گفت آری یکی گفت بدو رز پس
بفضیل گفت مطلب نشد گفتم اینجا عبدالرزاق بن همام است پیش او رفتم و همچنین
گذشت خلیفه گفت دیگری بنما گفتم اینجا فضیل بن عیاض است چون رفتم
می‌بینم که در غرفه استاده نماز میگزارد آیتی میخواند و تکرار میکند در کوفتم پرسید گفتم
خلیفه را اجابت کن گفت مرا با خلیفه چه کار گفتم سبحان الله آیا بر تو لازم نیست
اطاعت او پس فرود آمد و در بگشاد و باز بالا شد و چراغ را فرو نشاند و بگوشه
خزید و ما دستها بهر گوشه می‌انداختیم ناگاه کف خلیفه بکف فضیل رسید گفت آوه
چه نرم است اگر فردا از عذاب نجات یابد پس گفت فضیل چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد
سالم بن عبدالله محمد بن کعب و رجاء بن حیوة را طلبید و گفت من مبتلا شده‌ام
به بلای مرا مشورت دهید او خلافت را ابلا شمرد و شما او را نعمت میشمارید سالم گفت اگر
نجات میخواهی از عذاب خدای تعالی از دنیا روزه دار چنانکه موت افطار تو باشد و محمد گفت
اگر میخواهی که نجات یابی پیر را پدر شمار و جوان را برادر و خورد را کالپسر با پدر احسان
ورز و با برادر مهربانی کن و در پسر لطف و شفقت نمای و رجا گفت اگر نجات میطلبی
دوست دار مسلمانان را آنچه خود را دوست میداری و مپسند آنچه خود را نپسندی

۲۱۷

و من ترا این نمیگویم لیکن بسیار بر تو میترسم اما با تو کسی هست از امثال اینها که
امر کند ترا مثل این هارون بگریست چنانکه بیهوش شد چون بهوش آمد گفت
بیفزای فضیل گفت بمن رسیده که عاملی بعمر ابن عبد العزیز گله نوشت عمر
بوی نوشت که ای برادر یاد کن بیداری دوزخیان در آتش و خلود ایشان در وی
این ترا بحق تعالی میکشد در نوم و یقظه و بپرهیز از آنکه قدم تو ازین راه بلغزد
چون بخواند ولایت را بگذاشت و نزد عمر آمد عمر از وی پرسید گفت از جهت کتابت
تو مارمان سخت بگریست و گفت بیفزای گفت ای خلیفه عباس عم پیغمبر علیه السلام
بپیغامبر آمد و امارت طلبید فرمود که ای او در امارت حسرت و ندامت باشد در
روز قیامت پس اگر توانی امیر مباش هارون زار زار بگریست و گفت بیفزا و
لکن فرمود ای نیکو روی و خوب رای از آتش دوزخ نگاه دار و بپرهیز از آنکه در دل تو غش
رعیت باشد که پیغامبر فرمود مَنْ أَصْبَحَ لَهُمْ غَاشًّا لَمْ يُرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ
خلیفه بسیار بگریست بعده گفت بر تو هیچ دینی باشد گفت آری دین خدای تعالی
باز گفت که از دین عباد گفت نه خلیفه هزار دینار پیش او بنهاد و گفت بگیر و بر عیال انفاق
کن فضیل گفت سبحان الله من ترا راه نجات می نمایم و تو مثل این مکافات میکنی پس
خاموش شد و ما بدر آمدیم بعده ربیع گفت ای شیخ می بینی که در چه سختی می باشیم اگر قبول
میکردی خوش میشدیم فرمود که این بدان ماند که قومی شتری داشتند و از کسب او میخوردند
چون کلان شد او را کشتند و خوردند اینهمه بفضیل آکشید هارون چون شنید گفت
شاید اکنون قبول کند باز در آمد فضیل برخاست و بر خاک نشست هارون
پهلوی او آمد و سخن میکرد و جواب نمیداد درین ناگاه داهی پیدا شد و گفت

شما اسب شیخ را ازرده کرد دید برو و بیداد از انجا رفتم الکلل من سراج الملوک توفی
سنة سبع وثمانين ومائة وآن خليفه سنة ثلث وتسعين ومائة
وكان الخليفة يصلي في اليوم مائة ركعة ويتصدق كل يوم من
صلب ماله بالف درهم وكان يخضع للكبار ويتادب معهم
والامام ابو محمد سفيان بن عيينة الهلالي سنة ثمان وتسعين
ومائة اخذ عنه الامام الشافعي وسمع منه ابو ثور كما في
مرآة الجنان نقلست که فضیل را پسری بود علی نام از پدر مه[1] بود در زهد و عبادت
وترس وزهی در مسجد خوارزم خوانده بر خواند و یوم القیمة تری المجرمین آه وی
شنید زعقه[2] بزد وجان داد کما فی النفحات گویند که فضیل را بسیار شفاعت میکرد
که شبی از رمضان با وی افطار کند وی ابا می آورد تا چهار سال بر یکبار
اجابت کرد چون نماز مغرب گزارد علی از مسجد شتابان بخانه شد و شتاب برآمد
با پدر رفت فضیل مائده پیش نهاد و علی نان جوین از آستین کشید و بر رو نهاد و از وی
میخورد و نه از نان پدر و نه از مرقه او بعد از فراغ گفت ای فرزند مرا بقدوم خود خوش
کردی و بسبب امتناع حزینم ساختی گفت ای پدر اینهمه از شیر بز داری و دی یا رزدرا
میفروخت و نان میگرفت و از پاره او مرقه می پخت و این ترا حلال است و مرا حرام
که این بز چهار سال است که از زراعت یکی سیر خورده و من میترسم که
در شکم او قوت آن مانده باشد فضیل گریست و گفت ای پسر مرا
با تش مے وزستے وباک مندارے بعده آن بز را فروخت و
ثمن او را تصدق کرد متوکل بے توشه بنشست

[1] مه اختصار مهتر ۱۲
[2] نعوذ آواز ۱۲

۲۱۹

جلد ثانی

ذکر السید الکبیر الولی الشهیر ذو السیرة الزاهرة والآیات الباهرة العارف بالله
المقرب المکرم ابو اسحق ابراهیم بن ادهم البلخی قدس سره وی را احادیث است و از
اهل کرامت و ولایت است کما فی النفحات مرید خضر پیغمبر است علیه السلام و با امام ابو
حنیفه اختلاطی داشت و علم از وی بیاموخت یکروز نزدیک امام آمد اصحاب او وی را
بچشم تصغیر دیدند امام گفت سیدنا ابراهیم بن ادهم گفتند این سیادت بچه یافت
گفت بدان سبب که دایم بخدمت رب العزة مشغول میباشد و ما بکارهای دیگر [illegible]
کشف المحجوب گویند که وی چون بلخ را گذاشت او را پسری بود شیرخواره چون کلان
شد از مادر پرسید گفت پدر ترا در مکه نشان میدهند آن پسر عزم حج کرد چون
بمکه رسید در مسجد حرام درآمد پرسید گفتند که شیخ ما است بطلب هیزم بصحرا رفته
هر روز هیزم می آرد و میفروشد و نان میخورد و بما میدهد روز [illegible] چون ابراهیم از طوف
بیامد پسر خود را پیش آمد تیز تیز در وی دید گرفت یاران او بوی گفتند که ما را از این
منع میفرمودی گفت پندارم که این پسر منست یکی از این یاران رفت تا تحقیق کند
چون معلوم کرد بوی گفت بیائید تا شما را سوی ابراهیم برم چون آمد بر پدر سلام کرد
ابراهیم در کنارش گرفت و گفت بر کدام دینی گفت بر دین اسلام گفت الحمد لله
پرسید از علم چیزی آموخته گفت آموخته ام ابراهیم خواست که برود پسر با وی آویخت
و ذنش فریاد کرد که مادر امان ابراهیم پسر را در کنار گرفت و روی بآسمان کرد و گفت
اللّٰهم اغثنی پسر در کنار او جان داد گفتند ای ابراهیم چه افتاد گفت مهر وی در دلم
بجنبید ندا آمد که یا ابراهیم تَدَّعِی مَحَبَّتَنَا وَتُحِبُّ مَعَنَا غَیرَنَا آنگاه دعا
کردم الهی اگر محبت او از محبت تو شاغل شد جان او بردار یا جان من دعا در حق وی

مستجاب شد و این رباعی را خواند رباعی هجرت الناس طرّا فی هواک +
وایتمت العیال لکی اراک + لئن قطعتنی اربا ثم اربا + فما حنّ
الفؤاد الی سواک + روزی هیچ نیافت گفت الهی شکرانه این چهار صد رکعت
نماز کنم روز دوم هم چهار صد رکعت بپذیرفت تا هفت روز برسید ضعفی قوی در وی
ظاهر شد گفت اگر اکنون هم طعام دهد شاید در حال جوانی در آمد و شیخ را بخانه برد
چون وی را نگریست نعره بزد گفت چه بود گفت غلام توام و هر چه دارم از آن تست گفت
آزادت کردم و همه را بتو بخشیدم مرا رخصت ده و بعد از آن عهد کرد که الهی بجز تو
هیچکس نخواهم که آب و نان خواستم دنیا را پیش من آوردی نقلست که یکبار در مکه خرما
خریده بود و خرما را پیش خود یافت دانسته آنها را برداشت و بخورد و بعده به بیت المقدس
رفت و در قبه در آمد و روزی آنجا باشید بعد از عصر خادم آمد و همه را بر آورد و او متواری
شد و شب آنجا ماند ملائکه در آمدند و گفتند اینجا کس آدمی است یکی گفت که این ابراهیم
بن ادهم است زاهد خراسان دیگری گفت کسیکه هر روز بآسمان عمل مقبول او میبرد
گفت آری اما سالیست که طاعت او موقوف است و دعای او مستجاب نشده
پرسید چرا گفت از جهت آن دو خرما بعده ملایکه مشغول شدند و ابراهیم متفکر شد تا باید
آمد و مشغول شد بنماز تا فجر بعده خادم آمد و در بگشاد ابراهیم بر آمد و نماز فجر در بیت المقدس
گزارد و متوجه مکه شد تا بآن دکان رسید در آنجا جوانی دید که خرما میفروشد بر وی سلام
داد و گفت اینجا پیری بود گفت او پدر من بود وی از دنیا رفته ابراهیم قصه را بیان کرد
جوان گفت من حصه خود را بتو بخشیدم و حصه خواهر و والده من از آنها بحلی خواه پرسید
کجا یند گفت در خانه سرای فلان در کوچه فلان وی آنجا رفت و در بکوفت

بحوزه برآمد ابراهیم او را اسلام کرد وی ابتدا نزد وی رسید که چه حاجت
داری وی قصه بیان کرد گفت بخشیدم و دختر را طلبید آن هم بخشید ابراهیم خوش
شد و باز به بیت المقدس رفت و مخفی شد چون شفق غایب شد ملایکه فرود آمدند
و در هوا استادند یکی از آنها گفت اینجا بوی آدمی ست گفت ابراهیم ادهم است اهل
خراسان و او همچو ماست در طاعت بل افضل از ما دیگر گفت همانکه قبول نمیشد
عمل او و دعای او مستجاب نمیشد گفت آری اما چون ترتیب از و ساقط شدند
حق تعالی طاعت او را قبول کرد و از و راضی شد و بدرجه سابقه رسید ابراهیم
از بهبت خوشی بگریست و گفت ای نفس طیب بخور تا خوش بزیی و خوش بمیری
و خوش مبعوث شوی و وی بعد از آن افطار میکرد و یکبار در هفته از طعام حلال
بی شبه چون آخر عمر او شد از چشم مردم نهان شد چنانچه خاک او پیدا نیست که
کجاست چون ابراهیم را وقت وفات رسید هاتفی آواز داد الا ان امان الارض
قد مات خلق متحیر شد که آن چه باشد تا خبر آمد که ابراهیم ادهم بلخی وفات یافت کما
فی التذکره وی در سنه احدی یا اثنین یا ست و ستین وفات کرد کما فی النفحات

ذکر حافی الامام الکامل المکمل العالم العامل الشیخ العارف المعروف بالحافی
ابو نصر بشر ابن الحارث الصوفی الصافی کما فی حاشیه عین العلم وی صحبت فضیل
یافته بود و مرید خال خود بود علی بن خشرم و بعلم فروع و اصول عالم بود کما فی الکشف وی
در فقه عالم بود از ثوری قاله الیافعی ابتدای او آن بود که روزی مست میرفت کاغذی
یافت برو نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عطر خرید و کاغذ را معطر کرد و بتعظیم جای نهاد
و آن شب بزرگی بخواب دید که او را گفتند برو بشر را بگو طیبت اسمنا

پاک کردے ترنام مہارا ۲

وطیبناک و جللت اسمنا فجللناک وطهرت اسمنا فطهرناک
فبعزتی لاطیبن اسمک فی الدنیا والآخرة آن بزرگ گفت که
بشر فاسق ست مگر بغلط می بینم طهارت کرد و نماز گزارد و بخفت باز همان خواب دید
چون سوم بار نیز دید برخاست و او را طلب کرد گفتند بمجلس شراب رفت رفتم و پرسیدم
گفتند مست و بیخبر ست گفتم بگویید که فلان کس میگوید ترا پیامی دارم چون بوی گفتند
گفت پیام که دارد گفت پیام خدای عزوجل گفت آه عتاب دارد یا خطاب یا عقاب
برآمد و بشنید و رشد و با یاران گفت بدرود باشید که مرا خواندند و رفتم پس توبه کرد
و راه زهد پیش گرفت او را گفتند چرا کفش در پا نمیکنی گفت آن روز که آشتی کردم
پا برهنه بودم و نیز حق تعالی میگوید زمین را بساط شما کردم و بر بساط پادشاهان
ادب نبود با کفش رفتن و امام احمد حنبل بسیار بروی رفتی تا تلامذه با وی
گفتند که تو عالم در حدیث و فقه و مجتهدی و در علوم نظیر نداری هر ساعت پیش
وی میروی چه لایق ست گفت آری این علوم بهتر ازو میدانم اما او خدای
را از من بهتر میداند و چون پیش او میرفتی گفتی حدثنی عن ربی بلال خواص
گوید که از خضر پیغامبر علیه السلام پرسیدم که در شافعی چه گویی گفت از اوتاد
گفتم که در احمد بن حنبل چه گویی گفت که از صدیقان ست گفتم که در بشر
حافی چه گویی گفت که از پس او مثل او نبود گفتم ترا بچه سبب دیدم گفت از
جهت بر والده گویند که او را چهل سال آرزوی برنان بود و بهای
آن نمی یافت و هرگز آب جوی که سلطانان کنده بودندی نخوردندی
گویند که تا وی زنده بود هیچ ستور سرگین نینداختی در بغدا

حرمت او را کہ پا برہنہ رفتی روزی ستوری سرگین افگند گفتند مگر بشر نماند تحقیق
کردند چنان بود بعدہ او را بخواب دیدند از وی پرسیدند حق تعالی با تو چہ کرد گفت عتاب
کرد و گفت در دنیا از من چرا چندین ترسیدی اما علمت ان الکرم صفتی
دیگری ہم وی را پرسید گفت مرا آمرزید و گفت کل یا من لم یاکل واشرب یا من
لم یشرب ضعیفہ نزدیک امام احمد آمد و پرسید کہ بر بام دوک میریسیم و کسان خلیفہ
میگذرند و بروشنائی آن مشعلہ گاہ چیزے میریسیم روا بود یا نہ گفت بگوی تا کہی تو کہ
گفت خواہر بشر حافی احمد زار زار بگریست و گفت اینچنین تقوی بجز از خاندان
بشر نباشد و گفت ترا روا نبود برادرت چنان بود کہ ہر کجا دست بطعام شبہہ بردی
دست اطاعت نکردی و گفتی کہ مرا سلطانیست و آن دل کہ ہمہ اعضا رعیت او
اند بی اجازت او دست بچیزے نبرم الکل فی التذکرہ توفی سنۃ سبع عشر
ومائتین قال الیافعی ذکر الامام الفقیہ البصیر العالم بالعلوم التفسیر الورع الصالح
ابو سفیان وکیع بن جراح کان یصوم الدہر ویختم کل لیلۃ القرآن وقال احمد مارأیت
عینی مثلہ کما فی مرآت الجنان وہو استاذ ا[illegible]می کما فی الترصیف یحیی بن معین
گوید کسی از وی فاضلتر ندیدم گفتند ابن مبارک گفت ابن مبارک افضل بود اما من
از وکیع فاضلتر ندیدم کما فی المختار وکان یستقبل القبلۃ ویحفظ حدیثہ
ویقوم اللیل ویسرد الصوم ویفتی بقول ابی حنیفۃ وقد سمع منہ
شیئا کثیرا مات سنۃ ثمان وتسعین ومائۃ ذکر ابو محمد سفیان
بن عیینۃ الہلالی کان یقول اول من اقعدنی فی الحدیث ابو حنیفۃ
وروی عنہ یکی بروی در آمد و پیش او دو قرص بود از جو و گفت اینہا طعام من است

ابن هشام تلمیذ امام محمد است ولد سنة سبع ومائة ومات سنة ثمان وتسعين ومائة الكلّ في
الطبقات **ذكر** الامام الهمام حفص بن غياث بن طلق النخعي الكوفي القاضي
امام در تعظیم وی مبالغه بسیار کرده وكان رجلا فطنا وكان ابو حنيفة
معجبا به كان لا يلحق بكتبه شيئا الا يستشيره وكان يقول
لاصحابه لا تعجلوا في المسئلة حتى يحضر عافية فاذا حضر و
وافقهم قال اثبتوا وكان من خيار القضاة روى عن الاعمش
وهشام بن عروة وابن ابي ليلى توفي سنة ثمانين ومائة **ذكر**
شيخ بلند پایه در روایت و فقاهت ممتاز سر بر قضا و عدالت المنذر اسد بن عمرو بن
عامر البجلي الكوفي القشيري صاحب الامام واحد الاعلام سمع ابا حنيفة وتفقه عليه وروى عنه
الامام احمد ونامیست و وثقه يحيى بن معين وقال انه صدوق هو اول من كتب عن
ابي حنيفة الذي اوتوا الكتب اربعون رجلا وكان في العشرة المتقدمين كابي يوسف ومحمد و
تصدر ببغداد وابي يوسف الرشيد وحج معه روزے امام به اصحاب خود مسئله القا کرد هر یکے
تخریج آن نکرد گروی امام بزبان تحسین وے کشود و گفت چنین مات في سنة تسعين
ومائة وقيل في ثمان وثمانين ومائة **ذكر** الامام العالم العامل صاحب الرواية والدراية
ابو الحسن علي بن مسهر بضم الميم وسكون السين وكسر الهاء من اصحاب ابي حنيفة هو الذي
اخذ عنه سفيان علم ابي حنيفة ونسخ منه كتبه وكان ينهاه عن ذلك سمع الاعمش وهشام
بن عروة وكان ممن جمع بين الفقه والحديث كان ثقة مات سنة تسع وتسعين
ومائة **ذكر** الامام ابو عبد الله مندل بن علي الكوفي اخو حبان روى عن الاعمش
وهشام وكان من اصحاب ابي حنيفة قال سعد دخلت الكوفة فلم ار احدا اورع من

۲۲۵

جلد ثانی

منذل وكان جرعاً فاضلاً صدوقاً وهو اقوى من اخيه في الحديث
وتوفي بالكوفة سنة سبع او ثمانين وستين ومائة **ذكر** الامام
العالم الفاضل والفقيه الكامل ابو خالد يوسف بن خالد بن عمر السمتي البصري نور الله تربته
وی در رای فتوی بصیرت تمام داشت در اوایل شاگرد عثمان فقیه بصره بوده بعد از تعلیم
حدیث در فقه بشرف استفاده از امام موفق شد وی چهل هزار مسئله مشکل داشت که حل
آنها از امام یافت وكان قديم الصحبة للامام كثير الاخذ عنه روى له
ابن ماجة وروى عنه هلال ابن يحيى وابنه خالد قال الطحاوي
سمعت المزني يقول كان يوسف بن خالد رجل من الخيار مات
سنة تسع وسبعين ومائة في رجب وقيل في سنة تسع و
ثمانين **ذكر** قدوة المحدثين عالم متورع تقي نقي ابو عمر حفص
بن غياث المعروف بالنخعي القاضي الكوفي صاحب الامام احد
من قال الامام فيهم انتم مسار قلبي وجلاء حزني هو احد
الثقات روى عنه احمد وابن معتق وابن المديني ويحيى القطان
روى عن الاعمش وابن جريج بن سعيد الانصاري وكان شيخاً
عفيفاً ولد سنة سبع وعشرة ومائة مات سنة اربع وتسعين
ومائة على الصحيح وولي القضاء سنة سبع وسبعين وله
ستون سنة **ذكر** حفص بن عبد الرحمن البلخي ابو عمر والفقيه
والمعروف بالنيسابوري كان افقه اصحاب ابي حنيفة روى عن
اسرائيل وحجاج ابن ارطاة والثوري ولي القضاء بيغداد ثم ندم واقبل

جلد ثانی

على العبادة وكان ابن المبارك اذا قام بنيسابور لا يدع زيارته

ذكر الشيخ العارف ذو الحكم والمعارف ابو علي شقيق بن

ابراهيم البلخي قدس الله روحه ورزقنا فتوحه روى من الامام

ابي حنيفة واسرائيل وعباد بن كثير وروى عنه حاتم الاصم ومحمد

بن ابان البلخي وابن مردويه شيخ سعديه بود چون قدم در بادیه توکل نهاد

همه از تصرف خود بر کشید چنانکه وقت وفات او چیزی نبود که کفن شود صحب ابو یوسف

القاضی و قرء علیه کتاب الصلوة ذکره ابو اللیث فی المقدمة الکل فی الطبقات و القرشی

و در نفحات گفته که وی از شاگردان امام زفرست و در صوفیه از تیمیه گفته که شقیق

و ابو یوسف هر دو یکجا علم خواندند و بعده از جدائی یکبار شقیق بحج رفت و بزیارت

امام ابو یوسف در آمد با جامهای عزو پایه امام بوی گفت که ای ابا اسحق تو تا هنوز

درین جامها هستی گفت آری من آنچه طلبیدم نیافتم و تو آنچه طلبیدی یافتی پس

کسوت دیگر کردی و در مختصر شعبی نیز این حکایت آورده لیکن در و نام

ابو یوسف نگفته و تاویل این قول چنین کرده که مقصود تو دنیا بوده آنرا یافتی پس مسایح

اند خیتی و مقصود من غیر است چون او را نیافتم تبدیل کسوت کنم و در نفحات درین حکایت

نام امام برده همین تاویل کرده لیکن فیه تشنیع عظیم على الامام

لا يليق هو بان تشنعه الشقيق البلخي و

هو تلميذه بهذا التشنيع وهو امام مجتهد

صالح لا يستوى معه احد من اصحاب

ابي حنيفة وقد افتخر بانه تلميذ جاريته ابي يوسف كما في

آخر الجواهر ولا یلیق ایضاً بالشیخ شقیق فانه عالم زاهد عارف
وکیف یقول کلمة یظهر فیها تعظیم نفسه وتحقیر غیره والاحرى
بل الصواب ان یقال فی توجیهه ان السالک قد یضره فی
ابتداء سلوکه فعل بعض المباحات والتلذذ بالحلاوات اما
اذا بلغ النهایة فلا یضره شیء من ذلک کما حکی ان
شاباً تاباً فی حضرة الشیخ عبد القادر الجیلانی فامره
بترک اللذائذ والمجاهدة فدخلت علیه امه یوماً
فوجدته نحیلاً مصفراً من الجوع والسهر ووجدته یاکل قرصاً من
شعیر فدخلت علی الشیخ ووجدت بین یدیه اناء فیه عظم
الدجاجة فقالت یا سیدی تاکل لحم الدجاجة ویاکل
ابنی خبز الشعیر فوضع الشیخ یده علی تلک الطعام وقال
قومی باذن الله الذی یحیی العظام فقامت دجاجة سویة و
صاحت فقال اذا صار ابنک هکذا فلیاکل ما شاء وقال
الیافعی وقد کان الامام ورعاً صالحاً بلغ ریاضته الی
النهایة کما مر فلعله صار ماذوناً والشیخ تواضع وقال
فی سلوکی بعد ولم اصل الی مرتبتک والله تعالی و در عمده
گفته که حق تعالی بدوزخ فرمود که ای آتش فرا نزد او مباش واگر نباشی ترا بنور دل شقیق
بلخی عذاب کنم واگر وی در آتش دنیا بدیدی سرد گشتی توفی سنة اربع وتسعین ومایة
قاله الیافعی

ذکر الامام ابو مطیع البلخی صاحب الامام الحکم بن عبد الله القاضی

الفقيه راوی كتاب الفقه الاكبر عن الامام وروى عن ابن عون وهشام ابن حسان ومالك ابن انس وتفقه به اهل الديار وكان بصيرا علامة كبيرا كان ابن المبارك يعظمه ويجله لدينه وعلمه مات سنة ثمان وتسعين ومايتين وكان قاضيا ببلخ محمد بن الفضل البلخی گوید که کتابی از خلیفه آمد ودر وی برای والی نوشته وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا چون ابو مطیع شنید بر وی سخن در آمد وگفت که از حظ دنیا بمرتبه رسید که بکفر توجه کرد واین سخن چند بار تکرار کرد تا همه بگریست وگفت که من با تو ام لیکن جرأت نمیتوانم کرد تو بگوی وازمن این باش امام روز جمعه بر منبر بر آمد وریش خود گرفت وبگریست وگفت کسیکه این سخن گوید بغیر از یحیی پیغمبر علیه السلام او کافر است همه بگریستند وآنها که کتابت آورده بودند بگریختند کما فی الطبقات **ذکر** آن بحر مواج واهل زمانه را بمثابه تاج ابو محمد نوح بن دراج النخعی الکوفی الفقیه در اوایل قاضی کوفه بود وبعده قاضی بغداد شد ودر فقه شاگرد ابی حنیفه بود واز ابن شبرمه وابن ابی لیلی نیز استفاده کرده کما فی الهرتصنیف تفقه علی **ذکر** الامام زفر وروی عنه وعن الاعمش وسعید بن [illegible] مات سنة اثنین وسبعین ومایة ابو عصمة نوح ابن ابی مریم الملقب بالجامع لقب به لانه اول من جمع فقه ابی حنیفة وقیل لانه کان جامعا بین العلوم وی چهار مجلس داشت مجلس آثار ومجلس اقاویل ابی حنیفه ومجلس نحو ومجلس اشعار مات سنة ثلث وثمانین ومایة کما فی الطبقات **ذکر** امام عالم عارف ورع ابو الحسن علی بن ظبیان العبسی الکوفی در اول قاضی شرقی بغداد بود وبعده در ایام رشید قاضی القضات شد وی بر بوریا می نشست بوی گفتند قضات سابق بر بستر می نشستند گفت آری اما من شرم میدارم که چند مسلمان پیش من بر بوریا نشینند ومن بر بستر مات سنة تسعین ومایة **ذکر** الامام ابو سعید یحیی بن زکریا بن ابی زایدة الکوفی الهمدانی

۲۲۹

الوداعی افقه و احفظ اهل زمان خود بود در غایت ورع و دیانت شرف صحبت امام و ابن ابی لیلی یافته و در صد و هشتاد و سه یا چهار وفات یافته کما فی التصحیف روی عنه احمد بن حنبل و ابن معین و قتیبه و ابو بکر بن ابی شیبه و الحسن بن عرفه قَالَ ابْنُ مُعِيْنٍ اِنْتَهَى الْعِلْمُ اِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فِي زَمَانِهِ اِلَى الشَّعْبِيِّ فِي زَمَانِهِ ثُمَّ اِلَى يَحْيَى بْنِ اَبِي زَائِدَةَ فِي زَمَانِهِ وَكَانَ اَصْحَابُ اَبِي حَنِيْفَةَ الَّذِيْنَ دَوَّنُوا الْكُتُبَ وَمَاتَ بِالْمَدِيْنَةِ قَاضِيًا

ذکر یحیی بن سعید القطان کان یفتی بقول ابی حنیفه سمع مالکا و ابن عیینه و شعبه و روی عنه احمد ابن المدینی و ابن معین وی تا بیست سال هر شبانروزی ختم قرآن میکرد تا چهل سال از وی زوال در مسجد فوت نشد وی نماز عصر میگزارد و آنگاه بمناره مسجد تکیه میکرد و در پیش او ابن المدینی و ابن خالد و احمد می استادند و از حدیث می پرسیدند تا مغرب بکسی نمیگفت که بنشین و نه ایشان می توانستند که بنشینند از هیبت و جلال او وَكَانَ مَامُوْنًا وُلِدَ سَنَةَ مِائَةٍ وَعِشْرِيْنَ وَتُوُفِّيَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَتِسْعِيْنَ ومائة

ذکر الامام ابو زید حماد بن دلیل اَحَدُ الْاِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ اَصْحَابِ الْاِمَامِ الَّذِيْنَ الْمُشَارُ اِلَيْهِمْ اَنَّهُمْ يَصْلُحُوْنَ لِلْقَضَاءِ حَدَّثَ عَنْ اَبِيْ حَنِيْفَةَ وَالثَّوْرِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ عُمَارَةَ رَوٰى عَنْهُ اَحْمَدُ بْنُ اَبِي الْحَوَارِيِّ وَاِسْحٰقُ وَاَسَدٌ الْكُلُّ فِي الطَّبَقَاتِ چون از شیخ فضیل عیاض مسئله پرسیدندی فرمودی که از ابی زید بپرسید

ذکر امام عالم ناصح عمر بن ذر در فقه از امام و مانند امام از وی حدیث روایت کرده وی وعظ میگفت و امام بمجلس

گفت ابن معین منتهی شد علم تا پسر عباس در زمان آن تا شعبی در زمان آن پس تا یحیی پسر ابی زائده در زمان وی بود و آنها یاران ابی حنیفه آن کسانیکه تصنیف کردند کتابها را و مرد در مدینه در حالت قاضی ۱۲

او حاضر شد روزی این مناجات کرد اللّٰهمّ ان کنّا عصیناك فقد کنّا من معاصیك ابغضها وهو الاشراك بك وان قصّرنا فی بعض طاعتك فقد اتینا منها باحبّها الیك وهو شهادة ان لا اله الّا اللّٰه وانّ محمّداً عبده ورسوله امام حاضر بود گفت ای عمر بعد از تو وعظ گفتن حرام است از این مناجات بغایت مسرور گشت **ذکر** شیخ فقیه ربانی عبد الکریم بن محمد جرجانی از امام روایت دارد **ذکر** امام حمزه قاری از قرّاء سبعه از امام روایت بسیار دارد بغایت بزرگ بوده بکمالات صوری ومعنوی آراسته در **جامع القراءة** گفته که روز آدمیان میخواندند و در شب جنیان اکل فی الترصیف **ذکر** زید بن هارون الواسطی الامام الکبیر ابو خالد سمع ابا حنیفة ومالكا والثوری وا الحمادین روی عنه ابن معین وابن المدینی واتّفقوا واثنوا علیه وهو هاشم معروف بطول صلوة اللیل والنهار توفّی سنة خمس ومائتین **ذکر** عبد اللّٰه ابن ادریس وابو محمد الاودی الکوفی سمع اباه وابن سعید والاعمش وابن جریج والثوری وشعبة روی عنه مالك وابن المبارك واحمد وکان ثقة فی کلّ شیء روی عن ابی حنیفة چون بروے موت نازل شد دختر وے بگریست گفت گریه مکن که من درین خانه چهار هزار بار ختم قرآن کرده ام مات سنة اثنین وتسعین ومائة **ذکر** شریك بن عبد اللّٰه القاضی ابو عبد اللّٰه الکوفی ممّن صحب الامام واخذ عنه وکان ابو حنیفة یقول هو کثیر

العقيلي وسمع الاعمش وابن ابي شيبة وروى عنه ابن المبارك ويحيى بن
سعيد ولي القضاء بواسطة ثم بالكوفة ومات بها سنة سبع وقيل
وسبعين ومائة **ذكر** شعيب بن اسحاق القرشي الدمشقي من اصحاب
ابي حنيفة كان في طبقة الاوزاعي والوليد بن مسلم روى له الشيخان و
قال احمد ما اصح حديثه وثقه وروى عنه الليث وتوفي سنة ثمان و
تسعين ومائة **ذكر** ابراهيم بن ميمون الصايغ المروزي يروي عن
ابي حنيفة وعطاء وروى عنه حسان ابن ابراهيم وكان فقيها فاضلا
وقتله ابو مسلم الخراساني بمرو سنة احدى وثلثين ومائة قال ابن
المبارك لما بلغ ابا حنيفة قتله بكى حتى ظننا انه سيموت سببه
انه كلم ابا مسلم بكلام غليظ فاخذه فاجتمع عليه فقهاء خراسان
وعبادهم حتى اطلقوه ثم عاوده فزجره ثم عاوده وقال ما اجد
شيئا اقوم به لله تعالى افضل من مجاهدتك وانما جاهدتك
بلساني ليس في قوة بيدي ولكن تراني الله تعالى وانا ابغضك
فيه فقتله رحمه الله تعالى **ذكر** اسرائيل بن يونس بن ابي اسحاق
الكوفي ابو يوسف سمع من ابي يوسف سمع من ابي حنيفة وجده روى عنه
وكيع وابن مهدي وثقه احمد ويحيى ولد سنة مائة ومات سنة
ستين ومائة قيل احدى وستين ومائة وقيل احدى وستين روى له الشيخان
ذكر ضحاك ابن مخلد ابو عاصم من اصحاب الامام هو المعروف
بالنبيل كان فقيها ثقة مات بالبصرة سنة اثنتي عشرة ومائتين

ذكر زهير ابن معاوية ابو خيثمة الكوفي وهو ابن سبعين سنة
من اصحاب الامام سمع الاعمش وطبقته روى عنه القطان سفيان گفت
ميت در كوفه شد او وثقه ابن معين مات سنته سبع واربعين وقيل ثنتين وسبعين ومائة

ذكر عمر ابن الميمون البلخي ابو علي قدم بغداد وجالس ابا حنيفة وتفقه
عليه وكان محمودا في ولايته مذكورا بالعلم والحلم والصلاح والفهم
وهو ثقة روى عنه ترمذي حديثا واحدا مات سنة احدى وسبعين
ومائة

ذكر نعيم ابن حماد الامام الكبير روى عن ابي حنيفة فرضيه
الوتر هذا هو الخزاعي شيخ البخاري وابن معين كان من الثقات
وممن اعلم الناس بالفرائض مات سنة تسع وعشرين ومائتين الكل
في الطبقات بدانكه اين جماعه مذكوره اجلاء اصحاب امام بودند وكبراي علماي امت
سيد الانام وعلماي مشايخ روزگار ومكمل اولياي نامدار تا ذكر ساير تلامذه امام
بيش از آنست كه اين رساله تحمل آن شود يا متكفل ذكر جميع ايشان فلله در امام جليل
جميل مكين دين فهو كما كان استاذ الائمة العلم والفتوى
كذلك كان شيخا لاهل الورع والتقوى فهو المرجع للفريقين
والمربي لاطفال الطريقين وويل لمن طعن فيه او في مشربه
كما قيل لا ولي في مذهبه فان ما ذكرناه انما يبطله وسنذكره
ايضا ما يقلعه وكفاك شاهدا على بطلانه ما اشتهر ان
مشايخ ديار ما وراء النهر والروم والسند والهند باسرهم
كانوا مقلدين له وما تواتر ان ائمة المذاهب باجمعهم ظلوا

۲۴۴

مقلدین له او لمن یلمذ و ناهیك دلیلاً مبیناً علی وهذه ما تقرر
ان عیسی علیه السلام اذا نزل من السماء حکم بمذهبه وابن کثیر
للشالب را در اثنای کتابت این مناقب اشتیاق بسیار بدیدن جمال نا مدار حضرت امام
بود تا در شب چهارشنبه سیزدهم ربیع الآخر سنه سبع وتسعین وتسعمایة بخواب دیدم
کردر محلی است ادهام و تختی معلق در هوا پیدا شد و بالای آن مردی نشسته جسیم و
روشن با محاسن سفید ولباس فاخر و سپید در زنی نازک وستار عظیم و جمعی کثیر زیر
آن تخت فراهم آمده همه با روی منور وعمامه کلان و من از عظمت و شوکت آن شخص
متحیر گشته ملهم شدم یا گفتند که این امام اعظم است و آن تخت بجانب قبله متوجه شد
چنانکه چون برق لامع از چشم غایب شد رضی الله تعالی عنه وارضاه وجعل فرادیس
الجنان مسکنه ومأواه وثبتنا فی اتباع مذهبه بمتابعت شریفا قوالهر و زقنا جرعه
سو کاس محبته بکرم احواله **ذکر** ابو سلیمان موسی ابن سلیمان
الجرجانی کان فقیهاً بصیر المذهب سماع حدیث وارد از ابن
مبارک و ابی یوسف و محمد **ذکر** معلی بن منصور الرازی
ابو یعلی الحافظ روی عن ابی یوسف و محمد الکتب
والامالی وشارکه فی ذلک ابو سلیمان الجرجانی
وهما من الورع والدین وحفظ الفقه والحدیث
بمنزلة الرفیعة عرض علیها المأمون القضاء فلم
یتقلدا له وروی عن مالك واللیث وحماد وابن
عیینة روی عنه ابن المدینی وابو بکر ابن شیبة و

البخاري في عين الجامع وكان صدوقا صاحب رأي وحديث
وفقه مات سنة إحدى عشرة ومائتين وبلغ أبو سليمان
ثمانين سنة **ذكر** محمد بن سماعة التميمي أبو عبد الله
الإمام أحد الثقات حدث عن الليث بن سعد وأبي يوسف
القاضي ومحمد بن الحسن وكتب النوادر عنهما وهو من
الحفاظ ثقات توفي ثلث وثلاثين ومائتين وله مائة وثلث
سنين قال القاضي بلغ مائة وخمس سنين وهو يركب الخيل
ويفتض الأبكار قال ابن معين لو كان أهل الحديث يصدقون
في الحديث كما يصدق محمد بن سماعة في الرأي لكانوا فيه على
نهاية وكان يصلي في كل يوم وليلة مائتي ركعة ولما مات
قال يحيى بن معين اليوم مات ريحانة أهل الرأي وقال
ثمت أربعين سنة لم تفتني التكبيرة الأولى إلا يوما واحدا
مات فيه أمي ففاتتني صلاة واحدة مع الجماعة فقمت وصليت
خمسا وعشرين صلاة فغلبتني عيني فأتاني آت فقال يا محمد
قد صليت خمسا وعشرين صلاة ولكن كيف لك تأمين الملائكة
وله كتب مصنفة وأصول في الفقه وله كتاب أدب القاضي
والمحاضر والسجلات الكل في الطبقات یکبار وی روزه
وصال داشت بعده در دو رکعت ختم قرآن کرد وهنگام سحر دختر دوشیزه
را جماع کرد واورا ثیب ساخت ودر آن وقت نود ساله بود کما في الصوفية

ذكر امام فاضل حسن ابن مالك تفقه على ابي يوسف القاضي
وتفقه عليه محمد بن شجاع قال الصيمري ثقة في رواية
عزيز العلم واسع الدراية توفي في سنة اربع ومائتين ذكر
الحسين بن الحفص ابو محمد الهمداني الاصفهاني تفقه على
ابي يوسف القاضي وهو الذي نقل فقه ابي حنيفة الى اصفهان
وافتى بمذهبه رواه مسلم في صحيحه كان دخله في كل سنة
مائة الف دراهم وما وجبت عليه زكوة قط وكانت جوائزه
على المحدثين والفقهاء اهل الفضل مات سنة عشر
ومائتين ذكر ابراهيم بن الجراح الكوفي القاضي نزيل مصر
تفقه على قاضي القضاة ابي يوسف وسمع منه الحديث قد
كتب الامالي عنه عن ابي الجعد وغيره توفي بالمصر في المحرم
سنة سبع عشرة ومائتين ذكر ابراهيم بن يوسف بن ميمون
الفقيه اخو عصام ومحمد وهذا هو الامام الكبير والمشهور وكبير
المحل عند اصحاب ابي حنيفة وشيخ بلخ وعالمها في زمانه لزم
ابا يوسف حتى برع وروى عن سفيان ابن عيينة واسمعيل
بن علية وحماد ابن زيد وروى عن مالك ابن انس حديثا
واحدا عن نافع عن ابن عمر رضي الله تعالى عنه كل مسكر خمر
وكل مسكر حرام وكان شيخا فقيها جليلا من اصحاب ابي حنيفة طلب
الحديث بعد ان يفقه في مذهبهم فادرك ابن عيينة ووكيعا

جلد ثانی

وَكَانَ أَبُو عِصْمَةَ عِصَامُ ابْنُ يُوسُفَ رَفَعَ يَدَيْهِ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَعِنْدَ رَفْعِ الرَّأْسِ مِنْهُ وَكَانَ إِبْرَاهِيمُ هٰذَا لَا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا وَكَانَ شَيْخَيْ بَلْخٍ فِي زَمَانِهِمَا غَيْرَ مُدَافَعَيْنِ مَاتَ سَنَةَ إِحْدَى وَأَرْبَعِينَ فِي أَوَّلِهِمَا وَقِيلَ سَنَةَ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَتَيْنِ وَعِصَامٌ يَرْوِي عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ وَسَعِيدٍ وَالثَّوْرِيِّ وَكَانَ صَاحِبَ حَدِيثٍ مَاتَ سَنَةَ خَمْسَ عَشَرَةَ وَمِائَتَيْنِ الْكُلُّ فِي الطَّبَقَاتِ وی چون فقیه

درو ین شد هر روز بعد نماز فجر گرد بلخ میگشت و قبور حرم را تعمیر میکرد و طرق و قناطیر خراب را اصلاح میداد و تعاهد ضعفا میکرد و از اهل و جیران دور بلخ مسجدی بود روی بویرانی نهاده و گرد او ویران گشته و اهل او رفته آنجا امام هر ظهری میرفت و بانگ نماز میگفت و فقهای شهر و زهاد او آنجا حاضر میشدند و نماز درس او میگزاردند و در آن زمان در بلخ جز عالم فقیه را والی نمیکردند یکبار امیر بلخ آمد و بفقها گفت که مرا چند مشکل ست آمده ام تا از امام شما بپرسیم که او نزد من نمی آید گفتند او نزد کسی نمیرود گفت من میروم گفت ترا دستوری نخواهد داد او را در وقت ظهر در آن مصلا بر و بعد از فراغ بگو رحمک الله که وی سایل را چندین التفات میکند وی همچنین کرد و بعد از جواب مشکلات عرض کرد که من امیر بلخم هیچ حاجت هست وی بگریست و گفت بلی آب در دل من همه خون شده ست که من یکی از لشکریان ترا دیده ام که باز بکبوتر انداخت و او از زهر چنگل او در خاک می غلطید و او رحم نمیکند امیر حکم کرد که بعد ازین هیچ یکی باز و سگ و شکاری جارحی از جوارح نگاه ندارد گویند که چون سابی نماز بدر می آمد محبره با خود برسیه مشت تا اگر مستفتی در راه طلب فتوی کند

وفات در دو صد و ... عصام روایت میکند از ابن مبارک و سعید ثوری و بود صاحب حدیث مرد در سال پانزده و دو صد این همه در طبقات ست

درنگ نشود واگر در وقت تنگی میبودی بعد از نماز فتوی میداد نقلست که روزی
امام با صحاب خود نشسته وحاتم زاهدی نزدوی بود حاتم را گفت که نماز
بسنت میدانی گفت آری فرمود چگونه گفت اولا دو طهارة میکنم طهارة ظاهره
و باطنه پاک میکنم دل را از حب دنیا و ریاست و ثنا ز خلق و از بغض وحسد و بمسجد روم
پیاده ذلیل و استاده میشوم بحضور حضرت جبار و می بینم کعبه را امام خود و مقام
خلیل را نزدیک سینه و بهشت را در راست و دوزخ را در چپ و صراط را در برابر
و ملک الموت را در قفا و پروردگار را مطلع بر خود و نیت نماز میکنم و تکبیر تعظیم
میگویم و نماز تا آخر یاد کرد الکل فی المختصر و جاهی نوشته که عصام از وی پرسید
که چند مدت است که چنین نماز میکنی گفت که مدت سی سال است آنگاه عصام
بگریست و گفت که ما یک نماز چنین نگزارده ایم توفی عِصَامٌ سَنَةَ خَمْسَ
عَشَرَةَ وَمِائَتَيْنِ **ذکر** اِسْحٰق اِبْنِ الْفُرَاتِ بْنِ الْجَعْدِ اَبُوْ نُعَيْمِ الْكِنْدِيّ
الْمِصْرِيّ الْقَاضِيْ وُلِدَ سَنَةَ خَمْسٍ وَثَلٰثِيْنَ وَمِائَةٍ وَاَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ
اَبِيْ يُوْسُفَ الْقَاضِيْ وَكَانَ مِنْ كِبَارِ اَصْحَابِ مَالِكٍ وَرَوٰى
لَهُ النَّسَائِيُّ بِمِصْرَ وَمَاتَ سَنَةَ اَرْبَعٍ وَمِائَتَيْنِ **ذکر** بِشْرِ بْنِ
غِيَاثِ الْمَرِيْسِيّ الْمُعْتَزِلِيّ الْمُتَكَلِّمِ اَخَذَ الْفِقْهَ عَنْ اَبِيْ يُوْسُفَ وَ
بَرَعَ فِيْهِ وَنَظَرَ فِي الْكَلَامِ وَالْفَلْسَفَةِ مَاتَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ
عِشْرِيْنَ وَمِائَتَيْنِ وَقِيْلَ تِسْعَ عَشَرَةَ كَمَا فِي الطَّبَقَاتِ وی قایل گشت
بخلق قرآن در شب وفات او سال هژدهم و دویست یکی حوالی را جواب بد گیرید
از وی پرسید گفت چون شب بشر را دفن کردند دوزخ بروی حمله کرد ما همه بر شدیم

یعنی معتزلی صاحب کلام گرفت علم فقه را از ابویوسف و غالب گشت دریت و نظر کرد در کلام و حکمت مرد در سال هشت و بیست و دو صد و گفته ... نوزده ... در طبقات

كما في فصل الخطاب **ذكر** بشر بن الوليد الكندي القاضي احد المشاهير من اصحاب ابي يوسف خاصة اخذ الفقه عنه وسمع مالك بن انس قال بشر كنا عند ابن عيينة فاذا اورد علينا مسئلة مشكلة يقول ههنا احد من اصحاب ابي حنيفة فقال بشر وكان جميل المذهب حسن الطريقة صالحا دينا حسنا في الحكم وسمع الناس عنه من الفقه والنوادر والمسائل ما لا يمكن جميعها كثيرة كان يتقلد ما عند ابي يوسف وروى عنه كتبه وكان يصلي في كل يوم مائتي ركعة بعد ما شاخ قال السلمي سألت الدارقطني عن بشر فقال فقيه مات سنة ثمان وثلثين ومائتين وكان قاضيا بمكة في زمان المامون ابو الحسن الجوهري

ذكر علي بن جعد بن يوسف بن يعقوب القاضي استخلفه ابوه على القضاء وكان يقضي معه وهو خليفة ابيه في الجانب الغربي من بغداد فلما مات ابو يوسف امر هارون ابن يوسف على القضاء الى ان مات توفي سنة اثنين وتسعين ومائة وله كتاب الآثار عن ابي حنيفة

ذكر فرج مولى ابي يوسف القاضي تفقه عليه وروى عنه احمد ابن ابي عمران وكان تفقه قال الطحاوي حدثنا ابن ابي عمران ثنا فرج قال كان ابو يوسف القاضي اذا استاذن عليه رجل يكره دخوله عليه وضع اسه وقال له قل له قد وضع اسه ليظن انه قد نام من اصحاب ابي يوسف اي الامام دهر صغير وحضر جنازته وقال ما رأى باكيا اكثر من يوم مات ابو حنيفة سمع مسلم وروى عنه البخاري وابو داود ولد سنة ست وثلثين ومائة وتوفي سنة ثلثين ومائتين ببغداد قال اسحاق

٢٣٩

ابو یوسف بود ودر وجه ... [illegible] ... ركعت ... [illegible] ... سنه ٢٣٨ ... [illegible] ... قاضی ... در زمان مامون ابو الحسن ... [illegible]

فی جبازته اخبرنی علی انه قعد نحو سبعین سنة او ستین ینصو
نوما ویقظ یوما الکل فی الطبقات ائمه حدیث چون احمد
بن حنبل و یحیی بن معین و بخاری و ابو زرعه و ابراهیم حراتی و بغوی از و حدیث گرفته اند
و توثیق او کرده اند و در دویست و سی و سه فوت شد **ذکر** ابو الفضل جعفر
ابن یحیی بن خالد البرمکی که جامع بود میان فصاحت و بلاغت و سماحت
و فقاهت کما فی التصحیف **ذکر** هلال ابن یحیی الرازی البصری
اخذ العلم عن ابی یوسف و زفر و الحدیث عن ابی عوانة و غیره
اخذ بکار ابن قتیبة له مصنف فی الشروط وکان مقدما فیه
وله احکام الوقف مات سنة خمس و اربعین و مأتین **ذکر**
ابراهیم بن داود بن حازم الملقب بنجم الدین ابراهیم بن رستم
ابو بکر المروزی احد الاعلام تفقه علی محمد بن الحسن وروی
عن ابی عصمة نوح ابن مریم المروزی و اسد ابن عمرو البلخی و
هما تفقها علی ابی حنیفة تفقه علیه الجم الغفیر وسمع
من مالك و الثوری و سعید و حماد ابن سلمة و اسمعیل
ابن عیاش قدم بغداد غیر مرة فروی عنه امام ائمة
الحدیث ابو عبد الله احمد ابن حنبل و ابو خیثمة زهیر
ابن حرب عرض علیه المامون القضاء فامتنع و انصرف
الی منزله و تصدق بعشرة الاف درهم مات بنیسابور
فدفنها حاجا سنة احدی عشرة و مأتین **ذکر**

الشیخ الامام الاجل وحید عصره وفقیه دهره احمد بن حفص المعروف بابی حفص الکبیر الامام المشهور اخذ العلم عن محمد بن الحسن وله اصحاب لا یحصون کثیرة ذکر السمعانی بخارا خرهی قریة من بخارا فیها جماعة من الفقهاء من اصحاب ابی حفص الکبیر قال شمس الائمة قدم محمد بن اسمعیل البخاری صاحب الجامع الصحیح البخاری فی زمن ابی حفص الکبیر وجعل یفتی فنهاه ابو حفص وقال لست باهل له فلم ینته حتی سئل عن صبیین شربا من لبن شاة او بقرة فافتی بثبوت الحرمة فاجتمع الناس فاخرجوه الکل من الطبقات نقلست که ابو حفص وخلف وابو سلیمان هر سه پیش امام بالی تحصیل میکردند و هرچه ایشان سالی یاد میگرفتند ابو حفص بماهی یاد گرفتی و هرچه ایشان بماهی یاد میگرفتندی در هفته یاد گرفتی وایشان یاد مینوشتند وخواجه مینوشت پرسیدند که من در سینه مینویسم گفتند همچنان ست اما اگر بنویسید از شما یادگاری ماند گفت مرا بر راه آسیب میترسم که مبادا در کشتی آب آید و تر کند الحاح کردند خواجه نوشت چون ایشان اجازت فتوی یافتند خلف ببلخ رفت وابو سلیمان بسمرقند وخواجه بکشتی نشست چون از زبان خواجه رفته بود آب در آمد وکتب تر شدند خواجه بلب آب آمد وکسی را بنجازه فرستاد تا سا ختگی آوردند خواجه همه را یاد نوشت چنانکه الفی و واوی مقدم و موخر نشد الا در سه مسئله یا در پنج و در بخارا قحط سالی بود چنانچه خروار گندم بصد دینار میفروختند خواجه بخزینه دار گفت خزینه بکشای و گندم بخر اهل بخارا از زبان طعن گشودند خواجه فرمود که تا ندا کردند که خواجه خروار خود نهاده ست تا نرخ چنان قرار یافت باز گفت که گندم بخرند و بشتاد فروشند

۲۴۱

وهمچنین تا بده دینار رسید خواجه بخازن گفت بیا به بینم که سود چه شد خازن گفت تهی شد خواجه گفت که اندیشه مکن که ما خزینهٔ آخرت پر کردیم الکل فی المسعودی چهار در مجلس او بسیار حاضر میشدند اما از وجیز می منیر سید خواجه بوی گفت مدت در از شد که می آئی و نمی پرسی گفت که در مجلس شما از جهت چهار سخن که از شما شنیده ام می آیم یکی آنکه از پیغمبر علیه السلام میگوئی اَلْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ فِی الْاَجْرِ سَوَاءٌ دوم اِنَّ مَجْلِسَ الْعَالِمِ یَنْزِلُ فِیْهِ رَحْمَةٌ مِنَ السَّمَاءِ وَیُنَادِیْ مُنَادِیْ اللّٰهِ یَقُوْلُ اِنِّیْ قَدْ غَفَرْتُ ذُنُوْبَكُمْ وَبَدَّلْتُ سَیِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ اِرْجِعُوْا مَغْفُوْرِیْنَ دیگر اَلنَّظَرُ اِلٰی وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ ابو حفص بگریست و گفت آری همچنین ست اما نه در روی عالمی چون من بلکه در روی عالمی چون خلف بن ایوب وی از بخارا ببلخ آمد و در مجلس خلف حاضر شدن گرفت چون بسیار شد خلف از وی پرسید وی همان گفت خلف از گریست و گفت آری اما نه در روی عالمی چون من بلکه عالمی چون ابی حفص یکبار خواجه خواست که خانه بنا کند و وقف سازد و گفت که مؤنت بنا او چند باشد گفتند هشتاد هزار درم وی همه او تصدق کرد و گفت میترسم که متولی مخالفت شروط کند و در آتش در آید و منیتاش تقرب ست کما فی مختصر الشعبی محمد بن طالوت والی بخارا خواست که زیارت خواجه کند گفتند مکن والا از هیبت سخن نتوانی کرد وی رفت و خواجه میان ظهر و عصر مشغول بنماز بود بعد از فراغ در آمد و سلام کرد و پیش او نشست اما از هیبت او زبان او بسته شد امام گفت چه حاجت داری وی جواب نتوانست کرد بعده برخاست و رفت از وی پرسیدند گفت همچنان بود چون چشم بر من فراز کرد حیران و بیهوش گشتم یکبار در سنه

سیزدہم دو و بیست فرمود کہ اگر درین ہفت سال نمیرم نزدیک خدای تعالی بیجہ
چیز دارم بعدہ در سال ہژدہم رحلت فرمود رحمۃ اللہ علیہ کما فی فصل الخطاب

ذکر اسمٰعیل بن ابی سعید ابو اسحٰق الطبری الاصل الجرجانی
یعرف بالشالخی من اصحاب محمد بن الحسن روی عنہ وعن ابی
عیینۃ ویحیی القطان روی عنہ الضحاک بن الحسین الاستراباذی
الازدی الفقیہ وابو العباس احمد بن عباس المسعودی صنف
فی فضائل ابی بکر وعمر وعثمان رضی اللہ تعالی عنہم قال
السمعانی امام فاضل صنف کتبا فی الفقہ وصنف کتاب
البیان فی الفقہ قیل ردّ فیہ علی محمد بن الحسن یحکی کل
مسئلۃ ثم یردّ وکان احمد بن حنبل یکاتبہ قال احمد بن حنبل
اما اسحٰق ابن راھویہ فلم تر مثلہ اما اسمٰعیل بن ابی سعید
فقیہ عالم مات سنۃ ثلثین ومائتین وقیل فی سنۃ ست
واربعین ومائتین **ذکر** ایوب بن الحسن الفقیہ الزاہد ابو
الحسن النیسابوری تفقہ علی محمد بن الحسن مات سنۃ احدی
وخمسین ومائتین وکان من خواص اصحابہ السید الجلیل
ذکر ابراھیم بن محمد بن سفیان وکان مجاب الدعوۃ
سلیمان ابن شعیب من اصحاب محمد بن الحسن ولہ النوادر
روی عنہ الحافظ ابو جعفر الطحاوی مات سنۃ ثمان
وسبعین ومائتین **ذکر** عیسی ابن ابان الامام الکبیر تفقہ

محمد بن الحسن قيل انه لزمه ستة اشهر كان حسن الوجه قليل الحفظ للحديث قال الطحاوي سمعت بكار بن قتيبة يقول سمعت هلال بن يحيى ما في الاسلام قاضي افقه من عيسى بن ابان في وقته قيل كان لنا قاضيان لا مثل لهما اسمعيل بن حماد وعيسى بن ابان وله كتاب الحجج قال ابو حازم القاضي ما رأيت قط فقيهين كل واحد منهما يوجب لصاحبه كما يجا به لنفسه غير محمد بن سماعة وعيسى بن ابان مات سنة عشرين ومائتين

ذكر محمد بن المقاتل الرازي قاضي الري من اصحاب محمد بن الحسن روى عن مطيع وحدث عن وكيع وطبقته

ذكر نصر بن زياد ابو محمد قاضي نيسابوري تفقه على محمد بن الحسن وسمع ابن المبارك وكان كوفي المذهب مات سنة ثلث وثلثين وهو ابن ست وثمانين سنة وكان يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ويقوم الليل ويصوم اثنين والخميس والجمعة

ذكر قدوة المجتهدين في عصره وعمدة المتورعين في دهره الشيخ الامام خلف بن ايوب البلخي من اصحاب محمد وزفر وله مسائل منها لا اقبل شهادة من تصدق على السائل في المسجد قال ابن سلمة لو جمع علم خلف لكان في زاوية من علم علي الرازي الا ان خلف بن ايوب ظهر علمه صلاحه وتفقه على ابي يوسف ايضا واخذ الزهد عن ابراهيم بن ادهم وصحبه مدة

وروی عن اسد بن عمرو سمع من اسرائیل روی عنه احمد قال
یحیی توفی فی سنة خمسین ومائتین وفی روایة خمس عشرة
وفی روایة عشرین الکل فی الطبقات یکبار شیخ امرض شد چون
وقت نماز شد بیاران میگفت که تا بقیام وتکبیر مرا یاری کنید بعده بگزاریدش همچنین
کردند و امام چون صحیحان نماز میکرد و بعد از سلام افتاد از وی پرسیدند لا قوام
للمرض مع الله تعالی گویند که یکبار زنبوری او را در نماز گزید و خون او روان شد
پسر او بانگ برآورد که بابا وضوئیت شکست بعده دید که خون در گردن افتاد گفت مرا
شعور نبود تا تو فریاد ی ومیفرمود که بعد از نماز استغفار میکنم چنانکه کسی از زنا و خمر
برخیزد و این از آنجهت ست که نماز را معصیت می پنداشت بلکه از سبب تقصیرات که
قلما یخلو العبادة عنها کما قال تعالی کلا لما لم یقض ما امره گویند
که امام طعام خوب میخورد و مرقه لذید می پخت تا بیمار از اشتهای طعام او میشد یکبار
با کفار حرب افتاد امام اسلحه پوشید وجنگ خوب کرد وبعده از اسپ فرود آمد و ابو حامد لفاف
که از زهاد بلخ بود بوی گفت که اکنون نوبت تست وی سلاح پوشید اما بر رکوب قادر نشد
از سبب ضعف خلف بخندید و گوش او بمالید و گفت طعام چرب بخور تا امروز در نبرد
دشمن خود بکار آید کما فی المختصر گویند والی بلخ تمنای دیدن خلف میکرد و میسر نمیشد روزی
از پیش رسید خلف وی بدیوار کرد و جبهه بنهاد و ابرو سلام کرد جواب نیافت چندی
چنین کرد و گفت ای امیر المؤمنین مرنجان و روی بسوی آسمان کرد و گفت الهی این تقرب
میکنند تبو ببغض من و من تقرب میکنم بتو بحب او الهی اگر او را آمرزیده مرا هم بیامرز
زاهدی بمحمد بن سلمه وصیت کرد بسه چیز یکی آنکه طلب متابعت مکن از کسی دیگر آنکه نفس را

۲۴۵

تنها و بر عیادت پذیر مکن و اگر عیادت داری میخواهی لازم گیر سیرت شیخین را خلف رضی شد در حمهما الله تعالی کما فی الملتقط **حکایت** گویند که خلف را مرضی شد داود و امیر بعیادت او آمد وی بدیوار کرد پسر او زبان اعتذار کشاد و گفت که او تمامی شب نخفته و اکنون آرام گرفته خلف بانگ زد ای پسر دروغ حرام است خواب ندارم لیکن در اخبار یافته‌ام که سخن با امرا حرام است و ندیده‌ام که نظر حلال است یا حرام از آن روی بدیوار کردم که من چیزی که در وی شک دارم نمیکنم چون داود نومید شد بگریست و روی بآسمان کرد و گفت الهی او تقرب میکند بنا کردن نظر بر روی من و من تقرب میکنم بسوی تو بنظر کردن بسوی وی او را بیامرز بار الٰهی رحمت خود یا غفار چون داود وفات کرد او را در خواب دیدند و گفتند خدای با تو چه کرد گفت بیامرزید مرا و خلف را بسبب آن دعا که کرده بودم کما فی زهر الروض **ذکر** ابن عم النبی الامام ابو عبد الله محمد بن ادریس الشافعی فی الحدیث لا تسبوا القریش فان عالمها یملأ الارض علما قالوا المراد به الشافعی کما فی خیرات الحسان وی تا بمدینه بود شاگرد امام مالک بود و چون بعراق آمد اختلاط با امام ربانی کرد کما فی السراجیه و کشف المحجوب و وی در مجلس امام می آمد و فقه می آموخت روزی بیامد و امام هنوز اندرون بود و یاران میان خود مذاکره میکردند امام شافعی را پرسیدند اگر کسی چشم بنده کشد چه واجب آید گفت نصف قیمت باز گفتند اگر چشم چهارپایه کشد گفت نصف قیمت لقوله علیه السلام فی العینین الدیة گفتند قیاس گروه دابه را به بنی آدم و میان خود خندیدند وی از جهت حیا بر آمد و باز در مجلس نیامد کما فی الحاوی وی در فراست و کیاست یگانه عصر بوده در مروت و فتوت

اعجوبه هرسه هم کریم جهان بود و هم جواد زمان هم افضل عهد بود و هم اعلم وقت و
احمد حنبل که امام جهان بود و سیصد هزار حدیث یاد داشت بشاگردی وی آمد بروی
اعتراز کردند گفت هرچه یاد داریم او معانی او میداند و آنچه از حقایق آیات و اخبار
او فهم کرده فهم ما بدان نمیرسد وی در خواب بحضرت رسالت مشرف شده پیغامبر
علیه السلام آب دهن خود را در دهن او ریخت فرمود برو که برکت خدای تعالی در تو باد
و هم اندم مرتضی علی را رضی الله عنه در خواب دید امیر انگشتری خود را بیرون کرد و در
انگشت وی در آورد وقتی ده هزار دینار زر را بر وی آوردند گفتند زمین باید خرید تا گور
وی بیرون مکه خیمه زد و آن زر ریخت و هر یکی را از آن مشتی میداد تا هیچ نماند
گویند که هر سالی از روم بهارون مالی بفرستادند یکبار نفرستادند گفتند عالمان
شما با عالمان ما مناظره بکنند اگر عالمان شما غالب آیند بفرستیم هارون با امام گفت
و بر لب دجله اتفاق جمعیت کردند اهل بغداد حاضر آمدند و امام گلیمی بر دوش افگنده
بر کناره دجله رسید گلیم بر آب نهاد و گفت هر کرا با ما بمناظره است اینجا
بیاید و پایی بر آب نهاد و بر گلیم نشست آنجا رسید مرد یکبار تار بر بدیند خبر بملک روم
رسید گفت الحمد لله که او اینجا نیامد و الا در روم نماز نماندی جماعتی با هارون گفتند
که امام قرآن یاد ندارد و چنان بود هارون به امتحان در ماه رمضان التماس کرد
فرمود امام هر روز یک سیپاره یاد کردی و شب در نماز خواندی تا همه قرآن در
تراویح ختم کردی گفته اگر عالمی را بینی بر مقصد و ادیان زند و مشغول آن
گردد بدانکه از وی هیچ نیاید ربیع بن سلیمان گوید شافعی را بخواب
دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت بر کرسی نشانید

در زر و مروارید بر من نثار کرد و هفصد هزار چون دنیا بمن داد الکل فی التذکرة و این
فقیر در سنه تسع و ثمانین و تسعمائه بخواب می بیند که با طلبه در حجره نشسته و از درس
فارغ گشته گفتند که در حجره دیگر امام شافعی نشسته بزیارت ایشان می باید رفت گفتم
بشرط آنکه بگویند که اینم طالب علم ست انگاه بر آمدم دیدم که در حجره نشسته چون مرا
دید برخاست استقبال کرد در آنجا تختی بود من بالای او شدم امام چون بکنار او
رسید هنوز در پائین آن تخت بودند که مصافحه واقع شد بعده بالا بر آمده در برابر فقیر
نشسته می بینم که سر مبارک ایشان برهنه و پاره پاره از موهای سر ایشان رفته
و محاسن ایشان دراز و سفید برنگ شیر و کتف مبارک ایشان نیز برهنه ست و درته
ازاری ار حد از ناف تا زانو لیکن بغایت تنگست که از کشف عورت ملاحظه میشود
و در روی ایشان نوری طالع ست و صفائی ساطع که من در آنحیران ماندم و در جمال
ایشان گم گشته ام بعده بسوی فقیر توجه نموده اند فرمودند که من هیچ جا از امام اعظم هستم
در آن بخاطر افتاد که مقصود ایشان اینست که من نیز از معتقدان ایشان هستم مرا نیز در
فاتحه یاد آرید قبل ازین نام ایشان نمی بردم بعده دستاری آوردند بر سر ایشان نهادند
بیدار گشتم و این فقیر را مهمی بود صعب هماندم بکفایت رسید بعده توفیق بجمع این
مجموعه یافتم تولد او در سنه یکصد و پنجاه بود روز فوت امام و زنده ماند پنجاه و چهار
سال روز جمعه سنه اربع و مائتین وفات کرد و در مصر مدفون شد کما فی السراجیه و
علم را از مسلم بن خالد و سفیان بن عیینه گرفته و یارانیکه از و علم گرفته اند امام احمد بن
حنبل و زعفرانی و کرابیسی و ابو ثور و مزنی و بویطی و حرمله و ربیعان قاله الیافعی **ذکر**
محمد بن عبدالله بن المثنی ابن انس بن مالک الانصاری رضی الله تعالی عنهم

ولي القضاء بالبصرة في ايام الرشيد ولد في سنة ثمان عشرة
ومائة وكان من اصحاب محمد خاصة وقيل كان من اصحاب زفر
وابي يوسف روى عنه البخاري في الصحيح وروى له الائمة
الستة في كتبهم ووثقه ابن معين مات سنة خمس عشرة ومائتين

ذكر الامام شداد بن الحكيم القاضي روى عن زفر وهو شيخ
احمد بن عمران استاذ الطحاوي وكان من اصحاب الرأي بعثت
اليه امرأته تشكو على ايدي خادم وابطأ الخادم في الرجوع فاتهمته
فقال شداد لم يكن بيننا شيء فطال الكلام بينهما الى ان قال
لها شداد اتعلمين الغيب فقالت نعم فوقع في قلب شداد شيء
فكتب الى محمد بن الحسن فاجاب بتجديد النكاح فانها كفرت
مات في اخر سنة عشر ومائتين وكان معاصر الخلف بن
ايوب وروى هذه الواقعة عنه كما في الطبقات گويند كه او را قضاء بلخ
عرض كردند ابا آورد وبعد از مدتى خود طلبيد او را ملامت كردند گفت در آن وقت غير از
من كسان بودند كه صلاحيت قضا داشتند واكنون نمانده ترسيدم كه مبادا مواخذه شوم
كما في الملتقط وابو عاصم ضحاك ملقب بنبيل بعد از امام اعظم ملازمت او كرد وفقه از او
گرفت وبفضيل عياض آموخت كما في المختار **ذكر** سلالة السادات ومجمع كرامات
ابو الحسن علي الرضا بن موسى الكاظم وى گفته للفتيان ثلاث علامات وفاء بلا خلف
ومدح بلا جود وعطاء بلا سؤال كما في الكشف تولد او در سنه ثلث
وخمسين ومائة بوده وفات او در سنه ثلث ومائتين كما في فصل الخطاب **ذكر**

طلب وقت وعهد مصرا بو محفوظ شیخ معروف کرخی کما فی الصوفیه وی از موالی علی بن موسی بود در ریاضت و کرامت او بسیار ست و در مقام قرب و شوق بغایت بوده پدرش ترسا بود و چون او را به معلم فرستاد استاد گفت بگو ثالث ثلاثه گفت لا بل هو الله الواحد هر چند که او را گفت فایده نکرد و از آنجا گریخت نزد امام علی مسلمان شد روزی بخانه آمد گفتند بر کدام دینی گفت بر دین محمد علیه السلام پدر و مادر او مسلمان شد آنگاه بر امام داود نشست و در ریاضت کشید وقتی صایم بود ببازار گذشت سقائی گفت خدای رحمت کند بر کسیکه این شربت خورد و آنرا گرفت و بخورد گفتند تو روزه داشتی گفت بدعای سقا رغبت کردم بعد از وفات او را در خواب دیدند زیر عرش واله و مدهوش و از حق تعالی ندا میرسد بملائکه که این کیست گفتند خداوندا تو دانا تری فرمان آمد که این معروف است از دوستی ما واله شده است جز بدیدار ما بهوش نمی آید کما فی التذکره توفی فی سنة مائتین **ذکر** الامام محمد بن شجاع البلخی ابو عبد الله فقیه العراق وشیخ الحنفیة والمقدم فی الفقه والحدیث وقراءة القرآن مع الورع والعبادة مات فجاءة فی سنة ست وستین ومائتین ساجدا فی صلوة العصر وله نحو من تسعین سنة وکان صاحب التصانیف ورد علی الترمذی وروی عن وکیع له کتاب المناسک فی نیف وستین جزء کبار ورقاقا وکتاب تصحیح الآثار وکتاب النوادر وکتاب الرد علی المشبهة **مناقب ذکر** اسحاق بن البهلول حافظ محدث کبیر مولده بالانبار سنة اربع وستین ومائة حمل

جلد ثانی

الفقه عن الحسن ابن زياد وعن الهيثم بن موسى صاحب ابي

سمع اباه وسفيان ابن عيينة ووكيع ابن الجراح واسمعيل بن

علية في جمع عظيم قال الخطيب صنف كتابا في الفقه سماه المتضاد

وكتابا في القراءة وصنف المسند مات سنة اثنين وخمسين

ومائتين **مناقب ذكر** عيسى بن يوسف الكوفي سمع

الاعمش ومالك بن انس امر له المامون بعشرة الاف درهم

فردها فظن انه استقلها فامر له بعشرة الاف اخرى فقال عيسى

ولا اهليلجة ولا شربة ماء على حديث رسول الله عليه السلام

مات سنة سبع وثمانين ومائة وقد غزا خمسا واربعين غزوة وحج

خمسا واربعين حجة وسمى له الشيخان الكل في الطبقات **ذكر**

احوال ابو الفيض شيخ ذو النون ثوبان بن ابراهيم المصري وى مذهب مالك

داشت ومؤطا از وى سماع داشت وفقيه بود امام وقت يگانه روزگار بود وى

سر اين طايفه است از دنيا برفت در سنه خمس واربعين ومائتين چون جنازه وى

مى بردند گروهى مرغان بر سر جنازه وى پر در هم بافتند چنانچه همه خلق را بسايه

بپوشيدند روز ديگر بر سر قبر نوشته يافتند چنانكه بخط آدميان نمى ماند ذو النون

حبيب الله من الشوق قتيل الله هرگاه آن نوشته را تراشيدندى باز آن نوشته را

يافتندى كما في التذكرة آن شب كه از دنيا برفت هفتاد كس پيغمبر را بخواب ديدند كه

دوست خدا ذو النون خواست آمد من باستقبال وى آمدم كما في الكشف

ذكر حفص بن غياث ويحيى بن زكريا ويحيى بن سعيد وعبد الله بن

۲۵۱

إدريس تلامذة الامام إمام المحدثين في عصره المعظم المبجل في دهره إمام السنة والجماعة أبو محمد أحمد بن حنبل الشيباني كما في الطبقات كان يحفظ ألف ألف حديث أخذ عنه الحديث الإمام محمد بن إسمعيل البخاري ومسلم بن حجاج النيسابوري وروى أبو بكر المروزي وسليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني وتوفي ضحى نهار الجمعة لثنتي عشرة ليلة خلت من ربيع الأول سنة إحدى وأربعين ومائتين وحزر من حضر جنازته من الرجال كانوا ثمانمائة ألف ومن النساء كن ستين ألفا وقيل أنه أسلم يوم مات عشرون ألفا من اليهود والنصارى والمجوس كما قاله اليافعي چون در بغداد معتزله غلبه کردند و گفتند او را تکلیف باید کرد تا قرآن را مخلوق گوید پیر و ضعیف بود و دستهایش بر عقابین کشیدند و هزار تازیانه بزدند تا قرآن را مخلوق گوید نگفت و اندر آن میان بند ازارش بگشاد و دستهایش بسته بود دستهای دیگر پدید آمد و بند ازارش ببست چون این برهان دیدند بگذاشتند تا از آن جراحت بمرد پرسید ما الاخلاص قال هو الخلاص من آفات الأعمال ما التوكل قال الثقة بالله ما الرضا قال تسليم الأمور إلى الله ما المحبة گفت این از بشر حافی بپرس که تا وی زنده است من نگویم کما فی الکشف وی صاحب فراست و مستجاب الدعوت بود او را پسری داشت صالح نام صائم الدهر و قائم الليل یکسال در صفاهان قاضی شد و در آن شهادت و سلعت بیش نخفتی و بر در سرا خانه کرده بود پی در روز و شب آنجا نشستی تا بباید که شب کسی را مهمی بود و در بسته یابد بگردد و برای خمیر خمیرمایه از خانه

صالح گرفتند چون نانرا پیش احمد آوردند گفت این نانرا چه بوده است گفتند خمیر نانرا از آن صالح ست گفته او یکسال قضا کرد این نان مرا نشاید گفتند چکنیم گفت تا درویشی بدر آید گو بگوید که خمیر از صالح ست و آرد از احمد حنبل چهل روز در خانه بود و هیچ سایلی بر در نیاید که آنرا قبول کند انگاه بدجله انداختند پرسید گفتند بدجله انداختند احمد پیش از این ماهی دجله نخورد و هی شاگردی داشت قدیم او را مهجور کرد بسبب آنکه در خانه بگل بندید گفت یکیا خشت از شاه راه مسلمانان گرفتی ترا نشاید علم آموختن و امام چون وفات کرد و جنازه او برداشتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند زنارها می انداختند و میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله یکی امام را بخواب دید گفت مرا بیامرزید و تاج کرامت بر سر من نهاد و نعلین عزت در پای من کرد و گفت ای احمد این برای آنست که گفتی که قرآن نامخلوق ست پس فرمود که بخوان مرا آن دعاها که بتو رسیده بود کما فی التذکرة **ذکر** احوال الامام الشیخ الجلیل المکرم العالم بالله ابو عبد الرحمن حاتم ابن اسمعیل الزاهد الاصم من اهل بلخ صحب شقیق البلخی له فی التوکل شان عجیب وکان بینه وبین عصام البلخی الامام مناظرات اهدی عصام الی حاتم مرة شیئا فقیل لم قبلته فقال وجدت فی اخذه ذلی وعزة وفی رده عزی فاخترت عزه علی عزی وذلی علی ذله مات سنة سبع وثلثین ومائتین کما فی الطبقات وی حرمه الله احوال خود از ابتدا تا انتها یکقدم خلاف نهاده بود تا جنید گفت صدیق زمانا حاتم الاصم ست کما فی الکشف یکی او را دعوت کرد گفت مرا عادت نیست وی الحاح بسیار کرد گفت

ایم ولی بسه شرط آنجا نشینیم که خواهیم و آن خوریم که خواهیم و آن کنی که گوییم پس آمد
و بصف نعال نشست گفتند این جای شماست گفت شرط کرده ام چون سفره
نهادند وی نان جوین نانخورش آمیز برکشید گفت ازین طعام بخور گفت شرط کرده ام چون
فارغ شدند گفت آن سه پایه در آتش نه تا سرخ شود همچنان کرد حاتم برخاست
و پای برو نهاد و گفت نان جوین خورده ام و بگذشت و گفت اگر رسیده اید که صراط حق است
و از هر چه کرده باشند بر آن پرسیده شود انگارید که این سه پایه صراط است پای بنهید
و حساب طعام امروزه بمن دهید گفتند ما را طاقت این نباشد گفت پس فردا چون
طاقت خواهید داشت قوله تعالی ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ دعوت
بر همه تمام شد کما فی التذکرة وی یکبار نزد ابراهیم بن یوسف فقیه در آمد وی بحاتم
گفت وصیتی کن مرا گفت ترا بسه چیز امر می کنم بمال و علم و دنیا پس سعی کن تا خود را
بمال و علم از دنیا برهانی کما فی الملتقط

ذکر احوال نُعَيْمِ بْنِ حَمَّادٍ الْمَشْهُورِ

بِالْخُزَاعِيِّ اِمَامُ الْمُحَدِّثِيْنَ اَبُوْ عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ اِسْمٰعِيْلَ الْبُخَارِيُّ
كَمَا فِي الطَّبَقَاتِ وَهُوَ صَاحِبُ الصَّحِيْحِ اَخْرَجَهُ مِنْ سِتِّمِائَةِ
اَلْفِ حَدِيْثٍ وَقَالَ مَا وَضَعْتُ فِيْ كِتَابِيْ حَدِيْثًا اِلَّا اغْتَسَلْتُ قَبْلَ
ذٰلِكَ وَصَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ بِسِتَّ عَشَرَةَ سَنَةً وُلِدَ سَنَةَ اَرْبَعٍ وَتِسْعِيْنَ
وَمِائَةٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِثَلٰثَ عَشَرَةَ خَلَتْ مِنَ الشَّوَّالِ وَتُوُفِّيَ سَنَةَ
سِتٍّ وَخَمْسِيْنَ وَمِائَتَيْنِ لَيْلَةَ عِيْدِ الْفِطْرِ عِنْدَ صَلٰوةِ الْعِشَاءِ وَدُفِنَ
بَعْدَ الظُّهْرِ قَالَهُ الْيَافِعِيُّ گویند که از قبر ایشان خوشبوی رو مشک ظاهر شد و روزها
تا دیر خلق متحیر شد کما فی فصل الخطاب وَهُوَ شَيْخُ اَبِيْ عِيْسٰى مُحَمَّدِ بْنِ

سورة السلمي الترمذي صاحب الشمائل النبوية ومات سنة
تسع وسبعين ومائتين أخذ البخاري والامام مسلم وابن الحجاج النيسابوري
من احمد حنبل وهو ايضا صاحب الصحيح اخرجه من ثلث مائة
الف حديث مات في سنة إحدى وستين ومات فيها الشيخ الكبير
ابو يزيد المسمى بطيفور بن عيسى البسطامي كما قال اليافعي
هذا مما ذكر في مناقب بعض تلامذة اصحاب الامام الاعظم
والمجتهد السابق المعظم ابي حنيفة نعمان بن ثابت الكوفي رضي
الله تعالى عنهم والآن اذكر بعض مناقب المشاهير من اصحابهم
المجتهدين في مذهبه والعلماء العاملين على مشربه الذين في
شأنهم علماء امتي كانبياء بني اسرائيل اولئك الذين هدى
الله فبهداهم اقتده **ذكر احوال الامام** احمد بن اسحق
ابو بكر الجوزجاني استاذ ابي نصر احمد بن العياض **ذكر الامام**
احمد بن محمد بن عيسى ابو العباس البرتي الفقيه الحافظ من
طبقة احمد بن عمران استاذ الطحاوي يروي كتب محمد بن الحسن
عن ابي سليمان الجوزجاني روى عنه يحيى بن ضبلعة قال الخطيب
كان ثقة حجة يذكر بالصلاح والعبادة وكان من اصحاب القاضي
يحيى بن اكثم كان اليه احد جانبي بغداد والآخرى الى اسمعيل
بن عيادة حتى مات سنة ثمانين ومائتين **مناقب**
محمد بن سلمة الفقيه ابو عبد الله تفقه على ابي سليمان الجوزجاني

وتفقه علیه ابو بکر محمد الاسکاف فمات سنة سبع وسبعین
ومائتین وهو ابن سبع وثمانین سنة وتفقه ایضا علی شداد
بن حکیم روی عن زفر وهو شیخ احمد بن عمران استاذ الطحاوی
قیل لمحمد بن سلمه کیف لم یاخذ العلم عن علی الرازی فقال لکثرت
ما وجدت فی منزله من الملاهی الکل من الطبقات وقد
تلمذ علی محمد بن شجاع ببغداد ومکث عنده سبع سنین فلما
استاذن قال له دخلت خراسان وسالت من مسئلة کذا
فکیف جوابك عنها فتحیر ثم مکث بعده سبع سنین اخری
عنده ثم رجع وی گفته مخوان این علم را مگر از کسیکه دکان خود را ضایع کند
ودبستان خود را ضایع سازد واگر اقرب ہی بمیرد بجنازه او نرود وحکمیت که ابو نصر
بن سلام بعبادت او رفت قبل از موت بیکرد ووصیت خواست فرمود که وصیت
میکنم شما را البته چیزی باز را از اہل قبله باز دارید اگرچه بد کنند وبدرہای سلاطین مروید
ونفقه را لازم گیرید اگر دنیا میخواہید خدا وآخرت نمی یابید واگر خدای وآخرت میخواہید
می یابید وخدا نیز بشما راضی خواہد بود کما فی التتمیة گویند که امام با شیخ جنید بغداد
ملاقات افتاد گفت شنیدم از احوال واعمال تو ومیدانی که دنیا فانیست وشیطان ای
مسلمانان دشمن جانی ست وامید نداری که جنت جای مسلمانان ست تا ئل تفلح
ونشنیده که وعده منه تعالی بدخول او مومنان است بعمل صالح ونظر نمیکنی در احوال
مخلوقات رحمان ونمی ہنی از وسوسات شیطان وفہم نکردی با مورات قرآن و
شکر نکردی خدا را که ترا گردانید از امت محمد صاحب قرآن بکدام سبب نومید میشوی

گفتند محمد بن سلمه را چرا علم فرا نگرفت از علی رازی پس گفت از جہت کثرت ملاہی که در خانه وی بود [illegible]

از زمان وبکدام چیز میکنی عمل شیطان وبکدام عمل میخواهی تمام جنان وبکدام چیز
بازگشتی از ادیان وبکدام چیز فراموش کردی ایمان واسلام وبکدام امام فتح
رخصت حل حرام جنید عرض کرد که بکدام عمل منهی عیب میکنی بفرما تا بازگردم
گفت حاضر میشوی در مجلس رقص وشعر ودف یا مجلس سماع میشود واورا
حلال میدانند واو حرام کرده صاحب شرع باکلیه اصل وفرع بازگرد ازین حرام
تا بعث کند خدای تعالی ترا از اهل اسلام جنید گفت یا استاذی وشیخی والله
الطالب لغالب لملک المهالک رجعت عنها ادع لی حتی یغفر
لی الله تعالی کما فی الحمادیه **ذکر مناقب** الامام الفقیه
نصیر بن یحیی البلخی المدعو بشادان تفقه علی الجوزجانی روی عنه
ابو غیاث البلخی مات سنة سبع وستین ومائتین **ذکر**
احوال احمد بن ابی عمران موسی بن عیسی ابو جعفر الفقیه
البغدادی نزیل مصر استاذ ابی جعفر الطحاوی وتفقه علی قاضی
القضاة محمد بن سماعة وعلی بشر ابن الولید وحدث بمصر عن
علی بن عاصم وشعیب بن سلیمان الواسطین وعلی بن الجعد و
محمد بن الصباح کان مکینا فی العلم حسن الدرایة بالوان من العلم
وکان ضریرا النظر وحدث بحدیث کثیر من حفظه وکان ثقة
وکان قدموا به الی مصر مع ایوب صاحب خراج مصر فاقام بها
وصنف کتابا یقال له الحج والمشهور انه من تصنیف عیسی بن ابان
وقد ذکر فی ترجمة فرخ مولی القاضی ابی یوسف انه تفقه علیه

أحمد بن أبي عمران المذكور **ذكر مناقب** بكار بن قتيبة بن أسد
البصري الفقيه قاضي مصر مولده بالبصرة سنة اثنتين وثمانين
تفقه على يحيى بن هلال الرازي من أصحاب أبي يوسف وزفر وأخذ
عنه علم الشروط روى عنه الطحاوي وكان من تفقه أهل زمانه
صنف الشروط وكتاب المحاضر والسجلات والوثائق مات سنة
سبعين ومائتين بمصر وقبره مشهور يزار ويتبرك يقال إن الدعاء
مستجاب عند قبره ومات في الليل ولم يدفن إلى ما بعد العصر لكثرة
الزحام وصلى عليه محمد بن الحسن الفقيه ابن أخيه **ذكر مناقب**
أحوال الإمام الفقيه أبو علي الدقاق كان إماما على الإطلاق تفقه
عليه أبو سعيد البردعي وأنه عبد الله بن أبي حفص الإمام بن الإمام
الفقيه المشهور بأبي حفص الصغير تفقه عليه الإمام أبو بكر محمد بن الفضل
البخاري الكل في الطبقات والآن أذكر مشاهير تلامذة هؤلاء الكبراء
وسادات أصحابهم من أجلة العلماء **ذكر** الإمام أحمد بن عياض الأنصاري
الفقيه السمرقندي أبو نصر العياضي وتفقه عليه جماعة منهم أبو بكر و
أبو أحمد بأبناء أسره الكفرة فقتلوه صبرا في ديار الترك ولم يكن أحد
يضاهيه ويقابله في البلاد بعلمه وورعه وكياسته وجلادته وشهامته
إلى أن شهد نور الله ضريحه حكي أنه لما استشهد خلف أربعين
من أصحابه كانوا من أقران أبي منصور الماتريدي كما في الطبقات

كه ابو نصر اسیر کرد ... مشایخ و علما که هر جمعه سوار شوند با سواق و جز آن ... رسیده

ـــــ در وقت شام ... مشهور است زیارت کرده میشود ... نزدیک قبر او ... در شب و دفن کرده نشد بعد عصر از جهت ازدحام مردم ... محمد بن حسن فقیه برادرزاده او

جلد ثانی

لغت تا خلق را نهار آن جمع نمیند و طمع نکند سلطان در جور و نه مستبد جان در آنها رهو المال

ذکر احوال الامام محمد بن احمد ابو بکر الاسکاف البلخی امام کبیر جلیل استاذ ابی جعفر الفقیه الهندوانی وبه انتفع وعلیه تخرج مات سنة اربع وثلثین وثلثمائة کما فی الطبقات وی سی سال وزه [?] داشت چون وقت نزع آمد بار و مینه تر آب کرده پیش دهان او بردند از آن ابا نمود [?] و بروزه فوت کما فی النفحات

ذکر ابی القاسم صفار حجة الحق علی الخلق الشیخ ابو القاسم الصفار البلخی تفقه علیه جماعة منهم احمد بن الحسین المروزی نقل عنه الفقیه ابو جعفر الهندوانی فی طبقة الکرخی والصفاریة تنبت علما مات سنة اثنتین وثلثین وثلثمائة کما فی الطبقات وکان یبیع اوانی الصفر فی السوق وکان تلامیذه یقرؤن الاسباق فی حانوته وکان لو حضر مشتر قام بنفسه واراه الاناء وکان یمنع تلامیذه عن الاعانة فیه وکان یقول لانی ان فعلت ذلک عودت نفسی فی اموال الناس فاقول من یحتنی [?] طیف دانی [?] تعلمت العلم بجهد فلا ادخل النار بسببه کما فی الحاوی

مناقب الفقیه الامام احمد بن محمد بن سلامة الازدی المصری ابو جعفر الطحاوی الامام الحافظ الحنفی انتهت الیه ریاسة الحنفیة بمصر وکان ثقة فقیها اماما صاحب شرح الآثار واختلاف العلماء ولد سنة تسع وعشرین ومات سنة احدی وعشرین وثلثمائة صحب خاله المزنی تلمیذ الشافعی وتفقه علیه ثم ترک مذهبه فانه کان یقرء علیه فجاء فی حدیثه ان الحامل اذا ماتت وفی بطنها جنین

حتى لا يشق بطنها عند الشافعي خلافا لابي حنيفة فلما سمع الطحاوي
قام بين يدي المزني وقال لا اتبع رجلا لا يبالي بهلاك مثلي
لان الطحاوي كان اخرج من بطن امه بعد موتها بالشق فقال
المزني والله لا يصير فقيها فلما بلغ الطحاوي من فضله تعالى في
علم الفقه والحديث ما بلغ كان يقول لو كان خالي حيا لحنث
وتفقه بمصر على ابي جعفر احمد بن ابي عمران وخرج الى الشام سنة
ثمان وستين ومائتين فلقي بها قاضي القضاة ابا خازم عبد
الحميد بن جعفر فتفقه عليه وسمع ايضا من ابيه محمد بن سلامة
وتفقه عليه ابو بكر احمد بن محمد بن منصور الدامغاني وغيره
وصنف الكتب فمن ذلك احكام القرآن في نيف وعشرين جزءا
ومعاني الآثار وهو اول تصانيفه وبيان مشكل الآثار وهو
آخر تصانيفه واختصرهما ابن رشد المالكي والمختصر في الفقه
واولع الناس بشرحه فعليه عدة شروح وشرح الجامع الكبير
والجامع الصغير وله الشروط الكبير والشروط الصغير والشروط الاوسط
وله كتاب نقض كتاب المدلسين على الكرابيسي والمختصر الكبير
والمختصر الصغير وله تاريخ كبير وله مجلد في مناقب ابي حنيفة رضي
الله عنه وله في القراءة الف ورقة حكاه القاضي الاياضي في الامالي
والنوادر الفقهية في عشرة اجزاء والنوادر في الحكايات في نيف
وعشرين جزءا وله كتاب في حكم اراضي مكة المشرفة وقسمة الفيء

والغنائم وله الرد على عيسى بن ابان وكتابه الذي سماه خطأ الكتب وله الرد على ابي عبيد فيما اخطأ فيه في كتاب النسبة وله اختلاف الروايات على مذهب الكوفيين مناقب واحوال الامام احمد بن الحسين ابو سعيد البردعي احد الفقهاء الكبار واحد المتقدمين من مشايخنا تفقه على ابي علي الدقاق وعلى الامام ابي الحسن علي ابن موسى بن نصر وتفقه عليه ابو الحسن الكرخي وابو طاهر الدباس القاضي وابو عمرو الطبري وذكر انه دخل بغداد حاجا فوقف على داود بن علي صاحب الظاهر وكان يكلم رجلا من اصحاب ابي حنيفة وقد ضعف في مذهب الحنفي فجلس فسأله عن بيع امهات الاولاد فقال يجوز فقال له لم قال لان اجمعنا على جواز بيعهن قبل العلوق فلا نزول عن هذا الاجماع فقال له اجمعنا بعد العلوق قبل وضع الحمل انه لا يجوز بيعها فيجب ان نتمسك بهذا الاجماع ولا نزول منه الا باجماع مثله فانقطع داود وقال ننظر في هذا وقام ابو سعيد فعزم على القعود ببغداد للتدريس لما راى من غلبة اصحاب الظاهر فلما كان بعد موت راى في المنام كان قائلا يقول فاما الزبد فيذهب جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض فانتبه بدق الباب فاذا قائل يقول قد مات داود بن علي صاحب المذهب فان اردت ان تصلي عليه فاحضر واقام ابو سعيد ببغداد

سنین کثیرة ببلاد ریس ثم خرج الی الحج فقتل فی وقعة القرامطة مع الحاج
سنة سبع عشرة وثلثمائة مناقب الامام ابو بکر محمد بن الفضل
البخاری شیخ الاسلام الکل فی الطبقات چون اجازت فتوی بخواجه ابو بکر
ببلخ رسید ونزدیک فقیه ابو جعفر هندوانی آوردند گفت وی بسی حفظ ندارد از کجا
ست که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم حال او را ببینم چون ببخارا آمد
بخانه خواجه فرود آمد شب خواجه بخواب رفت و بمطالعه مشغول بود همین که خواب آمدی برخاستی
طهارت ساختی باز مشغول شدی چون روز شد فقیه گفت که حق است که این کودک را
اجازت فتوی داده اند کما فی طهارة المسعودی و یرا چون مهمانی آمدی صحنک برگرفتی
و در زمستان بر روی و تابستان زیر پیش وی می نهادی و گفتی که چهل سال است که من به سبب خود حرام
نگرفته ام و براهی بحرام نرفته ام و حرام نخورده ام هر که خواهد که چنین کرامت یابد چنانچه من کرده ام
بکند گویند که چون ابوبکر اسحق بخاری کلابادی صاحب تعرف فی التصوف وفات یافت
او را در گورستانی نهادند صد هزار مار و کژدم از آن مقبره برآمد و در گورستان دیگر در آمد
امام گفت که هیچ دهشت که بلا از خود دور کند و بدیگران دهد چون من بمیرم مرا درین
گورستان بنهید تا عجایب ببینید چون امام وفات یافت او را در آن مقبره نهادند صد
هزاران مار و کژدم از آن گورستان برآمدند و در راه بمردند کما فی حیرة الفقه وصلی
علیه احمد بن محمد سنة ست وسبعین وثلثمائة وهو ابن ثلث و
ستین سنة ذکره فی الطبقات فی ترجمة هذا وانا اذکر ههنا
بعض مشاهیر اصحابه الاجلاء من العلماء والصلحاء فمن تلامذته
الامام ابی نصر العیاض علامة الوری علم الهدی حجة الله علی الخلق

سالهای بسیار بادار پس از آنکی برآمد بسرای حج پس قتل کرده شد در وقعة القرامطه با حاج در سال سیصد و هفده ٣١٧

جلد ثانی

ائمة الهدى منهم امام الجليل والولي الحفيل الشيخ الناقد المحقق
والامام الحنفية المدقق الشيخ محمد بن محمود ابي منصور الماتريدي
رئيس الحنفية اليه انتهت رياستهم كان من كبار العلماء تخرج
بابي نصر العياضي كان يقال له امام الهدى له كتاب التوحيد وكتاب
المقالات وكتاب رد اوائل الادلة للكعبي وكتاب بيان وهم المعتزلة
وكتاب تاويلات القران وهو كتاب لا يوازيه فيه كتاب بل
لا يدانيه شيء من تصانيف من سبقه في ذلك الفن وكتب شتى
مات سنة ثلث وثلثين وثلثمائة بعد وفات ابي الحسن الاشعري
بقليل وقبره بسمرقند كذا وجدته بخط شيخنا ابي الحسن علي الحنفي
الكل في الطبقات گویند که در زمان شیخ پادشاهی بود که بسیار ستم میکرد خلق را
به تیغ ظلم وجفا مجروح میساخت جماعه از رعایا شکایت او را بحضرت بردند شیخ در
خانه نبود اهل بیت بگمان آنکه مهمانند بایشان درشتی نمود وسخنان ناسزا گفت چون
معلوم کردند که شیخ در باغست آنجا رفتند دیدند که شیخ کلندی در دست دارد وباصلاح او
شغل دارد وی چون ایشانرا دید گفت که سگ خانه شمارا گزیده باشد آنگاه بباغ درآمد
ودر بستان طبق زردآلو تازه پیش شان آورد چون این کرامت دیدند پرسیدند
فرمود که من باین دست بد است گناهی نکرده ام هرچه
با وی ظلم میایم آنگاه کمانی از گیاه ساخت وتیری
از خاشاک وبجانب آن ظالم انداخت ایشان
دریافتند که او مقتول شد تاریخ نوشتند وهمچنان بود

بعده شیخ تازه شلغم برداشت و بخانه آمد تا برای ایشان آشتی سازد اهل خانه بکمال درشتی در پیش آمد آخر چون دید که ناچار است گفت برو آتش کن رفت تا آتش کند هوا بغایت سرد بود و هیزم تر آتش در نمیگرفت زن برخاست و چند لگد بر شیخ زد گویند که شش لگد بود بهر لگدی حجابی مرتفع میشد شیخ آرزو برد که کاش یکی دیگر زدی تا حجاب مرتفع شدی گویند که حجاب هفتم بعد از دیری بمجاهده بسیار برخاست هکذا سمعت گویند که خواجه از دنیا میرفت هفتاد بار او را حاجت شد هر بار که رفتی طهارت ساختی گفتند ای بزرگوار این چه رنج ست که بر تن خود نهاده گفت همانا که امشب از دنیا بخواهم رفتن باری با طهارت باشم که رسول علیه السلام فرموده " هر که با طهارت باشد مومن و بی طهارت باشد منافق با میدان وعده ترسم و از بیم این وعید طهارت میکنم بعد از وفات یکی امام را بخواب دید که هفتاد براق استانیده اند از براقی ببراقی ـــ سوار میشود وی ازین پیر سید فرمود که این جزا آن طهارت که دوش ساخته ام هر طهارتی را براقی یافته ام اما جزا اعمال در پیش است هنوز بمن نرسیده

کما فی الصفوة الرغیب ؎ والشیخ الامام هو ابو الحسن علی ابن اسمعیل الاشعری توفی سنة ثلثین وثلثمائة وقیل بعدها وکان مجدد السنة علی راس ثلثمائة اما علی راس المائتین کان الامام الشافعی وعلی راس المائة عمر ابن عبد العزیز قاله الشافعی وکان صاحب الاصول ینسب الیه الطائفة الاشعریة وابو بکر الباقلانی ناصر مذهبه قال مسعود بن شیبة کان حنفی المذهب معتزلی الکلام لانه کان ربیب ابی علی الجبائی ثم فارقه بشیء جری بینهما

الى ابن كلاب واتخذ مذهبا لنفسه ورد على المعتزلة والتام
اليه جماعة كالباقلانى وابن فورك وهم رؤساء الاشاعرة
وعنهم انتشر مذهبه ولد سنة ستين ومائتين ومات سنة
نيف وثلثين وثلثمائة ذكر ابو احمد بن ابى نصر العياض
قال الحكيم ابو القاسم السمرقندي ما خرج من خراسان
وما وراء النهر منذ مائة سنة مثل الفقيه ابى جعفر
بن العياض علما وفقها ولسانا وكذا اخوه ابو بكر محمد بن
احمد ابن العياض مات سنة احدى وستين وثلثمائة اليه
انتهى علم الحساب قال الضميرى كان عضد الدولة اخرجه
مع جماعة من الفقهاء الى بخارا فى رسالة يحدثنى اسماعيل
الزاهد قال رأيت ابا بكر محمد بن الفضل وقد حمل اليه جزءا
وفيه مشكلات الكتب فاملا ابو بكر من ساعته فقيل ان
الفضل من الله وقال ما ظننت ان على وجه الارض مثلك
وتفقه على ابى احمد محمد ابن الفقيه وابو سلمة وصاحب وكتبه
جمل اصول الدين الكل فى الطبقات گويند كه ابو بكر بدر مى آمد در ربيع
از سمرقند با تلاميذ برباط عسكرى روزى در آن رباط ديد كه جوانان خمر ميخورند در دل
او گذشت كه ايشان نشكستند و برويت من متفرق نشدند اسب ايشان
ايشان سيوف و سكاكين بروى كشيدند ... نيت خالص كرده
همه بگريختند كما فى المختصر مناقب الامام الشيخ الزاهد الفقيه عصر

وفيه ذكر الفقيه محمد بن عبد الله بن محمد ابي جعفر الهندواني
امام كبير من اهل بلخ كان من براعته في الفقه يقال له ابو حنيفة
الصغير تفقه على ابي بكر الاعمش تلميذ ابي بكر الاسكاف حدث
ببلخ وما وراء النهر وافتى المشكلات وشرح المعضلات وكان شيخ
تلك الديار في زمانه مات ببخارا سنة اثنتين وستين وثلثمائة
كما في الطبقات ومرآة الجنان ثم حمل الى بلخ كما في الملتقط وفي
رواية تفقه على الفقيه علي بن احمد الفارسي تلميذ الامام نصير
بن يحيى كما في اول المضمرات وكان اذا صلى صلوة الغداة في
كل يوم دخل بيته ثم يخرج بعد ذلك الى اصحابه فلما ماتت
لم يدخل بيته بعد ذلك بعد الصلوة فسئل عن ذلك فقال كنت
ادخل كل يوم واقبل قدم امي لقوله عليه السلام ان الجنة تحت
اقدام الامهات فلما ماتت تركت ذكره في الحاوي وكان اذا دخل
تقول لامه اريني قدمك وكان يقبل اخمص رجلها وكانت
تقول يا بني ان كنت تفعل هذا لرضائي فاني راضية عنك فيقول
لها انما افعل ذلك لوصية الله تعالى كما قال ووصينا الانسان
بوالديه حسنا كما في المختصر گویند که فقیه با امام کرخی مذاکره شد آنکه مقیمان
در پس مسافر در مسبوق قانه خوانند یا نه امام گفت که چون مسبوق خوانند وفقیه میگفت که چون لاحقان
امام گفت که شاگردان در مذاکره رجوع باستاذ کنند و استاذان بکتاب فقیه خراسان تویی
و امام عراق منم هرچه کتاب گوید بر آن باشیم کتاب آوردند در آن نوشته که خوانند فقیه بود

جلد ثانی

امام گفت کرم دانکتاب یادگار تر باشد گفت باشد ولی چون من مبسوط امام محمد را در
اول نوشته بودند که خوانند آنرا پاک کرده و دو کتاب نوشته که نخوانند فقیه گفت که مسئله روشن
شد امام فقیه را انگشتری داد این فقیه بر نشست و امام همان سکه شنید چون به بازار
بغداد رسید آواز کرد که ای مسلمانان فلان شاگردی کنید تا عز استادی یابید کما فی الترجمة

ذكر الامام احمد بن الحسين بن علي ابو حامد المروزي عرف بابن الطبري
تفقه على ابي الحسن الكرخي ببغداد وعلى ابي القاسم الصفار ببلخ
سمع احمد بن الحسين المروزي وابا العباس احمد بن عبد الرحمن البرغري
وكان كبير القدر فيها عالما صالحا عارفا بمذهب ابي حنيفة قال الخطيب
ما كان احد العباد المجتهدين والعلماء المتقين حافظا للحديث
بصيرا بالآثار وكان متقنا في الحديث والرواية مسكن بخارا وتوفي
سنة سبع وسبعين وثلثمائة **مناقب** الامام الفقيه عبد الله بن
الحسين ابو الحسن الكرخي شيخ الحنفية بالعراق وانتهت اليه رياسة
المذهب ببغداد بعد ابي خازم وابي سعيد البردعي وانتشر
اصحابه وعنه اخذ احمد وابو بكر
الرازي وابو علي الشاشي وابو القاسم
التنوخي وكان قانعا متعففا عابدا
كثير الصوم والصلوة صبورا على الفقر
ولما اصابه الفالج آخر عمره كتب
الى اصحابه ابي سيف الدولة لينفق عليه فعلم

ذلك قبلي وقال اللهم لا تجعل بهذا في الا من حيث عودتني فمات قبل ان تصل اليه صلة سيف الدولة وهي عشرة الاف درهم وكان من تولى القضاء من اصحاب مجرة ولد سنة ستين ومائتين وتوفي ليلة النصف من شعبان سنة اربعين وثلثمائة الكل في الطبقات وكان له طير يانس به واذا اراد ان يشتري من السوق يشتري بنفسه ممن لا يعرفه لئلا يسامح معه لاهل العلم كما في كراهة مختار الفتاوى وكان يمشي في سوق البغداد فينادي الناس يا ابا الحسن تعال واجب عن هذه المسئلة فكان يذهب الى الذي يناديه فيجيبه ثم ينصرف كما في اليتيمة

ذكر ابراهيم ابن اسلم ابو اسحق الشكابي فقيه فاضل تفقه على ابي بكر محمد بن الفضل البخاري وروى الحديث عن ابي عبد الله الرازي وابي محمد بن عبد الله المزني ومات بعد سنة ثلث وعشرين واربعمائة قال قد كنا فرغنا من تعليم الفقه وكنا اهل الصدور في مجلس الامام ابي بكر محمد بن الفضل حتى جاء الفقيه ابو جعفر الهندواني من بلخ فرحنا الامام اليه للمؤانسة وقال ذاكروه بالمشكلات حتى يستانس بكم الفقيه ولا يهيجه الوحدة الوحشة ذكر الامام الفقيه الحسن بن الحسن ابو علي

النسفی القاضی تفقه علی الامام والحلوانی وکان ابو علی
تفقه ایضا علی محمد بن الفضل الکماری الامام العلامة
الکبیر استاذ الامام اسمعیل الزاهد الفقیه البخاری امام
وقته فی الفروع والفقه قدم بغداد حاجا مرارا مات
الکماری به بخارا یوم الجمعة سنة احدی وسبعین و
ثلثمائة وهو ابن ثمانین سنة ومات اسمعیل الزاهد سنة
اثنین واربع مائة ذکر ابو جعفر بن عبد الله الاستروشنی
القاضی الامام الفقیه استاذ ابو زید الدبوسی ثم ذکر هؤلاء
الاعلام من العلماء ولان اذکر بعض تلامذتهم الفضلاء الشیخ
الزاهد اسحاق ابن محمد بن اسمعیل ابو القاسم القاضی الحکیم
الفقیه السمرقندی روی عن عبد الله بن سهل الزاهد وعمرو
بن عاصم المروزی تولی قضاء سمرقند وحمدت سیرته ولقب
بالحکیم لکثرة حکمته وموعظته مات یوم عاشوراء سنة
اثنین واربعین وثلثمائة بسمرقند کما فی الطبقات قالوا فی وصفه
لم یکن نظره من العرش الی الثری الا الی الله تعالی وکان معاملته
مع الخلق طلبا لحظوظهم دون کما فی الطبقات وی گفته
غزوه کند در بین مانه ونماز هی از وفوت شود او محتاج ست بعد غزوه تا جبر
او شود کما فی الیتیمیة ویحکی ان ابا القاسم الحکیم دعا ابا احمد
العیاض الی بیته لیذوق شیئا فلما اتی بیته قال له اذا

توضأ الرجل بماء مرة هل يجد التوضي به ثانيا قال لا لانه انتفع
به مرة فقال فكذلك العلم واذا اخذت منفعة في الدنيا لم توجد
في الآخرة اي انك تعلمت فاخذت الدنيا او لم يأسة ونحوها فاخذ
منفعة العلم في الدنيا فقام احمد ولم يأكل شيئا كما في الحاوي
وى گفته كه چون حق تعالى بهشتيان را بيامرزد و تطهير ظاهر و باطن شان كند
چار گناه بلكه ماند آنگاه حق تعالى شرابى در قدح مختوم بمهرى فرستد و قدح
به پرده در رو نوشته اين هديه رب رحيم بسوى بنده كريم چون بنوشند همه گناهان از
كشند هذا معنى قوله تعالى وسقاهم ربهم شرابا طهورا كما في المحصل
احوال علي بن سعيد ابو الحسن الرستغفني من كبار مشايخ السمرقند
له كتاب ارشاد المهتدي وكتاب الزوائد والفوائد في انواع العلوم
وهو من اصحاب الماتريدي الكبار له ذكر كثير في الفقه والاصول و
الخلاف بينه وبين الماتريدي في المسألة المجتهد اذا اخطأ في اصابة
الحق يكون مخطيا في الاجتهاد عنه ابي منصور وعند ابي الحسن
مصيب في الاجتهاد عند ابي منصور وعند ابي الحسن مصيب في
الاجتهاد على كل حال اصاب الحق او لم يصب وقد روي عن ابي حنيفة
رضي الله عنه وعنهما انه قال كل مجتهد مصيب والحق عند الله
واحد والمصيب في الطلب وان لم اخطأ المطلوب قال
ابو الحسن رأيت الامام الهدى ابا منصور الماتريدي
في المنام فقال يا ابا الحسن الم تر ان الله عز وجل

جلد ثانی

لا تصلی قط فقلت عماذا قال باستماع الاذان واجابة

المؤذن **ذكر الامام** الشيخ الزاهد نصر بن محمد بن ابراهيم

السمرقندي الفقيه ابو الليث السمرقندي المعروف بامام الهدى

وهو الامام الكبير صاحب الاقوال المفيدة والتصانيف

المشهورة توفي ليلة الثلثاء سنة ثلث وسبعين وثلثمائة

وله تفسير القران اربع مجلدات والنوادر في الفقه وخزانة

الفقه في مجلد وتنبيه الغافلين وكتاب البستان كذا

في الطبقات وهو من علماء بلخ كما في اوائل المضمرات

وكان اماما جليلا فاضلا ورعا وكان يحفظ مائة

الف حديث وكان يقرء كتب وكيع وكتب محمد

ابن الحسن وكتب ابن المبارك وامالي ابي يوسف

وغيرها من ظهر قلبه وكان يقول لا يخرج

في كتابي يوم القيمة من البعث شيء وما كذبت منذ

عرفت يميني عن شمالي وما اردت سوءا باحد

مقدار ما يضرب الطائر راسه في الماء ثم يرفع كما

في الحادي گویند که وی یک بار برای تجارت روان شد

در راه قطاع الطریق قافله را تاراج کردند و مالها را بغارت

بردند چون بارها را بکشادند بعضی از آنها را پر از کلوخ

یافتند از اهل قافله استکشاف این معنی نمودند

حوالہ فقیہ کردند مفتیہ گفت کہ این کلوخہا را برای استنجا بار کردہ اند از زمین ملکی غرو تا استنجا بملک غیر واقع نشود چون قطاع ازین معنی واقف گشتند دعدل الشیان ہیتی عظیم افتادہ تائب گشتند وما لہا بصاحب حوال باز دادند کذا سمعت ولکنا نصّ اخر ویقال لہ ابو اللیث والحافظ مقدّم علی ابی اللیث الفقیہ وھو الفرق بینھما وذکر عنہ من اشتغال بالکلام محی اسمہ من العلماء مات اربع وتسعین ومائتین وحکی قاضیخان فی فتاواہ منہ ابی اللیث الحافظ قال کنت افتی ان لا یحل للمعلم ان یاخذ الاجرۃ علی تعلیم القرآن کنت افتی لا ینبغی للعالم ان یدخل علی السلطان وکنت افتی لا ینبغی للمتعلم ان یخرج الی القری فیذکرھم فیجمعون لہ شیئا فرجعت عن ذلک کلہ کما فی الطبقات لما مات ابو اللیث الحافظ لم یفتح اھل سمرقند الحوانیت شھرا فامرھم السلطان بفتح الابواب وکانوا ارادوا ان لا یفتحوھا الی شھرین کما فی الملتقط ذکر الامام احمد بن محمد بن اسحق ابو علی الشاشی سکن بغداد ودرس بھا تفقہ علی الکرخی قال الخطیب صار التدریس بعد الکرخی حصل التدریس لہ حین فلج والفتوی الی ابی بکر الدامغانی وکان یقول ما جاءنا احفظ من ابی علی قال القاضی ابو محمد النعمان حضرت وابا علی الشاشی فی مجلس املائہ وقد جاء ابو جعفر الھند وانی فسلم علیہ

ابو اللیث و حافظ گفتہ بودم کہ فتوی میدادم کہ حلال نیست معلم را کہ بگیرد اجرت بر تعلیم قرآن و بودم کہ فتوی میدادم کہ روا نیست عالم را کہ درآید بر سلطان و بودم کہ فتوی میدادم متعلم را کہ بیرون رود بدیہات پس پند کند ایشان را پس جمع کنند

۲۷۳

قاضیخان در فتاوی خود از حافظ مقدم است ابو اللیث حافظ برای ... و حکایت ابی اللیث فقیہ ...

واحد يمتحنه مسائل الاصول وكان ابو علي عارفا بها فلما فرغ
ابو علي ابا جعفر بشيء من مسائل النوادر فلم يحفظها وكان
ذلك سبب حفظ الهندواني النوادر وقال لابي علي جئتك
زائرا الا متكلما توفي سنة اربع واربعين وثلثمائة وكان ابو بكر
الدامغاني درس على الطحاوي بمصر ثم قدم بغداد ودرس بها
على الكرخي فاقام لها دهرا طويلا يحدث عن الطحاوي ويفتي
وكان اماما في العلم مشارا اليه في الورع والزهادة **ذكر** الامام
محمد بن الحسن ابو عبيد الله المعروف بابن الفقيه ولد سنة اربع و
ثلثمائة تفقه على الكرخي وبلغ في الفقه مبلغا عظيما قال التنوخي
لم ار فيما علمت افضل منه في دين وعلم وفقه وعمل واجتهاد
وورع وكثرة صلوة وقد صحبته فيما كنت اراه اكثر الليل الا
مصليا قائما واكثر النهار الا مقيما بين صلوة ودرس القرآن
او العلم توفي سنة سبع وخمسين وثلثمائة **ذكر** علي ابن محمد
التنوخي ابو القاسم وكان مقدما في العربية والشعر وولي
الحكم فهجره ابو الحسن على عادته وقطع مكاتبته وكان ببلد
بغداد فلما يمكنه الدخول عليه الكل في الطبقات وكان من
اذكياء العالم راوية عارفا بالكلام والنحو وله ديوان شعر
ويقال له انه حفظ ستمائة بيت في يوم وليلة توفي سنة
اثنتين واربعين ثلثمائة قال اليافعي **ذكر** شيخ الحنفية

احمد بن علي ابو بكر الرازي الامام الكبير الشأن المعروف بالجصاص سكن بغداد وعنه
اخذ فقهاؤها واليه انتهت رياسة الاصحاب قال الخطيب هو امام اصحاب
ابي حنيفة في وقته كان مشهوراً بالزهد والدين خوطب في ان يلي
القضاء واعيد عليه فلم يفعل تفقه على ابي سهل الزجاجي صاحب كتاب
الرياضة وتفقه على الكرخي فانتفع به استقر التدريس وانتهت رحلة
اليه وكان على طريقة من تقدمه في الزهد والورع والصيانة تفقه
عليه ابو بكر احمد بن موسى الخوارزمي وابو عبد الله محمد بن يحيى الجرجاني
القدوري وابو الفرج احمد بن محمد بن عمر المعروف بابن المسلمة وابو
جعفر محمد بن احمد النسفي وابو الحسن محمد بن احمد الزعفراني وابو الحسن
محمد بن احمد الكماري وله من المصنفات احكام القرآن وشرح مختصر
الجامع وشرح الجامع لمحمد بن الحسن الحنفي وله كتاب مفيد في اصول
الفقه توفي يوم الاحد سابع ذي الحجة سنة سبعين وثلثمائة عن خمس
وستين سنة وكان الامام ابو سهل المذكور درس على الكرخي و
رجع الى نيسابور ومات بها وكان اذا دخل مجالس النظر تغيرت وجوه
المخالفين لقوة نفسه وحسن جدله **ذكر الامام علي بن
الحسين السغدي** القاضي ابو الحسن الملقب بشيخ الاسلام سكن
بخارا وكان اماما فاضلا فقيها مناظرا سمع الحديث
روى عنه شمس الائمة السرخسي ومن تصانيفه النتف
وشرح السير الكبير كذا في الطبقات وكان تلمذ

لابی الحسن الکرخی ببغداد وکان ابن الخلیفة یقرأ ایضا
فاقترعوا یوما السبق فخرج قرعة علی فقال ابن الخلیفة دعنی
حتی اقرأ علیک فقال له لا تقرأ الا فی نوبتک فقال له اعطیک
کذا کذا دینارا وخلنی فابی علی ذلک وقرأ قبله فلما قام بین یدیه
قال له اصحابه لم لم تاخذ الدنانیر حتی لا یحصل لک الاعراض
جمیعا وجعلوا یستهزؤن ویرمون بالحشیش وکانت له جبة محشوة
من لیف کانت قد تخرقت فقال رجل قد اختار الدراهم علی
خمسین دینارا فواجب علی رعایة حاله فدعاه واکرمه وهیا له
البیت والمطعم والملبس حتی صار ذلک سببا لتعلمه کما فی الیتیمة

ذکر الامام رکن الاسلام عبد العزیز بن احمد بن نصر الحلوانی

الملقب شمس الائمة من اهل البخارا
امام اصحاب ابی حنیفة فی وقته حدث عن ابی عبد الله
البخاری وتفقه علی القاضی ابی علی الحسن النسفی وروی
عنه اصحابه مثل ابی بکر محمد السرخسی وابی محمد النسفی
وابی الفضل بکر محمد بن الزرنجری وعبد الکریم بن ابی
حنیفة الاندکی ومن تصانیفه المبسوط توفی سنة تسع
واربعین واربع مائة کما فی الطبقات خرج الحلوانی الی نواحی
سهل الابوردی لاستقبال خان بخارا وکان یسیر معه فلما
بلغ ارض الغیر دخل فیه واتبعه ودخل معه الحلوانی ولم یدخل الابوردی

فقال الامیر للحلوانی هل ترى كيف شنّع عليك انه يعصى فقال الحلوانی انا ما بلغت سيرته وزهده وورعه ثم لقی الامير ابی وزدری فقال له اترى الحلوانی كيف اجترا على المعصية كم يبال فقال انه بلغ من الفضل ما ليس له اليوم مثل فلعل له تاويلا صحيحا والذی اخترته منتهی علی كما فی اليتيمية گویند کہ چون عیینہ بخاری اقاضی ساختند وامامی کامل بود و ماہر در علم کتاب ی ہر سجلے کہ مینوشت استفتا میکرد از صحت آن امام حلوانی جواب میکرد کہ این صحیح منیت چون ہمینا مدبسیار شد قاضی بر امام آمد درپرسید امام گفت لان مجموعہا فاسد بعدم تفسیر الشهادة وذا الازم حتی یتامل فی صحتها وموافقتها للدعوى قاضی گفت ما سجلات سابقہ را دیدم درہیچ یکے تفسیر شہادت نبود وآنہا بجواب شما واقران شما دہر شہر گشتہ گفت آری اما قبل از تو قاضی امام علی سعدی بود وموافقت دعوی پوشیده بود وقبل از واستاد ما ابوعلی نسفی قاضی بود وعلم این از آن بیشتر بود بنا بر آن فتوی بصحت میدادم وتو وامثال تو ازین قبیلہ نیستند کہ اعتماد بر وقوف شما توانکرد کما فی سجلات المختار **ذکر** الحسن بن عبد الله بن سينا ابو علی الرئيس احد حكماء المسلمين كان ابوه من اهل بلخ وانتقل الى بخارا وولد الرئيس بها ثم انتقل ابو علی فی البلاد واشتغل بالعلوم وكان نادر عصره فی علمه وذكائه وصنف الشفاء وغيره وتلمذ الامام ابی بكر احمد بن عبد الله الزاهد عليه كرامات مشهورة وله شعر جيد ولد فی سنة سبعين وثلثمائة وتوفی سنة ثمان

جلد ثانی

وعشرين واربعمائة كما في الطبقات يختلف الى اسمعيل الزاهد تلميذ محمد بن الفضل البخاري يقرء ويبحث ويناظر في مدة اشتغاله لم ينم ليلة بكمالها ولا اشتغال بالنهار سوى المطالعة واذا اشكلت عليه مسئلة توضأ وقصد المسجد الجامع وصلى ودعا الله تعالى ان يسهلها ولم يكمل ثمان عشرة سنة من عمره الا وقد فرغ من تحصيل العلوم باسرها قاله اليافعي

ذكر احوال القاضي الامام الزاهد ابو زيد الدبوسي عبد الله بن عمر بن عيسى صاحب كتاب الاسرار والتقويم للادلة والامد الاقصى كان من كبار الفقهاء الحنفية ممن يضرب به المثل وهو اول من اخرج علم الخلاف فتوفي ببخارا سنة ثلثين واربعمائة ودفن بقرب الامام ابي بكر طرخان انتهى ذكر هؤلاء الاساتذة الكرام والان اسطر نبذا من تلامذتهم العظام

ذكر الامام محمد بن يحيى بن المهدي ابو عبد الله الجرجاني الفقيه احد الاعلام تفقه عليه ابو الحسن القدوري مات سنة سبع وتسعين وثلثمائة دفن الى جانب قبر ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه

ذكر احمد بن محمد بن عمر ابو الفرج المعروف بابن مسلمة سكن بغداد ولد سنة سبع وثلثين وثلثمائة تفقه على الجصاص وسمع اباه وكان احد الموصوفين بالعقل والمذكورين بالفعل كثير البر والمعروف

277

كان دارُهُ مرجعاً لاهل العلم وكان يصوم الدهر ويقرءُ في كلِ
يومٍ سبع القرآنِ يقرءُهُ نهاراً ويعيدُهُ بعينِهِ في ليلتِهِ في وردِهِ
مات سنة خمس عشرة واربعمائة ذكر الامام الاجل
محمد بن احمد ابو بكر السرخسي الامام الكبير الائمة صاحب
المبسوط وغيرِهِ احد الفحول والائمة الكبار كان اماماً علامة
حجةً متكلماً فقيهاً مناظراً لزم الامام الحلواني حتى صار نظر
اهل زمانه واخذ في التصنيف وناظر الاقران وظهر اسمه
في الآفاق والف المبسوط نحو خمسة عشر مجلداً وهو في السجن
باوزجند محبوس وعن اسباب الخلاص مايوس بسبب كلمة
كان فيها من الناصحين سالكاً فيه طريقة الراسخين لتكون له ذخيرة
يوم الدين انما يتقبل الله من المتقين وهو يتولى الصالحين ولا يهدي
كيد الخائنين ولا يضيع اجر المحسنين مات في حدود تسعين واربعمائة
الكل من الطبقات گویند که ظالمی خواجه را بند کرد و با وزجند فرستاد در راه چون
وقت نماز در آمدی بندها از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی یا تیمم کردی و بانگ و اقامت گفتی
چون نماز شروع کردی موکلان جماعت سبز پوشان دیدندی که با وی اقتدا
کردندی بعد از فراغ گفتی بیائید و این بندها بر من نهید ایشان میگفتند که ای خواجه ما کرامت
شما را دیدیم در حق شما این معامله نمیتوانیم کرد خواجه گفتی مامورم امر پروردگار ام امر او بجا آرم
تا بقیامت در رنج نمانم و شما مامور این ظالمید امر وی را بجا آرید تا از ظلم او خلاص یابید چون
بگورستان شهیدان رسید خواجه آنجا توقف بیشتر کرد از خواجه پرسیدند فرمود درینجا

خواجه ایست که بروی هیچ خطائی نه نوشته اند گفتند غیب میگوئی گفت والعیاذ بالله
اما بحکم حدیث میگویم مَنْ اَحَبَّ الْعِلْمَ وَالْعُلَمَاءَ لَمْ تُكْتَبْ خَطِيئَتُهُ اَيَّامَ حَيٰوتِهِ و این خواجه
دوستدار علم و علما بوده است پیغامبر گفت علیه السلام اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ بقیامت و مرد با قدر
خود برخیزد و چون باوزخند رسیدند و در آمدند موذن اقامت گفت خواجه اندر آمد تا نماز
گزارد امام تکبیر گفت دست در آستین خواجه از آخر صفها آواز داد که تکبیر باز گوی امام
باز گفت هم دست در آستین تا سه بار چهارم امام روی بگردانید و گفت همانا
که شما خواجه امام اجل سرخسید گفت بلی گفت در تکبیر عللی هست گفت نه اما دست در
آستین بیداری گفت دست برآوردن سنت است و اگر بر نیارم در نماز در آید
نشود خواجه گفت بشود لیکن دست در آستین سنت زنان است و مرا ننگ آید اقتدا کردن بکسی
که بسنت زنان بنماز اندر آید گویند که خواجه هزار بار کاغذ املا کردند که هیچ حرف خطا نبود
و طلبه از شهر می آمدند و بر سر چاه می نشستند تا روزی آواز یکی از ایشان نشنید
پرسید گفتند بطهارت ساختن رفته و من از جهت سردی نتوانستم وضو
کرد خواجه گفت حافاک الله شرم نداری که بدین قدر سرما وضو نمیکنی مرا در
وقت طلب علم به بخارا عارضه شکم بود و مرا چهل بار قضا حاجت شد
هر بار طهارت ساختمی و از فرود رود نشستمی باز سبقانه آمدی مجره من از سرما
یخ بسته بودی بر سینه نهادمی تا بگداختی آنگاه چیزی تعلیق
کردمی ببرکات اقامت سنت بود که بعد از
وفات ابی حنیفه چند کس بوده اند
که علم احیا کرده اند یکی از ایشان

خواجه بود الکل فی المسعودیة

ذکر الإمام علی بن محمد بن الحسین

أبو الحسن المعروف بفخر الإسلام البزدوی الفقیه الکبیر بما وراء النهر صاحب الطریقة علی مذهب أبی حنیفة أبو العسر أخو القاضی محمد أبی الیسر توفی سنة احدی او اثنین وثمانین واربعمائة وحمل الی سمرقند ودفن بها علی المسجد وبزدو قلعة حصینة علی ستة فراسخ من نسف ومن تصانیفه المبسوط احد عشر مجلدا وشرح الجامع الصغیر وله فی اصول الفقه کتاب مشهور مفید کما فی الطبقات وله شان عظیم وکان عدیم النظیر فی زمانه تامی آرند که در زمان ایشان عالمی از شافعیه در ولایت ایشان پیدا شد و وی متبحر بود در علوم با هر که مناظره میکرد غالب می آمد تا بعضی از حنفیه میل بمذهب شافعیه کردند کار بر خلق سخت شد علمای شهر این معنی را بحضرت امام علی رسانیدند و گفتند دریابید و اگر نه همه بمذهب شافعیه میشویم امام فرمود که من مردی گوشه نشینم مرا باین کارها چه کار آنگاه الحاح بسیار کردند امام اجابت کرد و در مجلس حاضر آمد وی در عد مناقب امام شافعی در آمد و گفت که امام ما در یکماه حفظ قرآن کرد هر روز یکبار میدید و در شب در تراویح می خواند امام گفت که این سهل کاریست از آنکه قرآن تمامی علم ست و ما یاد نیوسیم بعده فرمود که دفاتر حسابات بیارید و دخل و خرج دو ساله بر من بخوانید همچنین کردند امام بسلطان گفت که برین دفاتر مهر کنید تا تبدل و تغییر واقع نشود و آنها را در حجره کنید بعده امام بحج رفت و بعد از شش ماه باز آمد مجلس کردند و دفاتر کشادند امام آنها را از بر خواندن گرفت و باخر رسانید چنانکه

تا جلد ثانی

حرفی خطا شد گویند که آن عالم از دو روز خجلت بگداخت و بتمامی آب شد کذا سمع منقول است که امام ابا حجة الاسلام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد غزالی که صاحب احیاء العلوم وجواهر القرآن و تفسیر یاقوت التاویل چهل مجلد و مشکوة الانوار است یکبار وی صحبت واقع شد و حرمت و حل گوشت اسپ مذاکره شد هر دلیلی که وی بر حلیت او اقامت میکرد امام او را نقض میکرد تا بغایتی که وی متحیر شد کذا سمع توفی سنة خمس وخمسمائة وأخوه الشيخ أحمد الغزالي سنة سبع وعشرة وخمس مائة كذا قاله اليافعي وكان أخو الامام فخر الاسلام محمد بن محمد بن الحسين البزدوي صدر الاسلام أبو اليسر شيخ أصحابنا بما وراء النهر وكان امام الائمة على الاطلاق والوفود اليه من الآفاق ببلاد الشرق والغرب له تصانيف في الاصول والفروع وكان قاضي القضاة بسمرقند تفقه عليه ركن الائمة عبد الكريم بن محمد مصنف طلبة الطلبة وابو بكر محمد بن احمد السمرقندي صاحب التحفة شيخ صاحب البدائع توفي ببخارا في رجب سنة ثلث وتسعين واربعمائة وله ولد اسمه محمد بن محمد امام كبير مات سنة اثنين وأربعين وخمسمائة

ذكر الامام بكر بن محمد بن علي بن الفضل الزرنجري ابو الفضائل الملقب شمس الائمة من اهل بخارا تفقه على شمس الائمة الحلواني وبرع في الفقه وكان يضرب به المثل في حفظ مذهب ابي حنيفة وكان مصيبا في الفتاوى وجواب الوقائع وكان اهل بلده يسمونه ابا حنيفة الاصغر وكان الفقهاء اذا وقع لهم اشكال في الرواية يرجعون اليه ويعملون

جلد ثانی

تولد ومات فی شعبان سنة اثنتا عشرة وخمس مائة ومولده فی
سنة سبع وعشرین واربع مایة **ذکر علی ابن عبد الله**
الخطیبی من اهل ما وراء النهر فی طبقة قاضی القضاة ابی
عبد الله تفقه علی احمد ابن عبد العزیز الحلوانی و علی ابن
محمد الناصحی وکان زاهدا متنسکا للاختلاط بالسلاطین معتکفا
علی تدریس العلم اذا سمع قاریا یقرء فاضت دموعه وبقی
سبع عشرة سنة یقوم اللیل ولا یضع جنبیه علی الارض و
حج وهو شاب روی انه صلی الصبح فی یوم من سنة ست و
ستین واربعمایة فی اصبهان فاتته امرأة معروفة بالصلاح
فقالت بینما انا نائمة وقت السحر کانی فی مدینة النبی صلی الله علیه
وسلم وقد تقدم رجل فاذن فی مسجده واقام واصطف الناس وراءه
فقیل له اما تکبر تکبیرة الاحرام فقال لا اکبر حتی یحضر ابو الحسن الخطیبی
فلما سمع ذلک نهض من سجادته ومشی حافیا وتوجه الی قریة
العلوی وهی علی سمته العراق فبلغ ذلک رئیس اصبهان فلحقوه وسألوه
ان یلبس بدائیا فلم یفعل حتی وصل القریة وقد اثر التعب فیه والامام
ابو محمد الناصحی اسمه عبد الله بن الحسن قاضی القضاة وامام الامام
شیخ الحنفیة فی عصره والمقدم علی الاکابر والائمة فی دهره ولی القضاء عن السلطان
الکبیر محمود بن سبکتکین ببخارا وجلس للتدریس والموعظة والفتوی وله التصنیف اللطیف
الحسنة فی الفقه المرضیة عند الفقهاء توفی سنة سبع واربعین واربعمایة وقد

جلد ثانی

بغداد حاجا سنة اثنتی عشرة واربعمائة وكان ثقة دينا صالحا وكان

محمود بن سبكتگين ابو القاسم السلطان سيف الدين من اعيان الفقهاء

فريد العصر في الفصاحة والبلاغة وله التصانيف في الحديث والفقه

وله شعر جيد ومن تصانيفه كتاب التفريد على مذهب الامام ابي حنيفة مشهور

في البلاد غزنين وهي في غاية الجودة وكثرة المسائل نحو ستين الف

مسئلة ومات سنة احدى وعشرين واربعمائة انتهى ذكر فضائل هؤلاء

الافاضل من الفقهاء والان اتحفك مناقب بعض من تفقه عليهم

ذكر احمد بن محمد بن جعفر الامام المشهور ابو الحسن بن ابي بكر الفقيه

البغدادي المعروف بالقدوري صاحب المختصر المبارك مولده سنة اثنتين و

ستين وثلثمائة تفقه عليه الفقيه ابو نصر احمد بن محمد وشرح مختصره وروى

عنه قاضي القضاة ابو عبد الله الدامغاني والخطيب وانتهت اليه بالعراق

رياسة اصحاب ابي حنيفة وعظم عندهم قدره وارتفع جاهه وكان

حسن العبارة وجري اللسان مديما لتلاوة القران قال السمعاني كان

فقيها صدوقا من الكتب المختصر المشهور فنفع الله تعالى به خلقا

كثيرا لا يحصون وشرح مختصر الكرخي والتجريد في سبعة

اسفار مشتمل على مسائل الخلاف بين اصحابنا والشافعي

شرع في املائه سنة خمس واربعمائة وله التقريب في مجلد كان

له ابن فلم يعلمه الفقه وكان يقول دعوه يعش بروح فمات

وهو شاب واسمه محمد بن احمد ومات القدوري يوم الاحد

٢٨٣

جلد ثانی

الخامس عشر من رجب سنة ثمان وعشر واربعمائة ذكر الامام المسعود الكشانی ابو سعيد ركن الدين الخطيب روى عنه الامام الصدر الشهيد وحسام الدين عمر ابن عبد العزيز مات سنة عشرين وخمسمائة ذكر عمر بن حبيب ابو حفص القاضی الامام احمد بن عبد العزيز وكان من كبار اصحابه ثم درس الفقه بعد وفاته على الشيخ الامام الزاهد شمس الدين محمد السرخسی وكان من اجلة العلماء والمتبحرين فی فن الفقه والخلاف صاحب النظر فی دقائق الفتوى والقضاء ورزق فی تعليمه مشاركة للصدر الامام الكبير برهان الائمة قال ولقننی حديثا وانا صغير فحفظت عنه وهو انه قال عليه السلام من مشى الى عالم خطوتين وجلس عنده ساعتين وسمع منه كلمتين وجبت له جنتان عمل او لم يعمل وهما تفقها على والد عبد العزيز بن عمر بن مازه وكان اماما كبيرا وعالما نحريرا انتفع به الجم الغفير كل عن وصفه لسان المتقرير ذكر محمد بن نصر بن محمد ابو المعالی ابو بكر العامری المدينی الخطيب من سمرقند قال السمعانی كان اماما زاهدا تفقه على ابی الحسن البزدوی وعمر وعاش حتى مات اقرانه ولم يبق فی عصره من اهل العلم اكبر سنا منه قبل انزجاره الماية سمعت عليه دلائل النبوة لابی العباس المستغفری برواية ابی علی النسفی وكان لا يغير الاجزاء ويصيبها غاية الصواب ولد فی حدود سنة خمس واربعمائة وتوفی سنة خمس وخمسين وخمسمائة ذكر زاهد بن الياس ابو المعالی ظهير الدين قال صاحب الهداية اختلفت اليه بعد وفاة جدی وقرأت عليه الفقه وكان

مع غزارة العلم ووفور الفضل متواضعاً جداً واحسن الخلق ملاطفاً للاصحاب
وكان من كبار المشايخ بفرغانة **ذكر** عمر بن محمد النسفي الامام
الزاهد نجم الدين ابو حفص روى عنه عمر بن محمد العقيلي وسمع ابا محمد
اسماعيل النسفي وابا اليسر محمد البزدوي توفي سنة سبع وثلثين وخمسمائة
بسمرقند وولد سنة احدى وثلثين واربعمائة حكي انه اراد ان يزور جار الله
العلامة الزمخشري فلما وصل الى داره دق الباب ليفتحوه ويأذنوا له بالدخول
فقال الشيخ من ذا الذي يدق الباب فقال عمر فقال جار الله انصرف فقال
ياسيدي عمر لا ينصرف فقال الشيخ اذا نكر صرف وله كتاب طلبة الطلبة
في اللغة والمنظومة في الفقه وكان فقيهاً فاضلاً مفسراً محدثاً اديباً
متقياً عارفاً بالمذاهب وصنف التصانيف في الفقه والحديث والشروط
والنظم الجامع الصغير وهو احد مشايخ صاحب الهداية والزمخشري اسمه
محمود بن عمر بن محمد الامام الكبير المفسر وبه المثل في علم الادب لقي الفضلاء
وصنف التصانيف كالتفسير غريب الحديث والمفصل وغيرها وله ديوان
شعر وشهرته تغني عن الاطناب مات سنة سبع وثلثين وخمسمائة
الكل في الطبقات عاش احدى وسبعين سنة جاور بمكة مدة فصار يقال
له جار الله وهو حنفي الفروع معتزلي الاصول قال اليافعي الحسن بن علي
محمد النسفي البزدوي ابو ثابت الامام بن الامام ولد بسمرقند ولما
مات والده حمله عمه القاضي ابو اليسر الى بخارا وتفقه على عمه ببخارا
وكان حسن السمت ساكتاً وقوراً لا زماً بيته حسن الصلوة ولد سنة

ست وسبعين واربعمائة ومات سنة سبع وخمسين وخمسمائة
ذكر احمد بن محمد بن الحسين بن عبد الكريم بن موسى بن عبد الله بن
مجاهد النسفي البزدوي ابو المعالي بن ابي اليسر القاضي الصدر من اهل
بخارا الامام ابن الامام مولده سنة اثنتين او احدى وثمانين واربعمائة
ببخارا تفقه على والده حتى برع في العلم وهو ابن اخي علي البزدوي وتوفي
بسرخس سنة اثنتين واربعين وخمسمائة ثم حمل الى بخارا قال ابو سعيد
امام فاضل مفتٍ مناظر حسن السيرة رضي الاخلاق من بيت الحديث
والعلم ذكر محمد بن ابي بكر السنجي الصابوني البزدوي ابو طاهر الزاهد
من اهل بخارا من اصحاب ابراهيم الصفار كان اماما عالما زاهدا وسمع
ابا نصر احمد بن عبد الرحمن والقاضي ابا اليسر البزدوي وتفقه عليه و
كتب عنه السمعاني ببخارا وولد سنة ثمان واربعمائة ومات سنة خمس
وخمسين وخمسمائة وكان ابراهيم بن اسمعيل بن احمد ابو اسحق الفقيه الصفار و
تفقه على والده وتفقه عليه قاضيخان وسمع الاثار للطحاوي على والده وكان من اهل
بخارا موصوفا بالزهد والعلم وكان لا يخاف في الله لومة لائم مات ببخارا سنة اربع و
ستين وخمسمائة وصلى عليه الجم الغفير ذكر الامام محمد بن احمد السمرقندي
ابو بكر مصنف التحفة شيخ صاحب البدائع الملقب علاء الدين تفقه على الامام ابي معين
ميمون المكحولي تفقه عليه ضياء الدين محمد بن الحسين استاذ صاحب الهداية محمد بن ابي بكر
الواعظ عرف امام زاده مفتي اهل بخارا امام فاضل فقيه واعظ
اديب شاعر ورع حسن السيرة من اهل الخير والدين سمع ابا الفضل

بكر الزرنجري ولد سنة احدى وتسعين واربعمائة كتب عنه السمعاني
ببخارا رأيت له كتابا نفيسا كثير الفوائد سماه شيخ الاسلام عمر بن بكر
الزرنجري المنعوت بعماد الدين الملقب بشمس الائمة هو نعمان الثاني في وقته
تفقه على والده وعلى برهان الائمة ببخارا تفقه عليه شمس الائمة الكردري و
انتهت اليه رياسة ابي حنيفة وبلغ تسعين سنة ومات سنة اربع وثمانين و
خمسمائة انتهى ذكر هؤلاء البخاريين العظماء والآن احرر بعض من تلمذهم
من العلماء **ذكر** محمد بن علي بن محمد بن الحسين الدامغاني الكبير ابو عبد الله
القاضي القضاة والامام العلامة تفقه على الصيمري وسمع من ابي عبد الله
محمد بن علي الصوري مولده في سنة ثمان وتسعين وثلثمائة ومات
ببغداد سنة ثمان وسبعين واربعمائة قال العقيلي من مشائخ
الطود الشامخ والجبال الراسخ ابو عبد الله الدامغاني وكانت انتهت
اليه رياسة في مذهب العراقيين وكان وافر العقل سديد الرأي
وجوب اموره في حكمه في حكمته على السداد وكان مثل القاضي ابي يوسف حشمة
وجاها وسوددا وعقلا وبقي في القضاء ثلثين سنة الكل في الطبقات وتفقه
ببغداد على القدوري ودفن في القبة الى جنبه الامام ابي حنيفة وبنى العميد قبة
عظيمة على قبر الامام سنة تسع وخمسين واربعمائة وانفق عليها اموالا
جسيمة قال اليافعي والصيمري اسمه الحسن بن علي ابو عبد الله احد الفقهاء
الكبار عليه تفقه الدامغاني وكان صدوقا وافر العقل
جميل المعاشرة عارفا بحقوق اهله حضر عند ابي الحسن

الجبل

الدارقطني وسمع منه بدمشق كان امام الحنفية ببغداد ولد سنة
احدى وثلثين وثلثمائة ومات سنة ست وثلثين واربعمائة **ذكر**
عمر بن عبد العزيز بن عمر بن مازة برهان الائمة ابو محمد المعروف بالصدر
الشهيد حسام الدين الامام بن الامام والبحر بن البحر تفقه على ابيه وله
الفتاوى الصغرى والفتاوى الكبرى والجامع الصغير المطول استاد صاحب
المحيط تفقه عليه العلامة ابو محمد عمر العقيلي استشهد بسمرقند
ونقل الى بخارا في سنة ست وثلثين وخمسمائة قال صاحب الهداية
اقتبست عن غرر فوائده في محافل النظر وكان يكرمني غاية الاكرام
ويجعلني في خواص تلامذته لكن لم يتفق لي الاجازة منه واخبرني
عنه غير واحد من المشائخ **ذكر** احمد بن عبد العزيز الملقب بتاج
الدين الامام بن الامام احد مشائخ صاحب الهداية قال اجاز لي رواية
مسموعاته ومستجازاته مشافهة ببخارا وشرفني بخط يده فمن جملة
ما حصل لي منه كتاب السير الكبير من طريقه شمس الائمة السرخسي
ذكر علي بن الحسن الجعفري المعروف بالبرهان البلخي احد من نشر العلم
في بلاد الاسلام تفقه ببخارا على الامام عبد العزيز وغيره
حتى برع في الفقه وكان اذا حزبه امر فزع الى الصلوة ويغتسل وتعلق
بالصبح مرة فقرء منهم الاية فاحتبس بالبكاء فرجع واتم الصلوة
واغتسل ودخل منزله ثم ما لم يخرج حتى مات في شعبان سنة
ثمان واربعين وخمسمائة **ذكر** عبد العزيز بن عثمان الفضيلي امام الائمة

جلد ثاني

في وقته ... الكوفة يعرف بالقاضي النسفي تفقه ببخارا على ابي المفاخر عبد العزيز
بن عمر البرهان سمع ابا الحسن نصر بن الحسن الامام المرغيناني بنيسابور اتصل بالقضاء
وطال عمره ومات اقرانه فصار مرفوعا اليه في الفتاوى والوقايع ومن تصانيفه
النقد من الدلائل في مسائل الجدل في مجلد وكفاية الفحول في علم الاصول في مجلد
وتعليق الخلاف في اربع مجلدات توفي سنة ثلث وثلثين وخمسمائة **ذكر**
احمد بن عمر بن محمد ابو الليث بن شيخ الاسلام ابي حفص النسفي يعرف
بالمجد من اهل سمرقند تفقه على والده وكان فقيها فاضلا واعظا كاملا حسن
السمت قتل سنة اثنين وخمسين وخمسمائة احمد هذا وابوه من مشايخ صاحب الهداية
وذكر ان احمد هذا اجاز له من سمرقند **ذكر** علي بن ابي بكر بن الجليل الفرغاني
المرغيناني شيخ الاسلام برهان الدين العلامة المحقق صاحب الهداية اقر له
اهل عصره بالفضل والتقدم كان الامام فخر الدين قاضيخان والامام زين الدين
العتابي تفقه على جماعة منهم الامام نجم الدين ابو حفص عمر بن محمد النسفي وفاق
شيوخه واقرانه واذعنوا له كلهم لاسيما بعد تصنيفه كتاب الهداية وكفاية المنتهي
نشر المذهب وتفقه عليه الجم الغفير وانتفع به كثير وروى الهداية للناس عنه شمس الائمة
الكردري وقرء كتاب الترمذي على ضياء الدين ابي محمد صاعد فرغانة من قرى فارس
ومرغينان بفتح الميم من بلاد الفرغانة مات سنة ثلث وتسعين وخمسمائة سمي تمت
الكل في الطبقات روى ان صاحب الهداية بقي في تصنيف الكتاب ثلث عشرة
سنة وكان صائما في تلك المدة لا يفطر اصلا وكان يجتهد ان لا يطلع على صومه
احد فاذا اتى خادم بطعام ان يقول له خله وروح فاذا راح كان يطعمه احد

٢٨٩

قال

الطلبة او غيرهم فكان ببركته زهده وورعه كتابا اماما مقبولا بين العلماء
كما في القنية والامام قاضيخان اسمه الحسن بن منصور بن ابي القاسم الاوزجندي
والامام العتابي اسمه احمد بن محمد بن عمر ابو نصر العتابي البخاري قيل ابو القاسم
الامام العلامة الزاهد المنعوت بزين الدين من تصانيفه الزيادات **ذكر** جماعة منهم
حافظ الدين الكردري وله جوامع الفقه اربع مجلدات وشرح الجامع الصغير
وكتاب التفسير وشمس الائمة [illegible] مات سنة ست وثمانين وخمسمائة ببخارا وقد
تلمذ صاحب الهداية الكثير من المشايخ واستفاد منه ومنهم الامام علي بن
محمد بن اسمعيل الاسبيجابي السمرقندي المعروف بشيخ الاسلام لم يكن احد
بما وراء النهر يحفظ مذهب ابي حنيفة ويعرفه مثله فظهر له الاصحاب وعمر العمر الطويل
في نشر العلم ولد سنة اربع وخمسين واربعمائة وتوفي بسمرقند سنة
خمس وثلثين وخمسمائة وقال اختلفت اليه مدة مديدة وحصلت من فوائد
درسه ما قل نظيره نصابا وافيا ومنهم محمد بن محمد بن الحسن الامام الاعلم
على الاطلاق منهاج الشريعة قال لم تر عيني اعز منه فضلا ولا اورع منه
ولا اوسع منه صدرا ولا اعم منه بركة لم يتلمذ له احد الا نبغ على اقرانه وصار اوحد
زمانه قرأت عليه في بدء امري وحداثة سني فلم ازل اغترف من بحاره واقتبس
من انواره توفي سنة خمس وثلثين وخمسمائة ومنهم عثمان بن علي البيكندي
البخاري كان اماما فاضلا زاهدا ورعا عفيفا كثير العبادة سليم الجانب متواضعا
قانعا باليسير قليل تفقه على الامام ابي بكر محمد بن ابي سهل السرخسي سمع ابا محمد البخاري
المعروف ببكر خواهرزاده توفي سنة اثنين وخمسين وخمسمائة **ذكر** الحسن بن منصور

٢٩٠

بن ابی القاسم الاوزجندی الامام الکبیر المعروف بقاضیخان تفقه علیه شمس الائمة
الکردری توفی سنة اثنتین وتسعین وخمسمائة قیل فی مدحه هو سیل بالفضل
الامام والاستاذ فخر الائمة رکن الاسلام بقیة السلف مفتی الشرق

ذکر

ابو بکر بن مسعود بن احمد الکاسانی ملک العلماء علاء الدین مصنف البدائع الکتاب الجلیل
تفقه علی ابی بکر وقرأ علیه معظم تصانیفه التحفة فی الفقه وزوجه ابنته فاطمة الفقیهة
العالمة قیل کانت من احسن النساء حفظت التحفة طلبها جماعة من الملوک فامتنع فجاء
الکاسانی ولزم الدرس حتی برع فی العلم وصنف البدائع من مصنفات السلطان
المبین فی اصول الدین وکان الکاسانی ربما یخطئ فی الفتیا فترده الی الصواب
وتعرفه وجه الخطأ فیرجع الی قولها وکانت الفتوی اولا تخرج علیها بخطها وخط
ابیها فلما تزوجت بالکاسانی یخرج الفتوی بخط الثلثة ولما قدم الی دمشق
حضر له الفقهاء وطلبوا منه الکلام معهم فی مسئلة فقال لا اتکلم فی مسئلة فیها
نبا شیئا مسائل کثیرة فجعل کلما ذکروا مسئلة تقول ذهب الیها واحد من
اصحابنا فلان وفلان فلم یزل یقول کذلک حتی انهم لم یجدوا مسئلة الا وقد ذهب الیها
واحد من اصحاب ابی حنیفة فانقضی المجلس علی ذلک ولما احتضر شرع فی سورة ابراهیم
حتی انتهی الی قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة
خرجت روحه عند فراغه من قوله وفی الآخرة توفی سنة ثمان وسبعین وخمسمائة
ودفن عند زوجته فاطمة داخل مقام ابراهیم الخلیل علیه السلام
بظاهر حلب وکان الکاسانی لم یقطع زیارة قبرها
فی کل لیلة جمعة الی ان مات والدعاء عند قبرها

ثم شرح التحفة وعرضها علی شیخه فازداد به فرحا وزوجه ابنته وکتب عین البدایع قم

جلد ثاني

مستجاب وذلك مشهور بحلب انتهى ذكر هؤلاء العلماء الكرماء والآن اشرع في
ذكر من اخذ منهم من الفضلاء **ذكر** جعفر بن عبد الله الدامغاني ابو منصور بن ابي جعفر
بن قاضي القضاة ابي عبد الله المشهور بالقضاء والعدالة والعلم والرواية كان
شيخا نبيلا حسن الاخلاق لطيف الكلام محمود السيرة مرضي الطريقة وكان صدوقا
ولد سنة تسعين واربعمائة ومات سنة ثمان وستين وخمسمائة **ذكر** خلف
بن احمد ابو القاسم تلميذ عبد العزيز البلخي تفقه عليه حتى برع في المذهب والاصول
والكلام وكان يدرس بمشهد ابي حنيفة بباب الطاق وهو تام صاحب الراي بالعراق
توفي سنة خمس عشرة وخمسمائة **مناقب** محمد بن محمد العلامة الملقب برضي الدين
وبرهان الدين السرخسي مصنف المحيط وهو اربع مصنفات المحيط الكبير وهو نحو
من اربعين مجلدا والمحيط الثاني عشر مجلدات والمحيط الثالث اربع مجلدات
والرابع مجلدان قيل قدم الرضي السرخسي حلب وذكر الدرس وكان في لسانه لكنة
فتعصب عليه الفقهاء وكتبوا فيه رقاعا الى نور الدين محمد بن زنكي يذكرون
انهم اخذوا عليه تصحيفا كثيرا ومن ذلك انه قال في الجبائر الجنائز فعزل عن الدرس
فلما مرض اخرج ستمائة دينار واوصى ان يفرق على الفقهاء ذكر في البحث في
الوصية بمثل المصنف قال حكى استاذنا الامام الاجل حسام الدين عمر عن الشهيد
طريقة الخطابين علم بالوحي **ذكر** محمد بن عبد الستار بن محمد العمادي الكردري
المنعوت بشمس الائمة كان استاذ الائمة على الاطلاق والموفود اليه من الآفاق قرأ
على الشيخ برهان الدين ناصر بن ابي المكارم المطرزي وتفقه على شيخ المعروف بامام زاده
وسمع الحديث منهما وبرع في معرفة المذهب وجمع علم اصول الفقه بعد

الدراسة حتى برع من القاضي ابي زيد الدبوسي وشمس الائمة السرخسي وتفقه عليه
خلق كثير منهم الشيخ حميد الدين الضرير والعلامة محمد بن محمود الكردري والمعروف
بخواهرزاده ابن اخيه مات ببخارا يوم الجمعة سنة اثنتين واربعين وست مائة
وكان مولده سنة تسع وخمسين وخمسمائة الكل في الطبقات ناصر بن القاسم
المطرزي المذكور الفقيه النحوي الاديب الحنفي كان ذا راي في الاعتزال منتحلا
مذهب الامام ابي حنيفة في الفروع مصنف شرح المقامات للحريري وكتاب المغرب
تكلم فيه على الالفاظ التي يستعملها الفقهاء من الغريب وهو ككتاب الازهري للشافعية
ويقال انه خليفة الزمخشري تفقه الامام الكردري على الامام احمد بن ابي بكر
+ محمد الملقب بقمر الدين صاحب الهداية في الاصول مات سنة ثمانين وخمسمائة
وعلى الامام محمود بن ابي الحسن الفاريابي ابي المجاهد الملقب عماد الدين مات سنة ثمان
وستمائة ورايت له كتابا كبيرا سماه خالصة الحقائق يشتمل على خمسين بابا جمعه
من نيف وسبعين صحيفة انتهى ذكر هؤلاء العلماء الاعلام والان اكتب طائفة
من تلامذتهم الكرام **ذكر** محمد بن محمد ابو حامد العميدي الفقيه السمرقندي
المنعوت بالركن كان اماما في الخلاف كان اشتغاله فيه على الشيخ رضي الدين
النيسابوري وهو احد الاركان الاربعة لانه كان من جملة المشتغلين عليه اربعة اشخاص
تميزوا وتبحروا في الفن وكل واحد منهم يلقب بالركن وهم ركن الدين الطاوسي
والعميدي هذا وركن الدين امام زاده ابو المحاسن محمد بن ابي بكر مفتي اهل بخارا
ولم يثبت الرابع مات العميدي سنة خمس عشرة وستمائة كما في الطبقات كان اماما
في الخلاف وهو اول من افرده بالتصنيف ومن تقدمه كان يمزجه بخلاف المتقدمين

جلد ثانی

ومن تصانيفه كتاب النفائس اختصره شمس الدين احمد الشافعي الخوئي وسماه
عرايس النفائس وكان كريم الاخلاق كثير التواضع طيب المعاشرة **ذكر** احوال العلامة ابو
الفضل محمد بن العراقي القزويني ركن الدين المعروف بالطاوسي الحنفي كان اماما فاضلا
مناظرا محجاجا في علم الخلاف ماهرا فيه اشتغل على الشيخ رضي الدين نيسابوري
وصنف ثلث تعاليق في الخلاف واجتمع عليه الطلبة بهمدان وقصدوه من البلاد
البعيدة والقريبة للاستفادة عليه وتعلقوا تعاليقه واشتهر صيته في البلاد توفي
سنة ستمائة والطاوسي نسبة الى طاوس بن كيسان التابعي اليماني
الجندي الخولاني الفقيه الامام توفي سنة ست ومائة حاجا بمكة
قبل يوم التروية بيوم ولم يتهيأ اخراج جنازته لكثرة الناس حتى وجه امير
مكة بالحرس ولقد رأى عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله تعالى
عنهم واضعا السرير على كاهله قلنسوة كانت على راسه ومزق رداءه من خلفه
من اهل اليقين كنيته ابو عبد الرحمن اوصى لابنه ان ينظر اليه بعد الدفن فان لم يجده في
القبر فاشكر لله والا فانا لله وانا اليه راجعون فلما نظر اليه بعد الدفن لم يجده فاشكر
الله تعالى كذا في شواهد **مناقب** عبد الله بن احمد بن محمود حافظ الدين ابو البركات
النسفي احد الائمة المتأخرين صاحب التصانيف المفيدة في الفقه والاصول له
المصفى في شرح منظومة وله شرح المنافع والكافي في شرح الوافي وكنز الدقائق
والمنار في اصول الفقه والعمدة والعقيدة الحافظية وشرح ومدارك
التنزيل تفقه على شمس الائمة الكردري وروى الزيادات عن احمد بن محمد
العتابي سمع عنه الصنعاني توفي ليلة الجمعة من شهر ربيع الاول

تعاليق

جلد ثانی

سنة احدی وسبعين **مناقب** محمد بن محمد بن نصر الامام حافظ الدين البخاری ابو الفضل كانت ولادته فی حدود حسنه خمس عشرة وستمائة ودفن بكلاباد وعند والده جوار الامام ابی بكر طرخان قال و كان اماما عالما ربانيا صمدانيا زاهدا عابدا مفتيا مدرسا عزيزا فقيها مدققا محدثا جامعا لانواع العلوم **مناقب** علی بن محمد الا... البخاری الامام علامة بحر العلماء الملقب بحميد الدين والملة الضرير توفی سنة ست وستين وستمائة وصلی عليه الامام حافظ الدين ودفن عند ابی حفص الكبير ووضعه حافظ الدين فی القبر لوصيته له بالصلوة عليه قريبا من خمسين الف رجل **مناقب** محمد بن محمود بن عبد الكريم المعروف بخواهر زاده العلامة بدر الدين ابن اخت شمس الائمة الكردری تفقه توفی سنة احدی وخمسين وستمائة انتهی ذكر هؤلاء الفحول من العلماء الفخام والآن اذكر تلامذهم من الفضلاء الكرام **مناقب** الحسين بن علی الامام الملقب بحسام الدين الصغناقی له شرح الهداية وسماه بالنهاية وفرغ من ذلك سنة سبعمائة وكلما ذكر من شرح الهداية من لفظ الشيخ فالمراد به حافظ الدين وما ذكر من لفظ الاستاذ المراد به فخر الدين المايمرغی وله شرح التمهيد للمكحولی فی جلد ضخم وروی التمهيد عن الامام حافظ الدين لا فخر الدين لمايمرغی وله شرح التمهيد

295

ثالث
جلد

المكحولي عن الكردري عن صاحب الهداية عن الامام محمد ابن الحسين عن الامام محمد عن الامام سيفي الدين الحلبي المعين ميمون بن محمد المكحولي المصنف احمد ولد الكل في شرح اصول الفقه لفخر الاسلام البزدوي ودخل بغداد ودرس بها بمشهد ابي حنيفة ثم توجه الى دمشق في سنة سبعمائة ه

تمت الكتاب بعون الله الوهاب

خاتمة الطبع المهتم

جويندگان راه دين را واضح باد كه از چندي آرزوي اين حزين حسام الدين مهتم مطبع حسامي لاهور آن بود كه طبع كتاب فتاوي درسي هند كه در فقه عديم المثال است و در متانت عبارت و وضاحت مطالب مستغني از بيان على الخصوص مغنعش سحر حكمتي كه در تحرير بعض من العلماء الكرام و فقهاء العظام در جلد دوم بكار برده شاهد معني ما ست كه تا تعريف تمام بخواهم اما نداني قول او براي ميزان عديا رنجي اللهم ادخله في دار الرحمة والسلام على انه الى خير السبيل بعد از اختتام غنية الطالبين شروع كرده آمد منت خدا را كه در چند روز با ستعيني از دوستان خدا پرست مدعاي قلبي بحصول انجاميد وكتاب كه بر سبيل حاشي حد كتب معتبره عربيه حلية انطباع در بر پوشيد فعلى هذا الحمد لله الذي من علينا بالشهره الاختتام وارزق في قلوبنا حب الاسلام

[illegible]

استفتا

چہ میفرمایند علماء دین متین کہ چند عرصہ سے بسبب شورش مخالفین اسلام وگرمی قتال وجدال
با سلطنت اہل اسلام جیسا کہ خلیفہ روی زمین خادم حرمین الشریفین سلطان روم خلد اللہ ملکہ وسلطنتہ
کے ساتھہ واقع ہے تمام مقامات متبرکہ یعنی مکہ معظمہ ومدینہ منورہ جوامع شام وبیت المقدس
وغیرہ مین فتحیابی اہل اسلام کے واسطے دعائین مانگی جاتین اور قنوت پڑہا جاتا ہے مسلمانان
ہند کو بھی ایسے وقت مین نمازہاے فجر وغیرہ مین دعاے قنوت پڑہنا چاہیے یا نہین
بینوا توجروا

الجواب درمختار اور بحر الرائق وغیرہ مین مذکور ہے کہ قنوت نہ پڑہے وتر کی سوا دوسری
نماز مین مگر کسی مصیبت کے وقت کہ امام قنوت پڑہے جہری نمازون مین اور بعض فقہا کا
قول یہہ ہے کہ سب نمازون مین پڑہے جہری ہون یا سری ولا یقنت لغیرہ الا
لنازلۃ فیقنت الامام فی الجہریۃ وقیل فی الکل درمختار شرح النقایۃ معزیا للغایۃ
وان نزل بالمسلمین نازلۃ قنت الامام فی صلوۃ الجہر وھو قول الثوری واحمد
وقال جمہور اھل الحدیث القنوت عند النوازل مشروع فی الصلوۃ کلھا انتھی
ما فی البحر الرائق اور اشباہ نظائر مین نماز فجر مین قنوت پڑہنا لکہا ہے قولہ فیقنت الامام
فی الجہریۃ یوافقہ ما فی البحر والشرنبلالی عن شرح النقایۃ عن الغایۃ
ان نزل بالمسلمین نازلۃ قنت الامام فی صلوۃ الجہر وھو قول الثوری
واحمد ولکن اما فی شرح الشیخ اسمعیل عن البنایۃ اذا وقعت نازلۃ قنت
الامام فی الصلوۃ الجہریۃ لکن فی الاشباہ عن الغایۃ قنت فی صلوۃ الفجر
ویؤیدہ ما فی شرح المنیۃ حیث قال بعد کلام فتکون شرعیۃ ای شرعیۃ
القنوت فی النوازل مستمرۃ وھو محمل قنوت من قنت من الصحابۃ بعد وفاتہ
صلی اللہ علیہ وسلم وھو مذھبنا وعلیہ الجمہور قال الحافظ ابو جعفر الطحاوی

انما لا يقنت عندنا في صلوة الفجر من غير بلية فان وقعت فتنة او بلية فلا
باس به فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم واما القنوت في الصلوة كلها
للنوازل فلم يقل به الا الشافعي وكانهم حملوا ما روي عنه عليه الصلوة و
السلام انه قنت في الظهر والعشاء كما في مسلم وانه قنت في المغرب ايضا كما في
البخاري على النسخ لعدم ورود المواظبة والتكرار الواردين في الفجر عنه عليه
الصلوة والسلام آه وهو صريح في ان قنوت النازلة عندنا مختص بصلوة
الفجر دون غيرها من الصلوة الجهرية والسرية ومفاده ان قولهم بان القنوت
في الفجر منسوخ معناه نسخ عموم الحكم لا نسخ اصله كما نبه عليه نوح آفندي
وظاهر تقييدهم بالامام انه لا يقنت المنفرد وهل المقتدي مثله لا هل القنوت
هو قبل الركوع ام بعده لم اره والذي يظهر لي ان المقتدي يتابع امامه الا
[illegible]
على قنوت الفجر وفيه التصريح بالقنوت بعد الركوع حمله علماؤنا على القنوت
النازلة ثم رايت الشرنبلالي في مراقي الفلاح صرح بانه بعده واستظهر الحموي
انه قبله والاظهر ما قلناه والله اعلم كذا في رد المحتار حاشية الدر المختار

اور اس حاشیہ شامی سے واضح ہوتا ہے کہ موقع قنوت پڑھنے کا بعد رکوع اخیر رکعت
کی اس حالت خاص میں اور مقتدی بھی متابعت امام کی کرے قنوت پڑھنے میں مگر
جسوقت امام پکار کر پڑھے تو مقتدی آمین کہے اور دعا قنوت جو معمول ہے سو نہ پڑھے
اور یہ دعا پڑھے اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ
وَالْمُسْلِمَاتِ وَاَلِّفْ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ وَاَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِهِمْ وَانْصُرْهُمْ
عَلٰى عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ كَفَرَةَ كِتَابِ الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ
[illegible] ... كَ وَيُكَذِّبُوْنَ رُسُلَكَ وَيُقَاتِلُوْنَ اَوْلِيَاءَكَ اَللّٰهُمَّ

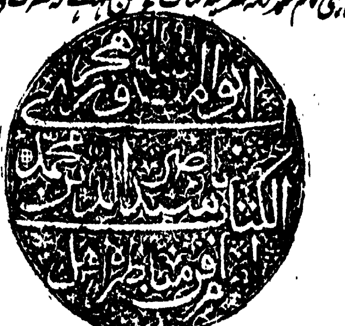
خَالِفَ مَنْ كَلِمَتِهِمْ وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَأَنْزِلْ بِهِمْ بَأْسَكَ
الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ط وقت سخت مصیبت کے قنوت کا
پڑھنا ہمیشہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے اور خلفای راشدین سے پایا گیا ہے اور حضرت ابو بکر صدیقؓ
نے محاربہ مسیلمہ کذاب میں دعا قنوت پڑھی ہے اسیطرح حضرت عمر فاروقؓ اور علی مرتضی سے
ثابت ہوا چنانچہ ماہران اخبار پر مخفی نہیں وفی فتح القدیر ان مشروعیۃ القنوت للنازلۃ مستمر
لم ینسخ وبہ قال جماعۃ اہل الحدیث وحملوا علیہ حدیث ابی جعفر عن انس رض ما زال رسول
اللہ صلعم یقنت حتی فارق الدنیا ای عند النوازل وما ذکرنا من اخبار الخلفاء یفید
تقررہ لفعلہم ذلک بعدہ صلی اللہ علیہ وسلم وقد قنت الصدیق رض فی محاربۃ الصحابۃ مسیلمۃ الکذاب
وعند محاربۃ اہل الکتاب وکذلک قنت عمر وکذلک علی انتہی ما فی الانتصار النظیر حررہ السید محمد عبد الغنی

بطفیل نبی الہی عبد الغنی ۱۲۹۲
محمد عبد الحلیم ۱۲۹۱
سید احمد حسن ۱۲۸۹
سید محمد نذیر حسین ۱۲۸۱
شریف حسین

قال فی المستملی شرح للمنیۃ ولنا ما اخرجہ ابو حنیفۃ رض عن حماد بن ابی سلیمان عن ابراہیم عن علقمۃ
عن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یقنت فی الفجر قط الا شہرا واحدا لم یر قبل ذلک
ولا بعدہ وانما قنت فی ذلک الشہر یدعو علی الناس من المشرکین وہذا حدیث صحیح لا غبار علیہ وروی الخطیب
فی کتاب القنوت من حدیث محمد بن عبد اللہ الانصاری ثنا سعید ابن عروبۃ عن قتادۃ عن انس ان
النبی صلعم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا علیہم وہو سند صحیح قالہ صاحب تنقیح التحقیق
وفی المسند الخوارزمی عن ابان بن ابی عیاش عن ابراہیم عن علقمۃ عن عبد اللہ بن مسعود قال لم یقنت
رسول اللہ صلعم فی الفجر قط الا شہرا واحدا لانہ حارب حیا من المشرکین یدعوا علیہم فالحاصل ان القنوت
فی النوازل مجمع علیہ لا یخالفہ الا متعصب من اہلہ بتبع قاصر فاتر

احمد ۱۲۷۳ منصور علی
محمد سعید ۱۲۸۴
محمد السنی
اللہ اللہ ۱۲۸۱

جب کافرون نے ستر صحابیونکو دھوکا دیکر شہید کیا تہا اون دنونمین مہینا بہر تک غنا بہرو رعالم نے پانچون نمازونمین پہلی رکعت مین بعد رکوع کے قنوت پڑہا اور کافرونکو بد دعا دی اور کچہہ مسلمان کافرونکی قید مین پہنسے تہی تب بہی حضرت صلعم نے اونکی خلاصی کے لئی قنوت پڑہا اور یہہ قنوت آپنے بعد اسکے منسوخ نہین کیا کیونکہ بعد آپ کے حضرت صحابہ رضہ نے لڑائیون مین قنوت پڑہا ہی امام محمد رحمۃ اللہ علیہ نے کتاب الحج مین لکہا ہے کہ حضرت علی رض نے لڑائی کے وقت پانچون نمازونمین قنوت پڑہا ہے



اور امام محمد نے کتاب الآثار مین بہی لکہا ہے کہ حضرت علی رض نے قنوت پڑہا ہے ۱۲

عبد العزیز بن غلام احمد عفی عنہ

چونکہ اخبارات بمبئی وغیرہ مین بہی اندنون نمازونمین قنوت پڑہنی کیواسطی اعلان مطبوع ہوچکی ہین اور دہلی مین بہی علمائی اہلسنت نے مناسب جانا کہ نمازونمین قنوت پڑہا جاوے کیونکہ فتحیابی لشکر اسلام کیواسطی دعا مانگنا ہر زمانہ مین مسلمانون کے ذمہ بہت بڑا حق ہے خاصکر ایسی وقت مین کہ مخالفین اسلام کا مسلمانونکے برباد اور نابود کرنے پر اتفاق ہوگیا ہے اور بیشمار مسلمان رعایا سلطانی کمال مظلومی کے ساتہہ مقتول ہوچکی اور شب و روز ہنگامہ قتال وجدال گرم ہے دعای نصرت اسلام اور قنوت ہر نماز مین پڑہنا مسلمانونپر زیادہ تر واجب ہے اور تمام مقامات متبرکہ مین بڑے جوش وخروش اور خلوص کے ساتہہ دعائین مانگی جاتی ہین لیکن باوجود اسکے مسلمانونمین کتنی ہی خبیث اب بہی موجود ہین جو اسلام کا مٹ جانا آسان جانتے ہین بہ نسبت اسکی کہ اونکی نذر و نیاز و فتوح مین خلل واقع ہو وہ چندہ روم کا نام سنکر انگاروپر لوٹ جاتے ہین کہ یہہ چندہ تو کسی ہی موقع مین ہمارا حصہ ہوجاتا یہہ کیا غضب ہوا جو ہمین چہوڑکر روم کیواسطے چندہ دیا جاتا لعنت خدا ایسی کمبخت انسان پر جو اپنی نفع کیواسطی دین اسلام کا نیست ہوجانا آسان سمجہے پس ایسے لوگ فتحیابی اہل اسلام کی دعا اور قنوت ہر نماز مین پڑہنی پر ہرگز راضی نہو نگے پس جبکہ وہ خدا اور خدا کے رسول سی اپنا علاقہ قطع کرچکے تو دین اسلام اور اہل اسلام کی انہین کب پروا ہوگی لیکن مسلمانونکو چاہئے کہ عبادت فتوی کی معتبری اور اتفاق جمیع

از سورہ سبا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي له ما في السموات وما في الارض وله الحمد في الآخرة

سب تعریف واسطے اللہ کے جو واسطے اوسکے ہی جو کچھ آسمانوں میں ہے اور جو کچھ بیچ زمین کے ہے اور واسطے اوسی کے تعریف بیچ آخرت کے ہی

وهو الحكيم الخبير ٥ والصلوة والسلام على رسوله البشير النذير

اور وہ ہی حکمت والا خبردار ہے ۱۲

وعلى آله واصحابه اجمعين

هذا الكتاب
جامع المتون في حق
أنواع الصفات الإلهية
والعقائد الماتريدية وألفاظ
الكفر وتعليم الأعمال
العجيبة

ਉਦਾਂਸੀ ਛੀ ੫/

C. 40.